افغانستان در قرن نزده



تألیف

سید قاسم رشتیا

افغانستان در قرن نزده

تألیف
سید قاسم رشتیا

مشخصات کتاب :

نام کتاب : افغانستان در قرن نزده

مؤلف : سید قاسم رشتیا

تاریخ طبع چهارم : ۲۸ / اسد/ ۱۳۷۷ هـ. ش

کمپوز : نصیر لیزر کمپوز

ارباب رود، گل حاجی پلازه، منزل دوم، اطاق ۱۲٤، تیلفون ٤۳۸٦۱

ناشر : مرکز نشراتی میوند - سبا کتابخانه

دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، پشاور

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب بار اول در سال ۱۳۲۷ هـ ش، بار دوم در سال ۱۳۲۸ هـ ش، بار سوم در سال ۱۳٤٦ هـ ش نشر گردیده و اینك بمناسبت استرداد استقلال میهن عزیز از استعمار انگلیس، بتاریخ ۲۸ اسد ۱۳۷۷ برای چهارمین بار، با اصلاحات و زواید از جانب مؤلف مرحوم به زیور طبع آراسته میگردد.

اهداء

به جوانانی که می خواهند در پرتو وقایع و تجارب تاریخ راه خود را به سوی آینده باز نمایند.

«سید قاسم رشتیا»

یاد داشت مؤلف

چهارمین بار است که این اثر تاریخی غرض استفادهء هموطنان نشر میگردد چاپ اول در سال ۱۹٤۸ صورت گرفته بود و هر مرتبه در اثر تقاضای خوانندگان تجدید چاپ به عمل آمده است، البته در هر نوبت اصلاحات لازمه و ایزاداتی نظر به دسترسی به منابع جدید در آن صورت گرفته و مخصوصاً در چاپ اخیر با استفاده از آرشیف های خارجی مطالب سودمندی درآن علاوه گردیده است.

این کتاب در سالهای قبل از فاجعهء امروزی بحیث معاون درسی در لیسه ها و پوهنحی های افغانستان قبول شده بود.

به هر حال چون نسخه های باقیماندهء آن در اثر دستبردها از منزل شخصی من به سرقت رسیده. اینك دوست عزیز و دانشمندم آقای نصیر عبدالرحمن مسوول مرکز نشراتی میوند، از روی قدردانی، حاضر شده اند آنرا بار دیگر با وسایل مُدرن چاپ و نشر نمایند و غرض استفادهء هموطنان و سایر علاقمندان قرار دهند که از این قدرشناسی و اقدام نیك ایشان بحیث یك خدمتگار سابقه دار فرهنگ وطن اظهار امتنان نموده، امیدوارم پژوهندگان تاریخ و فرهنگ ملی ما از آن حسن استقبال نمایند.

با دُعای نجات وطن از مصیبت طاقت فرسای کنونی و برقراری نظم و امنیت در کشور باستانی ما.

سید قاسم رشتیا

فهرست مضامین

٥١٥

فهرست تصاویر

عـرض مطلـب

نگارنده از چند سال به اینطرف جسته جسته تاریخ قرون اخیر وطن را مورد مطالعه قـرار داده و در اطراف آن مـشـغـول تتـبع و گـرفتن یادداشت ها بودم تا اینکه چندی پیش(۱۳۲۰هـ ش) انجمن محترم تاریخ در قطار دیگر ارباب قلم، نگارنده را نیز دعوت کردند تا در نگارش تاریخ قرون معاصر که بابی از تاریخ عمومی وطن عزیز میباشد و از مدتی تدوین آن طرف توجه انجمن قرار گرفته است، حصه بگیرم. این تکلیف لطف کارانهء انجمن تاریخ ایجاب کرد تا مطالعات خویش را جدی تر و عمیق تر و منظم تر ساخته و با کنجکاوی و علاقهء بیشتری بمطالعهء تاریخ قرون اخیر بپردازم. همان است که با وجود کمی فرصت و قلت مأخذ مخصوصاً اینکه پیشتر درین موضوع از طرف مؤرخین داخلی کدام اثر مکمل و مفصل تحریر نیافته بود دست بکار زده اینك قسمت اول مطالعات خویش را که حاوی تاریخ قرن ۱۹ افغانستان است بصورت یك اثر مستقل ترتیب و به پیشگاه متبعین تاریخ تقدیم میدارم. و چون یك اثر ابتدائی است امیدوارم قصوری را که در آن چه از نظر حقائق تاریخی و چه از رهگذر ترتیب و تدوین ملاحظه کنند، بدیدهء اغماض بنگرند و مخصوصاً در اصلاح آن که خدمت مستقیم به تاریخ و ثقافت ملی بشمار میرود کمك و مساعدت فرمایند. درین اثر اگر چه از مأخذ مختلف و متعدد شرقی و غربی استفاده بعمل آمده معهذا در قسمت منابع شرقی تاج التواریخ و سراج التواریخ، سالنامه ها و مجلات کابل و یادداشت های شاغلی میر غلام محمد غبار نویسنده و مؤرخ مشهور معاصر وطن، و در قسمت آثار خارجی «عروج بارکزائی ها» اثر«ایدورد ایلس پیرس» که تازه تالیف و از اکثر مأخذ غربی در آن استفاده بعمل آمده است و کتاب «موهن لال» موسوم به حیات امیردوست محمد خان که شامل معلومات مفصل چشمدید نگارنده در دورهء استیلای اول انگلیس میباشد و در قسمت حمله دوم انگلیس کتاب«مسئله افغانستان» اثر دیوك آف آرگایل مأخذ عمده نگارنده را تشکیل میدهند اما چون از نظر ضبط واقعات تاریخی و مطالعهء آن و هم از نقطه نظر تاریخ عمومی جهان آثار مؤلفین اروپائی منبع وسیع تر و موثوق تری را ارائه مینماید بالخاصه آثاریکه مشتمل بر اسناد رسمی میباشد از این رو در قسمت تاریخ ها،

وثائق تاریخی، نتایج و عواقب واقعات عمده خصوصاً اسنادیکه حق به جانب بودن ما را از قول خود مؤلفین اجنبی ثابت میسازد بیشتر از آثار غربی و در اطراف اصل واقعات و رویداد های آن زیاد تر از مؤلفات داخلی و شرقی کار گرفته شده است. تنها قضاوت و استنتاج نظر به تدقیقات شخصی و قناعت خود نگارنده باساس معلومات هردو فریق آثار فوق بعمل آمده است. در هر حال درپایان این مقدمه فهرست آثار عمده که درین کتاب بطور کلی ویا جزئی ، مستقیم یا غیر مستقیم از آن استفاده بعمل آمده، بقسم ببلیوگرافی قید شده است، در متن به جز اسناد مهم که قابل تذکار ویا طرف مناقشه بوده و در حواشی جابجا ذکر شده از باقی اشارات برای جلوگیری از طوالت کتاب و سهولت خواندن آن صرف نظر بعمل آمده است. قبل از آغاز به اصل مطلب وظیفه خود میدانم از شاغلی غبار و شاغلی میرمحمد صدیق فرهنگ و شاغلی گویا اعتمادی و شاغلی حافظ نورمحمد کهگدای نسبت به کمك های فکری که در ترتیب این اثر در قسمت تهیه یادداشت ها فرموده اند، اظهار تشکر نمایم، و نیز باید درینجا عرض واعتراف کنم که این اثر هنوز بدرستی تبویب و طوریکه باید ترتیب نیافته و خالی از نقص نمی باشد. تنها چیزیکه میتوانم ادعا نمایم اینست که طرز تحریر کتاب طوری است که تسلسل واقعات را بدرستی بخوانندہ ارائه کرده میتواند و در اخیر اکثر فصول یك قضاوت مختصر نسبت به همان واقعه یا دوره که فصل از آن حکایت میکند درج شده است.

در موقع چاپ دوم وعده داده شده بود که برای طبع سوم قسمت آخر این کتاب که عبارت از بیست سال اخیر قرن ۱۹ باشد نیز تهیه و بآن افزود خواهد شد، اما چون جریانات و واقعات این ۲۰ سال نظر به اهمیت بزرگی که برای مملکت خصوصاً از نقطه نظر قضایای امروزه، وطن دارد محتاج بست و تفصیل زیاد تر میباشد، بهتردیده شد که بنام جلد دوم تاریخ قرن ۱۹ افغانستان بصورت یك کتاب علیحده ترتیب و نشرگردد که انشاء الله در اولین فرصت مساعد به اینکار اقدام خواهد شد.

«سید قاسم رشتیا»

مقدمهء مؤلف

حاجت به تذکار نخواهد بود که نگارش این قسمت از تاریخ افغانستان علی الرغم اینکه به عصر ما نزدیکتر میباشد، نسبت به اکثر فصول دیگر، مشکل تر و پر زحمت تر است زیرا اگر چه از یک طرف مأخذ زیاد از قلم اجانب در بارهء واقعات این دوره برشتهء تحریر در آمده لیکن از نقطهء نظر آثار داخلی سرمایهء ما نسبت باین عصر تقریباً صفر است و نگارنده با وجود تفحص زیاد متأسفانه تاکنون بچنان اثریکه از قلم خود افغانها نسبت به کوایف و حالات این دوره برآمده باشد و اقلاً از نقطه نظر ضبط واقعات و تاریخ های آن به طور اطمینان بخش کمک کرده بتواند بر نخورده است. هست و نیست ما همان سراج التواریخ است که با وجود زحمت زیادی که در تدوین آن کشیده شده از نقطه نظر تاریخ ارزش زیادی را ارائه نمیکند، از اینکه بگذریم بجز بعضی قصاید و اشعاری که در مدح شاهان و امراء از طرف شعرای وطن سروده شده و آنرا هم باید با قید مبالغات شاعرانه و اقتضاآت وزن و قیافه در نظر گرفت دیگر کدام مأخذ معتبر داخلی که از این دوره بطور مفصل و مکمل بحث کند نمیتوان سراغ کرد.

علی ای حال علاوه بر قلت مأخذ و اینکه نگارنده این فصل مجبور است برای مقابله صحت و سقم تاریخ ها و چگونگی روایات نسبت به هر واقعه به مأخذ اجنبی -که هریك از نقطه نظر جداگانه تحریر و ترتیب یافته و مقاصد علیحده را تعقیب میکند- رجوع کند چون اکثر حالات و اوضاع آن عصر تا امروز نیز کم و بیش دوام کرده و نتایج آخری و قطعی آن هنوز مکشوف نشده و قضاوت نهائی در بارهء آن بعمل نیامده است دادن فیصلهء قطعی در بارهء آنها کار مشکلی بوده ونگارنده را به مشکلات و حتی اشتباهاتی مواجه میسازد.

گذشته ازتمام اینهااشخاصیکه درواقعات این دوره ذیدخل میباشند هنوز جزء معاصرین گفته میشوند و یا فامیل های ایشان باقیست که آنها هم هر قسم قضاوت و لو بیطرفانه را که منافی شأن شان باشد نسبت به منسوبین خود ردمیکنند یعنی هنوز واقعات مزبور جزءتاریخ نشده است که بدون تعصب ویا بی غرضی طرف تحلیل وتجزیه قرارگرفته بتواند.

با وصف تمام این مشکلات اینك نگارنده صرف باتکاء نیت خالص خدمت به وطن و ملت و روشن کردن تاریخ یك عصر پیشتر و قرار دادن واقعات نیك و بد و نتائج و عواقب هرکدام در انظار معاصرین و اولاد آیندهء افغان -تا باشد که از این سانحات کسب عبرت و

اخذ سرمشق نموده آیندهء وطن را با دیدگان بازنگاه کنند و با قدمهای ثابت قدم بردارند-، به نگارش این قسمت از تاریخ شروع کرده از قصور معلومات و اشتباهاتی که طبعاً در چنین یك موضوع پیچیده -آنهم در بادی امر- رخ دادنی است و اینکه این اثر را چگونه استقبال و قضاوت خواهند کرد، نیز نیندیشده داخل موضوع میشویم تا کم ا زکم به یك فتح البابی و لو با فداکاری یك نویسنده و اثر او میسر شود، پرداخته باشم.

تنها از خوانندگان گرامی آرزو میکنم که درمواقعیکه یك قسمت را از حقیقت منحرف می یابند و یا قضاوت را خطا می پندارند، بجای حکم به نفی تمام کتاب -که روی یك نیت پاك و وطن خواهانه و بیطرفانه نوشته شده-، جنبه های صحت و حقیقت آنرا با اسناد و دست آویز هائیکه داشته باشند، بنگارنده ویا به شعبهء که این اثر بآن تعلق میگیرد ارائه کنند و حتی در مجلات و جرائد وطن به تصحیح آن بپردازند تا در طبع آینده در نظرگرفته شود.

اگر مختصر گفته شود در ین اثر نگارنده کوشش کرده است تا علل و چگونگی تجزیهء امپراطوری درخشان سدوزائی و آغاز خانه جنگی و رجعت ملوك الطوایفی را در افغانستان با دسایس خارجی و مقاصدیکه تعقیب میکردند و بالاخره نهضت سلالهء محمد زائی و پیشرفت تدریجی ایشان را با پیدا شدن تماس مستقیم بین افغانستان و ممالك بزرگ اروپائی و تصادماتیکه از اثر رقابت شان بین افغانستان و ممالك مزبور واقع شد و اخرالامر نتایجیکه از این تصادمات بمیان آمد و بالنتیجه سلطنت موجوده در افغانستان تاسیس گردید، مورد مطالعه قرار داده و روی همرفته وضع افغانستان را در خلال دورهء فترت خانه جنگی های یك قرنه و دو جنگ بزرگ خارجی تا خروج آن ازاین گیر و دارها کماهوحقه نشان بدهد.

و من الله التوفیق

سید قاسم رشتیا

نوت: درین اثر تاریخ هجری قمری و تاریخ میلادی هردو اعتبار داده شده و با کوشش زیاد همه سنوات بااین دو تقویم تطبیق گردیده است بازهم ممکن است در برخی جاها کدام ماه تفاوت کند و حتی از یك سال به سال دیگر منتقل شود و این از سبب آنکه تاریخ صحیح اکثر واقعات معلوم نبوده ناگزیر میباشد با وجود این برای دادن یك نظریهء تقریبی نسبت به تاریخ ها کافیست و ممکن در آینده با تطبیق دیگر آثار جسته جسته بپایهء تحقیق برسد.

مطالعهء عصر

میخواهم پیش از آغاز تاریخچه، یك سیر عمومی و مجمل نسبت به عصریکه این اثر از آن بحث میکند بعمل بیاورم. چه به فکر نگارنده برای درك واقعات تاریخی، داشتن معلومات نسبت به عصر و جریانات دنیا درآن دوره با واقعات رویداد های ممالك همسایه، خیلی مهم و مفید میباشد. عصریکه سرداران بارکزائی در آن کسب اقتدار میکنند در خود افغانستان عبارت از دوره، درانی هاست که با اخیر قرن هجده و اوایل قرن نزدهم تصادف میکند و این عصر در اروپا دوره، ناپلیون و در شرق آغاز پیشروی انگلیس و روس از دو طرف جانب سرحدات افغانستان -بمقصد توسعه و قیام نفوذ شان در سرزمین هند و آسیای وسطی- بوده و در همین عصر است که تصادم سیاست این دو مملکت در آسیای مرکزی شروع میگردد. ناپلیون پس از آنکه از کارلجات فرانسه از شر اطریش، پروس و انگلستان در اروپا فراغت حاصل کرد برای شکست دادن قطعی با انگلیس و اشغال هند متوجه شرق شد و به مصر لشکر کشید و برآن مملکت تصرف نمود. سپس میخواست از طریق خشکه براه ایران و افغانستان و یا اگر روسیه موافقت کند از راه روسیه و افغانستان به هند لشکر کشی کند، چنانچه سفرای او به ایران و روسیه رسیده و داخل اقدامات شده بودند حتی پیغام و پیشنهاد غیر مستقیم به شاه زمان سدوزائی پادشاه افغانستان نیز فرستاده و از او وعده، کمك و همکاری برای فتح هند خواسته بود[1] و مقارن همین وقت خود زمان شاه نیز برای فتح و تأمین مجدد هند آمادگی داشت.

درین وقت انگلستان از استیلای فرانسه برهند -که خودش تازه در آنجا پای خود را محکم کرده و تا دهلی سبقت نموده بود- هراس داشته طالب آن بود تا از یك طرف افغانستان را بواسطه، ایران پریشان ساخته[2] از اقدامات مخالفانه مانع شود و از طرف دیگر افغانستان و ایران را از اتحاد با ناپلیون منع نماید. چنانچه برای همین مقاصد بود که

(۱) هنری دیورند در کتاب خودموسوم به «علل جنگ اول افغان» مینویسد: ناپلیون که با «تیپو سلطان» قائد هند جنوبی در تماس بود میخواست زمانشاه را دعوت به حمله به هند بنماید تا از یك طرف تیپو سلطان و از طرف دیگر زمانشاه به هند تاخته سلطه، انگلیس را خاتمه بدهند. (صفحه ۱۰)

(۲) کلنل هالدك: سرحدات هند(صفحه ۳۸۰)

«سرجان مالکم» سیاستمدار مشهور را برای بار اول بدربار تهران اعزام نمود.

لیکن درین بین ناپلیون در اقدام خود از راه سوریه ناکام شده درجنگ (عکا) شکست خورد و مجبور شد سوریه را تخلیه و به فرانسه باز گردد و ظاهراً از کامیابی خود از سمت شرق قریب مأیوس گردیده بفکر افتاد تا از جانب روسیه این نقشهء خویش را عملی سازد. چنانچه برای همین مقصد بود که با روسیه از طریق دوستی پیش آمد و از این جهت انگلیس برای خنثی ساختن اقدامات آیندهء ناپلیون اولین هیئت خود را تحت اثر «منستیوارت الفنستن» بدربار شاه شجاع سدوزائی و هیئت دیگری هم تحت اثر «سمث» نزد میران سند اعزام داشت و معاهدهء اتحاد تدافعی با افغانستان منعقد ساخت ولی این معاهده جنبهء عملی در بر نکرد، زیرا ناپلیون از سمت روسیه هم کامیاب نشده از مسکو عقب نشست و خوابهای رسیدن به هند او با شکست های لایپزیك» و «واترلو» از بین رفت.

با آنهم به مجرد رفع شدن خطر ناپلیون، تهدید روس بطرف هند جانشین آن گردیده و نظر انگلیس را جلب کرد و انگلیس از خوف پیش دستی روس بطرف افغانستان و از آنجا به هند ازین وقت اوضاع را بدقت تمام نگرانی میکرد خصوصاً چشم داشت روس به طرف هرات -که ظاهراً شاه ایران در این کار پیش قدم بود- انگلیس را تحریك نمود تا ادارهء سیاست داخلی و خارجی افغانستان را کاملاً در دست خود داشته باشد. چنانچه روی همین مقاصد بود که انگلیس درین دوره دو مرتبه به افغانستان تجاوز کرد. در دفعهء اول حتی آرزو داشت تا بطور دایمی افغانستان را تحت اشغال خود گرفته و باین قسم -به فکر خود- خوبتر جلو پیشرفت روس را جانب هند مسدود سازد، حالانکه در دفعهء دوم مطمح نظرش انتزاع مواقع سوق الجیشی شرق و جنوب شرقی افغانستان بوده است. در عین زمان در همین عصر بود که انگلیس نفوذ خود را در هند وسعت داده و به فکر تشکیل امپراطوری شرقی افتاده بود و درین کار بیشتر از حوادث اختلاقات و جنگهای داخلی هند و همسایگان آن استفاده نموده جای هرقوه ئی را که باثر جنگ با قوهء دیگر از پا می افتاد، اشغال کرده رفت. چنانکه پس از شکست سلطنت «مغولیه» که بذریعهء احمدشاه کبیر درانی صورت گرفت و همچنین بعد از منکوب شدن اقوام «مرهته» از طرف شاه موصوف انگلیس به تدریج از هند جنوبی و شرقی بطرف هند مرکزی و شمالی پیش آمده قدم بقدم جای این دو قوه را اشغال کرد و سپس منتظر شد تا سلطنت سدوزائی افغانستان در نتیجهء اختلافات داخلی شهزادگان و رقابت های خاندانی پارچه پارچه گشت و از رقابت سکها در برابر امپراطوری سدوزائی و سلطنت

محمد زائی نیز استفاده نموده بلکه رنجیت سنگ را عملاً بمقابل امیردوست محمدخان تقویه و تشجیع کرد. و سپس هردو را یکی بعد دیگری از هند شمالی اخراج و خود را بجای آن ها نصب نمود و حتی بر اراضی حقیقی افغانستان تسلط و تصرف خویش را باثر معاهداتی که با شهزادگان و امراء در تحت عوامل فشار و انتریکهای سیاسی منعقد نمود، قایم ساخت. از دیگر سو در همین عصر بود که دولت زار روس زمینه را برای عملی ساختن نقشه های پطر کبیر آماده ساخته مارش خویش را بطرف جنوب به مقصد رسیدن به هندوستان و واصل شدن به آبهای گرم بحر هند توأم با فشار دیگر جانب مدیترانه و در داخل اروپا ادامه داده یکی بعد دیگر ممالك و اراضی ترکستان و ماوراء النهر را اشغال کرده رفت و به زودی نفوذ آن بطور مستقیم ویا غیر مستقیم تا سواحل رود آمو منبسط گشت. روسیه که رسیدن به هند هدف نهائی و آرزوی تاریخی آن را از وقت پطر کبیر تشکیل میداد برای اینکه قدمهای محافظه کارانه برداشته حاضر نبود با امپراطوری برطانیه قبل از وقت تصادمی که منجر به جنگ شود بعمل آورد. بنا بر آن به تدریج موقع پالیده نقشه های خویش را عملی میساخت و کار او در تمام این دوره استخدام ایران برای اجرای این مقصد بوده و همیشه حکومت ایران را به اشغال هرات تشویق میکرد تا بذریعهء ایران راه خود را بطرف هند نزدیك سازد.

شاهان ایران که درین عصر از سلسله قاجاریه و روی همرفته حکمداران ضعیف و آلهء دست همسایگان خود بودند، پس از آنکه روس قسمتهای شمالی خود ایران را ضمیمهء خویش کرده بود به ایران وعدهء تلافی را داده و به این قسم سیاست آن دولت را تابع خود ساخته بود و شاهان ایران به تحریك روس بجای استرداد اراضی از دست رفتهء شمالی خویش یگانه آرزوی خود تصرف هرات و الحاق آن را به ایران میدانستند و پیهم در هر موقع و فرصت از لشکر کشی به هرات خود داری نمی نمودند.

چنانچه در قسمت کلی، واقعات این دورهء تاریخ افغانستان را منازعه در سر هرات تشکیل میدهد ولی تمام این اقدامات با همه زحمت کشیهائی که سلاطین ایران و مساعی که روسها درین راه نمودند از برکت حسیات ملی افغانها ناکام و نقش بر آب مانده هر بار لشکر کشیهای ایرانی ها نیز مانند لشکرکشیهای انگلیس با تلفات سنگین و تلافی ناپذیری که برداشتند و شهرت بدی که برای خود باقی گذاشتند منتج به نتیجهء مطلوب برایشان نگردید. در عین زمان سیاست انگلیس نیز خصوصاً در اوایل در ایران کار میکرد و برای آنکه شاه زمان سدوزائی که میخواست شاهنشاهی احمد شاهی و تیمور شاهی را با فتوحات آن تعقیب

و بار دیگر هند را بکلی فتح و نفوذ اجانب را ازآن طرد کند کامیاب نگردید، حکومت ایران به تحریك انگلیس اسباب نا آرامی شدید او را فراهم آورده[1] بالاخره همین دسایس بود که به ناکامی زمانشاه منجرشده او را بانقشه هایش از میان برداشت. و بعد از آن به تولید نفاق داخلی متوسل شدند تا موقع تجدد آن نقشه ها بدست زمامداران افغان نرسد. چنانچه از یکطرف که اقدامات برای مشغول ساختن زمانشاه جاری بود ایران بتحریك انگلیس، محمود شاه برادر او را تشویق به قیام نموده به او وعده، کمك و امداد می داد تا دست زمانشاه را از سلطنت افغانستان کوتاه سازد. به هرحال این رول دو جانبه، بود که شاهان قاجاری ایران در یك عصر بنا به تحریکات دو همسایه قوی افغانستان برای ضعیف ساختن این مملکت بازی کردند و می توان گفت همین رولها سبب و منشأ تمام بدبختیهای آینده، افغانستان گردید.

روی همرفته درین عصر بعد از سقوط ناپلیون، در صحنهء سیاست شرق فقط دو پهلوان وجود داشت یکی انگلیس و دیگر روس. انگلیس می کوشید ساحهء مستعمرات خویش را به هر سمت توسعه و بنیان امپراطوری جدید التشکیل خویش را در شرق استحکام بخشد حالانکه روس قوهء بزرگی که با انگلیس مقابله کرده بتواند در بازوی خود ندیده صرف از راه تحریکات سیاسی و اقدامات محلی می خواست خود را به هند که هدف آخرین او بود نزدیك تر بسازد. دولت عثمانی که یك رقیب دیگر دولتین بود اگر چه ساحهء نفوذ آن مدیترانه بوده بمسایل شرق وسطی علاقه زیاد گرفته نمی توانست، یا هم بیشتر آلهء دست انگلیس ها بوده برای خلاصی از شر روس که خواهان سیادت در بحیرهء سیاه و آبناه ها بود بیشتر سیاست انگلیس را تائید میکرد و گاه گاهی هم در مسایل شرق که به منافع خودش ربط مستقیم نداشته اما از لحاظ ضعیف ساختن روس مؤثر ثابت شده میتوانست سیاست انگلیس را وکالت مینمود و بالمقابل انگلیس درمواقع لازمه جهت پس نشاندن روس از اقداماتیکه بمنافع انگلیس تصادم میکرد دولت عثمانی را به منازعه و مناقشه با روس تشویق وتحریك می داد چنانچه اینگونه وقایع در طول قرن نزدهم به تکرار صورت گرفته است.

فرانسه هم باثرجنگهای ناپلیون و شکست های اخیر او و معاهدات صلح خصوصاً کنفرانس برلین(١٨١٥م ١٢٢٢ هـ ق) خیلی ضعیف شده و از اقتدار جهانگیری افتاده بود، پروس که تازه میخواست در ساحهء اروپا قد علم نماید هنوز به مرحلهء ادعای اراضی پا

(١) موهن لال: حیات امیردوست محمد خان جلد اول صفحه ٣٤٦، کلنل هالدك سرحدات هند صفحه، ٣٨١-٣٨٣

نگذاشته و اگر هم میخواست مستعمرات برای خودحاصل نماید چشم او بطرف افریقا بود. جاپان و امریکا هنوز بیرون از قلمرو خود قدرت بین المللی نداشتند و اول الذکر تا این وقت اصلاً نهضت جدید خود را شروع نکرده بود.

این بود وضعیت عمومی عصریکه درآن سلالهء محمد زائی از پرده گمنامی خارج و کم کم از راه وزارت بسوی امارت و سلطنت نزدیك می شوند.

علی ای حال چیزیکه میتوان درین قسمت بصورت نتیجه استخراج نمود اینست که نه انگلیس و نه روسیه و نه ایران، یکی هم درین عصر -که میخواستند از ضعف سیاسی افغانستان که در اثر اختلافات داخلی بوجود آمده بود استفاده کرده این مملکت را زیر نفوذ قطعی خویش قرار دهند-، به نقشه های خویش چنانچه آرزو داشتند کامیاب نشده روح تسلیم ناشدنی ملت افغان و ایجابات سیاسی و طبیعی که درین مملکت بصورت استثنائی وجود دارد، متجاوزین را در هر بار به سرنوشت های وخیم و فراموش ناشدنی مواجه ساخت. روس و ایران در جنگ های هرات بدون حصول کوچکترین نتیجه صدمات شدید مادی و معنوی را متحمل شدند. انگلیس ها اگر چه باثر اقدامات غیر مستقیم قسمت مهمی از اراضی افغانستان را در حصص شرقی آن منتزع و متصرف گردیدند -که پیکر مملکت را تا امروز جریحه دار ساخته است- اما بالمقابل عساکر آنها در هردو جنگ ۱۸٤۲م (۱۲۵۸ هـ ق) و ۱۸۷۹م(۱۲۹٦هـ ق) شکست ها و تلفات خونین برداشتند که تاریخ لشکر کشی برطانیه در شرق نظیر آن را بخاطر ندارد. و بعلاوهء این قضایا بنام وپرستیژ برطانیه در آسیا چنان صدمهء شدید وارد کرد که تا امروز اثرات ناگوار آن رفع نشده است.

خلاصه این دوره برای افغانستان با وجود افتخارات ملی که از لحاظ غلبه بر دول بزرگ متجاوز و درهم شکستن اردو های منظم و معنویات حکومات شان نصیب مملکت شده با آنهم دورهء ناگواری بوده بهترین مواقع و پیشرفت که ازبرکت روح تجدد جهان شمول و انقلاب صنعتی دردسترس آن قرارگرفته بود ازدستش رفت و هم فرصتهای ممتاز را برای تأمین حقوق و سرحدات ملی در چنان موقعیکه دولت افغانستان بعد از دورهء اقتدار امپراطوری احمد شاهی تقریباً درین صحنه پهلوان بی رقیبی شمرده میشد محض از سبب عدم موقع شناسی و نظریات محدود و نفاق زمامداران خویش از کف داد و الا اگر پروگرام احمد شاه کبیر از طرف اخلاف او تعقیب ویا کم از کم نواده های آن شاه بزرگ و سپس جانشینان آن سلاله به

گردن همدیگر نمی افتادند و یا لا اقل به زمانشاه موقع عملی کردن نقشه های اوداده میشد، امروزافغانستان درقطار دول معظم دنیا قرارداشته اقلاً درشرق از هرلحاظ پیشقدم می بود.

به هر کیف تذکار حوادث سوء و فرو گذاشت های اسلاف اگر برای گذشته نتیجهء را بار آورده نتواند اما برای بیداری و انتباه آینده گان بدون شك مفید و مؤثر میباشد. چنانچه وظیفهء ملی تاریخ بیشتر روی همین اساس قرار دارد. پس تخطر این همه واقعات جگرخراش و شرح و تفصیل رویداد ها و تذکار و مطالعهء علل و نتایج هر سانحه محض برای ایقاظ نسل امروز و فردای افغانستان است. زیرا هنوز هم باید بدانیم که با وجود آنقدر مواقع قیمتداری که از کف داده ایم، فرصت بکلی از دست نرفته است، میتوان گذشته و ناکامی های اسلاف را تلافی و بر جراحات مادر وطن مرهم گذاشت بشرطیکه اولاد کنونی و نسل آیندهء افغان یك لحظهء دیگر را نگذارند که هدر برود و کوچکترین فرصت را برای اعتلای خاك و تلافی کار های اجداد خویش -که انصافاً تا بسیار جا آنها معذور هم بوده اند چرا که مثل مردمان امروز دنیا نتیجه اعمال خود را نمی فهمیدند- از دست ندهند. بسیار بکوشند، جهد نهانی بعمل آرند، زیرا عصر موجوده نسبت بآن فرصت های طلائی که از کف ما رفته خیلی فرق کرده است. اکنون قافلهء ما از کاروان های دنیا که تا دیروز مقدم آن بود، بسیارعقب مانده و ما (نسل امروز) علاوه بر وظیفهء ملی خود، بجا کردن وظایف اجرا ناشده، بلکه قصور های اسلاف خویش را نیز بحیث فرزندان خلف بدوش داریم.

پدرم روضهء رضوان به دو گندم بفروخت   ناخلف باشم اگر من به جَوِی نستانم

با ایمان کامل که به ملت خود و به همان عقیده و اعتماد راسخی که به افغان و افغانیت دارم با اطمینان کامل میگویم که هنوز وقت داریم و هنوز فرصت تماماً از دست نرفته است. به یقین میتوانیم چیزهای از دست رفته را دو باره بکف بیاوریم. اما بشرطیکه همهء ما همین عقیده وایمان را داشته باشیم و بهمین اعتقاد وایمان، جسم و روح خویش را بکار اعتلای این خاك مقدس که همه بآن افتخار میکنیم و همه حاضریم برای آن جان بدهیم وقف سازیم.

«سیدقاسم رشتیا»

کابل- چار باغ-۱۳۲۲ هـ ش

ببلیوگرافی

الف- مأخذ داخلی:

١- سراج التوارخ، مولف ملا فیض محمد، لسان فارسی، جای طبع کابل.
٢- تاج التواریخ، مولف امیر عبدالرحمن خان، لسان فارسی، جای طبع مشهد.
٣- آریانا، مولف نجیب الله تورروایانا، لسان فارسی، جای طبع کابل.
٤- تاریخچهء افغانستان، مولف میرهاشم خان، لسان فارسی، جای طبع کابل.
٥- سالنامه های کابل، از انتشارات انجمن ادبی پشتو تولنه(سال اول تا سال ١٢)، لسان فارسی، جای طبع کابل.
٦- مجلهء کابل، از نشرات انجمن ادبی پشتو تولنه(سال اول تا سال١٢) لسان فارسی، جای طبع کابل.
٧- مجلهء آریانا، نشریهء انجمن تاریخ از سال اول تا سال دوم، لسان فارسی طبع کابل.
٨- نادرافغان، مولف برهان الدین کشککی، لسان فارسی، جای طبع کابل.
٩-احمد شاه بابا، مولف میر غلام محمد غبار، لسان فارسی، جای طبع کابل.
١٠- لوی احمد شاه، مولف عبدالحی حبیبی، لسان پشتو، جای طبع کابل.
١١- تاریخ مختصر افغانستان، مولف وزارت معارف، لسان فارسی، جای طبع کابل.
١٢- سوانح شاه شجاع، مولف شاه شجاع الملك سدوزائی، لسان فارسی، جای طبع هند.

ب- مأخذ شرقی:

١- تاریخ احمد شاه ، مولف منشی عبدالکریم، لسان فارسی، جای طبع هند.
٢- تاریخ احمد شاه درانی، مولف شیرازی، لسان فارسی، جای طبع ایران.
٣-حیات افغانی، مولف محمد حیات خان، لسان فارسی، جای طبع هند.
٤- تاریخ سیستان، مصحح ملك الشعراء بهار، لسان فارسی، جای طبع ایران.
٥- اکبرنامهء منظوم، مولف حمید کشمیری(از مجلات آریانا) طبع کابل.

٦- تاریخ سیاسی ایران، اثر محمود محمود ایرانی.
٧- انگلیس وروس وآسیای مرکزی، اثر محمدانورخان پاکستانی،لسان انگلیسی طبع پشاور.

ج- مأخذ عربی:

١- تاریخ افغانها اثر فیریه فرانسوی
٢- حیات امیر دوست محمد خان اثر موهن لال هندی
٣- عروج بارکزائی اثر الایسیس پایریس انگلیس
٤- سلطنت کابل اثر الفنستن انگلیس
٥- یوسف زائیها اثر بیلو انگلیس
٦- افغانستان اثر واین انگلیس
٧- اردوی سند اثر هوگ انگلیس
٨- افغانستان اثرمیسن، انگلیس، اسم کتاب(مسافرت ها دربلوچستان، افغانستان و پنجاب)
٩- مسافرت بشمال هند اثر کونولی انگلیس
١٠- آغاز قوه، سکها در پنجاب اثر پرنسپ انگلیس
١١- افغانستان اثر مکمهون انگلیس
١٢- قضیه، افغانستان اثر سرولیم بارتن انگلیس
١٣- سرحد شمال غرب هند اثر رولیم بارتن انگلیس
١٤- تاریخ ایران اثر مرکهام انگلیس
١٥- جنگ دوم افغان و علل آن اثر هنری دیورند انگلیس
١٦- روزنامچه، بربادی در افغانستان اثر لیدی سیل انگلیس
١٧- تاریخ سك اثر کاف انگلیس
١٨- تحدید سرحدات افغان(مذاکرات بین افغانستان و برطانیه)(١٨٧٢-١٨٨٥ع) از نشرات وزارت خارجه، روس(به لسان فرانسه)
١٩- علل جنگ افغان(اوراقیکه به پارلمان انگلیس پیش شد) از نشرات وزارت خارجه، انگلیس، به لسان انگلیسی.
٢٠- سرحدات هنداثر کلنل سرتوماس هالدرك انگلیس

۲۱- افغانستان و مسئلهء آسیای مرکزی اثر فردریك فیشر انگلیس
۲۲- افغانستان اثر کپتان گری انگلیس
۲۳- کمبرج هستری آف اینديا اثر ونست سمت انگلیس
۲٤- تاریخ افغانستان اثر سرپرسی سایکس انگلیس
۲۵- بلوچستان اثر پاتنجر انگلیس
۲٦- روسیه در آسیای مرکزی اثر لارد کرزن چاپ لندن ۱۸۸۹م
۲۷- زیرادارهء امیر مطلق العنان اثر فرینك مارتن انگیس چاپ لندن، ۱۹۰۷م
۲۸- آسیای مرکزی و قضیهء سرحدات روس وانگلیس اثر وامبری مجارستانی چاپ لندن ۱۸٤۷م
۲۹- روسها به دروازهء هرات اثر مارون انگلیس چاپ نیویارك ۱۸۸۵م
۳۰- انگلیس و روس در شرق اثر هنری راولنسن انگلیس چاپ لندن ۱۸۵۷م
۳۱- تباهی برق آسا اثر پتریك مکراری انگلیس چاپ لندن. ۱۹٦۰م
۳۲- افغانستان و شاهراه کشور کشائی اثر آرنلدفلیچر امریکائی چاپ نیویارك ۱۹٦۵م
۳۳- انگلیس و افغانستان اثر دلیپ کمار گوش هندی چاپ کلکته ۱۹٦٦م
۳٤- افغانستان ۱۹۱۹، اثر جنرال مولس ورث انگلیس چاپ لندن، ۱۹٦۲م
۳۵- افغانستان اثر گریفث انگلیس چاپ لندن، ۱۹٦۷م
۳٦- سرحدات پتان ها اثر جیمز سپین چاپ هاگ(هالند) ۱۹٦۳م

نوت: از این کتب اکثریه را نگارنده شخصاً مطالعه و معلومات مفصل گرفته است، برخی را بعضی دوستان دیده ویادداشت های خویش را به من داده اند و یك عدهء دیگر سرسری در قسمت های مربوطه مطالعه و اخذ یادداشت شده است متأسفانه چون مطالعهء بعضی از این کتب چندین سال قبل صورت گرفته، در یادداشت کردن صفحات بعضاً مغالطه رخ داده و برخی از قلم مانده است که امید است خوانندگان گرامی این نقیصه را به دیدهء اغماض بنگرند.

اعتذار

بسیار آرزو داشتم تصویر تمام اشخاصی را که در قرن ۱۹ در تاریخ کشور رول های مثبت یا منفی بازی کرده اند، در این اثر جمع نمایم چنانچه بعضی از آنها را به وسائل ممکنه فراهم نموده تقدیم کرده ام لیکن یك عدهء دیگر باقی مانده اند که تصویر حقیقی یا شبیه آنها را تهیه کرده نتوانستم مخصوصاً رجال ملی چون عبدالله خان اچکزائی، نواب محمد زمان خان، سردار سلطان احمد خان، محمد جان خان غازی، ملا مشك عالم اندری و امثال ایشان.

امید است در چاپ آینده به جمع آوری تصاویر آنها نیز توفیق بیابم. کسانیکه در این راه مساعدت نمایند، نه تنها بر نگارنده منت میگذارند بلکه در روشن ساختن تاریخ وطن و زنده کردن نام رجال تاریخی آن نیز خدمت به سزائی خواهند فرمود. بنابرین عجالتاً با تقدیم اعتذار فوق میخواهم توضیح نمایم که در انتخاب این تصاویر کدام نقطه نظر خاصی وجود نداشته - صرف آنچه به دست آمده درج گردیده است.

ضمناً از ذواتیکه در تهیهء این تصاویر با نگارنده همکاری فرموده اند تشکر میکنم.

فصـــل اول

سلسلهء نسب محمدزائیها وآغازاقتدارآنها

محمد زائی شاخهء است از خاندان بارکزائی که خود آن شعبهء از عشیرهء بزرگ درانی میباشد. درانی ها که اسم حقیقی و قومی آنها ابدالی است از اولادهء ابدال خان موسس این خاندان و منسوب به یکی از بزرگترین قبایل افغان میباشند که بعد از مهاجرت دوم قبایل باختری در ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل بطرف جنوب شرقی نقل مکان نموده و در وادی مثلث نمای بین رود هلمند و رود کابل و رود سند سکنی گرفتند. بقول فیریه مورخ فرانسوی مولف کتاب (تاریخ افغانها)در قرن ۱۸ یعنی مقارن آغاز نهضت این خاندان تعداد خانوار بارکزائی ها بین ٤٥ و٥٥ هزار نفر تخمین میشد. حالانکه شاخهء محمد زائی در آن وقت بیش از ٤-٥ هزارخانه بحساب نمی آید اما بعد از کسب اقتدار در نیمهء دوم قرن ۱۹ مقارن سلطنت دوم امیردوست محمد خان تعداد شان رو به ازدیاد گذاشته و به ۳۰هزار خانوار رسیده بود.

سلسلهء نسب محمد زائی ها به محمد خان که موسس این شاخه است و از او به بارک سر سلسلهء قبیلهء بارکزائی باشد میرسد باین ترتیب: حاجی جمال خان که جد امیر دوست محمد خان و پدر پاینده محمد خان و اولین رئیس معروف این خاندان در نظر تاریخ افغانستان است، پسریوسف پسر یارو پسر محمد(موسس خاندان) پسرعمر پسر اسماعیل[۱] پسر دارو (دارنکه) پسر سیفل، پسر نورالدین(پدر نورزائی ها) پسر بارک(که خاندان بارکزائی بنام آن یاد میشود) پسر زیرک که دراینجا خاندان بارکزائی و سدوزائی بهم یکجا شده از یک طرف یعنی بالاتر از خود تا ابدال و از طرف دیگر یعنی پایان تر از خود تا احمدشاه کبیر میرسند. از زیرک که نام اصلی اش سلیمان است به بالا: زیرک بن قیس بن

(۱) برخی مورخین بین عمرو اسماعیل «خضر خان» را هم یاد میکنند اما چون همهء مورخین در بارهء آن اتفاق ندارند ممکن است خضر خان شجرهء سدوزائی ها تکرار قید شده باشد.

خرین بن ابدال.

محمد خان پدر این خاندان اولین شخص است که در تاریخ افغانستان از او بصورت جداگانه نام برده شده و در عصر شاه عباس صفوی در جمله یك وفد افغانها بایران رفته بود و از آن پس این خاندان در جملهء قبایل افغان صاحب اهمیت کافی بوده در همه مواقع رئیس آن مثل دیگر سران ملی از طرف شاهان و حکمداران اعزاز می یافت چنانچه در موقع تاج پوشی احمد شاه سدوزائی نیز حاجی جمال خان رئیس خاندان محمد زائی و احمدخان(احمدشاه)رئیس خاندان سدوزائی تقریباً هم رتبه بوده درموقع انتخاب پادشاه هردو دارای یك اندازه چانس بوده اند. طوریکه مولف کتاب عروج بارکزائی(الایسیس پایریس) میگوید اگر صابر شاه فقیر خوشهء جو- گندم، را بر سر احمد شاه نمی زد امکان داشت انتخاب وکلای ملت جانب حاجی جمال خان که شخص خیلی محترم و محبوب عام بود، متمایل میشد با آنهم حاجی جمال خان در آن مجلس از منتهای بزرگواری کار گرفته در تمام موقع انتخابات سربزیر افگنده چیزی نمیگفت اما زمانیکه صابرشاه احمدخان را برگزید اولین کسیکه باو بیعت کرد حاجی جمال خان بود و تا آخر سلطنت احمد شاه در امور مملکت از دادن مشوره خود داری نمیکرد و احمد شاه هم او را خیلی احترام مینمود و تقریباً دریك وقت باآن پادشاه پدرود حیات گفت وپسرانش در دربارشاهی جانشین پدر گردیدند چنانچه شرح آن درپائین خواهد آمد.

مقصد اینکه خاندان سدوزائی و محمدزائی در آغاز تشکیل دولت مستقل افغانستان بعد از انقراض شاهنشاهی نادر افشار و روی کار آمدن سلطنت درانی دو قبیله مساوی شناخته شده هردو برای زمامداری یك اندازه صلاحیت و شانس را مالك بودند روابط باهمی شان نیز علاوه از ارتباط خاندانی خیلی خوب و صمیمانه بوده است.

حال برگردیم به شرح حال اجداد اولیه این خاندان: محمدخان چار فرزند داشت: حاجی خدایداد خان، اختیار خان، گنگی خان، مزار خان. اختیارخان یك فرزند داشت محمد یعقوب خان و اوهم یك خلف نرینه پیدا کرد، محمد سرورخان و او را هم یك فرزند نصیب شد: حاجی محمد یوسف خان و ازحاجی محمد یوسف خان دو پسرباز ماند حاجی جمال خان و زبیر خان.

حاجی جمال خان از جملهء همان ۱٤ نفر سران درانی بود که در نزد نادر افشار نظر به قوهء قوم خود مقام و اعتبار زیاد داشتند. از حاجی جمال خان چار فرزند باقی ماند:

عبدالحبیب خان مشهور به (سخی) که شخص فیاض و سالك بود و بامور دنیوی کمتر علاقه میگرفت و حاجی درویش(که این دو برادر سکه بودند) و سراج التواریخ آنها را بنام هارون خان و بهادر خان یاد میکند و شاید این تفاوت اسم و لقب باشد. به هرحال از اول الذکر دو پسر بازماند، امیرالدین خان و شهنواز خان واز اخیرالذکر یك پسر ماند بنام محمد رحیم خان وهیچکدام در سیاست رولی بازی نکرده اند.

دو پسر دیگر حاجی جمال خان رحیم داد خان(ملقب به زرداد خان) و پاینده خان بعد ها (ملقب به سرفراز خان) که اینها ازمادر هم بارکزائی و بین خود سکه بودند.

پاینده خان بسن ۸ سالگی یتیم ماند و رحیم داد خان برادرش او را تربیت کرده تا اینکه در ۱٦ سالگی رئیس قوم شد، بارکزائی ها بیشتر در قسمت گرشك و زمینداور واقع غرب قندهار سکونت داشتند اما از وقتیکه اقتدار کسب کردند به قندهار و حوالی آن توطن اختیار نمودند و سپس با انتقال پایتخت به کابل آمدند.

عروج پاینده خان:

پس از فوت حاجی جمال خان که در سال ۱۷۷۱م - ۱۱۸٤هـ ق پدرود حیات گفت، رحیم داد خان پسرش مقام پدر را در دربار احراز کرد و چون روی کار آمدن او مقارن جلوس تیمور شاه بود، این پادشاه در اوائل به او حیثیت ریاست قوم بارکزائی را داده بود اما بزودی از سبب حدت مزاج او اکثر سران قوم چون محراب خان و کدو خان زبان بشکایت کشوده این شکایت ها سبب شد که تیمور شاه پاینده خان برادر کوچکش را که شخص باهوش و با وجود صغر سن اعتماد قوم و احترام عموم را بسوی خود جلب کرده بود، رئیس قوم بشناسد و رحیم داد خان را بحیث رئیس دفتر پادشاهی منصوب کرد.[۱]

پاینده خان بزودی باثر راست کاری و حسن خلق هم قوم و هم شاه را بسوی خود جلب نمود و موقع بلندی یافت. برعلاوه در اندك زمان بامور مملکت داری نیز علاقه گرفته لیاقت خویش را درین قسمت نیز باثبات رسانید، چنانچه در موقعیکه اقوام درانی به تحریك

---

(۱) بعضی مورخین برانند که سبب عزل رحیم داد خان خصوصیت او با شاه بود زیرا او و تیمور شاه رفقای طفولیت بودند. بعد از پادشاهی تیمور شاه نیز رحیم داد خان همان اوضاع خصوصیت گارانه خود را با او تغییر داده نمیتوانست واین مسئله سبب عزل او گردید و شاه او را به جلال آباد جایداد بخشیده از خود دور ساخت که تا اخیر حیات درآنجا میبود(تیمور شاه درانی تالیف عزیزالدین فوفلزائی)

عبدالخالق خان سدوزائی که خود را از اعمام احمد شاه میدانست بر خلاف تیمورشاه قیام و از قندهار جانب کابل مارش کردند، در ابتدا پاینده خان نیز مانند تمام سران قومی با آنها همراه بود ولی همینکه به کابل نزدیك شدند، پاینده خان محراب خان و دلاور خان را با خود متفق ساخته به اردوی شاهی پیوستند و این اقدام پاینده خان برای حفظ سلطنت تیمورشاه که درین وقت بیش از شش هزار عسکر در دسترس خود نداشت و تمام قوم از او برگشته بودند، وعبدالخالق با یك قوه، انبوه شصت هزار نفری بر پایتخت مارش نموده بود، خیلی قیمتدار ثابت شد و بغاوت کنندگان را تقریباً بدون جنگ هزیمت داد و تیمور شاه قدر این خدمت را دانسته پاینده خان را رسماً در خدمت خود موقع داد.

و اولتر ازهمه او را بمعین مدد خان اسحق زائی(ملقب به دلاور خان)برای سرکوبی آزاد خان افغان حاکم کشمیر اعزام داشت هردو نفر آزادخان را به متابعت سلطنت وادار ساخته موفقانه مراجعت کردند و پاینده خان در مراجعت حسب هدایت مرکز، مالیات سیالکوت وکویته راهم جمع کرده باخزائن کافی به پایتخت برگشت و تیمورشاه در ازای این خدمات بیرق و سرداری غلزائی راهم با و تفویض کرد و جایش را در کنار تخت سلطنتی تعین نمود.

درین موقع شهزاده عباس پسر تیمورشاه به اغوای ارسلان خان مهمند فرار و به لالپوره (نزدیك دکه) که مرکز مهمند است داخل شد. پاینده خان برای بازگشتاندن شهزاده و سرکوبی ارسلان خان تعین و با شجاعت تمام سر راست به مرکز اغتشاشیون داخل گردید و آنها به کوهستان فرارکردند. پاینده خان که میخواست درین فتنه بافرادخاندان شاهی وعزت و اعتبار شان صدمه واقع نشود تعقیب شهزاده را لازم ندانسته برگشت و به شاه مشوره داد که فرصتیکه برای گذشتاندن موسم سرما به پشاور میرود شهزاده و ارسلان خان را بفرمان شاهی طلب کند وشاه چنان کرد، شهزاده و ارسلان خان بحضور آمدند شاهزاده عفو وارسلان خان اعدام شد.

تیمور شاه از این تدبیر پاینده خان و خدماتیکه به سلطنت کرده بود بیشتر ممنون شده لقب(سرفرازخان) را باوعطاء کرد. بعد از آن در شمال هندوکش شورش رخ داده(۱۷۸۰م-۱۱۹۵ هـ ق) عده، کثیری از مردمان آن سمت بطرف کابل مارش کردند. وضعیت بحرانی بود. بعضی مردم به تیمور شاه مشوره میدادند که کابل را ترک کند اما پاینده خان داوطلبانه برای دفع این غائله حرکت کرد و در ضمن جرگه های چندی که در بلخ

شاهان سدو زائی

که درین‌اثر از آنها نام برده شده‌است



احمدشاه بابا



تیمور شاه



شاه زمان



شاه محمود

شاهان و شهزادگان سد وزائی که‌درین‌اثر از آنها نام برده شده‌است



شاه شجاع



شهزاده همایون



شهزاده فتح جنگ



شهزاده ایوب سدوزائی

با سران اغتشاشیون بعمل آورد، آنها را قانع و جمعیت شان را متفرق ساخت و خود بقندهار نزد تیمور شاه که به آنجا رفته بود رسید.

بالاخره تیمورشاه در سال ۱۷۹۳م(۷ شوال ۱۲۰۷ هـ ق) وفات یافت و سی و شش اولاد از خود بازگذاشت که بیست و چهار آن پسر بودند و تیمور شاه ولیعهد خودرا هم رسماً تعین نکرده بود اما شهزاده زمان که مادرش یوسف زائی بود، در سلطنت پدر نیز دست داشت و در غیاب شاه وظیفهء نیابت سلطنت راهم ایفا میکرد. بنا بر آن پاینده خان او را از هر رهگذر بیشتر شایستهء سلطنت یافته و طرفداری او را الزام کرد چنانچه بنا بمساعی پاینده خان زمانشاه بر تخت نشست و برادرانش که در کابل بودند، برای اینکه مصدر فتنه نشوند تحت نظارت گرفته شدند. اما شهزاده همایون که در قندهار حکومت داشت به مخالفت برآمده لشکر کشی بعمل آمد. پاینده محمد خان عسکر همایون را که تحت قیادت مهرعلی خان میر آخور بود شکست داد و همایون بطرف بلوچستان فرار کرد. زمانشاه از پاینده خان بسیار ممنون شده هشتاد هزار روپیه تنخواه برای او مقرر کرد که در آن وقت هیچ کسی باندازهء او معاش نداشت و سرداری اقوام دیگر را نیز علاوه بر درانی و غلزائی باو اعطاء کرد.[1]

اما زمانشاه دارای افکار جداگانهء بود و میخواست نفوذ اشخاص قومی را که سبب ادامه ملوك الطوایفی میشدند از بین بردارد و حکومت مرکزی را تقویت کند. این نظریه شاه موصوف را متأسفانه پاینده خان که یك شخص قومی بود درك نمیتوانست و میخواست باعتبار و پشتیبانی قوم خود در نظر پادشاه و دربار او شناخته شود در حالیکه زمانشاه آرزو داشت او را بحیث یك وزیر سلطنت بدون ملاحظه اعتبار قومی دیده از او در امور مملکت داری و لو برای محو نفوذ اقوام و سران قومی و مراکز و عناصر ملوك الطوایفی باشد، کار بگیرد.

این نکته سبب تولید اختلاف نظر بین زمانشاه و پاینده خان گردیده و هرچند زمانشاه نظر خوبی به پاینده خان داشت و میخواست از خدمات او استفاده کند، اما طرز و شرط کار پاینده خان طوری بود که هدف زمانشاه را احتوا نمیتوانست لاجرم زمانشاه برای اجرای اموری

---

(۱) درین اثر اگر از سلاطین اول خاندان سدوزائی و حکومت شان ذکری شده صرف برای نشان دادن رول محمد زائی ها درآن میباشد نه بقسم تاریخ مفصل و مکمل آن دوره که از موضوع این کتاب خارج است و در بارهء آن آثار مستقل از طرف فضلای وطن نوشته شده.

که در نظر داشت شخص دیگری را جستجو کرد و به زودی آن را یافت. این شخص رحمت الله خان سدوزائی کامران خیل ملقب به وفادار خان بود که جوان روشنفکر و فعال و لایقی بود و نامبرده کاملاً به نقشه های شاه پی برده موافقت خود را بآن اظهار و برای عملی کردن آن مشغول اخذ ترتیبات شد. طوریکه تاریخ شهادت میدهد و مولفین خارجی تماماً اتفاق دارند زمانشان نقشه بزرگی داشت، او میخواست امپراطوری احمد شاه درانی را دوباره زنده سازد، لیکن روی اساس تشکیل یك دولت قوی و مستقر یعنی به جنبهء جهانکشائی آن اکتفا نکرده افغانستان را دولت مقتدر و متمدنی بسازد که نه تنها مظهر قوهء سیاسی و نظامی باشد بلکه در شرق کانون علم و دانش و تهذیب و تمدن نیز شناخته شود.

برای این منظور فکر تیزبین اویگانه عامل اساسی را که عبارت از تولید مرکزیت در سلطنت و از بین بردن ملوك الطوایفی تشخیص داده و سبب ضعف و پراگندگی امپراطوری جد خویش نیز صرف همین عامل را میدانست. علاوه برین زمانشاه درك کرده بود که عصر خیلی ها فرق کرده و رقیب های بزرگی از دور به مقابل نقشه های او قد علم نموده اند که در وقت جد و پدرش وجود نداشتند. زمانشاه میخواست بمقابل این قوه های بزرگ که عبارت از دول غربی باشد ترتیبات بگیرد و حتی در نظر داشت از اختلافات ایشان نیز استفاده کند چنانچه مقارن نهضت ناپلیون بوناپارت بطرف شرق در صدد تشکیل اردوی بزرگی افتاده بود تا درین فرصتیکه انگلیس و روس پریشان اقدامات امپراطور فرانسوی میباشند به هند حمله کرده هند را تا حواشی جنوبی و شرقی آن که جد و پدرش موفق به اشغال آن نشده بودند فتح و تأمین کند و پای اجانب را از آن دور سازد.[۱] روی چنین یك نقشهء بزرگ و مهم بود که زمانشاه میخواست همکاری شخصی چون پاینده خان را برای خود حاصل کند لیکن پاینده خان که از روی عنعنه قوهء خود را در قوهء قوم و اعتبار خویش را باعتبار آن مربوط و منوط میدانست و نمیتوانست از این ارتباط صرفنظر کند بدلائل زمانشاه قناعت نکرده به نقشه او موافقت و مشارکت نکرد.

با آنهم زمانشاه در اول امر که هنوز سر و صدائی بلند نشده بود پاینده خان را کما فی السابق احترام میکرد بلکه در امور مهم عسکری از او کار میگرفت و باین قسم اعتماد خود

(۱)مارکویس ولزلی حاکم اعلای هند دریك راپور خود عنوانی حکومت برطانیه خطر حمله زمانشاه را چنین شرح داده است: این خطر حساسیت شدیدی را در سراسر هند تولید کرده، از اوده تا میسور بیقراری حکمفرماست. هرمسلمان تا اقصی دکن با بی صبری و امیدواری انتظار پیشقدمی این قهرمان اسلام را میکشد کتاب تباهی آشکار اثر پترك مکراری انگلیس- چاپ لندن صفحه ۲۳.

را باو نشان میداد لیکن امور مملکت داری را با نقشه های بزرگ خویش به وفادار خان سپرده و او را وزیر خویش مقرر کرده بود. چنانچه در قضیه‌ء حمله ثانوی شهزاده همایون بقندهار و اسیر شدن شهزاده قیصر بن زمانشاه بدست همایون بمجرد رسیدن این خبر زمانشاه که در پشاور بود، پاینده خان را بآن طرف مامور کرد که پیش ازموکب شاهی حرکت کند. پاینده خان بسرعت جانب قندهار حرکت کرده بمعیت فتح خان فرزند رشید خویش بعد از طرفدار ساختن برخی از متنفذین همرکاب همایون نامبرده را شکست داد که دو باره به بلوچستان متواری شد.(۱)

از این پس در عین اینکه شاه زمان از یك طرف مصروف جنگ با برادر دیگر خود محمود که به تحریك ایران و انگلیس(۲) سبب اخلال کار او میشد و از طرف دیگر بتامین ولایات شرقی سلطنت خویش که امراء و حکام آن یکی بعد دیگر قیام و سرکشی میکردند، مشغول بود از تعقیب نقشه‌ء خویش صرف نظر نکرده به تشکیل عسکر بزرگ و اندوختن ذخائر لازمه جهت مارش بطرف هند و ایران جد و جهد میکرد لیکن سران ملی که عدم اعتبار تدریجی خود را در دربار و رسوخ روز افزون وفادار خان را در امور مملکت ملاحظه میکردند برخلاف شاه به تبلیغات می پرداختند و در هر مجلس از وضع بی التفاتی شاه زمان و اینکه به اقوام خود وقع و اعتباری قائل نمیشود شکوه میکردند. این زمزمه ها بگوش شاه زمان میرسید اما بآن اهمیتی نداده لیکن بمقابل سران قومی سرد تر و بی اعتنا تر میشد تا آنکه سران قومی این اوضاع بی سابقه را برای خود غیرقابل تحمل دانسته در سال۱۷۹۹ م ۱۲۱٤هـ ق به تشکیل یك دسته مخالف و ترتیب نقشه عزل شاه و روی کار آوردن برادرش شهزاده شجاع (بعد ها شاه شجاع) پرداختند. پاینده خان نیز درین تحریك شرکت داشت.(۳) اما خبر این مجالس و عهد پیمانی که در آن بعمل آمده بود، بسمع شاه رسیده و دانست که

---

(۱) در فرصتیکه همایون شکست خورده و شهرقندهار هنوز در دست اتباع اوبود (لویه ادی) مادر فتح خان و خانم پاینده خان که از زنان مردانه صفت افغان بود بقندهار داخل شده شهزاده قیصر را از زندان خارج و بنام پدرش به مسند حکومت برنشاند و مرتضی خان داماد خود را که خیال فتنه داشت بدست خود مجروح و زندانی ساخت.

(۲) هالدك: سرحدات هند صفحه‌ء ۲۸۰ و ما بعد. همچنین روضة الصفاء نادری و واتسن در کتاب خود موسوم به تاریخ قاجاریه این مطلب را تصدیق و نوشته اند که حکومت انگلیس قبل ازاعزام سرجان مالکم بایران در سال ۱۷۷۹م(۱۲۱٤هـ ق) توسط مهدی علی خان بهادرجنگ نماینده‌ء حکومت بمبئی، شاه ایران را به حمله به افغانستان تشویق و موضوع شیعه وسنی رااساس قرارداده بود. کتاب تاریخ سیاسی ایران تالیف محمود محمود صفحه‌ء ۵- ۱۰.

(۳) اکثر مؤرخین معتبر این دسیسه را محض از اثر تفتین میان غلام محمد هندی میدانند که به تحریك اجانب برای برهم زدن بین شاه و سران ملی آن را جعل کرده و سپس به شاه همراپور داده بود.

دیگر با سران قومی نمیتواند با «کجدار و مریز» پیش بیاید. و بالعکس باید برای فیصلهء قطعی حاضر باشد، خصوصاً که از دیگر طرف ها نیز مشکلات به مقابل نقشه های او روز به روز زیاد تر شده میرفت. بنا بر آن یك روز که در قندهار بود بواسطهء محمد شریف خان منشی باشی که خبر را به وفادار خان داده بود اطلاع یافت که سران درانی در منزل میان غلام محمد تاجر هندی اجتماع نموده و قرار داده اند که بواسطه دسیسه شاه را عزل و شهزاده شجاع را بجای او نصب کنند و در آینده سلطنت موروثی نی بلکه انتخابی باشد و درین مسایل سران مزبور باهم عهد و پیمان کرده اند، فوراً امر کرد تا سران مزبور را احضار و اعدام نمایند. چنانچه درین جمله پاینده خان بارکزائی، حکومت خان الکوزائی، اسلام خان ضبط بیگی، خضر خان علیزائی، ارسلان خان جوانشیر، زمان خان رکاب باشی، محمد عظیم خان بن میرهزار خان الکوزائی، نورالله خان بابری از جمله سران بزرگ به قتل رسیدند و عدهء دیگر در بست خرقهء مبارك داخل شده از کشته شدن نجات یافتند و شاه امر به توقیف تمام سران محمد زائی صادر نمود.

فصـل دوم

انتقام جوئی پسران پاینده خان

فتح خان که امر توقیف او نیز صادر شده بود، از حصار قندهار خود را بزیر افگنده جانب گرشك فرار کرد و در آنجا برادران دیگرش نیز جمع شده قرار دادند که برای انتقام خون پدر برخلاف زمانشاه قیام کنند. درین وقت یك رقیب بزرگ زمانشاه شهزاده محمود برادر او بود، که از مدتی دست بدامن ایران زده و حکومت ایران او را وعدهء امداد داده بود. جدا شدن پسران پاینده خان از خدمت زمانشاه و قیام ایشان به مخالفت او زمینه را برای محمود جهت نیل به مقصد هموار تر ساخته و ایران نیز با او درین قسمت هم آواز شد. دراینجا باید متذکر شویم که حکومت ایران در بدو فرار محمود به طرف هرات، نامبرده را در ترشیز جاگیر داده و برای گرفتن سلطنت افغانستان امید وار ساخته بود.[1] زمانشاه در قندهار از این توطئه ها اطلاع یافته در حالیکه یك سپاه یکصدهزار نفری حاضر کرده بود بواسطه شهرت دادن اینکه عزم ایران دارد-درحالیکه قصدش هند بود- ایران را تهدید کرد و شاه ایران ترسیده محمد حسین قراگوزلو را برسم سفارت بدربار زمانشاه فرستاد و شاه در محضر او در قندهار یك نمایش شاندار عسکری نشان داد و بعد کدو خان بارکزائی را برسم سفارت بدربار طهران اعزام داشت(۱۲۱۰ هـ ق ۱۷۹۵م) کمی قبل از فوت آقا محمد خان قاجار(۱۲۱۲ هـ ق ۱۷۹۷ م) کدو خان مراجعت کرده از بی نظمی و ضع ایران فتح ایران را بزمانشاه پیشنهاد نمود وگفت اگر دوازده هزار نفر باو بدهد ایران را مسخر خواهد ساخت، زمانشاه برای آنکه فرصت مداخله بامور افغانستان به شاه ایران نداده باشد عباس میرزا و نادر میرزا پسران شهرخ افشار را که نزدش موجود بودند در معیت شیرمحمد خان مختار الدوله بحکومت مشهد اعزام نمود، فتح علی شاه که عوض پدر بر تخت ایران جلوس کرد، باز بفکر مداخله در امور افغانستان و اشغال هرات افتاده شاه محمود را در سال(۱۲۱۲هـ ق ۱۷۹۷م) به طهران خواسته بنواخت و به عمال خراسان نوشت که به او عسکر و امداد بدهند و محمود از راه یزد

---

(۱) فیریه، تاریخ افغانها، سراج التواریخ جلد اول صفحه(۵۱)

به فراه و از آنجا به هرات لشکر کشید اما از دست محمدزمان خان پوپلزائی(برادر زادهء سردار جانخان سپه سالار) وشهزاده قیصر (پسر زمانشا) شکست خورده فیروزالدین برادر و کامران پسر خود را بار دیگر بطهران جهت حصول امداد کامل اعزام داشت و خود برای جلب امداد امیر بخارا به آن طرف حرکت کرد اما زمانشاه ذریعهء عبدالحق خان سفیر بخارا بامیر بخارا پیغام فرستاد تا محمود را در دربار خود راه ندهد و شاه بخارا از این پیغام ترسیده محمود را اخراج نمود که دو باره به دربار طهران رو آورد و عزت یافت. باین طریق هردورقیب زمانشاه بوده بزودی بهم یکجا شدند. محمود برای فتح خان پیغام فرستاد که باو ملحق شود، فتح خان در ترشیز -بقول الفنستن در طوس- بامحمود ملاقات کرد و با هم قرار دادند که متفقاً به زمانشاه حمله کنند چنانچه علی الفور محمود بمعیت فتح خان بقائن رفت اگر چه مردم آنجا به محمود خوش بین نبودند اما در اثر مساعی فتح خان عسکری از اهالی آن قسمت فراهم شد و بطرف سیستان حرکت کردند بهرام خان حاکم سیستان از آنها پذیرائی خوبی کرده حاضر شد که بطور خفیه بآنها امداد کند، فتح خان دو نفر از برادران خود را که درین وقت همه به دور او جمع شده بودند برای معلوم کردن رأی قوم بطرف فراه پیش فرستاد و چون اهالی را برای کمک حاضر ساختند خوانین خراسان هم از عقب رسیده ابتدا بارکزائی ها و سپس تمام درانی ها بمساعی فتح خان به محمود پیوستند و لشکر انبوهی فراهم شده بطرف قندهار حرکت کرد. مهر علی خان حاکم قندهار با چهار هزار سپاه خود تاب مقاومت نیاورده حصاری شد، محاصره بیش از یك ماه طول کشید، فتح خان که دیگر امداد از عقب برایش نرسیده بود خیلی دچار تکلیف بود و قلعه هم کشوده نمیشد اما بالاخره توانست برخی از خوانین را از داخل شهر باخود طرفدار سازد و بکمك آنها خود فتح خان بذریعهء زینه و بقول شیرازی توسط چرمینه به یکی از بروج شهر برآمده فوری نقاره بصدا در آورد و فریاد کشید که :«دور دور محمود است دروازه ها را باز کنید!» مهر علی خان دراثر این تدبیر فتح خان، دانست که کار از کار گذشته است، فرار کرد و محمود به قندهار داخل گشت و این اولین قدم زوال زمانشاه و عروج شاه محمود بود.

شاه زمان که درین وقت مصروف تأمین هند بود از شنیدن خبر سقوط قندهار سراسیمه بکابل مراجعت کرده قوای دیگری بسرکردگی شهزاده ناصر پسر خود برای مقابله با محمود بطرف قندهار اعزام نمود که بمقام «تازی» منتظر سپاه محمود شد. اما فتح خان با فکر سیاسی که داشت بزرگترین سران قومی اردوی شاه زمان را که احمد خان نورزائی بود و ۱۵

هزار لشکر قومی تحت اثر خویش داشت بواسطه عبدالله خان برادر او که در لشکر محمود بود وادار ساخت که بآنها بپیوندد. چنانچه بعد از جدا شدن این شخص و اتباع او که در موضع «سراسپ» بقوای محمود ملحق شدند در مرکز عساکر شهزاده ناصر فتوری رخ داده بدون جنگ بطرف کابل پس نشستند، تیرگی اوضاع پایتخت بطوری بود که زمانشاه در کابل هم درنگ نتوانسته مخصوصاً از سبب تحریکات مردمان چنداول که در اثر قتل جعفر خان جوانشیر از او رنجیده و با محمود طرح رابطه افگنده بودند، بطرف جلال آباد حرکت کرد ودر قلعه، «عاشق» نام شنواری نزدیك «جگدلك» پناه برد. نامبرده ابتدا از او بخوبی پذیرائی کرد اما زمانیکه عسکری محمود بقیادت فتح خان کابل را تصرف کرده جانب جگدلك راه نزدیك کردند و قوای زمانشاه در موضع «وچه پانه» شکست یافت و فتح خان به عاشق جهت تسلیم شاه زمان پیغام فرستاد، نامبرده زمانشاه را توقیف نموده سپس به اسدخان برادر فتح خان تسلیم کرد. زمانشاه بامر محمود درهمان جا بدست اسد خان موصوف کورساخته شد و در بالاحصار کابل محبوس گشت، حالانکه وفادار خان وزیر او با دیگر طرفدارانش اعدام گردیدند.

سلطنت اول شاه محمود:

شاه محمود در سال ۱۸۰۱م (۱۲۱٦ هـ ق) بعد از کور ساختن زمانشاه در کابل بر تخت نشست و فتح خان ه بلقب «شاه دوست» وزیر او شد و هر «۲۱» برادر[۱] خود را بکار حکومت گماشت اعتبار فتح خان بدربار محمود در اوائل بقدری بود که در سجع مُهر فتح خان این بیت کنده شده بود.

دولت محمود را نازم که زوست «سرفراز» ملك و دولت «شاه دوست»

محمود که بکمك بیگانگان و برای برهم زدن سلطنت شاه زمان و نقشه های بزرگ او تاج و تخت افغانستان را به تدبیر و شمشیر وزیر فتح خان اشغال کرد، شخص بی کفایت و

(۱) برادران فتح حسب ذیل اند:
فتح خان برادر بزرگ همه تولد ۱۱۹۲ هـ ق ۱۷۷۸ع وفات ۱۲۵۲هـ ق ۱۸۱۸م و برادر سکه اش تیمور قلی خان -که رولی در سیاست بازی نکرده- تولد(۱۱۹۵هـ ق.۱۷۸۰ ع وفات ۱۲۳۸ هـ ق ۱۸۲۲ع) مادر شان محمد زائی بارکزای مشهور به «لویه ادی»
محمد عظیم خان «ملقب به سردار کلان» تولد ۱۲۰۰ هـ ق ۱۷۸۵ع وفات ۱۲۳۸هـ ق ۱۸۲۲ از مادر نصرت خیل
نواب اسد خان تولد ۱۱۹۲ هـ ق ۱۷۷۸م وفات(؟) <--

عیاشی بود و طوریکه از سوانح عمری او تا آخر زندگانی اش بر می آید از خود هیچیك فکر و نقشهء معین و مستقلی نداشت و همواره آله دست این و آن میبود.

حکومت ایران درین وقت به تحریك خفیه انگلیسها که میخواستند در وقت خروج ناپلیون و نهضت او بطرف هندوستان حکومت افغانستان را ضعیف و دست نشانده، خود ساخته و از راه تولید هرج ومرج نگذارند که این دو قوه یکجا شود، او را بهترین آله این کار یافته وچون متأسفانه پسران «سردار پاینده خان» نیز درین وقت در جزء مخالفین «شاه زمان» قرار گرفته بودند، محمود را برای توسل به فتح خان و برادرانش تشویق نمودند، و نتیجه آن شد که سلطنت قوی زمانشاه از اثر مخالفت های داخلی بمدت کمی از بین رفته، زمامدار بی کفایت وضعیفی مثل محمود جای آنرا گرفت و مقصد اجانب درآورده شد.

به هرحال طوریکه در موقعش دیده خواهد شد، از اثر همین بی باکی و بی سیاستی بود که خود محمود نیز خلع و حبس شد و بالمقابل فتح خان را که دو مرتبه برایش سلطنت را

-) نواب صمد خان تولد ۱۲۰۰هـ ق، ۱۷۸۵م وفات ۱۲٤٤هـ ق -۱۸۲۸م.
طره باز خان تولد ۱۲۱۰هـ ق، ۱۷۹۵م وفات(؟)
این سه برادر از مادر بارکزائی و بقول اکثر مؤرخین از یك مادر بودند.
نوابخان تولد ۱۱۹۷هـ ق -۱۷۸۲م وفات ۱۲۷۰هـ ق- ۱۸۵۳م از مادر کوهستای
پردل خان تولد ۱۲۰۰هـ ق- ۱۷۷۵م وفات ۱۲٤٥هـ ق- ۱۸۲۹م از مادر غلزائی.
شیر دل خان تولد ۱۲۰۱هـ ق - ۱۷۷٦م وفات ۱۲۳۲هـ ق- ۱۸۱٦م از مادر علزائی.
کهندل خان تولد ۱۲۰۸هـ ق- ۱۷۹۳م وفات ۱۲۷۱هـ ق - ۱۸٥٤م از مادر غلزائی.
رحمدل خان تولد ۱۲۱۱هـ ق- ۱۷۹٦م وفات ۱۲۷٥هـ ق- ۱۸٥۸م از مادر غلزائی.
مهر دل خان تولد ۱۲۱۲هـ ق۱۷۹۷م وفات ۱۲۷۱هـ ق- ۱۸٥٤م ازمادر علزائی.
این چهار بردادر از یك مادر و بنام سرداران قندهار معروف اند زیرا در قندهار حکومت کرده اند.
عطا محمد خان تولد ۱۲۰۰هـ ق- ۱۷۸٥م وفات ۱۲۳۹هـ ق- ۱۸۲۳م از مادر الکوزائی.
یارمحمد خان تولد ۱۲۰٥هـ ق- ۱۷۹۰م وفات ۱۲٤٤هـ ق-۱۸۲۸م از مادر الکوزائی.
سلطان محمدخان تولد ۱۲۱۰هـ ق- ۱۷۹٥م وفات ۱۲۷۸هـ ق-۱۸٦۱م از مادر الکوزائی.
سعیدمحمد خان تولد ۱۲۱۰هـ ق- ۱۷۹٥م وفات ۱۲۷۷هـ ق- ۱۸٦۰م از مادر الکوزائی.
پیر محمد خان تولد ۱۲۱۲هـ ق- ۱۷۹۷م وفات ۱۲۸۸هـ ق-۱۸۷۱م از مادر الکوزائی.
این پنج برادر از یك مادر و مشهور بسرداران پشاور میباشند، بسبب اینکه در پشاور حکومت داشتند.
دوست محمد خان تولد ۱۲۰۷هـ ق- ۱۷۹۲م وفات ۱۲۷۹هـ ق- ۱۸٦۳م از مادر جوانشیر سپاه منصور
امیر محمد خان تولد ۱۲۰۹هـ ق- ۱۷۹٤م وفات ۱۲٥۰هـ ق- ۱۸۳٤م از مادر جوانشیر سپاه مصنور
جمعه خان تولد ۱۲۱٤هـ ق- ۱۷۹۹م وفات ۱۲۸۸هـ ق- ۱۸۷۱م ازمادر تاجك
اسلام خان (؟) از مادر کافری سیاه پوش
پاینده خان «٤» دختر داشت که یکی خواهر امیر دوست محمد خان و «۳» دیگر منجمله یکی مشهور بمادر مددخان شهرت دارد ولی مادر های شان معلوم نیست اما تعداد زوجات پاینده خان «۸» است.
نوت: این معلومات بزحمت گرد آورده شد، اما ممکن بعضی اشتباهات داشته باشد امید که فضلا و مخصوصاً منسوبین سرداران موصوف در تکمیل معلومات تاریخی مذکور خصوصاً محل دفن سرداران که بعضی معلوم و در متن کتاب آمده و برخی نامعلوم است و یا بعضی تاریخهای تولد و وفات کمك فرمایند. (رشتیا)

بدست آورد ، بقتل رسانید و سبب بدبختی های بزرگ برای افغانستان گردید، و برای سلطنت دشمنان بزرگی چون برادران وزیر فتح خان تهیه کرد تا در اثر همین دشمنی ها ولایات کشمیر، پشاور، سند و دیره جات از افغانستان منتزع شد و قدم اول تجزیهء افغانستان و استقلال پنجاب بدست رنجیت سنگ بود که از همین وقت شکل عملی بخود اختیار کرد.

بهرکیف از سلطنت محمود هنوز دیری نگذشته بود که شهزاده شجاع برادر عینی زمانشاه بانتقام چشم برادر از پشاور که محل حکومت او بود لشکر کشیده اسباب نگرانی و پریشانی محمود را فراهم ساخت.

مردم افغانستان که از محمود در اول حسن استقبال نمودند، علتش این بود که انتظار تجدید روز های با شکوه احمد شاه ویا دورهء آرام تیمور شاه را داشتند و از اضطرابات لاینقطع عصر زمانشاه بستوه آمده بودند، اما این انتظار شان غلط بود؛ زیرا محمود شخص عشرت پرست بوده و جز به عیاشی خود بدیگر چیزی از امور مملکت داری علاقه نمیگرفت و حکام او خودسر بودند، همان بود که شاه شجاع از راه جلال آباد تا موضع «اشپان» سرخرود پیشقدمی کرد اما به مقابل قوای شاه محمود که به قیادت شهزاده کامران(پسر محمود) و فتح خان و چند تن از برادران او اعزام شد بود شکست خورده از «درهء خیبر» پس نشست، شهزاده کامران و وزیر فتح خان سران درانیی طرفدار شاه شجاع را تا درهء خیبر نیز تعقیب کرده سپس مراجعت نمودند. درین بین مردم غلزائی بطمع احراز سلطنت درچند نقطه جمع آوری و بطرف کابل مارش کردند، تعداد این جمع آوری « ۵۰ هزار نفر » تخمین میشد، اما فتح خان دسته اولی را در موضع «سجاوند» لوگر شکست داده فتنه راخاموش ساخت. متعاقباً جبارخیل ها، بابکرخیل ها و احمدزائی ها نیز در ماه مارچ ۱۸۰۲م (اواخر ۱۲۱۶هـ ق) به کابل حمله آوردند، فتح خان درموضع منار چکری ایشان را شکست داد. بعد از آن مردمان شمال هندوکش بغی کردند، آنها هم به نیروی فتح خان مغلوب گشتند.(۱۱می ۱۸۰۲م اوایل ۱۲۱۷هـ ق) درین جنگ آنها تا درهء غوربند پیشقدمی کرده بودند، اما فتح خان در موضع«برج گلجان» آنها را طوری درهم شکست که سران شان اسیر و طعمهء توپ گردیدند.

درین ضمن باید متذکر شد که شهزاده قیصر بن زمانشاه پس از آگاهی از سقوط سلطنت پدر و روی کار آمدن حکومت محمود در هرات تاب نیاورده بطرف ایران رو آورد و در «سمنان» فتح علیشا را که از سفر مشهد برمیگشت ملاقات کرد، فتح علیشاه او را

نوازش و وعدهء امداد به مقابل محمود برای گرفتن هرات داد.[١]

با وجود این همه جان نشانی های فتح خان که برای استقرار سلطنت محمود بعمل آورد، همینکه مملکت کمی آرام و مخالفین گوشمالی یافتند، طبع تلون پسند محمود نسبت به وزیر کاردانش تغییر کرده، به تملقات محمد اکرم خان الکوزائی جلب شد و اخیرالذکر را بالفعل بحیث وزیر خویش قرار داد، درحالیکه این کرسی از اول مخصوص فتح خان بوده بعد ها در اثر مصروفیت فتح خان بامور عسکری و سوقیات لشکر که غیبت او را از دربار ایجاب میکرد، موقتاً خالی مانده بود.

پس از یك سلسله گفتگو ها محمود فیصله کرد که اکرم خان به کابل مانده و فتح خان به ولایات شرق و جنوب برای جمع آوری مالیات حرکت کند. چنانچه فتح خان ولایات کشمیر و پشاور و مناطق کوهستانی مثل وزیرستان را در (١٨٠٣م، مطابق ١٢١٨هـ ق) گردش نموده ضبط و ربط امور دولتی را در آن نقاط نظارت و از راه دیره جات به قندهار برگشت.

درین وقت بود که امداد ایران به شهزاده قیصر جنبه عملی بخود گرفته، نامبرده بطرف قندهار رو آورد. کامران از کابل اعزام و فتح خان در قندهار با او پیوست و در موضع «کوهِ کران» بشمال غرب قندهار سپاه قیصر را شکست دادند و خودش را اسیر گرفته بکابل فرستادند. فتح خان و برادر خوردش دوست محمد خان -و این دفعه اول است که از امیر دوست محمد خان در تاریخ نام برده میشود- نیز به طرف کابل حرکت کردند، اما چون شهزاده شجاع درین وقت بر قندهار حمله کرده بود، از راه برگشته و حملهء شجاع را دفع نمودند و پس از انتظام امور قندهار به کابل عزیمت کردند. درین وقت محمد اکرم خان وزیر فوت شده و شیر محمد خان بامی زائی پسر شاه ولیخان (وزیر عصر احمد شاه) میخواست وزارت را بدست بیاورند، اما فکر محمود شاه بیشتر بطرف فتح خان بود مگر چون فتح خان مصروف تامین مملکت و انتظام عسکر بود، شاه از اظهار فکر خویش خود داری نمود. شیر محمد خان که تعلل شاه را دید از او دلسرد شد.[٢]

(١) ازاین ثابت میشود که مداخله حکومت قاجاری ایران در امور افغانستان از روی حب و بغض با اشخاص نبوده بلکه روی یك نقشهء معین میخواستند ارکان سلطنت افغانستان را متزلزل سازند و هرج و مرج را رویکار بیاورند والا معنی ندارد که تا دیروز محمود را برای طرف زمانشاه و گرفتن سلطنت افغانستان تشویق و کمك میکردند و امروز که این منظور شان بر آورده شد، دفعتاً تغیر نظریه داده رقبای محمود را وعده کمك به مقابل او بدهند.

(٢) الفنستن، جاه طلبی اخلاق و لیاقت شیر محمد خان را در کتاب خود موسوم بسلطنت کابل بسیار تعریف میکند.

سرداران بارکزائی که دراین اثراز آنها نام برده شده است



سردار پاینده خان



وزیر فتح خان



سردار محمد عظیم خان



حبیب‌الله‌خان پسرسردار محمدعظیم‌خان

سرداران بارکزائی که دراین‌اثر از آنها نام برده شده است



سردار پـردل خان



سردار شیردل خان





سردار ولی محمد خان مشهور به‌لاتی سردار غلام‌حیدرخان‌پسرامیردوست

محمدخان (رسامی همان عـصر)

درین بین (۱۲۱۹هـ ق. -۱۸۰٤م) بین مردم سنی و شیعه کابل بر سر یك فقره، جزئی بنابر تحریکات خارجی نزاعی رخ داد و شاه محمود بجای اینکه از سیاست کار بگیرد و نفاق قومی را به سیاست رفع سازد، کار تحقیق را به محکمه محول نمود. بنا بر آن مردمان کابل به قیادت سید احمد معروف به «میر واعظ» که این حرکت به حسیات او خیلی برخورده و طرفداری شاه بیشتر اسباب اشتعال او را فراهم کرده بود به مخالفت قیام ورزیدند. شیر محمد خان موصوف و همچنین احمد خان نورزائی که از شاه رضائیت نداشتند و طبعاً درین حرکت عمومی شریك بودند با شهزاده شجاع که درین قبایل غلزائی بود داخل مراوده شده وسپس خود شیر محمدخان نیز از کابل فرار ونزد او در بین قبایل شتافت. طوریکه «شیرازی» صاحب تاریخ احمد شاه درانی در صفحه، «۱۳» کتاب خود مینویسد: «حکمران بمبائی نیز به تعلیم حکومت انگلیس که از تأثیرات ایران در افغانستان اندیشه داشت، شجاع را به اقدام تشویق میکرد» از اینرو میتوان حدس زد که در واقعه شیعه و سنی نیز اگر دست اجانب دخیل بوده باشد دور از احتمال نخواهد بود. خصوصاً در حالیکه شیر محمد خان طرف اعتماد انگلیس و بنا بر همان روابط بطرف هند فرار کرده بود. به هرحال محمود شاه در اثر هیجان عمومی و نفرتی که از او نسبت به دلچسپی های یك طرفه در بین توده ملت پیدا شده بود، چاره را برخود حصر دیده دربالاحصار حصاری شد. فتح خان بسیار کوشید تا وضعیت را اصلاح کند. اما به سبب هیجان عمومیی ملت موفق نشد و کاری از پیش برده نتوانست، چون از طرف دیگر شهزاده شجاع از راه قندهار بنا به تحریك و ترغیب شیر محمد خان که به وکالت ازمردم کابل او را دعوت آمدن داده و دولت برطانیه نیز طوریکه آشاره کردیم خواهان آمدن او بکابل بود بطرف کابل نزدیك میشد. فتح خان به کمك دوست محمد خان برادر خود «۸ تا ۱۰» هزار نفر جمع کرده، به مقابله، شجاع برآمدند و در اول وهله شجاع را در «قلعه، قاضی» شکست هم دادند اما در آخر بسبب کناره گیری یکی از سران قومی مغلوب شدند و بطرف قندهار فرار نمودند و شجاع به کابل داخل گردید. محمود شاه که کار را برای خود مشکل دید، تسلیم و به شفاعت قرآن شریف بخشیده شد اما زندانی ماند. و شجاع بر تخت سلطنت جلوس کرد. (۱۲۱۹هـ ق. ۱۸۰٤م).

سلطنت اول شاه شجاع:

خلاصه فتح خان برای شاه محمود بسیار کوشید اما ضعف و راحت طلبی خود او و سیاست غلطش، سبب بربادی او گردید. ملت که میخواست از شر محمود خلاصی یابد و زمانشاه هم از نعمت بینائی محروم و در گوشهء فراموش افتاده بود، بنا بر آن دست بطرف شجاع -که برادر عینی زمانشاه بود- دراز کرده بود، چنانچه در روز ورود او در باغ بابرشاه « ١٥ هزار » نفر ازمردم کابل و اطراف آن برای استقبال او جمع شده بودند، اما افسوس که این انتظار هم بجائی نرسید بلکه از بد بدتر شد. چه شاه شجاع اگر چه شخص جاه طلب و جسور بود، و حوصله و بردباری زیادی داشت، اما جز برای حب جا وحب ذات دیگر فکری برای ملت و مملکت نداشت و برای این مقصد از هیچ یك وسیلهء سوء و دنی خود داری نمیتوانست و همین نقص او بود که بالاخره افغانستان را بخاك سیاه نشاند و موجب تجاوزات اجنبی بخاك مقدس وطن ما گردید.

اولین کارشاه شجاع در بدو جلوسش مقرر کردن شیرمحمد خان به وزارت بالقب «مختار الدوله» و رها نمودن اسد خان برادر فتح خان از بالاحصار کابل و تسلیت دادن به او برای بازگشتاندن فتح خان بطرف خود بود که درین کار شیر محمد خان نیز با او همفکر بوده میخواستند از عواقب مخالفت این خاندان باخود جلوگیری کنند. اسد خان که بجرم کور ساختن زمانشاه حین ورود شاه شجاع به کابل حبس شده بود از طرف شاه و وزیر دلجوئی شده مامور گشت تا برادران خویش را به کابل طلب کند چنانچه اولتر دوست محمد خان به کابل رسید، شاه شجاع همشیرهء او را بحبالهء نکاح خود درآورد.

روی همرفته شاه شجاع که هوش و کاردانی و نفوذ فتح خان و خاندان او را خوب درك کرده بود میخواست هر طور است او را بطرف خود بیاورد، اما افسوس که طبع مغرور این دو نفر و ذوق توطئه سازی آنها صورت گرفتن این اتحاد را که برای افغانستان خیلی مفید تمام میشد مانع شده و از طرف دیگر جراحتی که از قتل پاینده محمد خان بدست زمانشاه در قلب برادران بارکزائی تولید شده و شجاع هم برادر عینی زمانشاه بود، و طبعاً او و هم این دوری و جدائی را بین هردو خاندان حس میکرد، از طرفی هم دلچسپی فتح خان به محمودشاه، تمام این عوامل منجر به آن شد که بالاخره فتح خان و شاه شجاع بهم جور نیایند چنانچه در پایان به تفصیل ذکر خواهد شد.

فصل سوم

عروج فتح خان وتاج بخشی های او

به هر کیف پس از جلوس شاه شجاع، دوست محمد خان برادر فتح خان و گل محمد خان نظام الملك به معیت شهزاده حیدر به قندهار اعزام شدند تا فتح خان را مطمئن ساخته باخود به کابل بیاورند چنانچه فتح خان بطرف کابل حرکت کرد. شیرمحمد خان تا غزنی از او استقبال نمود، اما شاه بر فتح خان اعتماد نکرد و پس از آنکه فتح خان دو ماه در زیر حمایت شیرمحمدخان بدون کدام وظیفهء معین بسر میبرد، بین او و شیرمحمد خان که او هم از شاه نسبت به عدم گذاشتن او بکار و سلب اختیارات وزارت و دادن آن به گل محمد خان نظام الملك رنجیده بود، مذاکراتی صورت گرفت. موهن لال مورخ سلطنت امیردوست محمد خان میگوید که: «شیرمحمد خان فتح خان را استعمال کرد و درحالیکه خودش نمیخواست علناً بمقابل شاه قیام کند، فتح خان را روی کار کشید، درین موقع شاه هم ظنین شده بود، بنا برین به مشورهء گل محمد خان که کار وزارت را کم کم اشغال نموده بود به فکر افتاد تا به پشاور رفته در آنجا فتح خان را گرفتار نمایند؛ زیرادر کابل برادرانش باو همراه و نفوذ زیادی را مالك بودند. شیرازی در «تاریخ احمد شاه درانی» میگوید که: «خود فتح خان از شاه خواهش کرد که او را درین سفر با خود ببرد و شاه هم قبول نمود اما گفت که چند روزمعطل شده بعد حرکت کند».

سرجان کی مؤرخ انگلیس در کتاب خود موسوم به «تاریخ جنگ در افغانستان» مینویسد که «اول فتح خان در جمله ملتزمین رکاب شاه بوده اما در وقت حرکت خود را ناجور انداخت و عقب ماند». موهن لال میگوید که «شیرمحمد خان مشوره داد که فتح خان در کابل مانده و خود او با شاه همراه برود و همینکه شاه به تیزین رسید شورش را آغاز نماید و برای این مقصد به فتح خان هفتاد هزار روپیه نیز داده بود». سراج التواریخ در صفحهء ٦٨ جلد اول خود فکر بغاوت را از طرف خود فتح خان میداند نه به تحریك شیرمحمد خان و میگویدکه «از بگرامی به بهانه ترتیب سامان سفر مراجعت کرد».

صورت واقعه هر قسم که بوده باشد شك نسیت که نه شاه شجاع و نه فتح خان یکی هم بر دیگر خود اعتماد نداشته، از اول وقت، فرصت را برای کارروائی مخالف همدیگر جستجو میکردند و این خبط شاه بود که فتح خان را در کابل گذاشت و تدابیری هم اتخاذ نکرد. نتیجه این شد که با رسیدن موکب شاهی به تیزین فتح خان شورش را آغاز و اولتر از همه سران مخالف شاه شجاع و طرفداران شهزاده قیصر پسر زمانشاه را که بعد از مراجعت شهزاده حیدر به قندهار تعیین شده بود، و شخص با ادعائی بود از بالاحصار رها کرد و خبر که به شاه رسید یك دسته عسکر همرکابی را برای سرکوبی او و اتخاذ تدابیر حفظ ماتقدم از معسکر شاهی امر بازگشت داد و فتح خان که از محمود و شجاع مایوس شده، در تلاش یك پادشاه لائق و جسور بود از شنیدن خبر حرکت لشکر شاهی با سران معینی خود از راه لوگر بطرف قندهار عزیمت نمود. وقتی به قندهار رسید از بیرون دروازهء عیدگاه برای شهزاده قیصر پیغام فرستاد که اگر آرزوی سلطنت را بسر دارد باید با او همراه شود و الا او مجبور خواهد بود دوباره بطرف کامران پسر محمود روی آورد. کامران بعد از حبس پدر به هرات رفته و از طرف فیروز الدین کاکای خود که حکمران هرات بود، حکومت فراه یافته بود. قیصر به سخنان او جلب و احمد خان نورزائی وزیر خویش را هم بمشورهء فتح خان حبس کرد. اما به زودی سران درانی قیصر را از فتح خان ترسانیده رهائی احمد خان را مطالبه کردند و پس از گفتگو های زیاد فیصله شد که احمد خان رها شود و عسکری ترتیب یافته تا بطرف کابل مارش کنند. احمد خان ناراض بود و در قندهار ماند و به نفری خود نیز هدایت داد که در موقع محاربه شهزاده را ترك کنند چنانچه در غزنی مردمان نورزائی از قیصر جدا شده پس گشتند. با آنهم فتح خان و برادرش دوست محمد خان که قیادت قوای قیصر را داشتند باین واقعه اهمیتی نداده بطرف کابل پیشقدمی نمودند. شاه شجاع که ابتدا در پشاور بود و از شنیدن این واقعه به عجله به کابل مراجعت کرده بود تا «قلعهء قاضی» پیش آمد و قوای قیصر در دشت توپ مرکز گرفتند. در اینجا فیض الله خان پوپلزائی با پنج هزارنفر تبعهء خود از قیصر جدا شدند و بطرف شاه شجاع رفتند.

این واقعه قیصر و فتح خان را مجبور ساخت تا تصمیم به مراجعت نمایند. زمانیکه به قندهار نزدیك شدند خبر یافتند که کامران از غیاب آنها استفاده کرده و قندهار را گرفته است، فتح خان قیصر را به «دهله» فرستاد و خودش و دوست محمد خان برای مفاهمه نزد کامران آمدند تا ارزش مملکت داری این شهزاده را هم بخود معلوم کنند اما از مشاهدهء

اوضاع و افکار کامران مایوس شده دوباره قیصر را کمك نمودند تا قندهار را متصرف شد و کامران بطرف فراه فرار نمود. قیصر از کاکای خود شاه شجاع خواهش امداد نمود تا از شر کامران و حاجی فیروزالدین حکمران هرات نجات یابد و برای اطمینان شاه شجاع محمد عظیم خان برادر فتح خان را بقسم یرغمل نسبت به حرکات آینده، خود او و برادرانش بکابل فرستاد. ابتدا شاه شجاع بسبب مصروفیت به امور کابل به استمداد قیصر اعتنائی نکرد اما بعد از فراغ خودش جانب قندهار حرکت نمود، فتح خان و برادرانش که اطمینان نداشتند، جانب فراه فرار نمودند و قیصر هم ترسیده به دهله گریخت. شاه شجاع باز در قندهار به فکر افتاد تا با برادران بارکزائی صلح کند و به آنها پیغام فرستاد که بخاطر جمعی بیایند و آمدند و عفو شدند و باز عهد و پیغام تجدید کردند. قیصر هم به شفاعت پدر نابینایش زمانشاه که باشاه شجاع همراه بود و به کوشش شیر محمد خان وزیر بخشیده شده حکومت قندهار بار دیگر به او تفویض گشت به شرطیکه پدرش بحیث مشاور با او باشد.

درین وقت بود که رنجیت سنگ -که از طرف شاه شجاع حکمران پنجاب مقرر شده و بعد از اثر ضعف سلطنت افغانستان اعلان استقلال کرده بود- میخواست ازهرج و مرج داخلی افغانستان استفاده کرده، علاوه از پنجاب باقی ولایات شرقی افغانستان را که در دو طرف رود سند واقع شده نیز تحت رسوخ خود در آورد و سرداران افغانی که درین مناطق حکمرانی داشتند از نیات او بدگمان شده فکر نزدیکی با کابل را داشتند، پس شاه شجاع بعد از تنظیم امور قندهار به مشوره، فتح خان که آرزوی قلبی اش تأمین حدود مملکت بود، برای دوره این ولایات عزیمت اختیار کرد. فتح خان و اکثر برادرانش و همچنین شیرمحمد خان مختارالدوله نیز با او همراه بودند. در عرض راه نصیرخان بلوچ (خان قلات) پسر خود را به معیت دوازده هزار نفر برای خدمت شاه اعزام نمود[1] (وایل ۱۸۰۵م محرم ۱۲۲۰هـ ق).

اما در عین این گردش بر سر عزل میرعلم خان از دیره غازیخان و منسوب شدن عطا محمد خان نورزائی بجای او بین شاه و فتح خان اختلاف نظر پیدا شد. فتح خان با برادرش دوست محمد خان درك نمودند که شاه شجاع فکر مملکت را ندارد پس مخفیانه از شاه جدا و بطرف هرات حرکت کردند و باری حاجی فیروز الدین والی هرات را برای برآوردن شدن نقشه،

(۱) در همین وقت بود که حیدرخان امیربخارا نماینده، به دربار شاه شجاع فرستاده دوستی عهد زمانشاه راتائید و خواهش مراصلت نمود، شاه شجاع نکاح دختر امیر بخارا را قبول و از دادن دختری از خاندان شاهی افغانستان نظر به عنعنات ملی عذر خواست (عروج بارکزائی اثر ایدورد ایلس پیرس)

بزرگ خویش در نظرگرفته تحریك به سلطنت نمودند و لشکری ترتیب و به قندهار حمله کردند. اگر چه شهزاده قیصر صلح را برجنگ ترجیح داد اما فیروزالدین که مرد قانع و صوفی مشربی بود، از این همه جاه طلبی ها و خانه جنگی ها دلسرد شده آهنگ مراجعت نموده به آنها گفت که من از قسمت خود راضی و آرزوی سلطنت ندارم. فتح خان و دوست محمد خان در قندهار که مقصد بزرگتری را مد نظر داشتند و یك زمامدار اولوالعزم برای جلوگیری از تجزیهء مملکت جستجو میکردند بحضور شهزاده قیصر ماندند. اما زمانشاه پدر قیصر آنها را به نظر اعتماد نمی دید چنانچه پس ازچندی فیصله به توقیف ایشان نموده روزیکه فتح خان به دربار می آمد میرعلم خان وزیر قیصر، ملقب به «سیف الدوله» به امر قیصر او را غفلتاً گرفتار و حبس نمود. دوست محمد خان و محمد عظیم خان که آگاه شدند ابتدا میخواستند از داخل اقدام کنند اما وقتیکه درك کردند که از داخل کاری پیش برده نخواهند توانست با قبول مخاطره دروازه های شهر را که محافظین گماشته شده بود بکمال جرئت کشوده به «گرشك» رفتند و بزودی لشکری فراهم و به قندهار حمله کردند و محاصره سه ماه طول کشید و قیصر از شاه شجاع مشوره خواست، شاه شجاع هدایت داد که اگر فتح خان حاضر شود که محمد عظیم خان برادر خود را با عدهء از سران غلام خانه(قزلباش) بقسم یرغمل بکابل بفرستند با او صلح کند و رهایش سازد و چنان کردند و فتح خان به گرشك رفت ولی چون هنوز به قیصر برای تشکیل یك سلطنت قوی و متحد عقیده و امید داشت به زودی از آنجا به وی پیغام فرستاد اگر آرزوی تخت و تاج را داشته باشد او با برادران و اقوام خود برای کمك حاضر میباشند. قیصر که جاه طلبی و ماجرا جوئی فتح خان را درست حدس زده بود، با او موافقه کرد و فتح خان را دعوت آمدن به قندهار داد ولی وقتی فتح خان به قندهار رسید خواجه محمد خان وزیر، فکر قیصر را گشتانده بود بنا بر آن از قیصر باز مایوس شده برای مجبور ساختن او به قبول پلان خویش به رقیب او کامران نوشت تا به قندهار بیاید و او هم خوش شده حرکت کرد و در نزدیکی قندهار رسید.

درینجا چون دل فتح خان بیشتر بطرف قیصر بود و میخواست باین قسم قیصر را تهدید کند بار دیگر به قیصر رجوع کرد و از او نسبت به اینکه آیا بالاخره برای گرفتن کابل فیصله خواهد کرد یا خیر، جواب خواست. قیصر باز حاضر شد و از یکدیگر نسبت بگذشته عفو خواستند و برای آینده عهد و پیمان را محکم نمودند بنا بر آن فتح خان شخصاً کامران را از قندهار رانده بفراه بازگشت. قیصر و فتح خان عسکری ترتیب داده میخواستند جانب کابل

حرکت کنند، اما خواجه محمد خان بار دیگر مانع شد فتح خان به فراه نزد کامران رفت و باز به قندهار حمله کردند، قیصر با ٤-٥ هزار عسکری که داشت به مقابله برخواست، فتح خان به کامران گفت که از حاجی فیروزالدین کاکای خود امداد بخواهد و اوملك قاسم پسر خود را با یك قوه مختصر برای امداد او فرستاد، قیصر در پشاور و عازم کشمیر بود به طرف کابل حرکت کرد و فتح خان و میرعلم خان (وزیر سابق قیصر) برای جلوگیری شاه شجاع عازم کابل شدند و درحوالی قره باغ غزنی فریقین موقع گرفتند. درین موقع چون عسکر ایران بر هرات حمله کرده بود[1] فیروزالدین پسر خودش را که با یك حصه از قوای خویش به امداد کامران فرستاده بود بصورت فوری طلب کرد و هم احمد خان نورزائی که با فتح خان دشمنی قدیمی داشت از جنگ دست کشید. فتح خان و کامران چاره را حصر دیده به گرشك فرار کردند و شاه شجاع قندهار را گرفت و شاه زمان نابینا را این دفعه با پسر دیگر او شهزاده حیدر به قندهار گذاشته قیصر را با خود بکابل آورد و والی کابل ساخت. درین وقت شاه شجاع حس کرد که روح بغاوت در کابل حکمفرمائی دارد و شیرمحمدخان «مختارالدوله» و «میر واعظ» روحانی معروف -که بی کفایتی شاه شجاع را میدانستند- خیال داشتند تا شهزاده عباس برادر دیگر او را به شاهی بردارند[2] پس بفکر افتاد که مدد خان اسحق زائی و احمد خان نورزائی و اکرم خان امین الملك را با بعضی از افراد خاندان شاهی به گرشك نزد فتح خان فرستاده او و برادرانش را بار دیگر به خود مربوط سازد. سرداران بارکزائی راضی شدند و شاه هم به فتح خان لقب «سردار سرداران» و به دوست محمد خان یك اسپ یراق طلا با خلعت و و یك لك روپیه نقد عطا کرد. فتح خان این بار تصور کرد که شاه واقعاً میخواهد خدمت او را حاصل کند و بنا برآن زمام امور را مثل عصر شاه محمود بکف او خواهد گذاشت چنانچه روی این مفکوره به شاه پیشنهاد نمود تا یك عسکر قوی تشکیل داده ولایات

(۱) تفیصل این واقعه چنان است که حکومت ایران پس از آنکه به تحریك انگلیس سلطنت زمانشاه را برهم زد بازهم به این اکتفا نکرده از ضعف و خانه جنگی برادران شاه زمان بفکر استفاده افتاده بر قلعهء غوریان که در ۸ منزلی هرات بطرف سرحد ایران واقع است دست تصرف گذاشت و ثانی که حاجی فیروزالدین بحکومت هرات برقرار شد به فتوای صوفی اسلام حضرت الله وردی مشهور به «حضرت کرخ» برای استرداد قلعهء غوریان اقدام نمود، و لشکری به قیادت صوفی موصوف بدانسمت اعزام کرد و از آن طرف «محمد ولی میرزا» نائب الحکومت مشهد عسکر بزرگی سوق داده و در اثر شهید شدن حضرت موصوف که در پیشاپیش قشون افغان موقع داشت متابعین او هم هزیمت یافتند و محمد ولی میرزا هرات را «چهل روز» محاصره کرد و حاجی فیروزالدین به انتظار فرصت مساعد و رسیدن امداد ازکابل -که ازشاه محمود خواسته بود- مبلغی راهمدست پسرخود ملك حسین فرستاده باین قسم هرات را از محاصره خلاص کرد.

(۲) الفنستن:سلطنت کابل صفحهء ۵۹۸- موهن لال: حیات امیردوست محمد خان جلد اول صفحه-۵

افغانی را که هرکس بسهم خود به آن دست اندازی میکند تأمین و از دستبرد اغیار نجات بخشد و شاه هم از عیاشی صرفنظرکرده، حکومت و سلطنت را معناً و ماه‌تاً تقویت نماید.[۱]

شیرمحمد خان مختارالدوله که از پیش هوای تمرد در سر داشت از این تقرب فتح خان واکرم خان آزرده شده قیصر پسر زمانشاه را تحریك نمود و با هم قرار دادند که شاه را تشویق به عزیمت بطرف ولایات شرقی بنمایند و فتح خان و برادرانش را با او همراه سازند و در غیاب آنها نقشهء خود را عملی کنند. همان بود که شاه به خوشی این پیشنهاد را قبول کرده باسی هزار عسکر و فتح خان و دوست محمد خان که طبعاً اینها هم بیشتر طرفدار همچو اقدامات بودند، بطرف ولایات مشرقی سلطنت خود عزیمت نمود. در سند دیگر مشاورین شاه مشوره دادند که به اخذ «پنج لك روپیه» مالیه اکتفا کرده بیشتر بامیران سند نپیچند، اما فتح خان مخالف همچو جور آمدن ها که ضعف سلطنت را نشان میداد بود و اصرار میکرد که همان «۱٦ لك روپیه» مالیات حقیقی را باید تحصیل کرد.

شاه شجاع که شخص سست عنصری بود بدون اطلاع فتح خان «پنج لك روپیه» را گرفته و فکر حرکت داشت. درین وقت طبع اندك رنج فتح خان از این وضع آزرده شده از اردوگاه شاه با برادران خویش خارج و بطرف شکارپور عزیمت کردند، شاه که این خبر را شنید، بلافاصله از عقب شان پیغام فرستاد که بازگردند و بازگشتند و شاه ازگذشته تأسف کرد و وعده داد که آینده از مشورهء شان سرنتابد و آنها هم ظاهراً راضی شدند و باطناً درك کردند که شاه شجاع از خودسری گذشتنی نیست و نمیتوانند بهم جور بیایند. درین وقت شیرمحمد خان وزیر و شهزاده قیصر ازکابل لشکر کشیده پشاور را گرفتند و در دیرهء غازیخان مکتوب شیرمحمد به فتح خان رسید که به او دوستی های گذشته خود را یاد آوری و به ترك شاه و پیوستن به شهزاده ترغیبش نموده بود. همان بود که سرداران بارکزائی اینبار نیز این پیشنهاد را موافق احساسات خود یافته بدون اطلاع شاه به طرف قندهار حرکت نمودند و در آنجا نزد میر علم خان نائب شهزاده یونس حکمران قندهار توقف کردند تا پایان کار شیرمحمد خان معلوم شود و آنوقت فیصله بنمایند، شاه شجاع که از این واقعه خبر شد چیزی بخاطر راه نداده راساً به طرف پشاور رفته آنجا را قهراً اشغال کرد و قیصر به طرف کابل فرار نمود در بین راه شیرمحمدخان وزیر در جنگ به قتل رسید.

---

(۱) فیریه: تاریخ افغانها صفحه ۱۳٦

در ضمن این واقعات که شاه شجاع از کابل غائب بود شاه محمود که در بالاحصار محبوس بود قبل از بغی شاهزاده قیصر و شیرمحمد خان به همدستی هواخواهان خود از بالاحصار نقب زده فرار و توسط محمد علی خیاط چنداولی از شهر خارج و به طرف هرات رفته بود، فتح خان که پایان کار قیصر را شنید و از کامیابی شاه شجاع اطلاع یافت، به محمود پیوست. درین وقت محمود که ابتدا به هرات رفته و در گازرگاه اقامت گزیده بود، از سبب اینکه حاجی فیروز الدین برادرش با او وضع خوبی نمیکرد، مجبوراً به فراه آمده بود، بمجرد رسیدن برادران بارکزائی سر رشته جمع آوری لشکر بعمل آمده به طرف قندهار مارش کردند و شاه شجاع نیز از کابل به قندهار لشکر کشید(۱۸۰۸م -۱۲۲٤هـ ق).

تلاقی فریقین در قلات غلزائی به عمل آمده، قوای محمود که تحت قیادت دوست محمد خان بود، در اثر اینکه اکثر سران شان بطرف سپاه کابل گرائیدند بزودی قبل ازجنگ ازهم پاشید و لاجرم بطرف گرشك برگشتند و شاه شجاع به قندهار داخل و شهزاده یوسف را بحکومت آنجا برقرار کرده و خود برای تصفیه کار کشمیر که ناتمام مانده بود بجانب کابل رهسپار شد.

اولین معاهده بین افغانستان وانگلیس:

درین بین که مقارن محاصرهء هرات از طرف شاه ایران بود، به شاه شجاع اطلاع رسید که هیئتی از طرف دولت برطانیه برای مذاکره با پادشاه افغانستان تعین شده وعازم افغانستان میباشد. شاه چون عازم پشاور بود، امر کرد تا آنها را در پشاور برسانند و خود با عساکر خویش و قوای ملی به پشاور رفته بمذاکرات پرداخت. نمایندگان نامبرده که تحایف زیادی از قبیل اسباب و آلات نفیس ساخت اروپا منجمله فونوگراف و آئینه های قدنما و یك بالاپوش زربفت از طرف شاه انگلستان با خود آورده بودند، موضوع آمدن شاه عقد یك معاهده تدافعی با افغانستان برای جلوگیری ازحملهء احتمالی «ناپلیون بوناپارت» بر هند بود. «مانستیوارت الفنستن» رئیس و فد انگلیس شاه را قانع ساخت که ناپلیون می خواهد بکمك ایران و روسیه بر هند حمله کند و درین صورت افغانستان پامال خواهد شد و ایران، هرات و قندهار را جواهد گرفت پس فائده افغانستان درین است که از این توطئه خود را کنار کشیده و نگذارد که عساکر غیر خاك افغانستان را عبور کند. قرار داد مزبور بتاریخ ۱۷

جون ۱۸۰۹م ۲ جمادی الاول ۱۲۲٤هـ ق در پشاور امضاء شد.[۱]

اگر چه این قرارداد جنبهء عملی پیدا نکرد چرا که نقشهء ناپلیون صورت حقیقت بخود گرفته نتوانست با آنهم انگلیس که تا این زمان توسط ایران برای ضعیف ساختن حکومت افغانستان و سعی او از داخل شدن در اتحاد ناپلیون جلوگیری میکرد، درین فرصت با اقدام مستقیم تصمیم ورزیده، شاه شجاع را به ذریعهء این معاهده از اتحاد ایران و روس و فرانسه مانع شد ولی این اقدام برای افغانستان رقابت مستقیم ایران را بار آورده و حرص و آز ایران را بتحریك مستقیم روس، جانب هرات متوجه گردانید.

به هرحال در ضمن مشغولیت شاه شجاع در پشاور و لشکرکشی او بطرف کشمیر که عسکرش در اثر مخالفت مدد خان اسحق زائی و محمد اکرم خان امین الملك بدون نیل به مقصود از «مظفرپور» بازگشت، شاه محمود و فتح خان از مخالفت بین محمد اعظم خان «قابچی باشی» و میرعلم خان نورزائی وزرای شهزاده یوسف حکمران قندهار استفاده نموده قندهار را متصرف شدند و به کابل رو آوردند و آنرا هم بدون زحمت گرفتند، در اینجا شاه محمود میرعلم خان نورزائی را که با فتح خان سابقه دشمنی داشت و حبس بود به مشورهء فتح خان در راه جلال آباد که برای مقابله با شاه شجاع عازم آنجا بودند در محلیکه تا امروز بنام میرعلم مشهور است اعدام کرد، و بقول اکثر مورخین این یکی از خبط های بزرگ فتح خان بود که نورزائی ها و دیگر درانی ها را از او و محمود دلسرد ساخت و بین بارکزائیها و نورزائیها استخوان شکنی انداخت.

---

(۱) اگر چه این عهدنامه کدام جنبهء عملی پیدا نکرد، لیکن چون شروع روابط مستقیم را بین افغانستان و دول اروپائی نشان داده و هم سیاست انگلستان را برای جلوگیری از ناپلیون معرفی میسازد. در اینجا بقسم پاورقی مواد عهده نامهء مزبور که از متن فارسی بسلسلهء «سراج التواریخ» استنساخ شده درج گردید:

۱- چون طائفهء فرانسه و قاجاریه با هم در مخالفت دولت درانیه متفق شده اند، هرگاه خواسته باشند که از ممالك سلطانی عبور نمایند چاکران درگاه آسمان جاه پادشاه ممدوح سد راه آنها شده حتی المقدور در مجادله و ممانعهء آنها کوشش کرده نگذارند که عابر و قاصد هند متعلقهء انگلیس شوند.

۲- اگر فرانسیسیان وقاجاریه به معاهدهء خودها عازم ملك پادشاهی شده لشکرکشی نمایند کارکنان دولت انگلیس بحیث تدافع آنها قصور نخواهند کرد و از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندانند و هرگاه قرارداد معاهده فرانسیس و قاجاریه برقرار هم نباشد این دو مطلب که مرقوم خامهء مشکین شمامه گردید، برقرار بوده از طرفین بوقوع برسد.

۳- فیمابین این دو دولت دوستی و یگانگی همیشه برقرار بوده حجاب بیگانگی از میان مرتفع باشد و به ملك یکدیگر به هیچ وجه مداخلت ننمایند و پادشاه موصوف از فرنسیسیان احدی را در ملك خود راه ندهد.

این قرارداد را از طرف انگلیس مانستوارت الفانستن بنام(لاردمنتو) حاکم اعلای هندوستان و از طرف افغانستان خود شاه شجاع الملك امضاء کرده و تعاطی نمودند.

محمدعظیم خان برادر فتح خان برای مقابله با شاه شجاع که از پشاور به اعزام عسکر مبادرت کرده بود، تعیین و پیش فرستاده شد، اما چون عسکر او ۳ تا ۵ هزار نفر و از شاه شجاع ۱۵ هزار عسکر منظم بود، محمد عظیم خان به مقابلهء مستقیم جرئت نتوانسته از بالا باغ سرخ رود به کوهستان سفید کوه عقب نشست و به کابل پیغام فرستاد. سران درانی مجلس کردند و فیصله شد از جنگ میدانی صرفنظر کنند و به جنگ شبیخون بپردازند. دوست محمد خان برای پیشبرد این پلان داوطلب شد و روزها با قوای خود در میان بته ها پنهان و هنگام شب به حمله های ناگهانی میپرداخت. اردوی شاه شجاع که به سرکردگی مدد خان اسحق زائی در بالاباغ توقف کرده بود سرعسکر موصوف که از شاه نظر به رقابت محمد اکرم خان امین الملك رنجیده بود به فتح خان پیغام فرستاد که در موقع مساعد بایشان خواهد پیوست، چنانچه به زودی عسکر خود را قصداً شکست داده و بآنها ملحق شد. بعد از این شکست، شاه شجاع مجبور شد که خودش با باقیمانده، قوای خویش که ۱۵ هزار نفر تخمین میشد از پشاور حرکت کند، زمانیکه به حوالی نمله و گندمك رسید جنگ سختی بین او و فتح خان که قوماندانی قوای محمود را بدست خود گرفته بود، رخ داد.

در نتیجه اکرم خان امین الملك سرعسکر شاه شجاع در جنگ از دست فتح خان کشته شد و عسکر شاه شجاع شکست یافت بطوریکه تمام جبه خانه حتی جواهرات و خزائن شاهی نیز بدست شاه محمود افتاد.(۱)

شاه شجاع بعد از این شکست به کوهستان ختك متواری شد، کامران به تعقیب او رفته و پشاور را متصرف گردید و عطا محمد خان برادر فتح خان را به حکومت آنجا مقرر کرد و خود مراجعت نمود. به اینصورت محمود در اواخر سال(۱۸۰۹م-۱۲۲٤هـ ق) بار دیگر به کمك فتح خان مالك تاج و تخت افغانستان گردید.

سلطنت دوم شاه محمود:

اما جلوس دوم شاه محمود برای اهالی افغانستان بسیار وجد و شعف نداشت، زیرا او را خوب میشناختند. بنا بر این اولتر از همه عبدالله خان نورزائی به انتقام پسر خود میر

(۱) قیمت مجموعی این خزینه را فیریه متجاوز از دو ملیون پوند تخمین میکند لیکن مبالغه معلوم میشود، در هر حال از خزائن شاه شجاع چیزی به تصرف فتح خان و برادرانش و چیزی بدست شاه محمود رسید.

علم خان بنای بغاوت را گذاشت و متعاقب آن شاه شجاع نیز از کوهستان ختك جانب قندهار رفته آن شهر را از دست اسدخان برادر فتح خان و شهزاده ایوب بن تیمورشاه و شهزاده یونس بن زمانشاه تصرف نمود و از آنجا بطرف کابل حرکت کرد اما در موضع «چکان» صالوخان اسحق زائی به ترغیب پردل خان برادر فتح خان با ۷ هزار نفر اتباع خود از شاه شجاع جدا شده و به عسکر محمود پیوست و سپس فتح خان از این ضعف خصم استفاده کرده به حمله پرداخت و شاه شجاع شکست یافته به هند رفت و با رنجیت سنگ حکمران پنجاب ملاقات کرد و متعاقباً به پشاور حمله نمود و آنرا گرفت اما به زودی محمد عظیم خان برادر فتح خان او را از پشاور برون ساخته به راولپندی عقب نشانید و لیکن باز به کمك عطامحمدخان نورزائی حکمران کشمیر قصد پشاور کرده آنرا بدست آورد مگر عطامحمدخان موصوف شاید به تعلیم فتح خان[۱] او را ذریعه، جهاندادخان برادر خود به حیله دستگیر و به کشمیر فرستاد. درین میان شاه محمود که برای بار دوم بر تخت سلطنت جالس بود، به عیاشی گرائیده امور مملکت را کاملاً به کف فتح خان گذاشت و او هم برادران خویش را اقتدار بخشیده، کهندل خان را به قندهار و محمد عظیم خان را عوض عطامحمدخان به پشاور، شیردل خان را به غزنی، نواب اسدخان را به دیره جات و نواب صمدخان را به سند و رحمدل خان را به بلوچستان و نواب محمدزمان خان پسر نواب اسد خان را به جلال آباد مقرر کرد و دیگر برادرانش یا با اشخاص فوق یکجا و یا با خود فتح خان در مرکز بودند، چنانچه دوست محمد خان مقرب ترین شان بوده در دربار نیز به نظر خوب دیده میشد. درین وقت شاه محمود برای گذشتاندن زمستان بطرف پشاور رفته و پس از آن عزم کشمیر کرد زیرا حکمران آنجا از چندی سر از اطاعت کشیده بود، لیکن در عین زمان خبر رسید که سید اشرف و سید عطا در کابل بنای فتنه را گذاشته و میخواهند شهزاده عباس برادر شاه را بر تخت بنشانند بنابرین شاه محمود فسخ عزم کرده محمدعظیم خان و دوست محمد خان را به کابل اعزام کرد که در ظرف ده روز فتنه را خاموش و عاملین آنرا اعدام کردند. شاه محمود پس از تامین و تنظیم ولایات مختلفه و مقرر کردن حکام جدید که قرار فوق از برادران فتح خان بودند به طرف کابل مراجعت کرد و فتح کشمیر را برای موقع مساعدتری گذاشت.

(۱) ایدورد ایلس پیرس: عروج بارکزائی ها

فصل چهارم

اقتداربرادران فتح خان وظهور امیردوست محمدخان

این دوره، است که در آن برادران فتح خان تمام امور مملکت را بکف آورده و اقتدار بزرگی را مالك میشوند. دوست محمد خان که برادر خوردتر بود در همین آوان در امور سیاست مثل امور عسکری دست پیدا کرد و فتح خان که هوش و لیاقت او را می دید نامبرده را بر همه برادران خود ترجیح داده همراه خود در مرکز نگهداشته بود و نیز در همین دوره است که بین فتح خان و کامران پسر محمود رقابت پیدا شده منجر به دشمنی میگردد و بالاخره سبب از بین رفتن فتح خان و بربادی محمود و مصائب جبران ناپذیر برای افغانستان میشود و واقعه، مهم و اسفناك این دوره از دست رفتن اتك است که به دست سکها افتاد و کلید پشاور و دیره جات و کشمیر را بدست رنجیت سنگ داد.

وقتیکه محمود از پشاور بکابل بازگشت در کوهستان شورش برپا بود و خوانین خودسر شده به راهزنی قیام میکردند. فتح خان مامور آنجا شده خانه های همچو خوانین را حریق کرد. اما بازهم فتنه خاموش نشده مردم خانه های خود را گذاشته به کوه ها رفتند. دوست محمد خان داوطلب شده به حکومت کوهستان مقرر گردید و با عاملی مخصوص سران فتنه جو و کلان شوندگان جاه طلب و مفسد را یکی بعد دیگری بعضاً به زور و برخی را به سیاست جلب و از بین برداشت و گاهی هم برای مقابله، مخالفین از کابل امداد عسکری میخواست که برادر عینی اش امیرمحمدخان که حاکم کابل بود، برایش میفرستاد.

درین فرصت فتح خان مشغول اصلاحات بود، به واسطه آب کردن سکه های قدیم و ضرب نمودن آنها با یك اندازه غش خزینه را کم کم پر میساخت و مالیه را نیز از هر طرف جمع میکرد و قصد او استرداد کشمیر بود که سبب نگرانی خاطر فتح خان را فراهم کرده بود تا مبادا ولایات افغانی به این قسم خودسر و تجزیه شوند، چنانچه همینکه یك اندازه پول در خزینه جمع شد این فکر خود را به شاه اظهار کرد و برای آنکه شاه عیاش و تنبل را به این لشکر کشی قانع سازد، به او گفت که اگرچه شاه شجاع دشمنی ها کرده لیکن بازهم برادر

شاه است و در نظر بیگانگان بسیار عیب است که یك برادر پادشاه مقتدری باشد و برادر دیگر را یکی از اتباع او حبس کند. در اثر این گفتار فتح خان، شاه محمود مشتعل شده اولتر امرکرد تا جایداد عطامحمدخان نورزائی حکمران کشمیررا که درقندهار بود ضبط کنند.

دوست محمدخان با این فکر طرفدار نبود و او نظریه داشت که اولتر باید امنیت داخلی قائم شود و سپس بفکر ولایات دور دست بیفتند و در حال بحصول خراج از کشمیر اکتفا ورزند[۱] اما فتح خان به برادران خود هم چندان موقع نمیداد و برای اینکه نفوذ زیاد حاصل نکنند آنها را زود زود از محل ماموریت شان تبدیل میکرد و بقول «میسن» واقعه نگار انگلیس مقیم کابل[۲] شهزادگان را نیز عزل مینمود. بنابرین نظریه، دوست محمد خان راهم نپذیرفت.

در سال (۱۸۱۲م ۱۲۲۷هـ ق) با سی هزار عسکر از کابل حرکت و پس از توقف مختصر در پشاور با «۸ هزار» سواره از رود سند عبور نموده و آن وقت فکرکرد که باید با رنجیت سنگ نیز سری بجنباند مبادا که او رم خورده به مخالفت قیام کند. برای این مقصد با رنجیت سنگ ملاقات نمود، رنجیت سنگِ محیل برای کمك در لشکرکشی کشمیر اظهار آمادگی کرد. لیکن نصف مالیات کشمیر را برای خود مطالبه نمود، اما فتح خان بنا به مشوره، دوست محمد خان آنرا نپذیرفته وعده داد که تلافی این امداد را در فتح ملتان به رنجیت بخاطر داشت با او بنماید[۳] رنجیت سنگ از ده تا دوازده هزار عسکر به امداد فرستاد. در دسمبر ۱۸۱۲م(۱۲۲۸هـ ق) قوای افغانی از رود جهلم گذشت اما با رسیدن زمستان عسکر سك در کوهستان کشمیر تاب مقاومت نیاورده از کار ماند، حالانکه اردوی افغان تحت قیادت فتح خان و برادرانش کهندل خان و دوست محمد خان به پیشرفت خود ادامه داده در اوایل سال ۱۸۱۳م(۱۲۲۸هـ ق) فتح شانداری حاصل و عطا محمد خان حکمران سرکش کشمیر را اسیر گرفتند و شاه شجاع که نزد او اسیر بود بنا به خواهش خودش که پیشنهاد فتح خان را برای ملحق شدن به اردوی افغان و اشغال ملتان و متصرف شدن حکومت دیره جات را به او نمود نپذیرفته، به رنجیت سپرده شد و این هم بقول مورخین و

(۱)موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول صفحه ۸۲-۸٤.
(۲)میسن: افغانستان- جلد اول صـ ۲۳٦
(۳) فیریه، تاریخ افغانستان ص١٤٨

از روی نتائج سوئی که بار آورد خبطی بود که از طرف فتح خان بعمل آمد زیرا نه تنها رنجیت این شاه بدبخت را پس از زجر و شکنجه زیاد و ضبط جواهراتش (که تعلق به تاج شاهی افغانستان داشت) برای عملی کردن نقشه های شوم خود و انگلیسها مجبور ساخت بلکه خود شاه موصوف موجب بد امنی و خسارات بزرگی برای افغانستان گردید که صدمات آن تا هنوز پیکر مملکت را جریحه دار نگه داشته است. خبط دیگر فتح خان درین موقع آزاد گذاشتن غلام محمدخان برادر عطامحمدخان حکمران کشمیر بود که به او اجازه داده شد نزد رنجیت سنگ برود و رنجیت هم بواسطهء او قلعهء اتك را که تعلق به جهانداد خان برادر دیگرش داشت، خریده خود را به ولایات شرقی افغانستان نزدیك تر ساخت زیرا پس از فتح کشمیر از طرف فتح خان و سپاه افغانی پیشنهاد«رنجیت» برای واگذاری حکومت آنجا به خود او، منظور نشده فتح خان محمد عظیم خان برادر خود را به حکومت کشمیر برقرار کرد. از اینجا نقاربین فتح خان و رنجیت آغاز گشت و به زودی در سر مسئله اتك این اختلافات جدی تر شده و رنجیت قلعه را ترك نکرد و برای ترك آن در کشمیر حقوقی را برای خود مطالبه نمود. نتیجه این شد که طرفین عسکر جمع کرده و بفکر زورآزمائی افتادند. رنجیت سی هزار عسکر تحت قوماندانی جنرال «مکهم چند» به آنطرف اعزام داشت و فتح خان و برادرانش پیش روی اتك خیمه زدند اما سکها راه را برای رسیدن آب و آذوقه بروی افغانها بستند. با آنهم افغانها استوار نشستند و اعصاب سکها را باثر مقاومت و حملات ناگهانی خویش سست ساختند تا آنکه رنجیت به عسکر خود امر بازگشت داد. اما درین فرصت فتح خان و دوست محمد خان که حالت عساکر خود را از عطش بحرانی میدیدند برای پیدا کردن یك معبر تنگ جهت گذشتن از رود خانه بطرف بالای جریان آب مشغول گردش بودند و هریك در قسمتی وضعیت جریان آب و امکانات عبور عسکر را از آن ملاحظه میکردند. درین وقت بود که عساکر سك به امر«رنجیت» از موقعیت خویش حرکت کرده در امتداد ساحل رودخانه به عقب نشینی شروع کرده بودند. در اینجا دفعتاً میان همراهان دوست محمد خان که بالغ بر دو هزار نفر و جانب «نله» روان بودند و قوای مراجعت کنندهء سك تصادم بعمل آمد و جنگ درگرفت. دوست محمد خان از فتح خان امداد خواست و قاصدیکه به فتح خان رسید، از روی خدعه وضعیت دوست محمد خان را بحرانی نشان داده حتی شکست عسکر او و اسیر شدن خودش را خبر داد. فتح خان درنگ را در آن موقعیتِ خطرناك دور از احتیاط دیده لشکر خود را امر بازگشت داد و زمانیکه از میدان محاربه خیلی دور شده بودند دوست

محمد خان از سمت دیگر به او پیوسته عدم حقیقت پیغام مزبور و انتظار شدید خویش را برای رسیدن امداد و بالاخره فیصله، عقب نشینی را به اثر نرسیدن قوه، امدادی وانمود کرد و هردو برادر ازین سوء تفاهم که در عین کامیابی سبب ناکامی شان شده بود تأسف کردند، ولی وقت گذشته بود و دیگر جمع کردن قوا برای از سر گرفتن محاربه امکان نداشت لاجرم به پشاور و از آنجا بطرف کابل حرکت نمودند.[1] و این یکی از ناکامی های بدِ قوای افغانی بود که «رنجیت» را جدی تر ساخت و کلید پشاور و دیره جات را هم بطور قطع بدست او داد.

به هرحال در غیاب فتح خان و دوست محمد خان اشخاص مغرض نسبت به اینکه برادران بارکزائی بدون امر شاه به‌جاه طلبی خود سرانه دوام میدهند به شاه محمود سخن ها گفته بودند لیکن با وجود این شکایت ها شاه محمود در موضع «علی آباد» بخوبی از آنها پذیرائی کرد و فتح خان از جریان واقعات و عزائم ناپاک رنجیت به او خبر داد و لزوم جلوگیری از نقشه های زمامدار سك را به او گوشزد نمود و محمود حاضر شد که پس از آمادگی های لازمه به طرف پشاور حرکت کند اما رنجیت پس از مراجعت قوای افغانی قلعه، مزبور را مستحکمتر ساخته در اطراف آن مواضع جنگی جدید بنا نهاد و ضمناً شاه شجاع بتائید رنجیت بطرف دیره جات روی آورد.

همان بود که در اوائل سال ۱۸۱٤م(۱۲۳۰هـ ق) قوای افغانی برکاب محمود و تحت قیادت فتح خان جانب پشاور حرکت کرد و پس از ضبط و ربط امور آنجا فکر عبور از رود سند را برای تسخیر قلعه، اتك داشت، شاه محمود که این کار را مشکل و پر زحمت میدید طبع آرام طلب او به این اقدام جرئت نتوانسته به فکر مراجعت افتاد و فتح خان را که عزم و جزم کرده بود نیز قهراً از تعقیب نقشه اش منصرف ساخت. اما این سهل انگاری محمود سبب شد که رنجیت فکر تسخیرکشمیر را نیز در سر بپرورد، چنانچه در اواسط سال

(۱)نسبت به چگونگی این جنگ نظریات مورخین مختلف است. مولفین انگلیس علی الاکثر همین روایت بالا را تائید میکنند اما «سراج التواریخ» در صفحه، ۸۸ جلد اول خود صورت واقعه را قرارذیل وانمود میکند: «عساکر افغان از سبب عطش زیاد بیتاب شده بیتابانه خود را به آب زدند وعساکر سك که مترصد بودند برآنها گلوله باری بیدریغ نمودند و آنها را متواری ساختند ولی فتح خان که مرد دلیر وغیرتمند بود با قوه، کمی پافشاری نموده تا آنکه از عطش غش کرد و یکی از ملازمینش او را به اسپ خود برداشته از میدان جنگ خارج ساخت. درین محاربه رنجیت، صاحبمنصبان فرانسوی و ایطالوی را که مامور تربیه عساکرش بودند، نیز به کار انداخته بود و شاه شجاع هم پس از دادن الماس کوه نور به رنجیت سنگ موافقه او را به شرکت خود درین جنگ حاصل و با قوای افغانی خویش به رنجیت پیوسته بود چنانچه پس از فتح قلعه، اتك به موافقه، رنجیت در راولپندی اقامت گزید.

۱۸۱٤م(۱۲۳۰هـ ق) قوائی جمع کرده به کشمیر حمله کرد اما روح الله خان سرعسکر قشون افغانی که از طرف محمدعظیم خان حکمران کشمیر برای دفع سکها اعزام شده بود بتاریخ «۹ جولای» سال مذکور بقوای سك شکست سختی داد و بتاریخ ۱۲ اگست «دیال سنگ» سردار قشون سك از طرف خود محمد عظیم خان حاصره شده اما نظر به دوستی یی که بین محمدعظیم خان و جدّ او «مکهم چند» موجود بود به او اجازه داده شد تا قلعهء را که در آن محاصره بود گذاشته عقب نشیند.

از اینطرف فتح خان که تعلل شاه محمود را برای استرداد اراضی از دست رفته خصوصاً قلعه اتك و زور آزمائی با زمامدار سکها مشاهده میکرد به فکرافتاد تا شاه شجاع را بار دیگر درین قسمت امتحان کند، چنانچه ذریعه خانم شاه شجاع که خواهر دوست محمد خان بود، با شاه موصوف داخل مکاتبه شده آرزوهای او را استعلام کرده بود[۱] اما شاه شجاع که نقشه های دیگر درسر داشت و تحت اثر اجانب بود به این گفتار مطمئن نشده بدون دادن جواب قبول یا رد، در سال ۱۸۱۵م(۱۲۳۱هـ ق) قوائی جمع کرده به کشمیر حمله کرد ولی در اثر پایداری محمدعظیم خان شکست خورده به «لودیانه» مراجعت نمود وکمی بعد(سپتمبر ۱۸۱٦م ۱۲۳۲هـ ق) خود را به انگلیسها تسلیم کرد که بعد ها انگلیسها او را برای مقاصد خود برضد مملکتش استعمال کردند و بدبختی های بزرگی برای افغانستان بار آورد.

فتح خان وقتیکه از طرف شاه محمود مأیوس شد بازهم از تعقیب فکر خود صرفنظر نکرده در بهار سال ۱۸۱٦م (۱۲۳۲هـ ق) از شاه محمود اجازه حاصل کرد که مالیات پشاور و کشمیر را که معطل مانده بود جمع آوری کند و در باطن فکر صورت دادن تسخیر قلعهء اتك را داشت. زمانیکه بمعیت دوست محمد خان به پشاور رسید، اسد خان برادر دیگر خود را به کشمیر اعزام داشت تا از محمد عظیم خان مالیات باقیمانده را که «٦ لك روپیه» میشد تحصیل نماید. اما محمدعظیم خان در اثر جنگهائیکه با رنجیت و شاه شجاع کرده بود از دادن اینقدر وجه سرباز زده گفت که قسمت کلی آن صرف تهیه عسکر شده است. فتح خان این عذر را نیز نپذیرفته برای آنکه برادرانش دعوی خودسری نکرده باشند دوست محمد خان را با قوهء کافی برای سرکوبی محمد عظیم خان اعزام کرد. طرفین برای جنگ حاضر شدند و

---

(۱)ثبت نامه های اجنبی لودیانه(نمره ۱۸٤ صفحه ٤۲۹) نشرات رسمی دولت برطانیه.

پس از جنگهای سختیکه بالاخره به کامیابی و پیشرفت قوای سلطنتی منجر شد محمد عظیم خان وضعیت را مشکل دیده در میدان محاربه هنگام شب مخفیانه به خیمه دوست محمد خان داخل شد و هردو برادر باهم معانقه کردند و مصالحه برقرار شد وعظیم خان «۱۳ لك روپیه» تحویل داد و دوست محمد خان مراجعت کرد.(۱)

بعد از مراجعت فتح خان از سفر پشاور و تأمین کشمیر در حالیکه عقدهٔ قلعهٔ اتك و جنگ با سکها در دلش باقی بود، ولی شاه محمود بآن موافقت نداشت، چون حاجی فیروزالدین حکمران هرات بار دیگر در اثر حمله ایرانیها بر هرات، از شاه محمود امداد خواسته بود (۱۸۱٦م ۱۲۳۲هـ ق) و فتح خان هم میخواست بالاخره نفوذ مرکز را تا هرات پهن کند، در اثر پیشنهاد شاه محمود، فتح خان حاضر شد که آرزوی لشکر کشی و جنگ با سکها را عجالتاً با محاربه با ایرانیها، تطمین و تسکین بخشد. همان بود که این پیشنهاد شاه را به خوشی استقبال کرده بمعیت جمعی از برادرانش آهنگ هرات نمود، اما فیصله شده بود که باید این لشکرکشی ظاهراً بنام امداد با حاجی فیروزالدین بوده و تا وقتیکه خطر ایران رفع نشده است، کدام اقدامی بر خلاف حکمران هرات بعمل نیاید. لیکن وقتیکه کار با ایران یکطرفه شود، فتح خان میتواند از فرصت استفاده کرده دست حاجی فیروزالدین را که عدم کفایت او ثابت شده بود ازحکومت هرات کوتاه سازد. ظاهراً حالات به همین قرار بود ولی در باطن کامران پسر شاه محمود از نفوذ فتح خان و برادرانش در دربار پدر خود رشك برده میخواست هرطور باشد این عایق را از برابر جاه طلبی های شخصی خود بردارد چنانچه در اعزام فتح خان بطرف هرات نیز تحریکات کامران بی دخل نبوده است، به هرحال فتح خان با یك عسکر نسبتاً مختصر از کابل به راه قندهار حرکت کرده، بدون توقف در قندهار به هرات رسید. حاجی فیروزالدین که شخص ساده و بی دسیسه بود توسط حاجی آقا خان وزیر خود از فتح خان پذیرائی خوبی بعمل آورد ولی از روی احتیاط مشوره داد که با قشون خویش در بیرون شهر بسر برده و اولتر برای استرداد غوریان اقدام کند. فتح خان چنان کرد ولی به زودی اعتماد ملك حسین پسر حاجی فیروز الدین را بسوی خود جلب نموده، برای از بین برداشتن حاجی فیروزالدین که در نظر فتح خان یك عنصر ضعیف و بیکاره بود، و مانع

---

(۱) سراج التواریخ این قسمت را تقریباً برعکس قید کرده است چنانچه میگوید که خود فتح خان قیادت قشون شاهی را داشت و در موقع شدت محاربه شخصاً با شجاعتی که داشت داخل اردوی محمد عظیم خان شده مستقیماً نزد او رفت و بین برادر ها مصالحه شد، اما روایت اول مؤیدین بیشتر دارد.

نقشه هایش میشد به ترتیب نقشه پرداخت و فیصله کرد که اولتر باید این کار را انجام داده سپس بفکر فیصله با ایرانی ها بیفتد. روی این نظریه عده‌ء از سپاه خود را به لباس تبدیل وارد شهر نموده و روزیکه ترتیبات تکمیل یافت خود هم بنام مهمانی به شهر داخل گشت و به کمك نفری خویش به ارگ هرات راه پیدا کرده، حاجی فیروزالدین را دستگیر نمود[1] و هم برادران خود کهندل و دوست محمد خان را برای تصرف جواهرات و توقیف باقی شهزادگان به شهر فرستاد که درین میان ملك قاسم مجروح و دستگیر و برخی از سران نامی چون زینل خان و حسن خان وحاجی آقا خان وزیر و عبدالله خان و شیردل خان کشته شدند. درینجا دوست محمد خان درموقع تصرف جواهرات حرم حاجی فیروزالدین از شدت کار گرفته واین مسئله سبب شد که از یکطرف فتح خان از او رنجیده امر به توقیفش داد و از طرف دیگر شاه محمود هم به سبب اینکه رقیه بیگم دخترش عیال ملك قاسم بود، از وضع دوست محمد خان برآشفته و از اثر همین مسئله بود که سخنان شکایت آمیز کامران را درحق فتح خان و برادرانش بیشتر شنید و این قضیه عاقبت ناگواری را برای طرفین بار آورد.

دوست محمد خان که از قهر فتح خان شنید از ترس عقوبتی که از طرف برادر انتظار آنرا داشت مخفیانه از هرات فرار کرد و سر راست به کشمیر رفت. اما فتح خان برای محمدعظیم خان مکتوب فرستاد تا او را تحت الحفظ پس بفرستد. محمد عظیم خان به امر برادر، دوست محمد خان را تحت توقیف قرار داد اما از فرستادنش خودداری کرد، چنانچه در «کورماران» که از کوهستانات کشمیر است و به قولی در غدیر«دل» در «سرینگر» زیر نظارت بود، این واقعه فتح خان را از یك برادر بسیار کاری او که همیشه نظریات او را عملی میکرد، در مهمترین مواقع محروم ساخت. وشاید اگر دوست محمد خان در نزد او می بود، چه در میدان حرب و چه در دربارکامران عواقب بدی که برای فتح خان رخ داد، واقع نمی گشت.

به هرحال، فتح خان پس از ضبط و ربط امور هرات، تهیه جنگ را با ایران نموده از یك طرف به کمك محمد ابراهیم خان حکمران خوارزم آوازهء تسخیر تمام ایران را منتشر ساخت و ازطرف دیگر برای ایرانیها پیغام فرستاد که محمودشاه یگانه شاهی است که سکه و خطبهء هرات را بنام خود میتواند اجرا کند. بنا بر آن باید ایران قلعهء غوریان را ترك نماید.[2] حسن

---

(۱) سراج التواریخ میگوید که فیروزالدین را بیرون شهر دعوت و دستگیر نمودند.

(۲) کونولی: سفر در شمال هند جلد ۲ ص۳۲۳

علی میرزا حکمران مشهد به این پیغام موافقت نکرده، ازغوریان منصرف نگشت بلکه با لشکر بزرگی بطرف هرات پیشقدمی کرد. فتح خان نیز کهندل خان برادر خود را با قوای افغانی پیش فرستاده خود نیز متعاقباً حرکت نمود. فتح خان این پیشدستی ایرانی ها را منتظر نبود زیرا هنوز قوائی که برای چنین یك محاربه لازم داشت آماده نشده بود، بلکه میخواست ایران را با مظاهرات از غوریان منصرف سازد. روی این نظریه وقتیکه هردو لشکر در علاقه «کوهسان»-نزدیك اسلام قلعه، حاضره- در برابر هم قرار گرفتند، برای سرلشکر ایران پیغام فرستاد که هنوز سر وقت است وخون ریزی و برادر کشی بعمل نیامده اگر شما از غوریان که قلعه، افغانی است، صرفنظر کنید، ما به جنگ اصراری نخواهیم داشت. اگر چه شهزاده حسن علی باین مصالحه راضی بود، اما ذوالفقار خان سرعسکر ایران قبول آن را سبب کسر شأن خود دانسته جنگ را ترجیح داد[1] و به روز ۲۵ ماه می ۱۸۱۸م(۱۲۳٤هـ ق) در کوهسان جنگ شدیدی جریان یافت. سرداران افغان چون کهندل خان، پردل خان، شیردل خان، یارمحمدخان الکوزائی(که بعد ها بنام وزیر یارمحمد خان مشهور شد) با کمال رشادت بر قوای ایران هجوم بردند و عساکر ایرانی بمقابل این هجوم ها تاب نیاورده شکست خوردند و اسپ خود شهزاده حسن علی نیز مجروح شد. از طرف افغانها اگر چه شیردل خان زخم برداشته بود اما هنوز پایداری میکرد، مدد خان سدوزائی که در اردوی ایران بود. بعد از آنکه از زبان ذوالفقار خان سرلشکر ایران دشنامهای رکیك بنام افغانها شنید. تحمل نتوانسته با اردوی افغان ملحق شد و اینهم سبب ضعف اردوی ایران گردید. شکستی های عسکر ایران تا سرحد ایران رسیده بودند و فتح خان با عقبداران آن ها مشغول زد و خورد بود که ناگهان یك قطعه مسکوك ایرانی که ایرانیها بعد از خلاص شدن گله های توپ خود آنرا در توپها استعمال میکردند، به دهن فتح خان اصابت کرده او را از پشت اسپ به زمین انداخت و عساکرش که او را مرده پنداشتند، دل از دست داده درحال فتح و کامیابی دست از پیکار کشیده و به طرف هرات مراجعت نمودند. اگر چه فتح خان به زودی به حال آمده شمشیر خود را شور داد تا سپاهش ملتفت شوند که زنده است لیکن کسی ملتفت آن نشد[2] لاجرم فتح خان نیز پس از آنکه نسبتاً به حال آمد در عقب عسکر خویش راه مراجعت به طرف هرات برگرفت. چون ایرانیها قبلاً فرار کرده بودند کسی نبود که فتح خان را که در میدان

(۱) الاسپس پایریس: عروج بارکزائی ها

(۲) شیرازی: تاریخ احمد شاه درانی ص۱٤۱

جنگ مجروح افتاده بود، دستگیر کند. پس فتح خان که در هرات داخل شد مردم را مژده فتح داد و امر کرد که شهر را چراغان کنند. از آنطرف شهزاده حسن علی نیز که تعقیب قوای افغانی را چنانکه انتظار داشت مشاهده نکرد. با رسیدن به مشهد فتح را از آن خود پنداشته جشن کامیابی برپا ساخت. اما عسکر ایران در همان وقت تمام خاك افغانستان بشمول غوریان را ترك کرده بودند، بنا بر آن دعوای کامیابی عملاً حق فتح خان بود.

گور شدن وزیرفتح خان:

فتح خان در هرات عاقلانه و عاملانه حکومت میکرد و مردم را از خود راضی نگهمیداشت و ایرانیها هم که ضرب شست او را دیده بودند، به زودی اقدامی نکردند.(۱)

اما شهزاده کامران بن شاه محمود که از سابق بر کامیابی ها و شهرت فتح خان رشك میبرد، وقتیکه ازتسخیر هرات از دست حاجی فیروزالدین و شکست قوای ایران به دست فتح خان شنید بیقرار شد و آرزوی حکومت هرات طوری دامنگیرش گردید که برای رسیدن به این مقصد به توطئه چینی پرداخت و افواه بی حرمتی را نسبت به همیشره خود دلیل آورده شاه محمود را مجبور ساخت تا از اقتدار فتح خان جلوگیری کند، و پیشنهاد کرد که باید به زودی حکومت هرات را از کف او خارج سازند تا مبادا در آنجا بنای خودسری را بگذارد. شاه محمود سست عنصر پس از آنکه این سخنان راشنید، همه خدمات فتح خان را فراموش کرده بر او بد گمان شد و فیصله کرد که خودش به طرف هرات حرکت کند اما کامران اجازه خواست تا پیشتر رفته وضعیت را به خود معلوم نماید و آنگاه به پدر اطلاع بدهد که به مقابل فتح خان چه راهی را باید اختیار کنند. همان بود که شاه محمود و شاهزاده کامران از کابل به قصد هرات حرکت کردند. فتح خان که از حرکت ایشان شنید شهزاده فیروزالدین را با خانواده اش محبوساً به قندهار فرستاد. در قندهار محمود، فیروزالدین را ملاقات کرد و فیروالدین از وضعیتی که با او شده بود به محمود شکایت نمود و برای جلب رقت وغیرت او واقعه هتك عزت دخترش را نیز شرح داد. این مسئله بیشتر سبب غضب محمود شد. پس محمود به کامران اجازه داد تا به هرات رفته زمام امور را به کف بگیرد و اگر چنانچه فتح خان مخالفتی کند او را دستگیر نماید و منتظر رسیدن او باشد.(۲) این اجازه برای کامران

(۱) تفصیل این محاربه درجلد اول سراج التواریخ در صفحات ۹۶ و۹۷ درج است.

(۲) ایدورد ایلس پیرس: عروج بارگزائی ها.

بی باك به منزله، سجل قتل فتح خان بود. باهم زمانیکه کامران به هرات نزدیك شد، فتح خان او را با احترام زیادی پذیرائی کرد. اما کامران به ارگ داخل شهر نرفت و در باغ شاهی اقامت اختیار نمود.

فتح خان با اینکه برادران و مشاورینش او را منع میکردند که بی خیال بدربار شهزاده نرود، بدون هیچ قسم ترتیبات همه روزه به حضور کامران میرسید و به جواب همه اشخاص میگفت:«من دو بار محمود را به تخت نشاندم چگونه خودش یا پسرش بر من قصد بد خواهند کرد» از آنطرف اولین اقدام کامران بعد از رسیدن به هرات ارسال پیغامی بود ذریعه، منصورخان به شاه ایران که درین وقت خودش به مشهد آمده و میخواست تلافی شکست کوهسان را در اشغال غوریان حتی هرات شخصاً بنماید. و درین پیغام کامران نسبت به رفتاری که از طرف فتح خان به عمل آمده بود، معذرت خواسته و آنرا برخلاف میل و بدون اجازه شاه محمود قلمداد کرد و گفت که باید شاه ایران از آن صرفنظر نموده محمود شاه را مثل سابق دوست خود بداند. و فتح علیشاه قاجار نیز درجواب، عذر او را پذیرفته و پیشنهاد کرد که برای اثبات این مدعا باید فتح خان را که خودسرانه چنین جسارت درده است، روانه، مشهد بنماید ویا خود میل بکشد[1] این مسئله نیز بیشتر فکر کامران را در حق فتح خان قائم ساخته و سبب شد که هرچه زودتر نقشه، شوم خویش را عملی سازد حتی از سبب اینکه مبادا پدرش مانع شود، با او هم مشوره نکرده، قرار داد که مطابق خواهش شاه ایران و با استناد پیشنهاد او فتح خان را کور سازد و اگر ثانی پدرش از او بازخواست کند همان مکاتبه شاه ایران را دلیل خود آورده و از سبب اینکه مبادا ایران بر هرات حمله کند، پدر را قانع سازد. به هرحال، یك روز که فتح خان حسب معمول بدون هیچ قسم پیش بینی، به دربار شهزاده داخل شد، درباریان که قبلاً تعلیم شده بودند قصه، جنگ کوهسان را مطرح بحث قرار داده علت مراجعت عسکر افغان را کم دلی فتح خان نشان دادند و گفتند که از ضرب یك دانه سکه نباید یك سپه سالار بیهوش و از میدان جنگ خارج شود. این سخنان بر طبع غیور فتح خان ناگوار آمده بر گویندگان آن سخت برآشفت و از اینکه در هر میدان به مقابل هر یك از حاضرین امتحان شجاعت و فوقیت خود را داده است متذکر شد. کامران نیز خود را داخل صحبت نموده، کلمات اخیر فتح خان را بنام اینکه کنایه متوجه جنگ های

---

(۱) سراج التواریخ جلد اول ص۹۷- سال کور شدن فتح خان ۱۸۱۸م ۱۲۳٤هـ ق

حکمرانان معروف هند در آ غا زقرن ۱۹



رنجیت سنگ حکمران پنجا ب



تیپو سلطان پادشاه پشور



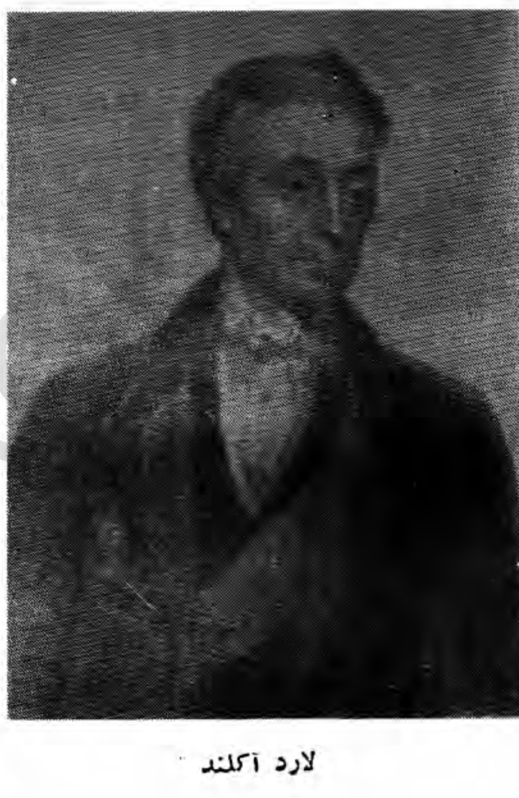
بالاحصار کابل

حکمروایان انگلیسی هند

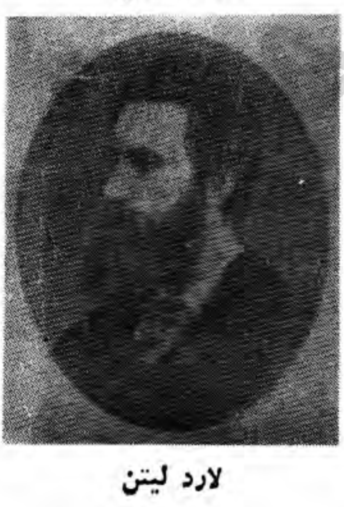
که در قرن ۱۹ در مسایل سیاسی افغانستان رول عمده بازی کره اند



لارد لارنس



لارد آکلند



لارد لیتن

خود او می باشد، بسوی خود کش کرد و با غضب ساختگی امر داد تا او را بگیرند و عطامحمدخان نورزائی وزیر کامران او را گرفت و در همان مجلس میل کشیده شد و از نعمت بینائی محروم گشت و در ارگ هرات به محبس افتاد.

این واقعه پس از کشته شدن پاینده خان به دست زمانشاه واقعهء دومی بود که دشمنی را بین خاندان های سدوزائی و بارکزائی تجدید و تشدید نمود و عواقب وخیمی را برای افغانستان بار آورد. واین اقدام کامران که به جز جهل و کینهء شخصی و تحریك اجنبی، هیچ یك معنی و دلیل دیگری نداشت، بارهای سنگین مسؤلیت ملی را بدوش کامران و پدرش محمود دوچند میسازد که بعدها با قتل فتح خان از دست این دو نفر در نظر تاریخ وطن شکل یك جنایت عفو ناپذیر و یك جرم تلافی ناشدنی را به خود میگیرد.

به هرحال، وقتیکه این خبر به محمود رسید و از ماجرا آگاه شد و تأسف نمود کار از کار گذشته و نه تنها سلطنت از وجود چنان وزیر دلیر و فعالی برای همیشه محروم شده بود، بلکه بر علاوه برادرانش نیز برای انتقام چشم برادر ارشد خویش در صدد اقدامات برآمده بودند. چنانچه به مجرد کور شدن فتح خان کامران برای دستگیری برادرانش نفر فرستاد و آنها فرار کردند و تنها پر دل خان که مریض بود دستگیر شد و باقی در نادعلی نزد«لویه ادی» مادر فتح خان رفتند وبرای اقدامات برضد محمود وکامران شروع به اتخاذ ترتیبات نمودند.

فصــل پنجـم

آغاز انتقام جوئی برادران فتح خان

کامران پس از اینکه از جمع آوری برادران فتح خان آگاه شد، به فکر افتاد تا از ائتلاف برادران بارکزائی جلوگیری کند برای این مقصد اولتر پردل خان را که نزد او اسیر بود[۱] در نظرگرفت و با او ملاقات کرد و وعده داد که اگر برادران خویش را از مخالفت مانع شود، لقب میرِ بارکزائی ها به او داده خواهد شد. اما فتح خان از محبس برای پردل خان پیغام فرستاد که این خواهش را نپذیرد و هرطور است از حبس فرار کند و در نادعلی به دیگر برادران خویش بپیوندد و متحداً برای انتقام و خارج ساختن حکومت از کف شاه محمود وکامران اقدام کنند و پردل خان چنان کرد و فرار نمود و نزد دیگر برادران خویش رفت و پیام فتح خان را به ایشان بازگفت. آن وقت کامران به فکر افتاد تا از خود فتح خان کار بگیرد بنا بر آن برای او پیغام فرستاد که برادران خویش را از مخالفت باز دارد و درآن صورت خود او رها و با اعزاز در دربار قبول خواهد شد و برادرانش هرکدام موقع سابق خویش را احراز خواهند کرد، اما فتح خان این را هم نپذیرفت و کامران عصبی شده امر داد تا چشمان او را بکلی از کاسه خارج سازند و آن مرد دلیر و بردبار بدون آنکه آهی بکشد باین عذاب تازه و وحشیانه تن داد و از تصمیم خود صرفنظر نکرد و سپس کامران او را محبوساً نزد محمود فرستاد و محمود از دیدن او خیلی متأسف شده پیشنهاد کرد که باوصف کوری وزیر او باشد[۲] ولی فتح خان در جواب گفت: «بسیار سال وزیر شما بودم و ثمرهء آن را دیدم اکنون ازمن کاری ساخته نیست بگذارید آرام باشم دیگر مرا به سیاست تعلقی نخواهد بود.»

ازطرف دیگر محمدعظیم خان که در کشمیر از کور شدن فتح خان شنید به فکر انتقام

(۱) فیریه عقیده دارد که مهردل خان و کهندل خان نجات یافتند و پردل خان و شیردل خان و یك برادر زاده، فتح خان محبوس گشتند(تاریخ افغانها ص ۱۵۸) اما در هر حال پس ازچندی اشخاصی که محبوس مانده بودند، نیز موفق به فرار شدند.

(۲) شیرازی: تاریخ احمد شاه درانی.

افتاده و دوست محمد خان را که به امر فتح خان نظربند نگهداشته بود از حبس رها کرد و با عسکری جهت تصرف پشاور اعزام داشت[۱] و خود به شاه شجاع نوشت که از گذشته صرفنظر کرده و با هم متحد شوند و برای گرفتن تاج و تخت به طرف کابل مارش نمایند و شاه شجاع که خود را قبلاً چنانچه گفتیم به انگلیس ها تسلیم نموده بود درین باره با مامورین انگلیس داخل مذاکره شد و مستر «مری» نمایندهء سیاسی انگلیس مقیم لودیانه به او مشوره اتحاد با سرداران بارکزائی را نداد و گفت که قول سرداران بارکزائی صمیمی و دایمی نیست اما اگر شاه برای استرداد تاج وتخت آبائی خود اقدامی را در نظر داشته باشد مانعی نخواهد داشت، چنانچه شاه شجاع بدون آنکه به محمدعظیم خان جوابی بدهد مشغول جمع آوری شد و از بین رفتن فتح خان را برای کامیابی خود شگون نیکی گرفت و به زودی بر دیره جات لشکر کشید و سمندر خان بامیزائی را که از طرف شاه محمود بعد از کور شدن فتح خان عوض نواب محمد زمان خان(برادر زادهء فتح خان) مقرر شده بود قهراً اخراج کرد و میران سند نیز بدون جنگ قبول اطاعت کرده و شهزاده محمد تیمور بن شاه شجاع به سند اعزام شد و هم شاه شجاع نواب زمان خان را دوباره به حکومت آنجا برقرار ساخت تا به این وسیله بصورت غیرمستقیم خود را طرفدار برادران فتح خان معرفی کرده باشد. چنانچه باثر همین وضعیت پردل خان وسر بلند خان(پسر او) و مددخان اسحق زائی از قندهار برکاب شاه شجاع پیوستند، درین وقت بود که دوست محمد خان از کشمیر سرازیر شده به معیت برادر خود یارمحمد خان پشاور را از کارگزاران شاه محمود تسلیم گرفت و چون از شاه شجاع اثری ظاهر نشده بود به صوابدید خود شهزاده ایوب بن تیمور شاه را بسلطنت برداشت اما به زودی شاه شجاع از این واقعه اطلاع یافته به پشاور حمله کرد و شاه ایوب را اخراج نمود درین بین خود محمدعظیم خان به علاقهء «چچ هزاره» رسیده از شاه شجاع ملاقات خواست و خواهش کرد که دور از عسکرگاه باو ملاقات کند، شاه شجاع که طبع مغرور و پرسوء ظنی داشت نپذیرفته به دستخط خود نوشت که اگر ملاقات میخواهید به دربار عام بیائید و سردار محمد عظیم خان از این سخن بیشتر بدگمان شده چون دید که با شاه شجاع جور آمده نمیتواند برای اخراج او از پشاور آهنگ جنگ کرد و شاه شجاع را شکست داد که از آن جا به دیرهء اسماعیل خان رفت و بعد به شکارپور نقل مکان نمود.

---

(۱) میسن، مسافرت ها در بلوچستان و افغانستان و پنجاب جلد ۳ صفحهء ۳۹-۴۰

اما در ضمن تصرف شاه شجاع بر پشاور و شکست ایوب شاه، دوست محمد خان از موقع استفاده کرده به طرف کابل مارش کرده بود. در کابل شهزاده جهانگیر بن کامران از طرف جد خود شاه محمود حکومت میکرد. از خبر نزدیك شدن دوست محمد خان شهزاده موصوف در بالاحصار حصاری شد و دوست محمد خان که از پشاور توسط جهانداد خان برای عطامحمد خان نورزائی وزیر جهانگیر پیغام فرستاده بود که اگر میخواهند واقعهء کور ساختن فتح خان که در هرات بدست عطا محمد خان موصوف صورت گرفته بود، فراموش شود باید با دوست محمد خان همکاری کند، در قریهء بی بی مهرو نزدیك کابل اخذ موقع کرد وعطا محمد خان نزد او آمده عهد و پیمان کردند که از گذشته صرفنظر کنند و متحداً برای بر انداختن سلطنت محمود اقدامات نمایند. عطامحمد خان از تمام برادران بارکزائی عهد قرآن خواست اما دوست محمد خان که نقشه اش معلوم بود، دیگران را به امضاء امر داده صرف پیرمحمد خان را بنام آنکه مریض و در مجلس حاضر نیست از امضاء کردن مانع شد چنانچه به زودی پس از این عهد و پیمان، عطا محمد خان را روزی در ضمن یك مجلس دستگیر و توسط پیرمحمد خان کور ساختند.

جهانگیر نیز پس از ٤٠ روز محاصره بعد از اینکه نفری دوست محمد خان قصر بالاحصار را نقب زدند به همدستی باقرخان کرت و جمعی از قزلباشیه فرار نموده در قندهار به جد خود محمود شاه پیوست. دوست محمد خان بلافاصله شهزاده سلطان علی بن تیمور شاه را بدون انتظار رسیدن محمد عظیم خان و یا معلوم کردن رأی او به پادشاهی اعلان نموده خود را وزیر او معرفی کرد. و از اینجا جاه طلبی مستقیم دوست محمد خان شروع میشود و با اینکه از اکثر برادران در سن کوچك و از حیث نفوذ قومی کمتر و جز یك برادر سکه (امیر محمد خان) نداشت بازهم به مقابل برادران بزرگ خویش تا سالیان دراز در حال مجادله بود تا همه را یکی بعد دیگری از میدان خارج و حکومت افغانستان را برای خود مسلم ساخت، که تفصیلات این مبارزه را در صفحات آتی مشاهده خواهیم کرد. باهم از همین وقت است که دوست محمد خان به صورت مستقل درتاریخ افغانستان رول بازی میکند میتوان گفت که تا زمان اقتدار فتح خان دوست محمد خان در زیر نقشه و هدایت او کار میکرد و پس از اینکه فتح خان از بین رفت دوست محمد خان به دیگر برادران خویش حق قیادت را قائل نشده و خودش بالاستقلال شروع به عملی کردن نقشه های خویش نمود و افسوس که برادرانش تا سالیان دراز این موقعیت و صلاحیت را برای دوست محمد خان قایل نشده به مقابل آن

مقاومت کردند و همین مقاومت ها سبب بسیار بدبختی ها برای افغانستان گردید و الا اگر از روز اول قیادت دوست محمد خان را که از اکثر شان باکفایت تر بود، میپذیرفتند و سلطنت محمد زائی را از همان بدو زوال سلطنت سدوزائی جانشین آن می ساختند شك نیست که از ضعف و خانه جنگی و پارچه پارچه شدن هائی که از اثر مبارزات دوست محمد خان و مقاومت های طولانی برادرانش رونما شد، نجات می یافت و اجانب موقع مداخله را در افغانستان نمی یافتند.

به هرحال، به زودی کامران از هرات حرکت و شاه محمود از قندهار لشکر جمع آوری نموده به طرف کابل رو آوردند تا دوست محمد خان را دفع کنند. عسکر شاه محمود مشتمل بر « ۳۰ » هزار نفر سوار وپیاده بود، بالمقابل دوست محمد خان بیش از ٤-٥ هزار نفر همراه نداشت ، قوای شاه محمود در سیدآباد وردك توقف کرد. شاه محمود برای بار آخر به فتح خان که محبوساً در رکب ا. التزام داشت پیغام فرستاد تا برادران خویش را از جنگ مانع شود اما او قبول نکرد. محمود او را بحضور خود خواسته التجا نمود. فتح خان به جواب گفت که بعد از کورشدن اقتداری نداشته و نمی خواهد به امور مملکتی مداخله کند و برادران خود را از فکر شان باز دارد و چون شاه به او گفت که من به برادرانت وزارت وحکومت میدهم فتح خان زهرخندی کرده جواب داد:« تو چیزی را به آنها وعده میدهی که قبلاً از دستت رفته است و حتی یك شخص نابینا هم میتواند با اندك قوه آن را از آن خود بسازد این فکر را بایست قبل از کورکردن من میکردی... من از هر چیز دل کنده ام و مقدرات خود را هرچه باشد استقبال میکنم. »[۱]

شاه محمود که از گفتار اخیر او غضبناك شده و کامران نیز آتش او را تیزتر میساخت، پس از این جواب قطعی و مأیوس کننده، تصمیم بر قتل او نموده و برای اینکه به واسطهء قتل او زمینه را بین برادران بارکزائی و دیگر سرداران درانی همرکاب خود برای همیشه خراب ساخته موقع اتحاد را بین شان باقی نگذارد، امر داد تا بدست تمام سرداران درانی قطعه قطعه شود. و بعد پارچه های پراگنده برای دفن به غزنی فرستاده شدکه در مزار «علی لالا» دفن گشت . اواخر ۱۸۱۸م ۱۲۳٤هـ ق[۲]

---

(۱) کونولی: مسافرت به شمال هند جلد دوم صفحهء ۳۸۹

(۲) و این: شرح یك مسافرت جلد اول صفحه ۷٦۲، الایـسـیـس پایریس در کتاب عروج بارکزائی ها مینویسد که: فتح ->

پس از قتل فتح خان، محمود عزم را برای جنگ با برادران بارکزائی جزم نموده از سید آباد به میدان پیش قدمی کرد اما چون دانست که دوست محمدخان کوتل ارغنده را استحکام بندی نموده بنا برآن به طرف آب بازك دور خورد و دوست محمدخان نیز از توجه او به این سمت ارغنده را گذاشته در قریهء هندکی(چهلستون) اخذ موقع کرد، دوست محمد خان درك کرده بود که باین قوهء قلیل خود نمی تواند کاری از پیش برد پس با فکرسیاسیی که داشت، فیصله کرد که از راه تدبیر باید با قوای دشمن مقابله کند، چنانچه مکاتیب جعلی ازطرف سران لشکر محمود بنام خود ترتیب داد و بدست قاصدی هنگام شب به اردوگاه محمود فرستاد و طوری کرد که قاصد دستگیر شود. این مکاتیب که بدست محمود افتاد فکر وسواسی محمود نامه ها را حقیقت پنداشته برسران لشکر خود بدگمان شد و هرچند آنها قسم و قرآن یاد کردند که حقیقت ندارد، شاه متسلی نگشت خصوصاً درحالیکه صالوخان ملقب به شاه پسند خان که شخص اعتمادی شاه بود، به او گفت که سران غلط میگویند و دو طرفه بازی میکنند و از طرف دیگر شاغاسی دلاور از سوء رفتار کامران به طرف دوست محمد خان رفت این گمان ها در قلب شاه سست عنصر و پسر بی تدبیر او رسوخ یافته هنگام شب بدون اینکه به کسی اطلاع بدهند از اردوگاه خارج و به طرف قندهار فرار کردند. علی الصباح که لشکریان محمود از فرار او خبر یافتند اسلحه گذاشته راه قندهار را در پیش گرفتند و عدهء از خاصان او تا غزنی از عقب او اسب راندند اما از بس شاه و شهزاده در فرار عجله داشتند تا قلات غلزائی بآنها رسیده نمیتوانستند. بعضی از مورخین اظهار عقیده کنند که فرار نابهنگام محمود و کامران در اثر رسیدن این خبر بود که برادران دیگر فتح خان بر قندهار حمله کرده و آن شهر را محاصره کرده اند. پس محمود از خوف اینکه راه عقب نشینی او قطع نشده، قندهار و هرات به حیث مراکز عملیات آینده در دستش بماند ازکابل صرفنظر کرد.[1] صاحب سراج التواریخ میگوید که دوست محمد خان عطا محمد خان حاکم سابق کشمیر را که به انتقام چشم فتح خان کور ساخته و نزد او اسیر بود مجبور ساخت تا مکتوبی بنام برادرش که در اردوی محمود بود، بنویسد و از ملحق شدن سران درانی همرکاب محمود به او اطلاع بدهد و در اثر گرفتن این مکتوب بود که شاه و شهزاده تصمیم

->خان در وقت مرگ هم مانند زمان کورشدن آهی نکشید و با منتهای صبوری سرنوشت خود را استقبال کرد و جز نام خدا که بر زبان میراند چیزی نگفت. یکی از شعرای وطن در مرثیهء او ابیات ذیل را سروده است که تاریخ فوت او نیز از آن استباط میشود: پی تحریر تاریخ شهادت　ز قول هاتفم این گشت مشق

سر از مهر خموشی گیر و میگو　به سید آبادگشت کشته بناحق- ١٢٣٤ هـ ق.

(١) کونولی مسافرت به شمال هند جلد دوم.

به فرار نمودند.[۱]

به هرحال، هریکی از این روایات که حقیقت داشته باشد، نتیجه اش شکست شاه محمود و کامیاب شدن دوست محمد خان بود که گویا از این تاریخ سرداران بارکزائی سلطنت سدوزائی را در افغانستان جز بنام و آن هم برای چندی باقی نگذاشتند و زمام امور را کاملاً به کف خود گرفته، شاهان پوشالی را برای اسم تا موقع مساعد شدن فرصت بر تخت کابل قبول میکردند. از آن طرف وقتیکه شاه محمود و کامران به قندهار نزدیك شدند آن شهر به دست پردل خان برادر فتح خان فتح شده بود و گل محمد خان پوپلزائی حکمران آنجا که مدتی شهر را به انتظار معلوم شدن کار کابل در حال محاصره نگهداشته بود، پس از اطلاع شکست محمود آنرا تسلیم سرداران بارکزائی نموده بود.[۲] محمود و کامران بلا درنگ راه را چپ ساخته به طرف دهله رفتند و بعدها که موقع را مساعد یافتند به طرف هرات حرکت کرده حکومت جداگانه درآنجا برای خود قایم ساختند که مدتی دوام داشت.

از طرف دیگر محمد عظیم خان پس از تأمین پشاور با شاه ایوب سدوزائی به طرف کابل حرکت کرد و دوست محمد خان از او پذیرائی نمود اما محمد عظیم خان پادشاهی سلطان علیشاه را نپذیرفته، دوست محمد خان را مجبور ساخت از او صرف نظر کند و ایوب شاه را به پادشاهی بشناسد و خود نیز از وزارت چشم پوشیده به سهمی که از طرف برادر بزرگش برای او تعیین شود، قانع باشد و صرف به تقدیر خدمتیکه در دفع محمود کرده بود حکومت غزنی را با توپ مشهور به «زبرزنگ» به او عطا کرد[۳] و از این جا اختلاف نظر بین محمدعظیم خان و دوست محمدخان آغاز یافت.(اوایل ۱۸۱۹م- ۱۲۳۵هـ ق).

---

(۱) سراج التواریخ جلد اول

(۲) ایدورد ایلس پیرس میگوید که قبل از معلوم شدن خبر کابل، شیردل خان، کهندل خان و پردل خان در برج سدوزائی زینه گذاشته شهر را گرفته بودند.(عروج بارکزائی ها)

(۳) سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۰۵۶، عروج بارکزائی

فصل ششم
آغاز حکمرانی برادران فتح خان

در حقیقت از این وقت حکمرانی بارکزائی ها شروع میشود. زیرا محمدعظیم خان در کابل، یارمحمد خان در پشاور و جبارخان در کشمیر و پردل خان در قندهار و نواب زمان خان در دیره جات زمام امور را به کف خود داشته و اگر در کابل ایوب شاه پادشاه شناخته میشد، این پادشاهی او بنام بوده و هیچیك اقتداری را مالك نبود. بنا بر آن این دوره را باید فصیلی بین حکمرانی بارکزائی و سدوزائی شناخت که چندی بعد با از بین رفتن ایوب شاه خاتمه یافته و صرف هرات تا مدتی در تحت اقتدار محمود و کامران باقی ماند، در حالیکه باقی ولایات افغانستان تماماً در تحت رسوخ برادران فتح خان اداره میشوند. اگر به نظر دقت دیده شود همین دورهٔ بین البین برای افغانستان منشأ بدبختی های بزرگ گردیده است زیرا هیچکس دارای اقتدار حقیقی نبوده و به این صورت یك هرج ومرج در مملکت حکمفرما و اغیار نیز از آن برای تجزیهٔ ولایات افغانی استفادهٔ شایانی کردند. اگر چنانچه سرداران بارکزائی از جرئت کار گرفته یکبار و برای همیشه حکمرانی سدوزائی ها را در همین وقت که جز نامی از آنها چیزی باقی نمانده بود خاتمه داده، خود را بحیث زمامدار بالاستقلال و جانشین آن ها میساختند و از بین خود شخصی را که یا از روی سن ویا از حیث لیاقت و کفایت طرف قناعت دیگران شده میتوانست به پادشاهی انتخاب میکردند خیلی بهتر میشد و نتائج خوبی برای افغانستان بار می آورد. متأسفانه که چنین نکردند و یك وضعیت تردد و نفاق بین برادران موصوف روی کار آمد که مملکت را به ملوك الطوایفی و خانه جنگی مواجه ساخت و عناصر مخالف در داخل و خارج از آن استفاده کردند و افغانستان در همین دور دچار تجزیه و پارچه پارچه شدن گردید و ابتدا در دورهٔ مزبور کشمیر و ملتان و دیره جات از افغانستان برای همیشه مجزا گشت و تهدید پشاور نیز شروع شد.

از دست رفتن ملتان و کشمیر و دیرهء غازیخان:

قبل از بیان حکمرانی محمدعظیم خان باید متذکر شد که در خلال اوقاتیکه برادران بارکزائی مشغول جمع آوری لشکر جهت انتقام خون فتح خان به مقابل شاه محمود بودند، رنجیت سنگ حکمران زیرک سك از موقع استفاده کرده نه تنها قلعهء اتك را که قبلاً متصرف شده و فتح خان آرزوی رهائی آن را تا اخیر عمر خویش بدل میپرورانید مستحکمتر ساخت بلکه علاوه بر آن به دیگر متصرفات افغانی دست گذاشته اولتر ملتان را مطمح نظر قرار داد و در سال ۱۸۱۸م (۱۳۳٤هـ ق) در ضمن هرج و مرجی که بعد از کور شدن فتح خان و پراگنده شدن برادرانش در افغانستان رخ داد بر ملتان لشکر کشید. مظفر خان افغان حاکم آنجا بانهایت دلیری به مدافعه پرداخت و قلعهء ملتان دو ماه محاصرهء سخت و فجیعی را تحمل کرد و در پایان کار حکمران افغان تا اینکه خودش و دو پسر و دخترش و دو هزار تن از مدافعین افغانی خود را فدا نساختند قلعه را نگذاشتند و چون اتك قبلاً از طرف سکها اشغال شده بود بنا برآن به این قسم رنجیت سنگ نه تنها اختیار دار تمام پنجاب گردید بلکه پنجاب بطور قطع از افغانستان جدا شد، درحالیکه یادگار های هزاره ساله تسلط افغانستان و افغانیان درین ولایت هنوز بطور بارزی باقی است. برعلاوه زمینه برای انتزاع دیگر ولایات افغانی چون کشمیر و پشاور و دیره جات نیز برای سکها که درین وقت یگانه رقیب افغانستان درین سمت به شمار میرفتند آماده گشت.

آغاز دست گذاری رنجیت بر پشاور:

رنجیت سنگ که اشغال ملتان را بدون هیچیك عكس العمل ازطرف افغانها مشاهده کرد جدی تر شده در اخیر سال ۱۸۱۸م (۱۳۳٤هـ ق) و زمانیکه محمدعظیم خان با شاه ایوب به طرف کابل حرکت و یارمحمد خان برادر خود را به حکومت پشاور گماشته بود بر پشاور حمله کرد و یارمحمدخان شکست خورد و به کوهستان یوسف زائی عقب نشست و رنجیت حکومت پشاور ا به جهانداد خان(مالك سابق قلعهء اتك برادر عطامحمد خان وزیر شاه محمود) سپرد و در خیرآباد قلعهء متینی به مقابل افغانها افراشته و خود به پنجاب بازگشت. امااین وضعیت دیر دوام نکرده یارمحمدخان از یوسف زائی خروج کرد و پشاور را مسترد ساخت و جهانداد خان فرار نموده به شاه شجاع پیوست. همدرین سال رنجیت سنگ از

مشغولیت سرداران افغان در امو داخلی شان استفاده کرده به کشمیر لشکر کشید. اگرچه دفعهء اول از دست نواب عبدالجبار خان که حاکم کشمیر بود شکست خورد اما پس از خاتمهء کار پشاور دوباره حمله کرده کشمیر را گرفت وجبار خان نزد برادران خویش مراجعت کرد.

در سال ۱۸۱۹م(۱۲۳۵هـ ق) که از پشاور مایوس شد بر دیرهء غازیخان حمله برد ونواب محمد زمانخان بن نواب اسد خان تاب مقابله نیاورده به طرف کابل رفت و دیرهء غازی خان نیز به دست رنجیت سنگ افتاد و آن رابه میرِ بهاولپور به قسم تیول واگذار کرد.

به این قسم درخلال موقعیتکه برادران وزیرفتح خان برای اخذ انتقام خون برادر به مقابل شاه محمود مشغول اقدامات بودند و شاه محمود نیز مصروف جنگ با آنها بود، افغانستان از بهترین ولایات شرقی خود چون کشمیر، ملتان و دیره جات محروم شده و زمامدار زیرك سك آنها را یکی بعد دیگری اشغال کرد و نزدیك بود پشاور را نیز بگیرد اما چون دید که فعلاً نمیتواند این نقشه را عملی سازد موقتاً از آن منصرف شد ولی چنان مواضعی را به دست آورد که کلید این ولایت افغانی به شمار میرفت و چنان حالاتی را روی کار آورد که به سقوط پشاور و حتی سند نیز منجرگردید.

حال برگردیدم به طرز اداره و اقدامات و نقشه های سردار محمد عظیم خان که در کابل وزارت ایوب شاه را به کف گرفته و در حقیقت خودش حکومت میکرد. محمد عظیم خان بعد از فتح خان در برادران وزیر موصوف شخص عاقل و مدبری به شمار میرفت ولی از طرف دیگر در شجاعت و سخا از فتح خان و دیگر برادران خویش کمتر بود. محمد عظیم خان که به سن از اکثر برادران بزرگتر بود -به استثنای برخی که جاه طلبی نداشتند و خود را از حیث نسب مادری مستحق مقام بزرگی نمیدانستند چون جبار خان و صمد خان واسدخان- میخواست جانشین وزیر فتح خان باشد و برادرانش او را به بزرگی قبول کنند و به حصهء که برای هر کدام تعیین نماید قانع باشند. اما برادرانش علی العموم برای نامبرده این حیثیت را قایل نبودند واز حیث سوابق و خدمات نیز او را ازخود برتر نمیدانستند. با آنهم چون برادران موصوف اکثر به دسته های برادران سکه منقسم بودند دسته های مزبور هرکدام برای خود سهم مشخص را مطالبه داشتند و در صورتیکه سهم شان داده میشد به دیگر امور مملکت داری مداخله را خواهان نبودند. چنانچه همینطور هم شد پردل خان و برادرانش به قندهار وعطا محمد خان و برادرانش به حکومت پشاور قانع شدند، و بعضی برادران دیگر نیز به

حکومات کوچکتر راضی گردیدند. تنها درین میانه دوست محمدخان بود که از قسمت خود رضایت نداشت و زمامداری کابل را مطالبه میکرد جاه طلبی دوست محمد خان بقدری بود که میخواست رئیس تمام خانواده باشد و دیگران در تحت اوامر او کار کنند، اگر چه نظر به سن و دیگر ملاحظات شخصی این جاه طلبی دوست محمد خان درست نبود اما از نظر مملکت و اتحاد ملی با لیاقت و کفایتی که در این شخص وجود داشت این آرزویش بی اساس نبود و اگر چنانچه برادرانش از نظریات تنگ شخصی او میگذشتند و به نظریهء او اتفاق میکردند، نتایج خوبی را برای افغانستان و حتی برای خود این خاندان بار می آورد. ولی افسوس که خوردی سن و نسب مادری دوست محمد خان که پشتون خالص نبوداو را از این مقاصدش دور نگه داشته و مجبور ساخت مجادلهء خود را برخلاف مصالح مملکت و خاندان خود در مدت درازی دوام بدهد. هرگاه دوست محمد خان درین حال که عدم قناعت برادران دیگر خویش را به مطالبات خود حس کرد باز به قیادت شخص دیگری چون محمدعظیم خان قناعت مینمود و از دل و جان چنانکه با وزیر فتح خان همکار و بازو بود با او نیز همکاری و همدستی نشان میداد باز امکان داشت شیرازهء سلطنت افغانستان ازهم نپاشد وملوک الطوایفی دوباره روی کار نیاید.

به هرحال، متأسفانه از این دو صورت یکی هم شکل عملی اختیار نکرد و کشمکش بین دوست محمد خان و محمد عظیم خان شروع شد در حالیکه دیگر برادران کم و بیش به حصهء خود راضی میبودند، یعنی پردل خان با برادران سکهء خود در قندهار و عطا محمد خان و برادران عینی اش در پشاور.[1]

آغاز جاه طلبی دوست محمد خان:

ابتدا که محمد عظیم خان به کابل رسید، به سبب خلع سلطان علیشاه و نصب ایوب شاه بین او و دوست محمدخان اختلاف رخ داده، محمد عظیم خان نتوانست دوست محمد خان را راضی بسازد. بنابر این دوست محمدخان با اینکه علی العجاله حکومت غزنی را که برای اوتعین شده بود، قبول نموده بود لیکن به مجرد وصول به آنجا به فکر تحکیم قلعهء

(۱) علاوه بر اینها محمد عظیم خان نواب جبار خان را که از کشمیر مراجعت کرده بود، به حکومت علاقهء غلزائی و امیر محمد خان برادر عینی دوست محمد خان را به کوهستان و نواب زمان خان را که از دیره جات آمده بود، به جلال آباد مقررکرده بود و نواب اسد خان ونواب صمد خان در کابل همراه خود محمد عظیم خان به سر میبردند.

غزنی افتاد و اراده داشت در آنجا حکومت مستقل برای خود تشکیل داده منتظر فرصت باشد. اما محمدعظیم خان که از ابتدا بر او ظنین بود و از همین جهت او را در کابل به حضور خود هم قبول کرده نمیتوانست از مشاهده اوضاع او اخطار فرستاد که از ترتیبات حربی صرف نظر کند و اوامرحکومت مرکزی را مثل دیگرّ برادران اطاعت نماید. اگر چه دوست محمدخان به ظاهر این امر را اطاعت کرد و از توسع ترتیبات عسکری دست گرفت اما بالمقابل سلطان علیشاه پادشاه مخلوع که در کابل به حالت تهی دستی به سر می برد، آلهء دست اوبوده دوست محمد خان سعی داشت او را دوباره بر تخت بنشاند، در حالیکه محمد عظیم خان جداً طرفدار ایوب شاه بوده از او حمایت مینمود. این مجادلهء دو شاه و دو وزیر بالاخره به قتل فاجعه ناك سلطان علیشاه از دست شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه حینیکه از مهمانی مراجعت میکرد، منجر شد و دوست محمد خان که به این قسم امیدهای خویش را نقش برآب دید، به کمك ماما خیل خود مخصوصاً، محمود خان بیات فکر طغیان علنی را به سر میپرورانید و خصوصاً وقتیکه سردار محمد عظیم خان در اثر دعوت میران سند که به مقابل مداخلهء انگلیس ها از او امداد خواسته بودند، فکر حرکت به طرف شکارپور را داشت وضعیت دوست محمد خان بیشتر اسباب اندیشهء او گردید و لاجرم تمام خزینهء خویش را با خود گرفته نواب اسد خان برادر بزرگ خویش را برای مفاهمه با دوست محمد خان نزد او به غزنی اعزام کرد و هر طور بود او را راضی ساخت تا در لشکر کشی شرکت ورزد. محمد عظیم خان که علاقهء شدیدی به سلامتی ولایات افغانی داشته و از انتزاع کشمیر و ملتان و دیره جات متأثر بود از شنیدن خبر مداخلهء اجانب در سند با وجود اینکه حکومت او در کابل هنوز قائم نشده بود، تحمل نتوانسته به فکر لشکر کشی افتاد و تمام برادران خویش را دعوت اشتراك نمود و هر کدام قوائی را به معیت یکی دو تن از برادران عینی خویش برای امداد او اعزام داشتند.

نقشهء محمدعظیم خان برای ادارهء مملکت:

در همین ضمن جرگه هائی برای ادارهء آینده بین محمد عظیم خان و برادران موصوف صورت گرفت و محمد عظیم خان نقشه های خود را برای حفظ ولایات باقیمانده و استرداد اراضی از دست رفته در صورت همکاری برادرانش شرح داد و خواهش کرد که هرچند در امور داخلی ولایات خود مستقل میباشند اما در امور عمومی که ربط به تمام مملکت دارد باید

به دور حکومت مرکزی جمع باشند و نگذارند که از تفرقهء ایشان اجانب موقع دست گذاری را بر خاکهای افغانی پیدا کنند و از همه ضرورتر تشکیل عسکری قوی را در تحت ادارهء حکومت مرکزی پیشنهاد کرد. برادران با او درین مقاصد اظهار موافقت کردند ولی اندیشهء عمومی نسبت به مخالفت دوست محمد خان بود، زیرا دوست محمد خان به هیچ صورت راضی نمیشد.(۱)

به هر صورت، دوست محمدخان نیز از عقب با قوای خود حرکت کرده در موضع شال(کویته) به محمد عظیم خان پیوست و ظاهراً اظهار اطاعت نمود ولی در باطن با برادران قندهاری و پشاوری خویش مشغول مفاهمه بود تا آنها را بر خلاف محمد عظیم خان با خود همنوا سازد. علت استمداد میران سند از محمدعظیم خان این بود که بعد از معاهدهء شاه شجاع بامیران سند در سال(۱۸۱۸م ۱۲۳٤هـ ق) و قرار گرفتن شاه موصوف در شکارپور وعهد و پیمان مردم سند نسبت به اینکه شاه محمود و محمد عظیم خان و برادرانش را در سند راه نداده و در موقع توجه شاه شجاع به طرف قندهار با او کمك نمایند و پس از اشغال تاج و تخت افغانستان از تادیهء مالیات مرفوع القلم باشند، بقول مانستوارت الفنستن چون در سند داره بازی زیاد بود کارگذار انگلیس در هند شمالی بنام دفع دزدان با لشکری در سند داخل شده و به این قسم انگلیس ها خواستند نفوذ خود را در سند علیا به طور غیر محسوس پهن سازند. میران سند از داخل شدن عسکر انگلیس در سند ترسیده، به فکر اینکه مبادا خیال اشغال سند را داشته باشند، از یك طرف از سردار محمد عظیم خان و از طرف دیگر از شاه شجاع امداد خواستند. شاه شجاع نیز با عسکری که در اختیار خود داشت بنای فعالیت را گذاشته و در شکارپور ترتیبات میگرفت. درین وقت بود که سردارمحمد عظیم خان به معیت شیردل خان و دوست محمد خان و پیر محمد خان و دیگر برادران خود از راه بولان رسیده به سند داخل شد. شاه شجاع که قوهء مقابله را نداشت از شکارپور عقب نشست و به لودیانه رفت و انگلیس ها نیز عساکر خود را از علاقهء سند خارج ساختند. سردار محمدعظیم خان از میران سند مالیات آن ولایت را مطالبه کرد میران سند که در اول همه بازی دو جانبه را فکر داشتند از دادن تمام مالیه انکار کردند و دوست محمد خان و شیر دل خان و پیرمحمد خان که میدانستند محمد عظیم خان از این پول به ایشان حق کافی نخواهد داد و بیشتر آن را خود تصاحب خواهد کرد، بامیران سند علیحده داخل مراوده شده

(۱)موهن لال: حیات امیردوست محمد خان جلد اول صفحه ۱۲۱-۱۲۲.

قرار دادند که اگر چنانچه برای هریك، یك لك روپیه علیحده بدهند آنها با عساکر خود مراجعت خواهند کرد و آن وقت محمد عظیم خان از مطالبهء پول زیاد مجبوراً منصرف خواهد شد.[1] ایشان چنان کردند و محمد عظیم خان خود را تنها دید و مجبور شد همان سه لك روپیه را که میران سند قبول کرده بودند، اخذ و از باقی مالیات چند ساله که قریب ١٥ لك روپیه میشد صرف نظر کند. بنابرآن رحمدل خان برادر خود را حاکم سند مقرر کرده خود از راه قندهار به طرف کابل مراجعت کرد. دوست محمد خان که پیشتر خود را به قندهار رسانیده بود، فکر داشت که قبل از مراجعت محمد عظیم خان به کابل داخل شود و این شهر را به دست بیاورد و درین کار موافقت پردل خان را حکمران قندهار را که او هم برادر کلان و با نفوذ بود جستجو میکرد. اما پردل خان به حرف او التفاتی نکرده و موقعیتی برای او در قندهار قائل نشد بنا برآن به عجله به طرف کابل حرکت کرد و در راه سران قبائل را نیز ملاقات نموده و به طرفداری خویش تشویق کرد. به مجرد رسیدن به کابل به کوهدامن رفت و مشغول آمادگی شد. اما سردار محمد عظیم خان به سرعت از عقب او رسیده نواب عبدالصمد خان برادر بزرگ خود را نزد او فرستاد تا از کوهستان خارج شود.

دوست محمد خان با خاطر افسرده نزد برادران خویش به پشاور رفت و آنها هم به اواعتماد نکردند و از پشاور دورش ساخته تنها علاقهء کوهات را به اوگذاشتند. درین وقت محمدعظیم خان به معیت ایوب شاه برای جمع آوری مالیات پشاور و دیگر ولایات شرقی سلطنت افغانستان و ضمناً جهت نشان دادن سلطه، حکومت مرکزی به طرف پشاور حرکت کرده دوست محمد خان را از کوهات برطرف ساخت و به او وعده داد که در کابل برای او به هر جائی که مایل باشد حکومت خواهد داد و کوهات را به رحمیدادخان کاکای خود سپرد. دوست محمد خان همراه او به کابل آمده و دوباره به حکومت غزنی تعیین گردید و بدون معطلی به تکمیل نقشه، ترتیبات حربی خود در آنجا شروع کرد. محمد عظیم خان که از ترتیبات او شنید باز اخطار فرستاد که از تدارکات جنگی صرفنظر کند اما دوست محمدخان به آن گوش نداد. محمد عظیم خان که بر او ظنین بود برای منصرف ساختن او عسکری به آنطرف سوق کرد و سپس خودش نیز از کابل حرکت نموده پس از ٨ روز محاصره بالاخره باز نواب عبدالصمد خان در میان شده مصالحه شد. دوست محمد خان نزد محمدعظیم خان آمد و آشتی کردند و دوست محمد خان تعهد نمود که دیگر تمرد نکند.

(١) ایدورد ایلس پیرس: عروج بارکزائی ها.

از دست رفتن دیرهء اسماعیل خان:

درین بین خبر رسید که رنجیت سنگ به دیرهء اسماعیل خان لشکر کشیده و حافظ محمدایوب حاکم افغانی به مقابله پرداخته و آخرالامر از سبب قلت نفر، سکها غالب و شهر های بابکر و لیه و منگیر را یکی بعد دیگری اشغال کرده اند و نواب مذکور خراج گذار سکها شده است(۱۸۲۱م ۱۲۳۷هـ ق) سردار محمدعظیم خان از شنیدن این خبر با وجود عدم آمادگی و مشاغل زیادی که در داخل داشت نتوانسته برای استرداد این ولایت وتامین اراضی این سوی رود سند و تسخیر قلعهء خیرآباد تصمیم نمود. ولی به زودی اوضاع داخلی تیره تر شده و در حالیکه مستعد حرکت بود او را از عزیمت بازداشت و خوف برادران و اینکه در غیاب او مصدر مخالفت شوند بیشتر او را پریشان ساخت و چون از همراهی با او سرباز زدند، عزائم او را بکلی از بین برد. و زمامدار سک از این سکوت جدی تر شده، در سال ۱۸۲۲م (اوائل ۱۳۳۸هـ ق) باز قصد پشاور نمود و یکی از طرفداران مسلمان خود موسوم به فقیر عزیزالدین را به طرف پشاور فرستاد، یارمحمد خان حکمران پشاور که از این قصد رنجیت خبر شد، از کابل امداد خواست.

آخرین اقدام برای استرداد اتک:

محمدعظیم خان که تجاوزات سکها را دامنه دار دید، بالاخره هرطور بود با قوای اندکی که در اختیار داشت در ماه جنوری۱۸۲۳م(۱۲۳۸هـ ق) جانب پشاور عزیمت نمود و درینجا هم به جمع آوری لشکر ملی ازین قبائل افغانی پرداخته جانب اتك حرکت کرد. رنجیت هم قوائی به سرکردگی شیر سنگ اعزام داشت و قلعهء جهانگیره را در کنار اتك محاصره نمود و آخرالامر به سبب نرسیدن کمك این قلعه کشوده شد و ساخلوی افغان عقب نشست. اما این ناکامی تأثیرات شدیدی بر روحیات افغانها نموده محمدعظیم خان نیز از آن استفاده کرده و جوش جهاد را در راه دین و وطن در بین قبایل یوسف زائی و ختك شعله ور ساخت. رحمدل خان و زمان خان هم در بین قوم درآمده انها را باجتماع در زیر بیرق افغانی و اسلامی دعوت کردند و این قبائل با آفریدی ها در نقاط مرتفعیکه به نوشهره وساحل چپ رود کابل حاکم بود موقع گرفتند. محمدعظیم خان که بنا بر اوضاع ناآرام داخلی همیشه خزینهء

خویش را[۱] باخود نقل و حرکت میداد آن را درموضع مطمئن تری واقع قلعهء «مچینی» گذاشته خود برای محاربه با سکان حاضر شد. پیش از اقدام به حرب چون قوهء عظیم سکها را خوب میدانست، پیغامی برای سرعسکر سك فرستاد که باید اراضی غصب کرده را مسترد نموده از جنگ رهائی یابند. از طرف دیگر زمامدار محیل سك که او هم از قوهء افغانها میترسید میخواست از راه انتریك پیش بیاید و بنا بر آن فرصت به کار داشت از این رو جواب قطعی را معطل گذاشته با سرداران پشاور داخل مفاهمه شد که اگر چنانچه از محمدعظیم خان جدائی اختیار کنند، رنجیت حکومت پشاور را به ایشان خواهد گذاشت. نتیجه این شد که یارمحمد خان حکمران پشاور بین رنجیت و محمد عظیم خان واسطهء مذاکرات قرار گرفته در ضمن به تلقین رنجیت خواه دانسته و خواه ندانسته به محمد عظیم خان پیغام آورد که رنجیت بطور خفیه بر مچینی که عائله و خزائن سردار به آنجا میباشد حمله کرده است. رنجیت که این خبر را جعل کرده بود از سبب این بود که میدانست محمد عظیم خان علاقهء مخصوص به ثروت خود دارد چنانچه این چال همانطور که رنجیت فکر کرده بود کارگر افتاده محمد عظیم خان بدون اینکه به تصدیق و تحقیق آن بپردازد خود بطرف مچینی حرکت کرده و اردو را امر مراجعت به طرف پشاور داد و بلا معطلی فامیل و خزائن خود را از مچینی برداشته جانب پشاور عزیمت نمود و قوای ملی که خود را بی سر یافتند درعین جوش و خروش مایوس و پراگنده شدند و رنجیت هم به قوای خویش امر کرد تا آنها را تعاقب نمایند و اسلحهء سنگین شان را متصرف شوند.

به این قسم محمد عظیم خان به یك خبر غلط و حیلهء حربی دشمن، نه تنها بدون حصول کدام مقصدی پس ازآن همه زحمات و مصارف وجمع آوری از پشاور بازگشت بلکه ضعف خود را به دشمن بیشتر نمایانده جنگی را که فتح آن بیشتر محتمل بود به شکست غیر منظم منجر ساخت. اینکه بگوئیم چرا محمدعظیم خان چنین ضعف نفس از خود نشان داد و چرا یارمحمد خان در دسیسهء رنجیت بطورشعوری یا غیر شعوری شرکت ورزید حاجت به بسیار کنجاوی ندارد و دورهء اولاد تیمور شاه و برادران وزیر فتح خان از همچو واقعات بقدری مملو است که حتی عین یك واقعه درین دوره چند بار بدون کمترین تغیری تکرار شده است. چنانچه همین واقعه فوق الذکر نیز چند سال بعد حین لشکر کشی دوست محمد خان به

(۱) خزائن محمدعظیم خان را فیریه دو ملیون و پنجصد هزار پوند تخمین میکند اما سراج التواریخ ۹ للدروپیه میداند و نظر به عوائد مملکت نظریهء اخیر معقول تر است.

مقابل رنجیت عیناً تکرار شد. و علت العلل آن را در نفاق و شخص پرستی سران و سرادران میتوان یافت، والا اگر چنانچه همه برادران در مقابل سکها باهم متحد و یکدست میبودند، یا لااقل محمدعظیم خان تدبیر و شجاعت دوست محمد خان را برای خود مثل وزیرفتح خان تأمین میکرد و به یکدیگر بدگمان نمی بودند، از این وقت جلو حرص و آز رنجیت سنگ گرفته میشد و کار به جائی که پشاور راهم بگیرد و کابل را نیز تهدید کند نمی کشید. خلاصه محمد عظیم خان پس ازاین ناکامی بلاجهت، سراسیمه به طرف جلال آباد روان شد و در راه جراحه خفیفی هم برداشته بود در جلال آباد برادرانش او را ملامت کردند. لاجرم دوست محمد خان را مامور کرد تا اگر ممکن شود قوای پراگنده شده راه بار دیگر جمع آوری کند و خود از فرط فشار روحی توقف نتوانسته با وجود مریضی جانب کابل حرکت کرد ولی در راه حالت صحی او خراب تر شده، مرض پیچ نیز دامنگیر او گردید و درکوتل لته بند به عمر ۳۸ سالگی وفات یافت و نعش او به کابل آورده شد و درمزار عاشقان وعارفان علیه الرحمه دفن گردید(۱۸۲۳م ۱۲۳۸هـ ق)(۱)

شك نیست که سردار محمد عظیم خان بعد از وزیر فتح خان، یکی از مدبر ترین افراد خاندان پاینده خان بوده و افکار نسبتاً خوبی برای مملکت داشت و طرفدار مرکزیت حکومت بوده و ملوك الطوایفی را نمی پسندید وجاه طلبی شخصی او هم زیاد بود که به یك رول درجه دوم درین برادران قانع نمیشد بلکه اولیت و قیادت را می خواست اما از یك طرف پول دوستی او و از طرف دیگر عدم اعتمادش بر دیگران سبب ناکامی او گردید و در وقت او قسمت بزرگی ولایات شرقی افغانستان چون دیره جات و حوالی پشاور از دست رفته راه دست گذاری سکها بر پشاور نیز از همین وقت باز گردید و نفوذ رنجیت سنگ تا پشاور و خیبر توسعه یافت. و بزرگترین خبط محمد عظیم خان قطع نظر از ناکامی او به مقابل سکها مسئله تعین جانشین او بود که با شخص پرستی محض پسر بی کفایت و ضعیف العقل خود را به عوض خویش تعیین کرد و برادران لایق خود چون دوست محمد خان و شیردل خان را به تابعیت او مجبور ساخت و این مسئله سبب حدوث بدبختی های بزرگی برای افغانستان گردید و الا اگر از شخصیات صرف نظر و به حقایق چشم گشوده، دوست محمد خان را که از هر جهت لیاقت حکمداری را داشت، جانشین خویش میساخت و فکر وزارت موروثی را از دماغ خود میکشید، شك نیست که هم برای نام خودش و هم برای خاندانش و هم برای

(۱) در کتیبه، مزار او این بیت نقش است: چو پرسند سال وفاتش بگو بخلد برین ایزدش جادهاد (۱۲۳۸هـ ق)

افغانستان خیلی مفید ثابت میگشت اما افسوس که محمدعظیم خان این حقایق را دیده و دانسته صرف نظر کرد و قبل از وفاتش، حبیب الله خان پسر سفیه و ضعیف الاخلاق خویش را -که بعد ها عملاً دیوانه شد- جانشین تعیین و وصایت او را به نواب عبدالجبار خان برادر بزرگ خود تفویض کرد[۱] و باین قسم به دست خود زمینه را برای کشمکش های تازه بین پسر و برادران خویش آماده ساخت.

(۱) راین : یک سیاحت در غزنی، کابل ، افغانستان صفحه ۳٤٤.

فصـل هفـتم
کشمکش در سرحکومت کابل وقیادت بین برادران بارکزائی

بعد از مرگ سردار محمد عظیم خان، حبیب الله خان پسرش عهده پدر را احراز کرد و ایوب شاه که جز نام از سلطنت کامی نداشت همانطور بی اختیار باقیماند. ولی پسرش شهزاده اسمعیل براقتدار حبیب الله خان رشك برده مترصد فرصت بود اگر چه محمد عظیم خان که از عقل و اداره، پسر خود اطمینان نداشت، نواب جبار خان را وصی و ولی او مقرر کرده بود، اما حبیب الله خان به زودی این وصیت پدر را فراموش و نواب را به حکومت غلزائی اعزام داشت و به خودسری شروع کرد و به عیاشی پرداخت. از طرف دیگر بعد از مراجعت سردار محمدعظیم خان از پشاور، رنجیت سنگ درحال تعقیب قوای او به «هشتنغر» و سپس به پشاور داخل شده این ولایت را نیز تصرف کرد مارچ ۱۸۲۳م (۱۲۳۸هـ ق) . اما چون میدانست که اداره، پشاور به سبب جوش ملی و دینی افغانها به طور مستقیم از طرف عمال خود او ممکن نخواهد بود، بنابران حکومت پشاور و توابع آنرا دو باره و از طرف خود به سردارانی که قبلاً در آنجا حکومت داشتند تفویض کرد و به این قسم بین برادران دشمنی و جدائی را نیز ایجاد و تقویه نمود. دوست محمد خان که به امر سردار محمد عظیم خان قیادت قشون افغانی را برای مدافعه، پشاور به کف گرفته بود، زمانیکه از تقسیمات پشاور شنید مجادله را بی نتیجه و ناممکن دیده، نزد برادران خود شتافت ولی آنها چیز قابل قناعتی به او ندادند.

درین بین که دوست محمد خان در پشاور مصروف بود، وضعیت بین حبیب الله خان و شهزاده اسمعیل جدی شده شهزاده موصوف چون از پدر خود مأیوس شد که برخلاف حبیب الله خان اقدامی نخواهد کرد، به فکر اقدام مستقیم افتاد و جمعیتی را به دور خود جمع کرد حتی یکبار برای شروع عملیات از کابل براه سنجتك فرار اختیار نمود ولی مراجعت داده شد.

حبیب الله خان از عاقبت خود ترسیده از کاکاهای قندهاری خویش امداد خواست[۱] سرداران قندهار نیز که در اثر شنیدن خبر مرگ سردار محمد عظیم خان برای احراز قیادت فامیلی فکر داشتند به کابل آمده تا وضعیت را معلوم کنند و هم از خزائن متروکهء محمد عظیم خان سهم خود را حاصل نمایند، پردل خان به شیردل خان که برای اشغال هرات از دست شاه محمود به آنطرف عزیمت کرده بود، پیغام فرستاده مشوره خواست و او جواب داد که پردل خان با قوای خویش باید فوری طرف کابل حرکت کند. پردل خان که وضعیت کابل را خراب دید و دوام سلطنت ظاهری سدوزائی ها را بی لزوم دانست، فیصله کرد که باید این عایق بیهوده را از سر راه خود برداشته حکومت را کاملاً به کف خود بگیرد و با آزادی تمام به همکاری برادران خویش مملکت را اداره کند.

خاتمه سلطنت سدوزائی ها در کابل:

روی این نظریه که واقعاً یك فکر معقول بود واگر تا اخیر عملی و کامیاب میشد برای افغانستان نتایج خوبی را بار می آورد، از ایوب شاه ملاقات خواست و به ارگ داخل شده، با شجاعت تمام بر ایوب شاه درحالیکه محافظین او نیز حاضر بودند، حمله کرد و او را دستگیر نمود.[۲] اماشهزاده اسمعیل پسرش از خود مدافعه کرده کشته شد. و به اینقسم پردل خان به سلطنت سدوزائی در مرکز افغانستان خاتمه داده ولی سلطنت محمد زائی را فوراً جانشین آن نساخت زیرا از برادران خود هم اندیشه داشت و این یك سهو بزرگ بود، زیرا وضعیت را برای خود سرداران محمد زائی نیز در آینده مشکل تر ساخته، دوست محمد خان سالها انتظار کشید تا این کار را که پردل خان از کم جرئتی درموقعش عملی نکرد جامهء عمل بپوشاند و درین قدر مدت اقتدار سلطنت به کلی از مملکت معدوم شده وضع ملوك الطوایفی جانشین آن شده بود، و ثانی اینکه دوست محمد خان اعلان پادشاهی نیز نمود، آن شأن و شوکت و قوه و اقتدار و مرکزیتی که شاهان سدوزائی دارای آن بودند دوباره احیاء و تجدید شده نتوانست.

(۱) هوك: اردوی سند صفحه ٤٠٩- سراج التواریخ توجه پردل خان را به کابل برای جلوگیری از حیف و میل شدن خزینهء محمدعظیم خان به دست حبیب الله خان میداند نه به دعوت حبیب الله خان (جلد اول صفحه ١٠٦)

(۲) ایوب شاه پس از چندی به واسطه حاجی علم نام چنداولی به لباس تبدیل از محبس خارج و در قلعه برج وزیر واقع چار باغ آورده شدهء تسلیم نواب محمد زمان خان گردید، که در بدل یك لك روپیه به پنجاب رسانده شده تسلیم رنجیت سنگ گردید و در لاهور سکونت اختیار کرد که تا امروز محله بنام محلهء ایوب شاه در لاهور موجود است.

به هرحال، پردل خان پس از عزل ایوب شاه بازهم حبیب الله خان را سردار کابل شناخته پس از ضبط و ربط امورخود به قندهار برگشت. اما حبیب الله خان که شخص عیاش و رفیق باز بود، مامورین ومشاورین ایوب شاه را معزول و عوض ایشان از رفقای خویش مقرر نمود و منجمله عوض کاکای خود جبار خان که پدرش او را به وصایت و مستشاری وی منصوب نموده بود نظیر علی خان نامی از دوستان خویش را به حکومت غلزائی فرستاد. امین الله خان لوگری که به سردار محمد عظیم خان خدمات زیاد کرده و آینده، نیز طوریکه دیده خواهد شد رول مهمی در نهضت ملی بازی کرد از او در اثر حرکات نامناسبش رنجیده در صدد بود تا شخص با کفایتی را پیدا کند که به او بپیوندد. دوست محمد خان که از جریانات کابل اطلاع یافت، زمینه را برای اجرای نقشهء خود مساعدتر یافته برادران پشاوری خویش را که جاگیر کوچکی به او در توابع پشاور داده بودند ترک گفت و به کابل آمده، به زودی جمعی از اشخاصی که از سردار حبیب الله خان رنجیده بودند، دور او گرد آمدند. حبیب الله خان در اول وهله از دوست محمد خان حسن استقبال نمود. و دوست محمد خان نیز به مقابل او بسیار تواضع نشان میداد اما اطرافیان هر دو سعی داشتند میان ایشان را بهم بزنند و یکی را به مقابل دیگری تحریك میدادند. آخر الامر به حبیب الله خان تلقین شد که دوست محمد خان را وقتیکه به دربار می آید گرفتار و کور سازد تا از شر او که شخص جاه طلب و متشبث است برای همیشه خلاص گردد، حاجی خان کاکری در موقعی که دوست محمد خان به طرف مجلس سردار متوجه بود، به او اشاره کرد که باز گردد برای آنکه ملتفت گردد انگشت خود را بر چشم خود گذاشت، دوست محمد خان به فراست دریافت و با امیرمحمد خان برادر عینی خویش مستقیماً راه فرار را در پیش گرفت و در کوهستان مشغول ترتیبات شد و به زودی حمله کرده حبیب الله خان را در بالاحصار محصور نمود، درین وقت امین الله خان لوگری و نواب عبدالجبار خان و دیگر کسانیکه از حبیب الله خان ناراضی بودند، به او ملحق شدند و امیرمحمد خان که برای جمع آوری لشکر به لوگر رفته بود نیز از اینطرف رسیده در قلعهء کاشف جنگ سخت رخ داد و آخرالامر نجبای کابل در میان شده صلح را بین برادرزاده و کاکا برقرار ساختند و مقرر شد که دوست محمد خان مالیات غزنی و وردك را با بیست هزار روپیه نقد سالانه از حبیب الله خان دریافت کند وحبیب الله خان به حکومت کابل برقرار باشد دوست محمد خان که با این موافقه قلباً راضی نبود برای تیاری جدید به غزنی رفت. درین بین حبیب الله خان که او هم از طرف دوست محمد خان ایمن نبود ذریعهء اکرم خان برادر

خویش از کاکاهای قندهاری خود امداد خواسته وآنها به بسیار جان فشانی اظهار آمادگی کردند ولی دوست محمد خان از موقع استفاده نموده فوری بر کابل حمله آورد اما در قلعهء قاضی باز سران ملی در بین درآمده از خونریزی جلوگیری کردند و حبیب الله خان حاضر شد که به دوست محمد خان چیزی وجه نقد بپردازد اما در عین زمان توطئهء ترتیب داده بود تا او را دستگیر نماید چنانچه برای این مقصد او را بر فیل سواری خویش پهلوی خودنشانده به کابل داخل شدند و دوست محمد خان باز از نقشهء او آگاه شده در زمستان سخت از کابل فرار کرد و اول به میدان رفت ولی چون حبیب الله خان به تعقیب او نفر گماشته بود خود را به زحمت تمام به غزنی رسانید. درین وقت شیردل خان از قندهار به کابل رسید و این شخص که بعد از محمدعظیم خان و دوست محمد خان عاقل ترین و هم شجاع ترین فرد اولادهء پاینده خان و بر خلاف پردل خان طرفدار مرکزیت حکومت بود ، وضعیت پریشان مرکزی را دیده امور را به کف خود گرفت و دست حبیب الله خان را از کار کشید و عمال ضابط مقرر کرد. دوست محمد خان که وضعیت را به آنقسم مشاهده کرد در کوهستان به فکر ترتیبات افتاده با سران کابل که از اثر حدت و انضباط شیردل خان خصوصاً خدای نظرخان مامای او که حکمران کابل و شخص شدید المزاجی بود رنجیده بودند روابط خود را قایم نمودند اما شیر دل خان او را به کابل جلب کرده، حکومت غزنی کوهستان و میدان را به او تفویض نمود و اخطار داد که دیگر از حقوق و حدود خود تجاوز ننماید. ضمناً شیردل خان چون از یکطرف از بی کفایتی حبیب الله خان و از طرف دیگر از ماجراجوئی دوست محمد خان در اندیشه بود و میدانست که بین آنها موافقه نخواهد شد و در نتیجه امور کابل پریشان تر خواهد گشت، به فکر افتاد تا دست هردو را از کار خارج سازد و زمام امور را به کف خود بگیرد اول میخواست این فکر را به همکاری دوست محمد خان عملی کرده بعد دوست محمد خان را هم از بین بردارد ولی جور نیامدند و شیردل خان فیصله کرد هردو را در بالاحصار حبس کند و به این قسم خزائن سردارحبیب الله خان را تصاحب نمود و پس از آن حبیب الله خان را به ضمانت مامای خویش خدای نظرخان به لوگر فرستاد و دوست محمد خان را نیز رها کرد از جملهء خزائن سردار محمد عظیم خان یك لك روپیه به او واگذار نمود.[1]

(۱) هوك: اردوی سند صفحه ٤١١. درین وقت دوست محمد خان مادراندر حبیب الله خان بیوهء محمدعظیم خان را که دختر خان جوانشیرها بود به نکاح خود در آورد که بر نفوذ او در میان قزلباش ها افزود (کتاب موهن لال جلد اول صفحه ۹٦۲.

نقشهء شیردل خان برای ادارهء مملکت:

درین موقع کنفرانس هائی بین برادران انعقاد یافت و شیردل خان پلان جدید برای تقسیمات برادران خود و اینکه تابع حکومت مرکزی باشند و در مدافعهء خارجی مشترکاً اقدام کنند پیش کرد. اکثر برادران رأی دادند که باید دوست محمد خان که به هیچ صورت به حق خود قانع نمی شود، حبس شود و حتی برخی به کورکردن او رأی دادند و حبس او را کافی و قطعی ندانستند. دوست محمد خان از صورت مذاکرات مجلس به ذریعهء همان حاجی خان کاکر-که بعد ها وزیر او شد- آگاه گشته پیش از پیش شروع به برهم زدن نقشه های آنان نمود و تصمیم گرفت که بر شیردل خان و دیگر برادران غفلتاً حمله کرده آنها را دستگیر کند وحبیب الله خان را از لوگر رهائی بخشیده به کمك او اقدامات خود را شروع نماید -زیرا حبیب الله خان را می توانست در آینده به هرترتیبی که میبود از بین بردارد- همان بود که به زودی قوائی جمع کرده به کمك مردمان چنداول که طرفدار او بودند[۲] شیردل خان را در بالاحصار به محاصره گرفت و از طرف دیگر با سرداران پشاور نیز داخل مفاهمه شده آنها را از شیردل خان جدا کرد، شیر دل خان از قندهار امداد خواست و تا زمانیکه امداد قندهار میرسید وضعیت شیردل خان در حال محاصره بحرانی شده بود. بنا برآن پیش از رسیدن امداد به دوست محمد خان پیغام فرستاد که بهتر است جنگ مردانه یعنی جنگ میدانی بنمایند و هرکس غالب شود قیادت از آن او باشد. دوست محمد خان قبول کرد و شیردل خان از بالاحصار خارج و در شاه شهید موقع گرفت و دوست محمد خان طرفداران خود را در تپهء مرنجان جای داد. پس از جنگ های سخت که گاهی یکطرف و گاهی طرف دیگر غالب میشد بعضی از اراکین بیطرف خاندانی چون نواب جبار خان و نواب زمان خان با هم نشسته مذاکرات صلح را شروع کردند و در نتیجه شیردل خان به ریاست پذیرفته شده جاگیر دیگر برادران حسب ذیل تعیین و تائید گشت: یارمحمد خان و سلطان محمد خان از سرداران پشاور چون علاقه های باقیماندهء پشاور وسعت کافی برای پنج برادر نداشت به حکومت کابل متفقاً، عطاء محمد خان وسعید محمد خان و پیر محمد خان به حکومت پشاور و توابع آن، دوست محمد خان به حکومت کوهستان، امیرمحمد خان برادر عینی او به حکومت غزنی، نواب جبار خان و پردل خان و کهندل خان و مهردل خان متفقاً به حکومت لوگر، شیردل خان که خزائن حبیب الله خان پسر سردارمحمد عظیم خان راهم متصرف شده بود بعد از این مجلس به طرف قندهار حرکت کرد درینوقت عطاء محمد خان حکمران پشاور در بستر

بیماری افتاده، یارمحمد خان را از کابل جلب نمود و خودش برسیدن او به عمر ۳۱ سالگی درگذشت و در مزار شیخ حبیب درپشاور دفن گشت(۱۸۲٤م-۱۲٤۰هـ ق) و یارمحمد خان از طرف خود سلطان محمدخان را در کابل به حکومت مقرر کرد و خود در پشاور زمام امور را به کف گرفت.

از دست رفتن سند:

درین میان میران سند باز بنای شرارت را گذاشتند رحمدل خان وضعیت را خراب دید و پس از اینکه به قندهار پیغام فرستاد وکمك عسکری مطالبه کرد خودش نیز سند را گذاشته جانب قندهار رهسپار شد، و نائب سلطان خان بن اللّه داد خان افغان را از طرف خود به حکومت آنجا گماشت، شیردل خان که از شورش سندیان شنید خودش به آنطرف عزیمت نمود اما در قریهء ذاکر نزدیك قندهار رحمدل خان پیش رویش آمد و شیردل خان از این اقدام خودسرانهء برادر خود برآشفته می خواست مستقیماً به سرکوبی میران سند حرکت کند اما از قضا تب عاید حالش شده لاجرم برای معالجه به قندهار باز گشت و در ماه محرم ۱۲٤۲هـ ق(۱۸۲٦م) فوت شده در مزار حضرت جی بابا دفن گردید. سندیان از موقع استفاده کرده نائب سلطان خان را طرد و علم خودسری بر افراشتند و به این صورت سند از زیراداره، مستقیم افغانستان خارج شد و این هم جریحه عمیقی بود که بر پیکر مملکت وارد گشت و عواقب بدی را بار آورد. و الا اگر پردل خان با همان قوائی که شیردل خان جمع کرده و با همان عزم راسخی که برای استرداد خاك وطن نموده بود، بلافاصله حرکت میکرد، شك نیست که این ناکامی سیاسی که مقدمه انتزاع سند به شمار میرود رخ نمیداد.

کشمکش دوست محمد خان و سلطان محمد خان بر سر حکومت کابل:

به هرحال، از بین رفتن شخصی مثل شیردل خان که توانسته بود مقام ریاست را در بین خانواده کثیر التعداد و بی اتفاق خود قایم و هریك را به حصه اش قانع سازد وضعیت سیاسی را در افغانستان بهم زد. و اولتر ازهمه دوست محمد خان از آن استفاده کرد و با جمع آوری از کوهستان، سلطان محمد خان حکمران کابل را تهدید نمود که شهر را برای او بگذارد و به پشاور نزد برادران خود برگردد. سلطان محمد خان باین تهدید گوش نداد و طرفین به ترتیبات عسکری پرداختند. دوست محمد خان مردمان چنداول را که طرفدار

اوبودند تحریك کرد که بر خلاف سلطان محمد خان بشورند و زمانیکه عساکر سلطان محمد خان درحصهء ده سیز به مقابلهء دوست محمد خان برآمده بودند مردم چنداول از پشت سر، راه مراجعت ایشان را قطع و بالاحصار را که سلطان محمد خان در آن اقامت داشت محاصره نمودند. سلطان محمد خان وضعیت را برای خودمشکل میدید و دوست محمدخان برای او پیغام فرستاده بود که هنوز هم میتواند از دروازهء شرقی بالاحصار بسلامتی خارج و به طرف پشاور حرکت کند و در آنجا سالانه یك لك روپیه از مالیات کابل توسط دوست محمد خان به او خواهد رسید. سلطان محمدخان ناچار این پیشنهاد را قبول کرد و از بالاحصار به طرف پشاور حرکت نمود، درحالیکه دوست محمد خان از دروازهء دیگر به بالاحصار داخل می شد(١٢٤٣هـ ق.-١٨٢٨م).

اما دوست محمد خان در کابل آرام مانده نتوانست زیرا برادران پشاور و قندهار همه برخلاف دوست محمد خان بنای اتحاد را گذاشتند و از همه اولتر پردل خان با قوائی که برای استرداد سند تهیه شده بودجانب کابل حرکت کرد. رحمدل خان را برای تشکیل اتحادیه مقابل دوست محمد خان و طلب امداد در استرداد سند به پشاور فرستاد، دوست محمد خان که از این اوضاع شنید، با قوائی که داشت به طرف قندهار حرکت نمود و در موضع سرچشمهء مقر هردو قوه بهم رسیدند.

اما درین جا مرض هیضه به شدت شیوع یافته هردولشکر تلفات زیاد برداشتند وهمین مسئله سبب شد که طرفین برای مصالحه حاضر شوند و قراردادی بین دوست محمد خان و پردل خان صورت گرفت که به موجب آن پردل خان حکومت دوست محمد خان را در کابل وغزنی و کوهستان به رسمیت شناخت ولی برای ملازمین و منسوبین خود جاگیرهائی در حوالی کابل مطالبه کرد تا رسوخ او درکابل هم موجود باشد. دوست محمد خان با فکر سیاسیی که داشت این صورت را نپذیرفته معامله را به پول نقد تسعیر نمود و هم دوست محمد خان وعده داد که در لشکر کشی سند که پردل خان در نظرداشت شرکت ورزد و قرارداد امضا شد و طرفین به محل حکومت خود بازگشتند. رحمدل خان نیز از پشاور مراجعت کرده، از طرف یارمحمد خان به پردل خان اطمینان داد که اگر دوست محمدخان بیشتر از این اقدامی کند، همه به مقابل او متفقاً اقدام خواهند کرد و نیز وعده داد که در لشکر کشی سند آنها هم شرکت خواهند کرد. اما افسوس که واقعات سوء مابعد و بی اتفاقی و عدم صمیمیت برادران موقع این کار را نداد.

فصل هشتم
آغازحکمرانی سرداردوست محمدخان درکابل

سردار دوست محمد خان که پس از مصالحه باپردل خان خود را حکمران بالاستقلال کابل و توابع آن یافت. به فکر تحکیم حکومت خود افتاده اکثر سران قومی را به واسطهء خویشاوندی بخود مربوط ساخت و با چشمان باز پلان توسعهء اقتدار و نفوذ خویش را در تمام افغانستان طرح کرد گویا دورهء اول مجادلهء خود را برای اینکه با حیثیت مساوی با برادران بزرگ خود حکمران یك ولایت شناخته شود کامیابانه به پایان رسانیده بود و از این وقت میخواست مرحلهء دوم را که عبارت از قیادت بر برادران و تحت رسوخ آوردن تمام افغانستان باشد شروع نماید و برای این کار کابل را مرکز قرار داده بود. اما هنوز هم از همه اطراف خود را ایمن نمیدید و خوف آن داشت که برادران پشاور و قندهار یك روز باز بر خلاف او تشکیل اتحاد خواهند داد و یا از صورت گرفتن پلان های مابعدش جلوگری خواهند کرد. از این جهت به فکر آن بود تا هر طور باشد از این قسم ائتلاف به مقابل خود جلوگیری کرده و همه را گرفتار کار خود شان بسازد.

ظهور سید احمد بریلوی و جنگهای او:

اتفاقاً اوضاع نیز درین کار به او مساعدت کرد و شخصی موسوم به سید احمد که اصلاً از «بریلهء» هند بود و در جوانی در توپخانهء انگلیس ملازمت داشته و بعد ها از خدمت عسکری انگلیس خارج و جامهء شیخی در بر و از طرف برخی از روحانیون دهلی مخصوصاً مولوی اسمعیل لقب «مهدی» به او داده شده بود و انگلیس ها او را از هند اخراج کرده بودند، از راه عربستان به دربار سردار دوست محمد خان رسید و سردار را بر ضد سکها به جهاد تشویق کرد و دوست محمد خان که خود را قادر به عملیات جنگجویانه به مقابل قوهء بزرگی مثل سکها نمی دید اگر چه ظاهراً سید احمد موصوف را احترام کرده در باغ

سلطان جان درکابل جای داد لیکن در باطن به او فهماند که برای مقصدیکه او دارد بهتر است نزد برادران دیگرش در پشاور مراجعه کند. و به این صورت هم سیداحمد را از سر خود رد کرد و هم برای برادران پشاوری خویش مشغولیتی فراهم نمود. و ازهمه گذشته برای جنگ سکها که دشمن مشترك همه بود، وسائل نوی بدست آورد.

به هرحال، این حال سیاسی درهمان وقت و به همان فکری که دوست محمد خان در سر داشت بسیارماهرانه بود، سید احمد هم بلافاصله کابل را ترك و نزد سرداران پشاور آمد و سفارش دوست محمد خان را نیز باخود آورده و سردار یارمحمد خان در اول وهله به گفتار و اوضاع شیخ موصوف جلب و برای جنگ با سکها حاضر و قبائل افغان را به طرفداری او دعوت و تشویق نمود اما خودش برای مداخله مستقیم حاضر نشد. سید احمد بنای جمع آوری را گذاشت و عدهٔ زیادی از مردمان قبائلی به او همراه شدند ولی بعد از اینکه سیداحمد درمیدان جنگ از مقابل سکها فرار کرد، افغانها از او دلسرد گشتند و سیداحمد تنها مانده به کوهستان یوسف زئی پناه برد. درین وقت یارمحمد خان دربارهٔ سیداحمد مشتبه گردید که آیا او از کجاست و به چه مقصد و برای کی خدمت میکند[۱] بنابرآن دو سال بعد که باز از یارمحمد خان امداد خواست، یار محمد خان از امداد اعراض و هم تبعهٔ خود را از معاونت او منع کرد. سیداحمد از(بونیر) خروج نموده قلعهٔ اتك را گرفت و حکومت یوسفزائی را به خود مسلم داشت. یارمحمد خان که دست اندازی او را بر متصرفات خویش درك کرده بود، بمقابله برخاست وبا سیداحمد داخل جنگ شد. درین وقت رنجیت سنگ نیز از موقع استفاده کرده طوریکه عادت داشت خواست دو دشمن را یکی به واسطهٔ دیگر ضعیف گرداند پس از مصروفیت یارمحمدخان به محاربه سید احمد استفاده نموده از سرداران پشاور چنان مطالباتی کرد که از شأن آنها میکاست ویکی ازآن اسپ سواری سردار یارمحمدخان بود.[۲] سردار یارمحمد خان از قبول این قسم مطالبات که حکم خراج گذاری

(۱) مؤرخین معاصر هند سیداحمد بریلوی را یك مجاهد حقیقی میدانند وعقیده دارند که او میخواست سلطهٔ سکها را از پنجاب و دیگر حصص شمال غربی هند رفع نماید اما سرداران افغان بدسائس رنجیت سنگ فریب خورده با او مقابله کردند و او را ناکام ساختند.

(۲) این اسپ لیلی نام داشت و در زیبائی و رفتار، و با صفات دیگر خود شهرت بزرگی پیدا کرده بود و سردار یارمحمد خان نیز آن را ستارهٔ بخت خود میدانست، رنجیت سنگ و فتح علیشاه قاجار هردو خواهان آن بودند اخیرالذکر پنجاه هزار روپیه نقد و ۲۵ هزار روپیه جاگیر در مقابل آن پیشنهاد کرده بود(اطلس پیرس: عروج بارکزائی ها).

را داشت انکار ورزیده به رنجیت نوشت که حکومت پشاور را بلاشرط در دست گرفته است و خراج به کسی نمی پردازد. رنجیت سنگ این را بهانه قرار داده عسکری رابه سرکردگی جنرال(وانتورای) فرانسوی که درخدمت او بود، از رود سند به طرف پشاور امر حرکت داد. درین موقع سردار یار محمد خان درجنگ به مقابل دو دشمن مواجه بود. بازهم شجاعت را از دست نداده شخصاً در هردو میدان بالنوبه حاضر میشد و قوای خویش را تشجیع میداد. اما در وقت شب هنگامیکه در میدان جنگ مصروف محاربه بود، گلهء به او اصابت کرد مجروح گشت و به پشاور انتقال داده شد و از اثر همین جراحت به عمر ۳۹ سالگی وفات یافت و در مزار شیخ حبیب دفن گردید(١٢٤٤هـ ق-١٨٢٨م).

پس از مرگ سردار یارمحمد خان سردار سلطان محمد خان جانشین او شده بلافاصله بانتقام خون برادر به مقابل سیداحمد لشکر کشید. اما درین جنگ هم با وجود فداکاری زیاد در اثر مقتول شدن عبدالرسول خان نواسهء رحمیداد خان (کاکای سلطان محمد خان) که سرلشکر او بود کاری از پیش برده نتوانست لاجرم برای دفع سیداحمد که خطر بزرگی را برای سرداران پشاور فراهم کرده بود از کابل امداد خواست و دوست محمد خان که مصروفیت برادران پشاوری خود را در جنگ های داخلی از خدا میخواست بجای اینکه کدام اقدام اساسی به عمل بیاورد، خواست از این مسئله نیز دو فائده برای خود حاصل دارد ، پس حبیب الله خان برادرزاده سرکش خود را با نواب عبدالجبار خان -که از او هم خوش نبود- با چند نفر جانب پشاور اعزام کرد تا نسبت به امداد با سردار پشاور فکر و اقداماتی بکنند. ولی اینها نیز طبعاً کاری از پیش نبرده سیداحمد داخل «هشت نغر» شد و به سوی پشاور رو آورد و به سلطان محمد خان پیام فرستاد تا از مبارزه دست کشیده مصالحه کند. سردار سلطان محمد خان که وضعیت خود را بحرانی میدید، در انتظار رسیدن امداد به پیشنهاد او موافقه نموده از پشاور خارج و «هشت نغر» و «دوآبه» را به قسم جاگیر خود قبول کرد و سید احمد پشاور را به ملامظهر علی یکی ازمریدان خویش سپرد و به کوهستان مهابن رفت و مالیات کوهات را تسلیم گرفت اما به زودی مردم پشاور بر عمال او شوریدند و سردارسلطان محمد خان را به پشاور دعوت نمودند.(۱) اگر چه سید احمد باز تهدیدات خود را دوام داد اما خود به «بالاکوت هزاره، چچ» رفته مشغول قتال شد و جرئت فرود آمدن به آبادی را نکرد.

---

(۱) بیلو: یوسف زائی ها صفحه٨٦ شرح مفصل عملیات سید احمد را درین کتاب میتوان یافت.

موافقهء سردار پشاور با رنجیت برای دفع سیداحمد:

رنجیت سنگ نیز که وجود سید احمد را بیش از این خار راه مقاصد خود میدانست و مخصوصاً از رسوخ یافتن او در کوهستان افغانها اندیشه پیدا کرده بود، به مدافعه و مجادلهء جدی پرداخته و با سردار پشاور از طریق معاونت و همکاری برای دفع او پیش آمد. و سردار سلطان محمد خان نیز کمك او را غنیمت دانسته، به همکاری حاضر شد. اگر چه یکبار دیگر نیز سیداحمد بر پشاور دست یافت ولی بالاخره در اثر اقدامات متحدهء سردار سلطان محمد خان و رنجیت سنگ از نواحی پشاور طرد شده در کوهستان بالاکوت تا سال ١٢٤٩هـ ق مطابق ١٨٣٣م مشغول پیکار و سبب پریشانی سردار پشاور میبود تا اینکه در سنهء مذکور در موضع آستانهء مهابن کنار غربی دریای سند) در ضمن جنگ های شدیدی به قتل رسید. سردار سلطان محمد خان که در دفع این دشمن مشترك با رنجیت سنگ همکاری ومعاونت کرده بود، منتظر بود که پس از دفع آن حکمران بالاستقلال پشاور و توابع آن شناخته خواهد شد. اما رنجیت سنگ محیل بعد از دفع این غایله همه حقوق را از آن خود دانسته، جمله علاقه شرقی رود سند را سوای شهر پشاور اشغال کرد و حتی «هشت نغز» و «دوآبه» و مضافات آنرا نیز برای خود گرفت و تنها کوهات را با شهر پشاور به سردار موصوف گذاشت و چون قوای سك در هر طرف علاقهء پشاور داخل و کائن بود، بنا برآن سردار جز اینکه قبول کند چاره نیافت و الا اگر سردار دوست محمد خان بجای اعزام حبیب الله خان که بنام امداد با سردار سلطان محمد خان فرستاده بود و در حقیقت یك خار بغل برای سردارموصوف فراهم کرده بود، برای کمك حقیقی حاضر شده خودش با قوائی برای دفع سید احمد و ضمناً دور نگهداشتن سکها ازپشاور حرکت مینمود شك نیست که نه تنها زود تر غایله مذکور فرو می نشیت بلکه دست سکها نیز از پشاور کوتاه می گردید اما افسوس که یکبار دیگر باز سیاست های شخصی یك موقع طلائی را برای استرداد اراضی از دست رفتهء افغانستان در ربود.

به هرحال، پس از دفع سید احمد، سردار پشاور به بلای حبیب الله خان برادر زادهء خویش گرفتار گردید زیرا نامبرده در تمام مدت دوام جنگ سید احمد بجای کمك به عیاشی و ولگردی مشغول بوده نام سرداران را هم با اعمال خویش لکه دار میساخت بنا برآن همینکه فرصتی پیدا شد سردار پشاور نامبرده را با دادن ٢٠ تا ٥٠هزار روپیه جاگیر به طرف لالپوره اعزام کرد. زیرا اوضاع او در پشاور که مردمان آن بار بار در موقع غائلهء سید احمد

خلوص و علاقه مندی خود را به تاج و تخت افغانستان اثبات کرده بودند، ناگوار بود. حبیب الله خان ابتداء به لالپوره رفته اما به زودی دلسرد شد و به جلال آباد آمده برخلاف نواب محمد زمان خان داخل اقدامات گردید. و به زودی نواب موصوف را قهراً از جلال آباد خارج ساخت که نزد سردار دوست محمد خان سردار کابل رو آورد و شکایت کرد.

اما حبیب الله خان که بنای بیباکی را گذاشته بود به زودی مردم جلال آباد بر خلاف او قیام کردند، او وضعیت خود را مشکل دیده از جلال آباد فرار کرد و به کابل رفت. سردار دوست محمد خان به او اعتنائی ننموده، محمد زمان خان را پس به جلال آباد فرستاد. حبیب الله خان از کابل به قندهار رو آورد، اگرچه کاکاهای قندهاری اش برای او سالانه ۲۵ هزار روپیه مقرر کردند اما خبط دماغی او شدت کرده به تشویق رنجیت سنگ با اهل وعیال خویش به دیره، غازی خان رفت و عمری بسفالت می گذرانید تا اینکه بالاخره دیوانه شد، زن واولاد خود را بکشت و به رود سند افگند.[۱]

اصلاحات داخلی سردار دوست محمد خان:

درین ضمن که اوضاع پشاور رو به تزلزل گذاشته و برادران قندهاری هم مشغول کار خود بودند، و جنگهای سید احمد و مصروفیت سرداران پشاور باینطرف موقع عملیات را برای استرداد سند نیز به ایشان نداده بود، سردار دوست محمد خان از موقع استفاده کرده موقعیت خویش را تحکیم بخشید و اطراف و اکناف قلمرو خود را به تدریج و به نوبت تامین و توسعه داد چنانچه پس از رجعت پردل خان از سرچشمه، مقر، چون خوانین غلزائی این منطقه و علاقه های جنوبی و مغربی تا این وقت حاکمیت سردار کابل را قبول نکرده و خودسر بودند، با قوائی که همراه خود داشت بآن طرف متوجه شده شکست سختی به آنها داد. محرك این اقدام متهورانه که تا این زمان هیچیك حکمران کابل به آن جرئت نکرده بود حاجی خان کاکری وزیر او بود که جنگ مستقیم و قطعی را به مقابل قبائل زرمت و ینگش لازم میدید و لشکر کشی را که به مقابل سردار قندهار شده بود، فرصت بی نظیری برای انجام دادن این مقصود تصور میکرد. اگر چه درین وقت مرض وبا هم شدت داشت ولی وزیر موصوف از اقدامات منصرف نشد، و با اینکه خود سردار دوست محمد خان راهم مرض وبا

(۱) موهن لال: حیات امیردوست محمد خان صفحه ۱٤٧ جلد اول.

رسید معهذا در ضمن کشمکش جنگ شفا یافت و حین مراجعت به کابل از این کامیابی و صحت یابی خود جشن گرفت، سپس دوست محمد خان متوجه کوهستان شده سران سرکش آنجا را چون سیدبابا قشقاری و نورك شکردره ای و زمان خان استالفی و ماذو(معاذالله) تگاوی سرکوبی نمود و این منطقه را تامین کرد. تنها جنگ تگاو به مقابل «ماذو» بیشتر طول کشید و لشکر کشی بزرگتری را ایجاب کرد. ابتداء نواب جبار خان سرعسکر بوده و شکست خورد، بنا برآن خود دوست محمد خان به معیت حاجی خان کاکر به آنطرف متوجه شده شکست سختی به ماذو دادند و اورا دستگیر کردند که به شفاعت حاجی خان بخشیده شد و مالیات باقیمانده را تحویل داد(١٨٣١م-١٢٤٧هـ ق).

متعاقب این کامیابی ها سردار دوست محمد خان به فکر تشکیل یك عسکر منظم به اصول جدید افتاده به کمك نائب عبدالصمد خان متخصص فن حرب که اردوهای خارج را دیده بود اساس نظام جدید را گذاشت تا آن وقت در افغانستان سابقه نداشت و از این وقت سردار دوست محمد خان به فکر توسعه جوئی و تحت رسوخ آوردن تمام افغانستان افتاده بود که به تدریج و در مدت درازی این نقشه را تحت اجرا گرفت.

نظری بر اوضاع هرات:

در بین تمام این واقعات که از کابل و پشاور و قندهار صحبت کردیم هرات را قصداً صرف نظر نمودیم. دلیل آن هم اینست که واقعات هرات سلسله علیحده دارد؛ زیرا هرات درین وقت که سرداران محمد زائی یعنی برادران وزیر فتح خان سه مرکز عمده افغانستان پشاور، کابل ، قندهار را زیر تصرف آورده و شاهان و شهزادگان سدوزائی را ازاین قسمت ها اخراج نموده بودند، مثل یك جزیره به دست سدوزائی ها باقی مانده بود و سرنوشت جداگانه را تعقیب میکرد ، اکنون که از شرح وقایعی که بعد از خروج شاه محمود از کابل و رفتن او به هرات و اقتدار یافتن برادران وزیر فتح خان در باقی حصص افغانستان رخ داد ، تا اندازهء فارغ و به حوالی موقعی که باز خاندان سدوزائی باخروج دوبارهء شاه شجاع و امداد اجنبی بر خاندان محمد زائی چیره میشود ، نزدیك میشویم. لازم است واقعات هرات را با سرگذشت شاه محمود ، کامران و وزرای ایشان وهجوم ها ومحاصره های بیگانگان برین شهر تاریخی افغانستان و مقاومت شجیعانهء افغانها در مورد این ولایت مهم افغانی نیز به طور مختصر

شرح دهیم تا به این قسم خود را به ترتیب منطقی و واضحی با الحاق هرات به خاندان محمدزائی که مقدمه، وحدت دوباره افغانستان بعد از خانه جنگی های اولاد تیمور شاه سدوزائی و اولاد پاینده خان محمد زائی به شمار میرود رسانده بتوانیم.

وقتیکه محمود شاه به مقابل سردار دوست محمد خان ناکام شده جانب هرات رفت، مدتی درحوالی قندهار و هرات آواره می گشت تا آنکه بالاخره باشغال هرات از دست مامورین سرداران قندهار موفق آمده و در سال ۱۸۲۰م(۱۲۳۵هـ ق) حکومت هرات او را مسلم گشت و طوریکه عادت داشت زمام امور را به کف عطا محمد خان الکوزائی وزیر خود و کامران پسر بیباك خویش سپرد و خود به عیاشی شروع کرد، تا اینکه کامران به فکر احراز تاج و تخت افتاده به کمك یارمحمد خان برادر زاده عطامحمد خان موصوف که بعد از مرگ او وزیر شده بود شاه محمود را از سلطنت عزل و خود را جانشین او ساخت و شاه محمود به طرف بادغیس رفته و جمع آوری کرد اما کامران از ایران امداد خواست و به امداد حکومت ایران پدر را دفع کرد. شاه محمود نیز شاه پسند خان را به دربار ایران برای جلب امداد فرستاد وحکومت ایران به او نیز وعده امداد داد لیکن قبل از اینکه فرستاده، او از ایران برگردد، شاه محمود به مرض هیضه پدرود حیات گفت(۱۲٤٤هـ ق-۱۸۲۸م) و در روضه باغ هرات دفن شد.(۱)

کامران مدت (۱۱) سال حکمرانی داشت(۱۲٤٤- ۱۲۵٦هـ ق - ۱۸۲۸-۱۸٤۰م) و درین مدت ایرانی ها بسیار سعی کردند تا هرات را از کف این شهزاده، بی خرد بگیرند اما حسیات ملی افغان ها نگذاشت که باین مقصد خود کامیاب شوند و بالاخره با جنگ های سخت و محاصره هائی که به مقابل پادشاه دست نشانده، خود نمودند به این مرام کامیاب شده نتوانستند و مجبور گشتند از هرات برای همیشه صرفنظر کنند که تفصیل این واقعات در موقعش جابجا ذکر خواهد شد. حال برگردیم به تعقیب واقعات کابل، قندهار و پشاور و دست گذاری اجنبی ها به این سه مرکز عمده افغانستان.

۱- این بود سیاست حکومت آن وقت ایران به مقابل افغانستان که چون مقصدش ضعیف ساختن حکومت مرکزی افغانستان بود همواره هرکسی را که به او رجوع میکرد، بدون تشخیص دوست و دشمن به مقابل حریفش امداد مینمود. در همین بین فیروزالدین برادر محمود که پس از شکست محمود از قندهار فرار و به ایران پناه برده بود و درین وقت به معیت شاه پسند خان میخواست برای گرفتن هرات از ایران حرکت کند، از طرف محافظ ایرانی خود کشته شد زیرا حکومت ایران حس مقاومت او را به مقابل خود از سابق میدانست، ایلیس پیرس، عروج بارکزائی ها- سراج التواریخ «جلد اول».

اولین اقدام دوست محمد خان برای الحاق جلال آباد:

سردار دوست محمد خان پس از تأمین علاقهء غلزائی و کوهستان به فکر الحاق جلال آباد افتاد. و برای عملی کردن این منظور عدم امداد نواب محمد زمان خان را در لشکر کشی تگاب بهانه قرار داده، وقتیکه از فتح تگاب برمیگشت، عساکر خود را جانب لغمان متوجه ساخت. این اقدام سبب شد که نواب محمد زمان خان از سرداران پشاور امداد بخواهد و آنها که حرکت دوست محمد خان را جانب جلال آباد مقدمهء اقدام او برعلیه خودمیدانستند برای امداد نواب محمد زمان خان اظهار آمادگی کردند و شخصی را برای ملاحظه اوضاع و مفاهمه نزد محمدزمان خان اعزام داشتند. نواب محمدزمان خان نیز به تهیهء آذوقه برای محاصرهء جلال آباد پرداخته و حصار شهر را ترمیم کرد. اما پیش از اینکه جنگی واقع شود نواب عبدالجبارخان برادر بزرگ دوست محمد خان که همواره وسیلهء صلح وآشتی می شد، واسطه شده طرفین را منصرف نمود و دوست محمد خان که نقشهء بزرگتری در سر داشت نظر باصرار او و اینکه برای عملی کردن این منظور فرصت وآمادگی بیشتری را لازم میدید از جنگ منصرف شد و برمحمد زمان خان تحمیل کرد که سالانه « ٤٠ » هزار روپیه، به سردار کابل بپردازد. سرداران پشاور که آنها نیز با محمد زمان خان داخل مذاکره بودند از محمدزمان خان در مقابل امداد آیندهء خود موضع پشپلاق را خواهش کردند که به متصرفات ایشان ملحق ساخته شود و محمد زمان خان آنرا نیز شفاهاً قبول کرد. دوست محمد خان و امیر محمد خان برادر او به کابل بازگشتند. اما این اقدامات نواب جبارخان که صرف بنام خیرخواهی بین برادران و برادرزادگان خویش میانجی گری میکرد و نقشه مهم وپیچیدهء دوست محمد خان را ملتفت شده نمیتوانست سبب شد که دوست محمد خان نفوذ او را در مملکت بکاهد. از طرف دیگر چون فکر داشت که در اولین موقع نقشهء الحاق جلال آباد را از سر بگیرد وجود نواب جبار خان را درلغمان و علاقهء غلزائی لازم ندانسته او را به نام اینکه مردم از نزدش راضی نیستند به کابل جلب کرد و امیر محمد خان برادر خود را به جای او به آنطرف اعزام داشت. از این وقت بین جبار خان و دوست محمد خان نقار پیدا شد با آنهم جبار خان هیچگاه به طور جدی برخلاف دوست محمد خان قیام نکرد و در آوان ذلت و عسرت نیز با او میبود.

در همین بین سردار پردل خان در قندهار فوت شده در مزار «حضرتجی بابا» دفن گشت (ذی الحجة ١٢٤٥ هـ ق -١٨٢٩م) و کهندل خان جانشین او شد. اما با از بین رفتن پردل

خان که بعد ازشیردل خان عاقل ترین وشجاع ترین برادران قندهاری بود در امور قندهار اختلاف واقع شده وکسیکه از آن استفاده کردطوریکه خواهیم دید دوست محمدخان بود.

به هر کیف، سالهای مابعد نسبتاً سالهای آرامی بود که در آن هر یك از سرداران در علاقهء خود مشغول بودند، تنها سرداران پشاور با فشار رنجیت و محاربه با سیداحمد بریلوی مصروفیت داشتند حالانکه سرداران قندهار و سردار کابل از امنیت مستفید و هرکدام در حواشی علاقهء خود در جستجوی توسعه جوئی بودند چنانچه هدف دوست محمد خان جلال آباد و پشاور از سرداران قندهار، فراه و حتی هرات به شمار می رفت.

آغاز اقدامات شاه شجاع به تحریک اجانب:

درین بین در سال ۱۸۳۲م(۱۲٤۹هـ ق) به سردار دوست محمد خان اطلاع رسید که شاه شجاع باز به لشکرکشی پرداخته و میخواهد بر قندهار حمله کند.

حقیقت اینست که شاه شجاع پس از آنکه در سال ۱۸۱٦م -۱۲۳۲هـ ق خود را به انگلیس تسلیم نمود و در سال ۱۸۱۸م(۱۲۳٤هـ ق) به مشورهء انگلیس از همکاری با برادران فتح خان انکار ورزید و به اقدامات مستقلانه در دیره جات و سند پرداخت و در سال ۱۸۲۰م(۱۲۳٦هـ ق) از کامیابی خود به مقابل برادران فتح خان مایوس و دوباره به لودیانه مراجعت کرد. درین وقت به تشویق انگلیس که میخواست در هند شمالی نفوذ خود را قائم کند، با رنجیت سنگ و مهاراجهء پتیاله داخل اقدامات جدید شده، به سند رفت و از میران سند ۲۸ لك روپیه حاصل کرد و در شکارپور و سکهر مشغول ترتیبات عسکری شد. رنجیت سنگ که میخواست به واسطهء مشغول ساختن برادران قندهاری و حتی دوست محمدخان به جنگ شاه شجاع، کار پشاور را یکطرفه کند، به این لشکرکشی شاه شجاع امداد نمود و معاهدهء که شاه شجاع را در صورت کامیابی متحد دائمی زمامدار سك میساخت و واگذاری پشاور و دیره جات را به رنجیت تصویب مینمود با او عقد کرد.

خبر تیاری های شاه شجاع که به قندهار رسید سردار کهندل خان برادر خود سردار مهردل خان را برای جلب امداد نزد سردار دوست محمد خان به کابل اعزام داشت و دوست محمد خان معاونت خویش را وعده داد به شرطیکه سرداران قندهار و سرداران پشاور ضمانت کنند که در موقع عزیمت او به مقابل شاه شجاع بر متصرفاتش حملهء نکنند. برای این مقصد

سردار دوست محمد خان مجلسی را از برادران خویش در کابل دعوت کرد سردار سلطان محمد خان اگرچه تا ماماخیل خوگیانی هم آمده و با نواب محمد زمان خان در بدل واگذاری «پشپلاق» معاهده، امداد به مقابل حمله، احتمالی سردار دوست محمد خان را عقد نمود اما به کابل حاضر نشده، پسر خود نورمحمد خان را برای شمولیت در کنفرانس اعزام داشت و نواب محمد زمان خان نیز شخصاً حاضر نشده پسر خویش شجاع الدوله را اعزام نمود و این مسئله سبب رنجش و بدگمانی سردار دوست محمد خان را فراهم کرده و نیز بهانه را برای اقدامات آینده برای او تهیه نمود. از طرف دیگر سردار دوست محمد خان برای اتمام حجت مکتوبی به «کلادوید» مامورسیاسی انگلیس در لودیانه فرستاد و نسبت بآوازه، لشکر کشی شاه شجاع از او استفسار کرد و پرسید که آیا این اقدام به مشوره، دولت برطانیه به عمل آمده است یا خیر، نماینده، انگلیس در جواب نوشت: «که به هیچ صورت برطانیه با شاه شجاع برخلاف سرداران بارکزائی که دوست برطانیه میباشند کمك نخواهد کرد»[(۱)] از طرف دیگر دوست محمد خان مکتوب دیگری بنام خود شاه شجاع نیز نوشت و به او حالی ساخت که به زودی خودش برای فیصله بین او و برادران پشاوری و قندهاری خود به طرف سند حرکت کرده و کار را یك طرفه خواهد نمود.[(۲)]

الحاق جلال آباد:

سردار دوست محمد خان پس از این اقدامات به فکر فیصله، کار جلال آباد افتاده همان نیامدن نواب محمد زمان خان را به کنفرانس کابل بهانه قرار داد و به طرف جلال آباد به لشکر کشی شروع کرد و عسکری را که جهت عزیمت به قندهار برای مقابله با شاه شجاع ترتیب داده بود، از قلعه، قاضی که در راه قندهار است امر داد تا به «سیاه سنگ» در آنطرف کابل به راه جلال آباد نقل کنند. هرچند نواب جبار خان و امیرمحمد خان و حاجی خان کاکر به او الحاح کردند، منصرف نشد زیرا دوست محمد خان همین موقع را برای صورت دادن

(۱) موهن لال: حیات امیردوست محمدخان جلد اول صفحه ۱۵۷-۱۵۸ فیریه: تاریخ افغانها صفحه ۲۰۱- ملیسون: کتاب قبل الذکر صفحه ۲۷۰، فیریه میگوید: برطانیه می خواست که شاه افغانستان کاملاً زیر نفوذ او باشد، اما مداخله، علنی را نمی خواست از اینرو رنجیت را پیش کرد تا شاه شجاع را کمك نماید(تاریخ افغانها صفحه ۲۰۰).
(۲) ایلیس پیرس: عروج بارکزائیها، این گفته، دوست محمدخان رایك قسم تخویف تعبیر میکنند، نه عذرخواهی.

این فکر یك فرصت طلائی میدانست، چه برادران پشاور به مقابل رنجیت سنگ و برادران قندهار در برابر تهدید شاه شجاع واقع شده بودند و برای اقدام و ممانعت موقعی نداشتند. پیش از آنکه خود به طرف جلال آباد حرکت کند، اکرم خان و اکبر خان[۱] پسران خویش را برای جمع آوری پول وعسکر به نام جنگ با شاه شجاع به آنطرف اعزام نمود. اکبرخان به هر جا که میرسید میگفت که مقصد او از جمع کردن پول و لشکر برای جنگ با شاه شجاع است و به این قسم قوای محمد زمان خان را پراگنده میساخت و اسپ ها و سامان جنگی شان را میگرفت و خود شان را مرخص مینمود. خود دوست محمد خان از راه تیزین وخورد کابل به طرف جگدلك پیشقدمی نمود. درینجا محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمد خان که از طرف محمد زمان خان حکومت بالا باغ را داشت به توصیه مادر خویش قبول اطاعت دوست محمد خان را نموده به پیش باز او برآمد. ولی محمدزمان خان قلعهء جلال آباد را محکم کرده ، از سعادت خان مهمند و دیگر سران قومی و هم از برادران پشاوری خود امداد خواست و آنها مراد علی نام ملازم خود را فرستاده او را تشویق به استواری دادند و از امداد خویش مطمئن ساختند. و ضمناً تسلیم پشپلاق را که قبلاً وعده کرده بود مطالبه کرد. دوست محمدخان از بالاباغ به طرف جلال آباد حرکت کردو اکبرخان و محمد عثمان خان هم با او یکجا شدند، اول زیارت هده وتپه های سمت غربی مجاور شهر را اشغال و هنگام شب به ذریعهء سرنگ به داخل شهر نقب زده، به اول رمضان ۱۲٤۸هـ ق(۱۸۳۲م) شهر را گشودند. احمد خان سر عسکر دوست محمد خان با قوای خویش به صورت هجوم داخل شهر شده، محمدزمان خان دستگیر و به حضور دوست محمد خان آورده شد که با احترام از او پذیرائی نمود و سالانه ۱۵۰ هزار روپیه جاگیر برای او تعین کرد، ولی حکومت جلال آباد را به امیرمحمد خان برادر خود تفویض نمود. و ازهمین وقت محمد زمانخان[۲] با اینکه ثروت زیادداشت، درجملهء مخالفین دوست محمد خان قرار گرفت.

از دست رفتن پشاور:

در همین بین که دوست محمد خان به طرف جلال آباد توجه کرد، سرداران پشاور

(۱) این بار اول است که از محمد اکبرخان در تاریخ نام برده میشود.

(۲) نواب محمد زمان بعد ها در موقع جنگ اول انگلیس رول مهمی را در بین قائدین ملی بازی کرد و مدتی هم به پادشاهی شناخته شد.

ترسیدند که مبادا بعد از اشغال جلال آباد به طرف پشاور روی آورد، بنا برآن از رنجیت سنگ امداد خواستند و رنجیت که چنین چیزی را از خدا میخواست فوراً هری سنگ سر عسکر خویش را با قوائی اعزام کرد که از اتك گذشت و چون سرداران خواهش کرده بودند که صرف در صورت حمله، دوست محمد خان عسکر سك به امداد آنها برسد، در آنجا توقف نمود. اما رنجیت که نقشهء خود را قبلاً ترتیب داده بود و همهء این رویداد ها از اعزام شاه شجاع تا مشغول ساختن برادران قندهاری همه به نظریهء او برای چنین اقدامی صورت گرفته بود تأمل را جائز ندانسته صرف بامهارت سیاسی که داشت نخواست در اشغال پشاور از استعمال قوه کار بگیرد زیرا قطع نظر از تلفات، دشمنی علنی باافغانها را نیز آرزو نداشت. پس از یکطرف در داخل پشاور مردم را برخلاف سردار سلطان محمد خان تحریك کرد، خصوصاً که حاجی خان کاکر از خدمت دوست محمد خان خارج و در پشاور به تنظیم عسکر پرداخته و عساکر سابقه دار را مرخص نموده بود[1] زمینه را برای اقدامات رنجیت مساعدتر گردانیده بود. پس از آنکه از هر طرف اطمینان حاصل کرد و در داخل پشاور نیز گماشته گان او شروع به کار کردند، یك روز «هری سنگ» از سرداران خواهش کرد که «نتوسنگ»، نواسهء رنجیت سنگ میخواهد شهر پشاور را تماشا کند، شما شهر را فارغ بسازید و بهتر است خود شما هم به شهر نباشید تاهمه جاها مخصوصاً بالاحصار شاهی را ملاحظه کند وعساکر نیز مرخص شوند. افسوس که سرداران این چال سادهء رنجیت سنگ را ملتفت نشده باهمان صفای باطن!؟ که داشتند این گفتار دشمن محیل را به حیث یك خواهش دوستانه تلقی و بدون کم و کاست اجراء کردند و حتی به عساکر خود گفتند که از قشله ها خارج نشوند. نتیجه این شد که سك ها تمام پشاور را با بالاحصار آن اشغال نمودند و عساکر شان نیز از عقب رسیده شهر را متصرف شدند و عناصر مخالف با ایشان پیوستند. سرداران که کار را از کار گذشته و وضعیت را خطرناك دیدند به طرف تهکال وسپس جانب شیخان رفتند و به این صورت پشاور بدون هیچ یك مقاومتی به دست سکها افتاد(۱۸۳۲م- ۱۲٤۸ھ ق)[2] و اگر چنانچه سرداران به گفتار رنجیت اعتماد نکرده و فریب واضح او را ملتفت میشدند مشکل بود که ۹ هزار عسکری که هری سنگ با خود داشت میتوانستند پشاور را

(۱) شاید پیوستن حاجی خان کاکر به سلطان محمد خان به نقشهء دوست محمد خان صورت گرفته باشد.

(۲) رنجیت سنگ تا مدت درازی از ترس احساسات برافروخته افغانها جرئت ادارهء مستقیم پشاور را نداشته یك نفر ماجراجوی ایطالوی موسوم به «اویتابیل» را حاکم آنجا تعیین نموده بود. پترك مکراری: کتاب تباهی آشکارا (صفحه ۱۲۸).

متصرف شوند.

این همان موقعی بود که دوست محمد خان از الحاق جلال آباد فارغ گشته متوجه قندهارشد تا با شاه شجاع که از مدتی قندهار را به محاصره گرفته بود، مقابله کند.

حملهء شاه شجاع بر قندهار و شکست او:

دوست محمد خان در وقتی به امداد سرداران قندهار رسید که پس از ٥٢ روز محاصره حالت شان خطرناك بود شاه شجاع با ٢٢ هزار عسکر تعلیم یافته تحت قیادت جنرال های انگلیسی و هندی و سمندر خان افغان خود را نزدیك به فتح میدید. دوست محمد خان در اواخر ١٢٤٩هـ ق(١٨٣٣م) به قندهار واصل شد، از سمت غرب راه را به روی برادران محصور خویش باز کرد و جنگ میدان شروع شد. ابتداء سرداران عقب نشستند و به شهر داخل شدند، اما در ین وقت دوست محمد خان به فرزند رشید خود اکبرخان امر داد تا حمله متقابل بکند و او چنان کرد وعساکر شاه شجاع تاب نیاورده نزدیك بود خود شاه شجاع نیز دستگیر شود و جنرال کیمپبل انگلیس که در خدمت شاه شجاع بود، مجروح و اسیر گشت[١] و شکست عمومی در عساکر شاه شجاع افتاد، برادران قندهاری طرفدار بودند که شاه شجاع باید تعقیب شود، اما دوست محمد خان عقیده داشت که تعقیب او بی فایده است و دیگر نمیتواند قوای خود را تنظیم نماید و اصرار می ورزید که اگر شهزاده محمد تیمور(پسرشاه شجاع) اسیر گرفته شود کافیست و شاه شجاع را از اقدامات آینده مانع خواهد شد. بنا برآن سرداران قندهاری هم از تعقیب شاه شجاع وقتیکه از رود هلمند گذشته و طرف «لاش و جوین» متوجه و عساکر او تماماً پراگنده شدند صرف نظر کردند.[٢] اما سرداران قندهار هم به مقابل دوست محمد خان که سبب فتح ایشان شده بود و ضعیت خوبی نکردند، چون از او خوف داشتند خصوصاً که عسکرکافی نیز همراه داشت پس داخل شدن او

---

(١) این شخص مسلمان شده بنام جنرال شیراحمد خان مدتها در خدمت امیردوست محمد خان و امیرشیرعلی خان و امیرعبدالرحمن خان باقی مانده و درتنظیم عسکری افغان سهم بزرگی گرفت و امیرعبدالرحمن خان نیز فن حرب را از او یاد گرفته بود، اینکه جنرال موصوف بدست وزیراکبرخان اسیر شده یا بدست محمد افضل خان ویا میرافضل خان بن پردل خان مورد اختلاف است اما شك نیست که هر سه سردار نامبرده درین محاربه شرکت داشته و داد شجاعت داده بودند.

(٢) شاه شجاع پس از مدتی اقامت در فراه از راه بلوچستان به هند برگشت.

را در شهر مصلحت ندانستند و دوست محمد خان از این وضع ایشان که حتی از غنایم جنگ نیز حصهء او را جدا نکردند سخت متأثر شد و میخواست اقداماتی را شروع کند اما خبر مریضی امیرمحمد خان برادرش و بدامنی درکوهستان و رسیدن سرداران پشاور به جلال آباد او را از این افکار باز داشته مجبور ساخت که علی العجاله به طرف کابل حرکت کند، باهم در راه باسران غلزائی ملاقات کرده از مردم توخی برای تشدید روابط خویش زن گرفت و به کابل رسید. امیر محمد خان در بستر مرگ افتاده و صرف همینقدر توانست که وصایای خویش را به برادر بزرگ خود بازگوید و فوت شد و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن گردید.(۱۲۵۰هـ ق- ۱۸۳۳م)

طوریکه ذکر شد در غیاب دوست محمد خان که امیر محمد خان حکمران جلال آباد نیز برای نیابت به کابل بود، سردار سلطان محمد خان که از پشاور خارج گردیده بود، به جلال آباد آمده امورآنجا را به کف خود گرفت و زمانیکه از مراجعت سردار دوست محمد خان شنید به کابل حاضر و تا قلعهء قاضی از او استقبال نمود دوست محمد خان هم به او اظهار همدردی نموده، وعده داد که به زودترین فرصت قوائی جمع آوری کرده، پشاور را مسترد و به او تفویض خواهد کرد.[۱] عجالتاً باید سردار موصوف در کابل اقامت اختیار کند. به این قسم دوست محمد خان از دادن حکومت جلال آباد به برادر پشاوری خود (که توقع آنرا داشتند) ابا ورزید.

دوست محمد خان که از سفر پر مشقت قندهار مراجعت کرده و قسمت کلی قوه و جبه خانه او در این لشکر کشی تلف شده بود، به صورت فوری قوهء لشکر کشی به مقابل خصم زور آوری مثل رنجیت سنگ را که از ۲۰ سال به اینطرف بطور لاینقطع ولایات افغانی را یکی بعد دیگری تحت تهدید قرار داده اکثر آن ها را متصرف شده و اسلاف او از وزیر فتح خان تا محمد عظیم خان و یارمحمد خان و سلطان محمد خان به دفع او موفق نیامده بودند، در اختیار خود نمی دید، بنا بر آن در انتظار تهیهء کافی، مکتوبی به رنجیت نوشته واگذاری پشاور را به حیث وسیلهء دوام روابط دوستانه بین سک و افغان وانمود کرد، ولی رنجیت جوابی باین مکتوب او نداد و موقعیت خویش را در پشاور محکم ساخت، و چون مدت

(۱) سراج التواریخ آمدن سردار سلطان محمد خان را به کابل بعد از فتح وزیر اکبر خان به مقابل سک ها میداند، حقیقت اینست که بار اول مقارن سقوط پشاور و مریضی امیرمحمد خان آمده و سپس حین لشکر کشی اول دوست محمد خان به طرف پشاور برای جمع آوری جانب باجور رفته و پس از مراجعت قوای افغانی بار دیگر به کابل آمده بود که سراج التواریخ آمدن اولش را ذکر نمیکند.

دراز دیگری از طرف کابل کدام حرکت عملی را مشاهده نکرد حرص و آز او بیشتر شده و به آرزوی ولایات شرقی باقیمانده افغانستان حتی خود کابل افتاد و در سال ۱۸۳۵م(۱۲۵۱هـ ق) بنوبهء خود مکتوب تهدید آمیزی به امیر دوست محمد خان فرستاد تا در حکومت کابل نیز او را شریك سازد.(۱)

این مکتوب، دوست محمد خان را خیلی عصبانی ساخته تصمیم گرفت که با وجود نا مساعد بودن اوضاع و عدم آمادگی کافی برای نشان دادن یك ضرب شست به زمامدار سك و اقلاً منصرف ساختن او از تجاوزات مزید، اقدامی به عمل بیاورد.

سردار دوست محمد خان درین یك ونیم سال که از مراجعت او از قندهار میگذشت، با وجود اینکه در علاقه او تقریباً امنیت حکمفرما بود، اما با مشکلات بزرگی خود را مواجه میدید که مهمترین آن نداشتن پول بود زیرا مالیات کابل و توابع آن حتی جلال آباد برای تشکیل یك اردوی بزرگ کفایت نمیکرد و از خزائن سلطنتی سابق نیز برای دوست محمد خان چیزی نرسیده بود. از طرف دیگر موقعیت خود او هم به درستی معلوم نبود یعنی در حالیکه سردار بالاختیار کابل و قسمت مهم افغانستان بود، نام و لقب پادشاهی را نداشت و از اینرو اولوالامر مجاز برای اجرای جهاد و وکیل تمام افغانستان برای مدافعهء مملکت شمرده نمیشد و این نیز سبب تردد دوست محمد خان را فراهم میساخت و نسبت به اختیار کردن لقب پادشاهی، از مخالفت برادران قندهاری خویش اندیشه داشت.

به هرحال، چون خبر رسید که سکها به طرف درهء خیبر نیز پیشقدمی کرده و قلعهء جمرود را در مدخل این دره که دروازهء افغانستان است، متصرف شده اند دیگر انتظار را برای فیصلهء معاملات اساسی جایز ندانسته از یك سو حاجی خان کاکر را برای تولید جوش جهاد در بین قبایل اعزام کرد و به سردار سلطان محمد خان که قبلاً جهت جمع کردن قوا به طرف باجور رفته بود نیز پیغام فرستاد که آماده باشد و از طرف دیگر نواب عبدالجبار خان و میرزا عبدالسمیع خان وزیر خود را به معیت پنج تن از پسران خود و چند تن از برادر زادگان خویش به آنطرف اعزام کرد و اختیارات تامه را بدست نواب جبار خان و میرزا عبدالسمیع خان داد.

---

(۱) سراج التواریخ در ص۱۲۵ جلد اول خود مضمون این مکتوب راهم نقل کرده است و جواب امیر دوست محمد خان را نیز ذکر میکند.

در اول وهله که قوای افغانی پیشقدمی کرد ، نقشهء شان دو قسمت داشت: یکی اینکه قوای ملی به سرکردگی حاجی خان کاکر از طرف دوآبه و هشت نغر پیشرفت کرده، راه عسکر سك را که در «شبقدر» تحت قوماندانی نیاسنگ قرار داشتند، به طرف دهنه خیبر قطع کند و دیگر اینکه قوای منظم با سرداران از داخل خیبر به طرف جمرود پیش رفته آنرا تصرف نمایند. حاجی خان که ترتیبات او و سران ملی تکیمل نیافته بود ، فکر داشت تا عملیات را معطل کند، ولی اکبرخان میگفت که در همین فرصت که هری سنگ سرعسکر سك مریض است باید حمله به عمل بیاید. بالاخره اکبر خان فکر خود را بر دیگران تحمیل کرده، از راه خیبر به تعرض شروع کردند و در «لوارگی» جنگ واقع شد وعساکر سك در قلعهء جمرود محاصره شدند و افغانها آب را به روی شان بستند تا مستاصل شوند، لیکن باریدن باران آنها را از مضیقه نجات داد . درین وقت هری سنگ با ده هزار عسکر تازه دم رسیده، افغانها عقب نشستند و در کوه های اطراف مرکز گرفتند. اکبر خان با شجاعتی که داشت به معیت محمد افضل خان برادرش و دو هزار نفر سوار پس گشتند و به حمله پرداختند و طوری به دلاوری در قلب سپاه سك داخل شدند که اکبر خان به هری سنگ سر عسکر سك روبرو شده، به شمشیر خود سر او را بریده و سپاه سك دل از دست داده فرار کردند و قوای افغان تا جمرود پیش رفته، جمرود را نیز گرفتند و توپ ها و قورخانه سنگین سك ها را نیز متصرف شدند. اکبر خان اصرار میکرد که قوای شکست خوردهء سك ها را تا پشاور تعقیب کنند اما نواب عبدالجبار خان و میرزا عبدالسمیع خان مصلحت ندادند و اقدام آینده را به اجازهء سردار دوست محمد خان موکول ساختند. تا وقتیکه جواب مرکز میرسید سك ها که خود را از تعقیب فارغ دیدند، دو باره قوای خود را در بیرون درهء خیبر جمع کرده، دو باره حمله آوردند و جمرود را پس گرفتند و بر قوای افغانی در درهء خیبر حمله کردند و اینها که منتظر نبودند، به امر نواب عبدالجبار خان تا اخیر درهء خیبر عقب نشستند و سکها هم که قوهء تسخیر تمام خیبر را در خود نمی دیدند در لوارگی توقف کردند. از اینطرف جواب سردار دوست محمد خان نیز به تأئید نظریهء محافظه کارانهء نواب جبار خان و میرزا عبدالسمیع خان واصل شده، آنها را امر به مراجعت داد(۱۸۳۵م- ۱۲۵۲هـ ق)

این هم یکی از خبط های بزرگ سردار کابل بود که متأسفانه مثل سردار محمد عظیم خان او هم اول به جنگ تصمیم میگیرفت ولی وقتی که لشکر کشی کرده بود ، از فرط محافظه کاری، آنرا ناتمام میگذاشت و مصارف و تلفات خود را هدر میساخت، درحالیکه

میدانست یك روز بایست با دشمن خود کار را یك طرفه کند و الا اگر چنانچه نظریهء شهزاده محمد اکبر خان قبول میشد و قوای افغان، سکهای هزیمت یافته را تعقیب مینمودند، شاید سکها تا پشاور توقف نتوانسته آن شهر بلا دفاع که درین وقت تمام قوه سك درآن جا بالغ برچند هزار نفر و قسمت کلی آن را هم همین قوای شکست یافته و قوائی که در شبقدر برای جلوگیری از حملهء افغانها از آنطرف توقف داشته تشکیل میداد، نیز سقوط میکرد و بدست صاحبان اصلی خود یعنی افغانها می افتاد.

بهرحال، این دومین مرتبه بود که قوای افغان برای استرداد پشاور و فیصله کردن با سکها از کابل حرکت نموده و در حین حصول فتح بدون اخذ کوچکترین نتیجه عقب می نشست و بدبختانه که عین همین وضعیت، دو مرتبه دیگر نیز در سنوات مابعد از طرف سردار موصوف تکرار یافت و بالاخره به واگذاری قطعی پشاور منتج شد.(۱)

خلاصه وقتیکه قوای افغان از دره خیبر عقب نشستند، حاجی خان نیز که به سبب نفوذ سرداران پشاور در بین قبائل تا این وقت موفق به حصول کدام کامیابی نشده بود، از جمع آوری دست کشیده به کابل مراجعت کرد.

سردار دوست محمد خان بعد از کشته شدن هری سنگ به دست فرزند رشید خود اکبرخان به ارسال یك مکتوب به رنجیت سنگ اکتفا کرده و در آن رنجیت را تخویف نمود که اگر پشاور و دیگر ولایات افغانی را ترك نکند، عنقریب خود او با قشون بزرگی رسیده، بزور اسلحه ولایات افغانی را مسترد خواهد نمود و رنجیت نیز که درین موقع سرکوبی سختی دیده بود از در معذرت پیش آمده بر گذشته تأسف کرد ولی نسبت به استرداد پشاور و دیگر ولایات افغانی چیزی نگفت. و سردار دوست محمد خان نیز ظاهراً آنرا کافی دانست. اما در باطن فیصله کرده بود که تا مسئله پشاور را با سکها فیصله نکند، ایمن بوده نخواهد توانست. بنا بر آن برای این مقصد اولتر از همه فکر تهیهء پول و عسکر و ضمناً نقشه صورت دادن پادشاهی خود را طرح کرد و جداً داخل اقدامات شد، برای جمع کردن پول بنام جهاد از مردم اعانه خواست و برای تشویق اهالی زیورات حرم خود را نیز به خزینه بیت المال

---

(۱) تفیصل این محاربه در کتاب شهامت علی موسوم به سکها و افغانها از صفحه ٥٤ به بعد مفصل مندرج است. و نسنت آیر در کتاب روزنامچه یك مارش مینویسد که تصمیم دوست محمد خان برای جنگ سکها در اثر مطالبه اسپ سواری اش از طرف رنجیت صورت گرفت و از مکتوب فوق الذکر انکار میکند، میگوید امیر در اثر مطالبه اسپ فیصله کرد که بجای خراج گذاری به سکها بهتر است با ایشان جنگ کند.(ص۱۳۳)

تحویل کرد اما مامورین او نتوانستند این مشروع مقدس را به درستی و بی غرضی انجام دهند و این مسئله سبب دلسردی مردم گردیده و به آن جوش و خروش که لازم بود، ندای سردار از طرف اهالی استقبال نیافت. از طرف دیگر دوست محمد خان با روحانیون بزرگ چون پسران میر واعظ و خان ملاخان وامثال آنها داخل مفاهمه شده نسبت به جهاد مشوره خواست و تائید آنها را نسبت به اینکه بدون وجود اولوالامر جهاد جواز ندارد حاصل کرد و لی از ترس برادران خویش لقب پادشاهی را به خود نگرفت و بنام «امیر» اکتفا نمود. این درست نبود زیرا نه تنها این مسئله نام و نشان پادشاهی بلکه شاهنشاهی بزرگ افغانستان را که در عصر سدوزائی قائم شده بود از بین برد، و به اثر آن تا سالیان درازی سلطنت افغانستان از طرف دول دیگر قبول و اعتراف نمیشد و افغانستان را یك امارت محلی میشناختند و برعلاوه در نظر برادران دوست محمد خان نیز این لقب جدید او کدام تغیری را در اداره مملکت نشان نداده هر کدام خود را مستقل میدانستند و از همین جهت دوست محمد خان تا مدت های دراز نتوانست آنها را تابع خود سازد و نه دول همسایه این حق را برای او قائل میشدند.[1]

علی ای حال شك نیست که این دوره، تذبذب و تفرقه(۱۲۲۵- ۱۲۵٤هـ ق مطابق ۱۸۱۹- ۱۸۳۸م) برای مملکت گران تمام شد، چون ناپلیون میخواست با ایران بسازه و بر هند بتازد. انگلیس «سرجان مالکم» را به دربار طهران فرستاد و او توانست که نه تنها ایران و ناپلیون را ازهم دور بسازد بلکه ایران را وسیله، نفاق داخلی افغانستان و جلوگیری از نقشه زمانشاه برای تسخیر هند و برهم زدن سلطنت او به ذریعه، محمود شاه بگرداند. اگر چه پاینده خان و فتح خان خدمات زیادی به افغانستان نمودند، اما ترتیبات دشمن را حس ننمودند و دوست محمد خان که این خطر را حس کرد، هم خیلی دیر بود و برای جلوگیری از آن اقدام جدی ننمود. دشمن داخلی و خارجی را از هم تمیز داده نتوانست. ما منکر کفایت فتح خان نیستیم مگر میگوئیم که نقشه، او به احوال عمومی مملکت صدمه، سختی وارد نمود، بعد از محمود کار به دست برادران فتح خان افتاد، اما در بین ایشان اگر شجاع زیاد بود، لیکن سیاسی و مدبر کم بود، فی الجمله محمد عظیم خان و شیردل خان لیاقت سیاسی و تدبیر مملکت داری و نقشه های خوبی داشتند و حتی المقدور نگذاشتند مملکت متشتت شود

(۱) هنران شاه را بجای امیر، شاه امان الله خان در سال ۱۹۲۳م احیاء کرد.

به استثنای هرات که آنهم به دست شاه محمود یعنی یك نفر افغان بود در عهد ایشان -اگر چه کوتاه بوده و فرصت نیافتند- شیرازهء افغانستان ازهم نگسیخت وجز لاهور که ازسوء ادارهء شاه محمود رنجیت ملازم شاه زمان آنرا تصاحب کرد ، دیگر ولایات بدست افغانها بود. اما در زمان برادران دیگر شان کشمیر ، سند ، پشاور ، دیره جات وتمام حصص شرقی افغانستان که همه مسکن و مأوای افغانها میباشند، ازدست رفت وبالاخره پس از تقریباً بیست سال، سردار دوست محمد خان به فکر تشکیل یك سلطنت افتاد و بازهم نتوانست تلافی مافات را بنماید.(۱)

دوست محمد خان بسیار کوشید ولی طوریکه دیده شد جنبه های ضعیف بسیار داشت بازهم پس از اینقدر مدت طولانی در جمله برادران خود تنها او بود که با وجود قوه و اعتبار کمی که داشت به فکر جمع کردن اجزای پراگندهء مملکت افتاد و نسبتاً مرکزیت را قائم کرد و هستهء دولت جدید افغانستان را به یك پیمانهء مختصرتر و پروگرام محدودتری -نسبت به سلطنت با شکوه سدوزائی- گذاشت. از این رو دوست محمد خان درنظر تاریخ افغانستان حیثیت یك مجدد و مؤسس را احراز میکند و قطع نظر از بعضی جزئیات، بایبست از او با احترام نام برد و مجادلات او را در راه تشکیل و احیای حکومت مرکزی و جمع کردن اجزای پراگندهء کشور به نظر تقدیر نگریست.

---

(۱) درین قسمت ها ، یعنی خلاصه و نتیجهء فصول گذشته از کوری وزیر فتح خان تا امارت امیر دوست محمد خان، از یادداشتهای شاغلی میرغلام محمد غبار، بیشتر استفاده به عمل آمده و نگارنده با ایشان در اکثر نظرهاتی که در فوق ذکر شده هم عقیده میباشد.

فصـــل نهـــم

امارت اول امیردوست محمد خان و لشکر کشی به مقابل سکها

مراسم تاج گذاری امیردوست محمد خان بسیار بی سر و صدا اجرا شد، حتی شلیك توپ که از شعائر قدیم شاهان افغان بود نیز به عمل نیامد. در مسجد عیدگاه واقع سیاه سنگ، میرحاجی پسر میرواعظ، خوشه، جوی را بر دستار او به تأسی از تاج پوشی احمدشاه درانی نصب کرد و مقداری از مسکوکات جدید که بنام او ضرب شده بود، بر امیر جدید نثار گشت و حاضرین که تعداد شان محدود بود، بیعت کردند و در دعای نماز عصر که در همان ساعت در مسجد ادا میشد نام امیر دوست محمد خان بنام امیرالمؤمنین قرائت گردید. چون امیردوست محمد خان مصلحتاً برای جلوگیری از مخالفت برادران خویش اعلان پادشاهی خود را به حیث یك ضرورت مذهبی و اضطراری به مقصد جنگ با سکها وانمود کرده بود بنابرآن در سکه، خود این بیت را ضرب نمود:

امیردوست محمد به عزم جهـاد　　　کمر ببست و بزد سکه، ناصرش حق باد

امیردوست محمد خان بلافاصله بعد از اعلان امارت، حکام غیر قابل اعتماد را عزل و پسران خود را به جای شان نصب کرد تا اگر از اثر این اقدام جدید در مملکت سر و صدائی پیدا شود از هر طرف مطمئن باشد. کار دوم امیر عبارت از آمادگی برای جنگ با رنجیت سنگ بود. اعانه، که قبلاً به جمع آوری آن شروع کرده بود، با وجود مساعی زیاد بازهم از پنج لك روپیه تجاوز نکرد و این مبلغ صرف برابر کردن ۲۰ هزار عسکر شد که از قوای منظم و غیر منظم مرکب بود و به روز حرکت، امیر بیش از سه لك روپیه در خزینه نداشت.(۱)

امیر قبل از حرکت، سردار سلطان محمد خان را که به انتظار وعده، امیر در کابل توقف داشت برای جمع آوری به طرف باجور فرستاد.(۲)

---

(۱) موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول از ص۲٤۷مابعد.

(۲) موهن لال: حرکت سردار سلطان محمد خان را از کابل بدون مشوره، امیر بعد از امارت امیر میداند.

امیر میدانست که قوه، مالی و ترتیبات عسکری او درین وقت برای یك جنگ حقیقی با سلطنت «سکی» پنجاب مساعد نبود ، ولی در برابر جوش ملی اقدام را ناگزیر میدانست. اردوی امیر که به قصد جهاد ترتیب شده بود ، در ماه فبروری ۱۸۳٦م(۱۲۵۲هـ ق) یعنی کمی بعد از جلوس امیر دوست محمد خان به طرف جلال آباد حرکت کرد امیر قبل از حرکت خود از کابل بنام «کپتان وید» مامور سیاسی انگلیس در لودیانه و همچنین بنام «لاردبنتنك» حاکم اعلای کشور هند، مکاتیبی نوشته و در مکتوب های خود از انگلیس به مقابل سك ها کمك خواسته و دوستی عصر سدوزائی را بین افغانستان و برطانیه تذکار و مداخله برطانیه را در استرداد پشاور مطالبه کرده بود.[۱]

درحالیکه میرزا عبدالسمیع خان درجلال آباد به تهیه، عسکر قبائلی مشغول بود ، امیر انتظار جواب انگلیس ها را داشته و جوابیکه رسید هم اطمینان بخش نبود؛ زیرا دولت برطانیه از مداخله در کار دو دولت مستقل افغان و سك سر باز زده صرف خیرخواهی خود را به هردو طرف خاطر نشان و مفاد تجارتی را اساس سیاست خویش درین قسمت ها وانمود و اعزام یك نماینده، تجارتی را خاطر نشان کرده بود.[۲] از این جهت اردوی امیر به تاریخ ۱۵ اپریل ۱۸۳٦م(۱۲۵۲هـ ق) از جلال آباد به طرف «باسول» حرکت کرد ، اما در عین زمان امیر انتظارپیغام صلح آمیز رنجیت را داشت و از همین جهت در پیشرفت تأنی بخرج میداد. رنجیت که از واقعات بیخبر نبود ، شخصی را نزد سردار سلطان محمد خان در باجور فرستاد تا او را به مقابل برادرش تحریك و به سوی خود امیدوار ساخته به این ذریعه امیر را ناکام یا منصرف سازد ، این شخص داکتر «هارلان» نام داشت و یك ماجرا جوی امریکائی بود که در خدمت رنجیت به سر میبرد و درحالیکه سردار سلطان محمد خان لشکری از مردم باجوری زیر اثر امیرخان (پسر عم میرعلم خان وزیر عصر شاه محمود) ترتیب داده بود و انتظار رسیدن امیردوست محمد خان را به حوالی پشاور داشت تا با او یکجا شود ، داکترهارلان پیام رنجیت را به او اعزام داشت تا هرچه زود تر با قوای خویش بامیر ملحق شود. همان بود که سردار سلطان محمد خان در حالیکه داکترهارلان را نیز باخود گرفت در موضع «باسول» نزد امیر حاضر شد و قبلاً پیرمحمد خان برادر خورد او نیز با امیر یکجا و در خدمت امیر اظهار

---

(۱) ملیسون: تاریخ افغانستان جلد ۳ صفحه، ۳۳۰-۳۳۲، کننگهم: تاریخ سك ها صفحه، ۲۱٤.
(۲) ایدورد ایلیس پیرس: هروج بارگزائی ها.



امیر دوست محمد خان



وزیر محمداکبر خان

ازرجال معروف قرن ۱۹ـ افغانستان



نایب امین‌الله خان لوگری «رسم همان عصر»



محمد شاه خان بابکرخیل



یار محمد خان الکوزایی والی هرات

آمادگی کرده بود. امیر که از پیغام رنجیت خبر شد، بر داکتر هارلان سخت بر آشفت، و امر کرد او را تیر باران کنند. لیکن به شفاعت قرآن شریف او را عفو کرد و با پیام تهدید آمیز نزد رنجیت مراجعت داد[۱] و گفت که رنجیت دیگر نمیتواند بین او و برادرانش نفاق تولید و مقصد خود را حاصل دارد امیر از باسول حرکت و به «شیخان» در دهنهء درهء خیبر موقع گرفت و در اینجا برخی از مردمان پشاور نیز به او پیوستند. رنجیت که گمان نمیکرد امیر بر پشاور حمله کند و هنوز منتظر پیام آشتی بود به زودی عسکر خود را از شرق رود سند کوچ داده به «شیخان» نزدیك شد و به مظاهرات آشتی کارانهء خود دوام داد. امیر نیز که عدم مساوات قواء خود را با قوای سك خوب میدانست نواب جبار خان و آغا حسین را برای مذاکرات تعیین کرد. از طرف رنجیت فقیرعزیزالدین و داکتر هارلان میانجی گری و نمایندگی میکردند.

در اینجا سردار سلطان محمد خان خواست نظریهء امیر را نسبت به خود معلوم کند که در صورت گرفتن پشاور با او چه رفتار به عمل خواهد آمد. طوریکه شهرت دارد امیر این بار از دادن وعدهء واگذاری حکومت پشاور و حتی جلال آباد به سردار سلطان محمد خان خود داری نمود.[۲] و در حقیقت همین انکار امیر زمینه را برای متحد شدن سردار موصوف با رنجیت و ناکام ماندن این لشکر کشی را فراهم کرد، چه سردارسلطان محمدخان تمام امیدهای خود را از طرف امیر کابل قطع دیده در صدد افتاد تا به صورت مستقیم حقوق خویش را حاصل دارد. درین بین آغاحسین نیز در اثر رشوه ستانی خیانت کرده پیغام ها و اطلاعات جعلی به امیر میرساند تا به طرف مصالحه بیشتر تشویق شود.[۳]

درین موقع امیر متردد بود که آیا مراجعت کند و یا محاربه نماید. مشاورین او هم بر دو دسته بودند: یکی طرفدار جنگ که در آن میرزا عبدالسمیع خان و سردار محمد افضل خان پسرش و حاجی خان کاکری ونواب اسدخان برادرش شرکت داشتند و دیگر طرفدار صلح و قناعت به هرچه رنجیت حاضر به دادن شود که رئیس آنها عبارت از نواب جبار خان بود. امیر بعد از بسیار فکر و اندیشهء بالاخره چون قوای خود را در برابر قوای سك اندك و

(۱) ملیسون: کتاب قبل الذکر ص ۳۳۵- جلد ۳ ، موهن لال: جلد اول صفحهء ۱۷۳.
(۲) ملیسون: کتاب قبل الذکر جلد سوم صفحهء ۳۳۹.
(۳) ملیسون: کاب قبل الذکر جلد ۲- صفحهء ۳۳۸.

شکست احتمالی را وسیله، تشجیع مزید رنجیت میدانست، مشوره، دسته، دوم را قبول کرد.[۱] و در انتظار رسیدن رنجیت که خودش از لاهور حرکت کرده بود، مشغول مظاهرات شد و هر روز یك نفر از سرداران را امر میکرد تا با دسته، خود به قوای سك حمله کند و رنجیت به مجرد رسیدن، فقیرعزیزالدین و داکتر هارلان را نزد امیر فرستاد و پیشنهاد کرد که «هشت نغر» و «دوآبه» را به سردار سلطان محمد خان تسلیم میکند به شرطیکه امیر آن را برای خود تصاحب نکرده ملك سردار موصوف و برادرانش پیرمحمد خان و سعید محمد خان بشناسد و معاهده، دوستی بین طرفین انعقاد یابد. امیر در قبول این پیشنهاد نظر به اینکه برای خود او فائده نمیرساند، بلکه شاید رقیب تازه دم را هم برایش تشکیل بدهد تعلل و تأمل بخرج داده و بالمقابل پیشنهاد نمود که نصف پشاور را به سردار سلطان محمد خان واگذار و برای تلافی لشکر کشی او مبلغ چند لك روپیه بنام نعل بندی(یعنی تاوان جنگ) بپردازد. و چون درین وقت آغا حسین خبر آورده بود که رنجیت قوائی را برای محاصره خیمه، امیر حرکت داده و اکنون خیمه گاه امیر در شرف محاصره شدن میباشد، امیر امر کرد تا فرستادگان رنجیت را محبوس نمایند و عسکر فوری عقب نشینی کند تا مبادا واقعاً به محاصره بیفتند.[۲] عساکر امیر به سرعت تمام بدون اینکه به مجاهدین قومی از علت این عقب نشینی چیزی گفته شده باشد بنای حرکت را گذاشتند و با بی ترتیبی تمام از عقب امیر جانب دره، خیبر رو آوردند و چون آوازه ها از طرف گماشته گان رنجیت در اردوی افغانی افتاده اوامر غلط به هر طرف نشر میشد عساکر امیر که مامور به یك عقب نشینی محدود بودند به طور عمومی به طرف خیبر رجعت نمودند. سکها از این کامیابی غیر منتظره که در اثر یك چال سیاسی نصیب شان شده بود، خوب استفاده کرده از عقب قشون افغانی به حمله شروع کردند و آنها را تعقیب نمودند. امیر که به جلال آباد رسید در اینجا یگانه دلخوشی او این بود که تصور میکرد فرستادگان رنجیت را باخود آورده است و به این وسیله میتواند از زمامدار سك امتیازاتی حاصل و پشنهادات خویش را بر او تحمیل کند. اما وقتیکه خبر شد که نه سردارسلطان محمد خان و نه نمایندگان موصوف هیچکدام با اردوی او نیامده اند، خیلی متأثر شده و بدون توقف به طرف کابل حرکت کرد و میرزا عبدالسمیع وزیر او که

---

(۱) ملیسون: کتاب قبل الذکر جلد۳ صفحه، ۳٤٠.
(۲) ملیسون: کتاب قبل الذکر جلد ۳- صفحه، ۳٤٤.

نظریه اش قبول نشده بود به رسم احتجاج قلم خویش را بشکست.(۱)

اما دلیل بزرگ امیر دوست محمد خان همان عدم اقتدار مالی و قواي عسکری بود که به هیچ وجه خود را مقتدر به یك جنگ فیصله کن با سکها نمی دید وتنها در اثر آرزوی متحده ء ملت افغان با اقداماتی از قبیل فوق که بیشتر حکم مظاهره را داشت برای جلوگیری از جسارت مزید سکها متشبث میشد.

به هرحال، تأسف این بازگشت نیز یکی از واقعات قابل تأسف این دوره به شمار میرود زیرا قطع نظر از دیگر چیز ها اگر لا اقل بین امیر و برادرانش مفاهمه صورت میگرفت و رنجیت به موجب یك معاهده «هشت نغر» و «دو آبه» را به سرداران تفویض میکرد، گویا پای سك ها از این علاقه کوتاه میشد و برعلاوه به آسانی نمیتوانستند افغان ها را از این متصرفات جدید شان خارج سازند، اما افسوس که کسیکه از این میانه فایده گرفت رنجیت سنگ بود که این دفعه نیز لشکر کشی افغانها را بی نتیجه و پای خویش را در پشاور محکمتر ساخت و برای خوش ساختن سرداران پشاور و بیشتر جهت تزئید نفاق بین آنها و امیر کابل، برخی حصص از توابع پشاور را بنام سرداران موصوف و همچنین بنام برخی برادرزادگان امیر که از او رنجیده بودند چون عبدالغیاث خان پسر نواب جبار خان نامزد کرد که از قبیل: روهتاس، هشنغر، دوآبه، کوهات تا تل بلند، ولی اراده ء نظامی و سیاسی را بدست خود گرفت و حکام از لاهور از خود سکها مقرر میشد اینها صرف در مالیات این علاقه ها سهم داشتند و این هم موقتی بود و به زودی ایشان را به لاهور جلب کرد.

امیر دوست محمد خان بعد از این واقعه وضعیت خود را دشوار میدید، زیرا از یك طرف مردم که از لشکرکشی او انتظارات بزرگی داشتند دلسرد شده بودند و از طرف دیگر خزانه به کلی خالی بود و عساکری که همراه امیر به جهاد رفته بود به علاوه قشون ملی باجوری به معیت سردار سلطان محمد خان حرکت کرده بودند(واکنون آنها هم باردوش امیر شده بودند) همه از امیر معاش میخواستند. امیر که نمیتوانست همه عسکر خود را یك بار مرخص کند برای خرج و معاش آنها امر کرد تا سرداران هر کدام بقدر توان خود یك عده از این عساکر را بذمه گرفته به ایشان تا پیدا شدن پول از خزینه خرج بدهند که این مسئله نیز سبب رنجش خاندان شاهی و هم اسباب دلسردی لشکریان را فراهم کرد. امیر که از هرطرف

(۱) الابیس پایریس: عروج بارکزائی ها.

وضعیت را برای خود مشکل میدید حتی از برادران قندهاری خود نیز خوف داشت که مبادا از ضعف او استفاده نموده بر متصرفات او حمله کنند (چنانچه آنها ملا عبدالرشید نامی را هم برای معلوم کردن اوضاع به کابل فرستاده بودند) بالاخره تصمیم گرفت که یکبار دیگر به دولت برطانیه رجوع کرده، امداد این دولت را برای دفع خطر سك و استرداد پشاور که آرزوی یگانهء او بود مطالبه کند و چون درین فرصت «لارداکلیند» تازه به جای «لاردبنتنك» به عهدهء حاکم اعلای هند مقرر و به هند رسیده بود، از این موقع استفاده کرده بنام ابلاغ تبریك ورود حاکم اعلای جدید مطالبات خود را تجدید نمود (جولائی ۱۸۳۶م ۱۲۵۳هـ ق) و از اینجا دورهء جدیدی در تاریخ سیاسی افغانستان شروع میشود که آن تماس مستقیم با انگلیس و بعد ها با روس است.

فصـــل دهـــم

روابط امیردوست محمد خان با انگلیس
و آمدن هئیت های انگلیس و روس به کابل

قبل از آنکه به آغاز این فصل بپردازیم، باید برای فهماندن مقصد، مختصری از تاریخچهء روابط مقدماتی افغانستان و انگلیس را تذکار نمائیم. طوریکه در صفحات ماقبل گفته شد، اولین تماس مستقیم افغان و انگلیس در وقت شاه شجاع با آمدن هیئت(الفنستن) در سال(۱۸۰۹م - ۱۲۲۳هـ ق) صورت گرفته و چون معاهده، که بین شاه شجاع و الفنستن انعقاد یافت، به سبب ناکامی ناپلیون بوناپارت در اروپا مورد عمل نیافت و انگلیس نیز از سرحدات افغانستان هنوز دور بود و از دهلی پیشتر نیامده و امرای محلی هند و رنجیت سنگ حکمران لاهور بین او و افغانستان حایل بودند، تا مدت درازی روابط مستقیم بین مملکتین قایم نشد. لاردبنتنك که در زمان روی کار آمدن برادران وزیر فتح خان حاکم اعلای هند بود، دلچسپی زیادی به سیاسیات افغانستان نمیگرفت و زمانیکه شاه شجاع خواست به قندهار لشکر بکشد، نیز برای مداخلهء مستقیم حاضر نشد، بلکه گذاشت تا این کار به ذریعهء رنجیت سنگ صورت گرفته و بعد از آنکه نتیجه معلوم شود، انگلیس توسط شاه شجاع منافع خود را تأمین کند. چنانچه شاه شجاع در اقدامات مکرر خود ناکام مانده و چیزیکه انگلیس برای پهن کردن نفوذ خود در افغانستان از یك راه غیر مستقیم آرزو داشت بدست نیامد. انگلیس ها تا این وقت کدام شکایتی از سرداران بارکزائی نداشتند و چون تماس مستقیمی را با خاك های افغانی مالك نبودند پیش از وقت کدام اقدام جدی را نیز لازم نمیدانستند. اما از این قسمت ها بی فکر هم نبودند چنانچه بین سالهای ۱۸۱۰ و ۱۸۳۳م(۱۲۲۳-۱۲۴۹هـ ق) اشخاص متعددی را برای کسب معلومات به افغانستان بنام

سیاحت و تجارت و یا به قسم عبوری جانب ماورای رود سیحون اعزام داشتند از قبیل «مورکرافت»(که در ماورای هندوکش هلاك شد) و «سترلنگ» و «کپتین ورتر کانولی» و «الکزندر برنس»(برنس مشهور) و «میسن»(واقعه نگار) که اینها هر قدر بیشتر معلومات سیاسی و اقتصادی جمع کردند، دلچسپی حکومت هند را به طرف افغانستان بیشتر جلب کرد. از طرف دیگر در سال های بین ۱۸۲۸ و۱۸۳۲م(۱۲٤٤-۱۲٤۸هـ ق) انگلیس ها برای پیدا کردن راه مستقیم جانب افغانستان جهت قایم کردن نفوذ خود در سند بنام گشودن رود سند برای کشتی رانی، در نزد میران سند و رنجیت سنگ داخل اقدامات شده و با اینکه میدانستند که این رود خانه جز در بعضی قسمت ها قابل کشتی رانی نیست -چنانچه تا امروز نیز این قسم استفاده از آن به عمل نیامده- صرف بنام اینکه در عصر اسکندر مقدونی رود سند مورد استفاده کشتی رانی قرار گرفته بود، اصرار داشتند و پس از زحمات زیادی که از راه سیاسی و بعضاً با استعمال قوه متحمل شدند، در سال ۱۸۳۲م(۱۲٤۸هـ ق) میران سند را برای قبول ترانزیت مال التجاره از رود سند در برخی قسمت های آن حاضر ساختند.[۱] لیکن آنهم تا سال ۱۸۳۸م(۱۲٥٤هـ ق) که حمله به افغانستان شروع شد، جنبهء عملی پیدا کرده نتوانست و میران سند مقاومت میکردند و جز از کراچی تا حیدر آباد دیگر قسمت های رود سند را به روی انگلیس ها نکشوده بودند.

این وضعیت تا وقتی دوام داشت که از یك طرف انگلیس ها در سند آغاز به تاسیس نفوذ نمودند، یك معاهدهء تجارتی برای استفاده مشترك از آبهای سند با رنجیت و میران سند عقد کردند(۱۸۳۲م- ۱۲٤۸هـ ق) و از طرف دیگر وضعیت بین رنجیت سنگ وامیر دوست محمد خان -حکمران کابل- جدی شده و کار به جنگ کشید و دوست محمد خان به انگلیس مراجعه کرد. لاردبنتنگ که درین وقت فرمان فرمای هندوستان بود، هنوز هم مداخله در امور افغانستان و پنجاب را لازم نمیدانست و طوریکه دیدیم جواب های سرسری میداد. اما وقتیکه لارداکلیند جانشین او شد، این شخص از یکطرف طوریکه بعدها دیده خواهد شد جاه طلبی بیشتری داشته و از طرف دیگر با نقشهء جدید جهت پهن کردن نفوذ انگلیس در هند شمالی به هندوستان آمده بود.

امیردوست محمد خان نیز این تغیر حاکم اعلی را موقع خوبی یافته در ضمن تبریك

(۱) نسبت به روابط انگلیس و افغان و مسائل سند کتاب موهن لال موسوم به حیات امیر دوست محمد خان معلومات مفصلی در بر دارد.

عهده، جدید لارداکلیند توجه او را به سوی مسایل افغان و سك معطوف و امداد انگلیس را درین قضیه مطالبه کرد (جولائی۱۸۳٦م- ۱۲۵۳هـ ق)

لاردآکلیند در جوابی که به تاریخ ۲۳ اگست سال مزبور فرستاد، توضیح کرد که برای برطانیه، مهاراجه رنجیت سنگ هم یك دوست وفادار به شمار میرود و آرزوی برطانیه اینست که هردو دوست او مسائل خود را از طریق دوستانه حل و فصل کنند و اصول حکومت مزبور اجازه، مداخله در امور غیر را نمیدهد(ا) با آنهم اگر شما کدام راه حلی که چگونه بین شما و مهاراجه رنجیت سنگ اقدام کنیم نشان بدهید، بر آن غور خواهد شد. حکومت برطانیه میخواهد که معاملات تجارتی بین او و ممالك دیگر شرقی توسعه پیدا کرده طرفین از آن استفاده مشروع نمایند و همین یگانه نقطه، دلچسپی دولت برطانیه به نسبت ممالك مزبور میباشد و از این است که درین اواخر رود سند را برای کشتی رانی باز کرده و هم در آتیه یك نفر را برای مذاکره درین باره به طرف کابل اعزام خواهد کرد.[۱]

امیر به گرفتن این مکتوب از طرف انگلیس مایوس شده و دانست که برطانیه دوستی رنجیت را نسبت به دوستی او ترجیح میدهد و خواست برای تغییر وضعیت برطانیه از موازنه سیاسی و رقابت همسایگان خود کار بگیرد. روی این نظریه مکتوبهائی به شاه ایران و «زار» روس نیز نگاشت و شاه ایران را نظر به علایق دینی در معامله سکها به طرفداری خود تشویق حتی از عزائم سك نسبت به خاك های ایران نیز تخویف نمود و به زار روس نوشت که چون شاه ایران با زار روس دوست است او هم که دوست شاه ایران است به آن وسیله خود را دوست زار نیز میداند. و از مسئله سك و کشمکش خود به او وضمناً از طرفداری انگلیس با سکها و اینکه در صورت شکست او تجارت بخارا قطع خواهد شد هم اشاره کرد.[۲]

طوریکه مؤرخین و مؤلفین انگلیس باالاتفاق تصدیق کرده اند این اقدامات امیر دوست محمد خان جز یك مظاهره برای جلب توجه ممالك همسایه نسبت به خود و بیشتر برای معرفی

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲۵۲، درین قسمت تفصیلات زیاد دربر دارد.
(۲) متن این مکتوب ها را موهن لال در کتاب خود درج کرده است اما صد فیصد قابل اعتماد نمی باشد. باهم معلوم میشود که امیر دوست محمد خان در مکتوب خود قوه، سك را زیاد نشان داده و خود را در برابر آن بی قوه گفته ولی تائید کرده است که تا این وقت به مقابله دوام داده و آینده نیز تا جان دارد به مدافعه خواهد کوشید اما اگر ناکام شود، افغانستان و ایران تحت تسلط سکها خواهند رفت و هم گفته بود که اگر ازطرف آنها معاونت نشود، مجبوراً بانگلیس رجوع خواهد کرد و در آن صورت نفوذ انگلیس به افغانستان و ایران پهن خواهد شد. حامل این مکتوب غلام حسین خان بوده است(موهن لال کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲٦-۲٦۲)مکتوب عنوانی سفیر روس را حسین علی خان برده بود، کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۲٦۳-۱٦٤.

کردن خود به حیث زمامدار تمام افغانستان به دول مزبور دیگر مفهوم و نقشه عملی را حائز نبوده و طوریکه ایران دایم بین انگلیس و روس همین سیاست را بازی میکرد امیر دوست محمد خان نیز از این راه پیش آمد،[۱] اما جوابهائی که از ایران و روس به او رسید، کدام قطعیت را حاوی نبوده و صرف همدردی آن ممالك را با افغانستان نشان میداد و از حرکت آینده ٔ شاه ایران به طرف هرات و اشغال آن ولایت و واگذاری آن به سرداران بارکزائی، وعده میداد؛ زیرا درین وقت سرداران قندهار نیز که چند بار برای ضبط و الحاق هرات لشکر کشیده ولی ناکام شده بودند به ایران مراجعه و برضد کامران که تااین وقت دست نشانده ٔ خود ایران بود، طرفداری شاه ایران را خواسته بودند و شاه ایران به مشوره ٔ حکومت روس آرزو داشت به طرف هرات اقدامات خود را برای اشغال مستقیم آن ولایت شروع کند.

درین بین بود که دولت انگلیس با اعزام سر الکزندر برنس[۲] به کابل تصمیم گرفت و علت این تصمیم هم بیشتر از مراجعه ٔ امیر و موضوع اقتصادی رود سند مسئله تحریکات روسیه در نزد پادشاه ایران برای اشغال هرات بود که دولت برطانیه را پریشان ساخته و به تماس مستقیم با افغانستان جهت جلوگیری امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار از همنوائی با پادشاه ایران مبادرت ورزید و از طرف دیگر جهت پیدا کردن راه مستقیم به افغانستان، بالخاصه قندهار به میران سند فشار خود را بیشتر ساخت تا عندالموقع برای جلوگیری از پیشقدمی ایران به طرف هرات و همکاری سرداران بارکزائی درین اقدام، عساکر خود را از راه سند به قندهار و از این جا به هرات سوق کرده بتواند.

زمانیکه برنس به طرف کابل حرکت کرد (اوائل ۱۸۳۷م ۱۲۵۳هـ ق) سرداران قندهار جداگانه با ایران داخل مذاکره شده و نسبت به اینکه شاه ایران هرات را از کامران گرفته تسلیم ایشان بکند، مشغول طرح قراردادی بودند و امیردوست محمد خان که از این مسئله اطلاع یافت ، پریشان شده خواست او هم درین معامله شریك باشد، تا از یکطرف ازمنافعی که به سرداران قندهار برسد سهمی داشته، از طرف دیگر پس از اشغال هرات به پیشنهاد سرداران قندهار ایران به طرف کابل لشکر نکشد. از این رو فوری با سرادران قندهار نیز داخل مراوده گردیده، شرکت خود را در تمام مذاکرات و فیصله ها اعلام و آمادگی خود را

---

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر صفحه ۲۴۶-۲۴۷.
(۲)الکزندر برنس قبلاً در سال ۱۸۳۶ از راه افغانستان به طرف بخارا اعزام شده و با امیر دوست محمد خان معرفت داشت.

جهت هر قسم امدادی که لازم باشد پیشنهاد کرد[۱] الکزندر برنس به معیت «میجر لیچ» و «لفتننت ود» و «داکتر لارد» به حیث نماینده به دربار امیر دوست محمد خان تعیین و توسط اعتبار نامه تاریخی ۱۵-۱-۱۸۳۷م (۱۲۵۳هـ ق) راه سند و پنجاب و پشاور به طرف کابل حرکت کرد. درین وقت «مستر میسن» بنام تاجر وظیفه واقعه نگاری انگلیس را در کابل ایفا مینمود و طوریکه او به حکومت هند خبر فرستاده بود امیر دوست محمد خان از آمدن این هیئت مسرور بود[۲] چنانچه حین مواصلت آن به دره، خیبر امر داد تا توپ های پذیرائی شلیك و شاغاسی گل محمد خان و میرزا آغا جان و سعادت خان مهمند ازهیئت انگلیس استقبال کنند و سپس در جلال آباد ناظر خیرالله را از طرف خود مهماندار مقرر و اعزام داشت و در «بتخاك» شهزاده محمد اکبر خان از آنها پذیرائی کرد و به سواری فیل به کابل وارد و در جوار قصر شاهی بالاحصار جای داده شدند. و این اولین هیئت اروپائی بود که به صورت رسمی در دربار کابل پذیرفته میشد.

---

(۱)موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه، (۳۶۷-۳۶۹).

(۲) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه، (۲۵۳-۲۵۷)

فصل یازدهم

مقدمات جنگ اول افغان و انگلیس[۱]

در فصل گذشته یك سیر مختصر نسبت به روابط انگلیس و افغانستان نمودیم و نشان دادیم که در عهد امارت اول امیردوست محمد خان این رابط چگونه دفعتاً کسب انکشاف نمود. اکنون با یك نظر وسیع تر اوضاع شرق میانه بالخاصه افغانستان، ایران، بخارا و ماوراء النهر و بالاخره هندوستان شمالی را تحت مطالعه قرار میدهیم تا علل جنگ اول افغان و انگلیس یا بهتر بگوئیم لشکر کشی اول انگلیس به افغانستان خوبتر واضح شود طوریکه در اوائل این کتاب قسم ضمنی بیان شده درآن آوان نقطهء حساس و یا جریان طرف توجه تمام دنیای مشرق و مغرب نهضت ناپلیون بوناپارت پادشاه فرانسه بود که اروپا را از یك طرف و مشرق بالخاصه هندوستان را از طرف دیگر تهدید میکرد.(۲) و تدابیریکه از طرف دولت برطانیه درین مورد اتخاذ شد برای ناکام ساختن نقشهء توسعه جوئی ناپلیون به طرف شرق و رسیدنش به هندوستان بود که روی این منظور در آن وقت سیاسیون انگلیس با ایران و افغانستان تماس و این ممالك را از اتحاد با ناپلیون منصرف ساختند. پس تا شکست قطعی ناپلیون سیاست انگلیس ها در افغانستان متوجه این بود تا از احیای دولت مقتدر سدوزائی که آن را مقدمه لشکرکشی مجدد بر هندوستان میدانستند جلوگیری شود[۳] و برای این مقصد ایران را آلهء دست خود قرار داده شهزادگان افغانی را به مقابل هم می انگیختند و

(۱) این یك تسمیه غلط است زیرا افغانستان هیچگاه بر انگلیس تعرض نکرده و بلکه انگلیس بر افغانستان تجاوز نموده، اما چون از طرف مؤلفین انگلیس به قسم یك اصطلاح عمومی طرف استعمال قرار گرفته برای مطابقت با کتب تاریخ اروپائی همین تسمیه را استعمال کردیم. صحیح آن «تجاوز اول انگلیس به افغانستان» است.

(۲) سرجان ویلیم کی در کتاب جنگهای افغانستان می نویسد: قبل از لشکر کشی ناپلیون به مصرچند نفر فرانسوی به نام نبات شناس به ایران اعزام شده و آنها به آقامحمدخان قاجار از طرف ناپلیون پیشنهاد کردند که بصره و بغداد به ایران واگذار میشود به شرطیکه در اتحاد مثلث(فرانسه با دولت عثمانی و ایران) اشتراك نموده و با تیپو سلطان پادشاه میسورکمك کند و به فرانسوی ها اجازه اقامت در بندر عباس را بدهد. همچنان ناپلیون در هدایت نامه که به نام جنرال گاردان در وقت اعزام او به طرف ایران صادر کرده بود نقشهء خود را برای اتحاد مثلث به مقصد حمله بر هند تذکار نموده بود. (کتاب تاریخ سیاسی ایران تالیف محمود صفحه ۳۸ و ۵۱).

(۳) سرجان کی در کتاب فوق الذکر مینویسد: درین هنگام ترس و وحشت از افغانها در هند زیاد بود تا اینکه قشون ایران از طرف هرات به فریاد ما (انگلیسها) رسیده و ما را از ترس یك حملهء پر خطر نجات بخشید. (صفحهء ۲۳).

ایران برای اشغال هرات وقتاً فوقتاً اقدام میکرد. ولی چون قوهء کافی نداشت این نقشه را عملی نتوانسته به قلعهء غوریان و داشتن نفوذ در هرات اکتفاء کرده بود. اما درین ضمن پیشرفت تدریجی روسیه به طرف ترکستان توجه دولت برطانیه را جلب کرده در کنفرانس وین(۱۸۱۵م-۱۲۳۸هـ ق) تصمیم گرفت که باید جلو پیشرفت روس را جانب هندوستان مسدود سازد و از این وقت سیاست انگلیس در مورد افغانستان و ایران مجرای تازه پیدا کرده و مراقبت نزدیکی را از طرف برطانیه ایجاب نمود که با اعزام نمایندگان غیر رسمی صورت میگرفت، اما چون ایران پس از آنکه سالها با روس در زد و خورد بوده و به موجب معاهدهء «ترکمان چای» حصهء بزرگ اراضی شمالی خویش را از دست داد بالاخره با روس صلح کرده حاضر شد که آلهء دست روس قرار گیرد. در حالیکه تا قبل از این وقت آلهء دست انگلیس به مقابل افغانستان بود، و روس هم ایران را برای اشغال هرات که کلید هند دانسته میشد تشویق میکرد ولی چون خودش دور بود نمیخواست و نمیتوانست مستقیماً درین معامله شریك شود. بالاخره زمانیکه چشم داشت روس به طرف هند و اشغال هرات ذریعهء ایران و فکر نزدیکی شان با زمامداران افغانستان برای انگلیسها واضح گردید بار دیگر به تماس مستقیم با افغانستان فیصله کرده برنس را فرستادند و او امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار را برای دوری از ایران و روس و نزدیکی به سوی انگلیس تشویق کرد. اما چون امیر دوست محمد خان استرداد پشاور و دفع خطر سك ها را شرط اساسی این اتحاد با انگلیس وانمود ساخت لارد اکلیند که شخص ماجراجوئی بود با آنکه در اول حاضر شده بود که نسبت باسترداد پشاور به رنجیت سنگ توصیه کند و توصیه هم نموده بود،[(۱)] به محض ورود هیئت روس که به شنیدن خبر ورود وفد انگلیس به کابل، جهت اخذ معلومات و جلوگیری از اتحاد افغانستان با انگلیس به مقابل روس و ایران -که مصروف محاصرهء هرات بودند- جانب کابل حرکت کرد و با دانستن اینکه ورود این هیئت هیچیك اهمیت واقعی ندارد و صرف یك مظاهره مثل مظاهرهء خود انگلیس ها است[(۲)] و در حالیکه مامورین مسؤل و نمایندگانش مقیم کابل به او می گفت که امیر دوست محمد خان دوستی انگلیس را ترجیح

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر صفحه ۲۲۸ تا ۲٤۰ جلد اول، موهن لال میگوید که رنجیت سنگ هم سفارش کمپنی(دولت برطانیه) را قبول کرده بود تا پشاور را به افغانها واگذار نماید.

(۲) عدم جدیت روسها در موضوع اعزام نماینده به کابل از این خوبتر واضح میشود که وقتی حکومت انگلستان توسط سفیر خود در پترزبورگ نسبت به مقصد ماموریت نماینده، مذکور به تاریخ ۲۶ اپریل ۱۸۳۸م از حکومت روس استفسار نمود وزیر خارجهء روس نسبت به فعالیت های غیر مجاز چنین اشخاص بی صلاحیت اظهار تأسف--›

میدهد.[١] بازهم تصمیم گرفت که نماینده، خود را احضار و با زمامداران بارکزائی قطع تعلق کرده و از راه قوت مقاصد خویش را حاصل دارد، در صورتیکه اشغال هرات نیز درین وقتیکه هنوز روسیه از اورنبرگ پیشتر نیامده و از هرات هزار ها میل فاصله داشت کدام خطر فوری را برای هند تشکیل نمی داد و نه یك امر غیر قابل علاج بود، بلکه باربار افغانها خود شان هرات را از دست متجاوزین خلاص کرده بودند. حقیقت اینست که نقشه، لارد آکلیند چنان بود تا از راه سند و بلوچستان به قندهار و از آنجا به هرات جهت رفع محاصره، آن لشکر بکشد و روی این نظریه ورود هیئت روسی را بهانه قرار داد و با سرداران بارکزائی قطع علایق کرد زیرا درك کرده بود که برای عملی شدن تمام نقشه های دور دور از امروز و فردای دولت برطانیه در شرق وسطی که حتی قایم کردن کنترول نظامی و سیاسی در سند، پنجاب، کابل و قندهار و هرات نیز در آن شامل باشد، وجود زمامدارانی درین مناطق لازم است که از هر حیث به دولت برطانیه تسلیم محض بوده و هیچ یك نقطه، نظر ملی ازخود نداشته باشند و آله، دست نمایندگان انگلیس به شمار رفته صرف به نام حکومت کنند حالانکه زمامدارانی چون امیر دوست محمد خان و برادران او که دارای نظریات مستقل از خود بوده و هیچیك مداخله را در امور داخلی خود اجازه نمیدادند برای این منظور قطعاً مناسب نبودند. بلکه از نظر اینکه آنها منافع و مصالح خود را تعقیب میکردند همواره نیز نمیتوانستند برآنها یکسان اعتماد کنند. این چیز هائی بود که در ضمن کنفرانس هائی که در پنجاب و کلکته بین مامورین سیاسی انگلیس حین مراجعت هیئت برنس از افغانستان صورت گرفت تحت مذاکره آمده بالاخره فیصله شد که یك بار و برای همیشه قوای انگلیس به صورت مستقیم در افغانستان استعمال و به زمامداری خاندان محمدزائی خاتمه داده شود و شاه

--> نمود » کتاب افغانستان چارراه فتوحات، تألیف آرنلد فلیچر امریکائی، مولف مذکور میگوید که چون بعد از معاهده، حصار اسکله سی روسها خود را به هدف شان(در دانل) نزدیك حس میکردند، میخواستند بر انگلیس ها فشار بیشتر وارد سازند، بنا بر آن از اظهار نگرانی انگلیس ها از آمدن ویتکوویچ به کابل مسرور گردیدند و الا اگر مقصودشان رسیدن به کدام مفاهمه با امیر کابل می بود، یقیناً نماینده، با صلاحیت تری را تعیین و اعزام میکردند، کتاب فوق الذکر صفحه، ٨٦.

(١) فیریه کتاب قبل الذکر صفحه، ٢٦٣. موهن لال میگوید که از مکتوب ویتکوویچ عنوانی کونت سمیونیچ سفیر روس در طهران که جراسیس انگلیس در راه گرفته بودند ثابت میشود که امیردوست محمد خان به نماینده، روس گفته بود که اتحاد او با ایران ممکن نیست زیرا قبلاً با انگلیس وعده، کمك با کامران حکمران هرات را داده است و قرارداد متقابله طرح شده که برای منظوری به کلکته ارسال گردیده است و انگلیس ٢٠ هزار تفنگ را به استرداد پشاور و تمام علاقه، افغانی واقع غرب رود سند وعده داده است. موهن لال کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه، ٣٢٨-٣٤٠.

شجاع که در تصرف انگلیس است جانشین او گردد و عساکر و مامورین برطانیه در افغانستان به طور دائمی اقامت اختیار کنند و افغانستان تحت کنترول نظامی و سیاسی انگلیس قرار گیرد و هم در اول وهله برای رفع محاصره، هرات لشکر بزرگی از راه قندهار به طرف هرات سوق داده شود تا ایران را ازمحاصره، آن شهر منصرف سازد.(۱)

برای این منظور انگلیس ها چند قسم آمادگی به کار داشتند: اول مفاهمه با رنجیت سنگ و میران سند که قوای برطانیه از راه خاك های ایشان داخل افغانستان بشود. دوم اعلان طرفداری از شاه شجاع به حیث شاه قانونی افغانستان و وارث تاج و تخت اجدادی او که سرداران بارکزائی بدون حق تصرف کرده اند.

معاهده، سه گانه:

مامورین سیاسی انگلیس در بهار و تابستان سال ۱۸۳۸م(۱۲۵٤هـ ق) مصروف حل این قضایا بوده، مکناتن -که بعد ها در کابل کشته شد- در پنجاب بین شاه شجاع و رنجیت واسطه شده و از طرف دولت برطانیه به اشتراك دوجانب مزبورمعاهده، سه گانه را روی کار آورد که خلاصه مفاد و روح این قرار داد حسب ذیل بود: انگلیس و رنجیت، شاه شجاع را به حیث پادشاه افغانستان شناخته آمادگی خود را برای کمك به او اعلام داشتند، به شرطیکه در مقابل این امداد، شاه شجاع بعد از استقرار بر تخت افغانستان روابط حسنه با دو دولت مذکور داشته بر علاوه از تمام متصرفات سابق افغانستان در ماورای رود سند از کشمیر گرفته تا پشاور و دیره جات تا دره، خیبر یعنی حدود موجوده، حکمرانی امیر دوست محمد خان به نفع رنجیت صرف نظر کند ونسبت به سند نیز ظاهراً به نفع میران سند و باطناً به نفع دولت برطانیه که آرزوی استیلای سند را داشت، حقوق حاکمیت افغانستان را واگذار نماید. وهم از شاه شجاع مطالبه شد تا بعد از استقرار بر تحت کابل، استقلال هرات را بدست برادر زاده، خود کامران قبول کند و چشمی به طرف هرات نداشته باشد و سفیر برطانیه در دربار کابل موجود و افغانستان با دیگر دول خارجی بدون مشوره، انگلیس روابط قایم نکند.(۲)

این قرار داد که ظاهراً بین شاه شجاع و رنجیت سنگ بوده تجدید و تکمیل قرار داد

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه،(۳۹۰ و مابعد)
(۲) ایلیس پیرس: عروج بارکزائی ها.

دوگانه، ۱۸۳۵م ۱۲٤۹هـ ق که به واسطهء ناکامی شاه شجاع در قندهار نااجرا مانده بود، تلقی میشد. انگلیس در آن صرف حیثیت ضامن را بخود گرفته و در قرار داد امضاء کرده بود(۲٦ جون ۱۸۳۸م- ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۵٤هـ ق). در موقع عقد این قرار داد که از طرف رنجیت سنگ و شاه شجاع و مکناتن امضاء شد، شاه شجاع نسبت به سند و مالیات آن مطالباتی کرد ولی انگلیس که نقشهء دیگری برای سند طرح کرده بود، آنرا نپذیرفت. رنجیت سنگ علاوه از الحاق رسمی ولایات شرقی افغانستان یك سلسله تکالیف جزئی و شخصی دیگر را هم بدوش شاه شجاع گذاشت که مادتاً چیزی نبود اما معناً شاه شجاع را به فرستادن هدایا به دربار رنجیت مقید ساخت و هم در قرارداد او قید شده بود که رنجیت یك تعداد عسکر مسلمان را در پشاور برای کمك به شاه شجاع طور دایمی نگه میدارد که مصرف آنرا پادشاه افغانستان میدهد تا در موقع ضرورت فوری به کمك او اعزام شده بتواند و چون دراول وقت در قرارداد (۱۸۳۵م) بایست شاه شجاع برای مصارف لشکر کشی سك به طرف افغانستان ده لك روپیه از مالیات سند به رنجیت کار سازی میکرد و رنجیت عساکر مسلمان برای کمك شاه شجاع تهیه مینمود. اما زمانیکه قرار داد امضاء شد انگلیسها مسئله انصراف کامل شاه شجاع را از سند به صورت غیر محسوس به طور مستقیم بین خودو شاه شجاع تحت مکاتبه قرار دادند و مکناتن شاه شجاع را از سند بکلی منصرف ساخت[1] و بنا برآن از یك طرف دادن ده لك روپیه از مالیات سند به رنجیت و بالمقابل همکاری قشون سك با شاه شجاع به کلی از بین رفت. و این هم یکی از سیاست های انگلیس بود که نمی خواست عساکر سك در افغانستان داخل شوند بلکه فیصله کرده بود که تخت نشانی شاه شجاع صرف به قوهء انگلیس صورت بگیرد تا در آینده سك ها حقوقی را در افغانستان برای خود مطالبه ویا رسوخی را در آن جا پهن کرده نتوانند. مکناتن این موضع دقیق و مهم را که عبارت از منصرف ساختن شاه شجاع از ولایت سند ظاهراً به نفع میران سند و باطناً برای خودانگلیس و در عین زمان کشیدن دست سك ها از لشکر کشی به افغانستان بود با مهارت خوبی صورت داد در حالیکه سر الکزندر برنس مامور سیاسی دیگر انگلیس که از کابل بازگشته بود، و با هنری پانتجر جهت حاضر ساخت میران سند با دادن حق عبور برای عساکر

(۱) در مکاتبات انگلیس و شاه شجاع و رنجیت نسبت به اینکه سردار سلطان محمد خان نیز درین لشکرکشی به حیث متحد شاه شجاع شرکت کند تذکار رفته اما نه سردار و نه شاه شجاع به این کار راضی نبودند بنا برآن این نقشهء انگلیس ها که بر ضد امیردوست محمد خان از خاندان خودش کار بگیرد نه درین وقت و نه بعد ها(که نواب جبار خان را برای این مقصد میخواستند استعمال کنند) کامیاب نشد.

انگلیس جهت گذشتن از اراضی سند به افغانستان و بالنتیجه برای قایم کردن مراکز عسکری انگلیس در نقاط مهم سند (جهت اشغال قطعی و کامل این ولایت) به طرف سند حرکت کردند.[۱] و پس از بازی کردن رول های سیاسی مختلف بالاخره هر طور بود مقاومت میران سند علیا و سفلی را درهم شکسته با عزل و طرد ایشان وسائل عبورعساکر انگلیس را از رود سند آماده ساختند.

از آنطرف حکومت برطانیه اردوی بزرگی مرکب از متجاوز از سی هزار نفر[۲] از قوای بمبئی و بنگال و غیره بنام اردوی سند تحت قوماندانی سرچارلس نیپایر قوماندان عمومی عساکر هند ترتیب و به طرف سند حرکت داد و پس از معطلی های طولانی بالاخره این قوه به تاریخ ۳ فروری ۱۸۳۹م(۱۲۵٤هـ ق) از رود سند عبور و جانب بلوچستان حرکت کرد.

اعلامیـــهء کلـکته:

در عین زمان به تاریخ اول اکتوبر ۱۸۳۸م ابلاغیه، که دلائل لشکر کشی انگلیس را به افغانستان توضیح میکرد از کلکته از طرف حاکم اعلای هند انتشار یافت که مضمون آن قرار ذیل است:

«قرار داد ۱۸۳۲م با میران سند، نواب بهاولپور و مهاراجه رنجیت سنگ برای ترقی تجارت که نفع مشروع همه امضاء کنندگان را تأمین میکرد انعقاد یافته بود. در سال ۱۸۳٦م ۱۲۵۲هـ ق الکزندر برنس به کابل اعزام شد تا در مسائل تجارتی که از قرار داد اول الذکر نشأت میکرد با امیر کابل مفاهمه کند اما قبل از حرکت او، امیر کابل بدون ایجاب بر قلمرو رنجیت سنگ حمله کرد و او به مشوره، برطانیه از مقابله وانتقام صرف نظر نمود. و برنس برای میانجی گری بین رنجیت و امیر کابل اظهار آمادگی کرد. مذاکرات بی نتیجه ماند. ایران که فکر گرفتن هرات را داشت، با سرداران قندهار و امیر کابل داخل انتریك بود، امیر مطالبات غیر معقول و فکر توسعه جوئی را از خود نشان داد بالاخره نماینده، برطانیه از طرف امیر مرخص شد و امیر با ایران که بدون کدام دلیل برهرات حمله کرده بود، داخل

(۱) موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول صفحه، ۳۹٦-۳۹۷، تاریخچه روابط انگلیس و سك از زمان اولین تماس شان در وقت خطر حمله، ناپلیون به هند تا تحت الحمایه گی سك به برطانیه در کتاب مذکور از صفحه، ٤۰۰ به بعد در جلد اول مندرج است

(۲) تفصیل این لشکر کشی را در آثار اکثر مؤلفین برطانوی مخصوصاً کتاب سرجان کین قوماندان عمومی اعزامی به افغانستان و هتری دیورند(یکی از صاحب منصبان اعزامی انگلیس) میتوان یافت.

انتریك گردید. این اوضاع ایجاب نمود تا از طرف حکومت هند عملیات شروع شود زیرا ایران تاسند بلکه بایتطرف آن هم فکر دارد و برای جلوگیری از این فکر آن، مساعی سفیر برطانیه در ایران ناکام مانده و به نسبت او بی احترامی به عمل آمده و دولت برطانیه روابط خود را با ایران قطع کرده است و حال هرات محاصره میباشد.

سرداران بارکزائی که حکومت را از سدوزائی ها غصب کرده اند طرف میل ملت نمی باشند و نفاق بین شان حکمفرماست و بنا بر این جهات برا یبرطانیه از هیچیك رهگذر متحدین مفیدی شده نمیتوانند. ولی تا وقتی که برخلاف منافع برطانیه کار نمیکردند آنها را قبول و احترام کردیم اکنون که فکر برهم زدن آرامی ما و توسعه جوئی را دارند، مجبور به اقدامات شده ایم و برای این مقصد شاه شجاع را که محبوبیت او ثابت است زیر نظر گرفته و مکناتن را در ماه جون نزد رنجیت سنگ فرستادیم تا او هم درین مقصد شریك شود، و در نتیجه قرارداد سه گانه روی کار آمد و مسائل به درستی حل شده و هم نسبت به میران سند فیصله شد که شاه شجاع استقلال شان را اعتراف کند و ما ضمانت آن را کرده ایم، همچنین نسبت به هرات و استقلال آن نیز فیصله و ضمانت به عمل آمده است و به این صورت یقین داریم که تجارت درست و آرامی سرحد هند و نفوذ مشروع برطانیه در شرق وسطی تأمین خواهد شد. شاه شجاع با عساکر خود و به کمك عسکر برطانیه که جهت دفاع خارجی با او همراهی میکند بر تخت اجدادی خویش جلوس خواهد نمود و در عین تأمین امنیت مستملکات انگلیس، اتحاد و بختیاری ملت افغان هم تأمین خواهد گردید و حتی رؤسای مخالف هم بعد از قبول اطاعت معاف خواهند گشت.»[1]

نسبت به این اعلامیه وحقانیت الزامات و صحت مندرجات آن اگر چه عبارت خود متن برای فهماندن حقائق و جلب دقت خوانندگان کفایت خواهد کرد ونتایج این اقدام که منجر به شکست سیاسی و عسکری برطانیه گردید، غلط بودن این سیاست را طوریکه خود مؤلفین انگلیسی بلکه مشمولین همین لشکر کشی اعتراف کرده اند، ثابت ساخته، بازهم چند نکته دیگر را در اینجا مورد مطالعه قرار میدهیم تا خواننده خوبتر بر نقاط ضعف و تشویش این اعلامیه رسمی حکومت هند پی برده بتواند. مطلب قابل ملاحظه درین اعلامیه اینست که اعلامیه مزبور « ۲۱ » روز بعد از رفع محاصره هرات که به تاریخ ۹ ستمبر ۱۸۳۸م به اثر

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه ۳۷۹-۳۸۰

اعلان جنگ انگلیس و بمباری کشتی های جنگی آن بر جزیره خارك در خلیج فارس صورت گرفت. نشر شده و این مدت برای اطلاع یافتن حاکم اعلای هند با اینکه واقعهء هرات که دلیل اساسی لشکر کشی معرفی شده بود، خاتمه یافته است، کافی بوده، پس از این قرار تمام اعلامیهء مذکور و دلائلی که برای اقدامات عسکری معرفی شده باطل میباشد و معلوم میشود که حاکم اعلای هند که قبلاً حمله برافغانستان را تجویز کرده بود، و مسئله هرات را -که منطقهء علیحده از نقطه نظر سیاسی و عسکری هند شناخته میشد- برای پوشاندن این اقدام خود بهانه قرار داده بود، زمانیکه از رفع محاصره شنید، پیش از آنکه خبر مزبور را برای نشر بفرستد، اعلامیه را مثل اینکه هنوز کار هرات فیصله نشده باشد، انتشار داد. اگرچه مؤلفین انگلیس برای دوام دادن و تعقیب پلان خود دلائلی از قبیل اینکه ایران هنوز قلعهء غوریان و برخی نقاط دیگر متعلق به هرات را ترك نکرده بود، و ویتکوویچ هنوز در قندهار بود و سرداران را تشویق میکرد و از امداد شاه ایران بایشان اطمینان میداد و بالاخره تعهدات مندرجه معاهدهء سه گانه تخت نشینی شاه شجاع را ارائه میکنند. اما هیچ یك از این دلائل کدام اعتبار حقیقی را حائز نبوده و نمیتوانست برای چنان یك لشکر کشی که در آن بیش از ۳۰ هزار عسکر به کار افتاده و هزار ها میل از مرکز عسکری انگلیس پیشرفت و دوری را ایجاب میکرد، دلیل کافی شمرده شود.

پس جز اینکه بگوئیم نقشهء لارد اکلیند، ولو که در نظر حکومت خود نیز آن را طور دیگر معرفی کرده باشد، در حقیقت عبارت از یك قسم ماجرا جوئی تازه و پیشرفت تا جبال هندوکش و اشغال نظامی تمام افغانستان بوده است نه دفع کدام خطر فوری ویا ایفای کدام تعهد بازمامداران محلی(که سیاست شان کاملاً تابع خود اوبوده است یعنی رنجیت وشاه شجاع. چنانچه این حقیقت از قرارداد ما بعد که حین اشغال قندهار از طرف مکناتن برشاه شجاع تحمیل شده خوبتر واضح میگردد چه در آن وقت انگلیس ها توقف دائمی عسکر خود را در افغانستان بالای شاه شجاع قبولاندند و زمانیکه کابل اشغال شد، نیز از آن صرف نظر نکردند بلکه درین نظریه مصر تر شدند.

خلاصه ظواهر حالات هرچه باشد، این مسئله امروز ثابت است که بعد از کنفرانس «وین» دولت برطانیه تصمیم اتخاذ کرده بود برای مقابله با پیشرفت آینده و احتمالی روس در جنوب آسیا، مواقع خویش را از رود سند که تا این وقت کنار آن را خط انتهائی پیشرفت خود در هند غربی قرار داده بود، تا هندوکش پیش ببرد و بلکه تا رود آمو نفوذ خویش را

توسعه بدهد و لشکرکشی بر افغانستان روی همین نظریه شروع شد. و دلائل اینکه سرداران محمد زائی مخالف انگلیس بودند و یا اینکه با ایران و روس داخل تحریکات شده می خواستند به هند حمله کنند، محض یك بهانه بوده و الا نه ایران و نه روس قدرت حمله بر هند را درین موقع نداشتند وحتی اشغال هرات و حفظ آن هم از توان شان خارج بود. چنانچه محض یك مظاهرهء سیاسی انگلیس با یك مانورهء نظامی در خلیج فارس، شاه ایران و دولت روس را از تعقیب نقشهء اشغال هرات منصرف ساخت.

از طرف دیگر این الزام بر امیر دوست محمد خان که با ایران و روس داخل دسیسه شده باشد به کلی بی اساس است. زیرا طوریکه مؤلفین و مامورین رسمی انگلیس شهادت داده اند[۱] امیر موصوف جز اینکه یك مکتوب تعارفی حاوی شکایت از رنجیت سنگ برای جلب همدردی آنها و مخصوصاً تولید فشار بیشتر بر انگلیس و در عین زمان برای شناساندن خود، به زار روس و شاه ایران فرستاده دیگر کدام قرار داد ویا اقدام عملی نسبت به تشکیل اتحاد حربی و تعرضی به مقابل انگلیس ویا تهدید سرحدات هند طوریکه در اعلامیهء حاکم اعلای هند ادعا شده است به عمل نیاورده و نه آمدن سفیر روس را مطالبه کرده بود. بلکه نمایندهء موصوف از طرف سفیر روس مقیم ایران برای کسب معلومات و رساندن هدایا و معلوم کردن خواهشهای امیر اعزام شده و به شهادت مامورین انگلیس که در فوق اشاره شد، امیر از ورود نمایندهء موصوف تا وقتیکه به غزنی واصل شد، اطلاع نداشته و در آن وقت هم از نمایندهء انگلیس نسبت به قبول و یا عدم قبول او مشوره خواسته و به موافقه نمایندهء انگلیس او را قبول کرده و در تمام مدت اقامت او در کابل نیز کدام قراردادی بین او و امیر دوست محمد خان امضاء نشده بود، بلکه در تمام این مدت حتی بعد از حرکت هیئت انگلیس، امیر دوست محمد خان با نمایندهء روس کجدار و مریز داشت تا از طرف انگلیس وضعیت معلوم شود و هیچیك تصمیمی نسبت به داخل شدن در کدام اتحاد با شاه ایران و زار روس بر خلاف انگلیس اتخاذ نکرده بود. و این کار را صواب نمی دانست و هرچند برادران قندهاری اش او را تشویق میکردند، برای کدام فیصلهء قطعی حاضر نمیشد. چنانچه همین عدم فیصلهء او سبب ناکامی قطعی پلان روس و ایران گردید و برادران قندهاری اش نیز جز

(۱) نکتهء دلچسپ اینست که مکاتیبی که امیردوست محمد خان بنام شاه ایران و زار روس فرستاده بود، توسط موهن لال که خود واقعه نگار رسمی حکومت انگلیس در کابل بود تسوید شده بود و بنا بر آن شك نیست که انگلیس ها از محتویات این مکاتیب اطلاع کامل داشتند و میدانستند که مقصود از نوشتن این مکتوبها جلب توجه انگلیس ها بوده نه کدام غرض دیگر(از کتاب آرنلد فلیچر امریکائی موسوم به افغانستان شاهراه فتوحات، صفحهء ۸٤)

اینکه یك نفر از پسران خود را برای خاطرداری نزد شاه ایران که در هرات مشغول محاصره آن شهر بود، اعزام داشتند به کدام اقدام عملی دیگر تشبث نورزیدند و عسکری که اعزام گرده بودند هم برای اشغال فراه برای خود شان بود نه جهت امداد به ایران و روس در محاصره، هرات. هرچند ویتکوویچ در راه بازگشت از کابل بار دیگر به قندهار برگشت و به تشویقات خود دوام میداد ولی سرداران به لشکر کشی حاضر نمیشدند و انتظار فیصله، امیر دوست محمدخان را داشتند. از این رو نه تنها الزامات حاکم اعلای کشور هند نسبت به دسیسه بازی امیر کابل و سرداران قندهار با ایران و روس برخلاف انگلیس حقیقت نداشته دور از عدالت و انصاف بود، بلکه بالعکس امیر دوست محمد خان با سیاست سنجیده، خود نقشه، روس و ایران را باطل ساخته و از صورت گرفتن الحاق هرات به ایران به طور غیر مستقیم مانع شد و خدمت بزرگی به انگلیس ها کرد که بایست از طرف انگلیس ها قدر میشد، نه اینکه بر خلاف او لشکر می کشیدند و او را از کابل اخراج میکردند.

در اینجایك نکته، دیگر نیز باید گفته شود و آن عدم صداقت روس و ایران است که تا وقتی که مقصد داشتند سرداران قندهار و امیر کابل را به هر قسم وعده، امداد حتی به مقابل تعرض انگلیس و سك اطمینان میدادند[۱] ولی همینکه عملاً انگلیس حمله کرد قول خود را نقض و نه تنها امدادی نکردند بلکه از تعهدات سابق نیز صریحاً انکار ورزیدند. چنانچه قرار نگارش موهن لال زمانیکه خبر نزدیك شدن عسکر انگلیس به قندهار رسید، مهر دل خان از ویتکوویچ نسبت به چگونگی امداد روس و ایران سوال کرد، ویتکوویچ صریحاً عدم ارتباط خودرا به سرداران قندهار واینکه صرف در نزد امیردوست محمد خان نمایندگی داشته است وانمود کرد.[۲] گویا روس وایران نیز جز استعمال زمامداران افغانستان برای نقشه، خود شان که اشغال هرات و جلوگیری از مداخله، سرداران قندهار و یا امیر کابل درین معامله و حتی جلب همکاری ایشان درین راه باخود و بالاخره مانع شدن آنها از اتحاد با انگلیس بود، کدام پلان بزرگتر اتحاد با افغانها و تشکیل اتحاد مخالف برطانیه جهت حمله برهند را در نظر نداشته و مظاهراتی که میکردند، صرف برای فریب دادن زمامداران افغانستان بود که فکر سیاسی امیر دوست محمد خان از اول آنرا درك کرده و در دام سیاست

---

(۱) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه، ۳۵۷-۳۵۸.

(۲) موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد اول صفحه، ۲۹۰-۲۹۱ درین کتاب مسوده، عهد نامه، که شاه ایران و سفیر روس مقیم تهران به سرداران قندهار فرستاده بودند، و در ماده(۵) آن امداد روس و ایران در صورت حمله انگلیس یا شاه شجاع برقندهار به سرداران قندهار وعده شده بود، درج است.->

این دو دولت نیز نیفتاد و بدون آنکه به هیچ یکی از این تحریکات شریك شود، به تعقیب سیاست مستقلانهء خویش جهت استرداد اراضی از دست رفته از سك ها و وحدت بخشیدن افغانستان وتقویه حکومت مرکزی ادامه داد. ولی بازهم انتظار او از طرف انگلیس ها قطع نشده و از مکتوب اخیریکه به دست برنس حین مرخصی او بنام حاکم اعلای هند فرستاده بود نیز این مطلب روشن میشود زیرا امیر درمکتوب اخیر خود چنین نوشته بود:

«شما از جریان مذاکرات اطلاع دارید و حاجت به تکرار نه خواهد بود. من از نقشه شاه ایران و فکر این دولت دوست(مراد خودش) برای حفظ و توسعهء اراضی اش به شما نوشته بودم و مدت درازی امیدوار بودم که شما با من همدردی خواهید کرد. به شما معلوم است که ملت افغانستان از طرف برطانیه بسیار انتظارها داشته و این انتظارات از وقت آمدن الفنستن به دربار افغانستان و عقد پیمان تعرضی و تدافعی آغاز یافته بود. وقتیکه نمایندهء اعزامی شما الکزندر برنس حس کرد که ملت افغانستان در انتظارات خود مایوس شده و او از طرف شما اختیاراتی برای راضی ساختن این ملت ندارد، تصمیم به مراجعت گرفت و من هم او را اجازه دادم. وی به شما تفصیلات رویداد های اینجا را خواهد گفت.»[۱]

این بود رویداد واقعات با مطالعات نگارنده در اطراف مقدمات لشکر کشی اول انگلیس به افغانستان که با مراعات و اختصار بیان شد اکنون در فصل آینده از جریان این لشکر کشی و نتایج آن صحبت خواهیم کرد.

-> وتکوویچ زمانیکه به پترزبورگ رسید، کونت نیسلرود وزیر خارجهء روس از پذیرفتن او انکار نمود و ویتکوویچ پس از یك هفته در آپارتمانش مرده یافت شد و اعلان شد که خود کشی کرده است. اوراق و یادداشت های او هم در منزلش حریق شده بود(کتاب تباهی آشکارا: اثر پترك مکراری صفحهء ۱۲۳)

(۱) موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول صفحهء ۳٤۳ همچنین مؤلف انگلیسی پترك مکراری در کتاب تباهی آشکارا اظهار عقیده میکند که در اخیر حاکم اعلای هند موافقه کرده بود که پشاور را از رنجیت سنگ گرفته به سردار سلطان محمد خان تسلیم نمایند اما امیر دوست محمد خان نپذیرفته، روی این موضوع مذاکرات قطع شد(صفحه ۵۷) اما این نظریه از طرف دیگر مؤرخان تائید نشده بلکه بالعکس اظهار عقیده میکنند که حاکم اعلای هند نظریهء برنس را که طرفدار استرداد پشاور به افغانها بود قبول نکرده او را توبیخ و به تجاوز از حدود صلاحیت ملزم قرار داده بود، «کتاب افغانستان شاهراه فتوحات» تألیف آرنلد فلیچر امریکائی صفحه ۸۵.

فصـــل دوازدهـم
لشکر کشی انگلیس به افغانســـتان
و سقوط زمامداران محمدزائی [1]

عساکر انگلیس پس از آنکه از رود سند عبور کردند شاه شجاع نیز با ایشان پیوسته و به طرف دره، بولان واقع در بلوچستـان نزدیك شدند. قـومـاندانی آن از «چارلس نیپـایر» قوماندان عمومی عساکر هند که جهت لشکر کشی بطرف هرات در نظر گرفته شده بود، بعد از تبدیل شدن پلان به سرجان کین تفویض گردید. انگلیس ها برای اینکه خان قلات که او هم مطیع افغـانسـتـان بود و به سرداران قندهار اطاعت داشت به مخالفت اقدام نکند، «سر الکزندر برنس» را نزد او برای مذاکره فرستادند. خان موصوف که با قندهار داخل مکاتبه بود کار را به لیت و لعل گذشتانده، چون قوه، مقاومت نداشت لااقل در قسمت عدم همکاری در تهیه، آذوقه و تأمین راهها، علایق خود را به مقابل زمامداران افغانستان آشکار مینمود. این مقاومت مخفی محراب خان که از تهیه، آذوقه، باوجود مساعی «برنس» برای عساکر انگلیس که در سند و بلوچستان با قلت آذوقه مواجه شده بودند، خودداری میکرد، برای او گران تمام شده و انگلیس ها را مجبور ساخت تا برای از بین برداشتن محراب خان جداً اقدام کنند. چنانچه بعدها که قندهار گرفته شد و انگلیسها شهباز خان، رقیب او را به خانی قلات شناختند.[2]

---

(۱) تا اینجا هر بار که از پسران سردار پاینده خان ذکر بعمل آمده، بنام سرداران بارکزائی یاد شده اند و از این پس اغلباً بنام سرداران محمدزائی یاد خواهند شد. علت اینست که اکثر مورخان آنها را تا آغاز سلطنت امیر دوست محمد خان بارکزائی یاد کرده اند و بعد از آن که حکومت مرکزی در کابل مستقر شد، نام محمدزائی بیشترمتداول گردید و در حقیقت بین دو تسمیه فرقی نیست جز اینکه محمد زائی شاخه، از قبیله، بزرگ بارکزائی میباشد که مرکز آن گرشك و زمینداور است

(۲) تفصیلات این قسمت مربوط به بلوچستان را از وقت اولین تماس انگلیس ها تا خان قلات تا اشغال نظامی بلوچستان در کتاب فوق الذکر موهن لال از صفحه (۱۹۰) تا (۲۰۰) جلد دوم میتوان یافت.

کهندل خان که از لشکر کشی انگلیس شنید پس از اینکه از امداد روس و ایران بکلی مأیوس گشت و دانست که وعده های ایشان جز فریب چیزی نبوده است در حالیکه پسر خود محمد صدیق خان را با ٤ هزار عسکر ظاهراً بنام معاونت باشاه ایران و اشتراك در اشغال هرات و باطناً برای تصرف فراه و الحاق آن به قندهار اعزام کرده بود، ۳- ٤ هزار عسکر دیگر که تهیه نموده، توانست جانب «کوژك» حرکت نموده و در «دندی گولاتی» که از قوهء عظیم دشمن شنید و ملاتازو و حاجی خان کاکری وزرای او خیانت کردند، مقابله را ناممکن دیده برای مدافعه، قندهار عقب نشست و عساکر برطانیه بتاریخ ۲۰- اپریل ۱۸۳۹ (۱۲۵۵ هـ ق) به قندهار رسیده سرداران موقع تدارك را در داخل شهر نیز نیافتند و با منسوبین خویش شهر را ترك کردند و جانب فراه و هرات و از آن جا به ایران عزیمت نمودند.

سقوط قندهار:

شاه شجاع به تاریخ ۲۸ اپریل ۱۸۹۳ ع (مطابق ۲۳ صفر ۱۲۵۵ هـ ق) در قندهار بر تخت نشست [۱] و مکناتن درینجا معاهدهء دومی را از او امضاء گرفت که به موجب آن شاه شجاع توقف عساکر انگلیس را در افغانستان بطور دایمی قبول و مصرف آن را نیز قسماً بدوش خود پذیرفت [۲] و بودن یك نمایندهء دائمی انگلیس را هم به دربار خود جهت دادن مشوره در امور، متقبل شد و عهد کرد که با دول خارجه بدون استیذان انگلیس روابط قایم نکند و طوریکه از روح این قرارداد معلوم میشود «مکناتن» که اشغال افغانستان را اینقدر آسان دید، به فکر افتاد خواهشهای خویش را بیشتر و اشغال نظامی و کنترول سیاسی افغانستان را مطالبه کند و این از نزدیك بینی مکناتن بود که بدست خود موجبات تباهی خویش و بدنامی مزید مملکت را فراهم کرد و ازین وقت است که نقشهء باطنی انگلیس نسبت به افغانستان واضح گشت. انگلیس ها حتی رنجیت سنگ را نیز از شرکت در اشغال افغانستان اخراج کردند و تجویزی که برای اشتراك او شده بود به سبب اینکه مسئلهء سند طور دیگر شد و شاه شجاع با ٥ هزار عسکری معیت وی و «سر کلاد وید» مامور سیاسی

(۱)- در قندهار یکمده سرداران نزد شاه شجاع حاضر شده بیعت کردند. تنها اکرم خان درانی از اطاعت سرباز زده و نمایندگان شاه شجاع و انگلیس هر قدر سعی کردند سودی نبخشید. تا اینکه او را به خدعه دستگیر نمودند و به مشورهء مکناتن و به امر شاه شجاع به توپ پرانده شد. (راولنسن کتاب انگلیس و روس در شرق صفحهء ۸۳).

(۲)- این معاهده در سراج التواریخ (جلد اول) مندرج است و مفاد آن همان است که در بالا شرح داده شده. یگانه نکتهء دلچسپ درین قرارداد اینست که در مادهء اول آن دوام و نفاذ قرارداد سه گانه را تصریح و تائید میکند حالانکه قبلاً موضوع اشتراك سك ها در اقدامات انگلیس و شاه شجاع از بین رفته است.

برطانیه مقیم هند شمالی از راه پشاور جانب افغانستان اجازه عبور داده شد تا از راه درهٔ خیبر جانب کابل پیشقدمی کرده امیر کابل را از دوطرف پریشان سازند (فروری ۱۸۳۹ ع ۱۲۵۵ هـ ق).

مکناتن پس از گرفتن این قرارداد «میجر تاد» را در هرات نزد کامران و یار محمد خان جهت صورت دادن اتحاد هرات با انگلیس اعزام داشت که نامبرده درین مرحله باوجود صرف پول و مساعی زیاد نتوانست یار محمد خان را در اتحاد انگلیس داخل سازد، بلکه یار محمد خان پس از بدست آوردن تمام آنچه امکان داشت «میجر تاد» را بدون نیل به مقصد در اوایل سال ۱۸٤۱ مرخص نموده و به حکمرانی مستقل خود دوام داد.(۱)

قوای برطانیه در ماه جون ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۵ هـ ق) از قندهار حرکت و قلات را بدون کدام مقاومت جدی گرفته (٤ جولائی) و به طرف غزنی حرکت کرد. درینجا طوریکه موهن لال که بحیث پیشکار برنس با اردوی انگلیس همراه بود مینویسد، نامبرده با عبدالرشید خواهر زادهٔ امیر دوست محمد خان که در غزنی با شهزاده غلام حیدر خان همراه بود داخل روابط شده و او از قوای غزنی و اوضاع کابل به او خبر داد و هم وعده کرد که حین محاصرهٔ غزنی، دروازه سمت کابل خاکریز نخواهد شد و انگلیس ها میتوانند از آن طرف حمله کنند (۲) و انگلیسها به غزنی نزدیك شدند.

اکنون باید شمهٔ از اوضاع کابل و اقدامات امیر دوست محمد خان را شرح دهیم. امیر که درین وقت به تامین هزاره جات و از بین بردن «میر یزدان بخش» مصروف بود وقتیکه از لشکر کشی بلاموجب انگلیس به مقابل خود شنید شهزاده محمد اکبر خان را بطرف خیبر اعزام کرد (۳) و خود به تهیهٔ عسکر پرداخت و شهزاده غلام حیدر خان را به استحکام بخشیدن غزنی مامور ساخت. اما چون برادران قندهاری او از پیش ترتیبات نگرفته و به

---

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد دوم صفحهٔ ۲۱۱- ۲۱٤۱- ایچیسن مجموع کمك نقدی انگلیس را به یار محمد خان بیست لك روپیه تخمین میکند. (کلکسیون معاهدات و موافقات و اسناد حکومت هند صفحهٔ ۱٤۳٤-۱٤۳۷).

(۲)- ابن عبدالرشید خواهر زادهٔ امیر دوست محمد خان و پسر عبدالامین خان بود و تا آخر انگلیس ها او را مستمری میدادند. موهن لال جلد دوم صفحهٔ ۲۵۰ و مابعد.

(۳)- در پشاور بین انگلیس ها و سك ها نزاع رخ داد. انگلیس ها میخواستند سردار سلطان محمد خان را هم باخود همراه بسازند تا از نفوذ او در قبایل و سپس بمخالفت امیر دوست محمد خان کار بگیرند. امّا، او قبول نکرد بنابران لشکر اجیر او را اغوا نمودند که بخدمت انگلیس داخل شوند و سپس از رنجیت مطالبه کردند که سردار سلطان محمد خان و برادرانش را به لاهور بفرستند که در سرحدنباشند (موهن لال:کتاب قبل الذکر جلد دوم صفحهٔ ۲٦۲-٦۳).

وعده های «ویکتو ویچ» و فرستادگان ایران مطمئن شده بودند، مثل زمان حملهء اول شاه شجاع ترتیبات مدافعهء مشترك گرفته نشده و این اولین سبب شکست زمامداران محمد زائی بود و الا اگر به یکدستی عساکر کابل و قندهار مدافعه میکردند، بسیار احتمال داشت عسکر انگلیس را که از طرف عقب هم مطمئن نبود شکست میدادند. اما متأسفانه چنین نشد. لیکن امیر دوست محمد خان برای مدافعهء کابل ترتیبات گرفته بود و انتظار داشت که سرداران قندهار نیز مثل دفعات سابق مدافعه کرده و مارش انگلیس را تا مدتی به تعویق خواهند افگند. و در خلال این موقع ترتیبات او تکمیل و در موقع مساعد تا قندهار پیش قدمی کرده قوای محاصره کنندهء انگلیس را در حال خستگی شکست خواهد داد. اما خبر سقوط قندهار، بدون مدافعه و محاصره، وضعیت امیر را بحرانی ساخت، خصوصاً که غلام محمد خان پوپلزائی پسر نساقچی باشی زمانشاه بطرف کوهستان فرار کرده مردم «تگو» و «نجرو» را بر خلاف امیر تحریك نموده بود، امیر از هر طرف پریشان گردید و با رسیدن خبرِ بزرگی قوای انگلیس اعتماد امیر به فتح و کامیابی متزلزل گشت. باهم شهزاده غلام حیدر خان در غزنی استوار نشسته بود و امیر شهزاده محمد افضل خان را برای جمع آوری بطرف زرمت فرستاد و شیرعلی خان را مامور مقابله و سرکوبی اشرار کوهستان نمود و خود با عسکری که فراهم کرده بود آماده، حرکت به هر سمتی که زود تر لازم شود در کابل توقف کرد و در ۲۳ جولائی غزنی محاصره شد و امیر که دانست قوهء بزرگ دشمن به اینطرف متوجه شده برای محمد اکبر خان پیغام فرستاد که از خیبر عقب نشسته به کابل بیاید تا همه قوا یکجا شده دفع دشمن را که به پایتخت نزدیك شده است بنمایند. از طرف دیگر مردمان غلزائی به کمك غلام حیدر خان حرکت کرده در کوه های اطراف شهر موضع گرفتند. درین وقت بود که عبدالرشید نام خواهرزادهء امیر به انگلیس ها ملحق شده باز بودن دروازهء سمت کابل را اطلاع داد و انگلیس ها هنگام شب در زیر این دروازه نقب گذاشته در شهر داخل شدند و شهزاده غلام حیدر خان اسیر گشت. فردا، زمانیکه شهزاده محمد افضل خان به سه هزار سواری برای امداد رسید بیرق انگلیس را بر قلعهء غزنی ملاحظه کرده بادیگر قوای ملی عقب نشست و خبر را به امیر رسانید، شهزاده محمد اکبر خان نیز در حالیکه مریض بستری بود به مجرد گرفتن امر پدر در حالیکه قوای معیتی اش بمقام «لوارگی» در وسط درهء خیبر با عساکر انگلیس مشغول بود، از جنگ دست کشیده بطرف کابل بازگشت و امیر که او را هم مریض یافت بیشتر دل از دست داده نواب عبدالجبار خان را برای معلوم کردن

فکر انگلیس ها به غزنی فرستاد. انگلیس ها بجای آنکه پیشنهاد امیر دوست محمد خان را که حفظ امارت فعلی و عقد یك پیمان عدم تجاوز بین خود و شاه شجاع را پیشنهاد کرده بود بپذیرند، برای تولید نفاق بین او و یگانه برادرش که با او صمیمی بود یعنی نواب عبدالجبار خان به نواب موصوف وعدهء وزارت شاه شجاع را دادند.

این آخرین امتحان عدم صداقت انگلیسها بود که با رد پیشنهاد صلح خواهی امیر دوست محمد خان نشان دادند که مقصد شان طوریکه میگفتند عدم همکاری امیر کابل نه بلکه قطعاً از بین برداشتن امیر موصوف و اشغال نظامی و سیاسی افغانستان بوده است و الا در صورتیکه امیر برای مصالحه و قبول حکومت شاه شجاع در دیگر قسمت های افغانستان حاضر شده و به انگلیس ها اطمینان دوستی وعدم مداخله و حفظ امنیت سرحدات هند را میداد چه لزوم داشت که او را بکلی از تاج و تختش محروم سازند. باینصورت معلوم شد که انگلیس ها صرف عملی کردن نقشهء خود را میخواسته اند و همه چیز های دیگر که میگفتند بهانهء بیش نبوده است. ورنه درین وقت با از بین رفتن خطر فرضی و وهمی روس و ایران دیگر کدام ضرورتی برای سقوط دادن حکومت امیر دوست محمد خان که برای قبول هر نوع شرائط حاضر شده بود، باقی نمانده و شاه شجاع میتوانست در باقی بلاد افغانستان حکمرانی خود را قایم سازد. نواب عبدالجبار خان که وضعیت را چنین دید از قبول وزارت شاه شجاع نیز انکار ورزیده و مخصوصاً بعد از آنکه ظلم و تجاوزات عساکر انگلیس را بر مردم غزنی مشاهده کرد [۱] با عصبیت کامل از اردوگاه انگلیس خارج شد و نزد امیر دوست محمد خان برگشت و تا اخیر عمر با امیر دوست محمد خان متفق و وفادار بود. انگلیس ها در غزنی بقدری ظلم کردند که خود مصنفین انگلیس از آن اظهار اشمئزاز کرده اند.

چنانچه «کانولی و اتکنسن» این مطالب را «خراب کنندهء فتح شاندار خویش در غزنی» خوانده اند[۲] و بر علاوه شاه شجاع نیز از این وقت قساوت و بی علاقه گی خود را از یکطرف و بی اختیاری خویش را از طرف دیگر بمردم افغانستان نشان داد، و بالمقابل مردم افغانستان نیز از همین وقت او را که آلهء دست اجنبی بود شناخته برای نشان دادن نفرت خود از او بسربازی شروع کردند. چنانچه زمانیکه شاه شجاع بدربار نشسته و اسرای جنگ

---

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲- صفحهء ۲۳۶-۳۸.
(۲)- کونولی: لشکر کشی اردوی سند صفحهء ۳۸ تا ۵۹- اتکنسن: لشکر کشی بداخل افغانستان صفحه ۲۰۵-۲۰۶- ترومپ تلفات افغانها را در غزنی ۷-۸ هزار نفر تخمین میکند.

را خواسته دشنام میداد یکنفر از سرخود گذشته بر شاه حمله کرد و او را بنام «نوکر کفار» خطاب نمود ولی پیش خدمت شاه او را گشتانده مجروح ساخت و شاه بلا تردد امر کرد که او و ۵۰ نفر همراهان او را اعدام کنند.(۱)

عسکر انگلیس بتاریخ ۳۰ جولائی ازغزنی حرکت کرده در شیخ آباد شنیدند که امیر دوست محمد خان بطرف بامیان عقب نشینی کرده است واقعاً امیر دوست محمد خان پس از آنکه قوهء خود و قوهء دشمن را مقایسه و مشاورین او هم که اکثراً با انگلیس ها رابطه داشتند (سر عسکرش خان شیرین خان چنداولی با موهن لال از سابق داخل روابط بود)(۲) امیر را به فرار تشویق کرده و گفتند که اگر بیش از این توقف کند مردم سمت شمالی از عقب رسیده کابل را خواهند گرفت و راه فرار را به روی او خواهند بست. نواب جبار خان نیز که قوهء انگلیس را دیده بود او را از مقاومت منع کرد. افسوس که درین وقت اکبر خان غیور مریض و بیهوش بود و الا نمیگذاشت که بدون مقاومتی ولو برای حفظ آبروی سلطنت و شئون یك ملت بهادر باشد میدان را بدون جنگ بدشمن اجنبی بگذارند... موهن لال علت این دست و پاچگی تنها ماندن امیر را میداند و میگوید که سنی ها به تحریك «میر حاجی» از او جدا شده طرف شاه شجاع را گرفته بودند و قزلباشان از ترس آینده با او کمك نکردند و روزیکه در جوار مقبرهء تیمورشاه مجلس کرده مردم را بر خلاف کفار تشویق به جهاد نمود کسی ندای او را لبیك نگفت(۳).

سقوط کابل:

به هر کیف امیر دوست محمد خان پس از آنکه وضعیت را بحرانی دید پسران خود را از هر طرف جلب کرده از ارغنده براه کوتل (اونی) جانب بامیان حرکت کرد تا در آینده اگر ممکن شود جمع آوری تازه کرده بر شاه شجاع و انگلیس حمله نماید. انگلیس ها امیر را تا کوتل اونی تعاقب کردند ولی چون به او رسیده نتوانستند و جرئت پیش رفتن را هم نداشتند،

(۱)- موهن لال: قبل الذکر جلد ۲ صفحه ۲۳۹-۲۴۱.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۲۴۸.
(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۲۷۴-۲۸۰

مراجعت نمودند.[۱]

شاه شجاع به روز ۱۷ اگست ۱۸۳۹ (غره، جمادی الثانی ۱۲۵۵ هـ ق) داخل کابل شده پس از سی سال دوباره بر تخت نشست و چند روز بعد ۳ ستمبر ۱۸۳۹ع (جمادی الثانی ۱۲۵۵ هـ ق) شهزاده محمد تیمور نیز با (کپتان وید) از راه جلال آباد به کابل مواصلت کرد.

قرار بیان مولفین انگلیس علت اصلی سقوط دفعی حکومت امیر دوست محمد خان و گذاشتن کابل بدون جنگ تحریکات غلام محمد خان پوپلزائی و خواجه خانجی عاشقان عارفانی و خان شیرین خان چنداولی و حتی میر حاجی بن میرواعظ بود که اول الذکر قبلاً در هند رفته و از انگلیس نقشه، عملیات را حاصل کرده و درین وقت با ۴۰ هزار روپیه، که انگلیس توسط پوکر نام صراف هندو به او تسلیم داده بود [۲] در کوهستان بنای شرارت را گذاشت و امیر را در کوهستان حتی خود کابل پریشان ساخت و موقع نداد که با عسکری که فراهم کرده بود با انگلیس مقابله بنماید. بلکه از شخص خود در هراس افتاد که بی درنگ از راه (اونی) بطرف بامیان حرکت کرد و عایله و پسران خویش منجمله اکبر خان را که مریض و بر محفه حمل میشد با خود برداشت تا مبادا از خیانت این عناصر همه دستگیر شوند و موقعی برای اقدامات آینده بایشان دست ندهد. در بامیان نیز امیر موقع خود را محفوظ نیافته از راه باجگاه بطرف تاشقرغان (خلم) رفت و در آنجا به فکر اقدامات افتاد و والی خلم (تاشقرغان) نیز به او وعده، همراهی کرد. ولی امیر پس از یکی دو اقدام نامکمل و مسافرت به قندوز برای اتحاد با امیران قطغن بالاخره تصمیم به ترک افغانستان گرفته فیصله کرد تا از امیر بخارا امداد حاصل دارد و برای این مقصد به بخارا رفت. ولی امیر بخارا نه تنها برای امداد حاضر نشد بلکه امیر را تحت مراقبت گرفت و اصرار کرد تا فامیل خود را هم بخواهد امیر نپذیرفته روزگاری بعسرت میگذرانید تا اینکه دوباره موقع برای

(۱)- مولفین انگلیس میگویند که حاجی خان کاکر که با عسکر اعزامی انگلیس همراه بود اگرچه امیر یک منزل از عسکر برطانیه سبقت داشت لیکن قصداً راه را غلط داد تا امیر موقع فرار را پیدا کند به همین سبب از طرف شاه شجاع حبس شد.

(۲)- داکتر هارلان امریکائی که بنام جنرال هارلان هم شهرت دارد و درین موقع در خدمت امیر شامل و مامور تنظیم عسکر و مدافعه پایتخت بود در کتاب خود موسوم به «۱۸ سال در آسیا» مینویسد که خان شیرین خان و محمد خان نقشه، دستگیر نمودن امیر را طرح کرده بودند و همین مسئله سبب که امیر بدون جنگ کابل را ترک گفت، لیکن قبل از حرکت جباخانه خود را بذریعه، شهزاده محمد افضل خان منفلق ساخت تا بدست دشمن نیفتد.

عملیات آماده شده و با افغانستان داخل شد.[۱]

روی همرفته در واقعات بالا اگرچه زمامداران محمدزائی مسؤلیت اساسی ندارند و این یك نقشه، مخصوص و معین انگلیس بود که افغانستان را بذریعه، عساکر خود اشغال و آن مملکت را تحت کنترول خود نگه دارد و برای این مقصد نسبت به سرداران محمد زائی که فکر استقلال خواهی داشتند شاه شجاع را که کاملاً تحت تأثیر خودشان بود ترجیح داده و اخراج زمامداران محمد زائی را قبلاً فیصله کرده بود، با هم بی اتفاقی زمامداران موصوف و عدم بصیرت سرداران قندهار در مشاهده، خطریکه بایشان نزدیك میشد و مخصوصاً عدم اقدام مشترك از طرف برادران موصوف در رد حمله، انگلیس در قندهار سبب شد که انگلیسها به سهولت و تقریباً بدون هیچیك جنگ اساسی -به استثنای جنگ غزنی- قندهار و کابل و جلال آباد را متصرف شدند. در قسمت اخیر اگر چنانچه امیر دوست محمد خان با قوائی که داشت یك زور آزمائی آخری با قوای مهاجم مینمود در آن صورت اگر کامیابی حاصل نمیگردید لا اقل شئون ملت و مملکت در برابر تجاوز اجنبی بجا میشد و بعد از آنکه به منطقه، مصئون رفته بود، بایست امیر بیشتر بر خود و ملت خود اتکاء می کرد تا اینکه به یك پادشاه بیگانه توسل میجست، که به ر حال طوریکه در فصول آینده دیده خواهد شد خوشبختانه ملت افغان به زودی با قیام عمومی خود بدون امیر و سردار همه این وظائف ملی را اجراء و نام و ننگ افغانی را بجا کردند!

(۱)- تفصیلات این قسمت را در سراج التواریخ میتوان یافت.

فصــل ســیزدهم

اوائل حکمرانی شاه شجاع وانگلیس درافغانستان

طوریکه مولفین انگلیس که با اردوی برطانوی در اشغال افغانستان همراه بودند مینویسند پذیرائی شاه شجاع که به کمك اجنبی تاج و تخت افغانستان را بدست آورده بود از اول وهله از طرف ملت سرد بود. چنانچه به روز ورود او به شهر کابل در حالیکه مراسم بزرگ و شانداری از طرف مکناتن گرفته شده و شاه در میان مکناتن و سرجان کین قوماندان عسکری انگلیس حرکت میکرد، هیچ قسم شور و شعف که معمولاً در چنین اوقات در بین توده ها دیده میشود، بمشاهده نمیرسید. حتی کسی به شاه سلام هم نمیداد بلکه فکر مردم بیشتر بطرف شاهی بود که اکنون در ماورای هندوکش بسر میبرد [۱]. بعد از آن هم شاه شجاع نتوانست وضعیت خود را در کابل درست کند زیرا وجود عسکر خارجی در مملکت و نفوذ صاحب منصبان و مامورین انگلیس در دربار و مداخلهء شان به امور ملکی و بی اعتنائی شاه به خوانینی که قبلاً او را از مملکت اخراج کرده بودند و اکنون غرور و نفس پرستی شاه اجازه نمیداد به آنها از طریق مسامحت و گذشت که خاصهء شاهان است پیش بیاید، [۲] بلکه بیشتر در صدد تحقیر و آزار ایشان می بر آمد، وضعیت را مغشوش ساخته بود. اگرچه شاه شجاع باقی ماندن عسکر انگلیس را در مملکت سبب کسر شان خود میدانست اما از سبب اینکه اکثر سران ملی و طبقات ملت را مخالف خود میدید آن را یك امر ناگزیر تلقی میکرد و مکناتن هم طوری در او نفوذ کرده بود که هیچ کاری را بر خلاف رای نمایندهء موصوف اجرا کرده نمیتوانست و مکناتن دائم بر خوف های وی می افزود او را از ملت ترسانده و خود و عساکر برطانیه را حامی او نشان میداد.

اندازهء نفرت و مخالفت ملت نسبت به شاه شجاع از این خوبتر معلوم میشود که سجع

---

(۱) لارنس: ٤۳ سال در هند صفحهء ۲۵.

(۲)- لایسیس پایریس: عروج بارکزائی ها.

مهر او را که این بیت بود:

سکه زد بر سیم و زر روشن تر از خورشید و ماه
نـــــور چشم دُرّ دُران شـه شجاع الملك شـاه

مردم کابل باین قسم تحریف کرده و در کوچه ها و مجالس می خواندند:

ســـکه زد بر سیم و زر شه شجـــاع ارمنی
نـــور چشم لات و برنس خاك پای کمپنی (۱)

و نیز «هنری دیورند» صاحب منصب انگلیس که درین وقت در کابل بود وضعیت شاه و رفتار سپاه استیلا کننده، انگلیس را بالفاظ ذیل حکایت میکند:

«پادشاهی که آله، دست دیگران بوده، اداره، امور مملکت چون به هدایات انگلیسان و مخالف احساسات افغانی بود مردم از آن تنفر داشتند. سفیر برطانیه پادشاه حقیقی شمرده میشد و شاه با برچه، برطانیه حکومت کرده و اقدامات خود را هر قدر خشن و ناگوار میبود پیش میبرد. آذوقه و لوازم یك قشون به آن بزرگی از منابع یك مملکتی چنین فقیر تهیه میگردید. موقعیت شاه شجاع بر تخت کابل فوق العاده متزلزل و ناپایدار و بی اساس و نا معین و مخاطره آمیز و مبنی به دلخواه دیگران بود و اگرچه مکناتن خویش را به محبوبیت شاه در بین ملت قانع میساخت و عقیده داشت و یا ایینکه بهتر بگوئیم میخواست و کوشش میکرد یقین داشته باشد که افغانها شاه مخلوع شان را با احساسات خیلی نیك تلقی کرده و حتی می پرستیدند ولی با آنهم نمیتوانست جرئت کند که خود را کناره نموده و به قوای هند برطانوی امر مراجعت داده و شاه موصوف را با رعایای پرستش کننده، او تنها بگذارد (۲)

حقیقت اینست که از همان روز اول که انگلیس ها مملکت را اشغال نمودند حتی در موقعیکه امیر مفرور هنوز از سرحدات افغانستان خارج نشده بود، توطئه ها و شورش ها در هر وادی و هر کوهسار بر علیه مهاجمین دیده میشد. اما اولین نقطه، که در آن عکس العمل ملی شروع شد قندهار بود که اولتر تحت تاثیر اجنبی قرار گرفته و رفتار خشن اشغال کنندگان و مخالف روحیات افغانی به مردمان آن دیار تاثیر شدیدی بخشید و سران ملی از

(۱)- یاد داشتهای شخصی شاغلی میر غلام محمد غبار. لات تلفظ عامیانه، (لارد) انگلیسی و برنس تلفظ عامیانه، سر الکزندر برنس مامور سیاسی انگلیس مقیم کابل است که در شورش عمومی کشته شد. کمپنی هم مراد از کمپنی هند شرقی است که در اوائل انگلیس ها بنام آن در هند به استعمار شروع کردند.

(۲)- کتاب هنری دیورند موسوم بعلل جنگ اول افغان صفحه، ۵

قبیل دوست محمد خان اسحق زائی، نورالدین خان بامی زائی، محمد نقی خان وکیل، مهتر موسی خان غلزائی بنای طغیان را گذاشتند[۱].

بعد در حدود زرمت یك جمع آوری بزرگ بعمل آمد که راه مواصلت کابل و قندهار را برای انگلیس تهدید مینمود و این آشوب مدت درازی دوام کرد تا اینکه قورخانهء قوای ملی روبه تمامی گذاشت و انگلیس ها کپتان «اوترم» را با قوای بزرگ اعزام داشتند.

مکناتن که این شورش ها را بزعم خود کامیابی قطعی بمقابل عکس العمل های شاه تصور میکرد، همینکه از آن فارغ شد و از طرف دیگر قضیهء هرات بکلی خاتمه یافت به فکر افتاد تا قرارداد تازهء از شاه شجاع بگیرد. غافل ازینکه هرقدم تازهء که در راه سلب استقلال ملی افغانها برمیداشت او و پادشاه تحت حمایت او را یك قدم بطرف فنا و بربادی نزدیك تر میساخت. این قرارداد او متمم و مؤید قرارداد قندهار بوده و علاوه بر قیام دایمی یك نفر نمایندهء برطانیه در کابل با صلاحیت مشوره دادن به شاه در امور مملکت و اینکه شاه بدون مشورهء او با دول فرنگ روابط قائم کرده نمیتواند، توقف یك عده عسکر برتانوی را در کابل بطور دایم «با تادیهء مصرف آن از طرف افغانستان» تاکید مینمود. چنانچه این قرارداد جدید که مکناتن آن را وسیله نفوذ و رسوخ مزید انگلیس در افغانستان میدانست، سبب شورش عمومی گردیده و به تباهی او و نقشه هایش منجر گشت. پس از رفع غائلهء قندهار شاه شجاع به مشورهء مکناتن در اثر شکوهء میجر «لیچ» نمایندهء سیاسی انگلیس در قندهار پسر خود فتح جنگ را از حکومت قندهار معزول و صفدر جنگ پسر دیگر خود را به عوض او مقرر کرد.

و هم بعد از سفر شتائی جلال آباد در کابل ملا عبدالشکور خان وزیر خود را که روح قراردادهای بین انگلیس و شاه شجاع را نسبت به عدم مداخلهء انگلیسان به امور داخلی افغانستان محکم گرفته و به انگلیس ها موقع تجاوز از این قرارداد را نمیداد، به اصرار مکناتن معزول و محمد عثمان خان سدوزائی بن وفادار خان وزیر زمانشاه را که از دیر زمان با انگلیس روابط داشت، بحیث وزیر مقرر کرد. موهن لال که در تمام اشغال و ادارهء

(۱)- این نکته را شهامت علی در کتاب تاریخ سك ها و افغانها تصدیق میکند (صفحهء ۲۷۹-۲۸۲) همچنین کلکته ریویو شمارهء سپتمبر ۱۸۵۰ ع و کتاب تاریخ افغانها تالیف فریه در صفحه ۳۳۰-۳۳۵ خود این مطلب را تایید نموده اند. فیریه میگوید بزرگترین خبط مکناتن عبارت از ناراضی ساختن سران ملی بود و عساکر افغان به افسران انگلیس اطاعت نداشته همینکه موقع می یافتند به بغاوت قیام میکردند.

افغانستان حاضر و شریك و به حیث پیشکار برنس کار میکرد نسبت به برطرفی ملا شکور چنین مینگارد: «البته ملا شکور پیر و بی کفایت بود اما به شاه و مملکت خود علاقه حقیقی داشت. او روح قرارداد انگلیس و شاه را فهمیده، نمیگذاشت انگلیس در امور داخلی افغانستان مداخله کند و اگر کسی در امور داخلی به انگلیسها شکایت و مکناتن به او توصیه میکرد، بد میبرد و مشکل تراشی را بیشتر میساخت و بعدها جدی تر شده مردم را تحریك میکرد و میگفت زمانیکه عایله شاه از لودیانه به کابل برسد آن وقت کفار کشیده خواهند شد و همیشه شکایت میکرد که قراردادها مراعات نمیشود و عساکر انگلیس از افغانستان خارج نمیشوند. در آخر کسی را فهماند که در کوچه ها از دست غلام محمد پوپلزائی که برای اداره امور در چاریکار مقرر بود، فریاد کند و بگوید که او تحت حمایت کفار بوده و بنابر آن کافر و دشمن ملت و شاه میباشد. به این هم اکتفا نکرده آخر الامر به امامان مساجد امرکرد تا در خطبه روز جمعه نام شاه را حذف کنند و مقصد او این بود تا مردم با انگلیس دشمن شده و جنگ مذهبی شروع گردد و اگر انگلیس مداخله کند بدتر شود. از طرف دیگر در مسئله غله که انگلیس برای عسکر خود تهیه مینمود او کوشش داشت تا نرخ بازار بلند نرود تا اسباب اذیت مردم غریب را فراهم نکند. وقتیکه به او رجوع کردند، امر نمود تا از نرخ مستقل تجاوز نشود و دکان داران که مراعات امر را نمینمودند همه را امر توقیف داد و به این قسم غله قحط شد و صدای شکایت از عموم مردم بلند گردید.[۱]

در اوایل شاه شجاع شکایات انگلیس ها را به نسبت ملا عبدالشکور خان که از مخلصان او بود و در هند در عالم غربت او را ترك نگفته بود نمی شنید، بالاخره به اثر اصرار مکناتن از او صرف نظر کرد و محمد عثمان خان که لقب نظام الدوله را نیز حاصل داشت بجای او مقرر شد. نامبرده چنان شخصی بود که یگانه آرزویش پیشرفت مقاصد انگلیس بوده و تا آخر به انگلیس ها وفادار ماند و با روی کار آمدن نظام الدوله اختیارات باقی مانده نیز از کف شاه شجاع برفت. از طرف دیگر بین شاه شجاع و مکناتن اختلافات روز افزون بود. در سر مسئله اشغال بالاحصار از طرف انگلیس ها که سرکوب قصر شاهی بود شاه شجاع بسیار کوشش کرد که انگلیسها را از این توهین منصرف بسازد اما موفق نشد.[۲]

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۳۱٤-۳۲۱.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۳۲۳-۳۲۸.

درین وقت بود که سلسلهٔ شورش های ملی بار دیگر شروع شد و تا اخراج انگلیس ها دوام داشت. اولتر از همه مردمان غلزئی بر خزینهٔ انگلیس که به معیت «کلنل هیرنگ» از قندهار به طرف کابل روان بود در نزدیکی غزنی حمله کرده او را کشتند و راه قندهار کابل مسدود گشت. مقارن این وقت سید هاشم خان کنری که از سادات کنر و از منسوبین سید جمال الدین افغان بود، علم شورش را بر افراشته و تمام درهٔ کنر را به روی انگلیس ها مسدود ساخت. مکناتن «مگریگر» را در جلال آباد نمایندهٔ سیاسی و «کلنل گریهار» را قوماندان عسکری مقرر کرد وآنها هر قدر سعی نمودند قلعهٔ مستحکم سیدهاشم را در کنار قریهٔ «پشد» تسخیر کرده نتوانستند و از آن منصرف گشتند.

درعین زمان مکناتن پریشانی های دیگری نیز از طرف خارج داشت. از یك سو خبر میرسید که روسها به طرف خیوه حرکت کرده اند و از طرف دیگر افواه بود که شاه ایران به ذریعهٔ روس از امیر بخارا تقاضا کرده است تا امیر دوست محمد خان را رها کند[1] مکناتن که این خبرها را به لارد آکلیند فرمان فرمای هندوستان اطلاع میداد اکلیند آنقدر ها به وخامت اوضاع در سرحدات شمالی افغانستان عقیده نداشت و هم با پیشنهاد مکناتن نسبت به اینکه در اثر ناکامی واخراج میجر (تاد) از هرات بایست برای حاضر ساختن یار محمد خان به همکاری با انگلیسا اقدام عسکری جانب هرات بعمل بیاید و بلخ اشغال شود، موافقه نشان نمیداد. [2] بازهم مکناتن به صلاحیت خود اقداماتی را درین زمینه ها شروع کرده و داکتر لارد را به طرف بامیان اعزام داشت تا از یکطرف با امرای شمال هندوکش داخل مفاهمه شود و دوستی ایشان را با انگلیس جلب کند و از طرف دیگر با نواب عبدالجبار خان که با عائله امیر دوست محمد خان در تاشقرغان اقامت داشت، داخل مفاهمه شود که همه به کابل آمده به قسم گروگان در دست انگلیس باشند تا امیر کدام فعالیت تازهٔ کرده نتواند. از جانبی هم «تاد» از هرات قبل از اخراج شدن خود لفتننت «رچمند شکسپیر» را به خیوه اعزام کرده بود تا اوضاع را مراقبت و با امرای محلی گفتگو و مفاهمه کند. متعاقب آن مکناتن که از کابل کونولی را به «خیوه» اعزام کرد، حتی برنس پیشنهاد کرده بود که شخصاً به طرف خیوه عزیمت کرده با جنرال پتروفسکی روسی که به آنطرف حمله کرده بود

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهٔ (۳۲۸-۳۳۲).

(۲)- محمود محمود مورخ ایرانی در کتاب تاریخ سیاسی ایران اظهار عقیده میکند که علت مکاتبه شاه ایران با شاه بخارا برای رهائی امیر دوست محمد خان پریشانی دولت روس از نزدیکی امیر بخارا با انگلیس بود. (صفحهٔ ٤٨)

مذاکره کند و قراری بدهد که جلو پیشرفت روس گرفته شود، اما لارد آکلیند نپذیرفت. در خلال این گزارشها که مقارن سال اول اشغال نظامی افغانستان از طرف انگلیس بوده مکناتن برای آنکه بیشتر در امور افغانستان رسوخ خود را قایم سازد علاوه بر مقرری نظام الدوله بحیث وزیر شاه شجاع که نامبرده برای عملی کردن مقاصد انگلیس بر خلاف مصالح و روحیات ملی رفتار میکرد، میرزا حیدر علی لشکر نویس را بحیث وزیر خارجه بر شاه شجاع قبولاند تا روابط بین دربار و مامورین شاهی و نمایندگان عسکری و ملکی انگلیسی توسط او صورت پذیر گردد و نظام الدوله نیز اولین کاری که کرد کم کردن معاش رؤسای قبایل و اعتبار دادن به بارکزائی های مخالف شاه بود. و این هم از نظریات انگلیس ها بود که همیشه برای اجرای مقاصد خود و تهدید طرف مقابل، رقبای آن را هم بدست خود میگیرند. چنانچه درین وقت نواب محمد زمان و محمد عثمان خان و شجاع الدوله خان در کابل بوده از طرف انگلیس حمایه میشدند. تمام این اوضاع سبب هیجان اهالی شده و روز به روز نفرت مردم را نسبت به انگلیس و شاهیکه بازیچه دست انگلیس بود می افزود. چنانچه متعاقب شورش کنر مردم خوگیانی نیز بغاوت کردند و کانولی برای فرو نشاندن این آتش اعزام شد در عرض راه جلال آباد، موقع عبور عساکر انگلیسی که برای عملیات به طرف جلال آباد میرفتند، مردم خورد کابل بر آنها حملات میکردند و باین قسم راه سمت مشرقی نیز مثل راه سمت مغربی (قندهار) از دست مردمان غلزائی مأمون نبود. در اوایل سال ۱۲۵٦ هـ ق (۱۸٤۰ع) مردمان خیبر که در اول طرفدار شاه بودند به سبب قطع شدن معاش و ایفاء نشدن وعده هایی که شاه به ایشان کرده بود به مخالفت قیام کردند و زمانیکه سرجان کین قوماندان عمومی عساکر انگلیس با یك عده عساکر خویش عازم هند بود، این مردم بر آنها حمله کرده تلفات زیاد رساندند [۱]

انگلیس ها حتی طرفداران اول خود را هم بدست گرفته نتوانستند و این از یکطرف به سبب آن بود که مردمی که در دام فریب انگلیس ها گرفتار شده بودند وقتیکه چشم شان بر اوضاع حقیقی باز شد در تحت تاثیر عکس العمل ملی و عمومی از انگلیس ها گشتند و مخالف شدند و از طرف دیگر انگلیس ها به وعده هایی که در اول به همکاران خود داده بودند، وفا نکردند و آنها را مأیوس ساختند. چنانچه به همین ترتیب علاوه از حاجی خان

(۱)- ایلبس پیرس: عروج بارکزائی ها

کاکری ملانازوی قندهاری، وزیر کهندل خان،[۱] حافظ چی میر واعظ آغا حسین، ملا رشید آخندزاده، حاجی دوست محمد خان گرم سیری، نائب امین الله خان لوگری و محمود خان بیات، برخلاف انگلیس ها قیام نمودند و نظام الدوله اکثر ایشان را حبس و برخی را جلای وطن نمود و به این قسم آتش مخالفت ملت را دامن زد.

این بود اوضاع افغانستان در سال اول ورود انگلیس ها تا موقع ظهور دوبارهء امیر دوست محمد خان که به طریق اختصار ذکر شد و روی همرفته میتوان گفت که این دوره از روز اول با نارضایتی و عکس العمل ملی که زادهء روح آزادی خواهی ملت افغانستان است آغاز شده بود و سوء رفتار مامورین و صاحب منصبان انگلیس روز بروز آن را تشدید مینمود.

(۱)- موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد ۲ صفحهء ۲۱۹.

فصل چهاردهم

ظهور دوباره‌ء امیردوست محمد خان وناکامی او

درین وقت به کابل خبر رسید که امیر دوست محمد خان دوباره از بخارا به افغانستان وارد شده در شمال هندوکش مشغول جمع آوری میباشد. و این مصادف با تابستان سال ۱۸٤۰ع (۱۲۵٦هـ ق) بوده و تفصیل آن به این قرار است که امیر دوست محمد خان که به قرار شرح ماقبل، زیر نظارت امیر بخارا بوده، بالاخره به معیت شهزاده محمد افضل خان موفق به فرار شد و با تحمل مشقات زیاد توانست که خود را بخاك افغانستان رسانده از رود آمو بگذرد. قبل از آن چند نفر از پسران خورد سال امیر چون محمد اعظم خان و شیر علی خان به اجازه امیر بخارا به تاشقرغان آمده و به صوابدید نواب عبدالجبار خان در اثر مذاکراتی که با داکتر لارد نموده بود با تمام خاندان امیر جانب کابل حرکت و در غزنی با خانواده شهزاده غلام حیدر خان یکجا تحت مراقبت گرفته شده بودند. امیر دوست محمد خان سر راست نزد والی خلم (تاشقرغان) که هنوز با انگلیس موافقه نکرده بود، آمده و به تیاری شروع کرد. پس از چندی قوائی از بلخ و قندوز جمع و جانب بامیان حرکت نمود.

درین موقع انگلیس ها در کابل وضع خوبی نداشتند. در کوهستان میرمسجدی خان و سلطان محمد خان نجرابی بنای شورش را گذاشته و عرصه را بر انگلیس ها تنگ ساخته بودند. از طرف دیگر وضعیت هرات که آیا طرفدار انگلیس است یا مخالف آن، نامعلوم و حالات بلوچستان نیز مشکوك و نافیصله مانده بود و در باجور هم بیقراری حکمفرمائی داشت. در چنین وقت بود که امیر دوست محمد خان دوباره در صحنه‌ء افغانستان نمودار شد و مکناتن علی العجاله به کپتان ریتری که در مدخل هندوکش موقع داشت امر کرد تا برای مقابله حاضر باشد و چون او در برابر حمله‌ء شهزاده محمد افضل خان که به تاریخ ۳۰ اگست ۱۸٤۰م(۱۲۵٦هـ ق) بمقام باجگاه با ۵۰۰ سوار بعمل آورده شکست خورده تا سیغان عقب نشست و از آنجا هم بطرف بامیان پسپا شد، کلنل دینای را به امداد او از کابل فرستاد و او نیز به مقابله مستقیم جرئت نتوانسته و بصورت جنگ و گریز جلو پیش آمدن قوای امیر

را میگرفت.[۱] درین وقت خود امیر در آیبك با قوه، بزرگ ترتیبات پیشقدمی را داشت. در بامیان یکدسته قوای انگلیس ذریعه، صالح محمد خان سرلشکر شان طرف امیر را گرفته از انگلیس ها جدا شدند و علاوه بر آن امیر محمد خان نیز که در خدمت انگلیس ها کار میکرد به امیر پیوست و این وضعیت قوماندان انگلیس را مجبور ساخت تا تمام قوای افغانی خود را خلع سلاح و به کابل اعزام دارد.[۲] زیرا میدانستند که افغانها حاضر نیستند به روی امیر دوست محمد خان گُله بیندازند، بلکه همینکه فرصت می یافتند به طرف او می شتافتند. انگلیس ها که وضعیت را مشکل دیدند قوای بیشتری از کابل اعزام داشتند که به سرکردگی کپتان اندرسن به سر وقت قوای شکست خورده، شان رسیده و هر دو قوه غفلتاً بر امیر حمله کردند بطوریکه نزدیك بود امیر دستگیر شود. امیر به زحمت زیاد جان ازین ورطه بیرون کشیده تا سیغان عقب نشست و از آنجا چون کانولی او را تعقیب میکرد، به تاشقرغان رفت ۲۸ سپتمبر ۱۸٤۰ع (۱۲۵٦ هـ ق).

درین وقت آوازه، شورش کوهستان به امیر رسیده مکاتیب میرمسجدی خان و سلطان محمد خان نیز که او را دعوت آمدن به کوهستان نموده بودند واصل شد. از طرف دیگر با نزدیك شدن قوای انگلیس به تاشقرغان والی آنجا دیگر نتوانست علانیه با امیر کمك کند. پس امیر بهتر دانست تا خود را به ملیون کوهستانی برساند. بنابرآن مخفیانه بصورت جریده با ۳۰۰ سوار به گل بهار آمد و مسجدی خان قائد ملی از او استقبال شایان شانی کرده خدمت خود و تمام قوم را در رکاب او عرضه داشت. انگلیس ها وقتیکه آشوب کوهستان را جدی مشاهده کردند و وجود امیر را سبب عواقب وخیم برای خود تصور نمودند، قوای بزرگی به معیت شهزاده تیمور بن شاه شجاع تحت قیادت جنرال «سیل» انگلیس به آنطرف اعزام داشتند و علاوه بر آن جهت مذاکره با سران شورشی و جلوگیری از اشتراك سران باقیمانده «الکزندر برنس» مامور سیاسی را نیز با هیئت مزبور همراه ساختند. جنرال سیل بتاریخ ۲۸ سنمبر قلعه، علیخان را که با امیر دوست محمد خان روابط داشت در تتمدره محاصره کرده و پس از مقاومت شدید قلعه مفتوح و خراب ساخته شد و علیخان به مجاهدین پیوست و درین محاربه که بنام «جنگ تُتُمدره» معروف است از طرف انگلیس ها کپتان «ایدورد کانولی» به قتل رسید و افغان ها شجاعت بی نظیری که حتی خود صاحب منصبان انگلیس

(۱)- موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد ۲ صفحه، ۳٤٤-۳٤۵.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۳٤۵.

آن را تصدیق کرده اند[۱] از خود نشان دادند. امیر بعد ازین واقعه به دعوت سلطان محمد خان به نجرو رفت و مشغول جمع آوری تازه شد. درین میانه غلام محمد خان پوپلزائی که از خدمت گاران قدیم انگلیس بود خدمت نمایانی برای انگلیسها نموده سران قومی چون خواجه خوانجی و خواجه عبدالخالق را حاضر ساخت تا از بغاوت خود داری کنند. حتی به مسجدی خان نیز پیشنهاد نمود که به بست مقبرهء تیمور شاه داخل شده بعدها به وساطت او نزد شاه شجاع حاضر و عفو بخواهد اما بنا به قول موهن لال عسکر برطانیه بدون آنکه این عهد و پیمان را احترام کنند خانهء او را در «جلکه» بتاریخ ۳- اکتوبر مورد حمله قرار دادند ولی به تسخیر آن موفق نشدند[۲] اما، مسجدی خان که سخت مجروح شده بود هنگام شب از قلعه خارج شد و فردا عساکر انگلیس قلعه را خالی یافته به رقیب او خواجه پادشاه سپردند و بعد از آن عساکر برطانیه جمع آوری تازه کرده بتاریخ ۱۸ اکتوبر برای جنگ با امیر و هواخواهان او جانب چاریکار پیش رفتند. امیر که در نجراب از پیشقدمی انگلیس شنید از نقشهء خود که میخواست با مردمان نجرابی و دیگر طرفداران خود (که عدهء بزرگی را تشکیل میدادند) از جناح عساکر انگلیس به راه کالا دره و بابا قشقار طرف کابل حرکت کند و شورشیان آن حوالی را نیز با خود همراه ساخته غفلتاً بر پایتخت حمله نماید، منصرف شده، برای مقابله با عساکر انگلیس ترتیبات گرفت. درینجا یك تولی عسکر کوهستانی انگلیسها را ترك و به امیر پیوست[۳] و بتاریخ ۱۵ اکتوبر عسکر انگلیس به قره باغ نزدیك شده و قلعه های بابا قشقار و کالادره را که اولی تعلق بدرویش و دومی تعلق به ملك سیف الدین داشته و هردو نفر بنابر تحریکات مادر مدد خان (خواهر امیر دوست محمد خان) که با قرآن شریف خانه به خانه گشته مردم را بطرفداری امیر تشویق میکرد قلعه را گذاشته بودند، آتش زدند. بتاریخ ۱۳ اکتوبر قوای جنرال سیل به آغا سرای که در آن وقت راه کابل بود مواصلت کرد، به روز ۲۸ اکتوبر امیر از نجرو حرکت نموده و در عرض راه تا «۵» هزار نفر دور او جمع شده بودند. شهزاده تیمور نیز برای مقابله حرکت کرد و تا باغ علم پیش رفت. امیر به پروان رسید. برنس و موهن لال به قریه های مجاور برای جلوگیری از ملحق شدن به امیر اعزام شدند و با صرف پول و وعده های زیاد مردم را از الحاق با امیر منع میکردند.

(۱)- ایلیس پیرس: عروج بارکزائی.
(۲)- موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد ۲ صفحه ۳۴۰ و ما بعد.
(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ۳۴۵ و مابعد.

امیر که نام جهاد را در بین مردم مشتهر ساخته بود، بیرق آبی رنگی را بلند کرده و دستار سفیدی که با علامهء غزاست به سر بسته در صف اول تیر اندازان اخذ موقع کرده بود که موهن لال از زبان عساکر انگلیس هیئت او را بهمین قرار حکایت میکند.[۱]

حملهء امیر بتاریخ ۲ نوامبر شروع شد.[۲] قطعهء سوار انگلیس شکست خورده و میجر (پنسانبی) و (فریزر) سخت مجروج شدند. داکتر لارد نمایندهء سیاسی متعین سمت شمال و «لفتننت برادفوت» و «اجودنت کرپسی» مقتول گشتند. خبر کشته شدن صاحب منصبان برطانوی و شکست دستهء سوار پریشانی شدیدی را در بین عساکر انگلیس و دربار شهزاده تیمور تولید کرد. بطوریکه برنس بساعت۳ شب به جنرال سیل مکتوب فرستاد که فوری عساکر را تا چاریکار عقب بکشند و فردا سیل عساکر را امر عقب نشینی داد.[۳] زیرا از قریه های عقب جبهه مطمئن نبودند و میترسیدند که قوای انگلیس در بین مردم شورشی گیر نیامده بکلی تباه نشود. درینوقت قراریکه موهن لال مینویسد، به او خبر رسید که امیر در بین لشکریان خود دیده نمیشود بلکه بسمت نامعلومی حرکت کرده است و قوای او بی سر مانده است[٤] واقعاً بزودی معلوم شد که لشکر مجاهدین در حال پراگنده شدن میباشند. با هم قوای انگلیس این وضعیت را به کدام چال حربی تعبیر کرده جرئت آغاز عملیات را نداشتند تا آنکه بتاریخ ٤ نوامبر از مکناتن مکتوب فوری به جنرال سیل و اکلزندر برنس رسید و در آن از تسلیم شدن امیر در کابل اطلاع میداد. این خبر برای عساکر برطانیه بقدری غیر منتظره بود که باوجود ملاحظهء مکتوب دستخطی مکناتن آن را باور کرده نمیتوانستند. زیرا نه تنها تسلیم امیر را انتظار نداشتند بلکه بیشتر به تباهی خود منتظر و پریشان بودند.

رویداد قضایا بهمین قرار بود ولی اینکه امیر چرا در عین فتح و کامیابی دفعتاً از نقشهء خود صرف نظر کرد ظاهراً خیلی پیچیده است. مؤلفین انگلیس عقیده دارند که امیر از صداقت خوانین کوهستان اطمینان نداشت ازینرو اندیشهء آنرا داشت که مبادا در صورتیکه

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳٤٦ و مابعد.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳٤٨ و مابعد
(۳)-موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳٥٠ و مابعد
(٤)-موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳٥۲ تا ۳٦٠. این بیانات را علاوه بر موهن لال دیگر مؤلفین انگلیس نیز قید کرده اند کانولی، هنری دیورند، سیل، لو، لارنس و غیره

بایشان اعتماد کند او را دست به دست دشمن تسلیم کنند. ازین سبب از کامیابی خود مایوس شده تسلیم را ترجیح داد.[۱] برخی دیگر از مورخین که صاحب سراج التواریخ نیز دران شامل است [۲] میگویند چون امیر از وضعیت پراگندگی لشکر انگلیس مطلع نبود از کامیابی خود در کوهستان بمقابل قوای بزرگ انگلیس مایوس شده بفکر افتاد تا بطرف قبائل غلزائی رفته و در آنجا بخت آزمائی خود را تجدید کند. چنانچه قبلاً پسرانش محمد اعظم خان و محمد اکرم خان و شیرعلی خان از غزنی از محبس انگلیس فرار و داخل زرمت شده بودند و آمدن امیر را بآن طرف مطالبه میکردند. ازین سبب امیر به فکر رفتن به قسمیکه از میان کابل باید بگذرد، لازم دید که کسی را خبر نکرده تنها و با لباس تبدیل حرکت کند. به هر حال حقیقت اینست که امیر از پریشانی انگلیس ها و خوفی که دامنگیر ایشان شده بود اطلاع نداشت و حتی به اهمیت جنگ پروان و تلفات انگلیس ها نیز ملتفت نشده بود و بنابرآن خود را در یك حالت بحرانی میدید و قوهء خود را که با قوای منظم انگلیس مقایسه میکرد امید کامیابی را کمتر می یافت (**غافل ازینکه قوهء یك ملت و لوکه بی وسیله باشد، نسبت به بزرگترین اردوهای منظم دنیا بزرگتر است**) و از طرف دیگر نظر به اقدامات سری برنس و جواسیس او در اردوگاه امیر یك فضای بی اعتمادی شدید و افواهات شکست افگن تولید شده بود که بیشتر امیر را از حقائق بیخبر و بالعکس پریشان میساخت.

علی ای حال طوریکه موهن لال اظهار نظر میکند اگر امیر فتح خود را در پروان تعقیب میکرد و یا اقلاً از میدان محاربه خارج نمی گشت انگلیس ها در کوهستان به یك شکست بزرگ مواجه میشدند و در کابل مامورین و صاحب منصبان انگلیس به حدی خوف داشتند که روی کار آمدن مجدد امیردوست محمد خان را یك امر متحمل تصور کرده ترتیبات مدافعهء شهر را گرفته بودند و حتی برخی هم بفکر بودند تا با امیر مذاکراتی صورت بگیرد. چنانچه وقتی امیر دوست محمد خان نزد مکناتن رفته به حاضر باش او گفت که برایش بگوید امیر دوست محمد خان از او ملاقات می خواهد، مکناتن با سراسیمه گی پرسید در

---

(۱)- لو: روزنامچه، جنرال آبات صفحهء ۳۷- لارنس در کتاب ٤۳ سال در هند مینگارد که مسجدی خان و دیگر سران ملی هر چند با امیر دوست محمد خان اطمینان دادند که دره های کوهستان غیر قابل تسخیر است و میتواند در آنجا از دست انگلیس ها محفوظ بوده بار بار به اقدامات بپردازد تا کامیاب شود اما امیر مطمئن نشد. (صفحه ٤۰-٤۳).

(۲)- سراج التواریخ جلد ۱ صفحه ۱۵۷

کجا؟ با عسکر یا بدون عسکر؟ [۱] یعنی مکناتن حتیٰ ظهور امیر را در کابل نیز با قوای ملی اش انتظار میبرد!

پس از روی این اوضاع مشاهده میشود که تسلیم امیر دوست محمد خان از اثر غلط فهمی بزرگی صورت گرفته بود که نه تنها روزگار استیلای اجنبی را در مملکت لا اقل یکسال دیگر طولانی ساخت بلکه خون هزارها نفر افغان را در قیام های ملی -که از این پس هرگز فرو نشست- **هدر گردانید** و اگر چنانچه امیر با همان عزمی که از بخارا آمده بود، مجادله را ولو در هر قسمت افغانستان ممکن میبود دوام میداد شك نیست که بزود ترین وقت انگلیس ها افغانستان را -که از همین وقت درك کرده بودند که قابل حفظ نمیباشد و خواهی نخواهی از کف شان خارج شدنی است- ترك میگفتند و از شاه پوشالی خود که ازین زمان عدم کامیابی و بی فائده بودن او را برای خود درك نموده بودند، دست بر میداشتند و امیر دوست محمد خان را که پس از یکسال تجربه دانسته بودند در آنوقت یگانه زمامدار لائق حکمرانی مملکت بود، پادشاه افغانستان تسلیم مینمودند. [۲]

تسلیم شدن امیر دوست محمد خان و اعزام او به هند:

به هر کیف امیر دوست محمد خان که در نجراب از عساکر خود حتی از پسرش محمد افضل خان جدا شده بود، از راه ده سبز و بلباس تبدیل بمعیت نائب سلطان بطرف کابل آمده جانب بالاحصار رفت و چون مکناتن درین وقت بقصد گردش بسواری اسپ بر آمده و با صاحب منصبان معیتی خویش نسبت به خبر های جنگ کوهستان صحبت میکرد امیر پیش رفته نائب سلطان را نزد مکناتن فرستاد تا به او بگوید که امیر دوست محمد خان حاضر است. مکناتن که او را دید از اسپ فرود آمده و احترام کرد و با خود به بالاحصار -در همان قصری که یکسال پیش امیر در آن دربار میکرد- برد و چون از مقصد امیر که استشاره از مکناتن بود مطلع شد، مشوره داد که شاه شجاع را ملاقات کند و وزارت او را بپذیرد. اما غرور امیر اجازه قبول این امر را نداده انکار ورزید و به رفتن به هند با عائله، خود موافقه

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۲٤۰-۲٦۰.

(۲)- بعد از گرفتاری امیر دوست محمد خان مکناتن با مقایسه، فهم و کرکتر او با هرزگی و غرور بیجای شاه شجاع نظریه، خود را نسبت به امیر تغییر داد و از تصمیم خود برای سلطنت افغانستان پشیمان شد (افغانستان چار راه فتوحات اثر آرنلد فلیچر امریکائی صفحه، ۹۸).

نمود و خانم مکناتن برای رهایش چند روزه، او دربالاحصار ترتیبات گرفته و یکی از زن های او را که دختر ناظرخیرالله بود نیز اجازه داد تا نزد امیر بیاید و امیر بخواهش مکناتن برای شهزاده محمد افضل خان پیغام فرستاد تا از جنگ دست کشیده به او ملحق گردد و از طرف دیگر تمام اعضای فامیل او باستثنای شیرعلیخان و محمد اعظم خان پسرانش که قبلاً از غزنی فرار کرده داخل زرمت شده بودند و محمد اکبر خان که با عموزادگان خود در بخارا مانده بود از غزنی به کابل خواسته شدند و امیر به تاریخ ۱۲ نومبر ۱۸٤۰ع (۱۲۵٦ هـ ق) بمعیت کپتان پیتر نکلسن از راه جلال آباد به طرف هند حرکت کرد و در پشاور فامیلش که به ۱٤۹ نفر بالغ میشد باو ملحق گشت و از آنجا به کلکته فرستاده شد و سالانه سه لك روپیه معاش از طرف دولت برطانیه برای او مقرر گردید ولی پس از چندی چون هوای کلکته به مزاجش سازگار نبود به لودیانه منتقل داده شد و مقرر شد که در تابستان در لویانه ییلاق کند و زمستان به کلکته برود.(۱)

به اینصورت هنگامه، بزرگی که با ظهور مجدد امیر دوست محمد خان از بخارا در سرتاسر افغانستان تولید شده بود با تسلیم نابهنگام امیر و اعزام او به هند ظاهراً رو به خاموشی گذاشت و جمع آوری های کوهستان و نجراب نیز پراگنده شده و جنرال سیل قلعه های مردم آن دیار را حریق کرد و یا به گُلّه توپ پست ساخت. پسران امیر که به زرمت رفته بودند بعد از آنکه از عزیمت امیر جانب هند آگاه شدند، دست از اقدامات کشیده در هند به امیر ملحق شدند.

درین وقت انگلیس ها تصور میکردند که بالاخره نفس راحت کشیده میتوانند و دیگر اسباب پریشانی برای ایشان باقی نمانده خواهد بود. زیرا بعقیده، آنها مهمترین عنصری که مردم بدور او جمع میشدند، از بین رفته و هم مردم با تسلیم امیر دوست محمد خان جرئت خود را بکلی از دست داده خواهند بود و دیگر کسی جرئت قیام را به مقابل انگلیس ها نخواهد کرد. اما به زودی معلوم شد که این فکر هم مثال سائر افکار ایشان خام بوده و مردم افغانستان را نشناخته بودند و نمیدانستند که این قوم برای آزادی خود میتواند بدون قائد نیز قیام کند وکامیاب شود!

(۱)- در این قسمت ها نوشته موهن لال و سراج التواریخ تقریباً بهم سر میخورد. موهن لال میگوید امیر در اول فکر داشت از کابل بطرف زرمت برود چنانچه روز را در باغ بابر گذرانیده و انتظار فرا رسیدن شام را میکشید لیکن درین بین تغییر فکر داده راه بالاحصار را در پیش گرفت.

فصـــل پانـزدهـم

علل و مقدمات شورش ملی کابل

درین وقت خطر بزرگی که از اول ورود انگلیس ها بافغانستان همواره ایشان را تهدید میکرد یعنی امیر دوست محمد خان از بین رفت و مامورین انگلیس و دست نشاندگان شاه بجای آنکه فشار خود را از سر ملت کم بسازند و برای ترضیهء خاطر ملت داخل اقدامات شده ترتیبات بهتری را رویکار بیاورند، بالعکس مغرور تر و بی پروا تر شده چنان تصور کردند که دیگر ملت افغانستان هرچه در توان داشت به مقابل آنها کرده و در همه اقدامات خویش ناکام گردیده است. پس از این بعد باید بکلی تسلیم باشد و انگلیس را آقای خود تسلیم کند. چنانچه از یك طرف عمال ایشان از قبیل نظام الدوله و زیردستان او میرزا امام وردی و سید حسین مستوفی بشدت بنای رشوت ستانی و مردم آزاری را گذاشتند و جائی که عرض مظلوم بآن برسد وجود نداشت و شاه رسماً میگفت که من اختیاری ندارم من صرف بنام پادشاه میباشم [1] و از طرف دیگر برنس دولك روپیـهء دیگر از معـاش خـوانین درانی و غلزائی برای تکافوی معاش عساکر جدید التشکیل خیبری و کوهستانی کاسته موجبات نفرت مزید ایشان را جلب کرد. و خوانین که صدای شکایت بلند میکردند نظام الدوله بامر برنس بایشان میگفت که یا خط وفاداری و اطاعت مطلق بدهند و یا از مملکت اخراج میشوند و در صورت قبول وفاداری و اطاعت بازهم مالیات مورد علاقهء هر رئیس دو چند و سه چند افزود میشد تا مصارف قوای انگلیس را پوره کند، خوانین بزرگ بسبب اینکه افزونی مالیات را متقبل نمیشدند از مقام خود معزول میگشتند چنانچه حمزه خان غلزائی حاکم جلال اباد و امین الله خان لوگری (مجاهد معروف) بهمین قسم موقعیت های خویش را از دست دادند. [2]

گذشته از همه صاحب منصبان و افراد عسکری انگلیس بنای تجاوزات را به مردم

---

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۲۸۰-۲۸۵.

(۲)- برنس به موهن لال هدایت داد که محمد یار خان رقیب امین الله خان لوگری را بمقابل او تحریك وحمایت کند. (کتاب سرجان کی: جنگهای افغانستان صفحهء ٤١٤)

گذاشته بودند و برنس که قضیه به او راجع میشد و او از طرف مکناتن برای روابط با اهالی مامور بود، بازخواست نمیکرد چنانچه موهن لال منشی وفادار و دوست قدیمی او درین قسمت شخصاً شهادت میدهد،(۱) وضعیت شاه هم خوب نبود. انگلیسها که بفکر خود غائله کوهستان را بدون امداد مادی و معنوی شاه بقوه و تدبیر خود فرونشانده بودند دیگر به شاه اهمیتی را قائل نمی شدند، و وجود او را بکلی بیفائده میدانستند پس اختیارات بلکه احترامات او را هم سلب نموده بودند. عدم رضائیت مردم خصوصاً در زمستان ۱۸٤۰-٤۱ (اوائل ۱۲۵۷ هـ ق) که شاه به جلال آباد رفته بود شدت اختیار کرد- زمانیکه شاه در جلال آباد بود اولین علائم عکس العمل ملی بواسطه نشر فرامینی که از طرف شاه شجاع بنام بزرگان ملی برای تحریك آنها بر خلاف انگلیس ساخته شده و از امضای شاه در آن تقلید شده بود عرض اندام نمود. مکناتن قضیه را از شاه پرسیده و شاه از امضای خود انکار کرد و حق هم داشت زیرا بنابه تصدیق موهن لال و برنس و خود مکناتن، شاه شجاع هیچیك سوء نیتی به مقابل انگلیس نداشت. بلکه با تمام تحقیراتی که میدید انگلیسها را یگانه حامی خود میدانست. مکتوبی که برنس از جلال آباد در اثر این فرامین جعلی به مکناتن در کابل نوشته مضمون آن این حقیقت و بسا حقائق دیگر را واضح میسازد. برنس میگوید: باز با شاه ملاقات کردم او احساسات و دردهای خود را شرح داد و گفت که یکنفر اعتمادی درین ملك ندارد دشمنان او هنوز بر سر اقتدار اند و پول مصارف او تادیه نمیشود. شاه از وزیر (نظام الدوله) بسیار شاکی و نسبت باقتدار او رقابت حس میکند. و عقیده دارد که او (یعنی شاه) از طرف ما (یعنی انگلیس) کم زده میشود. و میگوید که یگانه علاج و نظریه او رفتن مکه است حتی در لودیانه نسبت به حال اقتدار او بیشتر بوده است. درینجا بیشتر اوقات را جنگ ها اشغال میکند آیا چه وقت این ملك آرام خواهد شد؟ (۲)

اما اولین اثر بی نظمی که بعد از رفتن امیر دوست محمد خان پیدا شد، درین مردم غلزائی حصارك بود که از سبب عزل حمزه خان از حکومت جلال آباد و تقرر پسر نظام الدوله بجای او، آزرده شده به طغیان شروع کردند و به تیزین حمله نمودند. جنرال سیل از کابل برای دفع این غائله اعزام شد و او بر جمعیت کوچکی که بر سر راه اخذ موقع کرده بودند حمله و آن ها را پراگنده ساخت و تصور کرد همین فتح کافیست. ولی به زودی باز بد امنی عودت

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ۳۹۳-۳۹۵.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ۳۸۷-۳۸۸.

نمود و ایندفعه هم زمامداران انگلیس اهمیت زیاد به آن قائل نشده و به اعزام نماینده، سیاسی که «مك گریگر» بود، اکتفا کردند و او با سران قوم مذاکره کرد و ظاهراً بموافقه رسید. مگر باز هم به زودی اوضاع مغشوش در آن منطقه حساس عود کرد و این مرتبه علی محمد خان از طرف شاه شجاع برای مذاکره با خوانین اعزام شد و او که علت این ناراضی مردم را دریافت که از سبب قطع شدن معاشات و سلب رتبه های شان میباشد. بدون آنکه با مردم از راه شدت پیش بیاید، و یا با کلنل مانتیث که به معیت او با عساکر اعزام شده بود همکاری کند مراجعت کرد و راپور خود را تقدیم نمود. اما انگلیس ها ازین وضع او بدبرده شاه را وادار ساختند تا او را حبس کند.(۱) «مك گریگر» دوباره به آنطرف حرکت کرده و با مردم نسبت به اعاده، رتبه ها و برقراری معاشات شان موافقه نمود و در عین زمان مکناتن که از سرایت پروپاگند عمومی نسبت به فرامین جعلی شاه در بین مردم خصوصاً رؤسای درانی و غلزائی اطلاع یافته بود ذریعه، متحدالمالی به تمام سران درانی و غلزائی اطمینان داد که این اوازه که سران موصوف جلای وطن میشوند غلط است و بآن گوش نباید داد و بر حق بینی شاه و نماینده (مقصود خود مکناتن) اطمینان باید داشت.

علت این افواهات را موهن لال عدم صداقت مخبرین انگلیس که در کابل کار میکردند از قبیل ملا احمد برنج فروش مندئی وال میرزا امام وردی و میر حسن مفتی میداند که میخواستند باین وسیله اسباب پریشانی انگلیس را فراهم ساخته بیشتر استفاده کنند و اگر ورق برگردد بطرف مقابل همه را اثبات خدمت نمایند و الا بعد از رفع اغتشاش نسبت به صحت پیشگوئی های خویش صله حاصل کنند.(۲)

مقدمات قیام ملی:

به هر حال در حقیقت هم وضعیت در این وقت خراب بود. مردم نسبت به مال و جان خود اطمینان نداشتند- سران ملی به کمترین سوء ظن گرفتار و فرار هند میشدند. بی بازخواستی بحدی بود که اگر کسی بکسی تجاوز میکرد و آن شخص در نزد انگلیس ها خصوصاً برنس که شخص رفیق پرست بود(۳) توسل میجست، صدای شخص طرف تجاوز

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۱ صفحه، ۳۸۸ و مابعد.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۳۸۹-۳۹۰ و مابعد.
(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۳۹۳-۳۹۸.

بکس نمیرسید. مامورین داخلی هم که وضعیت را باین قرار میدیدند، دست به رشوه ستانی کشوده و تا میتوانستند جیب و بغل خود را پر میکردند- شاه دیگر کمترین اقتداری را مالك نبود و خصوصاً بعد از آنکه از جلال آباد بازگشته و آن فرامین جعلی کشف شده بود انگلیسها دیگر به او وقعی نمیگذاشتند و اگر نسبت به شخصی و یا کاری توصیه میکرد قصداً بر خلاف آن رفتار می نمودند.

از طرف دیگر مملکت روز بروز فقیر شده میرفت و منابع داخلی برای صرفیات عسکر انگلیس و دیگر حوائج روز افزون ممکلت خصوصاً با در نظر گرفتن لشکر کشی های داخلی، کفایت نمیکرد و فقر و فاقه رو به تزاید بود- تمام این چیزها مقدمات یك بغاوت عمومی را فراهم میکرد. از ماه سپتمبر (اواخر ۱۲۵۷ هـ ق) علائم قیام ملی بوضوح دیده میشد چنانچه سران بزرگ باهم علانیه مجلس ها میکردند و قرارها میدادند. انگلیسها بقرار قول موهن لال ازین رویدادها بیخبر نبودند بلکه مخبرین و مخلصین شان چون واقعه نگاران فوق الذکر و هم نائب محمد شریف چنداولی بایشان از تمام کوائف خبر میدادند- [1] ولی آنها که خود را در اوج اقتدار میدیدند و از نشهء قدرت مدهوش بودند به آن اهمیتی نداده اصلاً تصور نمیکردند که یك تودهء بی دست و پا و بی سر و سامان بتواند بمقابل یك حکومت قهار و مقتدر و یك اردوی منظم و مجهز قد علم کند.

موهن لال که وسیلهء اخذ راپورهای مذکوره بوده است و از رساندن آن به برنس ذکر می کند، میگوید که مکناتن و برنس از وضع مملکت خبر داشتند اما غرور شخصی و عدم موافقت ذات البینی شان در امور مملکت سبب شد که آنرا بی اهمیت انگاشته و وقت را از کف بدهند و مکناتن که درین روزها حاکم بمبئی مقرر شده و آمادگی عزیمت را داشت، نمیخواست بواسطهء اهمیت دادن باین گذارشها عزیمت خود را به تعویق بیندازد و برنس که آرزوی جانشینی او را داشت می خواست تا تقرر خود اقدامی نکند.[2]

حقیقت اینست که در ماه سپتمبر ۱۸٤۱ ع (اواخر ۱۲۵۷ هـ ق) سران ملی از قبیل عبدالله خان اچکزائی و امین الله خان لوگری[3] که اوضاع را غیر قابل تحمل و آخرین امید و

(۱)- موهن لال کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳۹۹.

(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳۶۸.

(۳)- عدهء از مورخین ملا محمد شاه روحانی مشهور کابل را محرك اصلی قیام ملی میدانند و میگویند که ملای مذکور

تسلی خود را که عبارت از شخص شاه شجاع بود و بنام یك پادشاه افغان به اطاعت او با وجود همه وطن فروشی هایش هنوز خود را مقید و مکلف میدیدند، کاملاً از بین رفته می یافتند، به فکر اقدام عملی افتاده با هم عهد و پیمان کردند که برای بر انداختن یوغ اسارت اجنبی دست بکار بزنند و اگرچه به فدا کردن جان و اولاد شان تمام شود، این لکه را از دامن وطن مقدس اسلامی خود بزدایند. چنانچه پس ازین موافقه دیگر رؤسا را هم چون سکندر خان، عبدالسلام خان، میراحمد خان، محمد خان، محمد حسین خان عرض بیگی، حاجی علم خان و حاضر خان کوتوال، میر جنید خان، محمود خان بیات، محمد عظیم خان پیش خدمت، ناظر علی محمد خان، میر آفتاب خان، میر حاجی خان (بن میر واعظ)میر سیدخان، میر علام قادر خان، آغا حسین خان توپچی باشی، اقوام دوست محمد خان اسحق زائی و پسران میر داد خان هوتك، ولی محمد خان میرآخور، اکبر خان خوابگاهی، عبدالرحمن خان عثمانلو، در خانهء عبدالله خان اچکزائیی جمع شدند و پس از شنیدن بیانات آتشین عبدالله خان که نسبت به ظلم و استبداد مامورین انگلیسی و هواخواهان شان و بی اقتداری شاه و تباهی رعیت و نقصان دین داری و تجاوزات به شرف و ناموس ملی ایراد کرد، همه متفق شدند که باید اقدام عملی و فوری جهت خاتمه دادن باین اوضاع بعمل آورده شود. در اول فکر اکثر مجلسیان باین قرار گرفته بود که نزد مکناتن رفته از او خواهش ملاقات نمایند و به این نام همه خود را در محضر او رسانده مکناتن را بقتل برسانند. بعضی دیگر نظریه داشتند که شروع اقدامات باید از آتش زدن قورخانهء انگلیسها باشد تا تهی دست شوند و فوقیت اسلحهء شان از بین برود و اما امین الله خان لوگری که شخص آزموده و تجربه کار بود گفت که این سخنان طفلانه است اول باید به خانهء برنس و دیگر صاحب منصبان انگلیس که در داخل شهر است حمله کرده بعد از آنکه داخل شهر کسی از انگلیس ها نماند با مکناتن و دیگران که در بالاحصار و قشله عسکری میباشند مصاف بدهند. این فکر از طرف عموم پذیرفته شد و همه عهد و پیمان را در حاشیهء قرآن نوشته امضاء کردند و طرح پروگرام اقدام و تاریخ عملیات را به امین الله خان و عبدالله خان اچکزائی گذاشتند.

در خلال این گذارشهای که در کابل اتفاق می افتاد تغییرات مهمی در اوضاع ادارهء انگلیسها نیز صورت گرفته بود. از یکطرف جنرال «الفنستن» قوماندانی انگلیس را عوض

باساس خرابی که دیده بود مردم را بر ضد انگلیس ها به قیام دعوت مینمودند (آرنلد فلیچر- کتاب افغانستان چار راه فتوحات صفحه ۱۰۵)

«لاردکین» در کابل بدست گرفت و از طرف دیگر مکناتن بحکومت بمبئی مقرر شده و تهیهء حرکت خود را داشت. جانشین او هنوز معلوم نبود و از طرفی هم در قندهار نمایندهء سیاسی انگلیس «میجر لیچ» تبدیل و «سر هنری راولنسن» بجای او مقرر شده[1] و جنرال «نات» قوماندانی عسکری آن ولایت را بکف گرفته بود. و این تغییرات از یکسو برخلاف حقایق، آرامی افغانستان را که نظر به راپورهای نمایندگان انگلیس از کابل در نظر حکومات هند و برطانیه قائم شده بود نشان میداد و از طرف دیگر تغییرات سیاسی در ماورای سرحدات افغانستان نمایندگی میکرد که با خاتمه یافتن حکومت مقتدر سك در پنجاب و رفع غائلهء بلوچستان وضعیت را در افغانستان برای انگلیسها مامون تر و روی همرفته آغاز یك دورهء امن و امان را پس از دوسال آشوب معرفی مینمود.[2]

باوجود این نظریات، بازهم در حقیقت نه تنها در کابل مقدمات یك قیام عمومی بطور خفیه چیده میشد بلکه در دیگر نقاط افغانستان نیز درین وقت آرامی و امنیت چنانچه انگلیس ها تصور کرده بودند وجود نداشت. در قندهار اخترخان زمینداوری عَلَم بغاوت بمقابل

(۱)- این همان راولنسن است که خطوط میخی بیستون ایران را کشف کرد و در جنگ دوم افغان رول مهمی داشته و از طرفداران جدی سیاست پیشقدمی در افغانستان بشمار میرفت و کتابی هم نسبت به افغانستان دارد که به سلطنت هفتم مشرق زمین موسوم است

(۲)- واقعات پنجاب و بلوچستان تفصیل علیحده بکار دارد درینجا مختصراً اشاره می شود که در سال ۱۸۳۹ ع (۱۲۵۵ هـ ق) رنجیت سنگ فوت شد و نواده گان او در سر تاج و تخت باهم اتفاق نتوانستند و شك نیست که دست انگلیس نیز درین هرج و مرج بی دخل نبود. نتیجه این شد که دولت قوی سك ضعیف گردید و از اولاد رنجیت چنان شخصی که لیاقت لازم را داشته باشد بمیان نیامد. اگرچه بعد از انقلابات فجیع در سال ۱۸٤۱ ع (۱۲۵۷ هـ ق) شیر سنگ حکومت نسبتاً آرامی قائم کرد لیکن باز انقلابات دیگر رخ داد تا اینکه در سال ۱۸٤۸ع انگلیسها خود را جانشین سك ها اعلام و پنجاب و پشاور کشمیرو دیره جات را بخود ملحق کردند که ذکر آن خواهد آمد. همین قسم داستان ولایت افغانی بلوچستان هم طولانی و اسف انگیز است. طوریکه در یکی دوجای دیگر اشاره شده بود انگلیسها محراب خان را که به تاج و تخت افغانستان صداقت داشت و ازین سبب در لشکر کشی انگلیس کمك نکرده بود بقتل رسانیده پسرانش را محروم از امارت قرار دادند و شهنواز خان رقیب او را روی کار آوردند. لیکن او هم کاری از پیش برده نتوانست و بار دیگر مجبور شدند ازین دست نشاندهء خود صرف نظر و پسر خان مقتول را به امارت بردارند. ولی بازهم چون انگلیس ها کنترول قطعی را بر بلوچستان مخصوصاً اشغال ولایت شال (کویته) که راه افغانستان بود در نظر داشتند در قلات انقلاب رخ داده نمایندگان انگلیس به قتل رسیدند و فقط وقتی این غایله فرونشست که انگلیسها از قندهار عسکر اعزام و قلات را اشغال کردند و از خان قلات بنام شاه شجاع قراردادی گرفتند(۱٦ اکتوبر ۱۸٤۱ع-۱۲۵۷ هـ ق) که بموجب آن میر نصیر خان متعهد شد که «شهر کویته و ولایت شال را به حکومت افغانستان واگذار شده خود و جانشینان خرد را تابع سلاطین کابل بشناسد همانطوریکه اجداد او تابعین اجداد پادشاه موصوف بوده اند»- علاوتاً خان قلات بموجب این معاهده متعهد گردید که بدون اجازه حکومت برطانیه و شاه شجاع الملك با دول خارجی روابطی نداشته باشد (رسالهء معاهدات دول بومی هند بعد از ۱۸۳٤ع (صفحهء ۳٦ تا ٦۵) در اینجا نکته قابل دلچسپی است که تا این تاریخ کویته بلوچستان مربوط به تاج افغانستان است و بعدها دیده خواهد شد که چطوربدون موافقهء افغانستان آن را بدسایس از افغانستان جدامیکنند.

انگلیس بر افراشته و انگلیسها را پریشان ساخته بود.[۱]

بر علاوه در وزیری خوگیانی در سمت مشرقی کابل نیز اغتشاش رخ داده و انگلیسها برای رفع آن به لشکر کشی مبادرت کرده بودند- در کوهستان هنوز عناصر مخالف فعالیت داشتند و از فراز کوه ها ورای دره ها در مواقع فرصت قدعلم می کردند و اسباب آزار و پریشانی انگلیس را فراهم می ساختند و با اینکه جنرال (سیل) برای فرو نشاندن این بغاوت ها و کشتن روح ملی از شدت کار گرفته و عرصه را بر مجاهدین تنگ ساخته بود اما روح آزادی خواهی افغانها قابل شکست نبود و طوریکه خود صاحب منصبان انگلیس اعتراف کرده اند مقاومت عنودانه بوده و روبه شدت پیش میرفت.[۲]

خلاصه این بود وضعیت عمومی افغانستان در سه سال تسلط سیاسی و نظامی انگلیس که از آغاز تا انجام عکس العمل عمومی و خود بخودی، شدید و دامنه دار ملت مواجه گردیده و در آوان اخیر روح انقیاد ناپذیر افغانی بکلی بی حوصله شده و با شورش عمومی به این دوره، تسلط بیگانه گان آمیخته با ظلم و تشدد خاتمه داده خاک پاك وطن را از وجود اجانب و متجاوزین و هواخواهان و دست نشاندگان آن ولو از خود شان و سلالهء شاهان بزرگ و حقدار شان بود پاك ساختند!

(۱)- سرجان کی: در کتاب جنگ در افغانستان می نویسد که اختر خان زمینداوری با یار محمد خان الکوزائی والی هرات ارتباط داشت و یار محمد خان وعده ارسال کمك را به او داده بود. (صفحهء ۴۱۰)

(۲)- پتریك مکراری در کتاب تباهی آشکارا مینویسد که قیام غلزائی های خورد کابل و مردم کوهستان و درانی های قندهار باهم مربوط و روی نقشه قبلی صورت گرفته و الدرد پاتنجر نمایندهء سیاسی انگلیس آن را باطلاع مکناتن رسانده بود لیکن مکناتن آنرا باور نکرده بود (صفحهء ۱۵۰).

فصـــل شـــانـزدهـم

شورش ملی کابل وعواقب آن

اشخاص صاحب نظر در اوائل خزان ۱۲۵۸ هـ ق (۱۸٤۱ع) از هوا و فضا حس میکردند که طوفان آمدنی است و هیجان ملت با انفجار شدیدی ظهور خواهد کرد. چه بعد از عهد و پیمان ماه سنبله، مجالس خفیه و علنی زیاد شده میرفت. نفرت مردم روز بروز از حکومت بیشتر و نمایان تر میشد. ظلم و فشار و خفه کردن احساسات ملی بالخاصه حبس و نفی بزرگان قوم به تحریك انگلیس ها و به ذریعهء محمد عثمان خان نظام الدوله روز افزون بود. چنانچه در روزهای اخیر عبدالله خان اچکزائی و محمد عطا خان بن سمندر خان بامیزائی و عبدالمنان خان بن محمد اکرم خان امین الملك (وزیر عصر شاه محمود) و غلام احمد خان بن شیر محمد خان مختار الدوله از طرف نظام الدوله امر فرار را دریافت ولی به آن تن نداده و کار را به شمشیر حواله کرده بودند. از طرف دیگر محمد شاه خان بابکر خیل نیز با برادر و دیگر بزرگان قوم خود به مجاهدین ملحق شده و به قوهء آنها افزوده بود. در یکی از مجالس اخیر فیصله شد که سران خاندان بارکزائی را که مخالف شاه شجاع و در تحت حمایت انگلیس در کابل بسر میبردند نیز با خود همراه ساخته و از بین ایشان سری برای اقدامات خویش انتخاب کنند که طرف احترام و تمکین همه باشد. چنانچه بمیانجی گری امین الله خان لوگری -که درینوقت مستقیماً از طرف نظام الدوله تهدید شده بود- نواب محمد زمان خان بن نواب اسد خان و محمد عثمان خان بن نواب عبدالصمد خان و شجاع الدوله خان پسر نواب محمد زمان نیز همراهی خود را با مجاهدین اعلام داشتند و مجلس ملی باتفاق آراء نواب محمد زمان خان را به قیادت خود انتخاب کرد و فیصله شد که روز ۱۷ رمضان که یك روز متبرك اسلامی است برای آغاز عملیات انتخاب شود. چنانچه یك روز پیش ازین تاریخ به ذریعهء شبنامه ها از آغاز عملیات به اهالی کابل خبر داده شده بود.

موهن لال مینویسد که نائب محمد شریف خان و تاج محمد خان و میرزا خان جوانشیر این راپور را بمن دادند و گفتند که فردا حمله شروع خواهد شد. من فوری آن را به «برنس»

رساندم او در جواب گفت که ترس نشان دادن غلط است باید به قشله رفته به بینیم که چه ترتیبات میتوان گرفت. این را گفته بطرف قشله حرکت نمود و در بین راه خط دیگری هم که بزبان فارسی همین اطلاع را به او میداد برایش رسید و درین خط که بنام برنس بامضای مخفی تحریر یافته بود جمله ذیل نوشته شده بود: «وقت آن رسیده است که این مملکت را ترك کنید.»

از طرف دیگر نظام الدوله نیز که جواسیس او به هر طرف درگشت و گذار بودند در همین شب از جریانات اطلاع یافته بود. لیکن اینکه چرا از طرف هیچکدام آنها ترتیبات گرفته نشد از جملهء اسراری است که کشف آن متعذر میباشد. اما میتوان گفت که حقانیت قیام ملی و اعانت خداوندی بآن، دست و زبان انگلیس و انگلیس پرستان را فلج، گنگ و عقل و ارادهء شان را سلب کرده بود.

روز ۱۷ رمضان (۲ نوامبر ۱۸٤۱ع) طوریکه مقرر شده بود علی الصباح ملت از هر طرف بمحل موعود که در حوالی بالاحصار، مقر نمایندگان و صاحب منصبان انگلیس بود مثل سیل ریخته طبق هدایت قاندین ملی اولتر به منزل «سر الکزندر برنس» که پایان تر از بالاحصار در نزدیکی خرابات حالیه واقع بود هجوم بردند. موهن لال که ناظر این وقائع بود چنین مینویسد: «من خواب بودم که ملازم دروازه را بشدت کوفته فریاد کرد که شما هنوز خواب هستید و شهر چپه شده است. من به باغ بیرون شده دیدم که هر طرف دویدن دویدن جاری است. به برنس پیغام فرستادم، او قبلاً خبر شده بود. درین وقت نائب محمد شریف آدم فرستاد که به محلهء چنداول که محفوظ تر است پناه ببریم. اما برنس نپذیرفت. نظام الدوله هم به برنس توصیه کرد که همراه او به بالاحصار برود، برنس قبول نکرد زیرا اطمینان داشت که عسکر برطانیه جان او را ازین ورطه نجات خواهد داد.» [1] خلاصه برنس که هجوم را ملاحظه کرد و عبدالله خان اچکزائی، امین الله خان لوگری، سکندر خان و عبدالسلام رؤسای درجه اول ملیون را در بین جمعیت بمقابل منزل خود شناخت، یك نفر را نزد ایشان فرستاد تا علت ازدحام را معلوم کند و به ایشان اطمینان بدهد که غور ایشان خواهد شد و در مطالبات شان بنظر همدردی توجه بعمل خواهد آمد. اما سکندر خان که غیظ و غضب او درین روز پرهیجان از دیگران بیشتر بود، به نماینده برنس مجال تمام کردن حرف هایش را نداده، سر او

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ٤۰۱-٤۰۲.

را با شمشیر از تن جدا کرد و امر داد تا بخانهء برنس یورش ببرند،[۱] مردم از هر طرف بخانهء او ریختند. برنس از برندهء اطاق فوقانی عمارت خود بمردم خطاب کرده آنها را با آرامی دعوت کرد و وعدهء پول داد. مردم که برای پول نیامده بودند، بلکه حسیات بر افروختهء ملی سایق ایشان بود ازین توهین انگلیس ها مشتعل تر گشته بشدت بداخل باغ برنس هجوم بردند. برنس امر گله اندازی را داد. مجاهدین بیشتر تحریك شده بضرب گله چند تن از انگلیسان را که بنای مقابله را داشتند از پا در آوردند که دران جمله کپتان «براد فوت» نیز شامل بود و لفتننت چارلس برنس برادر الکساندر برنس که جوان خون گرمی بود ازمشاهدهء اوضاع بیطاقت شده خود را به حویلی انداخت و به مجاهدین حمله برد و چند تن را مجروح و مقتول ساخت تا خودش تکه تکه شد. آنوقت مردم بدروازهء خانهء برنس آتش زده و زیر باران گله شجیعانه بخانه داخل و او را کشیده پارچه پارچه کردند. و در قتل او برادر زادهء غلام احمد خان اچکزائی و هزار خان کوتوال که شخصاً طرف تحقیر او واقع شده بودند بیشتر دست داشتند.[۲] درین وقت تمام افسران و مامورین انگلیس که در خانهء برنس بودند از دست مجاهدین بقتل رسیدند و خزینه برنس که برای کاشتن تخم نفاق و کشتن روح آزادی خواهی افغانها ذخیره شده بود و به قول «سیل» هفده هزار پوند و بقول صاحب سراج التواریخ یك لك و پانزده هزار روپیه تخمین میشد بدست غازی ها افتاد.[۳] غازی ها بخانه های دیگر مامورین و افسران انگلیس هجوم بردند موهن لال مولف کتاب حیات امیر دوست محمد خان که در نزدیکی منزل برنس، اقامت داشت بذریعهء شیرین خان از دست غازی ها نجات یافته بعد از آنکه چند روز تحت حمایت نواب محمد زمان بود، به چنداول رسانده شد و تا اخیر اغتشاش در آنجا بوده به کمك یك عده وطن فروشان چون نائب محمد شریف خان و خان شیرن خان با مکناتن روابط قائم و وسائل ناکامی نهضت ملی و تولید نفاق بین سران قومی و حتی قتل سران مذکور را فراهم میکرد[٤] و لیکن او و همکارانش جز برخی سیاه

---

(۱)- کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤۰۳
(۲)- کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤۰٤.
(۳)- پترك مکراری: در کتاب تباهی آشکارا موجود خزانه برنس را ۱۷ هزار پوند و ده هزار روپیه پول شخصی جانسن خزانه دار وانمود میکند و این بحقیقت نزدیکتر است.
(٤)- مکناتن: توسط موهن لال به خان شیرین خان و نائب محمد شریف خان پیغام فرستاده بود تا علیه سران ملی اقدام کنند و هر قدر پول که لازم باشد بذیعهء میر حیدر پنجه باشی فرستاده میشود. برای سر هریکی از سران ملی ده هزار روپیه تعیین کرده بود. (کتاب جنگ در افغانستان تالیف سرجان کی صفحهء ٤۲).

دستی هائی که به خوبی تلافی شد، بدیگر مقاصد ناپاك خویش کامیاب شده نتوانستند که تفصیلش در آتی خواهد آمد.

برنس در موقعی که تحت حمله، ملیون واقع شده بود از بالاحصار امداد عسکری خواسته بود. این امداد توسط جنرال کیمپبل قوماندان گارد شاهی اعزام شده ولی دیرتر رسید و در راه تمام غند مزبور از طرف ملیون تباه و توپهایش بدست ملیون افتاد و خودش بسختی خود را به بالاحصار رسانید.(۱)

همچنین «لفتننت ستیوارت» که با «کپتان هنری لارنس» (۲) میخواستند از بالاحصار خود را به قشله برسانند اول الذکر در بالاحصار مجروح و اخیر الذکر بزحمت توانست خود را به قشله برساند. از طرف دیگر حین رسیدن خبر حمله به منزل برنس «برگدیر شلتن» از طرف «جنرال الفنستن» از قشله برای کمك به برنس اعزام شده بود. نامبرده که وضعیت را در شهر پرآشوب دید بجای آنکه داخل شهر شود سر راست جانب بالاحصار حرکت کرد حالانکه اگر به شهر داخل میشد بقول موهن لال شاید به موقع به سر وقت برنس رسیده شورش خاموش میگشت. (۳)

به هر حال روز اول شورش به این قسم سپری شد بدون آنکه انگلیس ها موفق به کمترین کامیابی بشوند. بلکه شاه در بالاحصار و مکناتن در قشله و شهر از دست شان بیرون ماند. به وقت عصر مکتوب مکناتن به نواب محمد زمان خان رسید که در آن او را برای مشوره به قشله دعوت کرده بود. اما نواب محمد زمان خان به این مکتوب جوابی نداد و یا اینکه اصلاً مکتوب به او نرسید زیرا این سخن از زبان موهن لال و خود انگلیس هاست

---

(۱)- این شخص همان صاحب منصب انگلیس است که در حمله، سال ۱۸۳۵ع شاه شجاع بر قندهار دستگیر و مسلمان شده بنام جنرال شیر محمد خان اردوی امیر دوست محمد خان را تربیه کرده بود و اینك که ورق برگشت دوباره بخدمت انگلیس و شاه شجاع داخل و قوماندانی گارد شاهی به او تفویض شده بود. عجب تر اینکه بعد از کشته شدن شاه شجاع بار دیگر بخدمت امیر دوست محمد خان قبول و تا وقت مرگ بحیث مربی عسکر افغانستان اجرای وظیفه میکرد!

(۲)- این شخص برادر سرجان لارنس گورنر پنجاب که معاهدات ۱۸۵۵ع و ۱۸۵۷ع را با امیر دوست محمد خان عقد نموده بعدها بنام لارد لارنس گورنر جنرال هند شد و سیاست معروف «بیحرکتی مراقبت آمیز» را همین شخص در عصر امیر شیر علی خان و برادرانش در مقابل افغانستان روی کار آورد. هنری لارنس نیز کتابی در باره، افغانستان نشر کرده که جنگ اول افغان و علل آن نام دارد.

(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ٤۰۹.

و افغانها نسبت به این مکتوب چیزی نگفته اند.

فردای این روز تاریخی ملت بطرف قلعه هائی که انگلیس ها درداخل شهر در آن اقامت داشتند چون قلعهء نشان خان و قلعهء وزیر حمله کردند. قلعهء اول الذکر که بین شهر و ده افغانان واقع و گدام آذوقهء انگلیسها بود و ازطرف کپتان «مکنزی» مدافعه میشد، پس از دو روز مقاومت تسلیم شد. همچنین قلعهء وزیر واقع چهار باغ «مشهور به برج سلطان جان» که مرکز ادارهء انگلیسها بود، و قوماندانی آن را کپتان« تریور» بعهده داشت مجبور به تسلیم گردید اما صاحب منصب مزبور بکمك بعضی خائنین اندرابی به قشله رسانده شد و باین قسم در ظرف سه روز کنترول اداری و نظامی کابل بکلی از کف انگلیسها خارج شده و شاه شجاع که به هوا خواهی انگلیس پسر خود فتح جنگ را ازبالاحصار بیرون فرستاد نیز مردم به آن اهمیت نداده هفتصد تن ازعساکرش را کشتند و خود او را به بالاحصار متواری ساختند.

در ضمن این رویدادها که در کابل اتفاق افتاد آوازهء جهاد باطراف شهر نیز پراگنده شده، مردم اطراف هم برای حصه گرفتن درین شرف دینی و ملی جانب کابل حرکت کردند.

نواب عبدالجبار خان نیز که در بیرون شهر بود مردم را بر خلاف انگلیس تشویق میکرد، چنانچه مردم کاه درهء کوهستان و همچنین مردم لوگر و وردك به زودی با مجاهدین کابل یکجا شدند و در وردك لفتننت «ماول» و لفتننت «ویلر» از طرف عساکر زیر دست خود مقتول گردیدند. در نزدیکی غزنی ملك موسی خان سلیمان خیل قوای زیر فرمان کپتان «پالمر» را شکست داده به شهر متواری ساخت و چند روز بعد کپتان «ودبرن» با یکدسته یکصد و سی نفری برای باز نگه داشتن راه کابل از غزنی اعزام گردید تمام دسته مذکور از طرف ملیون وردك بقتل رسیدند. بروز سوم شورش که ۱۹ رمضان مصادف با ٤ نوامبر بود- ملیون به باغ شاه و قلعهء شریف حمله کرده و باین قسم روابط چهاونی و کمیساریت یعنی ادارهء رس رسانی عساکر قطع شد و با از دست رفتن گدام و ذخائر، عساکر انگلیس در قشله بدون آذوقه و ارزاق ماندند.

جنرال الفنستن قوماندان کل قوای انگلیس که درین وقت بمرض نقرض گرفتار بود، فکر تخلیهء کابل را داشت و بهتر میدانست به جلال آباد عقب نشسته و تا بهار انتظار بکشد و بعد با قوای تازه حمله کرده کابل را پس بگیرد. اما مکناتن مخالف بوده و به مسؤولیت

خود بپایداری در کابل اصرار می ورزید و عقیده داشت که باید به هر ترتیب باشد کابل را نگه دارند و زمستان را گذشتانده، سعی کنند تا بین سران ملی نفاق تولید و برخی را طرفدار انگلیس بسازند. همین فکر مکناتن بود که سبب تباهی قطعی عساکر انگلیس و سلب نفوذ و رسوخ آن در افغانستان شد.

به هر حال هنوز همه صاحب منصبان و مامورین سیاسی انگلیس به یك نقطه اتفاق نکرده بودند. مکناتن به موهن لال هدایت داده بود تا با رؤسای غلزائی داخل مفاهمه شده آنها را از درانی ها جدا و طرفدار انگلیس بسازد. موهن لال هم برای مذاکرات توسط نائب محمد شریف خان و خان شیرینخان و دیگر طرفداران خود حمزه حاکم سابق جلال آباد را در نظر گرفته و به موهن لال اختیار داده بود که تا پنج لك روپیه برای حصول این مقصد صرف کرده میتواند و فعلاً تا پنجاه هزار روپیه بطور پیشکی اختیار مصرف را دارد.[۱]

تا روز ۲٤ رمضان تمام قلعه هائی که بین بالاحصار و چهاونی انگلیس (واقع در محل فعلی کلوپ عسکری) در دست انگلیسها بود، یکی بعد دیگری از طرف مجاهدین ملی اشغال و شاه در بالاحصار و انگلیسها در چهاونی بطور مطلق محصور شدند و مجاهدین حملات خود را بر قشلهء انگلیس نیز شروع کردند و دسته های عساکر برطانوی را که روزمره برای مقابله از قشله خارج میشدند شکست داده دوباره به چهاونی داخل میساختند.

درین موقع بود که از سمت شمال افغانستان ستارهء اقبال و افتخار افغانستان طلوع کرد و به پیکر بی سر و سامان افغانهای غیور روح تازه دمید و سر سردار بی نظیری را برای عملیات آینده بدست آوردند. این ستاره یا بهتر بگوئیم این ستارگان توأمین سردار محمد اکبر خان غیور و پسر عمش سردار سلطان محمدخان (بن سردار محمد عظیم خان بن پاینده خان) بودند. محمد اکبر خان که با سلطان خان احمد خان و دیگر سرداران در بخارا اسیر مانده بود، زمانیکه از آغاز قیام ملی در افغانستان شنید اجازه رفتن به افغانستان را حاصل و بمعیت سلطان احمد خان از راه بلخ و تاشقرغان به بامیان رسید. و این درست در همان موقعی بود که شورش ملی در کابل شروع و انگلیس ها از هر طرف مستأصل گشته بودند. اگرچه در بامیان و سپس در حوالی چاریکار انگلیس ها برای جلوگیری از آمدن سردار اقداماتی کردند اما مساعی شان بجائی نرسید و «میجر پاتنجر» که بزرگان کوهستانی را

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤١٤.

میخواست بر خلاف اکبرخان بر انگیزد در مساعی خود ناکام شده بمعیت «لفتننت هافتن» بزحمت جان بسلامت کشید و به قشله آمد حالانکه باقی افسران انگلیس منجمله لفتننت ریتری درضمن گفتگو برای اغوای سران کوهستان بقتل رسیدند.[۱]

روزیکه سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان به کابل رسیدند ۲۵ رمضان (۸ نوامبر) یعنی روزی بود که ملیون میخواستند بطور عمومی بر قشلهء انگلیس حمله کنند. در اولین مجلس که از طرف قائدین محلی انعقاد یافت، نواب محمد زمان خان حق قیادت خود را به سردار اکبرخان گذاشت و فیصله شد که حملات خود را بر انگلیس ها تا تباهی کامل شان دوام بدهند. اما مکناتن که از آمدن سردار محمد اکبر خان شنید، بیشتر پریشان شده دانست که اگر از راه سیاست کاری از پیش نبرد، از طریق جنگ جز بربادی کامل نتیجه حاصل نخواهد کرد. بنابران بفکر افتاد تا هر طور هست برای تولید اختلاف بین سران نهضت ملی صرف مساعی کند. برای این مقصد از یکطرف طوریکه قبلاً ذکر شد، بذریعهء موهن لال که در چنداول بود پلانی طرح کرد تا قبائل غلزائی را کاملاً از قوای ملی جدا سازد و به آنها پیشنهاد کرد که نزد شاه رفته اوامر او را اطاعت کنند و دیگر اینکه راه جلال آباد را باز نگه دارند و به انگلیس ها آذوقه برسانند[۲] اما باین مقصد هم کامیاب نگردیدند. چه افغانها اکنون دوست و دشمن خود را شناخته از حبل المتین اسلامیت و افغانیت جدا نمیشدند. آنوقت مکناتن بفکر افتاد تا رؤسای متنفذ را که در بین اقوام رسوخ داشتند از بین بردارد. چنانچه برای این مقصد موهن لال با خائنین ملی چون حاجی علی و آغا محمد داخل مذاکره شده و آنها دو نفر «عبدالعزیز» و «محمد الله» را معرفی کردند که عبدالله خان اچکزائی و دیگر سران بزرگ را بقتل برسانند و این بدبختان اول الذکر پسر دوست خان و برادرزادهء او را به ضرب گلوله شهید کرده نفرین دنیا و آخرت را کمائی

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤١٦- آرنلد فیچر مولف امریکائی در کتاب افغانستان چار راه فتوحات مینویسد که پاتنجر و هافتن قوای گورکه و پنجابی تحت اثر خود را بعد از آنکه از طرف قوای ملی (بسرکردگی خواجه میرخان) محاصره شده بود گذاشته، بیخبر آنها بطرف کابل فرار کردند. چنانچه پنجابی ها که مسلمان بودند خود را بافغانها تسلیم نموده نجات یافتند و فوج گورکه بقتل رسید- اینست نمونه از رفتار صاحب منصبان انگلیس با قوای بومی زیر دستان شان! (صفحهء ۱۰۷).

(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ٤١٩- و ما بعد اگرچه به وساطت نائب محمد شریف و برخی افراد غلزائی یك مقدار غله به چهاونی انگلیسها رسانده شده بود، مگر دیگر پیشنهادات موهن لال که به حمزه خان کرده بود، صورت عملی اختیار نکرده و این غله جزئی نیز در بدل ۵۰ هزار روپیهء نقد که بمعرفت نائب محمد شریف گرفته شده بود توسط نائب موصوف و خان شیرین خان رسانده شده بود.

نمودند[1] حالانکه موهن لال این خدمت شان را تقدیر نکرده گفت که عبدالله خان درضمن زد وخورد دربین انبوه مردم بصورت اتفاقی کشته شده است -[2] اینست نتیجهء خیانت ملی که انسان را خسرالدنیا و الآخرة میسازد.

به هر حال اگرچه مکناتن شخصاً طرفدار تسلیم و تخلیهء کابل نبود[3] (و هیچکدام تا روز مرگ خویش به این نظریه از دل موافقه نداشت) و بالمقابل طرفدار و امیدوار بهمزدن روابط سران ملی و استفاده ازآن بوده[4] باز هم در برابر فشار اکثریت اعضای شورای حربی و سیاسی که در قشله انعقاد می یافت، در اقلیت مانده[5] و مجبور شد تا سر تسلیم را بمقابل هیجان ملت افغان خم کند و بنابران فیصله کردند که قراردادی ترتیب داده به بزرگان ملی بفرستند و قرارداد مزبور را به مواد ذیل تسوید کرده ذریعهء «چمبرز» و «مکنیل» به نواب محمد زمان خان فرستادند.

۱- قوای انگلیس افغانستان را تخلیه میکند.

۲- شاه شجاع خلع و به لودیانه ارسال میشود و افغانستان سالانه یك لك روپیه به او معاش بدهد، در عوض انگلیس امیر دوست محمد خان را پس میفرستد.

۳- یکنفر از سرداران تا انجام تخلیهء عساکر بقسم گروگان در نزد انگلیسها بوده، انتظام آذوقه و علوفه را در بدل قیمت نقد بکند.

---

(۱)- عبدالله خان اچکزائی بعد از اصابت گلوله چند روز دیگر حیات داشته بعد از وفات با اعزاز تمام در موضع قلعهء سرخ چاردهی بر فراز یك تپه دفن گردید که قبر او تا کنون زیارتگه عموم است. همچنین قرار عقیدهء آرنلد فلیچر امریکائی مولف کتاب افغانستان چار راه فتوحات، میر مسجدی خان نجرابی هم بهمین صورت به تحریك و وعدهء انگلیس ها بقتل رسید. (صفحهء ۱۰۸).

(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۴۰۰ و ۴۲۰.

(۳)- پترك مکراری در کتاب خود موسوم به تباهی آشکارا بحوالهء یادداشت های الدرد پاتنجر (که با او قرابت داشت) مینویسد که مکناتن به موهن لال نوشته بود تا با فرقه های مختلف تماس بگیرد و اگر کدام یکی از فرق افغانها خواهان باقی ماندن ما (انگلیسها) باشد من تعهدی را که نموده ام و آن تا فهم این بود که ملت افغان خواهان رفتن ما میباشد، خواهم شکست (صفحهء ۱۹۱).

(۴)- مکناتن در مکتوبی که از قشله به موهن لال نوشته مقاصد خود را چنین شرح میدهد: اگر این مردم بین خود نزاع پیدا کنند و ما موقعی برای توقف پیدا نمائیم، نسبت به سفر کردن درمیان برف ها خیلی بهتر خواهد بود. من برای حصول این مطلب هر مبلغی که لازم باشد، صرف خواهم کرد. مگر باید هیچیك فرصت برای این مقصد از دست داده نشود. (موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۴۲۸).

(۵)- یگانه صاحب منصب دیگر که با مکناتن هم عقیده بود میجر الدرد پاتنجر بود که بعد از کشته شدن مکناتن ادارهء امور سیاسی قوای انگلیس را بعهده گرفت و مجبور شد سند تخلیهء افغانستان را امضاء کند (کتاب افغانستان چار راه فتوحات اثر آرنلد فلیچر امریکائی «صفحهء ۱۰۷»).

٣- عسکر انگلیس بار دیگر به افغانستان داخل نخواهد شد مگر اینکه حکومت افغانستان که بانی دوستی است خواهش آن را بنماید.

بزرگان ملی در مقابل آن قراردادی به شرح ذیل تسوید و به دست «مکریگر» و «لارنس» که در نزد شان اسیر بودند ارسال کردند:

١- دوستی انگلیس و افغان به اشخاص مربوط نبوده که مثل شاه شجاع دوست انگلیس و دشمن افغانها باشد، بلکه دولتی باشد.

٢- شاه موصوف اگر از افغانستان خارج نشود، خطر جانی و مالی اگر به او برسد، انگلیسها به آن دخلی نداشته باشند.

٣- سپاه انگلیس از افغانستان خارج و بدون خواهش حکومت افغانستان آنهم برای دفع دشمن اجنبی به افغانستان بار دیگر داخل نگردند و در آن صورت هم خرج از خودشان باشد- تنها علوفه را از افغانستان در عوض وجه نقد تهیه بدارد.

٤- تجارت هم بسته به خواهش و رضای افغانستان است.

٥- مردم افغانستان را که مخالف حکومت باشند، باید انگلیس ها اجازهء دخول در هند ندهند و معاش برایشان مقرر نکنند.

٦- اگر روس و غیره از راه افغانستان بطرف هند خیال حمله را بنمایند، انگلیس به افغانستان اسلحه و پول نقد برای دفع آن تهیه نماید تا افغانها خود به دفع دشمن موصوف بپردازند.

٧- فعلاً آذوقه، کارآمد عسکر انگلیس در عوض قیمت نقد تهیه خواهد شد. اما عسکر انگلیس باید در ظرف سه روز از کابل کوچ کنند.

این معاهده بتاریخ ١١ دسمبر (١٠ شوال) در قشله انگلیس ها از طرف مکناتن امضا شد و سردار سلطان احمد خان مقرر گشت تا عسکر انگلیس را که قسماً در بالاحصار بود به چهاونی رسانده موقع بدهد تا در ظرف سه روز تهیهء حرکت خود را بنمایند. چنانچه سردار سلطان احمد خان به معیت ٥ هزار نفر از سپاه ملی بمقابل هزار نفر غازی ها که تشنهء خون انگلیس ها بودند، بزحمت تمام آنها را از بالاحصار به قشله نقل داده، و هم چیزی آذوقه برای انگلیس ها رسانید.

اما وقتیکه قشون انگلیس داخل چهاونی و بهم یکجا شدند، مکناتن که از اول فکر خارج شدن از کابل و تخلیهء افغانستان را نداشت، بخیل نقض عهد افتاده و خصوصاً

مامورین انگلیسی در افغا نستان که در سیاست مملکت رول‌های مهم‌بازی کرده‌اند .



سرو یلیم مکنا تن



جنرال الفنستن



هنری لارنس



رسیدن داکتر برایدن به جلال‌آباد

كماشتكان انكليسي در افغانستان



سرالکزندر برنس بلباس افغانی



الدرد پا تنجر بلباس افغانی

خبریکه از نزدیك شدن امداد از سمت غزنی به او رسید این فکرش را قائم تر ساخت و برای آنکه فرصت بدست آورده و حرکت را به تعویق بیندازد راه دیگری جستجو کرد و چون میدانست که سردار محمد اکبر خان شخص جوان و جاه طلب است، به فکر افتاد تا جاه طلبی او را تحریك کند. پس سرورخان لوهانی را واسطه قرار داده به سردار محمد اکبر خان پیغام فرستاد که اگر آرزو داشته باشد وزارت و حتی سلطنت افغانستان را برای او تأمین خواهد کرد. و خواهش نمود که یك شخص اعتمادی را ازطرف خود نزد او ارسال دارد، تا شرایط خود را به او بگوید. سردار محمد اکبر خان که میخواست نقشهء مکناتن را برای خود معلوم دارد محمد صادق خان برادر سردار سلطان احمد خان را به معیت (کپتان سکینز) انگلیس به قشله فرستاد و او مطالبه کرد تا مکناتن هرچه را به سردار محمد اکبر خان وعده کردنی باشد به او شرح دهد تا به محمد اکبر خان برساند.

مکناتن چنین شرح داد:

۱- از بولان تا خیبر جانب شرق و تا هر جا از جانب غرب که داخل افغانستان است و زیر فرمان شاه شجاع بوده، امر وزارتش به سردار محمد اکبر خان سپرده میشود.

۲- امیر دوست محمد خان را به سلامت به مرکز آورده و هر کدام از پدر یا پسر که بین خود فیصله کنند وزارت را به کف بگیرد.

۳- آن وقت که وضعیت معلوم شد انگلیسان دیگر مداخله نکنند.

٤- فعلاً ۱۲ لك روپیه نقد تحویل اکبر خان نموده و ۲ لك روپیه بطریق استمرار سالانه برای سردار موصوف بپردازند.

۵- فعلاً محمد اکبر خان امین الله خان لوگری را دستگیر و تسلیم و دیگر سران ملی را پراگنده سازد.

محمد صادق خان این پیغام را برای محمد اکبر خان آورد و محمد اکبر خان که عهد شکنی و دو روئی مکناتن را دید و مقصدش را درك کرد برای حصول سندی که در نزد دیگر سران ملی هم قابل ارائه باشد، سردار سلطان احمد خان را فرستاده تا از مکناتن سند بخواهد. درین قسمت نیز موهن لال شهادت داده و می نویسد: مکناتن بصورت مجمل نوشت که «اگر شما چیزی را که بشما سپرده شده اجرا کردید. آنگاه آن وعده هائی که بشما

شده است در حق شما به قسم انعام اجرا خواهد شد»[۱] و هم مکناتن برای اثبات حسن نظر خود به محمد اکبر خان یك کالسکه و یك تفنگچه بنام یادگار و در حقیقت به قسم نشانی جهت تصدیق قول خود ارساد کرد. برخی مولفین گرفتن پول را از طرف محمد اکبر خان از مکناتن نوشته اند اما موهن لال که عامل مهم و شاهد همه رویدادها بود این مسئله را تصدیق نمیکند و پولی را که محمد صادق خان گرفته عبارت از قیمت غله و علوفه میداند.

حالت و روحیه انگلیسها را در قشله که منجر به چنین تسلیم بلا قید و شرط شده بود لیدسیل در کتاب خود موسوم به «روزنامچهء بربادی در افغانستان» چنین تصویر میکند: «یك نوع ضعف خارق العادهء سماوی بر قلوب ایشان (عساکر انگلیس) مستولی شد. گوئی در اثر ارتکاب جرم بزرگی، قهر و غضب خداوندی نازل شده، و عساکر مذکور را در اثر بیدل ساختن افسران و قوماندان های شان، و بیحس نمودن اعصاب و بازوی راست انگلستان، سرنگون و پژمرده ساخته، چنان بیحرکت شان نمود که دیگر یارای ایستادن را به مقابل دشمن خویش نداشتند.»[۲]

از طرف دیگر در خلال این مذاکرات و گفتگوها، جنگ های محلی در حوالی قشلهء انگلیسها جاری بوده غازی ها همه روزه به قشله هجوم میبردند و یك یك دسته از عساکر انگلیس ازترس محاصره شدن پیش بر آمده، مورد حملات افغانها واقع می شدند[۳] و در عین همین کارزارها بود که از طرف انگلیس ها «کرنیل کیور» و «هری من» و «والکر» صاحب منصبان برطانوی مقتول و ازطرف غازی ها عبدالله خان اچکزائی و پیردوست خان

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤۱۹-٤۲۱. پترك مکراری در کتاب تباهی آشکارا این صحنه را از قول الدرد پاتنجر چنین شرح میدهد: شام ۲۲ دسمبر کپتان سکینز با دو نفر افغان که یکی پسر کاکای اکبر خان و دیگرش یك نفر افغان طرفدار ما (انگلیس ها) بود به قشله آمده کپتان سکینز به مکناتن گفت که حامل پیغامی مهم میباشد- اکبر خان مطالبات خود را روی کاغذ نوشته برای اخذ امضاء مکناتن فرستاده بود و مکناتن فوری آن را امضاء کرد. مولف مذکور علاوه میکند که این کاغذ سندی بود که در روئی مکناتن را نزد افغان ها ثابت مینمود. مولف موصوف مبلغ مطالبه شدهء فعلی را سی لك روپیه و مستمری سالانه را چهار لك روپیه قید کرده است. (صفحه ۱۹۱-۱۹۲).

(۲)- سیل: روزنامچهء بربادی در افغانستان صفحهء ۳۵ و مابعد- همچنان کتاب تاریخ جنگ در افغانستان اثر سرجان کی صفحهء ۱۰۹

(۳)- پترك مکراری مولف انگلیس در کتاب تباهی آشکارا از قول لیدی سیل مینویسد: در جنگ بی بی مهرو کسانیکه بیرق برطانیه را تصرف نموده و بمقابل گله توپ ایستادگی میکردند بر خلاف تصور ما که فکر میکردیم جنگجویان اطراف میباشند معلوم شد که دکانداران و پیشه وران شهر کابل بودند. (صفحهء ۱۷۳).

بردار زاده، او که از مجاهدین درجه اول بودند، شهید شدند. اگرچه شهادت این دونفر را طوریکه ذکر شد به تعلیم موهن لال و به ذریعه، گماشتگان خان شیرین خان ونائب محمد شریف خان میدانند.

به هر حال وقتیکه سردار محمد اکبر خان این سند دو روئی انگلیس هارا بدست آورد و از طرف دیگر میعاد سه روز عهد نامه، اول نیز انقضاء یافت و مکناتن معطل شدن آذوقه را دلیل عدم توانائی خود به کوچ عمومی نشان میداد، محمد اکبر خان صورت جریانات را به سران ملی رسانده و سند نقض عهد مکناتن را به همه آشکار ساخت. آنگاه همه به اتفاق آراء فیصله کردند که چون مکناتن خیال فریب و خدعه را داشته و میخواهد وقت را گذشتانده و انتظار امداد را از جلال آباد و غزنی و قندهار دارد و از همه گذشته می خواهد بین سران ملی نفاق تولید و از آن برای رفع شورش ملی و باقی ماندن عسکر و اقتدار انگلیس در مملکت استفاده کند، بنابرآن باید به همان دامی که خود گسترده گرفتار ساخته شود. از روی این فیصله به محمد اکبر خان اجازه داده شد تا طوریکه لازم داند، مکناتن را اغفال نموده جزای خیانتش را در کنارش بگذارد.

چنانچه سردار محمد اکبر خان بروز ۲۲ دسمبر ۱۸٤۱ع (۲۱ شوال ۱۲۵۸ هـ ق) به مکناتن پیغام فرستاد که همه کارها حاضر است و باید برای تعدیل قرارداد یك مجلس عمومی به شمول تمام سران ملی انعقاد یافته و مکناتن شخصاً قرارداد جدید را مورد گفتگو قرار داده همه بر آن امضاء کنند. همان بود که مکناتن نیز قبول کرده و برای فردا مجلس را در حدود قشله، انگلیس ها تعیین کردند. قراریکه موهن لال میگوید در شب همین روز صاحب منصبان انگلیس چون «تریور» و «مکنزی» و «لارنس» به مکناتن مشوره دادند که خود درین مجلس حاضر نشود تا مبادا به او صدمه برسد، اما مکناتن نپذیرفته در جواب گفت:

«میگوئید خطرناك است البته که خطرناك است اما اگر کامیاب شویم از همه خطرها نجات خواهیم یافت.» [1] و این نشان میدهد که مکناتن برای عملی کردن نقشه، شوم خویش که تولید نفاق بین سران ملی و از بین بردن یکی به ذریعه، دیگر و رفع اغتشاش بود با قبول هر نوع مخاطره نیز حاضر شده بود.

---

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ٤۲۳.

خلاصه به وقت موعود مکناتن از قشله به معیت تریور، لارنس و مکنزی خارج شده امر داد که دو غند از عساکر انگلیس آماده باشند تا اگر اوضاع قرار موافقه با اکبر خان جریان یابد، این دو غند برای دستگیر ساختن امین الله خان لوگری استعمال و الا در حالیکه وضعیت دگرگون شود برای حفظ جان نمایندگان برطانیه از آن ها کار بگیرند.(۱)

این یك ثبوت دیگریست ازینکه مکناتن صرف برای این به مجلس حاضر میشد تا امین الله خان لوگری را توسط محمد اکبر خان دستگیر و به این قسم سران ملی را به دو دسته تقسیم و بهم بیندازد و خود از آن استفاده کند.

ازطرف افغانها درین مجلس محمداکبرخان سلطان احمد خان، محمدشاه خان بابکر خیل، برادرش دوست محمدخان، غلام محی الدین خان وخدای بخش خان شرکت داشتند(۲)مجلس در پنجصد قدمی قشلهء انگلیس درکنار دریای کابل درفضای آزاد بالای پتوی وزیر اکبر خان (و به قولی بالای قالین افغانی) بر روی زمین مطابق رسم جرگهء افغانها صورت گرفت (۳) قبل از انعقاد مجلس سران ملی باهم قرار داده بودند که بعد از ملزم ساختن مکناتن و نشان دادن قراردادهای ضد و نقیض او نامبرده را با اتباعش زنده دستگیر سازند تا بار دیگر نتواند سبب تولید نفاق بین سران ملی و یا دیگر دغابازی ها شود و هم انگلیس ها مجبور شوند که مطالبات افغانها را قبول و امیر دوست محمد خان را پس بفرستند. درین موقع محمد شاه خان بابکر خیل به محمد اکبر خان گفته بود که اگر مکناتن دستگیر نشد و انگلیس ها امیر دوست محمد خان را تحت زجر و شکنجه قرار دادند چه خواهیم کرد. اکبر خان جواب داده بود که در آنصورت هم نسبت به اینکه غیر بر ملك ما مسلط و اسلام پامال

---

(۱)- کتاب قبل الذکر موهن لال جلد ۲ صفحهء ٤۲۳.

(۲)- تمام سران ملی ازین سبب در مجلس شرکت نکردند تا اگر واقعهء به ایشان رخ بدهد ملت بی سر و سردار نماند چه آنها هم خوف داشتند تا مبادا انگلیس ها آنها را دستگیر سازند و یا در حین زد و خورد همهء شان به قتل برسند. امین الله خان لوگری را مخصوصاً از همین سبب در مجلس اجازه نداده بودند در حالیکه مکناتن منتظر بود که او هم حاضر و در همان مجلس دستگیر و تسلیم دولت برطانیه خواهد شد. از طرف انگلیس ها هم همه سران شان حاضر نشده بودند.

(۳)- تفصیل این قضایا را علاوه از دیگر مآخذ میتوان در کتاب اکبر نامه اثر حمید کشمیری شاعر معاصر وزیر اکبر خان مطالعه کرد. همچنین تفصیلات مکمل این برخورد تاریخی از نقطه نظر انگلیس ها در کتاب تباهی آشکارا اثر پترك مکراری نویسندهء معاصر انگلیس درج است. مکراری آمادگی دو غند عسکر انگلیسی را در صورت ناکامی مذاکرات برای اشغال قلعه محمود خان که موقعیت خاص برای حفاظت قشلهء انگلیس ها داشته است، میداند- کتاب فوق الذکر صفحهء (۱۹۳)

و قانون کفر در مملکت اسلامی رائج باشد حبس و اذیت امیر بر آن شرف دارد و باید از ریختن خون هم در چنین کار که شرف دین و دنیا به آن بسته است مضایقه نشود. [۱]

آری فیصله، افغانها چنین بود و زمانیکه مجلس انعقاد یافت از طرف انگلیس ها مکناتن و تریور و مکنزی نشسته و عقب سر مکناتن لارنس با تفنگچه، کشیده ایستاده و متعاقب آن دو نفر دیگر و شانزده قدم دور تر ده نفر جلو دار با اسپ ها ایستاده بودند. همین قسم از طرف افغانها محمد اکبر خان، سلطان احمد خان و محمد شاه خان بابکر خیل نشسته و محی الدین خان و دوست محمد خان و خدابخش خان در عقب سر ایشان ایستاده بودند و متعاقباً چند نفر جلو داران با اسپان قرار گرفته بودند.

ابتداء محمد اکبر خان شروع به صحبت نموده و مکناتن را نسبت به بازی دوجانبه، که نموده بود ملزم قرار داده و اسنادی را که در دست داشت قرائت کرد که همه مجلسیان شنیدند. بعد از تقریباً ۱٥ دقیقه گفتگو محمد شاه خان به زبان پشتو به او اشاره کرد که دیگر گفتگو کافیست و وقت میگذرد و به اثر این اشاره محمد اکبر خان و سلطان احمد خان بر مکناتن حمله کردند و طوریکه موهن لال در کتاب خود مینویسد سعی دو نفر مزبور درین بود تا مکناتن را با تهدید سلاح بر اسپ سوار و بطرف شهر ببرند. اما او انکار ورزید و مقاومت کرد و آنگاه محمد اکبر خان با همان تفنگچه، که خود مکناتن چند روز قبل برای او هدیه داده بود، او را مقتول ساخت و محمد شاه خان، دوست محمد خان، برادرش غلام محی الدین خان و خدا بخش خان بر مکنزی و تریور و لارنس حمله نموده آنها را بنوك خنجر تهدید و بر اسپ ها سوار کردند. اما تریور در بین هجوم مردم از اسپ افتاده بدست آنها قطعه قطعه شد و دو نفر دیگر در قلعه محمود خان محبوس گردیدند. سلطان احمد خان پس از آنکه مکناتن از پا در آمد با ده نفر حاضرباشان مکناتن به مقابله پرداخته آنها که آقایان خود را مغلوب دیدند پس از آنکه سه کشته دادند، دل از دست داده رو به فرار گذاشتند.

این واقعه که در اثر خونسردی و شجاعت سران افغانی در ظرف چند دقیقه انجام یافت، برای عساکر انگلیس که به تعداد دو غند امر حاضی حاصل کرده بودند موقع مداخله را نداده و وقتی که خبر به چهاونی رسید، سران انگلیس جز اینکه از در تسلیم و معذرت پیش بیایند چاره، دیگر برای خود نیافتند و به زودی پاتنجر که به جانشینی مکناتن زمام امور

(۱)- سراج التواریخ جلد اول صفحه، (۱۷۲)

اداره، سیاسی را بدست گرفته بود وفدی نزد اکبر خان فرستاده و علت واقعه را جویا شد و اکبر خان هم دوروئی و منافقت مکناتن را به آنها شرح داد و اسناد را ارائه کرد و از کشته شدن مکناتن که افغانها اراده، آنرا نداشتند و صرف به اثر لجاجت خود رخ داده بود اظهار تأسف نمود.[1] بالمقابل نمایندگان انگلیس شرایط جدید افغانها را پرسیدند و اکبر خان شرایط ذیل را به ایشان پیش کرد که فوری از طرف پاتنجر قبول و امضاد گردید:

۱- تخلیه، فوری افغانستان.

۲- تسلیم تمام توپخانه باستثنای ٦ توپ که با خود برده میتوانند.

۳- جمعی از بزرگان انگلیس با زنان و اطفال شان بقسم گروگان تا آمدن امیر دوست محمد خان نزد افغانها باشند.

٤- باقیمانده ١٤ لك روپیه را که مکناتن قبول کرده بود باید تادیه کنند.

٥- آنچه جباخانه، احمال، اثقال ودیگر اشیای گرانبار که داشته باشند تسلیم افغانها نمایند.

در اثر این عهدنامه به روز ۲۹ شوال(۳۰ دسمبر) کپتان ولش و کپتان دروموند وکپتان ترومپ با اهل وعیال شان بقسم یرغمل بتصرف افغانها درآمده درمنزل نواب محمد زمان خان با دیگر یرغمل ها که قبلاً گرفته شده بود ازقبیل کانولی وهنری دیورند و الکساندر جای داده شدند.

در داخل قشله طوریکه موهن لال می گوید صاحب منصبان و مامورین سیاسی انگلیس به دو دسته بودند. یکدسته به مشوره، خان شیرین خان عقیده داشتند که باید عسکر انگلیس هر طور است بنام تخلیه از قشله خارج و خود را به بالاحصار برسانند و در آنجا که قلعه، مستحکم است انتظار خاتمه، زمستان و رسیدن اامدادهائی را که مکناتن از قندهار، جلال آباد و هند خواسته بود بکشند،[3] دسته، دوم که هر قسم اقدام مخالفانه را خطرناك

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، (٤۲٤)- میجر جنرال سر ونسنت آیر در کتاب خود بنام شورش کابل مینویسد چوب دستی که مکناتن در دست داشت در بین آن شمشیری پنهان بود اما به استعمال آن موفق شده نتوانست (ص ۲۳٤).

(۲) پترك مکراری در کتاب تباهی آشکارا مینویسد آخری کلماتی که از زبان مکناتن قبل از مرگ خارج شد «از برای خدا» بود که بزبان فارسی چندبار تکرار کرد.

(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهد ٤۲۹ و مابعد.

می دانستند میگفتند باید به هر شرائطی که میسر شود، بدون وقفه از افغانستان خارج و جان خود را به سلامت بکشند. بالآخره دستهء دوم غلبه کرده و بتاریخ ٦ ذی قعده ۱۲۵۸ هـ ق (٦ جنوری ۱۸٤۲) کار تخلیه را شروع نمودند. به روز اول ٤۵۰۰ تن از عساکر انگلیس بمعیت ۹ توپ تحت قیادت جنرال الفنستن بطرف جلال آباد حرکت و شب در بگرامی اطراق نمودند و بقیه روز دوم به آنها ملحق شدند.

اما همینکه سران افغان مشاهده کردند که بر خلاف قرارداد که بایست بیش از شش توپ با خود نبرند و باقی قورخانهء سنگین را هم تسلیم کنند انگلیس ها ۹ توپ را با خود برده [۱] و بیش از ۵ عراده توپ تسلیم افغانها ننموده بودند (آنهم بدون قورخانه) دانستند که انگلیسها باز بنای دو روئی را دارند و میخواهند توپخانهء خویش را با خود ببرند و بدست افغانها ندهند و همین چیز (یعنی توپ) بود که افغانها فاقد آن بوده به پایهء مساوات با انگلیسها مقابله نمیتوانستند. ازینرو سردار سلطان احمد خان و سردار محمد اکبر خان و محمد شاه خان که انگلیسها را بدرقه میکردند، از حمایت انگلیسها سر باز زده و گفتند که چون شما برخلاف قول خود رفتار کرده اید ما هم ذمه واری شمارا بعهده گرفته نمیتوانیم. درین وقت بود که غازی ها از نقض عهد انگلیسان خبر شده و با جوش و خروش زیادیکه عصبیت ملی آنها را بمقابل دشمن دورو و فریبکار آشکار می ساخت شروع به حملات نمودند. اگرچه اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان بسیار کوشیدند که ازین هیجان ملی جلوگیری کنند، لیکن گرفتن جلو غلیظ یك ملت که در عمیق ترین حسیات خود جریحه برداشته باشد، ازدست قائدین محبوب مثل اکبرخان وسلطان احمد خان هم بیرون است. خلاصه تا بتخاك مردم کابل وشش کروهی انگلیس ها را تعقیب و توپ ها را هم قهراً تسلیم گرفتند.

درین وقت مردمان غلزائی از درهء خورد کابل سرازیر شده بر انگلیسها بنای حمله را گذاشتند و هر چند اکبر خان و محمد شاه خان سعی کردند جلوگیری از قهر و غضب ملت ممکن نشد. الفنستن که با سران ملی در تماس بود و ناتوانی ایشان را در فرونشاندن هیجان ملت که از دست خود ایشان (انگلیس ها) تولید شده بود، میدید پیشنهاد کرد که تمام زنان و اطفال خود را در حمایت اکبر خان بدهند و اکبر خان در لغمان و چه در کابل و بامیان با او

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ٤۳۰ و مابعد

همراه و در تحت حمایت او جان و ناموس شان حفظ شد.[۱] اما صدای عهد شکنی های مکرر انگلیسها که به ٤ گوشه، مملکت رسیده بود طوری ملت را که در ۳ سال تحت تحقیر و توهین و شکنجه های گوناگون مانده بودند، به هیجان آورده بود که دیگر هیچ قوتی نمی توانست از سرازیر شدن سیلاب قهر و غضب آنها جلوگیری کند. چنانچه بمجردیکه عسکر انگلیس داخل تنگی خورد کابل شد، هجوم اهالی از هر طرف مثل سیل بر آنها شروع گردید و آنها نیز تا توانستند مقابله کردند و از تسلیم کردن سلاح خود برخلاف قرارداد انکار ورزیدند، و سینه های پر خروش افغانها را که دست خالی محض با اتکای ایمان راسخ و جوش و جذبه، ملی بر آنها می تاختند به گُلّه های پولادین سوراخ نمودند. اما بالآخره عاجز شدند و الفنستن در جگدلك از محمد اکبر خان مطالبه کرد که تمام صاحب منصبان انگلیس را تحت حمایت خود قرار دهد چنانچه خود او نیز که مریض و علاوه از مرض نقرص به پیچش نیز مبتلا شده بود به محمد اکبر خان تسلیم گردید[۲] و پس از چندی در موقع بازگشت اکبر خان بطرف کابل در تیزین فوت شد و به قرار وصیتش نعش او را در جلال آباد نزد دیگر انگلیسان فرستادند.

الفنستن قبل از حرکت از کابل ذریعه، مکتوب به جنرال سیل قوماندان نظامی جلال آباد و جنرال نات قوماندان عسکری قندهار از اوضاع بحرانی کابل اطلاع داده و اعزام قوای امدادی را مطالبه کرده بود. بنابرآن قبل از آنکه داکتر برایدن آخرین فرد اردوی الفنستن که بتاریخ ۱۳ جنوری ۱۸٤۲ع (۱۳ ذی قعده ۱۲۵۸ هـ ق) بحال نیمه جان به جلال آباد رسیده از تباهی کامل قوای استیلا کننده، انگلیس در عرض راه کابل و جلال آباد به ایشان خبر بدهد. جنرال سیل از اوضاع کابل و عزم تخلیه عسکر برطانیه از افغانستان اطلاع داشت ولی از بس دهشت خورده بود جرئت اعزام قوه، امداد را بطرف کابل نکرد[۳] حالانکه اگر این کم دلی را نشان نمی داد شاید قسمتی از اردوی خود و یا لا اقل آبرو و شئون عسکری

(۱)- تمام مولفین انگلیش که شرح این جنگ را نوشته اند، تصدیق کرده اند که جان و ناموس اسرای انگلیس حفظ و هیچ یکی در آن گیر و دار تلف نشده- تنها (جان کانولی) که مریض بود فوت شد که همه مولفین مریضی او را و اینکه در اثر شنیدن قتل برادرانش آرتر کانولی از دست شاه بخارا از غصه هلاك شد، تصدیق کرده اند (منجمله موهن لال- کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، (٤٤۲-٤۳۵).

(۲)- پترك مکراری در کتاب تباهی آشکارا تسلیمی الفنستن و دونفر معاونین او برگدیر شلتن و الدردپاتنجر را به سردار محمد اکبر خان به تجویز و صوابدید خود افغان ها میداند. صفحه، ۲٦٦

(۳)- پترك مکراری: تباهی آشکارا صفحه، ۲۳۲.

آنرا نجات بخشیده میتوانستند.

با رسیدن داکتر موصوف که بعد از کشته شدن ٤٠ تن نجات یافتگان آخری اردوی الفنستن از گندمك از طریق بیراهه راه پیموده و خود را به جلال آباد رسانید، و خبر بربادی کامل آن اردو را ابلاغ کرد[۱] وضعیت ساخلوی جلال آباد بحرانی گردید. عده، طرفدار تخلیه، فوروی بوده برخی دیگر می گفتند باید انتظار هدایت را از هند بکشند. جنرال سیل در جمله، دسته، اول بود و تخلیه را بر توقف ترجیح میداد [۲] اما رسیدن اکبر خان و سلطان احمد خان به ایشان مجال تخلیه را نداده خواهی نخواهی در شهر جلال آباد محصور شدند.

نسبت به تعداد عسکر تلف شده، انگلیس در عرض راه کابل و جلال آباد که بنام اردوی الفنستن مشهور است مولفین انگلیس منجمله لفتننت هنری دیورند تفصیلات ذیل را بیان میکند: سه فوج پیاده، سه دسته تیر انداز، جماعتی از توپچیان اروپائی، یك فوج سواره نظام- ٤٠ فوج سواره بی نظام، ۱۲ هزار تن تبعه سپاه و ۱۲ کرور روپیه که هر کرور صد لك باشد و علاوه مینماید که تمام اینها به تلف رسید.[۳] ونیز هنری دیورند مذکور درکتاب خود موسوم به «علل جنگ اول افغان» چنین مینویسد: «الفنستن توپ، تفنگ، مقام، منزلت، شرف و افتخار خود همه را از دست داد [٤]

یك شاعر ملی در همان وقت در مدح اکبر خان چنین سروده است:

به هما از سر سران فرنگ　　　قرن در قرن استخوان بخشی

(۱)- واقعات مفصل این تباهی را اکثر مولفین انگلیس بالخاصه «آیر» در کتاب خود موسوم به اغتشاش کابل و پترك مکراری در کتاب تباهی آشکارا مفصلاً نوشته اند. قرار بیان بزرگان افغان که در سراج التواریخ از قول شان قید شده، اکثریت اردوی انگلیس تا گندمك در اثر هجوم غازی های غلزائی و خوگیانی تلف شده و ٤٠ نفر سوار باقی مانده بود که حق مردم سرخ رود رسید و ازین جمله هم ۱۲ نفر باقیماند که مردم اطراف شهر جلال آباد حصه، خود شمردند و در پایان کار تنها داکتر برایدن به شرح فوق جان بسلامت برد. یك نقاش انگلیس موسوم به لیدی الیزابت بیتلر تابلوی رسیدن داکتر برایدن را به جلال آباد ترسیم نموده که در تیت گالری لندن محفوظ است.

(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ٤۲۱ و مابعد.

(۳)- اگرچه گفتار این صاحب منصب انگلیس در هر قسمت مخصوصاً در حصه پول نقد مبالغه آمیز معلوم میشود اما تعداد عسکر انگلیس در کابل از ۵۱-۲۰ هزار کم نبود، موهن لال کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ٤۳۰ و مابعد.

(٤)- هنری دیورند: کتاب قبل الذکر صفحه، (۳۷۲)- هنری دیورند تعداد عسکر انگلیس را در سال ۱۸٤۱ع (۱۲۵۷ هـ ق) در افغانستان و سند جمعاً ۳۳ هزار تخمین میکند (صفحه، ٤٠۱ کتاب قبل الذکر)- نشرات رسمی دولت هند تلفات جنگ اول افغانستان را ۱۵ هزار عسکر، ۵٠ هزار شتر و بیش از بیست ملیون پوند نشان میدهد.

فصــــل هفــدهــم

جنگهای جلال آباد-اوضاع کابل-اشغال مکرر افغانستان

آوازه، شورش ملی کابل و کشته شدن سران انگلیس و تخلیه، کابل از طرف آنها باوجود شدت زمستان به زودی بهمه اطراف و اکناف مملکت پراگنده شده و در هر جا مردم بمجرد شنیدن آن بقصد جهاد کمر بسته انگلیس و طرفداران و دست نشاندگان شان را از بین برداشتند و زمام امور ملی را از کف آنها خارج ساختند. چنانچه اولتر از همه بقرار شرح بالا در وردك و چهاریکار انگلیس ها را مقتول و یا اسیر ساختند. در غزنی شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان، پالمر صاحب منصب انگلیس را گرفتار ساخت و راه کابل را به روی عساکری که از قندها بایبست حرکت میکردند قطع نمود. همچنین قلعه، قلات نیز در اثر فشار ملیون ترك داده شد. مکتوب الفنستن که به جنرال نات حکمران نظامی قندهار رسید، او که خود را از صحنه قتال دور میدید فوری تصمیمی نگرفت و منتظر انکشاف اوضاع نشست. ولی برای ارسال امدادیکه قبلاً مکناتن از او خواسته بود نیز با وجودیکه ۹ هزار عسکر باختیار خود داشت اقدامی نکرد. زیرا که از یکطرف زمستان رسیده بود و راه بین کابل و قندهار برف گیر و صعب العبور بوده و از طرف دیگر از طغیان قبائل عرض راه خبر شده و این لشکر کشی را خطرناك میدانست و از همه گذشته حالت قندهار مامون نبود و مردم که از واقعات کابل شنیده بودند گوش بآواز بودند و دراطراف قندهار سران ملی علناً بمقابل انگلیس ها قیام کرده بودند.

بنابرین جهات جنرال نات فیصله کرد که تا معلوم شدن اوضاع، قندهار را حفظ کند و بدیگر اقدامی تشبث نورزد. پس کنترول خود را بر قندهار شدید ساخته و آمادگی های لازمه را گرفته گوش بآواز نشست [۱].

---

(۱)- مرهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۴۳۰ و مابعد. هنری دیورند: کتاب علل جنگ اول افغان صفحه، ۳۷۲.
جنرال نات در خاطرات خود ضمن شکایت از مداخلات مامورین سیاسی در امور نظامی قوای اعزامی انگلیس می نویسد که پیترنیکولسن معاون سیاسی او در قندهار یك قریه ۲۳ هزار نفری را به جرم اینکه اهالی در وقت عبور او رسم احترام بجا نیاورده و با نگاه های نفرت و توهین به طرف او می دیدند، امر تخریب داد. (نقل از کتاب افغانستان چار راه فتوحات اثر آرنلد فلیچر امریکایی صفحه، ۹۹.)

اما در جلال آباد بزودی با رسیدن محمد اکبر خان جنگ شروع شد. اکبر خان غیور که برای بدرقهء انگلیس ها تا جلال آباد آمده بود، تقریباً هیچیك قوه منظم در اختیار نداشته تنها غازی های با حرارت که تا جلال آباد او را همراهی کرده بودند لشکر او را تشکیل میدادند. با وجود این بدون فوت وقت بحمله شروع کرد. عساکر انگلیس که از قلعه بیرون شده بودند در اثر این حمله که بتاریخ ۱۸ جنوری (۱۸ ذی قعده) صورت گرفت به قلعه داخل شدند. اکبر خان محاصره را بدور شان تشدید نموده و برای آنکه کار به طول نیانجامد (زیرا خوف رسیدن قوه از پشاور و پراگندگی کار کابل و قلت جبه خانه در میان بود)، انگلیس ها را هر قسم تحریك میکرد تا بجنگ میدانی حاضر شوند چنانچه یك روز بیرق انگلیس را که از اردوی الفنستن گرفته بودند برای تشجیع شان بیرون آورد و به آنها نشان داد. اما اینهم تاثیر نبخشید و اگر چه یکبار از قلعه خارج و بمیدان بر آمدند مگر بزودی مغلوبانه بشهر داخل شدند[1] و محاصره دوام کرد. درین مقابله سلطان احمد خان بدست خود زخم برداشت.

در ضمن این واقعات که عساکر انگلیس کابل را ترك گفتند و اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان بابکر خیل بقصد بدرقهء آنها و اینکه مبادا در جلال آباد توقف کنند بمشورهء سران ملی با آنها همراهی کردند. در کابل یکعده از سران ملی نواب محمد زمان خان را بپادشاهی قبول کردند و بار ثانی به او بیعت نمودند[2] حالانکه شاه شجاع هنوز دربالاحصار محصور و از طرف ملت منفور بود. زیرا ملت میدانست که در تمام اوقات شورش و محاصره شدن انگلیس ها شاه شجاع که میتوانست علناً طرف ملت را گرفته صداقت خود را به وطن و ملت ثابت سازد به این امر اقدام نکرده بلکه بر خلاف به اعانت انگلیس ها اقدام نموده بود و پسر خود را برای کمك شان اعزام و سلسلهء مخابرات را نیز با مکناتن ترك نکرده بود. اما سران تجربه کار و دانسته چون امین الله خان لوگری که روی کار آمدن نواب محمد زمان خان را سبب جنگ داخلی مزید دانسته و خبر داشتند که محمد اکبر خان و سلطان احمد خان آن را قبول نکرده نزاع رخ خواهد داد خصوصاً در حالیکه هنوز قشون بیگانه در جلال آباد و قندهار موجود و هر آن خوف حمله انتقامی انگلیس ها از هر طرف متصور بود پس صلاح را درین دیدند که با شاه شجاع بسازند و مملکت را بی سر نگذارند تا

(۱)- سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۸۷.
(۲)- لیدی سیل: روزنامچهء بربادی افغانستان صفحه ٦٦ و سراج التواریخ جلد اول صفحهء ۱۷۹.

وضعیت روشن شود. پس امین الله خان در اثر رجوع و التماس شاه شجاع که پسر خود شاهپور را نزد او فرستاده بود (۱۹ فروری ۱۸٤۲ع- صفر ۱۲۵۸ هـ ق) نزد شاه شجاع رفته با او مذاکره کرد و به او مشوره داد که باید با ملت همدست شده و از طرفداری انگلیس ها دست بردارد و نواب محمد زمان خان را وزیر خود شناخته برای جهاد عسکر جمع کند و به امداد محمد اکبر خان که از مرز کمك میخواست اعزام دارد و از اکبر خان عذر گذشته را بخواهد. شاه قبول کرد و هم در اثر درخواست محمد اکبر خان به میجر مکریگر مامور سیاسی انگلیس در جلال آباد مکتوب نوشت که باید جلال آباد را تخلیه کند و در آن صورت شاه شجاع به ضمانت خود، ایشانرا به سلامت تا پشاور خواهد رسانید.

با وجود این شاه شجاع نه از خود مطمئن بود و نه از حمایت انگلیس ها دست بردار میشد و از همه بیشتر از بارکزائی ها بالخاصه اکبر خان خوف داشت و وجود او را سبب بربادی خود در حال و آینده میدانست. ازینرو شخصی را مامور رساندن آن مکتوب به «مکریگر» ساخته بود، ضمناً شفاهی به او تعلیم داد تا مکریگر را آگاه سازد که مکتوب او در اثر فشار نوشته شده و نباید به آن اعتماد کند بلکه باید جلال آباد را حفظ و هرچه زود تر از پشاور کمك بخواهد[۱] و هم طوری کند که اکبر خان از بین برداشته شود. مکریگر هم به او اطمینان داد که بزودی عسکر از پشاور حرکت خواهد کرد باید شاه تا پانزده روز مردم کابل را از حرکت بطرف جلال آباد مانع شود. بنابرین شاه در حالیکه ظاهراً حاضر شده بود که برای جهاد حرکت کند و به واسطهء امین الله خان لوگری مردم را به جهاد تشویق مینمود، لیکن در باطن فکر گذشتاندن وقت را داشت. چنانچه بدون جهت ۲ ماه را بهمین تعلل امروز و فردا گذشتاند، و هم بین شاه و نواب محمد زمان خان که به اصرار امین الله خان وزارت را قبول کرده بود، اتحاد موجود نبود و شاه نواب را از ترس آزادانه بحضور خود راه داده نمیتوانست و نواب هم بدون محافظ بحضور شاه نمیرفت. پس این شاهی و وزارت صرف بنام بوده کارها بدست امین الله خان بود که از دل و جان برای تهیهء جهاد میکوشید.

از آنطرف مکریگر به تعلیم شاه پاینده خان کاکری ملازم محمد اکبر خان را اغوا کرد که نامبرده را بقتل برساند و او در موقعیکه محمد اکبر خان بر اسپ سوار میشد، بر او گله انداخت که به بازوی اکبر خان اصابت کرد. هر چند بعد از اعتراف شخص موصوف که گفت

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ٤٤٠-٤٤۲.

به تحریك شاه شجاع این کار را کرده است از طرف اکبر خان غیور بخشیده شد، اما سلطان احمد خان که این بخشیدن را سبب جسارت مزید خائنین ملت میدانست نامبرده را بقتل رسانید.[۱]

محمد اکبر خان که از رویدادهای کابل و روی کار آمدن مجدد شاه شجاع شنید فیصله سران ملی را پذیرفت ولی چون از صداقت شاه شجاع مطمئن نبود پیغام فرستاد که اگر شاه بملت صادق می باشد فوری خودش برای جهاد حرکت کند در آن صورت او هم حاضر است در تحت فرمان او برای مدافعه، وطن خدمت نماید. این پیغام اکبر خان در وقتی رسید که شاه دوماه را به وعده و وعید گذشتانده و هنوز هم برای حرکت حاضر نبود. پس از گرفتن این مکتوب سران ملی چون نواب محمد زمان خان و میر حاجی (بن میر واعظ) فیصله کردند که شاه با انگلیسان همدست است و نباید انتظار او را داشت بلکه باید ملت به هیجان آمده را که اینقدر مدت در انتظار نگه داشته اند، اجازه حرکت بدهند. بنابرین میر حاجی قیادت مجاهدین را بدوش گرفته بیرق جهاد را بلند کرد و مردم را امر حرکت داد.

شاه که ازین واقعه شنید سخت پریشان شد و دانست که اگر بیشتر ازین تعلل بخرج دهد نه تنها مقام او برای همیشه از دستش خواهد رفت بلکه جان او نیز در خطر خواهد افتاد. پس اعلان کرد که فردا خود شاه نیز با ملت حرکت میکند اما به خاصان خود میگفت که آهسته آهسته حرکت میکنیم و تا یك ماه به جلال آباد میرسیم. در آن جا من خود را به اردوگاه انگلیس میرسانم و عساکر بیسر مانده خود بخود پراگنده میشوند.[۲]

چنانچه روی همین نظریه روز اول که از کابل حرکت نمود (۵ اپریل) در دو میلی شهر در سیاه سنگ توقف ورزیده و بنام سان دیدن، قوا را معطل کرد. درین وقت تمام بزرگان ملی از هر قوم و هر طبقه بیرقی ساخته و در تحت آن به قیادت یك جوان جنگی جمع شده بودند که درین جمعیت ها سرداران بارکزائی چون محمد عثمان خان و شجاع الدوله (بن نواب زمان خان) نیز وجود داشتند و شاه به نظر بی اعتمادی به ایشان می دید. می گویند در همین روز

---

(۱)- سراج التواریخ جلد اول صفحه (۱۷۸-۱۸۰)- مولفین انگلیس خالی شدن تفنگ را اتفاقی میدانند اما وجود این نظریه را که در همان وقت گفته میشد که به تحریك انگلیس و شاه صورت گرفته، نیز ذکر میکنند (موهن لال کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۴۲۹-۴۳۹).

(۲)- سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۸۰- و این همدستی شاه شجاع را با انگلیس تمام مولفین انگلیس بطور ضمنی تصدیق میکنند و بعدها رفتن فتح جنگ پسر او نزد انگلیسان ثبوت قطعی این مراوده بشمار میرود.

مکتوب سردار سلطان محمد خان از لاهور برای برادر زداه اش نواب محمد زمان خان رسیده بود که در آن به قسم طعنه برای او نوشته بود که «پسر دوست محمد خان لات خورد (مقصد مکناتن) را کشت اکنون شما اگر دستار غیرت بر سر دارید، لات کلان را (که خود شاه شجاع است) زنده نگذارید.» این مکتوب که در محضر تمام افراد خانواده‌ء بارکزائی قرائت شد، خون پسران جوان شان، چون محمد عثمان خان و شجاع الدوله را به جوش آورده غیرت ملی و رقابت برادر زادگی چنان تحریك شان کرد که این دو نفر خفیه با هم عهد کردند تا بدون معطلی این لکه بدنامی را از دامن خاندان خود رفع نمایند و با چند نفر از دوستان خود چون شاغاسی دلاور و نور محمد خان کار نقشه‌ء ترتیب دادند که شاه شجاع را قبل از حرکت به طرف جلال آباد به قتل برسانند. موهن لال عقیده دارد که درین اقدام نواب عبدالجبار خان نیز محرك ایشان بود.[۱] قرار بیان سراج التواریخ گویا پلان آنها بایست در موقعیکه شاه صفوف مجاهدین را معاینه میکرد، اجرا میشد. اما در همان وقتی که نوبت شجاع الدوله و محمد عثمان خان رسید شاه شجاع که از سرداران بارکزائی منزجر و بر آنها بی اعتماد بود، دامن خیمه‌ء خویش را پائین انداخت و از پذیرفتن احترام سرداران بارکزائی خودداری نمود و آنها موقع اقدام نیافتند و در اثر این پیش آمد نقشه‌ء ابتدائی ایشان بهم خورد. محمد عثمان خان تصور کرد که شاه از فکر ایشان آگاه شده است و موقع هم از دست رفته پس از اجرای عزم خویش منصرف گردید. اما شجاع الدوله به عزم خود راسخ ماند و تا شام به انتظار بسر برد تا مگر فرصتی بدست آید. درین موقع شاه شجاع که تا این زمان فکر خود را یکطرفه نکرده و هنوز تردد داشت از جوش و خروش مردم درك کرد که کار جدی است و نمیتواند دیگر ملت را به امروز و فردا فریب بدهد، بلکه بایبست از کابل حرکت کند، مخفیانه برای برداشتن جواهرات خویش از سیاه سنگ به بالاحصار برگشت. شجاع الدوله که مترصد فرصت بود، او را تعقیب کرده و تمام شب را در عرض راه بین بالاحصار و سیاه سنگ در انتظار گذرانید.

قتل شاه شجاع:

ده نفری که به معیت شاغاسی دلاور و نور محمد خان رکا به او همراه بودند از بسیار انتظار خسته شده پراگنده شدند. اما شجاع الدوله هنوز هم انتظار کشید تا اینکه دم صبح

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه ٤٤٠

شاه شجاع در چپانی که بواسطه ٤ نفر کار بردار، حمل میشد ظاهر گشت. شجاع الدوله از کمین گاه خارج شد و بر او گُله پرتاب کرد. کاربرداران ترسیده چپان را انداختند و شاه که مجروح شده بود، از چپان خارج و رو به فرار گذاشت و در تاریکی خود را در یك جر خشك انداخته پنهان شد. شجاع الدوله هر قدر جستجو کرد او را نیافت بالآخره در حال مأیوسی میخواست اسپ خود را که نزد شاغاسی دلاور بود، گرفته حرکت نماید، زیرا هوا روشن شده میرفت اما شاغاسی دلاور به او توصیه کرد که کار را نباید نیم کله گذاشت و هر دو نفر به جستجو بر آمدند. بالآخره شاه شجاع را در پناهگاهی یافته بر او حمله کرد[۱] به قول موهن لال شاه شجاع در دم مرگ تضرع مینمود که «سردار، سرکار چه گناه کرده است؟» شجاع الدوله در جواب می گفت «گناه شاه خیانت به قوم و اسلام و طرفداری از کفار است.»... این را گفته گُله‌ء دیگر جانب او پرتاب نمود که شاه از اثر آن از پا در آمد. شجاع الدوله غیور که قصدش رفع یك لکه‌ء بدنامی از دامان ملت و از بین بردن یك عایق مهم از راه مقاصد ملی بود، بدون آنکه اعتنائی به سر و بر شاه بکند[۲] برای خبر کردن دیگر سران ملی حرکت کرد و سپس کاربرداران که به اطراف پنهان شده بودند نعش شاه را کشف و در سیاه سنگ و بالاحصار از کشته شدن او خبر دادند و یك نفر از ایشان (شهنواز خان پیشخدمت) در حین جستجو در نزدیکی نعش شاه، خریطه‌ء جواهرات را که شاه قبل از مرگ خود احتیاطاً در درز زمین گذاشته بود تا اگر نجات یابد آن را پس بگیرد، یافته در سر چوك نزد یك صراف هندو برد و او از قیمت اصلی آن چیزی نگفته به عوض مبلغ قلیلی که معادل ده پوند می شد، همه را گرفت. چون یك نفر دیگر معامله را دیده بود به او هم چیزی پول داد ولی آن شخص قضیه را به شجاع الدوله رسانده و او جواهرات را که ملك ملت بود، مسترد کرد.[۳]

قتل شاه شجاع به روز ۳ اپریل ۱۸٤۲ع (۳ صفر ۱۲۵۸ هـ ق) اتفاق افتاد و نعش او را در همان روز برداشته به جوار قبر پدرش در چار باغ کابل دفن کردند، و در پای تابوت این شاه بدبخت، ملت به جای آنکه نوحه و گریه کنند چنین فریاد میکردند:

«لات کلان به لات خورد ملحق شد.»[٤]

(۱)- سراج التواریخ جلد اول صفحه‌ء ۱۸۱.
(۲)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه‌ء ٤٤۲.
(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه‌ء بالا.
(٤)- لات در اصطلاح کابل لارد انگلیس که در عین زمان معانی غرور و استبداد را هم افاده میکند، درینجا مقصد ->

پس از مرگ شاه شجاع شاهزاده شاهپور که از طرف شاه شجاع حین عزیمت او به طرف جلال آباد، به حیث نایب السلطنه تعین و نصر الله بن امین الله خان لوگری بحیث معاون او مقرر شده بود، دروازه های بالاحصار را مسدود ساخته و از ترس آنکه مبادا ملت که پدرش را بنام هواخواهی کفار به قتل رسانیده بود، بر او و فامیل شان نیز هجوم بیاورد، امر تیاری داد. از طرف دیگر شهزاده فتح جنگ که با عساکر ملی در سیاه سنگ بود، از آن جا فرار نموده به قلعهء محمود خان بیات پناه برد. اما بزرگان ملی چون امین الله خان لوگری و میر درویش که برای ضبط و ربط امور از سیاه سنگ به کابل مراجعت کردند، پس از دفن شاه مقتول، با هم قرار دادند که برای آنکه فعلاً در مملکت اغتشاش رخ نداده و سبب پراگندگی شیرازهء ملت نشود، خصوصاً در حالیکه انگلیس در صدد انتقام بوده و لشکر بزرگ بطرف افغانستان سوق داده بود، بایست فوراً شاه جدید از بین پسران شاه شجاع تعیین گردد. روی این فیصله شهزاده فتح جنگ را که پسر بزرگ شاه شجاع بود، در نظر گرفته او را از دست محمود خان بیات که نظربند بود رها و در بالاحصار رسانیده با او بیعت کردند. اما نواب محمد زمان خان که این انتخاب را غیر صحیح و پسران شاه شجاع را هم مثل خود او اجنبی پرست و مخالف و منفور ملت و از همه گذشته بی کفایت میدانست به این فیصله رضا نداده به مخالفت اقدام کرد و چون مردم نیز از زمامداران اجنبی پرست سیر آمده بودند طرفداری نایب لوگری را با همه محبوبیتش که داشت گوارا نکردند و بمخالفت او قیام ورزیدند. بناءبران نائب امین الله خان به معیت فتح جنگ در بالاحصار محصور شد و مجاهدین آنها را به محاصره گرفتند. باهم چون قوهء عسکری و اسلحه در دست آنها بود، به زودی خود را از محاصره خلاص کرده، بر قوای ملی فشار آوردند. درین وقت بود که وزیر اکبر خان و سردار سلطان احمد خان از کشته شدن شاه شجاع و تفرقه بین سران ملی شنیده و از جلال آباد حرکت و به کابل رسیدند و چون از جریانات آگهی حاصل کردند، اولتر از همه قوای فتح جنگ را به بالاحصار عقب نشانده حصاری ساختند. آنوقت محمد اکبر خان با نایب امین الله خان داخل مفاهمه شده، و به او توصیه کرد که ازین شاه پوشالی طرفدار انگلیس، صرفنظر و به مجاهدین ملی ملحق گردد، و دسته جمعی برای دفع دشمن اجنبی که اکنون بار دیگر بخاك وطن تجاوز کرده است شروع بکار کنند. نایب امین الله خان مشورهء او را پذیرفته به

-> از لات خورد مکناتن است. جواهرات شاه شجاع را ایلیس پیرس در کتاب عروج بارکزائی ها ۵۰ لك کلدار تخمین میکند و این مبالغه معلوم میشود. زیرا جواهرات سابق شاه در هندوستان از دست او رفته، بعد از مراجعت در افغانستان چیز مهمی بدستش نیامده بود که اینقدر مبلغ ارزش میداشت.

مجاهدین پیوست. فتح جنگ در انتظار جنرال پالك محاصره را ٤٠ روز طول داد. آخر الامر به مشوره، محمد شاه خان بابکر خیل و امین الله خان لوگری به اکبر خان پیغام فرستاد که اگرشاهی اورا بپذیرد، وزارت از آن او خواهد بود و امور مملکت درکف وی گذاشته خواهد شد.

پادشاهی فتح جنگ و وزارت محمد اکبر خان:

سردار محمد اکبر خان که درین وقت خبر حرکت جنرال پالك را بایك اردوی منظم از پشاور بطرف جلال آباد شنیده (و انگلیسها هم به همین امید در جلال آباد محاصره را طول داده بودند) مصلحت را در آن دید تا از طرف کابل خود را آسوده ساخته به دفع دشمن خارجی بپردازد و چون میدانست که پسران شاه شجاع مثل خود او حیثیت خود را در نظر ملت باخته اند و آینده نمیتوانند بر خلاف ملت کاری بکنند برای رفع نزاع به این پیشنهاد که همه بزرگان ملی قبول آنرا ضروری میدانستند موافقت کرد و به بالاحصار رفت و عسکر را تنظیم و امور مملکت را بدست گرفت و ازین وقت مشهور به وزیر اکبر خان شد اما فتح جنگ که عهدنامه، خود را با وزیر اکبر خان صرف برای نجات یافتن از محاصره و پیدا کردن راه رابطه با انگلیسها عقد کرده بود، همینکه از محاصره خلاص شد، به جنرال پالك مکتوب فرستاده و او را دعوت آمدن معجلانه به کابل نمود [۱] و این مکتوب بدست وزیر اکبر خان افتاد. بنابر آن پس از گرفتن وثیقه بلافاصله او را حبس و دارائی اش را ضبط نمود.

اما فتح جنگ که بعضی خائنین به توصیه، انگلیس او را حمایت میکردند [۲] به زودی وسیله، فرار او را از بالاحصار فراهم و سقف عمارت را شگافته او را ازدروازه، خونی خارج و به چنداول رسانیدند و ازآنجا به لباس تبدیل ازراه سرخاب لوگر بطرف جلال آباد اعزام گردید.

درین بین وزیر اکبر خان که بعد از کسب اطلاع از حرکت جنرال پالك به طرف جلال آباد

---

(۱)- ایلیس پیرس:عروج بارکزائی ها.

(۲)- موهن لال: در کتاب حیات امیر دوست محمد خان مینویسد که من به ذریعه، سران چنداول با فتح جنگ مراوده داشته حتی چیزی جبه خانه در ایام محاصره به بالاحصار رساندم و نیز می گوید که لارد النبره فرمان فرمای هند به انجمن هیئت مدیره، خود راپور داد که جنرال پالك با فتح جنگ مراوده داشته و فتح جنگ از همکاری خود با حکومت برطانیه اطمینان داده بود (جلد ۲ صفحه، ٤٤٤ و ٤٦٢)- و نیز موهن لال میگوید که من قرار توصیه، جنرال پالك که گفته بود بالاحصار حفظ شود برای فتح جنگ جباخانه فرستادم، اما اکبر خان نقب زده برج بجنجور را پراند.

بدواً سردار سلطان احمد خان را با قوای ملی به آنطرف سوق داده بود خود نیز پس از ضبط و ربط امور کابل با قوای دیگری که فراهم شد حرکت کرد. اما جنرال پالك که با قوای بزرگ ۲۰ هزار نفر از پشاور به مقصد انتقام خون مکناتن و برنس و اردوی الفنستن اعزام شده بود[۱] طبعاً قوای مختصر ملی بدون سلاح نمی توانستند در جنگ میدان با او برابری کنند. باز هم سلطان احمد خان در دره، خیبر و سپس وزیر اکبر خان در حوالی جلال آباد با او مقابله کردند ولی در پایان کار، قوه را مساوی ندیده بطرف تیزین عقب نشستند تا بار دیگر قوای ملی را از اطراف و اکناف مملکت جمع و برای جهاد با کفار متجاوز آماده سازند. با رسیدن اردوی جنرال قوای محصور انگلیس در جلال آباد پس از ٤ ماه محاصره رهائی یافته و جنرال پالك که از تجارب گذشته عبرت گرفته بود با وجود پیغام های فتح جنگ و دیگر انگلیس پرستان فوری بطرف کابل حرکت کرده نتوانست، بلکه برای پیدا کردن یك راه حل دیگر منتظر نشست. فتح جنگ که از کابل فرار کرده بود هم سر راست نزد او (جنرال پالك) شتافته و یك بار دیگر ثابت ساخت که او نیز مثل پدرش خاین ملت و اجنبی پرست می باشد، و جنرال پالك به او اطمینان داد که دوباره بر تخت خود جلوس خواهد کرد.[۲]

موافقه، انگلیس با امیر دوست محمد خان:

درین وقت با وجود اعلامیه، ثانی لارد «آکلیند» که بعد از شنیدن واقعه، بربادی قشون انگلیس نشر و در آن تصمیم دولت برطانیه را برای اعزام عسکر بزرگ و بجا کردن شرف و منافع برطانیه اعلام داشته بود، و باثر همین اعلامیه جنرال پالك با ۲۰ هزار نفر عسکر اعزام شده بود، بازهم در زیر دل حکومت برطانیه احساس نموده بود که نگهداشتن افغانستان در زیر تسلط برطانیه مشکل بلکه متعذر است بنابر آن در صدد پیدا کردن راه حل دیگری بر آمد. راه حلی که به ملاحظه، تجارب تلخ گذشته از طرف کابینه، انگلستان تجویز گردید، این بود تا مطابق آرزوی ملت افغان رفتار کرده، از اینطریق روابط خود را با افغانستان و افغانها سر از نو استوار سازند. لارد النبره که جانشین لارد آکلیند شد با همین هدایت به هندوستان رسیده و در عین زمانیکه جنرال پالك هنوز شهزادگان سدوزائی را به

(۱)- مولفین انگلیس تعداد عسکری معیتی جنرال پالك را «۹» هزار نفر قید کرده اند، اما ما در نظر گرفتن عمله و فعله و دیگر تبعه و ملحقات اردو بازهم مجموع قوای انگلیسها بهمان تعداد نزدیك میشود.

(۲)- سراج التواریخ جلد اول صفحه، ۱۸٤.

ظاهر حمایت میکرد در باطن تمایل دولت برطانیه به امیر دوست محمد خان بود و در انتظار فیصله با امیر موصوف به جنرال پالك امر داده شد تا مارش خود را به طرف کابل به فیصلهء این قضیه معطل سازد. چنانچه حاکم اعلای جدید امیر دوست محمد خان را که برای گذشتاندن موسم سرماه به کوه های منصوری رفته بود دعوت آمدن به کلکته نموده به او پیشنهاد کرد که به افغانستان برگردد و سلطنت خود را بار دیگر اشغال کند. امیر که از رویدادهای افغانستان بدرستی اطلاع نداشت[۱] و نمی دانست که انگلیسها چقدر بیچاره شده خواهند بود که دوباره به او -که خودشان بالفعل از سلطنت محرومش ساخته بودند- رجوع و سلطنت افغانستان را به او تکلیف میکنند، بنابر همین بی خبری بود که این تکلیف را بدون گذاشتن کدام قید و شرط جز همان چیزیکه خود انگلیسها پیشنهاد کرده بودند، یعنی تخلیهء افغانستان و گذاشتن قلمرو سابقش بدست او، قبول کرد و ملتفت شده نتوانست که انگلیس ها از فرط مجبوریت او را که رسماً دشمن برطانیه اعلان کرده بودند بار دیگر به پادشاهی افغانستان تکلیف میکنند. و بنابران می بایست هر قسم شرایط را که برای سلطنت خود لازم میدانست بمیان می گذاشت. اما متاسفانه این قسم نشده و انگلیس ها از بی خبری امیر از اوضاع افغانستان و عدم اطلاع او از حالت زار انگلیس ها در خود هند[۲] استفاده کرده یا به او موقع ندادند که شرایطی پیش کند و یا اینکه شرایط او را نپذیرفتند و امیر هم که از مجبوریت های انگلیس ها اطلاع نداشت اصرار نکرد. بهر حال پس از آنکه مسائل با امیر تماماً فیصله شد لارد النبره برای استرداد شئون از دست رفتهء عسکری و سیاسی انگلیس لازم دانست تا یکبار دیگر عسکر برطانیه بصورت مصنوعی بکابل داخل شده و یکی از شهزادگان سدوزائی را برای چند روز بر تخت بنشانند. بنابر آن از امیر دوست محمد خان بنام وزیر اکبر خان خطی گرفتند که وزیر نامدار و دیگر سران ملی را که وجود آنها مانع صورت گرفتن این اقدام انگلیس ها بود[۳] به عقب نشینی توصیه و امر نمود و امیر همراه این مکتوب برای قناعت و اطمینان وزیر اکبر خان عینك و قطی نصوار خود را بطور نشانی

(۱)- گرچه موهن لال میگوید که امیر دوست محمد خان بصورت حیرت آوری با اکبر خان ارتباط داشته به او هدایت میداد و بر خلاف انگلیس ها ملت را تحریك مینمود (کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحهء ۳٦٦)

(۲)- هنری دیورند در کتاب خود موسوم به علل جنگ اول افغان می نویسد که درین وقت در سند و پنجاب انگلیس دچار مشکلات بوده حکمران سك از توقف انگلیس در پشاور بدگمان و بر علاوه عسکر مدراس بغاوت کرده و جنگ خونین پیش رو بود.

(۳)- موهن لال؛ می نویسد که مکریگر در جلال آباد برای تفرقه انداختن بین سران ملی باز سعی کرد و از جمله -->

فرستاد و باین قسم وزیر اکبر خان که امر پدر را بر همه چیز اولی میدانست، با وصف آنکه تیاری کافی برای جلوگیری از قوای جنرال پالك نموده و بمقام تیزین مدخل راه کابل را بقوه ملی خوب استحکام بخشیده بود، مجبور شد علی الفور قوای خود را پراگنده ساخته، خود بدون داخل شدن به کابل تا بامیان عقب نشیند و راه کابل را برای پیشرفت جنرال پالك صاف سازد و حتی دیگر سران ملی را هم از قول امیر به خودداری از مقاومت توصیه بنماید. باین صورت بود که جنرال پالك با ۲۰ هزار عسکر انتقامی خویش ننگ عسکری و سیاسی دولت برطانیه را بجا کرده (!) پس از ۵ ماه توقف اجباری در جلال آباد بطرف کابل مارش فاتحانه(!) نمود و بدون آنکه یك گُله هم رد و بدل شده باشد، به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۸٤۲ع (۱۸ شعبان ۱۲۵۸ هـ ق) به کابل وارد شد. فتح جنگ در حالیکه جنرال پالك و جنرال سیل بدو طرف او اخذ موقع کرده و مکریگر و موهن لال در عقب سرش حرکت مینمودند در میان فیر توپ های سلامی به بالاحصار داخل و بر تخت شاهی (خود) اخذ موقع کرد و خان شیرین خان و غلام محمد خان بامیزائی خائنین مشهور وزارت او را بعهده گرفتند.

جنـــرال پالک و اشغـال کابل:

موهن لال مینویسد که در روز ورود عسکر انگلیس به کابل تمام اهالی شهر خانه های خود را گذاشته و از شهر بیرون شده بودند و جز آنهائی که در وقت عقب نشینی اردوی الفنستن با آنها کمك کرده و اکنون انتظار جائزه و انعام را داشتند کسی در شهر باقی نمانده بود. اما اینها هم درضمن ورود عسکر انگلیس چور شدند و عسکر برطانیه به مجرد دخول در شهر سر راست به بازار مرکزی داخل شده گنبد بزرگ و تاریخی چارچته را که نعش

--> مکتوبی به محمد شاه خان بابکر خیل فرستاد و او را در بدل دو لك روپیه بطرفداری خود و جدا شدن از سران ملی و رها کردن اسرای انگلیس تشویق کرد، و اما محمد شاه خان جوابی به الفاظ ذیل فرستاد: «مکتوب شما را گرفتم چیزیکه نسبت به خلاصی اسرای انگلیس تحت حفاظت من میگوئید و دوستی که نسبت به من اظهار میکنید و پیغام شما نسبت به اینکه آقایان انگلیس را به جنرال پالك فرستاده و به این ذریعه معاوضه را از طرف او حاصل دارم دلچسپ است. باید دانست که حق ناشناسی و خیانت نه در دین شما و نه در دین من در یکی هم روا نیست.» موهن لال کتاب قبل الذکر جلد ۳ صفحه ٤۸۵- و این بهترین وثیقه، ایمانداری و افغانیت سران ملی ما مخصوص محمد شاه خان غازی میباشد که میباید بخط زر نوشته شود و به روی کسانیکه سران ملی را به رشوت ستانی و ایمان فروشی و دیگر پستی ها متهم کرده اند کشیده شود.

(مکناتن) در آن آویزان شده بود، به هوا پراندند و دکان ها را چور کردند[١] طوریکه مولفین انگلیس اعتراف کرده اند «از هیچگونه تجاوزات ناشایست در شهر خودداری نورزیدند.»[٢] و به این صورت انتقام صدمه، را که بشرف برطانیه وارد شده بود (بفکر خود) گرفتند غافل ازینکه گفته اند:

«در برگ گل دوباره کی آرد گلاب را»

به هر کیف انگلیسها اولین کاری که کردند اعزام یك قوه تحت قیادت مکاسکل بطرف کوهستان بود تا کوهستانی ها را که از قدیم با انگلیس ها مخالفت داشتند و به مجرد ورود دوباره، انگلیس تحت قیادت امین الله خان لوگری بنای قیام را گذاشته بودند سرکوبی دهد و ضمناً در صورتیکه وزیر اکبر خان بار دیگر خواسته باشد بر انگلیس ها حمله نماید جلو او را مسدود سازد. چنانچه این عسکر بقوای ملی موقع اخذ ترتیبات نداده مراکز ایشان یعنی قصبات زیبای استالف و چهاریکار را آتش زدند[٣] وزیر اکبر خان که درین وقت از غوربند به بامیان رفته بود، اسرای انگلیس را نیز با خود برده بود اما دسته، دیگر از اسرای انگلیس که در شیوه کی و افشار نانکچی کابل بودند (بشمول موهن لال) قبلاً توسط خان شیرین خان و همکارانش رهائی یافته بودند.[٤]

اوضـــاع قنـــدهار:

در خلال اوقاتیکه جلال آباد محاصره و جنرال پالك بطرف افغانستان اعزام شده بود، جنرال (نات) در قندهار میخواست با خوب شدن موسم به طرف کابل حرکت کند. اما مردم بر

(١)- آرنلد فلیچر مولف امریکائی در کتاب افغانستان چهار راه فتوحات مینویسد که درین عملیات تخریبی مسجد علیمردان خان که یکی از نفیس ترین ابنیه شرق میانه بود نیز خراب شد و روی همرفته بجز محله، چنداول هیچ قسمت کابل از خرابی محفوظ نماند. (صفحه، ١١٥)

(٢)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ٢ صفحه، (٤٨٧-٤٨٩). ایلن: رویداد مارش از بین سند و افغانستان صفحه، ٣٢١. مولف نامبرده که خود یك نفر کشیش انگلیس حرکات جنرال پالك را «وحشت در انتقام» خوانده است.

(٣)- کی: تاریخ جنگ در افغانستان جلد ٢ صفحه، ٦٣٢-٦٣٥. آرنلد فلیچر مولف کتاب افغانستان چار راه فتوحات مینویسد که چون عده، زیاد مردم کابل به کوهستان فرار نموده و در استالف اخذ موقع کرده بودند انگلیسها در آنجا به قتل عام اقدام و از هیچ نوع وحشت و بیباکی دریغ نکردند. بقول نیول چمبرلین که خود در اردوی انگلیس شامل بود «گریه و زاری فائده نداشت هر که زود تر می مرد خوشبخت تر میبود... ما (انگلیسها) بجز عده، قاتل های اجیر چیز دیگری نبودیم.» (کتاب فوق الذکر صفحه، ١١٥)

(٤)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ٤ صفحه، ٤٧٧.

او شوریده و صفدر جنگ پسر شاه شجاع را نیز با خود متفق ساختند. بنابر آن جنرال نات با قوای خویش در قندهار بحال نیمه جان محاصره مانده و جز اینکه موقع خود را حفظ کند، دیگر اقدامی نتوانست و از هند برای خود امداد خواست و منتظر نشست. تا اینکه خبر ورود جنرال پالك به او جان تازه بخشید و هم جنرال انگلیند با قوایی از هند به کمك او رسیده موقعیتش را تحکیم نمود. (۱)

خلع فتح جنگ و شاهی شاهپور:

درین موقع که انگلیس به قرار پلان انگلیسها کابل و جلال آباد و قندهار یعنی مراکز عمدهء افغانستان از طرف قشون انگلیس بار دیگر اشغال شد شاید انگلیسها میخواستند تا یکبار دیگر برای دوام این وضعیت، برخلاف قراردادی که با امیر دوست محمد خان کرده بودند (و هیچیك مویدهء هم برای ضمانت این وضعیت به نفع امیر موجود نبود) سعی و تجربه بعمل بیاورند و دلیل آن هم اینست که پس از خلع فتح جنگ که بعد از مشاهدهء اوضاع تهدید آمیز ملت مقام خود را بر تخت شاهی بی ثبات یافت و در ماه اکتوبر (شعبان) به معیت محافظین انگلیس از افغانستان خارج شد، بلافاصله شهزاده شاهپور برادر او را به شاهی برداشتند و از اقلیت انگلیس پرست برای او بیعت گرفتند (۲۷ شعبان ۱۲۵۸ هـ ق- ۱٤ اکتوبر ۱۸٤۲ع) و شهزاده محمد تیمور را بعوض صفدر جنگ به قندهار اعزام کردند.

اما اوضاع مغشوش مملکت و نفرت و عدم اعتماد شان بر شاهزادگان و خوف انگلیس ها از تماس با اهالی بالآخره جنرال «پالك» و لارد «النبره» را قانع ساخت که دیگر نمیتوانند افغانستان را به هیچ اسم و رسمی که باشد، تحت اشغال خود نگه دارند و یا پادشاهی را که طرف اعتماد. و محبوبیت ملت نباشد، بر مردم افغانستان بقبولانند. بنابرآن پس از مکاتبه با لندن (۲) در ماه شوال ۱۲۵۸ هـ ق (نوامبر ۱۸٤۲ع) فیصله شد که افغانستان را بطور قطع تخلیه کنند و امیر دوست محمد خان را به افغانستان بیاورند.

روی این فیصله قطعی بود که تخلیهء افغانستان از قشون انگلیس شروع گردید و به

---

(۱)- موهن لال؛ کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، بالا.

(۲)- سر ولیم بارتن در کتاب «سرحد شمال غرب هند» مینویسد که در پارلمان برطانیه نسبت به اشتباهات لارد اکلیند انتقادات بعمل آمده و فیصله شد که وضعیت تغییر داده شود.

عساکر انگلیس در قندهار نیز امر داده شد تا به کابل آمده از آنجا همه قشون یکجا به طرف پشاورحرکت کنند. و این از سبب آن بود که می ترسیدند مبادا افغـانها باز در وقت عقب نشینی آنها را مورد حمله قراردهند. بنابرآن فکر میکردند هر قدر تعداد عساکر شان زیاد باشد و از نقطه نظر دفاع و مقابله مطمئن تر باشند، بهتر خواهد بود. اما حرکت جنرال نات از قندهار شهزاده تیمور را طوری «بی دل» ساخت که او هم مستقیماً از قندهار جانب هند حرکت کرده و صفدر جنگ برادر او که از طرف انگلیس ها معزول شده بود دوباره از طرف سران ملی زمام امور قندهار را بکف گرفت.

فصل هجدهم
تخلیهء افغانستان و عواقب آن

عساکر برطانیه در ماه نوامبر ۱۸۴۲ع (رمضان ۱۲۵۸ هـ ق) به تخلیه، افغانستان شروع نمودند. ولی طوری از خود خائف بودند که بقول موهن لال این تخلیه را باید شکست نامید، نه یك عقب نشینی اختیاری[۱] زیرا اردو از عقب معروض خطر و تهلکه بود و بصورت بی نظمی و پریشانی بسرعت بطرف هند حرکت میکرد. وحینیکه عساکر انگلیس از کابل خارج شد، شاهپور نیز در برابر حسیات بر افروخته، ملی خصوصاً در حالیکه از حرکت اکبر خان از تاشقرغان شنید، تاب مقاومت نیاورده، سراسیمه کابل را ترك گفت. بعضی از طرفداران انگلیس هنوز هم میخواستند خانه جنگی را در مملکت ادامه دهند، چنانچه پس از رفتن شاهپور شهزاده حیدر بن زمانشاه را به اشغال سلطنت تشویق نمودند و او را برای مقابله با وزیر اکبر خان تا بامیان پیش فرستادند اما وزیر اکبر خان به مجرد رسیدنش به بامیان به او شکست سختی داد که در مراجعت به کابل یك نفر را هم طرفدار خود نیافت[۲] و او نیز جانب جلال آباد فرار و از آنجا با محمد عثمان خان نظام الدوله بهند رفت.

وزیر اکبر خان در انتظار ورود پدر زمام امور کابل را بدست گرفت.

امیر از طرف انگلیس ها از قید و نظر بندی رها و در حالیکه هنوز شاهپور و صفدر جنگ در افغانستان بودند، به او اجازه داده شد که به طرف افغانستان حرکت کند که این به قول موهن لال صریحاً بر خلاف قرارداد سه گانه بود [۳] و گویا به این قسم انگلیسها پس از ناکامی مطلق خود قرارداد سه گانه را که شاه شجاع و رنجیت سنگ انعقاد داده بودند، خودشان نقض کردند و امیر دوست محمد خان را بار دیگر پادشاه افغانستان ساختند. اما درینجا باز از فکر نفاق اندازی کار گرفته در حالیکه امیر دوست محمد خان را پادشاه

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۴۸۹.
(۲)- کی: تاریخ جنگ در افغانستان جلد ۲ صفحه، ۶۶۹-۶۷۴.
(۳)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جلد ۲ صفحه، ۴۹۶.

افغانستان اعتراف کردند و در حالیکه پسر امیر و هوا خواهان او مملکت را در دست داشتند و شاهان سدوزائی را طرد کرده بودند، بدون هیچ یك تعهد و ایجابی محض برای تجزیهء افغانستان، قندهار را ملك امیر نشناخته، سرداران قندهار را که د رایران به سر می بردند و از هیچ رهگذر ولو صرف مساعی برای استرداد حکومتشان باشد، استحقاق تصاحب قندهار را نداشتند، دوباره به قندهار دعوت نمودند و امیر دوست محمد خان را مجبور ساختند تاجدائی قندهار و هرات را قبول کند و سلطنت خود را باز به کابل و جلال آباد و غزنی منحصر بداند. در صورتیکه سلف او (شاه شجاع) را همین انگلیسها پادشاه قندهار وحتی بلوچستان هم شناخته بودند و آرزو داشتند هرات را نیز در موقع مساعد بحکومت او ملحق سازند[۱] و این دفعه که آن اساس و آن قرارداد را بکلی برهم می زدند و حکومت را دوباره حق سلالهء بارکزائی میشناختند، هیچ مجبور نبودند. آن «ستاتوکوی» سابق را مجدداً اعتراف و احترام کنند. خصوصاً در حالیکه میدانستند امیر دوست محمد خان هیچگاه به این امر قناعت نکرده و اتحاد افغانستان نصب العین حقیقی او میباشد و شك نیست که با موافقه و یا بی موافقهء انگلیس ها این هدف خود را تعقیب خواهد نمود.

پس اولین عدم خیرخواهی انگلیس ها نسبت به افغانستان و حتی نسبت به شخص امیر دوست محمد خان با اصرار آنها در تجزیهء افغانستان و اعادهء ملوك الطوایفی آشکار شده و در حالیکه بایست برای جلب رضای ملت افغان و جلب اعتماد امیر دوست محمد خان که اکنون او را بنام دوست خود خطاب میکردند، علاوه از اینکه حکومت تمام افغانستان را بشمول هرات و لااقل قندهار بنام او اعتراف میکردند -و این قسمت برای انگلیس هاهیچیك اشکالی نداشت و یا نقض کدام تعهدی را ایجاب نمیکرد- لازم بود که درین وقت که سلطنت سك ها روبه ضعف گذاشته بود، پشاور و دیگر ولایات افغانی را نیز به او ملحق مینمودند تا به این قسم یك همسایهء متحد و صمیمی برای خود پیدا کرده و دشمنی استخوان شکنی ها ترمیم می یافت. اما انگلیسها چنین نکردند و از راه دوستی و یکرنگی که به زبان میگفتند، عملاً با وجود صداقت و اعتماد امیر دوست محمد خان که به یك وعدهء خشك و خالی آنها شورش ملی را فرو نشاند و عسکر انگلیس را اجازهء اشغال مجدد کابل را داد و بعد در موقع عقب نشینی قوای انگلیس، مردم را از آزار ایشان و انتقام جوئی مانع شد، به

(۱)- کی: تاریخ جنگ در افغانستان جلد اول صفحهء ٥٣.

مقابل او پیش نیامدند و اتحاد افغانستان را بدون هیچ یك ایجابی ۲۰ سال دیگر به تعویق انداختند.

به هر حال امیردوست محمد خان از راه پنجاب بطرف افغانستان حرکت کرده در لاهور مدت بیست روز مهمان شیرسنگ حکمران سك بود. به این قسم میان این دو دشمن دیرینه علاقه و مودت برقرار شد و اگر چه شیر سنگ و سردار سلطان احمد خان برادر امیر که در لاهور بود امیر را تشویق دادند که بر خلاف انگلیس ها با سك ها داخل اتحاد شود، اما امیر نه تنها درین وقت این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه بعد مراجعت به افغانستان تا تجزیهء سلطنت سك، کوچکترین اقدامی به طرفداری سك ها و یا بر خلاف انگلیس به عمل نیاورد.

امیر از راه پشاوربه افغانستان وارد و در سرحد از طرف وزیر اکبر خان و نواب جبار خان و نواب محمد زمان خان و سردار سلطان احمد خان استقبال گردید، و وزیر اکبر خان اختیارات سلطنت را که تا این زمان بنام او عهده دار شده بود تماماً به پدر تفویض کرد و مانند یك فرزند مطیع و یك رعیت تابع و حاضر خدمت برای قبول اوامر او اظهار آمادگی نمود. اما مردم که تاجپوشی دوم امیر را تنها و تنها از اثر فداکاری ها و عرق ریزی های وزیر اکبر خان دلیر میدانستند، در سجع مهر امیر این بیت را که از قریحهء یکی از شعرای ملی و نمایندهء افکار ملت بود ثبت نمودند:

امیر دوست محمد دوباره سکه بر زر بزد ز فضل و عنایات خالق «اکبر»

خلاصه امیر دوست محمد خان پس از سه سال و چهار ماه ترك سلطنت دوباره بر تخت کابل جلوس کرد. و از طرف دیگر سرداران قندهار که در ایران در علاقهء مروس از طرف شاه ایران بحیث جاگیر و شهر بابك کرمان مرکز بودوباش آنها و یك لك روپیه معاش سالانه برایشان تعین شده بود، در این مدت به موجب معاهدهء که ایران با انگلیس داشت، اجازهء داخل شدن به افغانستان را حاصل نکرده بودند، پس از نشرخبر تخلیهء افغانستان از طرف انگلیسها از شاه ایران -اغلباً باشارهء انگلیس- اجازهء حرکت به طرف افغانستان حاصل و از راه سیستان جانب قندهار حرکت نمودند و صفدر جنگ را که هنوز در قندهار مانده و مردم بر او اعتماد نداشتند، شکست داده فرار هند ساختند و خود حکومت خویش را دوباره بدست گرفتند و به این قسم اوضاع قبل از سال ۱۸۳۹ع (۱۲۵٤ هـ ق) دوباره در افغانستان عیناً برقرار شد. مثل اینکه هیچ یك واقعهء رخ نداده و امیر دوست محمد خان امیر کابل و کهندل

خان و برادرانش زمامداران قندهار و یار محمد خان الکوزائی که شاه کامران را به قتل رسانیده و حکومت هرات را بدست گرفته بود، کمافی السابق والی هرات بوده باشد.[۱]

به اینطریق انگلیسها پس از سه سال و هشت ماه تسلط در افغانستان (صفر ۱۲۵٤ هـ ق تا رمضان ۱۲۵۷ هـ ق- اپریل ۱۸۳۹ تا نوامبر ۱۸٤۲ع) از اثر عدم انقیاد ملت افغان، مملکت را مجبوراً ترک گفته یك اردوی معظم خویش را علاوه بر پرستیژ و نفوذ معنوی خود در افغانستان چه، بلکه در تمام شرق بطور جبران ناپذیر از دست دادند. درین سه سال و ۸ ماه چنانچه شرح دادیم، حالت انگلیس ها همیشه خوار و زبون بوده و از هر طرف با شور و غوغای ملت مواجه بودند که نمونهء این خواری و زبونی، همانا معاهدات مغلوبانه ایست که با سران ملی منعقد کرده و میخواستند به هر شرط و هر قراری که سران ملت با آنها رفتار کنند، جان به سلامت بکشند تا اینکه این آرزو نیز به اثر عدم صداقت در معاهدات و کوشش ایشان در نفاق اندازی بین سران ملی بر آورده نشده، تمام قوای آنها از بزرگ تا کوچك طعمهء شمشیر بیدریغ افغانهای غیور گردید.

- این بود جریانات و نتایج دورهء اول لشکر کشی انگلیس به افغانستان.

بهر حال مولفین انگلیس نسبت به این لشکر کشی خود شان خوبتر قضاوت کرده و احتیاج تحلیل و موشگافی را برای ما نگذاشته اند. موهن لال مولف کتاب حیات امیر دوست محمد خان که کتاب او از طرف حکومت برطانیه تصدیق و تقدیر شده اشتباهات لارد آکلیند و مکناتن را قرار ذیل خلاصه میکند:

۱- مخالفت با سران ملی و عدم احترام آنها.
۲- بی باز خواستی آمرین و تجاوزات مامورین.
۳- تحمیل مصارف یك اردوی بزرگ بر عایدات قلیل.
٤- نگه داشتن سران بارکزائی در ملك و عدم احترام و دلجوئی از ایشان.
۵- تصادم با روحیات ملت و بی پروائی در مقابل آن.

---

(۱)- واقعات هرات را قصداً صرف نظر کردیم زیرا از موضوع خارج بود. اما مختصراً باید گفت که یار محمد خان در مدت ۱۵ سال حکومت خود مستقلانه حکومت کرد و اطراف و نواحی هرات را تا قلعهء نو از یك طرف و تا فراه از طرف دیگر و تا غوریان از طرف ایران تأمین نمود که به اثر آن نام بزرگی در تاریخ افغانستان از خود باقی گذاشته است و حتی مولفین خارجی، شخصیت و لیاقت او را اعتراف کرده اند؛ چنانچه آرنلد فلیچر امریکائی مولف کتاب افغانستان چار راه فتوحات او را یکی از بزرگترین مردان آسیا در قرن ۱۹ میداند. (صفحهء ۱۷)

٦- عدم مطالبهء امداد فوری از هند در موقع شورش.
۷- مقرر کردن الفنستن جنرال بی کفایت و مریض به عوض لاردکین و امثال آن.

هنری دیورند که درجمله صاحب منصبان اردوی اعزامی انگلیس در عملیات افغانستان شرکت داشت، در اخیر کتاب خود موسوم به «علل جنگ اول افغان» نسبت به این لشکرکشی چنین قضاوت میکند: «در تاریخ هند هیچیك ضربت آنقدر تحقیر آمیز برای قدرت انگلستان و آنقدر پر از بی آبی برای اسلحهء ما قید نشده، مثل آن ضربتی که محمد اکبر خان را به تاج بخشی مشهور ساخت و امید همه مخالفین سیاست و اولیت برطانیه رادر شرق تقویه کرد...

«سرجان ولیم کی» مولف کتاب «جنگ در افغانستان» که این اثر او یکی از معتبر ترین و مفصل ترین تالیفات در تاریخ نیمه اول قرن ۱۹ افغانستان و ممالك مجاور آن میباشد در بارهء نتایج این جنگ و روحیه افغانها چنین اظهار نظر میکند: «حقیقت اینست که افغانها هنوز همان افغانهائی بودند که همیشه بوده اند. آنها هنوز یك ملت مسلمان، متعصب، سرسخت و جنگجو و هنوز هم یك ملتی بودند که نمی شد آنها را توسط یك عده سر نیزه متفرق و یا با زرق و برق یك شاه دست نشانده به صلح و تسلیم مجبور ساخت.»(۱)

از همه گذشته خود لارد آکلیند بتاریخ ۱۵ مارچ ۱۸٤۲ع (۱۲۵۸ هـ ق) در مکتوب خود بنام قوماندانی عمومی هندو چنین مینگارد:

« از اول اشغال کابل بد امنی موجود بود و در تابستان ۱۸٤۱ع (۱۲۵۷ هـ ق) بد امنی در قندهار شدت اختیار کرد و در نوامبر دامنهء آن بکابل سرایت نمود. این انقلاب -زیرا بهتر است بجای بغاوت انقلاب گفته شود- که سبب بربادی وتباهی و واقعات تأسف انگیز و بالآخره قتل تعداد زیاد دسته های برطانوی گردید، چنان ملامتی بشمار میرود که در تاریخ هند نظیر ندارد. همه این رویدادها از سبب مخالفت عمومی ملت افغانستان به میان آمد و منجر به اتحاد تمام ملت مزبور به مقابل ما و مبدل به یك جنگی گردید که هم یك جنگ مذهبی و هم یك جنگ ملی بشمار میرفت. این واقعه باید ما را به این نتیجه برساند که اشغال افغانستان -اگر باز هم اشغال شود- بجای آنکه به مقابل یك متجاوز غربی برای ما یك منبع قوت شود، منبع ضعف خواهد شد. بنابران باید چنان سیاستی که پیشرفت

(۱)- کتاب ارنلد فلیچر امریکایی: افغانستان چار راه فتوحات صفحه ۲۹۸

عساکر ما را درین مملکت ایجاب نماید بکلی طرف توجه قرار نگیرد و معدوم تصور شود.[۱]

اینست قضاوت خود انگلیسها در بارهء سیاست تجاوز و اشغال افغانستان در جنگ اول! افسوس که اخلاف شان بازهم ازین تجارب و قضاوت های حقه عبرت نگرفته، تجربهء خود را عیناً تکرار کردند، ولی بار دیگر به همین نتیجه و قناعت واصل شدند.

اما طبعاً برای افغانستان هم این تجاوز انگلیس ها بسیار گران تمام شد و تأثیرات مادی و معنوی آن تا مدتها دوام کرد، بلکه تا امروز، چه در وضع داخلی و چه در مناسبات خارجی مملکت موجود و محسوس میباشد.

از نقطه نظر ضایعات انسانی مؤلفین خارجی تلفات افغانها را بین سه و چار چند انگلیسها قیاس کرده اند. آرنلد فلیچرمولف معاصر امریکایی تلفات جانی افغانها را دست کم هفتاد هزار نفر تخمین میکند.[۲] از نظر خسارات مادی میتوان گفت که اکثر شهرها و قصبات مهم افغانستان که تحت عملیات نظامی و یا انتقامی مکرر عساکر اشغالگر قرار می گرفته، با بسا آبدات تاریخی بکلی خراب شدند، مخصوصاً شهر کابل و جلال آباد و غزنی و قصبات چاریکار و استالف و امثال آن. از لحاظ اقتصادی علاوه بر اینکه اکثر زمین های زراعتی یا از سبب پامال شدن و یا اشغال قوای اجنبی لامزروع ماند، عدهء زیاد اهالی به انواع مختلف از کسب و پیشهء خود باز ماندند و مالیات دولت نیز بسوخت رسید و روی همرفته یك دورهء انارشی و عدم اطمینان در مملکت رونما گردید که نه تنها سیر عادی پیشرفت و انکشاف مملکت را متوقف گردانید، بلکه یك حالت اختناق عمومی را به وجود

---

(۱)- موهن لال: کتاب قبل الذکر جسته جسته در هر دو جلد علل و نتایج این جنگ را شرح میدهد. هنری دیورند: علل جنگ اول افغان (صفحهء ۴۳۸).

نوت: در وقت مراجعت عسکر انگلیس از افغانستان به امر لارد النبره که میخواست شکست و ناکامی دولت متبوع خود را ترمیم کند جنرال نات که از قندهار به کابل می آمد، مامور شد تا دروازهء مقبرهء سلطان محمود را از غزنی با خود بردارد، زیرا تصور میشد این دروازه همان دروازهء سومنات خواهد بود که سلطان محمود با خود از هند به غزنی آورده بود اما با اینکه متخصصین انگلیس منجمله عالم شهیر «سر هنری راولنسن» که با عسکر انگلیس همراه بود درك کردند که دروازهء فعلی مقبرهء سلطان محمود دروازهء سومنات نیست و یك دروازهء معمولی تازه ساخت میباشد. محض امتثال امر حاکم اعلای هند که امر قاطع داده بود، آنرا با خود بردند و با تشریفات بزرگ برای بجا کردن شؤن عسکری خود و بیشتر برای نفاق اندازی بین افغان ها و هندوها به آگره گذاشتند، راولنسن در کتاب خود بی معنی بودن این اقدام و اصلی نبودن دروازه را تصدیق کرده است (یاد داشت های میجر جنرال راولنسن- صفحهء ۱۳۲ و کمبرج هستری آف اندیا صفحهء ٦٨٤).

(۲)- آرنلد فلیچر: افغانستان چار راه فتوحات صفحهء ۱۱۷.

آورد که اثرات سوء آن تا سالها رفع شده نتوانست.

از نقطه نظر روحی اگر از یکطرف احساسات وطن پرستی و جذبات مقدس دینی را در مردم بیدار ساخت و موجب کسب افتخارات تاریخی برای ملت گردید، اما بالمقابل یك حس بدبینی شدید را در برابر تمام خارجی ها خصوصاً فرنگی ها (اروپائی ها) توأم با حس انزوا پسندی در بین مردم تولید کرد که تا امروز کمابیش دوام کرده و موجب مسدود ماندن افغانستان بر روی تمام ملل و قطع تماس ها و هر نوع تبادلات گردید که در نتیجه افغانستان از انکشافات علم و تخنیك و فرهنگ غربی بکلی بیگانه و از پیشرفت های سایر ملل و دور و نزدیك بیخبر ماند و این وضعیت تا آوان استرداد استقلال دوام کرد که البته سیاست تفوق جویی همسایگان بزرگ و تقسیم مناطق نفوذ بین آنها (روس و انگلیس) نیز مد و موید این اوضاع بوده است. از طرف دیگر متأسفانه این قیام مردانهء افغانها و طرد نفوذ اجنبی و کشتار بیدریغ اردوی معظم آن که در تاریخ کم نظیر است، موجب غیظ و غضب و قضاوت های متعصبانهء صاحب منصبان عالی رتبه و مامورین سیاسی انگلستان گردیده در کتاب ها و سایر نشرات رسمی و غیر رسمی خود افغانها را غدار و بیرحم و غیر قابل اعتماد معرفی کرده اند، حالانکه به شهادت خود این مولفین و دیگر مورخین بی طرف و حقبین، اگر غدر و خیانتی رخ داده باشد از طرف خود انگلیسها آغاز شده است وافغانها فقط به همان سلاح به ایشان جواب داده اند (۱) که تفصیلات آن در متن جابجا با اسناد و شواهد ذکر شده است و حاجت به تکرار ندارد. درینجا صرف همین قدر کافیست علاوه شود که انگلیس ها متجاوز بودند و بدون کدام دلیل حقی بر یك کشور مستقل همسایه که هیچیك نظر سوئی به آنها ابراز نکرده بود تجاوز نمودند و نظام داخلی آن را برهم زدند و مملکت را بر خلاف رضائیت اکثریت مطلق مردم افغانستان تحت اشغال نگه داشتند و افغانها برای دفع آنها و رهایی خود

---

(۱)- آرنلد فلیچر مورخ معاصر امریکایی در کتاب افغانستان چار راه فتوحات درین مورد چنین اظهار عقیده مینماید: افسانه های سفاکی و دو رویی افغانها از طرف مولفین انگلیس به دنیا شهرت داده شده است. اگر منصفانه قضاوت شود حرکات افغانها در تحت شرایط زمان نسبت به انگلیس های متمدن ملایم تر بود. مولف مذکور علاوه میکند که افغانها زنان انگلیس را که به تصرف شان در آمده بود باعتراف خود آنها مورد تجاوز قرار ندادند و به مقابل انگلیس ها علی الاکثر خودداری و مروت نشان دادند. حالانکه انگلیسها وقتیکه دست یافتند، از قتل عام مانند قتل عام قصبهء استالف و آتش زدن مجروحین افغان خودداری نکردند. مولف مذکور میگوید در خورد کابل اکثر انگلیس هائی که تلف شدند اسلحه در دست داشتند و از خود مدافعه میکردند و بیشتر آب و هوا مسؤل تلفات انگلیس ها بوده است. مولف موصوف نظریات خود را چنین خاتمه میدهد: حتی قتل مکناتن اگر از طرف افغانها یك عمل خدعه آمیز بوده نباید فراموش کرد که خود اوهم برای یك اقدام خائنانه کمر بسته بود و با یك نقشهء معین حاضر مجلس شده بود و بر علاوه خود او هم به قتل زعمای ملی تشبث کرده بود (صفحه ۱۱۹).

از سلطهء غیر قانونی و جابرانهء ایشان با وسایل نامساوی اقدام نمودند و شرف قومی و آزادی ملی خود را اعاده کردند.

بر علاوهء این کارنامهء تاریخی افغانها و فتح درخشان آنها به مقابل اردوی معظم بزرگترین دولت مقتدر آن روز، تأثیرات عمیقی در اذهان سایر ملل دور و نزدیك خصوصاً مللی که در تحت سلطهء انگلستان بودند ایجاد کرد. رویهمرفته افسانه شکست ناپذیری قوای انگلیس را که در ذهن آنها جای گرفته بود متزلزل ساخت. چنانچه ساورکر زعیم ملی هند بلوای عساکر بومی هند را در سال ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳هـ ق) که در حقیقت اولین قیام ملی مردمان هندوستان به مقابل سلطهء انگلیس بود تأثیر مستقیم شکست انگلیس ها بدست افغان ها میدادند.[۱]

(۱)- کتاب جنگ استقلال هند اثر ساورکر- نقل از کتاب افغانستان چار راه فتوحات، اثر آرنلد فلیچر صفحه ۶۵۴).

فصل نزدهم

سلطنت دوم امیر دوست محمد خان

مراجعت امیر به کابل با شور و شعف استقبال شد زیرا مردم بعد از آنقدر انقلابات و تجارب تلخ تسلط اجنبی، انتظار پادشاهی را داشتند که از خود شان باشد و مملکت را آرام سازد. اما این دفعه نیز امیر بیش از ربع افغانستان را در تحت اختیار خود نداشت زیرا تنها کابل، غزنی و جلال آباد در تصرف او بوده، قندهار در دست کهندل خان و برادران اعیانی اش بصورت مستقل اداره میشد و هرات در تحت زمامداری یار محمد خان الکوزائی از سلطنت مرکزی مجزا، ولایات ماورای هندوکش هم در تحت رسوخ میرها و والی های محلی قرار داشتند. بنابرآن باز مهمترین مسئله که در برابر امیر در سلطنت دومش عرض اندام میکرد همانا وحدت بخشیدن افغانستان بود و این در حقیقت تعقیب کردن و تکمیل کردن پلان ناتمام سلطنت اول او بشمار میرفت. ولی این بار تجارب گذشته بالخاصه مشاهدهء قوه و قدرت انگلیس که در هند ملاحظه کرده بود او را محافظه کار تر از سابق ساخته و همین مسئله سبب شد که پلان اصلاحات داخلی را بر استقلال سیاسی مقدم تر بسازد و در روابط خارجی خود از نهایت احتیاط کار گرفته، به معاهدات خود با انگلیس به کمال دقت و پابندی رفتار نماید و حتی در سیاست داخلی نیز مسامحه را بکار برده با هیچکسی علناً نه پیچد و پلان اتحاد و وحدت بخشیدن افغانستان را که آرزوی بزرگ او بود، با بسیار محافظه کاری و تأنی در دست اجرا قرار بدهد. چنانچه روی همین اساس بود که الحاق قندهار ۱۵ سال و الحاق هرات ۲۰ سال وقت را در بر گرفت و در قسمت ولایات شمال این منظور به استثنای بلخ تقریباً تا اخیر سلطنت او صورت واقعی بخود نگرفته بود.

به هر حال وقتیکه امیر دوست محمد خان زمام امور کابل و توابع آنرا برای بار دوم بکف گرفت، مملکت بیش از دورهء قبل از استیلای انگلیس ابتر و فقیرتر بوده، امور مملکت داری در اثر سوء اجراآت عمال انگلیس و سپس در نتیجه انقلابات خانمان سوز بکلی درهم و برهم و مملکت و ملت از همه بیشتر احتیاج به امنیت داشته تا خرابی های وارده را ترمیم

نمایند و امیر نیز تمام هم خود را متوجه همین قسمت ساخته موفق شد که امنیت را در متصرفات خویش تأمین کند. از حیث اینکه اکثر مامورین سابقه از بین رفته و یا در خدمت اجنبی داخل و اعتماد عموم را از خود سلب کرده بودند، امیر مجبور شد تا زمام امور ولایات را به پسران خود بسپارد. ولی از حیث اینکه میخواست در سیاست داخلی و خارجی، از صلح و آشتی کار بگیرد و یك دوره، گذشت و مسامحه را روی کار آورد، رجالی را که مزاج تند و خلق رزمی داشتند و یا با دول اجنبی در آویخته و طرف خوف و عدم اعتماد برایشان واقع بودند، از صحنه خارج ساخت. درین راه حتی از عقب انداختن وزیر اکبر خان فرزند نامدار خویش و سردار سلطان احمد خان برادرزاده و داماد شجاع خود نیز دریغ نورزید. چنانچه اول الذکر که همه انتظار داشتند عهده، وزارت پدر را اشغال خواهد کرد، بیش از حکومت جلال آباد موقعیتی را بدست آورده نتوانست و در عین حال امیر او را جهت تأمین مؤقتی نقاط و اقوامی که سرکشی و امنیت را اخلال مینمودند در نظر گرفته بود و اخیرالذکر را نیز جز به مصاحبی حضور خود بدیگر وظیفه تعیین نکرد. همین قسم امین الله خان لوگری، محمد شاه خان بابکر خیل، نواب محمد زمان خان و پسرش شجاع الدوله خان و نواب جبار خان همه در تشکیلات جدید مقامی نیافتند. بالمقابل پسران امیر بشرح ذیل بحکومات ولایات نامزد شدند: وزیر اکبر خان به حکومت لغمان و جلال آباد، سردار شیر علی خان به حکومت کرم، سردار محمد افضل خان به حکومت زرمت، سردار محمد اعظم خان به حکومت لوگر، سردار غلام حیدر خان به حکومت غزنی، سردار محمد امین خان به حکومت کوهستان، سردار محمد شریف خان به حکومت بامیان، سردار محمد اکرم خان به حکومت هزاره جات -که هنوز این منطقه پوره تامین نشده بود- و نیز امیر بنام پنج پسر بزرگ خود پنج کندك عسکر منظم از روی تشکیلات عسکری دنیا تشکیل داد که درین وقت تمام اردوی امیر را همین پنج کندك تشکیل میدادند و معاش شان از مالیات حکوماتی که شهزادگان موصوف: وزیر اکبر خان، سردار شیر علی خان، سردار محمد امین خان، سردار محمد شریف خان و سردار غلام حیدر خان در آن حکومت داشتند تأدیه میگردید.

از جمله، این شهزادگان تنها وزیر اکبر خان بنام به حکومت جلال آباد و لغمان نامزد بود و عملاً طوریکه در بالا گفته شد، امیر حضور او را در مرکز لازم دانسته و به محل حکومتش اعزام نمیکرد. زیرا بار اول که در بدو بازگشت امیر به لغمان رفته بود فکر تسخیر باجور را نموده و این کار را در نظر امیر یك امر عادی و سهل جلوه داده بود و امیر هم

شهزاده محمد افضل خان را با یك دسته عسکر به کمك او فرستاده بود. اما همینکه از یکطرف مشکلات این عملیات را ملتفت و از طرف دیگر تماس آن را با انگلیس ها درك کرد، فوری از آن منصرف و وزیر اکبر خان را به کابل خواست و از آن پس او را علی الاکثر در کابل نگه میداشت زیرا میدانست که وزیر اکبر خان غیور از تعقیب نقشهء استرداد اراضی از دست رفتهء افغانستان باز نمی ایستد وتامین حدود سیاسی مملکت را نسبت به اصلاحات داخلی مقدم میداند.

اما امیر در قسمت هایی که با ممالك خارج ارتباط و تصادمی را روی کار نمی آورد و امرای داخلی را نیز ضعیف میدید این قدر محافظه کار نبوده و مشوره های وزیر اکبر خان را درین قسمت پذیرفته او را مامور انجام آن میساخت. چنانچه در سال ۱۸٤۳ع (۱۲۵۹ هـ ق) وزیر اکبر خان به معیت سردار محمد اکرم خان به قسمت های مرکزی اعزام شده از بامیان تا حوالی مزار شریف از یك طرف و تمام هزاره جات را از طرف دیگر تا حدود ولایت قندهار و هرات تامین نمود[1] و ساحهء حکومت سردار محمد اکرم خان برادر خویش را توسعه بخشید. در مراجعت خبر یافت که سردار سلطان احمد خان که از امیر رنجیده و نزد کهندل خان رفته بود، با پنج هزار نفر جانب کابل حرکت کرده است تا حقوق خویش را در سلطنت امیر قهراً بازیافت دارد. وزیر اکبر خان که ازین خبر شنید داوطلبانه به آنطرف حرکت کرد و در مقر به عسکر قندهار که تحت قیادت رحمدل خان اعزام شده بود، رسید و سردار سلطان احمد خان را که با او رفاقت صمیمی داشت و در جنگ و صلح باهم یار بودند از قیام به مقابل عم بزرگش منصرف ساخت و به قناعت و اطاعت خود -که با همه حقوق ثابت هیچ یك مطالبهء اشتراك را در سلطنت نکرده بود- او را قانع ساخت و سردار سلطان احمد خان حاضر شد بکلی افغانستان را ترك گوید و به ایران برود. اما رحمدل خان به کابل آمده به توصیهء وزیر اکبر خان نمی خواست بین ارکان خاندان شان نفاق پیدا شود از امیر عفو خواست و مرخص شد.

بعد از رفع این غایله امیر نفس راحت کشید و مدت دوسال دیگر در امنیت بسر برد.

سیاست خارجی او عبارت از دوستی با انگلیس و صلح با دیگر همسایگان بود. از آن جمله با ایران روابط عادی داشته و صرف برای پیش بینی آینده در دربار ایران سعی میکرد تا ایران را از یار محمد خان پادشاه هرات دور نگه داشته زمینه را برای الحاق آیندهء هرات

---

(۱)- بعضی از مولفین تأمین قطغن و بلخ را نیز بدست وزیر اکبر خان در همین وقت قید میکنند، اما ثابت نیست و شاید غرض از حدود ولایات باشد (ایلیس پیرس: عروج بارکزائی ها).

آماده سازد. با روس و بخارا روابط مستقیم نداشت. اما در هر حال از نفوذ تمام دول اجنبی در دربار خود بر حذر بود و نمیخواست نماینده، برطانیه نزد امیر، چه در زمان توقف او در هند و چه بعد از آن بجایی برسد و امیر از قبول نماینده، خارجی، به بهانه، عدم قبولیت مسؤلیت حفظ جان آن نظر به تجارب گذشته سر باز زد و حتی تعیین نماینده، غیر رسمی را هم نپذیرفت و همین قسم در موضوع تجارت نیز آزادی خود را حفظ و از داخل شدن در هر قسم قرارداد و تعهدی خودداری نمود وسیاست «دروازه، بسته» را روی همرفته در تمام موارد در مملکت تطبیق کرد که «تقریباً از طرف تمام اخلاف او به استثنای امیر شیر علی خان تا آوان استقلال افغانستان دوام نمود».

در سال ۱۲٦۲ هـ ق (۱۸٤۵ع) در نجرو و تگو بغاوتی رخ داد. ابتدا نواب عبدالجبار خان برای رفع آن مامور شد ولی کاری از پیش برده نتوانست، تا آنکه امیر شهزاده محمد اکبر خان را به آن سمت تعین نمود. او با از بین بردن سران سرکش، چون صاحبزاده جانان و صاحبزاده فتح، آن سمت را آرام ساخت و مالیات آن را جمع نمود. در اواخر همین سال مردمان اشپان و ماماخیل خوگیانی تمرد کردند. وزیر اکبر خان با تن بیمار به سرکوبی آنها شتافته و پس از فرو نشاند این غایله به جلال آباد مراجعت کرد. اما مرضش درینجا شدت اختیار نموده به عمر ۲۹ سالگی دار فانی را وداع گفت. نظر به بدبینی که در اواخر بین پدر و پسر پیدا شده بود و علت آن اختلاف نظر در سیاست خارجی بود، بعضی ها از همان وقت مرگ وزیر نامدار را در اثر زهر خوردگی (یا خوراندن ریزه های الماس) به تحریک اجنبی میدانند. حقیقت هر چه باشد مرگ نابهنگام این سردار رشید ضایعه، جبران ناپذیری برای مملکت بود که از اثر آن شانس های طلایی که برای تأمین وحدت ملی و استرداد خاک های از دست رفته و اعاده، عظمت تاریخی وطن در چند سال بعد فراهم شده بود -مخصوصاً شورش داخلی هند. رایگان از دست رفت. به هر تقدیر نعش وزیر نامدار مطابق وصیت خودش با اجلال و اکرام زیاد به بلخ نقل و در جوار روضه، مبارك حضرت خلیفه، چهارم در شهر مزار شریف بخاك سپرده شد ۱۲٦۳ هـ ق (۱۸٤۵ع).

شك نیست که در پروگرام و طرز عمل وزیر و امیر اختلاف کلی وجود داشته در حالیکه وزیر میخواست یك سیاست استقلالی و شجاعت مندانه را که همیشه در زمان کل اختیاری خود به مقابل انگلیسها و سایر ملل همسایه اجنبی پیش برده بود ادامه داده و رعونت افغانی را در همه امور وانمود سازد و از مطالبه، حقوق متلوفه هیچگاه و به هیچ قسم صرف

نظر ننماید، بالمقابل امیر طرفدار یك سیاست محدود و محافظه کارانه بوده به تجارب گذشته به هیچ قسم اقدام مستقلانه و ابتکاری در عالم سیاست خارجی جرأت نمیکرد. ازین رو در دوره، دوم سلطنت امیر دوست محمد خان، در چند سالی که وزیر نامدار زنده بود بحیث یك سر و دماغ نه بلکه به منزله، بازوئی بود که کور کورانه اوامر پدر را اطاعت میکرد، ولایات و قبایل سرکش را که از طرز اداره، مامورین و شهزادگان رنجیده بنای طغیان میگذاشتند، گوشمالی میداد و یا با تدبیر آرام می ساخت. به هر حال عاطل ماندن چنین یك شخصیت برجسته که رول سیاسی او هم مانند عملیات جنگی اش در افغانستان آنقدر کامیاب و مطابق شؤن ملی و آرزوی قوم ثابت شده بود، بذات خود ضایعه، بزرگی بشمار رفته و سپس مرگ نابهنگام او که بحیث فرزند بزرگ و نامدار امیر و ولیعهد سلطنت شناخته میشد، و در حقیقت مستحق ترین و شایسته ترین فردی برای احراز تاج و تخت افغانستان به شمار میرفت، لطمه، جبران ناپذیری به پیکر مملکت حواله نمود. واقعات مابعد واختلافات پسران امیر که علی الاکثر لیاقت تاج و تخت را نداشتند و یکی بدیگر خود تن نمیدادند، بیشتر اهمیت و ارزش چنین یك مرد بزرگ را -که روزگار قرن ها بعد یکبار به یك مملکت ارزانی میکند و شکستگی های کشور را بدست او ترمیم و آرزوهای آن ملت راتوسط او برآورده میسازد- واضح ساخت.

ملت مراتب علاقه مندی خود را باین جوان وطنخواه و شهزاده، رشید درموقع مرگ او با ابراز تأثرات قلبی اثبات کرده، دریکی ازمراثی که شعرای ملی درمرگ او سروده اند وفات او «غم اکبر» خوانده شده بود.

کمی پیش از مرگ وزیر اکبرخان یك رکن بزرگ دیگر مجاهدین ملی که نواب محمد زمان خان باشد، نیز در اثر اصابت مرض هیضه که شیوع داشت دار فانی را وداع گفت و در مزار عاشقان و عارفان علیه الرحمه دفن شد، شاعر ملی در رثای او چنین سروده است:

عقلم کشیده آه، دل از صبرکند وگفت - دردا کزین زمانه محمد زمان برفت۱۲۶۳ هـ ق.

امیر شهزاده غلام حیدر خان را که بعد از وزیر اکبر خان برادر بزرگ اعیانی او بود ولیعهد سلطنت اعلان[۱] و او را از حکومت غزنی به حکومت جلال آباد تعیین کرد و سردار

(۱)- امیر لقب ولیعهدی را به وزیر اکبر خان نداده بود و چنان وانمود میکرد که نظر به بزرگی و شخصیت او این یك امر بدیهی است و ضرورت به اعلان ندارد، اما در حقیقت امر از سبب عکس العملی که در نزد انگلیس ها تولید میکرد این موضوع را مسکوت عنه گذاشته بود و بعد از مرگ وزیر در حق غلام حیدر خان آنرا معمول داشت.

شیرعلی خان برادر کوچك تر او به حکومت غزنی مقرر شد.

لشکر کشی به کمک سک ها:

درین موقع در اوضاع همسایهء شرقی افغانستان یعنی هند نیز تغیرات مهمی رخ داده بود. در حالیکه نفوذ انگلیس روز بروز در آنجا زیاد شده میرفت بالمقابل طوریکه مختصراً اشاره کردیم دیگر حریفان این صحنه از قبیل سرداران افغانی، میران و راجگان محلی، روحانیون و خوانین و دیگر عناصر بگردن هم آویخته یکی بعد دیگری از بین میرفتند و جای هر کدام را که سقوط میکرد انگلیس که مترصد بود، میگرفت. تا آنکه بالآخره جز دو سه قوه درین صحنهء عظیم کسی باقی نماند که یکی آن نسبتاً مهم بود و آن هم حکومت رنجیت سنگ بود که ابتداء از طرف زمانشاه سدوزائی حکومت لاهور یافته و سپس از ضعف شاهان سدوزائی افغانستان استفاده نموده اعلان استقلال کرد و انگلیس با او در مقابل افغان ها و سائر روسای محلی معاونت نموده کشمیر، سند، دیره جات و پشاور را از افغانستان منتزع ساخت. اما پس از مرگ رنجیت سنگ که در سال ۱۸۳۹ع (۱۲۵۵ هـ ق) در آوان تسلط انگلیس به افغانستان صورت گرفت، در خاندان او هم نفاق پیدا شد وتا ۱۸٤۵ع (۱۲٦۳ هـ ق) چندین نفر پی هم روی کار آمدند ویکی بعد دیگری نوت و یا کشته شدند. در ۱۸٤۵ع (۱۲٦۳ هـ ق) دلیپ سنگ پسر سوم رنجیت سنگ که زمامدار بود با انگلیس ها که تمام اختلافات داخلی و تجاوزات به مملکت خویش را به تحریك آنها میدانست، خصوصاً بعد از الحاق سند به حکومت برطانیه که در ۱۸۳٤ع (۱۲٦۰ هـ ق) -که بدون خبر امیر دوست محمد خان- صورت گرفت، تحمل نتوانسته اعلان جنگ داد و معاهدهء دوستی و عدم تجاوز ۱۸۰۹ع (۱۲۲۳ هـ ق) را نقض و دریای ستلج را عبور کرد. ولی در ۱۸٤٦ع (۱۲٦٤هـ ق) چندین مرتبه قوای سك که بعد از رنجیت سنگ شخص لائق در رأس خود نداشت شکست خورده، در ماه مارچ همین سال معاهدهء بین شان صورت گرفت که بموجب آن جالندر، دوآبه و کشمیر و هزارهء چچ و دیگر کوهستانات یعنی اندوختهء ۳۰ سالهء رنجیت سنگ به انگلیس منتقل و نمایندگان انگلیس در لاهور ودیره جات و پشاور مقرر و در حقیقت حکومت را بکف گرفتند. در ۱۸٤۸ع (۱۲٦۵هـ ق) سك ها که به این قسم نه تنها از قسمت کلی امپراطوری خود محروم بلکه در حصص باقیمانده نیز حاکمیت و استقلال خود را از دست داده بودند،

حوصله نتوانسته و شوریدند و نمایندگان انگلیس را در ملتان و پشاور کشتند و بطور عمومی بر خلاف انگلیس ها قیام ورزیدند. درین وقت سردار سلطان محمد خان که در شاه دره، لاهور اقامت داشت، موقع را مساعد دیده به امیر دوست محمدخان وعده های او را که برای استرداد پشاور نموده بود، یاد آوری کرد و پیشنهاد نمود که از موقع استفاده نموده، بطرف پشاور لشکر کشی نماید و اراضی از دست رفته را باز گیرد.

امیر که نمیخواست بر خلاف قراردادهای خود با انگلیس ها رفتاری بکند، این مسئله را در میان مشاورین و فرزندان خویش طرف مباحثه قرار داد. اکثر مشاورین و پسرانش چنین مشوره دادند که این اقدام به تعهدات امیر با انگلیس ربطی ندارد و یك مسئله، خصوصی بین افغانستان و حکومت سك است که اکنون آنها نیز موافقه داشته و میخواهند متصرفات سابق افغانستان را بصاحب حقیقی اش مسترد نمایند.

امیر با وصف مشوره، متفق علیه، بازهم شخصاً تصمیم و امید قوی برای این کار نداشت. چه تمام قوه، که درین وقت برای چنین یك امر مهم آماده کرده می توانست از ۲۵ هزار نفر تجاوز نمی کرد. لیکن باهم با این قوه، اندك، خودش بمعیت پسران خویش جانب پشاور حرکت کرده و بدون مقابله داخل پشاور شد زیرا سك ها حاضر بودند که پشاور را به افغانستان تسلیم کنند تا به چنگ انگلیس نیفتد. سپس امیر در اتك توقف کرده سردار محمد اکرم خان، سردار غلام حیدر خان پسران و شمس الدین خان و شجاع الدوله خان برادرزادگان خود را با پنجهزار سوار به امداد سك ها تا گجرات پیش فرستاد ولی توصیه کرد که در محاربات شرکت نکنند و آن ها چنان کردند و در خلال این موقع سك ها بمقام جلیان واله شکست فاحشی خوردند (۲۷ فروری ۱۸٤۸ع)(۱۲٦۵هـ ق) و هردو سرکرده، ایشان شیرسنگ و چترسنگ مجبور شدند در راولپندی خود را به انگلیس ها تسلیم کنند و باینصورت سلطنت سك ها پس از پنجاه سال بدست انگلیس ها منقرض شد.

امیر که فکر داشت به اسانی و صرف بیك مظاهره میتواند پشاور و دیره جات را پس بگیرد و منتظر شکست قطعی و خاتمه، کار سك ها و عرض اندام کردن انگلیس ها در صحنه، پنجاب و پشاور نبود، ازین تحول اوضاع فوری فسخ عزم کرده و پشاور را که در تصرف خود داشت ترك و با عساکر خویش در حالیکه سلطان محمد خان و دیگر برادران خود را نیز از شاه دره، لاهور با خود گرفته بود جانب افغانستان باز گشت.

حالانکه اگر بعد از تسلیم شدن سران سك باز هم پشاور را تا مدتی حفظ و با انگلیس ها مذاکره میکرد شاید آنها که موقع خود را در پنجاب هنوز متزلزل میدیدند، و پریشانی های زیادی از سکها و مخصوصاً از افغانها بخاطر داشتند، اقلاً این ولایت افغانی را به او میگذاشتند، اما امیر چنین نکرد و همینکه مشاهده نمود که طرف او انگلیس ها میباشند از همه نقشه های خویش صرفنظر کرد و پشاور را تخلیه و به کابل مراجعت نمود و این آخرین تشبث امیر در قسمت استرداد اراضی از دست رفتهء افغانستان که بدست اجانب افتاده بود به شمار میرود. و با اینکه مواقع مساعد تری نیز بمقابلش عرض اندام کرد بالخاصه شورش عمومی هند، امیر برای اقدام جدید حاضر نشد ولی بالمقابل بعد مراجعت از پشاور شاید به موافقه انگلیس ها نظریهء خود را برای وحدت ملی و الحاق ولایات داخلی که هنوز به حکومت مرکزی مربوط نشده بودند تثبیت و از استرداد ولایاتی که اجانب از افغانستان منتزع نموده بودند یك قلم صرف نظر کرد.

تأمین ولایات شـــمالی:

روی این فیصلهء اساسی، در همین سال ۱۲۶۵هـ ق (۱۸۴۸ع) سردار محمد اکرم خان پسر خویش را به بلخ و قطغن اعزام داشت که این مناطق را تأمین کرد. اگرچه میران و امرای محلی باقتدار خود باقی ماندند اما ادای مالیه را بذمه گرفتند. سردار اکرم خان به مقام سیغان امرای این ولایات را که بطور متحدانه از اطاعت سرباز زده بودند شکست سختی داد و رؤسای آنها: ایشان اوراق میر بلخ و نملك، و ایشان صدور میر آقچه، میر حکیم خان والی شبرغان، میربابا بیك رئیس ایبك، غضنفر خان سالار اندخوی، کنجعلی بیك مهتر خلم (تاشقرغان) محمود خان داور سرپل، شاه مراد بیگ مرزبان قطغن قبول اطاعت کردند و سردار محمد اکرم خان از راه درهء صوف (درهء یوسف) بمزار شریف واصل شد و این یکی از کامیابی های درخشان عصر امیر دوست محمد خان در تأمین حصص شمالی هندوکش بود که باستثنای بدخشان و میمنه دیگر قسمت ها قبول اطاعت کردند و دعاوی امیر بخارا که در موقع خانه جنگی ها و ضعف حکومت مرکزی افغانستان باین مناطق نفوذ خود را پهن کرده و با میران و امرای محلی قراردادها بسته بود باین صورت خاتمه یافت.

ولی در همین وقت یار محمد خان پادشاه هرات نیز برای توسعهء قلمرو خود داخل

اقدامات بوده از آنطرف بسوی ولایات شمال هندوکش پیشقدمی کرده بود چنانچه پس از اشغال میمنه در سال ۱۸٤٦ع (۱۲٦۳هـ ق) عزم اندخوی، سرپل و آقچه و شبرغان را نیز نموده و از میران آن اطاعت گرفته میخواست تمام ولایات شمال هندوکش را به قلمرو خود ضمیمه نماید ولی از سبب اینکه اطلاع گرفته بود که کریمداد خان غور را متصرف و شاه پسند خان حکمران لاش و جوین به تحریك سرداران قندهار، فراه و بکوا را اشغال کرده است، از تعقیب پلان خویش صرف نظر نموده بود و بعد ازین تاریخ بود که سردار محمد اکرم خان مناطق اخیرالذکر را تابع امیر دوست محمد خان ساخت ولی عمال یارمحمدخان از سبب دوری و مشکلاتیکه در پیش بود درین فرصت ازمیمنه منصرف شد و اینکار را به آینده گذاشت.

حقیقت اینست که در این وقت افغانستان به سه قسمت تقسیم شده، حکمرانان هر کدام مترصد این بودند تا در اولین موقع فرصت به اراضی یکدیگر دست دراز کرده، خاك های آن ها را حتی المقدور به خود ضمیمه و به این قسم قدرت دیگران را کم و از خود را زیاد بسازند تا بالآخره افغانستان بطور تام بدست شان بیفتد و این آرزوئی بود که هر کدام از امیر دوست محمد خان، کهندل خان و یار محمد خان در دل می پرورانیدند. درین وقت که یك عرصهء طولانی از حکمرانی هر یك گذشته و قوائی جمع کرده بودند، خواهش مذکور بصورت یك مسابقه بین شان عرض اندام کرد. روی همین مسابقه بود که زمانیکه یار محمد خان بطرف ولایات شمالی پیش رفت. سرداران قندهار جانب فراه دست دراز کردند و بالمقابل امیر دوست محمد خان از رجعت یار محمد خان از سمت میمنه و بلخ استفاده کرده ذریعه سردار محمد اکرم خان این ولایات را بخود تابع ساخت. اما این بازی هنوز ادامه پیدا کرده و مسابقه تشدید یافت و ضمناً امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار برای بر انداختن یار محمد خان که درین وقت روابط او با ایران نیز بعد از توسعه جوئی و تشکیل حکومت استقلالی او خوب نبود، در نزد حکومت ایران و هم در نزد انگلیس ها که از اول از او دل خوشی نداشتند برای بر انداختن وی صرف مساعی میکردند و درین قسمت بین امیر دوست محمد خان و برادران قندهاری اش یك قسم هم آهنگی و اتحاد بمیان آمده بود چنانچه در سال ۱۲٦۷هـ ق (۱۸۵۰-۵۱ع) کهندل خان برای جلوگیری از توسعه جوئی یار محمد خان و تصرف فراه و بکوا که دوباره تحت رسوخ یار محمد خان آمده و سرداران قندهار آنرا متعلق به قندهار میدانستند به مشورهء امیر دوست محمد خان که میخواست دشمنان خویش را یکی بواسطهء دیگری از پا درآورده از تعداد قوت آنها باینصورت کاسته راه را برای خود صاف سازد

بطرف فراه لشکر کشید و تا «لاش» پیش آمد و محمد صدیق خان پسر خود را بطرف چخانسور اعزام نمود که آن را متصرف شد.

یار محمد خان که شخص مدبری بود، قبل از جنگ به کهندل خان نوشت که چون ما و شما هر دو مخالف سدوزائی ها میباشیم بهم اتفاق داشته و یکدیگر خود را اعانت نمائیم. نه اینکه بگردن هم افتاده زمینه را برای مخالفین خویش آماده سازیم. این را نوشته اما در عین زمان احمد خان اسحق زائی حاکم کهندل خان را از لاش هزیمت داد و آنرا متصرف شد و از راه تدبیر شیر علی خان پسر مهر دل خان را که سر لشکر قندهار بود وادار ساخت تا عقب نشیند و برای آینده از اینطرف خود را ایمن ساخت. اما عمر بخود او وفا نکرده درعرض راه مراجعت مریض شد و بتاریخ سلخ شعبان ۱۲۶۷هـ ق (۸ جون ۱۸۵۱ع) درگذشت و در جوار مزار حضرت مولینا جامی در هرات مدفون گشت.

به این صورت یکی از بزرگترین رقبای امیر دوست محمد خان از بین رفت و خانوادهء او نیز بزودی منقرض گشت چنانچه در پائین ذکر خواهد شد.

در خلال این رویدادها میران قطغن باز بغی ورزیدند و امیر دوست محمد خان که فکر الحاق میمنه و بدخشان را نیز در سر داشت شهزاده محمد اکرم خان را دوباره به آنطرف اعزام داشت ولی او در عرض راه در اثر مرض سل که از سابق داشت درگذشت (۱۲۶۶هـ ق ۱۸۵۰ع) و کار لشکر کشی به قطغن معطل ماند. اما بزودی امیر شهزاده محمد افضل خان را به عوض او بحیث حکمران صفحات شمال هندوکش مقرر کرد. محمد افضل خان، ولی محمد خان و محمد زمان خان برادران و عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) پسر خود را با خود به آنطرف برد و محمد شریف خان و محمد اسلم خان برادران دیگر خویش را که اول الذکر والی تاشقرغان مقرر شده بود بطرف هزاره جات سوق کرد و فتنهء را که از طرف محمود خان سرپلی برپا شده بود به ذریعهء میر حکیم خان والی شبرغان و میر غضنفر خان اندخوئی فرو نشاند و ثانی که خود میر حکیم خان هم بغی ورزید او را سرکوبی داد و وضعیت ولایات شمال هندوکش نسبتاً آرام شد.

کشمکش بر سر قندهار:

درین وقت بود که امیر بالآخره بفکر الحاق قندهار افتاد و برای آنکه قدم اول را

برداشته باشد و زمینه را آماده سازد، شهزاده شیرعلیخان حکمران غزنی را امر کرد تا بنام گوشمالی دادن قبائل غلزائی بطرف قلات پیش رفته و مالیات این علاقه را مطالبه نماید (۱۲۶۸هـ ق ۱۸۵۱ع) کهندل خان سردار قندهار از این اقدام امیر رنجیده و چون قرارداد سابق سرحد کابل و قندهار، قلات غلزایی را تعین کرده بود کهندل خان برای نشان دادن حاکمیت خود بر قلات مهردل خان برادر خویش را به آنطرف اعزام داشت تا قلعه، قلات را تصرف و مستحکم سازد و مهردل خان در سال (۱۲۶۹هـ ق ۱۸۵۲ع) این کار را انجام داد[۱] با شنیدن آن امیر دوست محمد خان به شیر علی خان امر کرد تا بار دیگر جانب قلات عزیمت کند و غلام حیدر خان را نیز از کابل با قوه، دیگری بکمك او فرستاد. اما مهردل خان از قلعه، قلات صرفنظر کرده پیغام فرستاد که بامر کهندل خان این قلعه را اشغال کرده و به رضاء خود آن را نمیگذارد. این خبر بکابل رسید، امیر شهزاده محمد اعظم خان را به کابل گذاشته خود با قوه، کافی و اکثر از برادران خویش -چون سلطان محمد خان و برادرانش که شاید وجود آنها را در کابل در غیاب خود دور از احتیاط میدید- به آنطرف حرکت کرده و کهندل خان نیز از قندهار با قوای خود رسیده در حالیکه قلعه، قلات با مهردل خان محاصره بود، در اطراف آن مرکز گرفت. هنوز محاصره دوام داشت که نواب عبدالجبار خان که از قدیم وسیله، صلح و آشتی بین برادران خود میشد در میان شده، خفیه شهزاده غلام حیدر خان ولیعهد را نزد کهندل خان برد و باین ذریعه سردار قندهار را حاضر ساخت تا بحضور امیر برسد و هردو برادر آشتی کردند و قرار دادند که قلعه خراب شود و هیچکدام بر آن تصرف نکند و هردو لشکر از هم جدا شده قلعه تخریب گردید و هر یك بمقر حکومت خود مراجعت کردند. گویا باز از اثر خیر خواهی های بیمورد جبار خان اقدام امیر که روی یك پلان اساسی شروع شده بود بی نتیجه ماند و خود امیر هم چون قوای سرداران قندهار را زیاد دید شاید به همین فیصله راضی بود.

اما یکسال بعد(۱۲۷۰ هـ ق-۱۸۵۳ع) باز امیر شاهزاده شیر علی خان را مامور ساختن قلعه قلات نمود و او بنام سرکوبی اشرار از غزنی حرکت و به قلات رسید و در آنجا اردو زد و قلعه را سر از نو تعمیرکرد. کهندل خان که شنید سخت بر آشفت و امر کرد توپی بریزند که گلوله، بزرگ داشته قلعه را پست سازد. اما توپ که ساخته شد حین امتحان ترکیده ۵۰ نفر را مقتول و مجروح ساخت و هم شیر علی خان به تعلیم امیر که بازی های

(۱)- شرح این واقعات در سراج التواریخ بصورت مفصل درج است

سیاسی را بسیار یاد داشت مکتوب عذریه از طرف خود بنام کهندل خان فرستاد و در آن نوشت که «وجود قلعه برای تأمین امنیت منطقهء غلزائی لازمیست و اگر شما که عم من میباشید راضی نباشید، ملازمین خود را بفرستید که مرا بیرون سازند. من برای مقابله نیامده ام بلکه از راه عذر برای امنیت منطقه که حکومت آن بمن سپرده شده بشما مراجعه نموده ام.» کهندل خان که از خواندن مکتوب دلش نرم شده و از طرف دیگر چون قوهء مقابله با امیر را در خود نمیدید، همه این عوامل یکجا شده، او را از اصرار به استرداد قلعهء قلات عجالتاً باز داشت ولی چون میدانست که پیش آمدن تدریجی امیر، بالاخره به الحاق قندهار منجر شدنی است، پس مهردل خان برادر خود را برای جلب امداد از شاه ایران بطرف تهران اعزام داشت که او هم از سبب اینکه شاه ایران درین وقت خود را برای مداخله در امور افغانستان بالخاصه قندهار حاضر نمیدید، بی نیل مقصود مراجعت کرد و امیر شهزاده شیر علی خان را به غزنی جلب و فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان را حاکم قلات مقرر نمود.

در ضمن این گزارش ها امیر که فکر اشغال قندهار را عزم کرده بود با دولت برطانیه هم داخل مفاهمه بوده و میخواست موافقهء آن دولت را نیز درین اقدام حاصل دارد. دولت برطانیه که اساساً هیچگاه حاضر نیست بدون یك مجبوریت حقیقی و یا یك امتیاز و معاوضه مهم یکی چیزی را ولو از خودش هم نباشد واگذار نماید، این کا را که یك امر حتمی الوقوع میدانست، برای صورت دادن اقدام مهمتر و بر آورده شدن مقصد بزرگتری برای خودش وسیله قرار داد و آن الحاق بلوچستان بالخاصه ولایت شال یا کویته بود که یکی از دروازه های هند بشمار میرفت.

طوریکه در قسمت های پیشتر این اثر ملاحظه شد خان قلات تا ختم سلطنت دوم شاه شجاع خود را تابع افغانستان دانسته و همواره صداقت خود را به تاج و تخت افغانستان اثبات کرده بود و اخیراً در موقع تجاوز انگلیس ها به افغانستان برای ممانعت آن نیز صرف مساعی و قبول فداکاری نمود ولی انگلیس ها به انتریك محراب خان را از بین برداشتند و بطور یك طرفه برخلاف قراردادهای موجود اطاعت خود را هم مثل اطاعت شاه افغانستان بر جانشین او قبولاندند ولی زمانیکه افغانستان از طرف انگلیس تخلیه شد و اتحاد حربی شاه شجاع و انگلیس پایان یافت، انگلیس کویته را ترك نکرد و امیر دوست محمد خان هم باینطرف توجهی ننمود. زیرا بلوچستان همیشه از مربوطات قندهار بشمار میرفت و سرداران قندهار متأسفانه ازین قسمت ها بکلی بی خبر بودند. ازینرو انگلیس در زمانیکه عزم امیر

دوست محمد خان را برای الحاق قندهار مشاهده کرد، خواست این وضعیت بین البین را به یك فیصله برساند. بنابران قبل از آنکه موافقه‌ء خویش را به الحاق قندهار اظهار دارد، بدون مراجعه به سرداران قندهار خان قلات را در تحت فشار اشغال عسکری وادار ساخت تا تبعیت برطانیه را بپذیرد و موافقه خود را معطل گذاشت تا امیر دوست محمد خان بالحاق قندهار مبادرت و از طرف برطانیه تصدیق آن را بخواهد و در آن وقت معامله‌ء انتزاع بلوچستان را بطور غیر محسوس بحیث یك معاوضه کوچك (؟) بمقابل شناسائی یك امر فیصله شده، بطور متقابله تقاضا کند [۱]

(۱)- دلیپ کمار گوش در کتاب انگلیس و افغانستان که قرارداد انگلیس با خان قلات در سال ۱۸۵٤ع یعنی یکسال پیش از قرارداد اول انگلیس با امیر دوست محمد خان -که بلافاصله بعد از آن امیر موصوف قندهار را اشغال کرد- انعقاد یافته بود- کتاب فوق الذکر صفحه‌ء ۲.
لیکن الحاق کامل کویته و اشغال نظامی آن در عصر امیر شیرعلی خان صورت گرفته که بعد ها ذکر خواهد شد.

فصـل بیسـتم
معاهده با انگلیس و الحاق قندهار

به هر حال امیر هم در انتظار حصول این موافقه، قضیه، قندهار را ملتوی گذاشته بود تا اینکه در سال ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵٤ع) سرداران مهم قندهار یعنی مهر دل خان و کهندل خان بفاصله، کمی یکی بعد دیگری وفات یافتند و زمینه برای اقدام امیر از یکطرف و مقصود برطانیه از طرف دیگر آماده شد. مهر دل خان بتاریخ ۲۳ جمادی الثانی (۱۲۷۱ هـ ق) بعمر ۵۹ سالگی و کهندل خان در ۷ ذی الحجه همان سال بعمر ٦۳ سالگی پدرود حیات گفته در مزار حضرتجی علیه الرحمه دفن شدند. پس از دفن کهندل خان بین رحمدل خان برادر باقیمانده، سرداران قندهار و فرزندان کهندل خان (محمد صدیق خان، محمد عمر خان، غلام محی الدین خان، عبدالله خان، سلطان علی خان و محمد عثمان خان که پدر شان زمامدار بود) در سر حکومت و اقتدار نزاع رخ داده کار بجنگ کشید؛ زیرا رحمدل خان شخص نرم طبیعت بوده و برادرزاده گانش به او وقعی نمیگذاشتند. برخی از اولاده، سرداران دیگر قندهار چون میر افضل خان، عبدالرسول خان، عبدالاحمد خان پسران پردل خان، شیرعلی خان، خوشدل خان و حاجی منور دل خان پسران مهردل خان و غلام احمد خان بن میر افضل خان (فوق الذکر) با محمد علم خان و غلام محمد خان(طرزی) پسران رحمدل خان، طرف رحمدل خان را گرفته در کوچه های قندهار زد و خورد هائی برپا کردند که در آن غلام احمد خان بن میرافضل خان به قتل رسید و بالآخره پس از یك سلسله کشمکش ها، رحمدل خان یکی از پسران کهندل خان یعنی غلام محی الدین خان را طرفدار خود ساخته، با او موافقه کرد که از امیر دوست محمد خان صلاح و صواب کار خود را بپرسند و نزاع ظاهراً خاموش شد. امیر که چنین چیز را از خدا میخواست (و شاید درین معاملات او هم دستی داشت) جواب مثبت داده فوری شیر علی خان را از غزنی امر حرکت جانب قندهار داد تا پیش از

پیش با عسکری که در تحت فرمان خود دارد. به قندهار رفته رأی طرفین را معلوم نماید و از طرف دیگر شهزاده غلام حیدر خان را برای استمزاج نزد انگلیسها بطرف پشاور فرستاد و او در بدل اخذ موافقهء انگلیس برای الحاق قندهار قراردادی را در سه مادهء ذیل بتاریخ ۱۱ رجب ۱۲۷۱ هـ ق (۳۰ مارچ ۱۸۵۵ع) در جمرود با سرجان لارنس امضاء کرد.

معاهدهء ۱۸۵۵:

۱- دوستی و صلح دائمی بین مملکتین.

۲- احترام سرحدات فعلی افغانستان از طرف حکومت هند و بالمقابل احترام متصرفات فعلی برطانیه از طرف امیر.

۳- دوست شناختن دوستان برطانیه و دشمن دانستن دشمنان آن از طرف امیر.

این قرارداد که از یك طرف انصراف کامل امیر را از تمام دعاوی اش نسبت به ولایات از دست رفته افغانستان بشمول بلوچستان و از طرف دیگر از بین رفتن استقلال سیاسی افغانستان را الزام میکرد (زیرا در مادهء سوم آن امیر بصورت یکجانبه تعهد کرده بود که دوستان برطانیه را دوستان خود و دشمنان آنرا دشمنان خود بشناسد) بدون هیچیك ضرورت حقیقی از طرف امیر، و بدون آنکه هیچیك امتیازی را برای افغانستان تأمین نماید، انعقاد یافته بود. حتی عدم مخالفت انگلیس را در اشغال قندهار -که موضوع کاملاً داخلی و از نقطه نظر امیر دوست محمد خان یك موضع فامیلی شناخته میشد-، نیز ولو بصورت ایما و اشاره باشد در بر نداشت. بالمقابل انگلیس با عقد این معاهدهء قصیر اللفظ و کثیر المعنی که ظاهراً هیچیك مطلب تازه را دربر نداشت انصراف رسمی افغانستان را از تمام ولایات از دست رفتهء شرقی بطور عام و از حقوق حقهء آن در بلوچستان بطور خاص از امیر دوست محمد خان حاصل نمود.

امیر بعد از عقد این معاهده غیر مساوی و بی لزوم و منافی منافع و شؤن مملکت بمعیت بسیاری از پسران و برادران و برادرزادگان خویش -منجمله سلطان احمد خان که بعد از وفات وزیر اکبر خان بنام فاتحه گیری از ایران به کابل مراجعت و در دربار امیر بسر میبرد- و با عسکر کافی ظاهراً بنام مصالحه و باطناً با قصد الحاق قندهار عازم آنطرف گردید و عندالورود به ارگ قندهار مرکز گرفته و پس از مشوره های لازمه چنین قرارداد که هیچکدام

از سرداران در اداره، امور حکومت قندهار دخلی نداشته باشد از مالیه، قندهار آنچه از معاش مامورین و عسکر و دیگر مصارف حکومت باقی بماند، بقسم معاش برای عموم سرداران موصوف علی قدر مراتبهم مقرر شود. رحمدل خان و نیز غلام محی الدین خان، میر افضل خان، محمد صدیق خان، محمد عمر خان و محمد عثمان خان پسران کهندل خان -که این اشخاص دعوای حکومت را داشتند- و درین وقت حاضر حضور امیر نشده و در پشت رود بودند، نپذیرفتند و دیگران که آنها نیز حاضر مرکز نبودند بذریعه، سلطان احمد خان و شهزاده غلام حیدر خان از ملخك گرشك به قندهار مراجعت داده شدند و مقررات فیصله، امیر را قبول کردند و تنها شیر علی خان بن مهر دل خان، سلطان علی خان بن کهندل خان و محمدعلم خان بن رحمدل خان به ایران فرار نمودند. در همین وقت بود که سردار سلطان احمد خان که با امیر در قندهار بود از واقعات شورش عساکر هندی شنیده و به امیر پیشنهاد نمود تا ازین فرصت استفاده کرده بر پشاور حمله نماید.[1] اما امیر نپذیرفت و نامبرده لاجرم به اشتراك سلطان احمد خان که از سابق با ایران ارتباط داشت برای تهدید امیر دوست محمد خان، مکتوبی بنام شاه ایران مسوده کرده و در آن از امیر و رفتار او بمقابل اجانب شکوه نمود و طوری کرد که این مکتوب بدست امیر بیفتد.

امیر که از حقائق آگاه بود سردار سلطان احمد خان را چیزی نگفت بلکه به او خاطر جمعی داد که حین مراجعت بکابل اولاً از راه مسالمت آمیز با انگلیس ها درین باره گفتگو خواهد کرد و اگر کامیاب نشد آنوقت البته به اقدامات مسلح شروع خواهد نمود اما سلطان احمد خان را که اساساً و جداً مخالف خود میدانست به ایران تبعید کرد و خود پس از انتظام امور قندهار و گماشتن شهزاده غلام حیدر خان بحکومت آنجا تمام سرداران باقی مانده، قندهار را با خود گرفته به کابل مراجعت کرد و به اساس همان وعده، که به سردار سلطان احمد خان داده بود به اصرار اوبفکر افتاد تا باردیگر بانگلیسها نسبت به پشاور و(هرات) مذاکره کند.

رویدادهای هرات:

اما در خلال این جریانات، در هرات واقعات تازه، رخ داد، توجه امیر را بیشتر بآنطرف

(۱)- سراج التواریخ جلد اول صفحه، ۱۳۵.

جلب کرد. قبلاً گفتیم که یار محمد خان الکوزائی بعد از مراجعت از فراه در گذشت (۱۲۶۷ هـ ق - ۱۸۵۱ع) پس از مرگ او پسرش سعید محمد خان بر تخت بر آمد و میرزا بزرگ خان را برسم سفارت به ایران فرستاد تا تخت نشینی او را اعلام دارد. ناصرالدین شاه قاجار (جلوس ۱۲٦٤ هـ ق-۱۸٤۸ع) نیز میرزا احمد خان ناظم دیوان را جهت تعزیت مرگ یار محمد خان و شناسائی حکومت سعید محمد خان بدربار هرات اعزام داشت.

سعید محمد خان که اساساً شخص کم مغزی بود پس از چندی فتور واضحی در قوای عقلانی او پدید آمده و مردم هرات کهندل خان سردار قندهار را برای گرفتن هرات دعوت نمودند تا از شر او خلاص شوند و او به هرات لشکر کشید. سلطان مراد میرزا والی مشهد به امر شاه ایران برای امداد سعید محمد خان اظهار آمادگی و عسکر و توپخانه به امداد پادشاه هرات اعزام کرد. پس از مقابلهء مختصری کهندل خان به مراعات دوستی سابقه که با ایران داشت و بیشتر از سبب اینکه از طرف کابل مطمئن نبود به قندهار برگشت و سعید محمد خان حاضر شد که در مسکوکات خود نام ناصرالدین شاه را ضرب نماید.

اما این تسلیم به ایران که پس از ۱۵ سلطنت استقلالی یار محمد خان، پسرش سعید محمد خان خود را دوباره دست نگر ایران ساخت، مردمان غیور هرات را مشتعل ساخته از جمله نائب عیسی خان «بردرانی» که شخص عاقل و با غیرتی بود این وضعیت را تحمل نتوانسته وجود سعید محمد خان را با خبط دماغ و تسلیم به اجانب برای وطن و ملت ناگوار یافته شهزاده یوسف بن شهزاده قاسم بن حاجی فیروز الدین حکمران سدوزائی هرات را از مشهد طلب کرد و سعید محمد خان را بقتل رسانید و شهزادهء موصوف را بعوض او به پادشاهی برداشت (محرم ۱۲۷۲ هـ ق-۱۸۵۵ع). ناصرالدین شاه که سعید محمد خان را دست نشانده و آلهء دست خویش میدانست بنام خون خواهی او به هرات لشکر کشید و مراد میرزا کاکای شاه و حکمران مشهد هرات را به محاصره گرفت. درین بین میان شهزاده یوسف و عیسی خان بردرانی وزیر او در کار مدافعه اختلاف پیدا شده عیسی خان که روحیات شاه را ضعیف یافت او را از شهر خارج ساخت و نزد ایرانی ها فرستاد که با زنجیر و زولانه به تهران فرستادند و بنام خونخواهی سعید محمد خان بقتل رسید و لشکر ایران که هرات را به محاصره گرفته بود این محاصره تا مدت ٤۰ روز طول کشید و محمد عیسی خان بردرانی مردانه وار به امداد ملت که بار بار در برابر تجاوزات ایران پافشاری خود را نشان داده بودند استوار نشست و ضمناً از امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار امداد خواست و تمام

انتظار او از این طرف بود اما امیر دوست محمد خان که درین وقت نکرش متوجه قندهار بود و پیش از فیصلهء کار قندهار در خود توان چنین یك اقدام را نمیدید جواب با صواب نداد. حالانکه سرداران قندهار از سبب اینکه این موقع مصادف با مرگ مهردل خان و کهندل خان و آغاز هرج و مرج در آن ولایت بود مکتوب او را بی جواب گذاشتند و بنابران هرات نیز از حیث آذوقه و جباخانه مثل دفعات قبل پیش بینی کافی نداشت و مقاومت را دوام داده نتوانسته برای مصالحه حاضر شد. اما ایرانیها این مرد دلیر را حینیکه شرائط را به اردوگاه ایران ارائه نموده و به شهر مراجعت میکرد به خدعه و بطور سوئی بقتل رسانیدند (اکتوبر ۱۸۵٦ع - صفر۱۲۷۳ هـ ق) وبه یقین مسؤل قتل او مراد میرزا سرلشکر ایران بوده است.[۱]

معاهدهء ۱۸۵۷ :

در زمانیکه این واقعات در هرات اتفاق می افتاد امیر دوست محمد خان از الحاق قندهار فراغ یافته و به تشویق سردار سلطان احمد خان و دیگر مشاورین خویش بفکر مذاکره با انگلیس افتاده بود. زیرا انگلیس ها درین وقت ها با شورش عمومی عساکر هندی مواجه بوده و قضیهء هرات و دست گذاری مجدد ایران بر خلاف معاهدهء سال ۱۸٤۱ع (۱۲۵۷ هـ ق) بران ولایت بیشتر اسباب پریشانی آن مملکت را فراهم کرده بود. پس زمانیکه امیر دوست محمد خان در اثر اصرار و ابرام سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان (که درین وقت با قبایل پشاور و دیره جات روابط داشتند و آنها را به جهاد تشویق میکردند) و دیگر مشاورین خویش، بنام استواری مزید روابط خود باب مذاکره را با انگلیس کشود و حکومت هند این خواهش را به کمال خوشی استقبال نموده، امیر را به هند دعوت کرد. اما امیر رفتن خود را به هند لازم ندانسته و خواهش نمود تا نمایندهء برطاینه در سرحد با او ملاقی شود. همان بود که باز همان سرجان لارنس گورنر پنجاب -که بعدها بنام لارد لارنس نائب السلطنهٔ هند شناخته شد- برای این ملاقات تعین گردید. امیر در اوائل زمستان سال ۱۲۷۳ هـ ق (اواخر ۱۸۵٦ع) از کابل به معیت جمع بزرگی از افراد خاندانی خود و مامورین عالی رتبهء دربار حرکت و مذاکرات طرفین مسئلهء پشاور و هرات بود. انگلیس ها دربارهء پشاور ادعای امیر را رد ولی بالمقابل در بارهء الحاق هرات موافقت و بر علاوه وعده کردند که در اشغال

(۱)- مرکهام: تاریخ ایران صفحه ٥۰٤

هرات با امیر معاونت کنند و این معاونت در چند ماه به قرارداد ۱۲۷۱ هـ ق (۱۸۵۵ع) علاوه و ضمیمه شد که مهمترین آن حسب ذیل بود:

۱- حکومت برطانیه برای تقویت امیر در اشغال هرات مبلغ ۱۲ لك روپیهء نقد سالانه تا زمانیکه جنگ مذکور دوام کند و ۱٦ هزار تفنگ با جباخانه، یکبار تسلیم میکند.

۲- امیر تا مدت دوام جنگ نمایندگان برطانیه را در کابل و قندهار و بلخ برای اخذ اطلاعات اجازه اقامت داده و هم وعده میکند تا در هر نقطه دیگر که عسکر افغان به مقصد مقابله با ایرانی ها جمع شود، نمایندگان برطانیه را برای همین منظور الی ختم جنگ در آنجاها قبول نماید.

۳- هروقت پول سالانهء مذکور قطع شود صاحب منصبان برطانیه از ملك امیر خارج خواهند شد.

بر علاوه سرجان لارنس نسبت به وجود نمایندهء دائمی برطانیه در دربار امیر نیز مطالبه کرده و امیر آن را پذیرفت بشرطیکه مسلمان باشد تا از سبب احساسات ملت افغان حیات او بخطر دچار نگردد.

قراریکه دیوك آف ارگایل وزیر هند در کتاب خود موسوم به قضیه افغانستان می نویسد[۱]، امیر به سرجان لارنس اظهار کرد که خواهش قلبی تمام افغانها اینست که برطانیه به منازعات داخلی شان مداخله نکنند تا خود آنها به ترتیبی که از خود دارند منازعات داخلی را فیصله کنند[۲] و در اثر این مذاکرات فیصله شد که یك هیئت عسکری انگلیس تحت ریاست «میجر هنری لمسدن» به قندهار اعزام و عساکر افغانی را تربیه نماید. این معاهده و ملحقات آن به تاریخ (٦ جنوری ۱۸۵۷ع - ۱۲۷۳ هـ ق) از طرف سرجان لارنس و شهزاده محمد اعظم خان -بسبب علالت واقعی یا تمرض امیر- امضاء شد و امیر بعد از توقف چند روز در جلال آباد بطرف کابل حرکت نمود.

این معاهده اگرچه امیر را به یکی از آرزو های قلبی اش که عبارت از الحاق هرات و بزعم خود او تکمیل وحدت افغانستان بود نزدیك ساخت ولی از حیث اینکه دولت برطانیه

(۱)- معلومات فوق نسبت به مواد معاهدهء ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) از کتاب فوق الذکر که بعدها در قضیهء جنگ دوم افغان و انگلیس و مناقشهء امیر شیرعلیخان و برطانیه طرف رجوع قرار گرفته قابل یاد داشت است (قضیهء افغانستان: صفحهء ۱٤-۱٦)

(۲)- کتاب دیوك آف ارگایل موسوم به قضیهء افغانستان صفحهء ۱۷

درین وقت مجبور شده بود هرات را که بعد از مرگ یار محمد خان دوباره تحت تأثیر ایران رفته بود ، از تحت رسوخ ایران خارج و طوری کند که از آنطرف مطمئن باشد. موافقهء الحاق آن به امیر دوست محمد خان از طرف دولت برطانیه یك تفضل و نیك بینی به امیر نه بلکه یك مجبوریت و بالمقابل، اقدام امیر برای اشتراك در اشغال هرات برای دولت انگلیس بحیث یك کمك قیمت دار تلقی میشد. زیرا بعد از کشته شدن عیسی خان بردرانی بدست ایرانی ها و تصرف هرات از طرف مراد میرزا ، دولت انگلیس هر چند از راه دیپلوماسی توسط استویك نمایندهء سیاسی خود در طهران برای منصرف ساختن ناصرالدین شاه از هرات کوشش بخرج داده بود بجائی نرسید و جز اعمال قوه دیگر راهی برای انگلیسها باقی نمانده بود و اعمال قوه نیز بایستی برای آنکه موثر باشد از راه افغانستان بالخاصه راه قندهار اجرا میشد. یعنی همان نقشهء اجرا ناشدهء سال ۱۸۳۹ع (۱۲۵۵ هـ ق) را دوباره سر دست میگرفتند. اما در عین زمان انگلیس بمقابل این موافقهء خود انصراف امیر را از مطالبهء پشاور که دلیل اول سفر و مذاکرات او با انگلیس ها بود به بسیار سهولت حاصل نمود. حالانکه اگر امیر درین موقع بحران داخلی هند و دست و پاچگی انگلیس ها اندکی پافشاری نشان میداد طوریکه سرجان لارنس بعدها اظهار کرده بود انگلیس ها حاضر بودند تمام ولایات افغانی ماورای رود سند را بعوض حصول بیطرفی افغانستان به امیر تفویض نمایند.[1] متاسفانه که امیر ملتفت اوضاع بحرانی هند و بیچارگی انگلیس ها نشده و یك موقع طلائی دیگر را برایگان از دست داد.

به هر حال در اثر این قرارداد ، وفد صاحب منصبان انگلیس در ۱۳ مارچ سال ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) برای تربیهء عساکر امیر بطرف قندهار حرکت کرد و یك نفر نمایندهء مسلمان از طرف برطانیه به کابل اعزام شد و نمایندگان چندی نیز برای کسب اطلاعات به طور بیسر و صدا جانب بلخ و دیگر نقاط شمال حرکت نمودند و امیر به مشورهء برطانیه برای اشغال هرات ترتیبات عسکری را شروع نمود. ولی این تدارکات اقلاً یك سال وقت میخواست زیرا امیر عسکر کافی برای همچو اقدام در اختیار خود نداشت. رئیس هیئت عسکری انگلیس در قندهار پیتر لمسدن بود.

در خلال این واقعات دولت برطانیه میخواست از راه مظاهرهء قوه ایران را از هرات منصرف سازد و ازهمان تجارب گذشته استفاده کرده در ماه نوامبر ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق)

(۱)- کتاب بوسورث سمت موسوم به حیات لارد لارنس جلد ۲ صفحهء ۴۹.

عسکری تحت قیادت «جیمز اوترم» از راه دریا بطرف ایران اعزام کرده بود. که عسکر مزبور در همان آوانیکه کنفرانس جمرود بین سرجان لارنس و امیر دوست محمد خان منعقد میشد بر بندر بوشهر در جنوب ایران حمله کرده آنرا متصرف شده بود و حکومت ایران از اثر این اقدام برطانیه که با اعلان جنگ توام بود سراسیمه شده موافقه کرد تا هرات را تخلیه کند (٤مارچ ۱۸۵۷ع - ۱۲۷۳ هـ ق) ولی ناصرالدین شاه که از اشغال و مخصوصاً الحاق هرات مثل اجداد خویش مایوس شده بود به فکر افتاد تا از طریق سیاسی هرات را تحت رسوخ خویش نگه داشته ملحق شدن به حکومت مرکزی افغانستان مثل زمان اسلاف خویش را باز دارد و هم طوری کند که حکومت هرات مخالف انگلیس باشد. پس قبل از عقد قرارداد صلح با انگلیس سردار سلطان احمد خان را که از مدتی در دربار ایران برای همچو مقصدی پذیرفته شده بود، و از یکطرف مخالف امیر و از طرف دیگر دشمن دیرینهء انگلیس بود، تکلیف کرد تا حکومت هرات را بکف بگیرد. ولی چون از سردار موصو ف و دوستی دایمی او با خود مطمئن نبود محمد علم خان بن رحمدل خان و شیر علی خان بن مهر دل خان را نیز که در ایران بودند با او همراه و در حکومت هرات شریك ساخت (رمضان ۱۲۷۳ هـ ق مطابق فروری ۱۸۷۵ع) لیکن سردار موصوف که شخص استقلال پرست بود آنها را در حکومت هرات موقع نداد چنانچه اول الذکر را بزودی به ایران تبعید کرد که در راه از دست دزدان کشته شد و اخیرالذکر پس از مدتی که وزیر بود چون در سیاست خارجی با او موافقه نداشته طرفدار انگلیس بود به قندهار آمد و امیر دوست محمد خان معاش سابقش را برقرار ساخت اما برای سلطان علی خان بن کهندل خان و اولاده، وزیر یار محمد خان بمشوره، ایران معاش مقرر کرد. سردار سلطان احمد خان که از طرف ایران لقب «سرکار» را حاصل کرده بود در هرات حکومت مستقلی تشکیل داد که اگرچه لقب شاه را نداشت با آنهم مثل زمان یار محمد خان الکوزائی، اقتدار حکومت در کف او بود اما ایرانی ها که هیچگاه در معامله، هرات از راه صداقت پیش نیامده بودند با وجود معاهده، که در همین سال با انگلیس عقد کردند و درآن یکبار دیگر عدم تعلق خود را به امور هرات تجدید و تأیید نمودند معهذا عساکر خویش را در غوریان و سرخس نگه داشته بودند و مترصد بودند که اگر چنانچه بلوای شدید عساکر هندی در بنگال کسب وخامت نماید بر هرات حمله کنند [۱]. لیکن انگلیس ها

(۱)- واتسن: تاریخ ایران. محمود محمود مورخ معاصر ایرانی در کتاب تاریخ سیاسی ایران که بحواله، اسناد رسمی وزارت خارجه، آنکشور تحریر نموده مینویسد که بموجب معاهده، ۲۵ جنوری ۱۸۵۳ (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹) ->

که ظاهراً برای تطبیق مواد عهد نامهء ایران و انگلیس و باطناً برای درك افکار سردار سلطان احمد خان هیئتی را تحت اثر میجر تیلر از بغداد بطرف هرات فرستادند که کمی بعد از ورود سلطان احمد خان به هرات رسید (مارچ ۱۸۵۷ع - ۱۳۷۳ هـ ق) و با سردار سلطان احمد خان داخل مذاکره شد تا اگر چنانچه سردار موصوف مطابق خواهش دولت برطانیه رفتار نماید علی الرغم دشمنی سابقه، حکومت او را برسمیت بشناسند زیرا بلوای عساکر هندی در این وقت طوری فکر اولیای امور برطانیه را پریشان ساخته بود که قراردادی را که با امیر دوست محمد خان سه ماه پیش برای واگذاری هرات با او عقد کرده بودند از خاطر شان فراموش ساخته بود. اما هر قدر کوشش کردند سلطان احمد خان که دشمنی جدی با انگلیس ها داشت از هر قسم تمایل به انگلیس انکار ورزیده همه خواهشها و پیشنهادات شان را رد کرد و هیئت انگلیس را پس از تقریباً یکسال که بمذاکره گذشت در اول مارچ ۱۸۵۸ ع (۱۳۷٤ هـ ق) ناکام مراجعت داد و بالمقابل هیئت روسی را که بنام هیئت علمی تحت اثر خانیکوف وارد شده بود باحترام پذیرفته مدتی در هرات نگه داشت[۱] و پس از بازگشت هیئت انگلیس احساسات مخالفانهء خود را بمقابل انگلیس ها علنی ساخته و در مجالس به افتخار و مباهات میگفت که : هیئت انگلیس را اخراج کردم و معاهده با آنها نبستم.

اما روی کار آمدن سردار سلطان احمد خان در هرات سبب ناراضی شدید امیر دوست محمد خان و پسرانش گردیده مخصوصاً شهزاده غلام حیدر خان بقدری عصبی شد که برای کسب اجازهء لشکر کشی جانب هرات فوری از قندهار بکابل آمد ولی امیر که این کار را پیش از وقت میدانست او را مانع شد و شهزاده درین وقت گرفتار محرقهء دماغی شده بعمر ۲۹ سالگی در گذشت و در مزار عاشقان و عارفان دفن شد.

امیر ولایت عهد را به شهزاده شیر علی خان که برادر عینی او و وزیر اکبر خان بود با حکومت قندهار اعطا کرد (ذی الحجه ۱۲۷٤ هـ ق - ۱۸۵۷ع).

-> که بین ایران و انگلیس انعقاد یافته بود دولت ایران انصراف کامل خود را از هرات اعلان و تعهد نموده بود که هرگز به هرات مداخله نکند و میرزا آقا خان نوری صدر اعظم ایران مضمون این معاهده را به سعید محمد خان پادشاه هرات ابلاغ و در نامهء خود تصریح کرده بود که ایران هیچگاه قصد حاکمیت بر هرات را نداشته و صرف مقصد شان کمك در حفظ استقلال هرات بوده است (۱) صفحهء ٤۹۷-٤۹۸.

(۱)- بیلو: افغانستان و افغانها صفحهء ۹۱-۹۳.

سرکوبی میران قطغن وبدخشان و مقابله با امیر بخارا:

امیر که نسبت به مسئلهء هرات انتظار فیصله و تصمیم انگلیس را داشت، در انتظار آن متوجه دیگر ولایات داخلی شده، چون بعضی از میران قطغن هنوز فکر خودسری را داشتند و امیر بخارا نیز در بعضی حصص تحریکات میکرد، شهزاده محمد افضل خان و برادرش محمد اعظم خان را مامور ساخت تا بار دیگر قطغن را تأمین و سائر میران محلی را به اطاعت وادار ساختند (۱۲۵۷ هـ ق - ۱۸۵۸ع) و سپس سردار عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) بن شهزاده محمد افضل خان از طرف پدر مامور بدخشان شده تالقان را گرفت و تا بدخشان هم پیش رفته میر یوسف علی میر بدخشان را تابع ساخت (۱۲۷٦ هـ ق - ۱۸۵۹ع).

درین بین میر مظفر خان امیر بخارا که از تاخت و تاز پسران امیر در صفحات شمال هندوکش شنید و مغلوب شدن تمام میران را مشاهده کرد ترسید که مبادا بخاك او هم داخل شوند، پس عسکری بطرف رود آمو سوق داده خود هم تا چارجوی پیش آمد. شهزاده محمد افضل خان پسر خود سردار عبدالرحمن خان را از بدخشان به آنطرف جلب کرد. اما پیش از رسیدن او قوای همرکاب غلام علی خان یکی از مامورین محمد افضل خان با سواره نظام امیر بخارا غفلتاً در ضمن کشفیات روبرو شده، بخارائیان هزیمت یافتند و از بسیار قوت اردوی افغان به میر مظفر خان خبر دادند و او به عجله امر بازگشت داد و از بسیار وارخطائی خیمهء شاهی و اکثر لوازم سپاه جابجا ماند.[۱] وقتیکه خبر پیشقدمی امیر بخارا بکابل رسیده بود امیر قوهء دیگری بآنطرف جهت امداد محمد افضل خان اعزام داشت ولی چون امیر مظفر خان به بخارا مراجعت کرده بود، دیگر واقعهء درین قسمت ها رخ نداد بلکه تا اخیر سلطنت امیر دوست محمد خان حتی حین جلوس امیر شیر علی خان نیز میران قطغن و بدخشان سر و صدائی بلند نکردند.

با وجود این، امیر از فکر هرات منصرف نشده همواره درین باره با انگلیس در تماس بود و انگلیس ها هم پس از آنکه بکلی از سردار سلطان احمد خان مأیوس شدند فیصله کردند که هرات را به امیر بگذارند. لیکن لشکر کشی را به هرات در آوانی که شورش عساکر هندی به انتهای شدت خود رسیده و هر آن خوف خاتمه یافتن نفوذ انگلستان در هند

(۱)- سراج التواریخ جلد اول.

موجود بود صواب ندانسته و بر خلاف از طرف خود امیر هم خوف داشتند.

در داخل افغانستان نیز عناصری زیادی -امثال سلطان محمد خان- که اوضاع هند را بدرستی مراقبت میکردند، اصرار داشتند که این وقت را نباید از دست داد زیرا این یك فرصت طلائی است و اگر امیر اقدامی بنماید نه تنها پشاور و دیره جات و تمام ولایات شرقی افغانستان را مسترد خواهد ساخت بلکه بر علاوه میتواند با تولید شور و هیجان مزید در قبایل و سائر مسلمانان شمال هند، اقتدار برطانیه را در تمام هندوستان خاتمه بخشیده امپراطوری سدوزائی افغانستان را تجدید و احیاء کند. و طوریکه خود سیاسیون مسؤل انگلیس اعتراف کرده اند حقیقتاً وضعیت انگلیس در هند بقدری خراب بود[1] که واقعاً هرگاه امیر دوست محمد خان اقدامی میکرد کار انگلیس ها در هند خراب میشد و حتی اگر امیر دوست محمد خان صرف از راه تهدید پیش می آمد حکومت برطانیه حاضر بود، برای اسکات او پشاور را به او بگذارد.[2]

(۱)- در همین وقت سید جمال الدین افغان نیز در هند اقامت داشته اذهان عامه را بطرف آزادی و آزادی خواهی سوق میکرد چنانچه انگلیس ها او را بهمین ملاحظه از هند اخراج کردند.

(۲)- کلنل هالدك: سرحدات هندوستان صفحه، ۱٤۱- عین الفاظ کتاب چنین است «ما (انگلیس ها) از دوست محمد خان به نسبت حفظ تعهد دوستی در زمان غدر دهلی، در حالیکه از هر طرف مشوره، معکوس به او میرسید، ممنون میباشیم زیرا میتوانست پشاور را مسترد کند اما نکرد».

همچنین بوسورث سمت در کتاب خود موسوم به حیات لارد لارنس میگوید: لارد لارنس عقیده داشت که تمام علاقه های افغانی ماورای رود سند بعوض بیطرفی امیر دوست محمد خان در موقع بغاوت عساکر هند به افغانستان واگذار شود. (کتاب مذکور صفحه، ٤۹ جلد دوم.).

فصل بیست و یکم

الحاق هـــرات

اما امیر که خود را به قرارداد های دوستی با انگلیس مربوط می دید، این همه پیشنهادات و فشار های داخلی را که برای استفاده از گرفتاری انگلیس ها در شورش عمومی هند بغرض استرداد ولایات افغانی ماورای رود سند بعمل می آمد بی جواب گذاشته، روابط دوستانه خود را با انگلیس ها دوام داد و به هیچ قسم اقدام مسقیم یا غیر مستقیم به شهادت خود انگلیس متشبث نشد و کمال صداقت و عهد شناسی خود را به دولت همسایه که حتی دیروز هم بعد از قرارداد با امیر در ظرف کمتر از سه ماه حاضر شده بود با رقیب او سردار سلطان احمدخان داخل قرارداد جداگانه شود، ثابت کرد و تا پایان این غایله که تقریباً سه سال طول کشید و در ظرف این مدت انگلیس ها دَوباره موفق به رام ساختن حصص مختلفه، هند از قبیل بنگال، مدراس، دهلی، پنجاب و پشاور گردیدند و عسکر تازه تشکیل مملکت را تأمین کردند نه تنها در امور هندوستان با وجود مراجعات سران ملی هند بالخاصه قبائل افغانی، مداخله نکرد [(۱)]، بلکه اقدامات خود را برای الحاق هرات نیز حسب مشوره، انگلیس معطل ساخت حتی با اینکه سلطان احمد خان پس از استقرار خود در هرات بنای تجاوزات را به قلمرو امیر گذاشته بود، همه، این حرکات را با نهایت بردباری تحمل مینمود.

لیکن در عین زمان ترتیبات لشکر کشی هرات را تکمیل نموده، پس از سرکوبی مکرر تکو و علاقه، غلزائی برای اقدام قطعی جانب هرات مصمم شد. اما بازهم در انتظار وصول موافقه، دولت برطانیه با قدم های محافظه کارانه داخل اقدامات شده همان راهی را که در

---

(۱)- آرنلد فلیچر امریکایی در کتاب «افغانستان چار راه فتوحات» مینویسد: «بیطرفی امیر دوست محمد خان در قضیه، قیام عساکر هندی بمقابل انگلیسها تأثیر مثبتی برای انگلیس ها داشت زیرا سی و چار هزار عسکر جدیدی که در پنجاب برای سرکوبی عساکر متمرد هندی استخدام نمودند عموماً افغان (پشتون) بودند. یعنی اگر بالعکس امیر وضع مخاصمت را بمقابل انگلیس اختیار میکرد افغانها طبعاً برضد انگلیس قیام می نمودند.» صفحه، ۱۲۲.

الحاق قندهار تعقیب کرده بود از سر گرفت. چنانچه در سال ۱۲۷٦ هـ ق (۱۸٦۰ع) شهزاده محمد شریف خان پسر خود را بحکومت فراه برقرار کرد و هدایت داد تا متصرفات خویش را بسمت هرات توسعه بدهد و او بلافاصله غور و ساغر را گرفت اما بزودی سلطان احمد خان عسکر فرستاده سیف الدین خان مشهور به وکیل برادر محمد شریف خان را -که خود به قندهار برگشته و او را قایم مقام خود قرار داده بود- عزل و میر افضل خان بن پردل خان را که از امیر رنجیده و به هرات رفته بود به حکومت فراه برقرار ساخت. این مسئله و هم طرد بعضی از اولادهء سرداران قندهار، که قبلاً از هرات اخراج گردیده و به دربار امیر رجوع کرده بودند امیر را بیشتر مشتعل ساخت و وادارش نمود تا هرچه زودتر به هرات لشکرکشی کند. همان بود که چون بواسطهء برطانیه از آمادگی دولت مذکور برای قبول این اقدام اطمینان حاصل کرده بود در ماه رمضان ۱۲۷۷ هـ ق (۱۸٦۱ع) عزم حرکت جانب هرات نمود و چون خودش در جلال آباد بود شهزاده شیر علی خان را مامور ساخت تا پیشتر حرکت کرده زمینه را برای اشغال هرات آماده سازد. شیر علی خان از قندهار گذشته برای امداد محمد امین خان و محمد شریف خان برادران خویش که فراه را محاصره کرده بودند به آنطرف حرکت نمود و چون میر افضل خان خسر او بود به پیغام او قلعه را گشود. خود امیر بتاریخ ۱۸ شوال ۱۲۷۷ هـ ق (مارچ ۱۸٦۱ع) از کابل با قوای کافی و اکثر شهزادگان و سرداران و مامورین عالیرتبه به قصد هرات حرکت کرده وقتی به فراه رسید میر افضل خان را به شفاعت شیر علی خان بخشید لیکن او باز درعرض راه فرار و درهرات به سردارسلطان احمد خان پیوست.

سردار سلطان احمد خان که توان مقابلهء اینقدر قوهء بزرگ را در خود نمیدید باز هم به مقابله اصرار ورزیده، چند هزار سوار را بقیادت محمد یوسف خان بن محمد قلی خان نوادهء وزیر فتح خان که وزیر و مشیر او بود برای مقابله تا اسفزار فرستاد و محمد یوسف خان موصوف در حین محاربه به قتل رسید و عساکرش پراگنده شدند و قوای امیر به هرات واصل گردید. پسران سلطان احمد خان در حوالی شهر مقابله های شجیعانه نموده بالآخره به شهر داخل گشتند و شهر در ۱۰ صفر ۱۲۷۸ هـ ق (اگست ۱۸٦۱ع) محاصره شد. سردار سلطان احمد خان قبل از محاصره شدن شهر مکتوبی توسط حسنعلی خان کابلی وزیر خود به شاه ایران فرستاده و در آن از او امداد خواسته بود. سردار موصوف با وجود اینکه برادرزاده و داماد امیر دوست محمد خان بود ولی از ابتداء با نظریات امیر خصوصاً در قسمت روابط خارجی مخالفت داشت و مانند وزیر اکبر خان از دشمنان جدی انگلیس بشمار میرفت و از

همین جهت بود که امیر او را با همه حقوقیکه داشت از کارهای مملکت دور داشته موقع نمیداد و از همین سبب سردار موصوف برای تطمین حس دشمنی خود با انگلیس به شاه ایران که در این وقت رقیب سیاست انگلیس شناخته میشد رجوع کرده و در دربار او عزت یافته لقب «سرکار» را نیز حاصل نمود و متعاقباً شاه ایران (شاید به مصلحت روسها) او را به حکومت هرات فرستاده بود. با اینکه سردار در تمام مدت حکومت خود در هرات یعنی در ظرف پنجسال مستقلانه کار میکرد، باهم با ایران دوستی و از طرف ایران چشم امداد داشت. بهمین اطمینان بود که شهر را به محاصره انداخته و منتظر رسیدن امداد ایران نشست، اما این دفعه نیز ایران که غرضش بتحریك روس جز ضعیف ساختن حکومت افغانستان چیزی نبود، مثل اوقات دیگر که اغراض خود او و تحریك کنندگانش ایجاب میکرد، برای نجات دوست و متحد خود اقدامی نکرد[۱] و گذاشت تا کاکا و برادرزاده (یا خسر و داماد) باهم بیاویزند و خانه جنگی در افغانستان روی کار شود و در جواب مکتوب سلطان احمد خان پیغام فرستاد که بموجب معاهده ۱۸۷۵ع ۱۲۷۳ هـ ق) که با انگلیس ها دارد نمیتواند به امور افغانستان مداخله کند در حالیکه بقرار تشریحات صفحات ماقبل حکومت ایران چندین بار این تعهد را شکسته و در مواقعی که مفاد خود او متقاضی بود بر خلاف قراردادهائی که با انگلیس و زمامداران افغان داشت به هرات لشکر کشیده بود. این مکتوب شاه ایران در حالی به هرات مواصلت کرد که محاصره از هر جانب تکمیل یافته و راهی برای رسیدن قاصد موجود نبود چنانچه قاصد بدست کاگزاران امیر افتاد و امیر مکتوب را از او گرفته و بر محتویاتش اطلاع حاصل نمود. در همین وقت امیر دوست محمد خان از عبدالغفار خان نماینده انگلیس مقیم مشهد مکتوبی گرفته بود که در آن از عدم اقدام پادشاه ایران در معامله هرات به او اطمینان داده بود. امیر دوست محمد خان هردو مکتوب را به داخل شهر برای سردار سلطان احمد خان فرستاد تا از رسیدن امداد مأیوس شده شهر را تسلیم کند. اما سردار موصوف که شخص غیور و نکته دانی بود بجای آنکه از این خبرها بهراس افتاده باشد در جواب امیر این بیت را که نماینده اعتماد برنفس افغانها و توکل شان برخدا و ضمناً اشاره به بیوفائی بیگانه و کنایه به توسل جوئی امیر به اجانب است نوشت و به امیر

(۱) - مورخین ایرانی مینویسند که شاه ایران حسام السلطنه والی خراسان را به امداد سلطان احمد خان مامور نموده و حسام السلطنه با لشکر ۱۶ هزار نفری جانب هرات حرکت کرده بود، لیکن اید رود استو یك نماینده انگلیس بعد از حصول موافقه شاه ایران شخصاً به اردوگاه او آمده از موافقه دولتین به او اطلاع داد و او را از لشکرکشی منصرف ساخت (تاریخ سیاسی ایران تالیف محمود محمود صفحه ۱۰۹۶).

ارسال کرد.

ما خدا داریم و ما را ناخدا در کار نیست　　ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش[۱]

(جمادی الاول ۱۲۷۸ هـ ق - ۱۸۶۱ع).

سردار سلطان احمد خان که تن به تقدیر داده و عاقبت کار را بخوبی میدانست اما طبع غیورش اجازه به تسلیم نمیداد بنابران فیصله کرد تا جان دارد بعزم خود استوار مانده پایداری افغانی را ثابت نماید. از طرف دیگر امیر نیز که همه عواطف قرابت پیش نظرش بود درین معرکه بهترین امتحان غلبه وظیفه شناسی را بر احساسات شخصی، که از بزرگترین صفات شاهان و بزرگان است، عملاً نشان داد و هردو در عزائم خود علی الرغم مشوره هائی که بایشان داده میشد استوار ماندند و کار محاصره روز بروز برای محصورین مشکلتر میشد. در این بین خانم سردار سلطان احمد خان که نواب بیگم نام داشت و دختر امیر دوست محمد خان و خواهر وزیر اکبر خان و شهزاده شیر علی خان بود در داخل شهر درگذشت و سردار پیغام فرستاد که اگر امیر موافقه کند تابوت او را به گاذرگاه در خارج شهر نقل دهند. امیر موافقه کرد ولی خود از اشتراک در مراسم دفن انکار ورزید و تنها پسران امیر به معیت پسران سردار تابوت را مشایعت کردند (رجب ۱۲۸۷ هـ ق - جنوری ۱۸۶۷ع). باینقسم محاصره ۸ ماه بطول انجامید و در این وقت خود سردار موصوف هم از بسیار غصه که ناکامی و تسلیم خود را حتمی می دید بتاریخ ۸ رمضان ۱۲۸۷ هـ ق (مارچ ۱۸۶۲ع) درگذشت. اما بقرار وصیت او پسرانش فوت او را مکتوم و چند روز نعش او را مخفی نگه داشتند تا اینکه امیر به ذریعهء جواسیس خویش از داخل شهر اطلاع یافته پیغام فرستاد تا پسران سردار شهر را تسلیم کنند. پسران سردار؛ سکندر خان، شهنواز خان و عبدالله خان قبول نکرده تنها نعش سردار را بیرون کشیدند تا پهلوی خانمش در گازرگاه دفن شود. چنانچه عبدالله خان پسر خورد سال سردار همراه جنازه از شهر خارج شده و پس از مراسم دفن که با حضور پسران امیر و برخی از رجال دربار صورت گرفت و امیر در آن اشتراک نورزید، دوباره به شهر داخل و محاصره دوام کرد و هر چند امیر پیغام فرستاد و مردم داخل شهر نیز -که مقابله را بی نتیجه دیده و صرف درین قدر مدت به احترام سلطان احمد خان

(۱)- سراج التواریخ در جلد اول شرح مفصل این جریانات را داده و بر علاوه کتاب مرکهام «تاریخ ایران» با بسا کتب دیگر این واقعات را مفصلاً درج کرده اند.

مقاومت میکردند- هر قدر اصرار کردند پسران سردار از مقابله دست نگرفتند و شهنواز خان بجای پدر زمام امور را در دست گرفته به مقابل هجوم های عساکر امیر که امر یورش را دریافت کرده بودند، مقاومت میکرد تا اینکه دوماه دیگر نیز بدین منوال گذشت و مردم هرات باهم مشوره کرده صلاح را در آن دیدند که برخلاف میل شهنواز خان و برادرانش شهر را بگشایند. درین کار برخی از سرداران چون میر افضل خان بن پردل خان و غلام محی الدین خان بن کهندل خان که در داخل شهر بودند، نیز با سران ملی همدست بودند. اگرچه شهنواز خان این دو سردار را فوری بعد از اطلاع بر عزائم شان از شهر خارج ساخت که نزد امیر رفتند، باهم مردم شهر بتاریخ ۸ ذی الحجه ۱۲۸۷ هـ ق (۲۷ می ۱۸۶۲ع) دروازه ها را گشودند و قوای امیر داخل شهر گردیده پسران سردار را نزد امیر رسانیدند. امیر با ملاطفت با آنها پیش آمد کرده پس از الزام بر ملامتی شان میخواست آنها را عفو نماید ولی آنها از خود و پدر خویش مردانه وار دفاع کرده و زبان بمقابله کشودند و امیر مجبور شد برای احترام بمقام سلطنت بر نواسه های باغی خود حکم اعدام را صادر نماید. لیکن به شفاعت شهزاده شیر علی خان که مامای سکه شان بود اعدام ایشان را به حبس تبدیل داد و حکومت هرات را به شهزاده شیر علی خان تفویض کرد.

اما عمر به خود امیر هم وفا نکرده بتاریخ ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (۹ جون ۱۸۶۲ع) پس از ۲۱ سال سلطنت (دوره، دوم) بعمر ۷۲ سالگی در اثر مرض ضیق النفس و ضعف عمومی که در اوقات محاصره طولانی هرات (۱۰ ماه و پنج روز) دامنگیر او شده بود وفات یافت. در حالیکه به آخرین آرزوی خویش که عبارت از اتحاد افغانستان باشد کامیاب شده و نام مجدد وحدت ملی را احراز کرده بود.

محمد محسن خان دبیر تاریخ فوت او را چنین سروده است:

محسن سوال کرد ز پیر خـــرد که آه   تاریخ فوت این شه غـازی چسان گرفت
حوری سر ازجنان بدر آورد و در جواب   گفت از امیر جاهد غـازی توان گرفت
(۱۲۷۸ هـ ق)

با وجود کوائفی که در سطور و فصول بالا نسبت به رویدادهای سلطنت این پادشاه ذکر یافت، اگر از نظر وسیع قضاوت تاریخ دیده شود و احساسات یکطرف گذاشته شود، میتوان گفت که امیر دوست محمد خان بعد از احمد شاه درانی بزرگترین سلاطین این عصر

افغانستان به شمار رفته و خدمات بزرگی که عبارت از مجاهده در راه دفاع استقلال و تمامیت خاك وطن و خاتمه دادن به دوره‌ء ملوك الطوائفی مجدد افغانستان (پس از انقراض شاهنشاهی سدوزائی) و تاسیس سلطنت محدود ولی منظم افغانستان جدید باشد انجام داده است که این کارها سائر نارسائی های دوره پادشاهی او را تحت الشعاع قرارداده مقام او را در تاریخ افغانستان تثبیت مینماید.

فصل بیست و دوم

نظری به طرز اداره‌ء امیردوست محمدخان

اکنون که در ضمن شرح واقعات مختلف و مطالب پیچیده‌ء تاریخ، روی کار آمدن خاندان محمد زائی را بجای خانواده‌ء سدوزائی و پیشرفت تدریجی امیر دوست محمد خان را به مقابل برادران و سائر رقبایش در اداره امور افغانستان تا اندازه‌ء توضیح نمودیم و هم رویدادهای سلطنت این پادشاه و پلان وحدت ملی را که تعقیب میکرد با سیر کامیابی بطی آن بیان نمودیم، لازم است نظری به طرز اداره و چگونگی سلطنت او که اولین پادشاه خاندان محمدزائی و مجدد سلطنت افغانستان بعد از انقراض امپراطوری سدوزائی است نیز بیافگنیم تا خوانندگان این اثر اقلاً یك مفکوره‌ء اجمالی نسبت به اوضاع اداری و اجتماعی افغانستان در آغاز سلطنت محمدزائی ها پیش خود قائم کرده بتوانند و هم تاریخچه‌ء ما تا اندازه‌ء شکل کاملتری را به خود بگیرد، زیرا تا این وقت صرف واقعات سیاسی را مورد بحث قرار داده و کمتر باوضاع مردم و چگونگی اداره و دیگر مسائل حیاتی و اجتماعی افغانستان در این عصر تماس کرده ایم.

در این قسمت اگرچه وسائل و منابع خیلی محدود است باآنهم نگارنده سعی کرده است تا از فحوای واقعات تاریخی جسته جسته و هم از برخی مآخذ دیگر[1] معلوماتی نسبت به اوضاع داخلی دوره‌ء امیر دوست محمد خان و حالات اجتماعی افغانستان در این عصر فراهم و بطور خلص تقدیم خوانندگان بدارد. اما شك نیست که این معلومات ها بهیچ صورت مکمل گفته شده نمیتواند و طوریکه در تاریخ های مکمل عصری مروج است این مختصر را «معرفی عصر» نمیتوان گفت. صرف یك مدخل و فتح باب را در این قسمت نشان میدهد

---

(۱)- درین قسمت علاوه بر سراج التواریخ از کتب ذیل نیز استفاده بعمل آمده: موهن لال حیات امیر دوست محمد خان- الایسبس پایریس: عروج بارکزائی ها. میسن: افغانستان- و امثال آن.

زیرا در تاریخ های مکمل علاوه از اوضاع اجتماعی و شکل اداره، از اوضاع اقتصادی، ادبیات، فنون و غیره خصوصیات هر عصر نیز صحبت و عرض معلومات میشود. در حالیکه نگارنده فعلاً از این قسمت ها خود را معذور دانسته از هر باب اگر یك کلمه هم به دست آورده است بقسم نمونه و برای یادداشت تقدیم میدارد.

سلطنت یا بهتر بگوئیم زمامداری امیر دوست محمد خان اگرچه یك عرصهء طولانی تقریباً نیم قرن را از کوری وزیر فتح خان تا فتح هرات در بر گرفته است اما از نقطه نظر اداری و غیره خصوصیات مملکتداری عصر زمامداری امیر موصوف را فقط از آغاز سلطنت دومش (۱۸٤۲ع - ۱۲۵۹ هـ ق) یعنی مدت بیست و یك سال اخیر میتوان حساب کرد. چه دورهء ماقبل از آن قسماً به حکومت های محلی از قبیل غزنی و کوهستان، کوهات و هشتنغر سپری شده و قسمت باقی مانده در تحت اسم وزیر و سردار بدون اقتدار و شوکت پادشاهی گذشته است و فقط در سه سال اخیر که لقب امیر را بخود گرفته بود (۱۸۳٦ - ۱۸۳۹ع - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۵ هـ ق) آنهم عملاً کدام تغییری را در موقعیت امیر نسبت بزمان سرداری او نه از نقطه نظر سلطه واعتبار شخصی و نه از نقطه نظر شکوه پادشاهی و طرز اداره وساحهء نفوذ افاده نمیکرد. بنابر آن از عصر سلطنت امیر دوست محمد خان به مفهومی که مورد توجه ما میباشد همان بیست و یك سال اخیر یعنی سلطنت دوم پادشاه موصوف میباشد که مملکت نسبتاً آرام و سلطنت او پایدار و نفوذش مستدام بود. اما در این عصر نیز امیر دوست محمد خان یا نخواست و یا اینکه نتوانست برای سلطنت خود کدام شان و شوکتی را از روی نمونهء اسلاف خویش از قبیل شاهان سدوزائی حتی شاه شجاع قایل شود و یا اینکه در اوقات اخیر هندوستان را مفصلاً سیاحت و ترقیات مدنی و شأن و شوکت انگلیس ها و دیگر راجگان هند را معاینه کرده بود، لیکن برای تطبیق و اخذ و اقتباس آن نه تنها در اوائل سلطنت خود بلکه تا اخیر آن کدام اقدام حقیقی و اساسی بعمل نیاورد بلکه دربار او از اول تا آخر شکل یك جرگهء افغانی را ارائه میکرد و از ضبط و ربط و دبدبهء شاهان عاری بود و همین قسم طرز ادارهء او هم منتهای بساطت را نشان میداد و کدام تشکیلات حقیقی برای ادارهء امور در آن دیده نمیشد. شخص امیر مطلق العنان و در همه امور مقتدر بود حتی به پسران خویش نیز صلاحیتی را که بسته به امور مهم مملکت باشد قایل نمیشد. چنانچه به قرار بیان سراج التواریخ وقتی که سردار عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) حکومت تاشقرغان را زیر اثر پدر خود شهزاده محمد افضل خان داشت

مبلغی به ملازمین خود بخشیده بود، امیر که اطلاع یافت آنرا منظور نکرد و امر را بازگشت داد. روی همرفته میتوان گفت که امیر دوست محمد خان در اقتدار سلطنت کسی را با خود شریك نمیساخت ولی باهم مجلس و دربار او یك مجلس و جرگه ملی بوده بیشتر از اقتدار و سلطهء سلطنت، از بزرگی قومی کار میگرفت و خود را کلان قوم و رئیس ملت میشناخت و حقیقتاً هم در اثر یك عمر اشتراك در مسائل ملی و سرنوشت مملکت که از طفلی در تحت اثر برادرش وزیر فتح خان و سپس در تحت نظر برادر دومش محمد عظیم خان به آن مشغول و منهمك بود و بعد از آن خودش بالاستقلال در امور مملکتی بطور لاینقطع دخیل و رولهای مختلف و متعدد را بازی میکرد، بالاخره در اثر مجاهدات به مقابل بیگانگان و اشتراك در غم و شادی ملت و پیشرفت سن و عقل و تحصیل تجارب و تماس و روشناسی با خلق، یك حیثیت بزرگی و پدری را دربین ملت حائز شده بود که در سلطنت دوم تمام ملت افغانستان بلا استثنی روحاً به او تسلیم و انقیاد داشتند و او نیز همین موقعیت معنوی خود را اساس قرار داده و بجای اینکه بر ملت از طریق قوه و سلطه نفوذ کند، از راه کلانی بر آنها حکمرانی مینمود و شاید از همین جهت بوده باشد که هیچگاه حاضر نشد که درباری مثل دربارهای با شوکت و پر ضبط و ربط دیگر سلاطین که با زندگی ملت و روحیات آنها کاملاً مخالف بود، تشکیل و شکوه دبدبهء شاهی را از دیگر سلاطینی که به ملت های خود از راه رعب و تحکم حکمرانی میکنند، در مملکتی که شاه ممثل قوه و غلبه نه، بلکه صرف کلان قوم و رئیس ملت شناخته میشود، اقتباس نماید.

به هر حال دربار امیر دوست محمد خان یك دربار نهایت ساده و بی پیرایه بوده است و همین قسم طرز ادارهء او نیز بیشتر از روحیات و رسوم باستانی ملت اخذ شده بود. از این لحاظ کدام سیستم مخصوصی را ارائه نمیکرد، و تنها اسمی که بتوان برای آن قائل شد و از آن خوانندگان داخلی ما استنباط مطلب کرده بتوانند تسمیهء «ولوسی» خواهد بود که یك مفکورهء مجمل نسبت به طرز اداره و دربار امیر موصوف داده خواهد توانست.

نسبت به اینکه این طرز اداره مطابق روحیات ملت بود شکی نداریم ولی در قسمت اینکه امیر در تمام دورهء سلطنت دوم خود غیر از قسمت ادارهء سیاسی و امنیت داخلی و وحدت ملی در شعب عمرانی و اقتصادی و عرفانی و مدنی کدام پلان واضحی نداشته است، یك امر قابل تأسف میباشد. اگرچه کلانترین دلیل آن هم عبارت از انهماك فکری امیر بسوی مسائل درجه اول فوق بالخاصه مدافعه آزادی و تمامیت مملکت و پلان وحدت ملی بوده است که

فی الجمله عذر معقولی شمرده شده میتواند و بر علاوه این را هم باید در نظر گرفت که امیر بعد از یك دوره، خانه جنگی و جنگ های خارجی متجاوز از نیم قرن که همه امور مملکت داری برهم و حالت ملوك الطوائفی دوباره بر قرار و بزرگان قوم از دادن مالیه به حکومت مرکزی مرفوع القلم بودند، روی کار آمد و این مسائل هم با فقر مالی به او موقع تطبیق کدام پلان اساسی را نمیداد، معهذا این مسئله غیر قابل انکار است که امیر دوست محمد خان شخصاً نیز درین عرصه کدام پلان معین و مشخص برای عمران مملکت از روی مشاهدات خود در خارج و یا اینکه چشمش باوضاع دنیا آشنا شده بود، نداشته است و بنابران هیچیك اثر و آیده، که از عصر این پادشاه نمایندگی کند، در افغانستان دیده نمیشود و این چیزیست که برای یك حکومت طولانی بیست ساله غیر قابل قیاس و تقریباً بیسابقه میباشد.

شاید امیر فکر داشته است که پس از صورت دادن نقشه، اتحاد ملی، دوره، مابعد سلطنت او برای عمران مملکت تخصیص داده شود. مگر این مسئله هم ثابت نبوده و هیچیك نشانی از همچو یك نقشه در دوره، سلطنت او گواهی این فرض را نمیدهد.

به هر کیف با کمال تأسف در عصر امیر دوست محمد خان به هیچیك از حرکت ذهنی بر نمیخوریم و مجبوریم عصر این پادشاه بزرگ را از نقطه، نظر معارف و صنایع یك دوره، تاریك و یك عصر فترت بشناسیم و دربار امیر را بر خلاف دیگر شاهان افغان از احمدشاه کبیر گرفته تا تیمور شاه و شاه شجاع معاصر او یك دربار خشك و عادی از قریحه بدانیم. البته چند شاعری که درین عصر زیست داشته اند دارای قریحه، فطری بوده و پرورش دربار در غلیان ملکه، ذاتی آنها کدام تأثیر بارزی نداشته است در حالیکه دربارهای کوچك تر برادران امیر و برادرزادگان او چون دربار قندهار که با ادب دوستی و ادب پروری مهر دل خان متخلص به مشرقی درین عصر تبارز و یا دربار سلطان احمد خان والی هرات که وجود خود آن سردار علم دوست و ادب پرور در آن جلب نظر مینماید نسبت به دربار امیر ازین رهگذر ها غنی تر و روشن تر بوده است.

وقتیکه ازین قسمت هابگذریم نخست برای معلوم کردن وشخصیت این پادشاه که قهرمان درجه اول این اثر شناخته میشود، بایدکمی ازحالات شخصی او نیز معلومات عرض نمائیم.

اگرچه قسمت کلی سوانح امیر در ضمن فصول گذشته بیان شده، و قسمت کمی باقی

مانده خواهد بود، لیکن به هرحال اینك سطری چند راجع به حالات اولیه و تعلیمات و خلق و ذات او درینجا تذکار مینمائیم:

مختصر سوانح امیر دوست محمد خان:

امیر نامبرده در ۸ جمادی الاول ۱۲۰۷ هـ ق (۱۷۹۲ع) در قندهار پیدا شده و زمانیکه ۸ ساله بود پدرش پاینده محمدخان از طرف زمان شاه بقتل رسید و برادرانش پراگنده شدند. دوست محمد خان باتفاق برادر خورد سکه، خود امیر محمد خان و خواهرش «مشهور به مادر مدد خان» به محال معروف (از توابع قلات غلزائی) بمعیت پسران کاکایش اعزام شده درینجا مطابق رسم افغانی که بیوه، یك برادر را برادر دیگر و یا پسر عم میگیرد، عبدالحمید خان پسر رحمیداد خان (برادر کلان پاینده خان) والده، دوست محمد خان را که از مردم جوانشیر بود به حباله، نکاح خود درآورد. زمانیکه فتح خان برادر بزرگش بمعیت محمود شاه به قندهار حمله کرد دوست محمد خان ۱۱ سال عمر داشت. فتح خان «محمد» نام یکی از منسوبین خود را به سرپرستی او مقرر و از معروف به قندهار جلبش نمود. در این وقت بود که دوست محمد خان سواد خوانی خود را تکمیل کرد. فتح خان موقعیکه جانب کابل حرکت میکرد دوست محمد خان را که ۱۲ سال عمر داشت با خود همراه ساخت و خدمت حضور خود را به او گذاشت که همواره در حضورش حاضر و اوامر او را به اطرافیان میرساند، و طوری به این وظیفه عشق و علاقه نشان میداد که با وجود طفلی شب ها تا نیمه، شب که برادرش مشغول وظایف خود بود، بیدار می ماند. از این پس دوست محمد خان همواره با برادر میبود و حتی در جنگ ها نیز باو اشتراك می ورزید. فتح خان علاقه، مخصوصی باین برادر خویش داشت و چون استعداد خاصی را در او مشاهده میکرد در تربیه اش جهد زیاد بخرج میداد و چون محضر خود را بهترین مدرسه، تربیت رجال رزمی و اداری میدانست او را لحظه، از خود دور نمی ساخت. در سن ۱٤ سالگی بحیث قوماندان گارد شخصی برادر وظائف حفاظت فتح خان را که بسبب ماجراجوئی هایش حیات او همیشه در خطر و طرف توطئه های گوناگون قرار داشت بدوش گرفت و چنانچه ذکر رفت در مقابل دسائس شهزاده قیصر و احمد خان نورزائی کامیاب شده و در ۱۸ سالگی قیادت قشون تحت اثر برادر خویش را بکف گرفت و در جنگهائیکه به مقابل شاه شجاع، شهزاده قیصر و

شهزاده کامران بعمل می آمد، در صف اول اخذ موقع میکرد و تدبیر او نیز مثل شجاعتش در جنگ ها ثابت و صائب بود و طوری اطمینان و اعتماد برادر را جلب کرده بود که سرنوشت محاربات را کاملاً به کف او میگذاشت و به مشوره او رفتار میکرد. در موقع پادشاهی دوم شاه محمود در سال ۱۸۱۰ع (۱۲۲۵ هـ ق) دوست محمد خان به عمر ۱۸ سالگی برای بار اول در امور مملکت داری دست یافت و شاه محمود او را بدربار خود پذیرفته و بحیث پیشکار و نائب فتح خان شناخت. از آن پس دوست محمد خان همواره چه در سفر و چه در حضر با وزیر فتح خان همراه بود و در تمام محاربات وظیفه سرلشکری را بعهده داشت، و اغلب محاربات را فتح کرده شهرت بزرگی بحیث یك قوماندان لائق و شجاع حاصل نمود تا آنکه در سفر هرات بسبب بی حرمتی که از او نسبت به رقیه بیگم دختر شاه محمود با اخذ جواهرات او بظهور پیوست او را برای مدتی از خود دور سازد و همان بود که دوست محمد خان در سال ۱۸۷۱ع (۱۲۳٤ هـ ق) از هرات به کشمیر نزد برادر دیگر خود سردار محمد عظیم خان رفت و او هم به اثر مکتوب فتح خان وی را تحت مراقبت قرار داد اما همینکه از کوری وزیر فتح محمد خان بدست کامران شنید فوری از کشمیر بطرف پشاور آمد و طوریکه در فصول بالا مفصل از نظر خوانندگان گرامی گزارش یافت از این وقت عملیات مستقلانه او آغاز و با رویکار آوردن سلطان علی شاه سدوزائی خود را وزیر او معرفی کردو به این قسم گویا مدعی جانشینی فتح خان گردید و با شکست دادن به محمودشاه و کامران، نام و شهرت بزرگی را حاصل کرد و از این پس هیچگاه حاضر نشد که در تحت اثر دیگر برادران خویش که آنها را در تدبیر و شجاعت حتی تجربه و استحقاق از خود برتر نمیدانست کار کند. و از همین وقت است که مجادله دوست محمد خان برای احراز مقام قیادت خاندان و حتی اشغال سلطنت آغاز یافت و این دوره مدت تقریباً ۲۰ سال دوام کرد تا در خلال آن اول سرداری کابل را در سال ۱۸۲۷ع (۱۲٤۳ هـ ق) و سپس امارت کابل را در سال ۱۸۳٦ع (۱۲۵۲ هـ ق) حاصل نمود بالآخره در سلطنت دوم خود در سال ۱۸٤۹ع (۱۲٦۵ هـ ق) هرات را الحاق و باین قسم وحدت ملی را در افغانستان تأمین و نقشه بزرگ سلطنت خود را تکمیل نمود.

تعلیمات امیر: امیر دوست محمد خان بعد از آن که در طفلی سواد خوانی ابتدائی را فرا گرفته بود، به سبب مشغولیت در محاربات و سفرهای لاینقطع بیشتر فرصت تحصیل را نیافته و طوریکه موهن لال مورخ عصر او مینگارد، پس از آنکه سردار کابل شد و نسبتاً

فرصتی برای تحصیل یافت و از طرف دیگر امور مملکت داری ایجاب نمود که هر طور هست تحصیلات خود را تکمیل کند، جداً مشغول تحصیل شده و با اینکه سنش متقاضی نبود و هم فرصت برای او کمتر میسر میشد، سر از نو تعلیمات خود را نزد نائب امیر محمد آخندزاده که یك تن از علمای جید آن وقت بود، آغاز کرد، و علوم متداول آن عصر را در ضمن کارهای مملکت و ضبط و ربط امور حربی و سیاسی فرا گرفت و قسمیکه موهن لال از زبان علمای آن زمان و در ضمن صحبت هائی که خودش با امیر موصوف بعمل آورده استنباط و تصدیق میکند، امیر در قسمت تاریخ قدیم و جدید و حکایات و ضروب الامثال معلومات قابل ملاحظهء داشته بر علاوه طوریکه دیگر مورخان تصدیق کرده اند در علم دین خصوصاً قرآن و حدیث و فقه احاطهء کافی داشت. اما گذشته از این قسمیکه معاصرین او از داخلی و خارجی تصدیق کرده اند امیر در امور مملکت داری و طرز ادارهء ممالك مختلفه اطلاعات بخصوص را مالك بود. مسافرت هایش در داخل و خارج خصوصاً در دورهء دوم سلطنتش بعد از سفر بخارا و هند که در این عرصه بیشتر مطالعه کرده بود، استعداد و علم او را خیلی ترقی داده بود بطوریکه در هر موضوعی که داخل میشد طرف را از وسعت معلومات و آمادگی فکر و فصاحت زبان و قوت منطق خود متعجب و مجذوب و قانع میگردانید بر علاوه در یاد گرفتن زبان های مختلف استعداد خاصی را مالك بود چنانچه اضافه از زبان های فارسی و پشتو، ترکی، اردو، پنجابی و کشمیری را نیز میدانست و به روانی مکالمه میکرد و در بعضی زبانها نوشته هم میتوانست.

خُلق و ذات امیر: امیر شخص ذهین و سریع الانتقالی بود. با وصف این طبع آرام و سنجیدهء داشت. در مجلس شخص هوشیار و محتاط و در میدان جنگ فرمانده دلیر و بی پروائی بود. جود و سخای زیاد نداشت و از همین جهت مردم را بسیار جلب کرده نمیتوانست. اعتماد هم به کس چندان نمیکرد و لو پسرش میبود. از این جهت کار های مهم را به کسی نمیگذاشت. حلم او بقدری بود که در تمام دورهء سلطنتش رعایا بسیار با جرئت باو پیش آمد میکردند و امیر با تحمل و خونسردی بایشان جواب میداد. منقول است که یکبار یك زن از رعایا لباسش را محکم گفت. امیر که بر اسپ سوار بود بدون اینکه خشونتی نشان بدهد از اسپ فرود آمد و به ملایمت علت استغاثه اش را جویا شد و تا او را قانع نساخت دوباره بر اسپ سوار نگشت. همین قسم بردباری امیر ازین نکته خوبتر ظاهر میشود که در تمام مدت ۳۵ سال حکمداری او هیچ یك از رقبای فراوان خویش را که بدستش افتاده بود به قتل

نرسانده با همه، شان مسامحه میکرد و عفو و گذشت در او خیلی غلبه داشت و همینکه طرف مقابل از در معذرت پیش میآمد و یا اینکه در جنگ مغلوب شده میبود از طرف امیر کاملاً عفو میگشت و از همین افراط در عفو بود که بسیاری از برادران و برادرزادگانش چندین بار بغی ورزیده و سپس به او رجعت کرده و بدربار ملحق و پذیرفته میشدند. امیر شخص جاه طلب بود لیکن در اقدامات خود تردد بخرج میداد یعنی اقدام میکرد اما نیمه و جرئت برداشتن قدم های قطعی را نداشت واین یکی از عیب های مهمی بود که در سیاست خارجی او بیشتر تأثیر داشته و نتائج ناگواری بار می آورد چنانچه ناکامی لشکر کشیهای او بمقابل سکها برای استرداد پشاور و طولانی شدن کار الحاق قندهار و هرات عموماً معلول همین عدم فیصله قطعی بوده است. باهم از نقطه، نظر سیاسی امیر رأی دور بینی داشت و قضایا را خوب می سنجید و اگر فرصت بدست می آورد پلان های خوبی طرح میکرد و به تأنی و تدریج عملی مینمود ولی هرگاه دفعی واقع میشد کاری کرده نمیتوانست. رویهم رفته امیر از تمام جهات یك شخص سیاسی بود و در مقابل مقاصد سیاسی هرچیز را تحمل کرده نمیتوانست. به هر حال انکار نمیتوان کرد که امیر دوست محمد خان شخص لایقی و شاید لایق ترین افراد خاندان خود بوده است.

طرز اداره، امیر:

در بالا گفتیم که اداره، امیر بصورت حکومت مطلقه بود و این تعجبی ندارد زیرا در آن عصر تمام شاهان و زمامداران ممالك همسایه، افغانستان سلاطین مطلق العنان بودند. اما خصوصیتی که ازین لحاظ طرز حکمرانی امیر ارائه میکند اینست که امیر حتی به پسران خویش که تمام ولایات مملکت را بکف داشتند نیز صلاحیتی قائل نشده امور مهمه را کاملاً به کف خود گرفته بود. پسران امیر که حکومت ولایات را داشتند حیثیت حکام عادی را دارا بوده از عایدات منطقه، خود در نزد امیر مسؤل بودند و غیر از یك قسمت که مصرف آن به تجویز خود ایشان گذاشته شده بود باقی را بایست بخزانه مرکزی ارسال و قسمتی را هم برای نگهداشت عساکریکه بنام هر یك از شهزادگان در ولایات منسوبه اش تشکیل یافته بود صرف میکردند. بنابران اینکه امیر دوست محمد خان به پسران خود ولایات مملکت را بحیث تیول و جاگیر داده باشد صحت ندارد. اما شك نیست که سیاست امیر موصوف این بود که

ولایات را از برادران خود که بر آنها اعتماد نداشت گرفته و به پسران خویش تفویض نماید در جمله‌ء پسران او نیز کسانیکه در اداره و عمران ترقی ولایت خود جدیتی کرده باشند کم اند تنها محمد افضل خان حکمران ولایات شمالی در تخته پل اساس یك شهر جدید را بصورت ابتدائی گذاشته بود[۱] که اگرچه روی نقشه صحیحی نبود ولی بازهم یك اقدام عمرانی گفته میشود. همین قسم شهزاده‌ء موصوف در تربیه‌ء عسکر بهه کمك پسر خود عبدالرحمن خان (امیر عبدالرحمن خان) بیش از سائرین کامیابی حاصل کرده بود. دیگران در عمران و آبادی ولایات خویش کمتر توجه داشته ثروت های اندوخته شده را برای شخص خود ذخیره میکردند.

عدالت و امنیه: عدالت دو قسمت داشت، یکی توسط کوتوال و دیگر ذریعه‌ء محکمه. کوتوال شخص مقتدری بود که مسؤل امنیت شهرها بوده و کیف مایشاء اقدامات میکرد لیکن عدالت حقیقی عبارت از محکمه شرعی بود که از روی شرع بر دعاوی رسیدگی مینمود و حکم قاضی شرعاً و قانوناً مرعی الاجرا بود. اما اینقدر بود که اکثر قضایا از طریق کوتوالی فیصله شده بمحکمه ارجاع نمی یافت و به صواب دید کوتوال حل و فصل میشد احکام مهمه‌ء محکمه و کوتوالی را شخص امیر صحه میگذاشت.

عسکر: امیر دوست محمد خان اولین پادشاهی بود که در افغانستان اساس نظام عصری را قبول و تطبیق کرد. در سلطنت اول خود هم امیر به واسطه‌ء نائب عبدالصمد خان هندی یکدسته عسکر منظم تشکیل داده بود که در جنگ قندهار بمقابل شاه شجاع (در سال ۱۸۳۵ع ۱۲۵۰ هـ ق) شرکت ورزید وموفقیت حاصل کرد لیکن نظام حقیقی و اساسی را در دوره‌ء دوم سلطنت خود بکمك جنرال کیمپبل انگلیس که در جنگ قندهار اسیر شده و اسلام آورده بود و بنام شیر محمد خان در عسکر افغانی وظیفه‌ء معلمی را حایز شده بود و همچنین توسط «جنرال هارلان» امریکائی که او هم از خدمت رنجیت سنگ به خدمت امیر پیوسته بود و همان نائب عبدالصمد خان هندی گذاشت که تشکیل عبارت از پنج کندك بنام پسران امیر (چنانچه در فصول گذشته ذکر شد) بوده و تعداد و خصوصیات و سلاح و غیره آن ذیلاً از روی کتاب موهن لال و دیگر مصنفین معلومات داده می شود:

(۱)- سردار محمد اکبر خان هم در جلال آباد اساس برخی عمارات را گذاشته بود که متأسفانه به سر نرسید و پل باغ او که بعدها بنام برادرش غلام حیدر خان مشهور شد تاکنون باقی است

عسکر امیر در سلطنت دوم او نسبت به همه سرداران افغان بهتر، وتوپخانه، او از توپخانه، عصر سدوزائی نیز برتری داشت، و دارای پنجاه توپ کلاب (علاوه از توپ هائیکه از سك ها در جنگ خیبر گرفت) و ۲۰۰ شاهین یا توپ جلوی قاطری بود، عساکر سوار امیر عبارت از دوازده هزار سوار خود اسپه بود که اول تحت اثر خوانین سواران بوده، و سپس در تحت اثر پسرانش قرار گرفت. عمله، سرکاری مربوط به سواره نظام نیز از ۲ تا ۳ صد اسپ داشتند. قوای پیاده - ۲۰ هزار نفر بود که بنام «جزایل چی» یاد میشد علاوه برین، معلمین عسکری فوق الذکر ۱۵۰۰ نفر را مخصوصاً تحت تربیه، عصری گرفته و این عساکر دارای تفنگ هایی بودند که در دور رسی بقول موهن لال از تفنگ عساکر انگلیس در هند برتری داشت اما البته تربیه، این عساکر به پایه، تربیه عساکر انگلیس نمیرسید. معهذا چون این عساکر افغان مردمان کوهی و جنگی بودند، در کوه و دشت بهتر از عساکر برطانوی می جنگیدند.

معاش عساکر هم اشکال مختلف داشت معاش عساکر مربوط به خوانین سواران بسته به اعتبار خوانین مزبور بود و بصورت جنس که از ملك عوض مالیه گرفته میشد تادیه میگردید، از قبیل خوراکه، علوفه و غیره اما سواران عموماً فی نفر سالانه ۱۲ تومان یا ۱۲۰ روپیه، خام کابل و عساکر پیاده رویهمرفته سالانه فی نفر ۸٤ روپیه، خام معاش داشتند که درآن فرصت به تناسب نرخ ارزاق و سائر مایحتاج این مبلغ مصرف خود نفری مذکور را با عایله، شان تکمیل می کرد (۱).

عـــواید: قرار معلوماتیکه موهن لال ازسید حسین خان مستوفی و دیوان متها و دیوان بیریا و دایارام اعضای دایره استیفای عصر امیر دوست محمد خان مطابق ملاحظه، دفاتر رسمی اخذ کرده مجموع عواید مستقیم و غیر مستقیم دولت در سلطنت اول امیر دوست محمد خان زمانیکه هنوز قندهار و هرات و ولایات شمالی به کابل الحاق نشده بود به دو ملیون و پنجصد و نه هزار و سه صد و سی و هشت روپیه کابلی بالغ میگردید و تقسیمات آن قرار ذیل است:

(۱)- موهن لال: حیات امیر دوست محمد خان جلد اول صفحه، ۱۲۰- قسمت های مابعد از صفحه، ۲۲۰ تا ۲۳۳ همان کتاب.

محل	اصل عواید		بدعت (شاید مراد از مالیات جدید الوضع باشد)		جمع	
کابل و توابع آن	۲۰۷,٥۰۸	روپیه	۹,۳٤۰	روپیه	۲۱٦,۸٤۸	روپیه
ارغنده	۱۰۹,۰٥٤	رر	۱۱,۹۲۰	رر	۱۲۰,۹۷٤	رر
کوهدامن و لوگرد	۳۸۹,۹۱٤	رر	۲۳,٦۳٥	رر	٤۱۳,٥٤۹	رر
استالف	۲٤,۸۳٤	رر	۱,٥۲٥	رر	۲٦,۳٥۹	رر
خالصهء حکومت	۱٥۹,۱۷۹	رر	-	رر	۱٥۹,۱۹۷	رر
ریزه کوهستان و بولغین	۱۸,۸۳۱	رر	۲,۸۰٥	رر	۲۱,٦۳٦	رر
غوربند	۲۳,٤۸۰	رر	۲,۸۳۲	رر	۲٦,۲۱۲	رر
تکیه و میدان	۲۱,۸۲٥	رر	,۹۲۱	رر	۲۲,۷٤٦	رر
چرخ	۲۳,۳۰٦	رر	۱۰۰۰	رر	۲٤,۳۰۷	رر
علاقه غلزایی (حصارك)	۲۲۲,٥۹٥	رر	۷,٦۳۱	رر	۲۳۰,۲۲٦	رر
بهسود و بامیان	٦۹,۹٦٤	رر	-	رر	٦۹,۹٦٤	رر
غزنی	۳۹۷,۹۷۱	رر	۳۷,٤٥۱	رر	٤۳٥,٤۲۲	رر
طائفه خروتی شنوار و غیره	۱۸,۳۲۱	رر	۷٤۰	رر	۱۹,۰٦۱	رر
زرمت و گردیز و خروار	٦٤,۲٤۰	رر	۹٥۰	رر	٦٥,۱۹۰	رر
هزارهء ترکمن و پارسا	٦,٥۹۹	رر	-	رر	٦,٥۹۹	رر
کرم و خوست	۹٥,۰۰۰	رر	-	رر	۹٥,۰۰۰	رر
جلال آباد لغمان ومربوطان آن	٤۳۰,٥۸۸	رر	۲۹,۹٤۰	رر	٤٦۰,٥۲۸	رر
درکات متفرقهء هوایی	٥,۸۷۰	رر	۳,۸٥۰	رر	۹,۷۲۰	رر
	«۲,۲۸۹,۰۷۹»		۱۳٤,٤٤۰		«,٤۲۳,٥۱۹»[1]	

حـــدود ادارهء امـــیر: این ارقام و تفصیلات آن در عین زمان تقسیمات ملکیهء آن عـصر را نیـز تا اندازه، نشان مـیـدهد و حدود مـالیـات ده امیـر نیـز از روی آن تعین شـده میتـواند، این حدود درسلطنت اول و آغاز سلطنت ثانوی امیـر روی همرفتـه از طرف جنوب به مقر و از طرف غرب به هزاره جات و از طرف شمال به بامیان و از طرف شرق به خیبر میرسید

(۱)- بین سر جمع عواند که در بالا ذکر شده و مجموعه، ارقام جدول تقسیمات فرقی بمشاهده میرسد شاید کدام قلم عایدات دیگر نیز موجود بود که درین جدول ذکر نشده است

و طول آن ۲۰۰ میل و عرضش ۱۷۰ میل بوده است. نفوس پایتخت درین دوره در حدود ۶۰ هزار بود.

تجارت: امیردوست محمدخان تجارت را تشویق میکرد اما برای جلب عوائد محصولات (تعرفه های) جدید وضع مینمود و این تعرفه ها چه برای صادرات و واردات مملکت و چه برای ورود و صدور مال التجاره بین شهرها و ولایات داخلی معمول بود. درین عصر افغانستان بیشتر بحیث وسیله، تجارت بین بخارا و هند خدمت میکرد و تجار افغانستان از این وضعیت استفاده مینمودند مهمترین اقلام تجارت بین این دو مملکت از راه افغانستان عبارت از طلا بود که از بخارا و روسیه به امرتسر ارسال میگردید همین قسم اسپ های بخارا و شمال خود افغانستان نیز به هند فرستاده میشد. بالمقابل ازکشمیر شال و غیره پارچه های نفیس به بخارا و روس صادر میگردید. مال التجاره، خود افغانستان از قبیل خوراکه و پوشاکه بیشتر در شمال هند و بخارا استهلاك میشد. اما تجارت قندهار با بلوچستان و تجارت هرات مستقیماً با روس و ایران بود. کابل مرکزیت تجارتی بین بخارا و هند و ولایات شمال افغانستان را داشت.

تجار معروف این عصر در کابل ملارحیم شاه، غلام قادر و گوپال داست شکارپوری بودند. در قندهار ملاجلال اچکزائی تجارت را در دست داشت. سیاست تجارتی امیر این بود که تجار خارجه خودسرانه در مملکت معامله کرده نتواند، یعنی به اصول تجارت تحت کنترول قائل بود و اینهم از لحاظ مصلحت سیاسی بوده است. تجار وقت اظهار عقیده کرده اند که استهلاك مال التجاره در عصر سدوزائی ها بهتر ولی سرك ها و راه ها در عصر امیر دوست محمد خان مأمون تر بود. عوائد گمرکی این عصر از روی دفاتر چنین حساب شده است. کابل سالانه ۲۱۲,۰۰۰ روپیه، غزنی ۸۰ هزار روپیه، بامیان ۵۵ هزار روپیه، پغمان ۵٤۰۰ روپیه، چاریکار ۱۰ هزار روپیه، استالف ٦ هزار روپیه، سرای خواجه ٤ هزار روپیه، ارغنده ۱٦ هزار روپیه، جلال آباد ۷۰۰۰ روپیه، باسول و هزار ناو ۲۵۰۰ روپیه، گندمك ۲۵۰۰ روپیه، لوگر ٦۰۰۰ روپیه، سرداری(سرحدداری)(؟) ٦۰۰۰ روپیه، کوفی (؟) قندهار ۲۰۰۰ روپیه، چراغی دروازه های کابل ۲۰۰۰ روپیه جمله، گمرکات سلطنت اول امیر دوست محمد خان ٤۱۵۵۰۰ روپیه چهار لك و پانزده هزار و پنجصد روپیه در سال.

مسکوکات: امیر دوست محمد خان بار اول در سال ۱۸۳٦ع (۱۲۵۲ هـ ق) که اعلان

امارت کرد، سکهء بنام خود ضرب نمود که سجع آن قبلاً معرفی شده از روی ارزش و عیار شبیه سکهء سدوزائی ها و عبارت از روپیه بوده ولی معاملات به روپیه خام که ۱۰ شاهی باشد، و عملاً وجود نداشت اجرا میشد. در سلطنت دوم در سکهء امیر این بیت نقش بود:

سیم و طلا به شمس وقمر میدهد نوید　　　　وقت رواج سکهء پاینده خــان رسید

شکل ادارهء امــــیر و تشکیلات آن:

امیر صدر اعظم نداشت و لقب وزارت را نیز رسماً به کسی نداده بود. [illegible] سلطنت اول او میرزا عبدالسمیع و در سلطنت دوم میرزا عبدالرزاق خان وزیر او شناخته میشدند. سپه سالاری عساکر نیز مخصوص شخص امیر بوده و در غیاب او پسرانش هر کدام این عهده را ایفا میکردند. روی همرفته سیاست امیر این بود که در مملکت هیچ یك شخص خودمختار را غیر از خود موقع ندهد. در سلطنت اول میرزا سید حسین خان مستوفی رئیس دیوان امیر شناخته میشد، در سلطنت دوم که میرزا عبدالرزاق خان مستوفی الممالك شناخته شد، کار داخلی دیوان استیفا به میرزا محمد حسین خان پسر میرزا عبدالسمیع خان گذاشته شده بود. باقی مامورین بزرگ امیر در سلطنت دوم قرار ذیل معرفی میشوند که از روی آن تا اندازهء تشکیلات دولتی این عصر نیز فهمیده شده میتواند.

میرزامحمدحسن خان دبیر که شخص شاعر وفاضل بود، دفتر پادشاهی را اداره میکرد.

شاغاسی شیردل خان بارکزائی کارهای داخلی دربار و امور داخله را بکف خود داشت.

غلام محمد خان مختار الدوله (پوپلزائی) در امور عسکری و غیره بحیث مشاور شاه شناخته میشد. قاضی عبدالرحمن خان (خان علوم) بارکزائی قاضی القضات بود و امور عدلیه را در کف خود داشت.

میر حاجی بن میر واعظ نیز اعتبار کافی را مالك بود اما امیر بر او اعتماد نداشت. سید جمال الدین افغانی که مربی شهزاده محمد اعظم خان بود در دربار موقعیت داشته در سفر هرات هم حاضر بود.

فرامرز خان جرنیل سر لشکر.

خصوصیات شخصی امیر: امیر صبح وقت از خواب برمیخواست و نماز را ادا میکرد و سپس به تلاوت قرآن شریف می پرداخت و در ختم آن ناشتا صرف میکرد و بعضی

اشخاص را بطور خصوصی به حضور میپذیرفت. بعد از آن به دربار حاضر میشد و تا ساعت یك بعد از ظهر بدربار مینشست و کارهای مامورین و رعایا را وارسی می نمود. آنوقت نان را در مجلس عام صرف میکرد و بعد کمی استراحت می نمود. پس از ادای نماز پیشین برای گردش بیرون میشد. نان شب را خصوصی صرف میکرد و پس از آن تا بعد از نصف شب با مشاورین خارجی گفتگو میکرد و در همین وقت پلانهای خویش را طرح مینمود. آنقوت برای خواب به حرمسرا می رفت.

فامیل امیر: قبلاً نسب نامه و برادران امیر دوست محمد خان را معرفی کرده ایم در اینجا از اولاد او صحبت میکنیم: امیر ۱٤ زن نکاحی و ۱۰ صورتی داشته است و از اینها (۵۲ اولاد که (۲۹) آن پسر و باقی دختر بود بدنیا آمده که اسمای شان با انتساب به مادر های شان حسب ذیل معرفی میشود: [۱]

محمد افضل خان	(از زن بنگش دختر ملا صادق علی)
محمد اعظم خان	
محمد اکرم خان	(از زن کوهستانی دختر باقی خان پروانی)
صالح محمد خان	(از بیوه سردار محمد عظیم خان و مادر سردار سلطان احمد خان)
شیر محمد خان	
نیك محمد خان	(از مادر باجوری)
محمد هاشم خان	از زن باجوری دیگر
محمد شعیب خان	از زن صافی
محمد رحیم خان	از زن قوم توری
ولی محمد خان	
فیض محمد خان	(از مادر توری نواسه‌ء جهانگیر)
حوا	
هاجره	
محمد عظیم خان	از دختر ناظر مهر علی
محمد صادق خان	
سرو جهان	از زن کافری سیاه پوش
محمد اکبر خان	
غلام حیدر خان	از دختر حاجی رحمت الله خان پوپلزائی وزیر عصر شاه شجاع پسر حاجی دریا خان که کوچه وزیر در کابل نیز بنام او میباشد، مسما به
شیر علی خان	

(۱)- اسم دو دختر امیر معلوم نشد شاید در طفلی در گذشته باشند همچنین دو پسر بنام محمد رحیم خان ذکر شده، شاید یکی در کوچکی فوت و امیر نام پسر دیگر خود را محمد رحیم گذاشته باشد کسانیکه معلومات بیشتر داشته باشند و لطف فرمایند بر نویسنده منت خواهند گذاشت

محمد امین خان (خدیجه) ملقب به مادر وزیر که سر برآورده، زنان حرم و تقریباً ملکه
محمد شریف خان رسمی شناخته میشد و در امور مملکت نیز بی دخل نبود خواهر او ملکه،
پادشاه بیگم نواب شاه شجاع بوده است.
(عیال سردار سلطان احمد خان)
محمد یوسف خان (از دختر عزیز خان جبار خیل)
احمد خان
محمد زمان خان
محمد عمر خان (از دختر شهزاده عباس سدوزائی)
امت المصطفی
بی بی زمرد
حبیب الله خان
مملکت
درجان (از دختر ناظر خیر الله هندو مسلمان تاجر)
شرف سلطان
صاحب سلطان
بی بی سایره
عایشه از دختر آقا محمد خان قزلباش
بلقیس
سیف الله خان وکیل از مادر هزاره
محمد اسلم خان
محمد حسن خان
محمد حسین خان
محمد قاسم خان از بیوه، شاه محمود سدوزائی که بی بی گوهری نام داشت.
وفا بیگم
شاه جهان
نورجهان

شمس جهان از مادر پشتون. این دختر امیر دوست محمد خان مادر بیوجان ملکه، امیر عبدالرحمن خان بوده است. اسم زنهای نکاحی امیر در بین قوس گرفته شده باقی صورتی ها میباشند که شاهان سلف بسیار داشتند. دیگر زنان نکاحی که اولاد نداشته و یا اولاد شان درست معلوم نشده قرار بیان موهن لال حسب ذیل اند. دختر ملا رشید قندهاری، دختر خواجه خانجی کوهستانی، دختر خان قلات غلزائی، (بی بی کرمی) کشمیری، بیوه، امین الملك، دختر خان مراد خان که در سلطنت دوم با او ازدواج کرده بود، در وقت مرگ امیر دوست محمد خان، هژده تن از زنان او حیات داشتند.



امیر شیرعلی خان



امیر محمدافضل خان



امیرمحمداعظم خان



منظرهٔ شهر کابل درقرن نزده (رسامی همان عصر)

فصـــل بیســت سوم
سلطنت اول امیر شیر علی خان

(۱۲۸۷ هـ ق - ۱۸٦۲ع تا ۱۲۸۳ هـ ق - ۱۸٦٦ع)

پس از مرگ امیر دوست محمد خان به موجب اعلان ولایت عهدی که قبلاً بعد از وفات شهزاده غلام حیدر خان در مورد شهزاده شیر علیخان بعمل آمده بود شهزاده شیر علیخان که در هرات حاضر بود بعد از ختم فاتحه خوانی امیر به روز چهارم آن که ۱۲ ذی الحجه ۱۲۷۸ هـ ق (۱۲ جون ۱۸٦۲ع) بود اعلان سلطنت نمود. چون در این وقت اکثر پسران بزرگ امیر (به استثنای شهزاده محمد افضل خان که از همه بزرگتر و در ولایات شمالی حکومت داشت) در هرات حضور داشتند همهء شان ظاهراً به امیر شیر علیخان بیعت کردند. تنها شهزاده محمد اعظم خان که شخص ماجواجو و پر ادعا بود و سلطنت را حق برادر سکهء خود محمد افضل خان میدانست میخواست از بیعت انکار ورزد. اما سید جمال الدین افغان که در این وقت در هرات موجود بود و مربی شهزادهء موصوف بود از اقدامات او مانع شده و نامبرده را وادار ساخت تا علی العجاله بیعت نماید. اما محمد اعظم خان قلباً به این بیعت راضی نبوده و صرف برای بدست آوردن فرصت به آن تن داده بود و انتظار داشت که در صورت عدم بیعت شهزاده محمد افضل خان برادر بزرگش -که به او مکتوب هم نوشته بود تا از بیعت انکار ورزد- موقع برای اقدامات وی آماده خواهد شد.

امیر شیر علیخان در سجع مهر خود این بیت را نقش رد:

جمال دولت پاینده قسمت ازلـــی است　　　وصی دوست محمد امیر شیرعلی است

امیر شیرعلیخان اگرچه شخص متجدد و روشنفکر بود و آرزوهای خوبی برای مملکت در دل داشت لیکن از حیث اداره و تدبیر ضعیف بود و مخصوصاً خلق سریع الاشتعال داشت که در بسا موارد نقشه هایش را ناکام می ساخت. چنانچه همین نقایص نه تنها در سیاست

داخلی و فامیلی سبب مشکلات بزرگ برای خود او و موجب خانه جنگی برای مملکت گردید بلکه در سیاست خارجی نیز او را با ناکامی مواجه ساخت و انگلیس ها از این ضعف او استفاده کرده بار دوم بر مملکت تجاوز کردند و تا آنکه مثل مرتبهء اول ملت به مقابل آنها قیام ننمود افغانستان را ترک نگفتند.

روی همرفته عصر سلطنت این پادشاه برای افغانستان اگرچه از لحاظ روی کار آمدن وسائل مدنیت و بیداری، دورهء روشنی بشمار میرود لیکن از طرف دیگر مملکت را به خانه جنگیهای طولانی و جنگهای خارجی مواجه ساخته موجبات خونریزی و فقر و ناآرامی ملت را فراهم نمود.

اگر سلطنت اول امیر شیر علی خان را بخواهیم در چند جمله خلاصه کنیم باید بگوئیم که مهمترین مشغولیت امیر موصوف را درین دورهء تقریباً (۵) سال، جنگ به مقابل برادرانش که سلطنت او را تسلیم نمیکردند تشکیل میداد و سبب سقوط او نیز همین مسئله شد. در بین برادرانش نیز محرك حقیقی محمد اعظم خان بود طوریکه در بالا اشاره شد وقتیکه امیر شیر علیخان در هرات تاجپوشی نمود اکثر برادرانش با او همراه بودند و از برادران مهمش محمد افضل خان در ولایات شمالی و محمد امین خان در قندهار و محمد شریف خان در فراه حکومت داشتند. امیر شیر علیخان از تاج پوشی خود به برادران موصوف و همچنین به تمام حکام خبر داد و بیعت خواست. محمد شریف خان فوری بیعت کرد. محمد امین خان اطلاع مذکور را بی جواب گذاشت. محمد افضل خان که شخص مصلحت اندیش و قانعی بود رسماً بیعت خود را فرستاد و به حرف محمد اعظم خان گوش نداد.

بنابران امیر شیر علیخان تا اندازهء از طرف برادران خویش مطمئن گشته پس از ضبط و ربط امور هرات، شهزاده محمد یعقوب خان را که ۱۲ ساله بود بنام حکمران هرات بمعیت جنرال فرامرز خان به هرات گذاشت و خود در ماه صفر (۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ع) با تمام بردران و بنی اعمام و دیگر منسوبین خویش جانب کابل حرکت کرد.

اما محمد اعظم خان که از طرف بردار بزرگ خود محمد افضل خان مایوس شد بنای تحریك دیگر برادران خویش را گذاشته، با محمد اسلم خان داخل مراوده شد و قرار دادند که محمد اعظم خان از عرض راه فرار کند و مقارن همین وقت محمد اسلم خان نیز به هزاره جات داخل شده و به کمك محمدحسن خان برادرش که در هزاه جات بود لشکری آماده سازند از

طرف دیگر محمد اعظم خان از اقوام مادری خود در زرمت امداد خواسته و متحداً پیش از رسیدن امیر شیر علی خان بطرف کابل مارش کنند. روی این فیصله بود که محمد اعظم خان در هرات حین حرکت اردوی امیر بنام تیار نبودن بارگیر تعلل را پیش گرفته میخواست عقب بماند اما امیر شیر علیخان ملتفت شده انتظار کشید تا او مجبور شده بمعیت امیر حرکت کند. اما باز هم سعی نمود تا خود را از اردو پیش کشیده در وقت فرصت فرار اختیار نماید چنانچه درمنزل اسفزار «سبزوار»، (شیندند حالیه) با ۲۵۰ سوار معیتی خود جانب هزاره جات حرکت نمود. محمد اسلم خان نیز به قرار موافقهء که شده بود از طرف دیگر به سوی هزاره جات فرار کرد و به محمد حسین خان برادر سکهء خود که حاکم هزاره بود پیوست. امیر شیر علیخان از شنیدن این خبر ظاهراً اهمیتی برای آن قایل نشده و امر داد تا محمد حسن خان برادر سکهء محمد اسلم خان و محمد حسین خان را تحت نظارت قرار دهند اما مشاورین شاه به این کار مشوره نداده خواهش کردند تا امیر درین آغاز سلطنت خویش برادران خود را هراسان نسازد. پس فیصله کردند تا محمد حسن خان برای باز گشتاندن محمد اسلم خان و اینکه با محمد اعظم خان کمك نکند. به هزاره جات اعزام گردد. چنانچه نامبرده از قندهار با فرمان عفو امیر که به نام برادران خویش تحریر کرده بود بطرف هزاره جات حرکت کرد. لیکن امیر قبل از عزیمت او فرامین دیگری بنام مردم هزاره جات نسبت به اینکه با هرکس همراهی نکنند و بهه دور حکومت مرکزی و سلطنت حقانی جمع باشند فرستاده بود. پس حینیکه محمد حسن خان به هزاره جات رسید و محمد اسلم خان از همراهی با او و رفتن نزد امیر انکار نمود مردم هزاره بر او شوریدند و مجبور شد برای حفظ جان خود از محمد افضل خان از مزار شریف امداد بخواهد و محمد افضل خان یکهزار سوار برای خلاصی او فرستاد که گماشتگان سردار محمد افضل خان هر سه برادر را به سلامتی به مزار شریف رسانیدند و هزاره جات به امیر شیر علی خان وفادار باقی ماند. اما این اقدام محمد افضل خان ولو که از بی خبری بوده باشد، خبط بزرگی بود که زمینه را برای بدگمانی امیر شیر علیخان و برادر بزرگش آماده ساخت. اما محمد اعظم خان که از راه هزاره جات قصد کابل داشت و منتظر اقدامات محمد اسلم خان بود، پس از مشاهدهء ناکامی او و از خوف شهزاده محمد علیخان بن امیر شیر علیخان که درینوقت حاکم کابل بود به کابل نزدیك شده نتوانسته از شیخ آباد وردك بطرف لوگر رفت تا از زرمت کمك حاصل و بر کابل حمله کند ولی محمد علیخان از کابل لشکری جانب لوگر سوق داده او را از آن علاقه نیز خارج ساخت که فوری بطرف زرمت

حرکت کرد.[۱]

امیر شیر علیخان که به قندهار رسید محمد امین خان که برادر عینی او بود و از سابق با او رقابت داشته و حتی پادشاهی او را تصدیق ننمود و بیعت نکرده بود، از امیر پذیرائی درستی ننمود و پس از حرکت او از قندهار به مامورین عرض راه توصیه کرد تا به همراهان امیر علوفه و آذوقه ندهند. امیر شیرعلیخان این وضع را به مشوره، مشاورین خویش تحمل کرده چیزی نگفت و جواب آنرا به آینده گذاشت و زمانیکه به غزنی رسید، محمد اعظم خان که از اقدامات خود در زرمت هم نتیجه بدست نیاورده بود از ترس آنکه مبادا امیر با عساکر خود جانب زرمت حرکت کند، برای فریب دادن امیر موسی خان خاله زاده، امیر دوست محمد خان را نزد امیر فرستاد تا عذر او را بخواهد. اما امیر در جواب گفت که این پیام کافی نیست باید محمد اعظم خان شخصاً حاضر شود والا خود امیر با عساکر خود به آنطرف رو آورده و قهراً او را اخراج خواهد کرد و نائب سلطان خان را نیز با موسی خان موصوف همراه ساخت تا محمد اعظم خان را از عزم امیر آگاه سازد. اما محمد اعظم خان که نقشه، دیگری داشت، برای آمدن به کابل حاضر نشد و امیر از غزنی متوجه زرمت گردید وقتی به نزدیك زرمت رسید محمد اعظم خان پیام فرستاد که اگر سرداران به او اطمینان بدهند و برای اطمینانش چند تن از آنها حاضر شوند، نزد امیر خواهد رفت و امیر جمعی از سرداران را فرستاد تا او را نزد امیر حاضر کردند. پس از سرزنش لسانی عفو شد و امیر به او پیشنهاد رفتن کابل را نمود و وعده کرد که حکومت کابل را به او خواهد داد. محمد اعظم خان ظاهراً قبول کرد ولی مقصد او این بود تا فرصت بدست بیاورد. بنابران خواهش نمود تا سه ماه مهلت به او داده شود و بالمقابل پسر خود محمد سرور خان را بقسم یرغمل نزد امیر گذاشت تا به کابل برده شود. امیر به کابل رفت و بر تخت سلطنت جلوس کرد (۱۲۷۹ هـ ق اواخر ۱۸۶۲ع). در همین وقت مادر امیر (معروف به مادر وزیر) در کابل وفات یافت و در قبرستان عاشقان و عارفان دفن گشت.

آغــاز مناسبات با انگلیس:

امیر شیر علیخان که بر تخت سلطنت جلوس نمود در عین اینکه هنوز از طرف برادران

---

(۱)- تاج التواریخ علت دشمنی محمد اسلم خان و محمد امین خان را با امیر شیر علیخان از سبب گوشه، خاطر امیر دوست محمد خان بنسبت شهزاده، اخیرالذکر میداند و مینویسد در وقت امیردوست محمد خان این مخالفت بین شان پیدا شده بود و اینها با سردار سلطان احمد خان روابط داشتند (سراج التواریخ جلد دو صفحه، ۲۵۸).

خویش این نشده بود محمد اعظم خان بعد از گذشتن سه ماه مهلتی که برای اتمام کارهای شخصی خویش خواسته بود، به مرکز حاضر نشده بود، به فکر افتاد تا سلطنت خود را به دولت برطانیه ابلاغ و شناسائی و امداد مادی آن دولت را حاصل نماید. پس حین ورود به کابل از تاجپوشی خود بحیث وارث قانونی پدر خویش به حکومت انگلیس توسط نماینده، که در کابل داشتند اعلام داشت. اما حکومت برطانیه که هنوز از افکار این پادشاه پوره مطلع و مطمئن نبود و هم میخواست در مقابل شناسائی از طرف او پابندی به تعهدات پدرش و بلکه بیشتر از آن را رسماً و علناً حاصل دارد بنابران بنام اینکه هنوز برادرانش به سلطنت او تمکین نکرده و اساساً سلطنتش پوره استوار نشده است، اگرچه شناسائی رسمی سلطنت امیر موصوف را توسط «میزن» مامور سیاسی خود مقیم پشاور در ماه دسمبر ۱۸۶۲ع (۱۲۷۹ هـ ق) اطلاع داد اما امدادهائی را که به پدرش تعهد کرده بود معطل ساخت.[۱] و این خود برای متزلزل ساختن سلطنت امیر شیرعلیخان چه از لحاظ سیاسی و چه مادی تأثیر بارزی داشته و میتوان گفت یکی از علل مهم ناکامی امیر شیر علیخان در تحکیم بنیان سلطنتش در امارت اول او، همین وضع ترددکارانه دولت برطانیه بوده است که اگر حمایتی را که برطانیه نسبت به محمد اعظم خان بعدها حین فرار او به هند بعمل آورده اضافه کنیم مسؤلیت خانه جنگی های بعد از وفات امیر دوست محمد خان تماماً به دوش دولت مزبور می افتد. زیرا بایست دولت برطانیه سلطنت امیر شیر علیخان را که در وقت پدر رسماً ولیعهد شناخته شده بود بلافاصله تائید میکرد تا بر مخالفین خود چیره میشد.

امیر که این بی علاقه گی دولت برطانیه را مشاهده کرد و دید که آن دولت تمام سیاست موافقانه دوره اخیر سلطنت پدرش را در مقابل خود فراموش و او را که از طرف پدر ولیعهد سلطنت شناخته شده بود تائید نکرده، به این قسم برادرانش و سائر مردم افغانستان را بر خلاف او بطور غیر مستقیم تشجیع میکند، لازم دانست تا او هم از طرف خود به دولت مزبور بی علاقه گی نشان بدهد. چنانچه در سال ۱۲۸۰ هـ ق (۱۸۶۳ع) که مردم مهمند زیر قیادت سلطان محمد خان بن سعادت خان معروف به مقابل رویه، مامورین برطانوی در برابر خود و سائر افغانها قیام کردند در ابتداء امیر شیر علیخان برای جلوگیری از این قبائل اقدامی نکرد و گذاشت تا دولت برطانیه به او مراجعت نماید. زمانیکه دولت موصوف مراجعه کرد و امیر را به الزام شرکت و تحریک درین حرکت ملی و عدم سرکوبی سلطان محمد خان

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، (۲۱)

مهمند متهم ساخت امیر برای رفع این تهمت شهزاده محمد علی خان پسر خود را بمعیت سردار محمد رفیق خان لودین وزیر خود و ٦ فوج منظم به آنطرف اعزام نمود و امر کرد تا قبائل موصوف را از حمله بر انگلیس ها منع کنند و آنها پس از صرف مساعی زیاد مردم مهمند را آرام ساختند و سلطان محمد خان به باجور که علاقهء آزاد بود فرار کرد. پس از ختم این عملیات شهزاده محمد علی خان به جلال آباد برگشته سردار محمد رفیق خان جهت اطمینان انگلیس از حسن نیت امیر بطرف پشاور اعزام شد، و از دوستی امیر با انگلیس ها اطمینان داد. اما انگلیس ها بمقابل این وضعیت دوستانه و این حسن نیت باز هم به هیچ یك عمل بالمثل حاضر نشدند و سردار محمد رفیق خان بدون نیل بمقصد که حصول امداد برطانیه بود به کابل برگشت و امیر شیر علیخان که با آرزوهای زیاد بر تخت پدر جلوس کرده بود، به این قسم در سیاست خارجی خود مانند سیاست داخلی از اول وهله به یأس دچار گردید و دولت برطانیه طوریکه لازم بود که با ولیعهد پادشاهی که با همه بی التفاتی های دولت برطانیه مدت بیست سال در بحرانی ترین حالات با دولت مزبور دوست و خیرخواه مانده بود برای تحکیم سلطنت او کمك نماید. تا از یکطرف حق آن متحد حقدار شان اداء و از طرف دیگر از آرامی افغانستان همسایه اش هند نیز در امن باقی بماند، امدادی نکرد. حتی از تائید و تقویهء معنوی -که به سبب ولیعهدی پدرش حق مشروع [illegible] برعلیخان و از روی قانون بین الدول وظیفهء دولت برطانیه بود- نیز انکار ورزید و این مسئله آغاز تولید بدبینی بین امیر موصوف و دولت برطانیه و مقدمهء خانه جنگی های طولانی گردید.

به هر حال امیر شیر علیخان در سلطنت اول خود نظر به داشتن رقبای زیاد و قوهء کم آرام نمانده به زودی محمد علیخان نجیلی بن عطا محمد خان لغمانی بغاوت کرده و امیر مجبور شد به شهزاده محمد علیخان که به حکومت جلال آباد تعیین کرده بود، امر سرکوبی او را بدهد و در حالیکه او مصروف این کار بود، امیر فکر داشت تا برخلاف محمد اعظم خان که در زرمت مشغول جمع آوری بود نیز اقدامات خود را شروع کند. اما قبل از آن نامهء از طرف محمد افضل خان برادر بزرگش واصل شد که با تحایف و هدایا همدست میرزا محمد خان کشمیری پیشکار خود و ناظر حیدر خان از محرمان خویش فرستاده و در آن از اطاعت خود به امیر اطمینان داده بود. در وقتیکه امیر از گرفتن این مکتوب خوشحال بود و تهیهء ارسال جواب آن را داشت، اتفاقاً مکتوب محمد اعظم خان که بنام محمد افضل خان نوشته و در آن او را به حمله به طرف کابل تشویق و از جمع آوری خود در زرمت به او اطمینان داده

بود ، بدست امیر افتاد و امیر که طبع سریع الاشتعالی داشت سخت بر آشفت و تصور کرد که هردو برادر همدست میباشند و برای اغفال او محمد افضل خان این پیام را فرستاده است پس در مجلس عام فرستادگان محمد افضل خان را خواسته مکتوب محمد اعظم خان را به ایشان نشان داد و زبان به بدگوئی کشود و گفت که این دو برادر با من صادق نیستند بنابران بر آنها اعتماد کرده نمیتوانم. شما رفته به محمد افضل خان بگوئید که از این افکار صرف نظر نموده و خودش بمرکز حاضر و قبول اطاعت نماید و هم محمد اعظم خان را از افکارش منصرف و حاضر پایتخت بسازد و الا منتظر اقدامات او باشد. و در عین حال میرزا احمد خان کشمیری را از طرف خود برای ملاحظهء اوضاع محمد افضل خان بحیث جاسوس گماشته امر مراجعت داد. درین وقت کشف شد که محمد سرور خان به همدستی جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان توطئهء قتل امیر را دارند. امیر خبر شده پس از تحقیق هر دو نفر را نفی کرد که اول الذکر نزد پدر رفت و اخیر الذکر به محمد افضل خان پیوست. و این وضعیت مناسبات امیر و برادرانش را بکلی برهم زد و امیر شهزاده محمد ابراهیم خان پسر دیگر خویش را بمعیت سردار محمد رفیق خان لودین و عسکر کافی برای سرکوبی محمد اعظم خان جانب زرمت اعزام نمود.

سرکوبی محمد اعظم خان:

محمد اعظم خان که تا این وقت قوهء لازمه را جمع نتوانسته بود ، از شنیدن پیشقدمی قشون شاهی چاره را بر خود حصر دیده، از راه سرحد به انگلیس پناه برد و محمد سرور خان پسر او به امر پدر نزد امیر مراجعت نموده و مامور سیاسی انگلیس مقیم پشاور محمد اعظم خان را ملاقات کرده روزانه یکصد کلدار بنام مهمانی برایش مقرر کرد[1] که این خلاف عهد نامهء دوستی و اتحاد امیر دوست محمد خان و دولت برطانیه بوده و افواه امداد انگلیس را به محمد اعظم خان ثابت ساخت.

از طرف دیگر محمد افضل خان که تا این وقت هیچ یك حرکت مخالف جز پناه دادن مخالفین امیر از او صادر نشده بود و بلکه به اثر پیام امیر برای سرکوبی میر جهاندار میر بدخشان که فکر بغاوت داشت سردار عبدالرحمن خان پسر خود را اعزام و آن منطقه را تأمین

(۱)- سراج التواریخ جلد ۲ صفحه، ۲۵۹ - ۲۶۰.

کرده بود، از شنیدن پیام درشت امیر و مخصوصاً خبر لشکر کشی بمقابل محمد اعظم خان -بدون آنکه انتظار میانجی گری او را کشیده باشند- خیلی متأثر گشت. لیکن باز هم کدام اقدام مخالفانه ننمود. مگر از فرستادن مالیه به کابل و حاضر شدن به کابل که امیر مطالبه کرده بود، سرباز زد و مکاتیب مکرر امیر را نسبت به آمدن به کابل بی جواب گذاشت. امیر که از نفوذ روز افزون محمد افضل خان و پسرش عبدالرحمن خان در ولایات شمالی بالخاصه از تحریکات محمد اعظم خان اندیشه داشت بالاخره تصمیم گرفته تا کار را با برادران خویش یکطرفه کند. درین وقت چون از حکومت او دو سال میگذشت و محمد اعظم خان را نیز شکست داده و قوه، کافی در اختیار خود میدید، فیصله کرد تا بطرف مزار شریف لشکر کشی کند. محمد افضل خان که از تیاری های امیر شنید، به فکر مدافعه افتاده به پسر خود عبدالرحمن خان که در قطغن بود نوشت تا عسکر خود را آماده سازد و منتظر او باشد و خود به خان آباد رسیده و عبدالرحمن خان را عوض خویش به تخته پل فرستاد و حکومت قطغن را که عبدالرحمن خان به بسیار مشقت از تصرف «میر اتالیق» کشیده بود، دوباره به برادر عینی میر موصوف تفویض کرد و خود با عسکر خویش روانه، کابل شد.

پیش از حرکت امیر از کابل سردار محمد امین خان برادر عینی امیر حاکم قندهار که درین مدت با امیر روابط نداشته و از امیر از سبب عدم بیعت و پذیرائی اش از آو آزرده خاطر بود، چون از طرف شدن امیر با محمد افضل خان شنید، برای اثبات اینکه او هواخواه امیر است پیغام فرستاد که اگر اجازه بدهد در لشکر کشی بطرف مزار شریف شرکت خواهد کرد. اما امیر که مزاج تند و کینه جو داشت، این پیشنهاد را حمل به طعن نموده و به درشتی جواب فرستاد که احتیاجی بکمك ندارد و پس از فیصله، کار محمد افضل خان جانب قندهار حرکت کرده جزای او را در کنارش خواهد گذاشت. بالمقابل سردار محمد شریف خان حکمران فراه را امر کرد تا بافواج تحت اثر خود به کابل بیاید و شهزاده محمد علیخان را از جلال آباد طلب نموده با عساکری که آماده ساخته بود، بطرف مزار کوچ داد وخود از عقب شان حرکت کرد.

جنگ باجگاه :

تلافی فریقتن بمقام باجگاه در دره، هندوکش صورت گرفت و پس از جنگ سخت قوای

محمد افضل خان در هم شکسته شهزاده محمد علیخان فتح شانداری حاصل کرد و بلافاصله به امیر که هنوز در دره، غوری بود، پیغام فرستاد که فوری خود را برساند و هدایت دهد. امیر به سرعت به دو آب شاه پسند رسیده سلطان علیخان بن کهندل خان را نزد محمد افضل خان فرستاد که از برادر کشی صرف نظر کند و بهه حضور شاه حاضر شود.

محمد افضل خان که شخص خوش بینی بود، پذیرفته حاضر شد و امیر از او به احترام پذیرائی کرد و عهد و پیمان دوستی باهم بستند. اما امیر که می خواست بار دیگر ولایات شمالی را به محمد افضل خان نسپارد تا از شر پسر و برادراش ایمن باشد، خواهش کرد که از سبب سرمای زمستان که بازگشت مشکل است، اردوی خود را به تاشقرغان بفرستد و خود هم بزیارت مزار شاه اولیاء مشرف گردد. محمد افضل خان چاره، جز قبول نداشت. زیرا رد این خواهش بدگمانی امیر را نسبت به او زیاد میکرد بنابران هردو برادر باتفاق هم به تاشقرغان رفتند و در حالیکه عساکر محمد افضل خان قبلاً مرخص شده بود عساکر امیر از عقب ایشان حرکت کرد. از تاشقرغان امیر بمعیت شهزاده محمد علیخان به مزار شریف رفته زیارت کردند اما سردار عبدالرحمن خان که شخص غیوری بود و از تسلیم پدر بر آشفته بود، به احترام امیر و شهزاده نبرآمد بلکه بامر او در مزار و عرض راه مامورین و اهالی نیز از شاه و شهزاده پذیرائی درستی بعمل نیاوردند و این مسئله سبب رنجش امیر و پسر او گردید و امیر در مراجعت مکتوب عبدالرحمن خان را که به پدر نوشته بود و او را نسبت به تسلیمش ملامت قرار داده بود و به دست او افتاده بود دلیل آورده، محمد افضل خان را حبس کرد. عبدالرحمن خان که از واقعه آگاه شد در اول میخواست با قوائی که داشت به امیرمصاف بدهد اما محمد افضل خان برایش پیام فرستاد که اقدامی نکند و فقط خود را از حبس و مجازات نجات بخشد و عبدالرحمن خان به امر پدر از تخته پل بطرف رود آمو حرکت کرده به زحمت زیاد درحالیکه از طرف جمعی تعاقب شده بود از رود عبور و به شهر سبز داخل شد.

امیر بخارا شنیده او را دعوت آمدن به بخارا کرد و در اوائل محترمانه پذیرائی شد لیکن به زودی وضعیت امیر بخارا به مقابل او تغییر نمود مثلیکه در مورد جدش امیر دوست محمد خان تغییر نموده بود.

امیر شیر علیخان به این قسم کلانترین رقیب خود را عجالتاً از بین برداشته و پس از ضبط و ربط امور ولایات شمالی و تقرر حکام جدید که از جمله یکی فیض محمد خان

برادرش بحکومت آقچه و دیگر تعیین فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان به حکومت تخته پل بود، به معیت محمد افضل خان و عایله اش و محمد اسلم خان و برادرش جلال الدین بن وزیر اکبر خان جانب کابل حرکت نمود و در اوایل بهار از راه غوری بکابل مواصلت کرد. اما حکمران عمومی برای ولایات شمال تعیین ننمود.

در کابل امیر شیر علیخان محمد اسلم خان و محمد حسین خان و محمد حسن خان برادران خود و جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان برادرزاده، خود را عفو کرده و بر علاوه جشن عروسی شهباز خان بن سردار محمد اکرم خان برادر بزرگ خود را با دختر محمد اسلم خان در حضور خود منعقد ساخت. اما در موقع جریان این مراسم به امیر خبر دادند که محمد اسلم خان به همدستی برادران خویش توطئه، قتل امیر را دارند امیر فوراً محمد ا. م خان و برادرانش را به هند اخراج کرد و ازین تاریخ اعتماد امیر نسبت به برادرانش بکلی سلب شد و حتی المقدور سعی کرد تا آنها را از مرکز دور نباشند و این مسئله سبب رنجش و بدگمانی بردرانش شد. چنانچه محمد شریف خان برادر عینی اش که از فراه جلب و به کابل نگه داشته شده بود به تحریك جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان -که شخص ماجراجونی بود و حتی در زمان امیر دوست محمد خان هم فرار و به ترکیه رفته و در وقت محاصره، هرات مراجعت کرده بود و سپس به همدستی محمد سرورخان بن محمد اعظم خان توطئه، قتل امیر را نموده و بعد از کشف تبعید شده و نزد محمد افضل خان رفته و زمینه را بین محمد افضل خان و امیر برهم زده بود، و ثانی عفو و بکابل آورده شده بود- از کابل فرار و نزد محمد امین خان به قندهار رفتند و این مسئله بدگمانی امیر را نسبت به محمد امین خان بیشتر ساخت بالمقابل محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان از قندهار به کابل آمده به امیر پیوست و امیر او را به گرمی پذیرائی کرد و به دربار خود موقع داد. به اثر این واقعات امیر فیصله کرد که برای سرکوبی محمد امین خان جانب قندهار لشکر کشی کند. محمد امین خان نیز ترتیبات جنگ را گرفته و قوائی تحت قیادت محمد شریف خان و جلال الدین خان جانب قلات حرکت داد که قلعه، قلات را به محاصره گرفتند. ازینطرف امیر در ماه ذی الحجه ۱۲۸۱ هـ ق (۱۸٦۵ع) شهزاده محمد علیخان را با لشکر کافی براه غزنی حرکت داده، و خود نیز از عقب آن عزیمت نمود. سردار ولی محمد خان و سردار محمد یوسف خان برادران خود را متحداً بکابل گذاشت و سردار محمد اسماعیل خان بن سردار محمد امین خان بمعیت محمد زمان خان بن سردار سلطان محمد خان و محمد سرور خان بن سردار محمد اعظم خان

از اردوگاه امیر فرار و به سردار محمد امین خان پیوستند. در ماه محرم ۱۲۸۲ هـ ق (۱۸٦٥ع) در موضع جلدك بین قلات و قندهار تلاقی فریقین واقع شد.

جنگ محمد امین خان و محمد علیخان:

درینوقت سر عسکر قندهار سردار محمد امین خان و سر عسکر کابل شهزاده محمد علیخان بود. ابتداء محمد علیخان بپاس کاکای عینی خود میخواست کار به مصالحه بیانجامد و جنگ رخ ندهد. اما امیر بر آشفته این تعلل را به جبن شهزاده نسبت داد و محمد علیخان که جوان غیوری بود در برابر طعنهء پدر که گفته بود «اگر تو میترسی من خود هنوز قوهء جنگ را دارم و خودم بمیدان داخل میشوم» با حرارت فوق العادهء جوانی داخل میدان گردید و طوری به قلب قوای قندهار حمله کرد که محمد امین خان رشادت او را دیده او هم به غیرت آمد و در صف اول قشون خود قرار گرفت و در نتیجه کاکا و برادرزاده قسمی سرگرم جنگ شدند که در یك وقت هردو بخاك غلطیدند. این خبر که به امیر رسید سخت متألم شد و پشیمانی که در نتیجه حدت مزاج و عصبانیت بیجا سبب از دست رفتن پسر و برادرش آنهم در مقابله با یکدیگر شده بود روح او را بعذاب شدیدی دچار گردانید و طوری حواسش مختل شد که فتح خود را فراموش کرد و بحال بیخودی جانب قندهار عزیمت نمود. نعش محمد علیخان را بطرف کابل حرکت دادند و میت محمد امین خان بقندهار فرستاده شد و در جوار خرقهء مطهر نبوی (صلعم) دفن گردید. پیش از رسیدن عساکر امیر بقندهار سردار محمد شریف خان برادر امیر، محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان، محمد زمان خان بن سردار سلطان محمد خان، شیر علیخان بن مهر دل خان، جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان و سردار مدد خان در رباط قلعهء اعظم خان از امیر استقبال کرده عفو شدند و تنها محمد سرور خان بن محمد اعظم خان محبوس گردیدند.[۱]

بعد از ورود بقندهار حالت روحی امیر بدتر شده از غصه و عذاب روحی در عمارت خرقهء مبارك به انزوا نشست و از امور مملکت داری بکلی دست گرفت.

سردار عبدالرحمن خان که در بخارا بود و از واقعات خبر شد، از غیبت امیر و انزوای

---

(۱)- تفصیلات این جنگ در سراج التواریخ از قول کسانیکه در آن شرکت داشتند درج است.

او استناده کرده از امیر مظفر امیر بخارا اجازهء مراجعت به افغانستان را حاصل نمود و به محمد اعظم خان که در راولپندی اقامت گرفته بود نوشت که به بدخشان بیاید و خود از راه شیر آباد از رود آمو گذشت و یك عده سوار فراهم کرده، نملك، بلخ، آقچه و تخته پل را یکی بعد دیگری اشغال نمود. فیض محمد خان حاکم آقچه با او همراه شد اما فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان حاکم تخته پل به کابل گریخت. سردار عبدالرحمن خان پس از تهیهء عسکر از راه بامیان عازم کابل گردید. از آنطرف محمد اعظم خان از راولپندی از انگلیس ها اجازهء مراجعت به افغانستان حاصل[1] و براه چترال جانب بدخشان حرکت نمود و سپس جانب کابل رو آورده در غوربند با عبدالرحمن خان یکجا شد.

حملهء سردار عبدالرحمن خان به کابل:

در کابل هم وضعیت ولی محمد خان خوب نبود. ابتدا که محمد اعظم خان از هندوستان حرکت می کرد به او مکتوب نوشته بود تا به طرفداری ایشان اقدام کند. ولی محمد خان که شخص ضعیف العقیده و ماجراجو بود می خواست این پیشنهاد را قبول کند اما محمد یوسف خان که شخص سنجیده و محتاطی بود مانع شده بود.

خبر اقدامات عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان که به امیر در قندهار رسید، غیرت سلطنت دامنگیرش شده بمشورهء مشاورین خویش ترك اعتکاف نمود و علی العجاله شهزاده محمد ابراهیم خان پسر خود را با سردار محمد رفیق خان لودین و جنرال شیخ میر خان و یك قوه عسکری بکابل فرستاد که لدی الورود دست ولی محمد خان را از کار کشیدند ولی درین بین میان سران حکومت نفاق رخ داده سردار محمد رفیق خان لودین به جمعی از سرداران از کابل فرار و به تگو رفته و سپس که عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان به غوربند مواصلت کردند، به آنها ملحق شد.

امیر شیر علیخان که از این واقعه شنید، محمد شریف خان و جلال الدین خان را هم با یك قوهء دیگر برای امداد محمد ابراهیم خان اعزام نمود. محمد ابراهیم خان یك قسمت از قوای خویش را به سرکردگی فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان برای دفع عبدالرحمن خان

---

(۱) - اینست یك ثبوت دیگر مخالفت انگلیس با امیر شیر علیخان وارث قانونی امیر دوست محمد خان و تحریك خانه جنگی در افغانستان.

بطرف تتمدره سوق داده و دسته دیگری را با جنرال شیخ میر خان به قلعهء قاضی تمرکز داد تا اگر محمد اعظم خان از راه سر چشمه بکابل حمله کند بمقابله پرداخته باشند. محمد شریف خان حین رسیدن به کابل با جلال الدین خان جهت معاینه افواج بسمت شمال عزیمت کرده و ضمناً می خواست باب مفاهمه را با محمد اعظم خان بگشاید. از آن طرف پیام محمد اعظم خان نیز مبنی بر مصالحه واصل آمده و محمد شریف خان با محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان ملاقات کرده یکجا عازم چاریکار شدند و قرار دادند که مکتوبی به امیر شیر علیخان در قندهار بنویسند و خواهش کنند که محمد افضل خان را رها کرده روانه دارد که حکومت ولایات شمالی را دوباره بدست بگیرد. درین صورت عسکر محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان بمزار مراجعت میکنند و امارت امیر شیر علیخان را پذیرا گردیده بیعت مینمایند. محمد شریف خان این مکتوب را گرفته به کابل آورد و با شهزاده محمد ابراهیم خان مشوره کرد و او هم این فیصله را قبول نموده و متفقاً برای قبول و یا رد این خواهش ۴۰ روز مهلت خواستند تا جواب امیر از قندهار برسد و در ضمن خواهش کردند که سپاه مزار به جلال آباد گذشته زمستان را در آنجا توقف کند. لیکن این خواهش را محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان نپذیرفتند زیرا فکر کردند که اگر جلال آباد بروند، از مزار قطع شده و بی پا خواهند شد. پس فیصله باین شد که قوای محمد اعظم خان در کوهستان و قوای عبدالرحمن خان در کوهدامن توقف ورزند زیرا دره، غوربند و دیگر حصص کوهستانی خوراکه و علوفه عسکر را تهیه کرده نمیتوانست. بالمقابل بعضی از سرداران منسوب به شهزاده محمد ابراهیم خان چون سردار فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان و سردار یحیی خان بن سردار سلطان محمد خان و سرداریوسف خان با عساکر خود بجلال آباد فرستاده شدند تا سپاه شان در زمستان مستریح باشد و این چنانچه پائین تر معلوم میشود سهو بود.

سقوط کابل:

ازینطرف محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان که ظاهراً به انتظار جواب امیر و باطناً مترصد ختم سرما بودند، از شنیدن مراجعت شاغاسی شیردل خان و جواب رد امیر، درماه حوت عساکر خود را آماده ساخته شروع به پیش قدمی جانب کابل نمودند تا اگر امیر شیر علیخان رسیدنی باشد آنها کابل را قبلاً بدست داشته و قوای او را مضمحل کرده باشند.

چنانچه عبدالرحمن خان از راه کاریزمیر و ترغه به قریه دوده مست چهاردهی رسید و قلعهء آنجارا به ضرب توپ پست ساخته قهراً متصرف شد و سپس برگشته با محمد اعظم خان از راه افشار نانك چی وارد کابل گردید و شهزاده محمد ابراهیم خان بن امیر شیر علیخان در بالاحصار قلعه بند شده پس از ۹ روز محاصره چون نه از طرف قندهار اثری معلوم شد و نه از طرف جلال آباد امدادی رسید بعضی از بزرگان کابل چون حافظ جی (میر درویش) بن میرواعظ و سردار امین الدوله خان بن مهر دل خان و مستوفی عبدالرزاق خان نزد شهزاده محمد ابراهیم خان رفته او را به ترك مقاومت توصیه نمودند و او که جوان کم تجربه بود از ترس جان بلباس تبدیل به حرمسرا داخل شد، تا اینکه محمد اعظم خان بدروازهء حرمسرا رفته او را تسلی داد و با خود از بالاحصار بیرن کشید. و الا اگر محمد ابراهیم خان فقط چند روز دیگر در قلعهء مستحکم بالاحصار مقاومت میکرد طبیعی امداد برایش میرسید و کابل یعنی مرکز سلطنت امیر شیرعلیخان سقوط نمیکرد.

درین وقت امیر عبدالرحمن خان اردوی خود را که در دهمزنگ بود به سیاه سنگ نقل داده منتظر ورود فتح محمد خان و یحیی خان شد. زیرا محمد یوسف خان قبلاً از جلال آباد نزد محمد اعظم خان آمده وبه او ملحق شده بود و دیگران حاضر اطاعت نگردیده تهیهء لشکر کشی را جانب کابل داشتند. عبدالرحمن خان مدت ٤٥ روز درینجا به انتظار ماند و چون خبری ظاهر نشد و بالمقابل از حرکت امیر شیر علیخان بطرف کابل شنید، آنگاه دو ثلث قوای خود را که ۹ هزار میشد کوچ داده باقی را در کابل گذاشت و با این قوه بطرف غزنی حرکت و آن شهر را که در تصرف شاغاسی شیردل خان [1] و خدای نظر خان حاکم وردك بود، بمحاصره گرفت. امیر شیر علیخان با عسکر بزرگی که بقول سراج التواریخ ٤٠ هزار بود، (واین مبالغه میشود) به قره باغ غزنی واصل گشت عبدالرحمن خان که از قوهء عساکر قندهار شنید لازم دانست که اطراف غزنی را ترك گوید وبه تپه های بلند نواحی آن اخذ موقع کند (اوایل ذی الحجه ۱۲۸۲ هـ ق و اواسط ١٨٦٦ع) و امیر وارد غزنی شده محمد افضل خان را که باخود آورده بود با دیگر اسراء، مانند محمد عمر خان بن محمد عظیم خان، شهباز خان و سکندر خان پسران سردارسلطان احمد خان «سرکار» و محمد سرور خان بن محمد

(۱)- شیردلخان که با جواب امیر بطرف کابل حرکت کرده در غزنی از محاصرهء کابل شنیده پیش نرفت و خبر را به امیر در قندهار فرستاده و خود غزنی را مستحکم نموده بود

اعظم خان در غزنی گذاشته [۱] و خود جانب وردك پیشقدمی کرد و عبدالرحمن خان تا هفت آسیا پس نشست امیر از غزنی به فتح محمد خان در جلال آباد پیغام فرستاد که با قوای خود بطرف کابل حرکت کند تا از دو طرف کابل را تحت فشار قرار دهند. اما محمداعظم خان قوایی را از مردم قومی غرض راه جلال آباد بمقابلهء ایشان گماشته و خود را از آنطرف آسوده ساخته بود.

در موقع تلاقی سپاه قندهار و کابل در حوالی سیدآباد (وردك) امیر شیر علیخان هنگام شب شیر علیخان قندهاری (بن مهردل خان) را بحفاظت جناح قوای خویش مامور نموده و خود علی الصباح به حمله پرداخته بود. اما شیرعلیخان قندهاری به محل وظیفهء خود دیرتر رسیده جناح قوای امیر معروض خطر قوای عبدالرحمن خان واقع گردیده و جنگ فوق العاده شدیدی رخ داد که سراج التواریخ در آن تلفات قوای قندهار را ۷ هزار و از سپاه کابل را دوهزار تخمین کرده است. بر علاوه سیف الدین خان ملقب به وکیل «بن امیر کبیر» مقتول و میر افضل خان و شاغاسی شیردل خان مجروح و اخیرالذکر اسیر هم گردید و قوای امیر هزیمت یافت و زمانیکه شیر علیخان قندهاری رسید محمد اعظم خان که دربین گیر و دارجنگ از کابل به امداد عبدالرحمن خان رسیده بود، به او پیام فرستاد که تسلیم شود و او با قوای خود تسلیم شد. خبر شکست قوای امیر به غزنی رسید، زندان بانان محمد افضل خان و دیگر محبوسین را رها نمودند که محمد افضل خان فوری زمام امور را بکف گرفت و حینیکه امیر شیرعلیخان رسید، غزنی از کف رفته بود ولاجرم بطرف قندهار متوجه شد.

درین ضمن سردار فتح محمد خان و سردار یحیی خان و سردار زکریا خان که به امر امیر شیرعلیخان ازجلال آباد با قوایی که در تصرف خود داشتند بطرف کابل حرکت کرده بودند به مقام دوآبه قوای سردارمحمد یوسف خان را که از طرف سردار محمد اعظم خان بقیادت قشون محلی اعزام شده بود، شکست دادند و محمد یوسف خان به کابل مراجعت و سرداران موصوف تا خوردکابل پیشقدمی کردند. درینجا خبر شکست امیر شیرعلیخان به ایشان رسید بنابران عساکر را بخورد کابل گذاشته خود در انتظار معلوم شدن وضعیت به

(۱)- سراج التواریخ میگوید که محمد افضل خان در غزنی به امیر شیر علیخان توسط نایب سلطان خان پیام فرستاد که او را رها کند تا محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را از جنگ منصرف ساخته به مزار ببرد و حکومت مزار را دوباره بدست بگیرد اما شیرعلیخان نپذیرفته جواب داد که درین صورت اعتبار سلطنت درنظر مردم سقوط خواهد کرد اما وقتیکه کابل را بقوه، خود گرفت آنگاه از سلطنت دست کشیده سلطنت را به محمد افضل خان خواهد گذاشت و خود راه گمنامی درپیش خواهد گرفت. (جلد دوم صفحه، ۲۸۷).

جلال آباد مراجعت کردند اما چون محمد اعظم خان بعوض محمد یوسف خان که شکست خورده بود، محمد عمرخان، احمد خان، محمد حسن برادران خود را اعزام کرده بود، سرداران موصوف به قوائی که در خورد کابل بی سرکرده و بلاتکلیف باقی مانده بود، پیام فرستادند که امیر شیر علیخان شکست خورده و محمد افضل خان کابل را گرفته است دیگر مقاومت بی فایده است باید خود را تسلیم کنند. وعساکر مزبور نیز بکابل آمده قبول اطاعت کردند و به این قسم در اثر یك سلسله بی تدبیری های مکرر امیر شیرعلیخان و پسر و سایر مامورین و منسوبین او سلطنت پادشاه موصوف پس از چهار و نیم سال در اوایل سال ۱۲۸۳ هـ ق اواسط (۱۸٦٦ع) بهم خورده و محمد افضل خان به شمشیر و تدبیر پسر خود عبدالرحمن خان و مساعی محمد اعظم خان سلطنت را اشغال کرد.

فصل بیست و چهارم
سلطنت امیر محمد افضل خان

۱۲۸۳ هـ ق ۱۸۶۶ع - ۱۲۸٤ هـ ق ۱۸۹۷ ع

امیر محمد افضل خان پس از پنج روز توقف در غزنی جانب کابل حرکت کرده سردار محمد اعظم خان و سپس سردار عبدالرحمن خان در حوالی کابل از او استقبال نمودند و با شکوه شاهی وارد کابل گردیده به بالاحصار داخل شد و مردم به او بیعت کردند.

امیر محمد افضل خان یك پادشاه عادی بود و کدام مفکورهء معین برای مملکت نداشت و از اثر مجاهدت پسر خود عبدالرحمن خان و برادرش محمد اعظم خان چند روز موقع برای سلطنت یافت، چون مدت سلطنت او کوتاه بود و در عین زمان علاوه از موجود بودن امیرشیرعلی خان در قندهار خود او هم سلطنت خود را اساسی و پایه دار نمی دانست چیزیکه شایستهء مملکت داری باشد، از او به ظهور نرسیده، بنا بر آن سوانحی برای ضبط تاریخ از او نمانده است.

روز جمعه از اوایل محرم ۱۲۸۳ هـ ق (اواخر می ۱۸۶۶ع) مصادف با جلوس او بود همه میدانستند که شاهی او به همت سردار عبدالرحمن خان صورت گرفته و در حقیقت حق سلطنت از عبدالرحمن خان بوده که مانند وزیر اکبرخان با ایثار فرزندی حق اکتسابی خود را به پدر واگذار شده بود.

امیر محمد افضل خان میرزا احمد خان را که در مزار شریف پیشکار او بود به وزارت خود مقرر کرده، محمد یوسف خان برادر خود را به حکومت کابل و محمد اسحق خان پسر محمد اعظم خان را به حکومت کوهستان و نصر الله خان برادر نواب محمد زمان خان را به حکومت جلال آباد مقرر نموده سعدالدین خان بن قاضی عبدالرحمن خان قاضی القضات را لقب «خان علوم» بخشید. محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان برای دفع امیر شیر علیخان

به قیادت عساکر مامور و موظف شدند تا به مدافعهء امیر شیرعلیخان از هر طرفی که ظهور کند آماده باشند. اما از برادران امیر سردار ولی محمد خان و سردار محمد اسلم خان بهمدستی سردار محمد رفیق خان لودین بفکر برهم زدن سلطنت امیر محمد افضل خان افتادند و امیر اطلاع یافته هردو برادر خود را محبوس و محمد رفیق خان لودین را اعدام کرد. همچنین فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان که حاکم جلال آباد بوده از جلال آباد مستقیماً جانب قندهار رفت و به امیر شیر علیخان پیوست. ضمناً امیر محمد افضل خان سلطنت خود را به حکومت هند ابلاغ نمود. و (لارد لارنس) حاکم اعلای هندوستان در جواب به او تبریك گفت و از نفاق خاندان امیر دوست محمد خان اظهار تأسف نمود و چون محمد افضل خان مطالبهء امداد کرده بود جواب داد که تا نفاق داخلی بکلی رفع نشود به هیچ طرف امداد نخواهد کرد و گفت که امداد از امیر شیر علیخان هم مضایقه نبود و بالمقابل امیر از روی مادهء ۷ معاهدهء (۱۸۵۷ع ۱۲۵۲ هـ ق) بودن یك نفر نمایندهء مسلمان گورنر جنرال هند را در دربار کابل تائید و قبول نمود.[۱]

امیر شیر علیخان به زودی تدارك عسكر جدید نموده بطرف کابل متوجه شد. امیر محمد افضل خان، محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان را با عسکر کافی جهت مقابله فرستاد. بتاریخ ۹ رمضان ۱۲۸۳ هـ ق اوایل ۱۸٦۷ع در حدود قلات جنگ واقع شد و در نتیجه امیر شیر علیخان بار دیگر شکست خورد و به قندهار و از آنجا در اثر پیشقدمی عبدالرحمن خان و محمد اعظم خان به هرات نزد یعقوب خان پسر خود رفت. محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان قندهار را گرفته زمستان در آنجا توقف کردند.

درین وقت سردار فیض محمد خان که سابقاً از طرف امیر شیرعلیخان حکومت آقچه را داشته و سپس به عبدالرحمن پیوسته و حکومت تمام صفحات شمالی به او تفویض شده بود بعد از شنیدن خبر حبس و لی محمد خان برادر عینی اش امر امیر محمد افضل خان را برای آمدن به کابل نپذیرفته و امیر محمد افضل خان برای سرکوبی او محمد سرور خان بن محمد اعظم خان را بایك دسته عسکر اعزام داشت. فیض محمد خان درین موقع به امیر جهاندار شاه در قطغن مشغول جنگ بود، باهم از شنیدن حرکت قشون کابل به اینطرف متوجه شده در

(۱)- «مکاتبات افغانستان» از نشرات پارلمان برطانیه سال ۱۸۷۸ ع صفحهء ۱٤ عجب اینست که انگلیس از اجرای یك مادهء همان معاهده که مربوط به امداد مالی است انکار و عملی شدن یك مادهء دیگر را که عبارت از تعیین نماینده باشد مطالبه و بر آن اصرار میکند

دره، باجگاه کهمرد محمد سرور خان را شکست داد و سامان حرب او را متصرف شد و محمد سرور خان به حال پراگندگی بکابل برگشت، و فیض محمدخان تعقیب او را لازم ندانسته به بلخ مراجعت نمود و در فکر تیاری جدید بر آمد. امیر محمد افضل خان که شجاعت فیض محمد خان را میدانست پریشان شده عبدالرحمن خان را از قندهار خواست. اما چون فیض محمد خان به حمله مبادرت نکرد امیر هم به سوقیات جدید اقدام ننمود. مگر امیر شیرعلیخان و فیض محمد خان در خلال این وقت باهم اتحاد کرده و فیض محمد خان مشوره داد که امیر شیرعلیخان به مزار بیاید و از اینجا به طرف کابل حمله کنند. همان بود که امیرشیر علیخان در سال ۱۲۸٤ هـ ق (۱۸٦۷ع) با ٤ هزار سوار از راه میمنه به مزار شریف رسیده و متفقاً بطرف کابل حرکت کردند. امیر محمد افضل خان عبدالرحمن خان را برای مقابله باایشان پیش فرستاد و چون خودش را وبای هیضه رسیده و مریض بود، احتیاطاً محمد اعظم خان را نیز از قندهار جلب کرد. نامبرده گرچه جانب کابل روان شد مگر چون شخص هنگامه طلب و پرمدعا بود، در غزنی بنام انتظار پسر خود توقف ورزید تا نتیجهء جنگ امیر شیر علیخان معلوم شود. اما عبدالرحمن که بمعیت محمد یوسف خان عم خود و جنرال نصیر خان و جنرال محمد زمان به چاریکار رفته بود وقتیکه درك کرد که دشمن از طریق خاواك حمله می کند به گلبهار متوجه شد و از آنجا در درهء پنجشیر بمقابل امیر شیر علیخان و فیض محمد خان شتافت و در جنگی که بمقام بازارك پنجشیر واقع شد سردار فیض محمد خان که قیادت قوای امیر شیرعلیخان را داشت به اثر اصابت گلولهء توپ جنرال محمد زمان خان درمیدان محاربه به قتل رسید. (۱)

عساکر او که بی سر ماندند شکست کردند و امیر شیر علیخان به بلخ عودت نمود و عبدالرحمن خان با نعش فیض محمد خان بکابل بازگشت محمد اعظم خان که از فتح عبدالرحمن و شکست امیر شیرعلیخان شنید فوری از غزنی بکابل رسید.

ولی در همین بین امیر محمد افضل خان در اثر همان وبای هیضه که به او اصابت کرده بود به شب جمعه از ماه جمادی الثانی ۱۲۸٤ هـ ق (۷ اکتوبر ۱۸٦۷) بعمر ٥٤ سالگی پس از یك سال و پنج ماه سلطنت پدرود حیات گفت و در قلعهء حشمت خان متصل مزارستان شهدای صالحین در کابل دفن گردید.

---

(۱)- فیض محمد خان که در جوار مزار سید مهدی در کابل دفن شد این رباعی در لوح مزار او نقش است:

به یك گله توپ آتشفشان شد ... تن برگ نسرین او ارغوانی

به عین جوانی چو شد کشته ناگه ... به تاریخ گفتم دریغ جوانی ... سنه ۱۲۸٤ هـ ق

فصل بیست و پنجم
سلطنت امیر محمداعظم خان

۱۲۸٤ هـ ق ۱۸٦۷ع - ۱۲۸۵ هـ ق ۱۸٦۸ع

امیر محمد اعظم خان که به موافقهء جوادانه سردار عبدالرحمن خان بر تخت جلوس کرد شخص هنگامه طلب و زرنگی بود ولی حب جاه طوری بر او نفوذ داشت که همه چیزها را در مقابل آن فراموش و پامال میکرد. در کارها جسور و مستبد الرأی بود چنانچه سردار عبدالرحمن خان را با همه ذکاوت خداداد و مزاج استقلالی او، همواره به میل خود حرکت میداد. هنگامه طلبی همین شخص بود که سلطنت امیر شیر علیخان را بهم زد و راه های مخالفت را از هر سو به روی او باز کرد. اما حکومت خود او هم مدت قلیلی دوام نمود و به این حساب خسارهء او را مملکت متحمل شده اما از وجود او استفاده نتوانست و معلوم نشد که نقشه های او از چه قرار بوده است. اگرچه سید جمال الدین افغان که از سابق مربی او بود در وقت سلطنت کم دوامش حیثیت وزیر و مشیر او را حایز شده و یك نقشهء عمرانی و عرفانی را سر دست گرفته بود که در آن جمله تاسیس یك جریده بنام کابل[۱] و تشکیل ادارهء دولت به سیستم جدید هم شامل بود، مگر چون فرصت تکمیل آن را نیافت، تقریباً هیچیك اثری از سلطنت او در مملکت باقی نمانده است.

امیر محمد اعظم خان از بدو جلوس، از نفوذی که سرادر عبدالرحمن برادرزاده اش در مملکت حاصل کرد بود، به هراس افتاده خواست او را از مرکز دور سازد چنانچه بلافاصله بعد از جلوس خود او را بر خلاف آرزویش به ولایات شمالی اعزام کرد. ظاهراً نامبرده را به دفع

(۱)- قاضی محمد عبدالغفار در کتاب موسوم به آثار سید جمال الدین از روایت مستر بلنت انگلیس تأسیس این جریده را که اولین جریده در افغانستان است با وزارت سید در دورهء امیر محمد افضل خان تذکار مینماید اما فاصله زمانی بین سلطنت این دو برادر بسیار اندك است و در هردو سلطنت محمد اعظم خان که سید مربی اوبود رول عمده را بعهده داشت که ازین لحاظ اختلاف روایت چندان حایز اهمیت نمی باشد.

امیر شیر علیخان مامور ساخته بود. با رسیدن سردار عبدالرحمن خان امیر شیرعلیخان که قبلاً مزار را دربدل جمع آوری پول تهیه عسکر به میران آنجا پس داده بود، و تا اینوقت قوهء لازمه فراهم نتوانسته بود، توان مقابله را در خود ندیده از راه میمنه جانب هرات حرکت کرد و به محمد یعقوب خان پسر خویش پیوست.

تأمین ولایات شمالی از طرف سردار عبدالرحمن خان:

سردار عبدالرحمن خان وقتیکه به ایبك رسید، میر سلطان مراد میر قطغن قبول اطاعت کرد. سردار عبدالرحمن خان به تاشقرغان پیش آمد و از آنجا به تخته پل داخل شد. درینوقت بعضی میران که میخواستند متصرفات خود را که امیر شیرعلیخان به آنها داده بود حفظ کنند، به اطاعت حاضر نشدند و سردار عبدالرحمن خان مجبور شد به زور قلعه هایشان را تسخیر کند. قلعه نملك و آقچه را قهراً کشود و میر حکیم خان میر شبرغان بدون جنگ اطاعت کرد و دیگر میران فرار نمودند و باینقسم علاقهء مزار بتصرف سردار عبدالرحمن خان در آمد و سردار موصوف بار دیگر نفوذ میرهای محلی را از بین برد. وقتیکه سردار عبدالرحمن خان از تأمین مزار شریف فارغ شد و از دفع امیر شیرعلیخان و مطیع ساختن تمام علاقه بلخ به امیر محمد اعظم خان اطمینان داد امیر که میخواست او را در همانجا مشغول نگه دارد امر کرد تا برای اشغال میمنه اقدامات خود را شروع کند. سردار عبدالرحمن که این اقدام را پیش از وقت میدانست و طرفدار بود که به خراج گذاری والی میمنه اکتفاء شود، و عقیده داشت که پیش از دفع قطعی امیر شیرعلیخان اقدام به چنین یك امر بزرگ که طبعاً مصروفیت طولانی قوای عسکری را الزام میکند و بر علاوه چون میمنه تا اینوقت راساً از طرف هیچیك پادشاه اداره نشده این اقدام با عکس العمل میرها و اهالی این منطقه مقابل میشود، صواب نیست اماامیرمحمداعظم خان که شخص مستبد الفکر بوددلایل او را نشنیده و فرمان موکد فرستاد که حتماً باید امر او را اطاعت و بطرف میمنه لشکر کشی نماید. همان بود که سردار عبدالرحمن خان مجبور شد برخلاف صوابدید خویش محض به اطاعت امیر بآنطرف لشکر بکشد و بزودی میمنه را بمحاصره گرفت لیکن محاصره طول کشید و والی میمنه بهمدستی دیگر میران که به او پناه برده بودند، مقاومت شدید بخرج داد و اگرچه برای دادن خراج حاضر بود اما از تسلیم شهر انکار میورزید و سردار عبدالرحمن نمی پذیرفت.

درین بین بود که امیر شیرعلیخان از هرات عسکر فراهم کرده [۱] به سرکردگی محمد یعقوب خان جانب قندهار حرکت داد تا آن شهر را از تصرف محمد سرور خان بن امیر محمد اعظم خان خارج سازد.

قوای محمد یعقوب خان بسرکردگی جنرال فرامرز خان ابتداء محمد عزیز خان پسر دیگر محمد اعظم خان و محمد عمر خان برادر او را در نزدیك آب هلمند شکست داده دستگیر و به هرات فرستاد که اول الذکر توقیف و محمد عمر خان از طرف امیر شیرعلیخان بخشیده شده و سپس محمد یعقوب خان با عساکر خود بقندهار نزدیك شد و محمد سرور خان جانب غزنی فرار کرد. پس از اشغال قندهار بدست محمد یعقوب خان امیر شیرعلیخان جرئت پیدا کرده به قندهار آمد و محمد ابراهیم خان پسر دیگر خویش را به هرات و میر افضل خان خسر خود را به فراه گذاشت و در قندهار نیز توقف ننموده جانب کابل روانه شد و محمد هاشم خان برادر دیگر خویش را به قندهار حکومت داد. قوای امیر شیرعلیخان در (گیچه مرسل) نزدیك غزنی رسیده بود که امیر محمد اعظم خان با قوای خویش بمقابله حاضر شد.

امیر محمد اعظم خان قبلاً از شنیدن حرکت محمد یعقوب خان از هرات پریشان شده به سردار عبدالرحمن خان نوشته بود که با نصف قوای خویش به محاصرهٔ میمنه ادامه داده نصف دیگر عساکر خود را تحت اثر اسماعیل خان بن سردار محمد امین خان جانب کابل بفرستد. اما چون سردار عبدالرحمن خان درینوقت محاصره را تشدید کرده و به ملاحظهٔ مقتضیات حربی مناسب نمیدانست عدهٔ محاصره کنندگان را تقلیل بدهد فرمان امیر را بی جواب گذاشت. و زمانیکه قندهار سقوط کرد و امیر محمد اعظم خان فرمان ثانی و موکد فرستاد، در آنوقت چون میر محمد حسین خان والی میمنه طالب امان شده و ۴۰ هزار مثقال

(۱)- در اوراق مربوط به افغانستان که به پارلمان برطانیه پیش شده (طبع سال ۱۸۷۸ نمبر ۱۰ صفحه ۱۸ تا ۲۰) مندرج است که حاکم اعلای هند زمانیکه امیر شیرعلیخان را بار اول در هرات بود از خوف آنکه مبادا امیر موصوف با ایران داخل روابط شود در ماه سپتمبر ۱۸۶۷ (۱۲۸٤ هـ ق) بنامبرده اخطار داد که اگر به ایران و روس داخل روابط شود علناً مخالفین او را تقویت خواهد نمود. دیوك آف ارگایل در کتاب موسوم به مسئله افغانستان (صفحهٔ ۲۲) نیز این مطلب را تذکار و علاوه میکند که وقتی حاکم اعلای هند از راپور روابط امیر شیرعلیخان با ایران به لندن خبر داد لندن امر کرد به امیر اخطار فرستاده شود که در صورت دوام روابط او با ایران معاهدهٔ که انگلیس با او دارد لغو و با مخالفین او علناً با اسلحه و پول امداد خواهد شد. که این وجود معاهده را بین انگلیس و امیر شیرعلیخان در وقت توقف او در هرات اثبات میکند و معلوم میشود برطانیه مطابق سیاست شناسایی هر حکمدار در محل حکومت او شیرعلیخان را هم زمامدار بالفعل هرات می شناخته و با او روابط داشته است(مؤلف)

طلا را سالیانه به ذمه گرفته بود -بشرطیکه به میران پناه گزین نیز امان داده شود- سردار عبدالرحمن خان این پیشنهاد را قبول کرد تافوری برای امداد امیر اعظم خان فارغ شده بتواند و والی موصوف را بار دیگر از طرف خود بحکومت میمنه بر قرار ساخت و خود بعجله جانب تخته پل حرکت ومحمد اسماعیل خان را با نصف قوای خویش بطرف کابل اعزام داشت.

شکست امیر محمد اعظم خان:

در همینوقت بود که امیر محمد اعظم خان پس از قتل مستوفی عبدالرزاق خان که هواخواه امیر شیرعلیخان بود، با عساکری که فراهم کرده بود جانب غزنی حرکت نموده بود. اما محمد اسماعیل خان که شخص جاه طلب بود و از پیش مترصد فرصت بود، در عرض راه کابل از حکام و رعایا پول جمع کرده عسکر بیشتر فراهم و بهمدستی برادرانش ذوالفقار خان و صالح محمد خان که به حکومت چهاریکار و کوهستان مقرر بودند به کابل حمله کرده پس از ٦ روز محاصره بذریعهء میر اعظم شاه خان کوهستانی قلعهء بالاحصار را کشود و شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان حکمران کابل را اسیر ساخت و بنام امیر شیرعلیخان بر مسند حکومت نشست.

امیر محمد اعظم خان که درین وقت از غزنی گذشته در برابر قوای امیر شیرعلیخان اخذ موقع کرده بود، از سقوط ناگهانی کابل شنیده پریشان شد و سردار عبدالرحمن خان را از تخته پل جلب کرد. سردار عبدالرحمن خان که وخامت اوضاع را که تماماً از سوء تدبیر امیر رخ داده بود درك نمود، جنرال نصیر خان را پیش فرستاده خودش از عقب او پس از تدارك لازمه و ضبط و ربط امور آن ولایت جانب کابل حرکت کرد. ولی در خلال این موقع امیر محمد اعظم خان که از سقوط کابل شنیده بود بکمال بی احتیاطی یك قسمت قوای خویش را جانب کابل پس فرستاده و باقیمانده هم چون بی سر و سامانی و تعلل او را در جنگ مشاهده کردند بر او شوریدند (۲۸ جمادی الثانی ۱۲۵۸ هـ ق ۱۸٦۸ع) و امیر موصوف مجبور شد بمعیت سردار محمد یوسف خان برادر خود از راه هزاره جات جانب بامیان فرار اختیار کند. اما سردار عبدالرحمن خان که در حین عزیمت جانب کابل برای جمع آوری مزید به بغلان رفته بود بعجله خود را بسروقت آنها رسانیده طرفین از گذشته اظهار تأسف کردند و بلافاصله جانب غزنی حرکت نمودند. امیر شیرعلیخان که هنوز بکابل داخل نشده بود در موضع شش

گاو با آنها مقابل شد و در اثر جنگی که واقع گردید عساکر امیر شیر علیخان بر سپاه خسته و منزل زده‌ء سردار عبدالرحمن خان غلبه حاصل کردند و امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در شدت سرمای زمستان در حالیکه عساکر شان تلف و پراگنده شده و خزاین امیر محمد اعظم خان -که بقولسراج التواریخ عبارت از یك لك و بیست هزار مثقال طلا معادل یازده لك روپیه بود- بدست امیر شیرعلیخان افتاد، به بسیاز زحمت از راه خوست و قوم کاکر بدون کدام نقشه‌ء معینی حرکت کردند و در علاقه‌ء «داور» نزدیك بنو حاکم انگلیسی ایشان را به آمدن در هند دعوت نمود تا باز آله‌ء دست او قرار گیرند لیکن امیر محمد اعظم خان به مشوره‌ء سردار عبدالرحمن خان نپذیرفته قرار دادند که به ایران بروند و در امتداد سرحدات قندهار و سیستان از طریق بیراهه درماه محرم ۱۲۸٦ هـ ق (۱۸٦۸ع) به بیرجند و از آنجا به مشهد رسیده حکومت ایران ایشان را به آمدن به تهران دعوت داد. اما سردار عبدالرحمن خان که نقشه های دیگر در سر داشت و نخواست آله‌ء دست ایران قرار گیرد این دعوت را نپذیرفته بطرف بخارا رفت و امیر محمد اعظم خان که از بسیار هنگامه جویی خسته شده بود، قبول کرده جانب تهران حرکت نمود و در عرض راه وفات یافت و در شهر بسطام دفن شد.

سردار عبدالرحمن خان وقتیکه به بخارا رسید امیر بخارا از او پذیرایی خوبی نکرد و لاجرم به سمرقند رفت و حکومت روس از او احترام نمود و با جنرال گوفمان حکمران ترکستان ملاقات کرده (۱۲۵۰۰هـ ق) منات ماهانه برای مصارفش مقرر گردید و اگرچه زار روس او را دعوت به آمدن به پطرز بورگ هم داده بود لیکن ظاهراً به مراعات همراهان خود و باطناً برای اینکه از سرحدات افغانستان دور نشود معذرت خواسته و مدتی در سمرقند و زمانی در تاشکند بسرمی برد و گاهی محترم و مورد توجه و زمانی نظر به تبدیل سیاست دولت روس تحت نظر و فشار بسر می برد چنانچه تفصیل این واقعات در سراج التواریخ و تاج التواریخ مفصل قید است.

به اینصورت گویا امیر شیرعلیخان پس از دونیم سال مهجوری دوباره بر تخت کابل تصرف نموده و امیر محمد اعظم خان بعد از یکسال سلطنت که به همت برادرزاده‌ء خود سردار عبدالرحمن خان بدست آورده بود از اثر بی تدبیری های مکرر و مخصوصاً دور کردن شجاعت و تدبیر عبدالرحمن خان از خود، از سلطنت محروم و جلای وطن شد که در همان جا پدرود حیات گفت.

فصل بیست و ششم
سلطنت دوم امیر شیرعلیخان

۱۲۸۵ هـ ق ۱۸٦۸ع - ۱۲۹٦ هـ ق ۱۸۷۸ع

پس از شکست امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در شش گاو (اواخر رمضان ۱۲۸۵ هـ ق - ۷ سپتمبر ۱۸٦۸ع) امیر شیرعلیخان بکابل داخل شده بار دوم بر تخت شاهی جلوس کرد.

درین موقع چون اکثر رقبای سلطنت از بین رفته بودند، امیر شیرعلیخان فرصت کافی برای پیشبرد پلانهای مدنی و عمرانی خود پیدا کرده، بفکر تأسیس یك سلطنت مترقی و اساسی افتاد و تا اندازهء هم درین کار موفقیت حاصل کرد. بسا موسسات جدید و عصری را در مملکت برای بار اول اساس گذاشت از قبیل تاسیس مکاتب ملکی و عسکری، نشر جریده، ایجاد فابریکه ها، تشکیل حکومت مثل سایر دول متمدن و ترتیب عسکر منظم و انشاء شهرها و عمران بناها و غیره. لیکن متأسفانه درین عرصه از یکطرف با نفاق خاندانی در نفس فامیل خود که عبارت از پسرانش باشد و از طرف دیگر با مشکلات سیاسی که زادهء تصادم سیاست روس و انگلیس بود مواجه گردیده، هر چند سعی کرد از سبب حدت مزاجی که داشت راه حل مسالمت کارانه برای این دو مشکل پیدا نتوانسته و نتیجه این شد که اساس سلطنت او از داخل با بغاوت سرکشادهء پسرانش مختل وبا تجاوز بلا موجب انگلیس ازخارج بهم خورد. این پادشاه در پایان یازده سال مجاهده به حال قابل تأسفی بترك تاج و تخت آبایی خویش مجبور و در حال بی سر و سامانی از غصه هلاك شد.

پس از استقرار سلطنت و اینکه آخرین منبع خطر برای او که محمد سرور خان بن امیر محمد اعظم خان بود و در تیزین موقع گرفته بود، قهراً از آنجا خارج و از خاك افغانستان نیز بیرون شد. امیر یك سیاست آشتی ناپذیر را نسبت باعضای خانوادهء خویش و سایر مامورین و بزرگان که با او از در مخالفت پیش آمده بودند اتخاذ کرده، سردار محمد یوسف

خان برادر خود و محمد زمان خان بن مهردل خان و دیگر سران را عفو کرد. و نایب محمد علم خان که قبلاً در اثر شکست اول امیر محمد اعظم خان از طرف امیر شیر علیخان برای تأمین ولایات شمالی اعزام شده بود آن منطقه را از تصرف محمد اسحق خان پسر دیگر محمد اعظم خان خارج ساخته و نامبرده را از رود آمو بطرف بخارا متواری ساخت. به این قسم برای مرتبه نخست بعد از مرگ امیر دوست محمد خان، افغانستان در تحت اثر یك پادشاه واحد قرار گرفته، معاندی در صحنهء مملکت بمقابل او بمشاهده نمیرسید.

درین وقت بود که امیر شیرعلیخان شروع به اصلاحات داخلی نمود. اگرچه از نظریات سیدجمال الدین افغان که بعد از فرار امیر محمد اعظم خان -که وزیر و مشیر او بود- در کابل مانده بود استفاده زیاد کرد لیکن از سبب علایق ممتدی که بین سید موصوف و امیر محمد اعظم خان موجود بود او را رسماً موقع مهمی در امور مملکت داری نداد تا آنکه سید بفکر خارج شدن از افغانستان افتاده بعد از تسلیم پیشنهادات و پلان اصلاحات خود، وطن عزیز را ترك گفت (و دیگر تا زمان مرگ روی وطن را ندیده فقط خاك او پس از (۷۵) سال مهجوری در دورهء زمامداری محمد ظاهرشاه از استامبول به کابل نقل داده شد و در جوار پوهنتون کابل دفن گردید).

از طرف دیگر اولین کار امیر مراجعه به دولت برطانیه بود تا این دفعه که سلطنت او مستقر شده است شناسایی و امداد آن مملکت را حاصل دارد. چنانچه روی این نظریه از جلوس خویش به دولت مزبور توسط نماینده اش عطا محمد خان سدوزائی به تاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۵ هـ ق (سپتمبر۱۸٦۸ع) اطلاع داد و با اغماض از رفتار گذشته، آمادگی و آرزوی خود را برای دوام روابط دوستانه با دولت موصوف اظهار کرد.

دولت انگلیس که در تمام مدت خانه جنگی سیاست تماشابین را کارفرما شده بود و هر زمامدار را که بر روی کار می آمد در همان محل اقتدار او حکمران وقت و منطقه تسلیم میکرد و در امورعادی با او رابطه داشت و در مسایل عمومی مملکت با هیچ یکی داخل مراوده نمیشد[۱] بعد از گرفتن این مکتوب بتاریخ ۲ نوامبر ۱۸٦۸ع (شوال ۱۲۸۵ هـ ق) مراسلهء تبریك و شناسایی سلطنت امیر شیرعلیخان را بنام او ارسال کرد و ضمناً خواهش نمود که نه تنها آرزو دارد روابط دوستانه زمان پدرش بین مملکتین دوام کند بلکه میخواهد

(۱)- مکاتیب مربوط افغانستان از نشرات پارلمان برطانیه سال ۱۸۷۸ع صفحه، ١٤.

این روابط هنوز هم تقویه و تشئید یابد و تا حد امکان برطانیه سلطنت او را تقویه نماید[1] لارد لارنس که درین وقت حاکم اعلای هندوستان بود آرزوی ملاقات امیر را نمود و ضمناً ۱۲ هزار تفنگ و ٦ لك روپیه به رسم پیشکش بتقریب جلوس او ارسال داشت. امیر شیرعلیخان که این تغییر اوضاع را مشاهده کرد برای آنکه با دولت همسایهء خود روابط خویش را روی یك اساس متین تر که متضمن استقلال افغانستان و احترام سلطنت آن باشد، استوار کرده باشد، قبول دعوت و هدایا را موکول بصورت گرفتن مناسبات حقیقی گذاشت. درین ضمن لارد لارنس از حکومت اعلای هند به لندن خواسته شده و لارد مایو عوض او به هندوستان اعزام گشت و این شخص در ضمن اطلاع رسیدن خود آرزوی حکومت خویش را برای تشئید روابط با امیر شیرعلیخان تجدید و امیر را دعوت به آمدن به هند نمود زیرا درین عرصه که پیشرفت روسها در شمال افغانستان شکل محسوس به خود گرفته بود، دولت برطانیه فیصله کرده بود تا بافغانستان روابط دوستانه را از سر گرفته افغانستان را در پلان دفاعی هند شریك بسازد و روی این منظور بود که پس از انتظار فیصلهء سلطنت افغانستان که بکدام شخص تعلق میگیرد و کدام یکی برای این منظور مناسب تر است بالاخره باستقرار سلطنت امیر شیرعلیخان و از بین رفتن رقبای او دولت موصوف بفکر افتاد تا امیر را بدوستی خود دعوت کند و سلطنت او را شناخته امدادهایی هم در صورت قبول مطالبات شان با او بنماید.

در اینجا لازم است قدری مفصل تر راجع به اوضاع هند و مشی سیاسی حکومت برطانیه و اوضاع روسیه در شرق از وقت مرگ امیر دوست محمد خان تا پادشاهی دوم امیر شیرعلیخان صحبت نمائیم زیرا ازین وقت یك جریان تازه در سیاست انگلستان آغاز می یابد که عواقب آن بر روابط افغان و انگلیس تأثیر خاص دارد.

از سال ۱۲۷۸ هـ ق (۱۸٦۲ع) که امیر دوست محمد خان پدرود حیات گفت و قضیهء الحاق قطعی هرات نیز در همین سال خاتمه پیدا کرد یك دورهء آرامش سیاسی برای انگلیس ها آغاز گردید چه پس از سالیان درازی ایران و روس از اقدامات برای انتزاع هرات از افغانستان عملاً منصرف شده، و پریشانی که ازین اقدامات ایشان برای انگلیس ها نسبت به هدف و چشم داشت روس بطرف هند پیدا شده بود، بالفعل خاتمه یافت. اما بالمقابل با قضیه

(۱)- دیوك آف ارگایل، مسئلهء افغانستان صفحهء ۲٦.

دیگر مواجه گردیدند که آن نفاق اولاده امیر موصوف بود. درینوقت لارد لارنس یعنی همان سرجان لارنس سابق که با امیر دوست محمد خان معاهده کرده بوده عهده حکومت اعلای هندوستان را داشت[۱] نامبرده در عین اینکه خلق و ذات و تمایلات شهزادگان افغان را مراقبت میکرد در نظر داشت که سیاست عدم مداخله را کارفرما شود و از امداد علنی با تمام شهزادگان ولو که مثل امیر شیرعلیخان در وقت پدر مقام ولیعهدی را نیز حائز بوده باشد خودداری کند. چنانچه روی همین نظریه بود که در سلطنت اول امیر شیرعلیخان، در حال شناسایی حکومت او از دادن امداد مادی انکار ورزید و طبیعی این سیاست برای افغانستان مضر تمام شد زیرا امیر جدید را که پس از لشکر کشی های اخیر پدرش از حیث مالی و حربی تهی دست شده بود، به ضعف مادی دچار و بالمقابل حریفان او را تشویق به اقدامات نمود. طوریکه دیوك آف ارگایل وزیر سابق هند در کتاب خود موسوم به مسئلهء افغانستان مینویسد: در عین زمان لارد لارنس میخواست به این ذریعه تمام شهزادگان را وادار سازد تا بطرف برطانیه چشم داشته باشند و به دیگر طرف ها نگاه نکنند و این سیاست اگرچه ظاهراً منوط با ملاحظات محلی بود لیکن در باطن از اثر پیشرفت روس جانب آسیای مرکزی و احتمال اینکه روس مثل گذشته ایران را برای اجرای مقاصد آله، دست خویش قرار دهد، اتخاذ شده بود و این ساده ترین راه برای جلوگیری از این احتمال بود[۲] و از همین لحظه بود که در سال ۱۸٦۷ع (۱۲۸٤ هـ ق) انگلیس ها با امیر شیرعلیخان در هرات اخطار دادند که اگر بطرف ایران تمایلی نشان بدهد قراردادیکه با او دارند فسخ و رقبای او علناً با اسلحه و پول تقویت خواهند شد.[۳]

در عین زمان طوریکه اشاره کردیم این سیاست انگلیس از تمایلات شخصی هم مبرا نبود چنانچه ثابت است که امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را بر امیر شیرعلیخان ترجیح میدادند همچنانکه یك زمان شاه شجاع را بر امیر دوست محمد خان ترجیح داده و

(۱)- لارد لارنس واضع سیاست معروف «بیحرکتی مراقبت کارانه» میباشد. نظریه او این بود که دولت برطانیه در ماورای حدود فعلی بطرف افغانستان از پیشرفت خودداری و صرف اوضاع را از نزدیك مراقبت نماید و این سیاست تا سال ۱۸۷۵ که سیاست «پیشقدمی» و روی کار آمد از طرف زمامداران هند برطانوی تعقیب میشد.

(۲)- دیوك آف ارگایل: مسئله افغانستان صفحه ۲۱.

(۳)- دانلد فلیچر مولف امریکایی در کتاب افغانستان چار راه فتوحات مینویسد که شیرعلیخان زمانیکه مشغول آواره گردی بود با گورنر جنرال ترکستان روس داخل مکاتبه شده بود و همین موضع سبب شد که لارد لارنس حاکم اعلای هندوستان سیاست بیطرفی را در مورد افغانستان ترك و امیر شیرعلیخان را در منطقه نفوذ او برسمیت نشناسد (صفحه ۱۲۵)

تصور کرده بودند که او برای اداره افغانستان بموافقت سیاست و مقتضیات ایشان مناسب تر خواهد بود لیکن بعدها در اثر تجربه به سقم این نظریه خود پی برده دوباره به امیر دوست محمد خان راضی شدند. در مورد امیر شیرعلیخان نیز وضعیت تقریباً بهمان قرار شد. دلچسپی انگلیس ها به امیرمحمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان اولتر از همه از این معلوم میشود که در زمانیکه امیر شیرعلیخان ولیعهد رسمی مملکت بود و در هرات بر تخت پدر نشست لازم بود که مطابق بر روح قراردادهایی که انگلیس با پدر متوفی او داشت فوراً امیر شیرعلیخان را پادشاه افغانستان شناخته و مطابق قراردادهایی مذکور از حیث پول و اسلحه با او امداد می نمود و لا اقل همین امداد را که در سلطنت دوم برایش فرستاد در سلطنت اول به او تسلیم میداد و ندای او را بی جواب نمیگذاشت و مخالفین او را بطور مستقیم تشجیع نمیکرد.

علاوه برین، دلچسپی انگلیس به امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان ازین نیز واضح میشود که زمانیکه امیر محمد اعظم خان بحیث یك باغی بمقابل امیر شیرعلیخان -که دولت انگلیس او را پادشاه افغانستان هم تسلیم کرده بود- قیام نموده و شکست خورد و به خاك انگلیس پناه برد بجای آنکه او را مطابق روح قرارداد هائیکه با امیر دوست محمد خان داشت (و امیر تعهد کرده بود که دوستان برطانیه را دوستان خود و دشمنان او را دشمنان خویش بشناسد)[1] بر اساس مقابله بالمثل بخاك خود راه ندهد و یا اگر راه داده بود نظربند سازد و از منطقه سرحد دور نگه دارد (مثلیکه خود امیر دوست محمد خان را در عصر شاه شجاع به کلکته و پسرش غلام حیدر خان را در بمبئی فرستاده بود) برای محمد اعظم خان به رسم مهمانی روزانه یکصد روپیه مقرر کرد و زمانیکه بار دیگر به دعوت سردار عبدالرحمن خان برادرزاده خود برای اخلال سلطنت امیر شیرعلیخان از راولپندی (در حاشیه سرحد) حرکت کرد مانع او نشد و گذاشت که بخاطر جمعی برای تخریب سلطنت پادشاهی که دولت برطانیه توسط نماینده خود سلطنت او را برسمیت شناخته بود آزادانه، داخل اقدامات شود و همین تشویقات غیر مستقیم و مساعدت های معنوی دولت برطانیه بود که به سقوط سلطنت امیر شیرعلیخان که به انگلیس در سلطنت اول خویش هیچیك نقص نرسانده بلکه غایله مهمند را بخاطر دولت مزبور و برای اثبات حسن نیت خود و پابندی

(۱)- ماده سوم معاهده ۱۸۵۵ع بین امیر دوست محمد خان و دولت برطانیه.

کامل خویش به قراردادهای پدر، قهراً خاموش ساخته بود منجر گردید.

بالآخره دلیل دیگر برای علاقمندی انگلیس به امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اینست که در موقع جلوس امیر محمد افضل خان دولت برطانیه آن تهنیتی را که بایست در موقع جلوس امیر شیرعلیخان بحیث ولیعهد رسمی سلطنت افغانستان می گفت در مکتوب شناسایی سلطنت او اظهار و از نفاق خاندان باکزایی به امیر موصوف ابراز تأسف کرده بود مثل اینکه حقیقتاً ولیعهد امیر محمد افضل خان بوده و شیرعلیخان حقوق او را غصب کرده باشد و فقط درین فرصت با جلوس امیر محمد افضل خان وصیت امیر دوست محمد خان عملی شده باشد.

به هرحال دولت برطانیه به زودی از این نظریه، خویش از روی تجربه منصرف شده و بعد با جلوس ثانوی امیر شیرعلیخان که بدون هیچیك امداد خارجی و در حالیکه رقبای او بیشتر طرف توجه برطانیه بوده اند، موفق به احراز سلطنت شده و باینقسم لیاقت و محبوبیت خود هردو را نسبت به امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اثبات کرد، بالآخره امیر موصوف را به حیث پادشاه قانونی افغانستان شناخته و به این صورت سیاست شناسایی حکمران بالفعل (دی فکتو) بجای حکمران بالاستحقاق (دی ژوری) پس از پنجسال از طرف حکومت هند خاتمه یافت اما درین تغییر یك عامل خارجی دیگر هم تا اندازه، دخیل بود و آن مسئله، پیشروی روس در آسیای جنوبی بود که مدتی با انصراف روس و ایران از هرات شکل جدی خود را برای انگلیس از دست داده و بعد از سال ۱۸٦۷ع (۱۲۸٤ هـ ق) دوباره جلب توجه دولت مزبور را نمود. در همین سنه وقتیکه امیر شیرعلیخان در هرات بود قراریکه بیان کردیم حکومت هند از این قسمت پریشان شده و از ترس آنکه مبادا امیر موصوف برای احراز کامیابی پس از ناکامی های متواتر دست بدامن روس و ایران بزند وی را تهدید کرد که اگر چنانچه جانب ایران تمایلی نشان بدهد دولت برطانیه قرارداد خود را با اولغو و با مخالفینش امداد علنی و عملی خواهد کرد تا حکمرانی او را حتی در هرات هم خاتمه بدهد -در اینجا این نکته قابل دقت است که با وجود اینکه برطانیه در اثر اصرار و ابرام دور و دراز امیر دوست محمد خان بالآخره در سال آخر سلطنت او به الحاق هرات به سلطنت مرکزی افغانستان موافقه کرده بود لیکن باز هم آرزوی قلبی حکومت موصوف این بود که هرات یك حکومت جداگانه داشته سرنوشت علیحده را مطابق مأمول برطانیه تعقیب نماید. از همین حیث بود که در حالیکه امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را پادشاه کابل و سائر نقاط

تسلیم میکرد، امیر شیرعلیخان را هم در هرات بحیث حکمران (بالفعل) شناخته و با او نیز روابط و قراردادی داشته است.-

به هرحال ازین تاریخ حکومت هند نسبت به تجدید تحریکات روس و ایران بار دیگر به خوف افتاده و در اواخر سال ۱۸٦۷ع (۱۲۸٤ هـ ق) لارد لارنس حاکم اعلای هندوستان توجه حکومت برطانیه را بسوی پیشروی روس جانب هند جلب کرد لیکن سر ستیفرد نارث کوت وزیر هند بتاریخ ۲٦ دسمبر سال مزبور جواب داد که درین نقطه حکومت برطانیه هیچیك دلیل اندیشه یا رقابت را احساس نمیکند بلکه پیشرفت روسیه را در جنوب آسیا یك امر طبیعی میداند[۱] اما با وجود این اطمینان صریح بازهم حکومت هند که مسؤلیت منطقوی مهم دارد ازینطرف خاطر خود را جمع نساخته بلکه بفکر می افتد تا در مورد حکمرانان افغانستان سیاست سابق خود را که هر قسم احتمالات از آن انتظار میرود، ترك و یك سیاست واضح را کارفرما شده مرکزیت حکومت و تقویت آن را نصب العین خود قرار دهد. چنانچه برای این منظور جلوس ثانوی امیر شیرعلیخان و از بین رفتن رقبای او زمینه را آماده تر ساخته و همان است که بمجرد مراجعه، امیر موصوف که تنها سلطنت خویش را به دولت برطانیه با دوام دوستی سابق ابلاغ میداشت لارد لارنس بر خلاف دفعه، قبل، خودش برای دراز کردن دست دوستی و عرضه، امداد بامیر موصوف سبقت میورزد و در مکتوب خود علاوه میکند که نه تنها برای دوام دوستی سابق آرزو مند است بلکه میخواهد سلطنت امیر را حتی المقدور تقویه نماید و سپس برای اثبات این نظریه، خویش اسلحه و پول نقد که طرف احتیاج امیر میباشد خودسرانه ارسال میدارد و در زمانیکه امیر در قبول آن نظر به اینکه چنین تغییر سیاست را اصلاً منتظر نیست و آنرا به کدام اوضاع تازه حمل مینماید، تعلل بخرج میدهد.[۲] حاکم اعلای جدید که عوض لارد لارنس به هند میرسد (لارد مایو) قدم دیگری برای جلب امیر گذاشته او را دعوت آمدن به هند بحیث مهمان دولت برطانیه میدهد و مینویسد که تمام مسائل مربوط به مملکتین درین ملاقات بین او که نماینده، ملکه، برطانیه است و امیر موصوف مورد بحث قرار گرفته و دوستی دیرینه تجدید و تشئید خواهد یافت.

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۲٤ و مابعد.

(۲)- دیوك آف ارگایل در کتاب فوق الذکر قبول هدایا را از طرف امیر با تشکر قید کرده مینویسد که امیر در مکتوب جوابیه خود وصول آنرا بحیث وسیله، تکمیل کامیابی خود وانمود کرده بود (صفحه، ۲٦) لیکن مؤلفین شرقی از روی روایات عصر امیر موصوف تعلل امیر را عموماً ذکر میکنند.

اما در همین وقت یعنی دو ماه پیش از ارسال اسلحه و وجه نقد برای امیر شیرعلیخان یا بعبارت دیگر مقارن جلوس و مکاتبهء امیر موصوف با دولت برطانیه یك واقعهء تازه در عالم سیاست برطانیه در شرق اتفاق می افتد که اگرچه در اوائل چندان جالب توجه و حائز تاثیر تلقی نمیشود لیکن چون بعدها یك جریان تازه را در روش سیاسی دولت مزبور در مورد افغانستان افتتاح مینماید و ازین حیث قابل توجه مخصوص میباشد و آن نوتهء میجر سرهنری راولنسن نمایندهء سیاسی سابق برطانیه مقیم قندهار در زمان سلطنت دوم شاه شجاع است که بعدها در قطار سیاسیون و علمای برطانیه شهرت بسزائی کسب نموده خطوط میخی بیستون را در ایران خوانده مبتکر سیاست مشهور و مشئوم پیشقدمی (فارورد پالیسی) شناخته شده است. نامبرده درین فرصت که هنوز حکومت هند با امیر شیرعلیخان داخل کدام قرارداد تازه نشده و صرف آمادگی خود را برای تشئید و توسیع روابط با امیر موصوف و ارسال امداد عملی با او برای تقویت سلطنتش اظهار نموده بود یادداشتی متضمن ٤ نکته به وزارت هند در لندن تقدیم کرد که مطالب عمدهء آن نظر به پیشرفت روس ضرورت اتخاذ برخی احتیاط ها را تشکیل میداد و حسب ذیل بود:

۱- امیر شیرعلیخان را شناخته با او کمك پول و اسلحه بعمل آورده شود بالمقابل نمایندهء برطانیه که انگلیس نژاد باشد در کابل بر امیر قبولانده شود تا قضایا را از نزدیك مراقبت نماید و همکاری بین مملکتین در مسایل سیاست خارجی قایم تر گردد.
۲- تجدید نفوذ از دست رفته در تهران.
۳- تکمیل خط آهن عسکری هند تا سرحد.
٤- اشغال کویته بشرطیکه دربارهء آن موافقهء شاه و روسای افغانستان حاصل شود و قبایل هم آنرا برای خود تهدید تلقی نکنند و الا این پیشرفت کوچك به خرابی روابط نمی ارزد[۱]

این یادداشت اگرچه در ۲۰ ماه جوالایی ۱۸٦۸ع (۱۲۸٦ هـ ق) به وزارت هند تقدیم شده بود، لیکن وزیر هند آنرا در ۲۱ اگست سال مذکور بدون هیچیك تبصره و یا نظریه از طرف خود و یا حکومت برطانیه به حکومت هند ارسال داشت و دیزائیلی (بعدها لارد بیکانسفیلد) که درین وقت رئیس حزب محافظه کار و صدر اعظم برطانیه بود نسبت به پیشروی تدریجی روس هیچ صدایی بلند نکرد و به اطمینان (کورکاتچف) وزیر خارجه روسیه

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۲۷-۳۱

که عملیات آسیای جنوبی را برای متحد ساختن مملکت روس بدون فکر کدام نقشهء مخالف دول دیگر وانمود کرده بود قانع شده و بنابران یادداشت راولنسن را صرف بحیث یك نظریهء مجرد جهت مطالعهء حکومت هند فرستاد.

اما درین وقت کابینه تبدیل شده گلیدستون با حزب لبرال روی کار آمد. درینجا باید تذکار شود که پیشرفت روسیه از سال ۱۸٦٤ع (۱۲۸۱ هـ ق) تا ۱۲٦۸ع (۱۲۸٦ هـ ق) بیشتر کسب سرعت نموده بود چنانچه در سال ۱۸٦۵ع (۱۲۸۲ هـ ق) تاشکند و در سال بعد (۱۸٦٦ع - ۱۲۸۳ هـ ق) خجند را گرفته قوهء خان خوقند را درهم شکسته و در سال ۱۸٦۷ع (۱۲۸٤هـ ق) بر بخارا حمله و نایب السلطنه گی ترکستان را که مرکز آن تاشکند تعیین شد تاسیس نمود و بالآخره در سال ۱۸٦۸ع (۱۲۸۵ - ۸٦ هـ ق) سمرقند را اشغال و کنترول کامل بخارا را بدست آورد. اما در اول وهله یعنی در نوامبر ۱۸٦٤ع (۱۲۸۱ هـ ق) ذریعهء متحدالمالی علت این پیشرفت خود را تأمین متصرفات خویش معرفی و توضیح کرد که اگرچه ساحهء پیشرفت در آسیای مرکزی از غدیر کول تا (سردریا) میباشد ولی متوقف ساختن آن بسته به وضعیت اهالی آنقسمت ها خواهد بود،[1] گویا در ضمن همین عرصه ۵ سال هرج و مرج افغانستان بود که روسیه از هرات منصرف و بالمقابل پیشرفت خود را در آسیای جنوبی سرعت بخشید و در وسط این دوره بود که حکومت هند متوجه حکومت مرکزی لندن را بطرف پیشروی مزبور جلب کرد و حکومت لندن نظریه داد که این پیشروی قابل اندیشه نیست و یك امر طبیعی است و در آخر راولنسن پیشنهاد خود را تقدیم نمود و راپور مزبور هم بیش از یك پرسش دولت برطانیه را که از دولت روس نسبت به مقصد این پیشرفت سوال نمود ایجاب نکرده و اطمینان معجل روس سبب ایقان لندن گردید.

در عین حال زمانیکه یادداشت راولنسن به هند رسید، بتاریخ ٤ جنوری ۱۸٦۹ع (۱۲۸٦ هـ ق) از طرف حاکم اعلای هندوستان جواب رد داده شد و لارد مایو متذکر گردید که مامورین هند طرفدار لشکر کشی و پیش بردن مراکز موجوده نمیباشند و این اقدام از نظر حربی و سیاسی و مالی فعلاً معقول نیست. امیر نمایندهء انگلیس را قبول نمیکند و دوستی مملکتین بر هم میشود. بهتر است با ایران نزدیك شده و با روسیه داخل مذاکره شوند. چنانچه در همین وقت با روسیه داخل مفاهمه شده و نتایج خوبی هم در قسمت تعیین مناطق نفوذ

---

(۱) - دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان، صفحهء ۸۳.

حاصل کردند.[۱]

از طرف دیگر لارد مایو که در ماه مارج ۱۸۶۹ از آمادگی امیر شیرعلیخان برای آمدن به هند حتی رفتن به کلکته برای ملاقات خود توسط مکلود نایب گورنر پنجاب شنید[۲] بتاریخ ۱۰ مارچ به وزیر هند مکتوبی نسبت به طرز عملی که در کنفرانس -که محل انعقاد آن از طرف لارد مایو شهر امباله تعیین شد- بمقابل امیر شیرعلیخان اتخاذ کند. نوشته و در آن نظریه داد که او طرفدار است تا دولت برطانیه خود را از تعهدات دایمی خلاص کرده وعده امداد مستمری ندهد و حتی هیچیك قراردادی که تعهدات دایمی و حتمی را ایجاب کند بمیان نیاورد بلکه فکر او اینست تا به امیر شیرعلیخان نشان بدهد که برطانیه آرزو دارد یك حکومت قوی در افغانستان بدون مداخلهء غیر بر قرار باشد و ما آرزوی مداخله را از هیچ رهگذر نداریم و در کابل نمایندهء انگلیس نژاد نمی خواهیم و نه در سلطنت او نفوذ سیاسی را طالبیم.

این بود شرح مجمل مناسبات سیاسی انگلیس و روس در شرق، بعد از مرگ امیر دوست محمد خان تا کنفرانس امباله و خط مشی حکومت برطانیه در مورد این کنفرانس و رفتار با امیر شیرعلیخان که باید خوبتر به ذهن خوانندگان این اثر که بعدها محتاج مراجعه به الفاظ و روح این گفته ها و نوشته های رسمی میشوند باقی بماند.

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۳۵.

(۲)- کتاب قبل الذکر صفحه، (۳۶)- مؤلف این کتاب خواهش ملاقات حاکم اعلای هند را در کلکته از طرف امیر شیرعلیخان میداند در حالیکه دیگر مؤلفین غربی و مورخین شرقی آرزوی ملاقات را از اول تا آخر از طرف برطانیه میدانند و نظر به تشریحات بالا نظریه، ثانی بحقیقت نزدیك تر معلوم میشود

فصل بیست و هفتم
کنفرانس امباله و نتایج آن

(۱۸۶۹ع - ۱۲۸۶ هـ ق)

بعد از آنکه ترتیبات سفر امیر شیرعلیخان بطرف هندوستان از طرف انگلیس ها تکمیل گردید تاریخ آن توسط نمایندهء برطانیه در کابل به امیر اطلاع داده شد و لاردمایو به مامورین انگلیسی و شهزادگان هند امر داد تا ترتیبات پذیرایی امیر را طوری اتخاذ کنند که بین دو نفر مساوی الحیثیت لازم است و به دنیا طوری نشان بدهند که امیر حقیقتاً حکمران یك مملکت مستقل است و این تشریفات طوری باشد که در تاریخ هند سابقه نداشته باشد حتی لارد «مایو» «سکها» را تشویق به پذیرایی کرده بود[۱]

ازین طرف امیر شیرعلیخان شهزاده محمد یعقوب خان را بکابل نایب السلطنه مقرر کرده و خود بمعیت پنجهزار عسکر و سید نور محمد شاه فوشنجی وزیر خود و شهزاده عبدالله خان که درین وقت ۷ ساله بود و امیر آرزو داشت ولیعهدی او را به دولت برطانیه بشناساند -و این نظریه از تجربه که در حق خود دیده بود بمیان آمده بود- و عدهء از رجال دربار چون شاغاسی شیردل خان و پسرش خوشدل خان و نایب سالار حسین علی خان و ارسلا خان و عصمت الله خان غلزایی و میرزا محمد نبی خان دبیر -که بعدها کابینهء او را تشکیل دادند- در اواخر سال ۱۲۸۵ هـ ق (اوایل ۱۸۹۶ع) بطرف پشاور حرکت کرد. در پشاور از طرف انگلیس ها پذیرایی شانداری بعمل آمد امیر عساکر خود را در پشاور گذاشته با چند صد نفر حاضر باشان و خدمهء اهل دربار بسواری کالسکه جانب امباله روانه شد. سران انگلیس و اکثر راجگان در عرض راه از امیر پذیرایی خوبی بعمل آوردند. در امباله نیز از امیر استقبال شایانی از طرف لارد مایو و دیگر مامورین حکومت هند و شهزادگان هندی و سایر طبقات مردم توام با شلیك های توپ و دیگر تشریفات بعمل آمد[۲].

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء (۴۹)

(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء (۴۱).

در مجلس مذاکره بعد از تعارفات امیر شیرعلیخان چنین آغاز سخن کرد:

برای تجدید عهدنامه، پدرم نیامده ام زیرا او گفته بود دوست دولت برطانیه دوست و دشمن برطانیه دشمنش میباشد. اما برطانیه در اختلافات داخلی که بر خلاف پادشاه حقیقی باشد کمك نمیکند. چنانچه در ابتدای سلطنت من که در افغانستان اغتشاش رخ داد و از شما معاونت خواستم رد کردید. لهذا هر سری را در افغانستان فکر سرداری در سر افتاد. ازین جهت پول و تفنگ شما را که حالا فرستاده اید پس میفرستم و با شما داخل معاهده شده نمیتوانم. لادر مایو در جواب گفت: از گذشته صرف نظر باید کرد و اساس نوی برای روابط دوستانه باید گذاشت.

امیر اظهار کرد: اگر برطانیه دوستی افغانستان را به ده بیست لك روپیه و بیست سی هزار تفنگ بداند که با آن دفع خصم خارجی را بنماید دشوار است. افغانستان تا پنج ساله مالیه، مملکت را معاف و عوض آن از برطانیه پول مصارف حکومت داده نشود با کسی مخاصمت نمیتواند. اگر این قدر امداد کند ملت افغانستان برای دفع کمزوری خصم بیرونی و امداد برطانیه حاضر خواهد شد و اگر امداد را به وقت حرکت روس موکول سازد آنوقت فرصت از دست رفته بدرد افغانستان و برطانیه نخواهد خود. زیرا باید برای حفظ سرحدات و تیاری های محاربه پیش از پیش ترتیبات گرفته شود.

لارد مایو در پاسخ گفت: که درین مسئله آینده که وقت آن برسد مذاکره بعمل خواهد آمد. فعلاً ۱۲ لك روپیه و ۱۲ هزار تفنگ و ۱۲ عراده توپ باقورخانه، آن بشما تقدیم میشود. سه نفر نماینده، انگلیس یکی در کابل و دیگر در قندهار و سومی در هرات برای اجرای معاملات ذات البینی و اخذ معلومات نسبت به رفتار روس تعیین میگردد.(۱)

مجلس اول که جنبه، مقدماتی داشت به اینصورت ختم شد. در مجالس مابعد که بین سید نور محمد شاه فوشنجی و ستین کار وزیر خارجه، هند بترجمانی داکتر گری صورت گرفت، امیر شیرعلیخان پیشنهاد مکملی تقدیم کرد که مطالب عمده، آن قرار ذیل بود:

۱ - دولت برطانیه امدادی را که به افغانستان کردنی باشد تعیین کند و بقسم مستمر اداء نماید و بر علاوه در اوقات ضرورت که خطر داخلی یا خارجی رخ بدهد این امداد به قرار خواهش امیر افزوده شود.

۲ - سلطنت در خاندان امیر شیرعلیخان به رسمیت شناخته شده ولیعهدی شهزاده عبدالله خان تائید یابد تا آینده دولت برطانیه در شناختن پادشاه افغانستان دچار تردد نگردد.

---

(۱)- سراج التواریخ جلد دوم- همین مطالب را دیگر مورخین و مؤلفین اروپایی و شرقی نیز تصدیق کرده اند

۳- معاهده‌ء دوستی دوجانبه باشد یعنی اگر افغانستان دوستان برطانیه را دوست و دشمنان او را دشمن می شناسد برطانیه نیز باید چنان کند.

٤- در موقع لزوم جهت دفع دشمن خارجی هردو دولت باهم مشوره کرده و برطانیه امداد اسلحه و پول با افغانستان بنماید تا خود افغانها در دفع دشمن مزبور در خاك خود اقدام کنند و تدابیری پیش از پیش گرفته شود که از قسم تعمیر قلعه ها و غیره در مواضع لازمه سرحدی بوده بمشوره‌ء انجنیران فنی برطانیه تعمیر خواهد گردید و در باب عسکر و صاحب منصب برطانوی این مسئله بسته به صوابدید امیر خواهد بود.

با وجود اصرار و مساعی سیدنور محمد شاه که مدت پنج روز را در مذاکرات بصرف رسانید باز هم دولت برطانیه حاضر نشد که یکی ازین پیشنهادات را هم قبول کند بلکه در ختم کنفرانس مکتوبی بمفاد ذیل به امیر شیرعلیخان تسلیم دادند.

«حکومت برطانیه آرزوی مداخله در امور داخلی افغانستان را ندارد اما چون روابط دوستانه‌ء شما با برطانیه محکم تر میباشد بنابران هر قسم اقدام را برای اخلال سلطنت شما بنظر ناگوار تلقی خواهد کرد و وقت به وقت برای تقویه‌ء حکومت شما معاونت خواهد نمود تا سلطنت خود را تقویه نموده تمام امتیازاتی را که شما دارای آن میباشید به بازماندگان خویش انتقال داده بتوانید. نماینده‌ء اروپایی در شهرهای قلمرو شما تعیین نخواهد شد.» (۱)

این مکتوب مجمل که هیچیك از پیشنهادات و آرزوهای قلبی امیر شیرعلیخان را پوره نکرده و بالعکس مطالبات صادقانه‌ء او را برای تاسیس یك دوستی حقیقی و دوامدار بی جواب گذاشت امیر موصوف را بار دیگر مایوس ساخت و درك کرد که برطانیه حاضر نیست با او داخل یك معاهده قطعی و شرافتمندانه بشود یا بعبارت دیگر حسن نیت خود را بمقابل او اثبات نماید. با وجود این بیشتر اصرار نکرده به همین وعده های مجمل قناعت نمود و پس از ختم کنفرانس و تماشای یك نمایش عسکری که از طرف لاردمایو -آنهم برای نشان دادن قوت برطانیه- ترتیب یافت با لارد«مایو» وداع نموده بطرف پشاور مراجعت کرد. در وقت مراجعت هم لارد «مایو» در برابر تحفه هایی که امیر برای او و سایر بزرگان انگلیس از پیداوار نفیس افغانستان فرستاده بود ۱۲ هزار تفنگ دیگر با سه لك روپیه نقد و برخی اشیای نفیس اروپایی و هندی اهداء کرد که امیر پذیرفته و بعدجانب پشاور براه افتاد ز درپشاور دختر محمدعثمان خان وزیرعصرشاه شـــجاع را به حباله‌ء نکاح خود درآورده به کابل مراجعت نمود.

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه‌ء افغانستان صفحه‌ء ٤٥-٤٦. مکتوب مزبور و اجراآت کنفرانس از طرف وزیر هند نیز تصدیق شده بود (صفحه‌ء ٥٥ کتاب فوق الذکر).

فصـل بیست و هشتم

اصلاحات داخلی امیر شیرعلیخان

این بود تماس اول امیر شیرعلیخان با دولت برطانیه در حکومت دوم او و نتایجی که از آن حاصل داشت. شك نیست که مهمترین مقصد سفر امیر شیرعلیخان به امباله حصول شناسایی شهزاده عبدالله پسر کوچك او بحیث ولیعهد مملکت بود که بلا شبهه از نقطه نظر سیاست داخلی با موجود بودن پسران جوانش چون محمد یعقوب خان و محمد ایوب خان (غازی) و محمد ابراهیم خان، کار درستی نبوده است لیکن باهم اگر این شناسایی از همین وقت صورت میگرفت شاید دیگر مدعیان تاج و تخت را از اقدامات و تشبثاتی که سبب هرج و مرج و برهم زدن پادشاهی امیر شیرعلیخان گردید، باز میداشت. مگر امیر به این مقصد اساسی خویش نایل نشده و بالمقابل اطمینان او از حسن نیت دولت برطانیه نسبت به خودش و اینکه بطور صادقانه با او رفتار خواهد کرد متزلزل گردید که این نیز بین دو مملکت آغاز خوبی بشمار نمیرفت. زیرا امیر شیرعلیخان حس کرد که دولت برطانیه میخواهد در اعمال خود نسبت به افغانستان دست آزاد داشته باشد و به هیچیك قراردادی داخل نگردد. بالمقابل امیر شیرعلیخان نیز از خواهش اساسی دولت برطانیه نسبت به اعزام سفیر اروپایی بدربار خویش و به بلاد دیگر افغانستان انکار ورزید و این انکار در حقیقت روی همان دلایلی بعمل آمده بود که یك وقت امیر دوست محمد خان بر سر جان لارنس در جمرود گفته بود و آن عبارت از تعصب شدید افغانها بمقابل انگلیس ها بود که واقعات اخیر سلطنت شاه شجاع آنرا تشدید کرده و بعدها با واقعات ناگواری که در حادثهء قتل کیونباری رخ داد بار دیگرحقیقت این گفتار و اصدار امیر شیر علیخان به دولت برطانیه ثابت گردید.

به هر حال امیر شیرعلیخان باز هم از سفر امبالهء خود دلخوش بوده روابط دوستانه و صادقانهء خود را بمقابل همسایهء بزرگ خویش دوام و تقویه بخشید. چنانچه رجال سیاسی انگلیس از روی اوراق و اسناد رسمی آنرا تصدیق کرده اند از قبیل مشوره در امور سیاسی مربوط به سیاست خارجی خود با انگلیس (چون موضوع سیستان و آب هلمند با ایران و حد بخشی سرحد شمال شرق با روسیه) و نشان دادن مکتوبهای وارده از طرف جنرال کوفمان حکمران ترکستان روس به نمایندهء برطانیه، و حتی از این گذشته از واقعات داخلی که جنبهء سیاسی

داشت نیز به برطانیه اطلاع میداد چنانچه از لشکر کشی خود به میمنه به نماینده‌ء برطانیه اطلاع داده بود[۱].

در داخل با پولهای مختصریکه از برطانیه حاصل کرد وسامان دیگریکه به پول به او دادند، شروع به اصلاحات داخلی نموده از یکطرف برای تأمین امنیت بطور جدی داخل اقدامات گردید تا در هیچیك نقطه‌ء مملکت بی نظمی رخ ندهد و از طرف دیگر پروگرام اصلاحی و عمرانی خویش را سر دست گرفت. در قسمت تأمین امنیت بعد از مراجعت از امباله محمد اسماعیل خان بن سردار محمد امین خان حاکم سابق قندهار را چون شخص هنگامه طلبی بود، -با اینکه در فتح کابل برای امیر شیرعلیخان خدمت خوبی کرده بود- اما نظر بملاحظه‌ء اوضاع از حکومت مزار شریف که به او وعده شده بود، معطل ساخته و این مسئله سبب ناراضي او را فراهم و علم بغاوت بر افراشت. امیر او را گرفتار و با برادرانش توسط شاغاسی شیردل خان به هند اخراج نمود و نایب محمد علم خان را که از خدمت گاران لایق مملکت بود حکمران ولایات شمال مقرر کرده اختیارات و هدایات کافی برای تأمین این ولایات و رفع ملوك الطوایفی به او داد که میتوان گفت در اثر مساعی این شخص در ولایات مزبور نفوذ میرهای محلی بطور قطع از بین رفته جزء ولایات افغانی شدند. همین قسم فتح محمد خان بن وزیر اکبر خان غازی را عوض شهزاده محمد ابراهیم پسر خودش که شخص بی کفایتی ثابت شده بود به هرات اعزام داشت و شیر علیخان بن مهردل خان را به حکومت قندهار گماشت و به این قسم خود را از طرف ولایات مطمئن گردانید. از طرف دیگر در همین سال ۱۸۷۰ع (۱۲۸۷ هـ ق) بود که امیر اساس شهر جدید را در کابل بنام شیر آباد یا شیر پور گذاشت که در دامنه‌ء تپه خواجه رواش و در شمال غرب کابل واقع است و این شهر را امیر از روی نقشه‌ء شهر احمد شاهی قندهار لیکن با پلان عصری تری طرح کرد و ناظر حسین علیخان را -که بعدها بنام سپه سالار حسین علیخان وزیر جنگ او شد- مامور پیشبرد تعمیر آن نمود و عمله و مواد تعمیری کثیری را در آن بکار انداخت که در نتیجه‌ء پنجسال کار مداوم دو طرف دیوار بیرونی شهر با برخی عمارات اساسی آن تکمیل شد ولی متأسفانه عمر سلطنت امیر آنقدر وفا نکرد که ثمره‌ء عمرانات خویش را که در مملکت نموده بود مشاهده کند، بلکه این شهر در موقع انقلاب و شورش ملی از طرف انگلیسها بحیث سنگر استعمال و به اثر آن ویران گشت و از آن پس نیز اخلاف امیر موصوف طوریکه در ممالك مشرق عادت است برای تکمیل این بنا اقدامی نکردند بطوریکه امروز جز یك قسمت دیوار مخروبه از آن همه زحمت و مصارف اثری باقی نیست، (اخیراً بلدیه‌ء کابل نظر به پیشنهاد برخی

(۱)- علل جنگ افغان: اوراقیکه به پارلمان پیش شده . وزارت خارجه‌ء انگلیس- در صفحه‌ء ۸۳ این اوراق ذکر است که «بعد از امباله امیر همیشه باهمسایه‌ء بزرگ خود انگلیس مشوره میکرد از پاره واقعات داخلی (از قبیل لشکر کشی میمنه) هم به برطانیه اطلاع داده میشد.»

فضلا برای احیای این نام تاریخی آن حصهء الحاقیه، شهر نو کابل را که در جوار این بنای تاریخی تحت تعمیر است بنام شیرپور موسوم ساخته است.)

همین قسم امیر در دیگر قسمت ها نیز داخل اقدامات اصلاحی شده مطابق پروگرامی که سیدجمال الدین افغانی به وقت ترک وطن به او تسلیم کرده بود مکاتب ملکی و عسکری را برای بار اول در مملکت اساس گذاشت و کارخانه های توپ و تفنگ سازی را در مملکت وارد کرد، صنایع را تشویق نمود. عسکر منظمی را تشکیل داد که در اواخر سلطنت او تعداد آن در تمام مملکت بین ٦۰ و ۸۰ هزار نفر تخمین میشد و همه این عسکر را با سلاح عصری مجهز نمود. بزبان ملی پشتو توجه کرده آنرا در عناوین رسمی و بولیهای عسکری مروج ساخت. جریدهء شمس النهار را تأسیس و مطبعهء لیتوگرافی را تورید و اولین تکت های پستی را طبع وخدمات منظم پست را رایج نمود و تشکیلات دوایر را به طرز جدید تبدیل کرد. برای انشاء عمارات و تجدید سرکها و تعیمر پلها در مرکز و ولایات جداً داخل اقدامات شده و روی همرفته در تمام رشته های عمرانی، مدنی، اقتصادی و عرفانی افغانستان به تشبثات اساسی قیام ورزیده که به این حساب این پادشاه را میتوان بنیانگذار مدنیت جدید در افغانستان شناخت همچنانکه پدر او مجدد سلطنت افغانستان شناخته شده است.

فصل بیست و نهم

شورش شهزاده محمد یعقوب خان

درین بین یك واقعهء ناگوار در داخل مملکت رخ داد که خیلی قابل تأسف بود و عواقب بدی را بار آورد. اگر حقیقت گفته شود امیر شیر علیخان در میان تمام این کارهای نیك خود یك خبط سیاسی را مرتکب شده بود که باعث نفاق داخلی و تزلزل سلطنت او گردید و آن ولیعهد ساختن شهزاده عبدالله خان پسر خورد سال او بود که پسران بزرگش را از او رنجانیده، موجب اغتشاش و بد امنی و بالاخره بربادی خاندان امیر موصوف گردید. این همان خبطی است که از بسا پادشاهان افغانستان بلکه مشرق زمین بملاحظه پیوسته و نظر به تمایلات ذوقی که هر کدام به یك نفر از حرم شاهی داشته، مرتکب آن شده و در نتیجه برای خود و خاندان خویش و بیشتر برای مملکت اسباب تباهی و بربادی گردیده است که ریشهء آن را هم بیشتر در تعدد زوجات باید سراغ کرد.

چنانچه اگر از زمانه های قدیم بگذریم در همین عصر اخیر چندین مثال واضح و تقریباً مشابه همدیگر بنظر ما میخورد از قبیل تعین شدن شاه زمان از طرف تیمور شاه به جانشینی او و ولیعهدی امیر شیر علیخان از طرف امیر دوست محمد خان که هردو سبب ناراضی برادران کلان شان را فراهم و در نتیجه موجبات خانه جنگیهای طولانی گردید که مملکت را ضعیف و ابتر و اجانب را جری و جسور گردانید و متأسفانه که امیر شیر علیخان نیز با وجود تجربهء که در حق خود حاصل کرده بود، جلو حسیات خویش و علاقمندی خاصی را که از سابق به یك نفر از اهل حرم خویش (عایشه بیگم دختر سردار امیر محمد افضل خان بن پردل خان) دارا بود، گرفته نتوانست و با داشتن فرزند جوانی چون محمد یعقوب خان که در آوان شباب شخص دلیری بشمار رفته و جنگهای زیادي را فتح و در پادشاهی دوم امیر شیر علیخان خدمات شایسته انجام داده بود، و برادرش محمد ایوب خان غازی که بعدها نام تاریخی حاصل کرد

عبدالله خان فرزند کوچك و صغیر خویش را به ولیعهدی نامزد نمود.

این مسئله بر محمد یعقوب خان که خود را از هر حیث مستحق جانشینی پدر میدانست خیلی گران آمد و چون درین موقع امیر شیر علیخان بسبب قتل یکنفر سیاح انگلیسی موسوم به مکداللد که از دست بهرام خان مهمند برادرزادهء نوروز خان مامای محمد یعقوب خان به قتل رسیده بود، مامای موصوف را حبس کرده بود.[1] شهزاده به تحریك برخی اشخاص از کابل فرار کرد و در چهاردهی شروع به تحریکات نمود و امیر به او پیغام فرستاد که باز گردد، او به چنداول پناه برد و مردم چنداول او را حمایت نمودند و از حاضر شدن به دربار امیر مانع گردیدند اما در اثر تهدید امیر او را فرار دادند که جانب قندهار حرکت کرد، ولی در غزنی و قلات حکام محلی به امر امیر شیر علیخان دروازه های شهر را به روی او بستند و مجبور شد به قندهار رو آورده با عسکری که داشت و قوائی که محمد هاشم خان بن سردار محمد شریف خان ترتیب داده و به او پیوسته بود توانست که شیر علیخان حکمران قندهار را به محاصره بگیرد. امیر از شنیدن این خبر سپه سالار فرامرز خان را که از مزار خواسته بود بسرعت جانب قندهار حرکت داد و برسیدن او سپاه محمد یعقوب خان که شهر را بمحاصره گرفته بودند پراگنده شدند و محمد یعقوب خان به سیستان فرار کرد و از آنجا به انار درهء هرات داخل شد و سردار میر افضل خان حکمران فراه با او در آنجا ملاقات و تشویق آمدن بحضور پدر نمود و محمد یعقوب خان در اثر اطمینان میر افضل خان که خسر امیر بود راضی شد و به فراه آمد و از فرامرز خان سپه سالار وسردار محمد اسلم خان عم پدر خود -که حکمران خوست و از طرف امیر برای سرکوبی او تعین و اعزام شده بود- خواهش نمود که از دستگیری او صرفنظر کنند وبگذارند خودش به آزادی بحضور پدر برسد. اما آنها این خواهش را نپذیرفتند و بطرف انار دره پیش آمدند. محمد یعقوب خان باز به سیستان داخل گشت و فرامرز خان به قندهار مراجعت کرده از امیر طالب هدایت تازه شد. اما یعقوب خان پس از چندی از راه کوهسان به غوریان حمله کرد و محمد عزیز خان بن فتح محمد خان حکمران هرات را شکست داد و به شهر هرات رو آورد. مردم هرات که با او سابقهء طولانی داشتند شهر را به روی او کشودند و فتح محمد خان و محمد عزیز خان هردو در ضمن جنگ کشته شدند. درین وقت فرامرز خان هم از قندهار حرکت و به اسفزار رسیده بود. محمد یعقوب خان در ماه صفر ۱۲۸۷ هـ ق (جون ۱۸۷۰ع) به او پیغام فرستاد که عریضه به پدر فرستاده و خواهش عفو کرده است باید تا رسیدن جواب آهنگ هرات نکند. فرامرز خان جواب داد که درینصورت باید فوری محمد یعقوب خان و برادرش ایوب خان به لشکرگاه حاضرشده عسکر پادشاهی را بگذارند که به هرات داخل شود تا از حیث علوفه و آذوقه آسوده

---

(۱)- علل جنگ افغان: اوراقیکه به پارلمان انگلستان پیش شد. از نشرات وزارت خارجهء انگلیس صفحهء (۴۰) و مابعد.

گردند. محمد یعقوب خان که حقیقتاً عریضه به امیر شیر علیخان فرستاده و طلب عفو کرده بود در دادن جواب تعلل بخرج داده و درین ضمن فرامرز خان از دست یکنفر از گماشتگان سردار محمد اسلم خان -که باو رقابت داشت- به قتل رسید و چون قبل از مرگ وصیت کرده بود که محمد اسلم خان را قاتل او شناخته دستگیر و بحضور امیر بفرستند ، سپاه بر محمد اسلم خان شوریده او را بمعیت محمد قاسم خان برادرش اسیر و بکابل فرستادند و محمد علم خان بن سعید محمد خان (از سرداران پشاور) را به سرداری خود گماشتند. امیر از شنیدن این واقعات بر افروخته اول جنرال داؤود شاه خان را به عوض فرامرز خان اعزام و از فرط عصبیت شخصاً برای سرکوبی محمد یعقوب خان عزم هرات نمود اما قبل از حرکت از عزیمت محمد یعقوب خان که متعاقب عریضهء خود و بعد از قتل فرامرز خان شخصاً بغرض استرحام بطرف کابل روانه شده بود شنیده فسخ عزم نمود. ازین طرف محمد یعقوب خان، محمد ایوب خان را به هرات گذاشته خود بطرف کابل حرکت و بحضور پدر حاضر شده التجای عفو کرد و پس از حرکت او عساکر پادشاهی نیز داخل هرات گردیدند. امیر پس از یك سلسله توبیخ و سرزنش چون حکمران هندوستان نیز نسبت به محمد یعقوب خان باو مراجعه و سفارش کرده بود،[1] لازم دانست تا او را دوباره ولو موقتی باشد به حکومت هرات برقرار سازد ولی میر آخور احمد خان را به نیابت او گماشت تا دیگر خود سری نکند و امر داد تا چند تن اشخاصی را که موجب تحریك شهزاده شده بودند، به کابل اعزام دارد تا مجازات شوند. از قبیل عطامحمد خان، عطاء الله خان شاغاسی، بهادر خان و شاه پسند خان بارکزایی که ازین جمله محمد یعقوب خان دیگران را اعزام و عطاء الله خان شاغاسی را که طرف توجه مخصوص خود او قرار داشت نفرستاد و این نیز سبب باقی ماندن نقار بین امیر و پسرش گردید. اگرچه امیر ظاهراً چیزی نگفت اما باطناً از این مسئله و هم مداخلهء انگلیس که در مسئله عفو محمد یعقوب خان پسر او نمود، ولو که این مداخله شکل یك مشورهء دوستانه را داشت متأثر شد و همین تأثر سبب نتایج ناگوارتری گردید زیرا امیر مراجعهء فرمان فرمای هندوستان را عبارت از مداخله در امور داخلی کشور خویش و صریحاً مخالف قراردادهای گذشتهء پدرش که او هم آنرا تائید کرده بود تلقی نمود و حق هم داشت چه قطع نظر از مسایل حقوقی همین مداخله سبب تشویق و تشجیع محمد یعقوب خان بمقابل ارادهء پدرش گردیده عواقب قابل تأسفی را بار آورد و اینهم بعید نیست که سفارش مذکور امیر را نیز بمقابل پسرش تحریك کرده باشد.

به هر حال درین وقت واقعات دیگری هم در خاندان پادشاهی رخ داد که یکی حبس شدن محمد سرور خان بن امیر محمد اعظم خان بود که پس از مرگ پدر از ایران به هرات آمده بود

(۱) - دیوك آف ارگایل قضیهء افغانستان صفحهء (۵۹). عبارت آن چنین است: در ماه جون ۱۸۷۱ع (۱۲۸۸ هـ ق) لارد مایو نسبت به محمد یعقوب خان به امیر سفارش کرد و امیر پذیرفته و او را بهرات حکومت داد.

تا محمد یعقوب خان را بار دیگر بمقابل امیر تحریك نماید. اما محمد یعقوب خان او را توقیف کرده به کابل فرستاد و امیر او را محبوس نمود[۱] از طرف دیگر محمد اسلم خان که در اثر واقعهٔ قتل فرامرز خان سپه سالار به کابل برده شده بود، از طرف امیر با برادر اعیانی اش محمد حسین خان محبوس گردید ولی درین ضمن محمد حسن خان و محمد قاسم خان دو برادر اعیانی دیگر ایشان محض برای اینکه طرفداری و دلبستگی خود را نسبت به امیر اثبات کرده باشند آن دو نفر را در حبس بقتل رسانیدند که این مسئله هم خیلی اسباب تألم امیر شیر علیخان و شکستگی مزید را در خاندان او فراهم ساخت.

(۱)- بعید نیست که محمد سرور خان را حکومت ایران برای اتحاد با محمد یعقوب خان و مخالفت با امیر شیر علیخان اعزام کرده باشد.

فصل سی ام

حکمیت سیستان و مذاکرهء سرحدات شمالی

درین وقت امیر شیر علیخان بیشتر مصروف سیاست خارجی خود بود زیرا دولت برطانیه از یکطرف با روسیه نسبت به سرحدات شمال افغانستان بالخاصه شغنان و روشان که تازه به اثر پیشرفت روسها موضوع بحث قرار گرفته بود و از طرف دیگر نسبت به علاقهء سیستان بین افغانستان و ایران به وکالت افغانستان داخل مذاکرات شده بود.[1]

مذاکرات روس و انگلیس در مسئلهء افغانستان بطور عمومی مقارن انعقاد کنفرانس امباله آغاز یافته و دولت برطانیه به روسیه توضیح کرده بود که مقصد ما جلوگیری پیشرفت روس نمیباشد. زیرا این پیشرفت یك امر طبیعی و نظیر پیشرفت انگلیس در هند بشمار میرود. اما مقصد برطانیه اینست که حدود این پیشرفت معلوم شود تا بین مفاد مملکتین تصادم و نسبت

---

(۱)- جنرال راولنسن سیاستمدار معروف انگلیس و مبتکر سیاست منحوس پیشقدمی در کتاب خود موسوم به روس و انگلیس در شرق، سوابق این موضوع را چنین شرح میدهد: سیستان که در عصر احمد شاه و تیمورشاه، تحت اثر افغانها بوده بعد از آن نظر به ضعف داخلی افغانستان وضع بین البین را بخود گرفته گاهی تابع هرات، زمانی تحت اثر قندهار و موقعی مربوط به ایران میبود. اما ایرانیها از نفاق داخلی افغانستان استفاده کرده روز بروز نفوذ خود را در آن ولایت بیشتر ساختند خصوصاً بعد از مرگ امیر دوست محمدخان این اقدامات ایرانیها کسب شدت نمود. در سال ۱۸۶۳ع (۱۲۷۹ هـ ق) لارد رسل وزیر خارجهء انگلستان بجواب حکومت ایران نوشت که ملکیت سیستان بین ایران و افغانستان یك امر نافیصله میباشد و هر طرفیکه عملاً آنرا ضبط نماید انگلستان مداخله نخواهد کرد. -حالانکه بموجب مادهء ٦ معاهدهء پاریس در تمام اختلافات بین افغانستان و ایران دولت برطانیه وظیفه وساطت را بدوش داشته است.- چنانچه در اثر این سند، حکومت ایران شروع به اقدامات نموده و میخواست در موقع مذاکره حق ذوالیدی را برای خود تأمین نموده باشد. برای این مقصد گاهی از راه قوه و زمانی با انتریك وقتی با پول سعی میورزید اهالی آن ولایت را تحت اثر خود بیاورد. تا آنکه در سال ۱۸۷۰ع (۱۲۸۷ هـ ق) که حکومت امیر شیر علیخان استقرار پیدا کرد نامبرده متوجه این قسمت شده بمقابل دست گذاری ایران بمخالفت قیام نمود و روابط مملکتین کشیدگی حاصل کرد و آنگاه انگلستان از خوف در گرفتن آتش جنگ بمداخله حاضر شده پیشنهاد وساطت نمود. حالانکه اگر این اقدام راپیشتر مینمود (بعقیدهء راولنسن) نصف سیستان اصلی به افغانستان تعلق میگرفت.

به همدیگر بدگمانی پیدا نشود و برای اینکه از تصادم احتمالی بین شهزادگان و امراء محلی جلوگیری بعمل آید، لازم است یك منطقهء بیطرف تشکیل گردد که بین متصرفات و منطقهء نفوذ طرفین حایل باشد. دولت روس در ماه ۱۸۶۹ع (۱۲۸۵ هـ ق) باساس این پیشنهاد موافقت کرد و اطمینان داد که افغانستان جزء منطقهء بیطرف شناخته خواهد شد و این منطقه از حوزهء نفوذ آیندهء روس خارج خواهد بود[۱]. با وجود این انگلیس راضی نبود. چراکه سرحدات شمال افغانستان تا اینوقت معین نشده بود و اگرچه ظاهراً رود آمو خط سرحد افغانستان شناخته میشد، اما بعضی اراضی خان خیوا و امیر بخارا باینطرف رود مذکور واقع بود.

ازین رو انگلیس ها در اکتوبر ۱۸۶۹ع (۱۲۸۷ هـ ق) (دگلس فورست) را بحیث نمایندهء خود از هند به سن پطرز بورگ فرستاد، تا نسبت به این منطقه و سرحد حقیقی شمال افغانستان با اولیای امور حکومت روس مذاکره کند. لیکن این مذاکره خیلی به طول انجامید و تا ۱۸۷۳ع (۱۲۹۰ هـ ق) فیصله نشد تا آنکه در آن تاریخ زار روس شخصاً مداخله کرده (کونت شوالوف) را به لندن اعزام داشت و به دولت برطانیه خاطر نشان کرد که اگرچه طرفین دلایلی از خود دارند اما دولت زار نمیخواهد که چنین یك مسئلهء جزئی سبب مخالفت حکومتین شود. بنابران به واگذاری واخان و بدخشان یعنی اراضی اینطرف رود آمو به افغانستان موافقه[۲] اما بالمقابل افغانستان از شغنان و روشان و دیگر اراضی ماورای رود آمو صرف نظر میکند -اما این موافقه در وقتی صورت گرفت که روس به تصرف خیوه مصمم شده بود.- در عین زمان پس از موافقه چگونگی تعیین منطقهء بیطرف بین روس وانگلیس، روابط عادی حسن همجواری و تجارت بین روسیه و افغانستان -که موافقهء مزبور هم آن را منع نکرده بود- آغاز یافته و در ۱۸۷۰ع (۱۲۸۷ هـ ق) جنرال کوفمان نایب السلطنه ترکستان روس نسبت به منطقهء بیطرف تا جائیکه تعلق به روابط افغانستان و امیر بخارا داشت با امیر شیر علیخان مکتوب نوشته و مطابق موافقهء مزبور از امیر مطالبه کرد که باید در اراضی امیر بخارا مداخله نکرده و اتباع خویش را نیز از مداخله باز دارد و ضمناً اینرا هم از طرف خود اطمینان داد که دولت روس سردار عبدالرحمن خان را اجازهء اقدامات بر خلاف امیر نداده است. چنانچه امیر شیرعلی خان این

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۶۳. موافقتنامه شامل مواد ذیل بود:
۱- اراضی تحت ادارهء امیر حدود افغانستان تلقی میشود. ۲- امیر در ماورای این سرحد اقدامی نکرده و برطانیه هم به او اجازه اقدام را نخواهد داد. ۳- روس هم به امیر بخارا اجازهء تجاوز بخاك افغانستان را نخواهد داد.

(۲)- این موافقه تا سلطنت امیر عبدالرحمن خان عملی شده نتوانست و فقط در سال ۱۸۹۳ع بود که هیئت های روس و انگلیس و نمایندگان افغانستان سرحد شمالی را به قرار فیصلهء فوق تعین نمودند.

مکتوب را به نماینده، برطانیه نشانه داده نقل آن را به حاکم اعلای هند ارسال نمود. [۱]

از طرف دیگر چون از سالها نسبت به ولایت سیستان و آب هلمند بین افغانستان و ایران نزاع موجود بود و افغانها باستناد حدود سلطنت سدوزائی علاقه، سیستان را جزء افغانستان و ایرانیها هم جزء ایران میدانستند. امیرْ شیر علیخان درین زمینه نیز مطابق روح قراردادهای سابقه به انگلیس رجوع نمود. دولت مزبور با ایران داخل مذاکره شده در سال ۱۸۷۲ع (۱۲۸۸ هـ ق) هیئت افغانی را دعوت نمود تا در سرحد سیستان با هیئت ایران و هیئت حکمیت انگلیس که از هردو طرف به حکمیت قبول شده بود، ملاقات و خط سرحد را تثبیت و تقسیمات آب را تعیین کنند. امیر شیر علیخان سید نور محمد شاه وزیر خویش را اعزام کرد که در آنجا با نمایندگان انگلیس که سر ریچارد پالك و جنرال گولد سمت بودند ملاقی شد اما هیئت ایران که رئیس آن میرزا معصوم خان بود برای معاینه، اراضی و پرسش از اهالی (چون نتیجه، تحقیقات را به مفاد دولت متبوع خود نمی دانست) قصداً در محل موعود حاضر نگردید. هیئت انگلیس که مطالعات خود را قبلاً به تنهایی انجام داده بود اعلان نتیجه را بمواصلت به تهران موکول ساخته حینیکه به تهران رسید بعوض حکمیت عادلانه به تقسیم سیستان بین افغانستان و ایران نظریه داده و فیصله را طوری اعلام کرد که حصه، زیاد سیستان را به ایران سپرده و علاوتاً در قسمت آب نیز ایران را بدون هیچ حق تاریخی و یا حقوقی در آب هلمند سفلی شریك گردانید و باین قسم ریشه، نزاع را بین مملکتین بجای آنکه رفع کند، بیشتر ساخت و نتیجه، آن همانست که تا امروز این قضیه با وصف مذاکرات و مطالعات و مساعی دامنه دار هنوز هم راه حل پیدا نکرده است [۲] و امیر شیرعلیخان و وزیر او سید نور محمد شاه قندهاری در همان وقت بر این حکمیت نامنصفانه، هیئت انگلیس صدای احتجاج بلند کرده خساره، بزرگ آنرا که برای افغانستان تذکار نمودند و طوری شد که دولت انگلیس از ناراضی امیر شیر علیخان مجبور گردید برای این فیصله، نامنصفانه، خود به امیر شیر علیخان یك معاوضه، نقد پنج لك روپیه را تقدیم نماید که امیر شیر علیخان چون میدانست تلافی چنین یك خساره، دایمی مادی و معنوی با چنان مبالغ شده نمی تواند در تسلیم گرفتن تعلل ورزید و مدت درازی این پول با دیگر هدایای

(۱) - بوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۱. صاحب کتاب مینویسد که کوفمان نقل مکتوب خود را عنوانی امیر شیر علیخان به سفیر انگلیس در سن پطرز بورگ نیزداده بود و برطانیه از جریان این قسم روابط و مکاتبه بین روس و افغانستان مخالفتی ننموده بود.

(۲) - طوریکه جنرال راولنسن در کتاب خود موسوم به روس و انگلیس در شرق مینویسد: حکمیت گولد سمت بر اساس «ضع فعلی» بوده و سوابق و حقوق و دیگر ملاحظات در آن در نظر گرفته نشده بود چنانچه باثر آن قسمت اعظم سیستان اصلی که شامل اراضی زراعتی بالاتر از بند کوهك میباشد و در آن حصه هلمند بطرف راست دور میخورد از روی جریان آب به ایران داده شد و از تمام سیستان برای افغانستان صرف اراضی دشتی ساحل راست رودخانه تا نادعلی و قلعه، فتح باقیماند که اصل این اراضی حتی مصرف اداری را تکافو کرده نمیتوانست

برطانیه در هند معطل مانده بود.[۱]

در همین وقت بود که سر ریچارد پالك به سید نور محمد شاه نسبت به رفتار امیر شیر علیخان در مقابل شهزاده محمد یعقوب خان اندیشه، حکومت برطانیه را اظهار و متذکر شد که تا وقتی که امیر روابط خود را با این فرزند خویش اصلاح نکند، امید حسن روابط را با دولت برطانیه نباید داشته باشد و این نیز بیشتر موجبات رنجش امیر شیرعلیخان و وزیر او را از دولت موصوف فراهم نمود.

به هر حال سید نور محمد شاه بس از ختم کنفرانس بخواهش هیئت حکمیت انگلیس برای تسلیم شدن نتیجه حکمیت به طهران رفت و به احترام زیاد پذیرایی شد. جنرال گولد سمت بتاریخ ۹ اگست ۱۸۷۲ع نتیجهء حکمیت خود را بطرفین سپرد که از طرف هردو حکومت رد گردید. سید نور محمد شاه در طی (۱۱) ماده دلایل حکومت افغانستان را براي رد حکمیت مذکور به هیئت انگلیس سپرده و بعد با کشتی از راه بحر از طریق هندوستان به افغانستان مراجعت کرد.[۲]

(۱)- دیوك آف ارگایل : قضیهء افغانستان صفحه (۱۱۷)

(۲)- کتاب جنرال گولد سمت بنام حکمیت سیستان جلد اول صفحه، ۳۹۱ - نامبرده مینویسد که در اول ایرانی ها هم حکمیت را رد کردند. لیکن یکسال بعد در سال ۱۸۷۳ع که شاه ایران به لندن رفت حکومت انگلیس موافقه، او را حاصل نمود. ناگفته نماند که در سال ۱۹۰۱ع نظر به تغییر مجرای هلمند ایرانی ها بار دیگر شاکی شده و امیر حبیب الله خان باز برای حکمیت به انگلیس ها مراجعت کرد و آنها در سال ۱۹۰۳ع هیئتی تحت اثر جنرال مکماهون اعزام داشتند و این هیئت نیز بدون کدام اساس حقوقی بر خلاف قانون اسلامی ایرانی ها را تا (۵۰) میل یعنی از خط سرحد تا بند کمال خان طوری حقدار ساخت که از نقطه نظر تئوری افغانها بیش از اندازه، معین از آب دریای هلمند استفاده نکند که به این قسم دریای هلمند بی جهت حیثیت یك رودخانهء بین المللی را بخود گرفت. ولی باز هم شکایات و اختلافات را رفع نتوانست که تا امروز با وصف تعین چندین هیئت و مراجعه به کمیسیون فنی بیطرف که تمام این فیصله ها را افغانستان با اینکه مخالف مفاد او بوده محض برای اثبات حسن نیت و مراعات دوستی و همجواری با ایران پذیرفته، قناعت ایرانی ها را فراهم نموده نتوانسته تا آنکه در سال ۱۹۷۳ بالاخره مطابق همان حکمیت بین المللی به نفع افغانستان پایان یافت.

فصل سی ویکم

کنفرانس سمله

۱۸۷۳ع - ۱۲۹۰ هـ ق

در اوایل سال ۱۸۷۳ع (۱۲۹۰ هـ ق) دولت برطانیه نظر به اینکه امیر شیر علیخان از قضاوت سیستان ناراضی شده و بنابر آن روابط او با برطانیه سرد گردیده بود، برای جلب نظر امیر و اینکه از فیصله، مسئله، سرحد شمالی مطابق آرزوی امیر اطلاع و اطمینان بدهد، پیشنهاد کرد که یك نفر نماینده، برطانیه برای ملاقات امیر به کابل آمده و در اطراف مسایل سیاسی مذاکره خواهد کرد. امیر که از اوضاع اخیر انگلیس ها رنجیده و بی اعتمادشده بود لازم دانست تا درین مسئله از ملت خود رأی بگیرد. بنابر آن جرگه ملی را منعقد ساخت. رأی جرگه به این قرار گرفت که نماینده، انگلیس به کابل اجازه داده نشود و چون افغانستان ضرورت کدام مذاکره، تازه را با برطانیه نمی بیند اگر دولت برطانیه آرزوی مذاکره را دارد، موضوع آنرا قبلاً بگوید تا پس از غور یك نفر نماینده از طرف امیر به هند اعزام گردد.[۱] حاکم اعلای هندوستان که درین وقت لارد نات بروك بود جواب داد که درین صورت چون مذاکرات نسبت به مسئله، حکمیت سیستان و سرحدات شمالی و پاره، مسایل سیاسی دیگر میباشد، اگر خود امیر به سمله بیاید که در آنجا کنفرانس حکمرانان هند منعقد میشود، بهتر خواهد بود. امیر شیر علیخان که از کنفرانس امباله نسبت به حصول نتیجه از مسافرت خود مایوس شده بود و هم شرکت خود را در مجلس راجگان هند منافی شان خود و استقلال مملکت میدانست بالآخره فیصله کرد که

(۱)- کتاب قضیه، افغانستان اثر دیوك آف ارگایل در صفحه، ۹۵ مینویسد که درین مجلس نماینده، برطانیه هم حاضر بود و مجلسیان نسبت به حکمیت انگلیس در قضیه، سیستان اظهار نارا ضی کردند.

سید نور محمد شاه وزیر او برای مذاکره با حاکم اعلای هند اعزام شود. چنانچه نامبرده پس از وصول موافقهء حکمران هند (۲۵ اپریل - ۱۸۷۲ع) (صفر ۱۲۹۰ هـ ق) بطرف سمله عزیمت نمود. [۱]

سید نور محمد شاه با احترام کافی در هند پذیرایی شده بتاریخ ٥ جولایی ۱۸۷۳ع (ربیع الثانی ۱۲۹۰ هـ ق) در سمله با لارد نارت بروک حاکم اعلی و (ایچیزن) وزیر خارجهء هند ملاقات کرد.

نمایندگان برطانیه حسن نیت دولت خود را نسبت به امیر اظهار و ازینکه حکمیت سیستان و آب هلمند از روی کدام نظر مخالفانه بعمل نیامده است اطمینان دادند و برای جلب امیر مبلغ پنج لك روپیه را بابت تلافی خسارهء افغانستان درین معامله پیشنهاد کردند[۲] و علاوه بر آن از فیصلهء سرحد شمالی افغانستان و اینکه روسیه اطمینان داده که افغانستان خارج منطقهء روس قرارگرفته است[۳] مژده و اطمینان دادند و فیصلهء واخان و بدخشان را از سبب اینکه تا اینوقت موافقه قطعی روس واصل نشده بود، به آینده وعده کردند و متذکر شدند که دولت برطانیه حاضر است تا در موقع ضرورت تمام قوای خود را برای حفظ سرحدات افغانستان از تجاوزات بکار بیندازد. بشرطیکه امیر و یا دیگر حکمداران افغانستان به پذیرفتن مشوره برطانیه در روابط خارجی خود حاضر باشند و از مداخله در امور خاك های همسایگان خویش خودداری نمایند و علاوه کردند که در صورت حمله خارجی و در حال ناکامی حل مسایل از طریق مذاکرات و اینکه بی نتیجه ماندن اجرای نفوذ خود اطمینان حاصل نماید دولت برطانیه برای دفع تجاوز به امداد مادی نیز حاضر خواهد بود.

به عبارت دیگر دولت برطانیه از دادن امدادهای دایمی بغرض تقویهء بنیهء دفاعی افغانستان که خواهش امیر شیر علیخان بود یکبار دیگر شانه خالی کرد.

(۱)- دیوك آف ارگایل در کتاب خود موسوم به تضیهء افغانستان می نویسد: با اینکه خواهش مذاکرات از طرف خود حاکم اعلای هند بود اما در راپور خود به لندن چنین وانمود کرده بود که گویا امیر شیر علیخان از پیشرفت روس و اشغال خیوه ترسیده و وزیر خود را فوراً به سمله اعزام نموده باشد حالانکه جواب مکتوب امیر به ١٤ اپریل که هنوز خیوه اشغال نشده بود صادر شده بود (صفحهء ۹۹).

(۲)- علل جنگ افغان - اوراقی که به پارلمان انگلیس پیش شده صفحهء (٤٠). ازین معلوم میشود که نه تنها افغانستان به حکمیت سیستان قناعت نداشته و حکمیت دولت انگلیس را درین معامله غیر عادلانه میدانست بلکه خود دولت برطانیه هم به غیر منصفانه بودن حکمیت خود اعتراف داشته است.

(۳)- مقصد از موافقهء سال ۱۸۷۳ع (۱۲۹۰ هـ ق) بین روس و انگلیس است که بنام قرارداد گرانویل - گورکاچوف شهرت دارد و بموجب این قرارداد افغانستان خارج منطقهء نفوذ روس قرار گرفته بود. کتاب لارد کرزن بنام انگلیس و روس د. آسیای مرکزی صفحهء ۳۲٦.

سید نور محمد شاه در جواب این اظهارات حاکم اعلای هند (بتاریخ ۱۲ جولای ۱۸۷۳ع - ربیع الثانی ۱۲۹۰ هـ ق) اظهار کرد که هرگاه پیشرفت سریع روس در آسیای مرکزی حقیقت داشته باشد مردم افغانستان تا وقتی مطمئن نخواهند شد که به آنها نسبت به مدافعهء حمله احتمالی روسیه به سرحدات شان اطمینان قطعی داده نشود و از امداد عملی دولت برطانیه مطمئن نگردند.

پس ازین مذاکرات مقدماتی، حاکم اعلای هندوستان از وزیر هند مشوره خواسته و به او وانمود کرد که امیر شیر علیخان از پیشرفت روسیه خوف دارد وزیر هند جواباً تلگرام کشید که «به امیر بگوئید که خوف او بیجاست و ما خوفی ازین رهگذر نداریم و اطمینان روس را کافی میشماریم - اگر حقیقتاً تجاوز احساس شود، و به برطانیه رجوع کنند برطانیه در آنصورت به امداد اسلحه و حتی عسکر حاضر خواهد بود.»

سید نور محمد شاه بتاریخ ۳۰ جولای در ضمن ملاقات پیشنهادات نهایی خویش بشرح ذیل تقدیم کرد.

۱- به افغانستان امداد مالی و اسلحه داده شود و این بسته به مطالبهء امیر باشد که هر وقت خواهش کند و به هر مقداریکه پیشنهاد نماید تادیه گردد.

۲- بر علاوه یك عده عسکر در هند به اختیار امیر گذاشته شود که هر وقت امیر لازم بداند درافغانستان استعمال وبس از رفع ضرورت دوباره به هند رجعت داده شود مصارف این عسکر کاملاً بدوش دولت برطانیه بوده از امیر در مقابل آن هیچیك مطالبه بعمل نیاید.

۳- به امیر ضمانت خاندانی داده شود تا از طرف برطانیه مطمئن گشته به دوستی آن اعتماد کرده بتواند.

این پیشنهادات را سید نور محمد شاه برای جلوگیری از پیشرفت احتمالی روس بمیان آورد و طوریکه دیوك آف ارگایل مینویسد وزیر موصوف (سید نور محمد شاه) از روی مطالعهء جرائد انگلیسی به این اندیشه، حکومت برطانیه خوب مطلع بوده و با مهارت تام نشان داد که ترس روس تماماً مربوط به برطانیه بوده و افغانستان به آن بسیار اهمیت نمی دهد. وزیر مذکور معلومات مفصلی درین باره از خود ابراز نموده حتی اطلاع خویش را نسبت بمعاهده بحیره سیاه منعقدهء ۱۸۶۵ع (۱۲۸۲ هـ ق) نشان داد و سعی نمود تا رقابت برطانیه را نسبت به نزدیکی روس به «مرو» تحریك نموده و آنرا دلیل تقرب روس به ایران وانمود سازد و روی این اساس

حکمیت سیستان را از طرف انگلیس بدون آنکه آرزوهای بیمورد معرفی نماید، و هم مشکلات برطانیه را در مذاکرات نسبت به سرحد شمالی افغانستان غیر مهم تلقی کرده و اشاره نمود که روسیه به زودی اقداماتی را شروع خواهد کرد که بر مملکت افغانستان تاثیر خواهد افگند و به این قسم ترس و رقابت برطانیه را تحریك کرده و بالآخره سیاست برطانیه را از نقطه نگاه خود به این الفاظ تشریح نمود که «سرحدات افغانستان در حقیقت سرحدات هند است و مفاد افغان و انگلیس کاملاً یکی میباشد و ازینرو باید امداد زیاد از حیث پول و اسلحه داده شود، تا استحکامات درست بمقابل روس در افغانستان تعمیر گردد. علاوه بر آن شخصی امیر را از خود دانسته تقدیر کنند و ضمانت خاندانی به او بدهند. بالآخره باید برطانیه در تشکیل و تنظیم عسکر افغانستان همکاری کرده وقتهٔ بوقت پول کافی و اسلحه و جباخانه برساند تا بزودی سلطنت افغانستان تقویه شده بتواند.» (۱)

بالمقابل وزیر خارجه هند و شخص حاکم اعلی باز هم وعده های مجمل فوق را برای مدافعهٔ افغانستان در برابر تجاوز، یك تفضل بزرگ از طرف خود وانمود کرده و اصرار ورزیدند که امیر باید در برابر این وعده ها اظهار ممنونیت نماید. سید نور محمد شاه در جواب گفت که ما برای هیچ درخواستی به سمله نیامده ایم و امیر توضیح کرده بود که بر قراردادهای سابق و اطمینان های قبلی برطانیه راضی و قانع است و مطلب نوی برای مذاکره ندارد وحکومت هند اصرار داشت که مذاکرهٔ جدید لازم است درین صورت آیا ما چه ممنونیتی نسبت به چیزیکه سراسر برای شما و برای منافع خود شما میباشد اظهار داریم. درینجا نمایندگان برطانیه بالآخره مقصد حقیقی خویش را آشکار ساختند و نسبت به اعزام نمایندگان سیاسی و نظامی انگلیس در کابل و ولایات مهمه (مزار، هرات و قندهار) مطالبه را تجدید نمودند. سید نور محمد شاه در جواب اظهار کرد که تصور نمیکند این خواهش را قبول نماید وچون خود او صرف در اثر دعوت حکومت هند برای شنیدن مطالبات و تمنیات آنها به سمله آمده است اختیار کدام فیصلهٔ قطعی را ندارد.

وقتیکه نمایندگان انگلیس از حصول مطلب مذکور مأیوس شدند و سیدنورمحمد شاه به ایشان گفت که «بحیث دوست و به مفاد هردو طرفِ به شما مشوره نمیدهم که اعزام نمایندگان انگلیس را در هیچ یك نقطه افغانستان از امیر مطالبه نمائید.» (۲) لارد نارت بروگ فیصلهٔ

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهٔ افغانستان صفحهٔ ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲ تمام مطلب صفحهٔ فوق ماخوذ از همین کتاب است که به استناد اوراق رسمی حکومت انگلستان تحریر شده و دیگر مولفین نیز آن را تصدیق کرده اند.

۲)- باز هم کتاب فوق الذکر صفحهٔ ۱۰۱.

این قضیه را که در حقیقت اساس دعوت او را تشکیل میداد به آینده گذاشته و عجالتاً پنج لك روپیه بابت تلافی حق تلفی حکمیت سیستان و پنج لك دیگر را بحیث امداد دوستانه با ۱۵ هزار تفنگ و جباخانه آن به سید نور محمد شاه تقدیم و علاوه بر آن مکتوبی نیز بنام امیر به او تسلیم نمود که در حقیقت شکل تحریری مذاکرات فوق الذکر بوده و مفاد آن این بود: که دولت برطانیه در صورت حملهء روس به هر طریق ممکنه به افغانستان امداد خواهد کرد. امداد مالی برای ترقی مملکت و اسلحه برای تقویت بنیه عسکر افغانستان نیز داده میشود. لیکن وقت و مقدار آن به قضاوت خود دولت برطانیه خواهد بود. انگلیس به امیر خیر خواهی دارد بنابرآن سلطنت او را حتی المقدور تائید و تقویت خواهد نمود تا از خطرات داخلی و خارجی ایمن باشد. اما امیر هم باید در سیاست خارجی خود با انگلیس مشوره کند و ضمناً برای ملاحظهء سرحدات شمالی خود یك هیئت عسکری انگلیس را طور موقت قبول نماید [۱] و هم حاکم اعلای هند درین مکتوب آرزوی ملاقات امیر را تکرار نموده بود. [۲]

به این قسم سید نور محمد شاه در ماه اگست ۱۸۷۳ع (جمادی الاول ۱۲۹۰ هـ ق) از هند بکابل مراجعت کرد و راپور خود را با مکتوب حاکم اعلای هند به امیر تقدیم نمود. امیر ازینکه با وجود خواهش خود انگلیس ها برای مذاکره باز هم مطالبات او قبول نشده بود آزرده تر گردید زیرا او به امید و انتظار بیشتری وزیر خود را فرستاده و نتیجه که بدست آمده بود خیلی کم و حتی ضمانت فامیلی که نسبت به ولیعهدی عبدالله خان خواسته بود، نیز حاصل نشده بود.

از این سبب امر داد تا پولی را که فرستاده بودند در هند معطل کنند اما اسلحه را امر کرد که تسلیم گرفته شود.

دیوك آف ارگایل علت نگرفتن پول را عدم اعتماد امیر نسبت به مقصد برطانیه از دادن این پول می داند و می گوید که امیر مشوش بود که انگلیس این پول را در بدل کدام مطالبه تادیه کرده است و خوف داشت که شاید در برابر اجازهء اعزام نمایندهء عسکری داده باشد که با قبول آن گویا نماینده را قبول کرده است روی همرفته دیوك موصوف عدم رضائیت امیر را از کنفرانس یك امیر غیر طبیعی تلقی نمی کند. [۳]

---

(۱)- کتاب فوق الذکر صفحهء ۱۱۷.
(۲)- علل جنگ افغان: اوراق پارلمان انگلیس مربوط بسال ۱۸۸۰ع صفحهء (۴۰ و مابعد).
(۳)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۱۱۷.

به هر حال متعاقب حرکت سید نور محمد شاه از سمله چون از طرف (لارد کرانویل) وزیر خارجهء انگلستان خبر رسید که روسیه بالآخره به تسلیم واخان و بدخشان به افغانستان موافقه کرده است. لارد نارت بروك حاکم اعلای هند بتاریخ ٦ ستمبر ۱۸۷۳ع (جمادی الثانی ۱۲۹۰ هـ ق) مکتوبی بنام امیر شیر علیخان ارسال کرد و در آن از این کامیابی سیاسی که انگلیس در اثر سه سال مذاکره در باب افغانستان حاصل کرده بود به وی اطلاع داد[۱] و ضمناً خواهش کرد تا به دو نفر نمایندهء انگلیس که یکی پس از ختم مذاکرات فقرهء مذکور در روسیه از راه «یارکند» به هند مراجعت میکند یعنی همان فورست و دیگری از مامورین انگلیس مقیم طهران که از راه ایران به هند آمدنی میباشند از راه افغانستان موقع عبور داده شود. امیر شیر علیخان که از یکطرف از نتیجهء کنفرانس سمله ناراضی و از طرف دیگر اجازه دادن به این نمایندگان را مقدمهء قبول نمایندهء دایمی انگلیس تصور میکرد از قبول این خواهش یعنی اجازهء عبور صاحب منصبان انگلیس که حاکم اعلای هند مطالبه کرده بنام بد امنی معذرت خواست (۱۳ نوامبر ۱۸۷۳ع - شعبان ۱۲۹۰ هـ ق).

حاکم اعلای هند در (۲۳ جنوری ۱۸۷٤ع - ذی الحجه ۱۲۹۰ هـ ق) مکتوب گله آمیز ولی دوستانه به امیر نوشته و اشاره کرد که چگونه امیر از پذیرایی دو نفر مهمان شانه خالی کرده است ولی در آخر متذکر شد که مشکلات امیر را نسبت به عدم قبول مهمانان متذکره مستشعر بوده و پریشانی های سیاسی امیر را ملتفت میباشد و تاکید نمود که در نتیجهء کنفرانس سمله اطمینان های صریح تر نسبت به وعدهء های اسلاف او-که لارد لارنس و لارد مایو به امرای افغانستان داده بودند- داده شده است.[۲]

امیر نیز بتاریخ ۱۰ اپریل ۱۸۷٤ع (اواخر صفر ۱۲۹۱ هـ ق) جواب نرم و خوبی نوشته دلائل عدم قبول عبور «فورست» را عبارت از آمادگی برای جنگ با شهزاده محمد یعقوب خان که باز بغاوت کرده بود وانمود کرد و در آخر از وعده های لارد لارنس و لارد مایو تذکار و اظهار

(۱)- مذاکرات مربوط به سرحدات افغانستان بین روس و انگلیس در حقیقت چهار سال دوام کرد و در ابتداء طرفین به فکر تاسیس مناطق بیطرف بودند که از یکطرف افغانستان و از طرف دیگر بخارا و خیوه را در بر میگرفت اما بالآخره موافقه شد که رود آمو سرحد شناخته شود و افغانستان از منطقهء نفوذ روس خارج باشد. اما در عین زمان «گلیدستون» صدر اعظم انگلستان حین اعلام این موافقه به پارلمان این تقسیم مناطق را «نفوذ اخلاقی» خوانده و ضمناً تائید کرد که ما هیچوقت به استقلال افغانستان نظر سوئی نداشته ایم و هم نسبت به اعمال امیر هیچ مسؤلیتی را به دوش گرفته نمیتوانیم جز اینکه در مواقع لزوم مشوره های دوستانهء خود را باو اظهار میکنیم.» (کتاب تاریخ سیاسی ایران اثر محمود محمود صفحهء ۸۰۹)

(۲)- دیوك آف ارگایل. قضیهء افغانستان صفحهء ۱۱۷

امید نمود که این حاکم اعلی نیز افغانستان را خوب شناخته و «قول» افغانها را محکم و پایدار و دائمی خواهد دانست و برای آنکه خاك افغانستان از تجاوز محفوظ بماند امدادهای لازمه را خواهد نمود.[۱]

این بود رویداد مفصل کنفرانس سمله و نتایج آن، یعنی بار دیگر انگلیس مطالبهء اعزام نمایندهء انگلیس نژاد و امیر شیر علیخان خواهش شناسایی ولیعهد خود و دادان امدادهای نقدی و اسلحه را بطور مستمر و یا عندالمطالبه وانمود و طرفین به عدم قبول مطالبات همدیگر اصرار ورزیدند. باهم طوریکه از مکاتبات اخیر و هم از اوراق رسمی که به پارلمان انگلیس پیش شده معلوم میشود روابط امیر و برطانیه تا اینوقت غیر قابل شکایت بوده است.[۲]

در خلال این موقع روسها بتاریخ ۱۰ جون ۱۸۷۳ع (ربیع الاول ۱۲۹۰ هـ ق) زمانیکه سید نور محمد شاه تازه بطرف سمله مامور شده بود، خیوه را گرفته و در دسمبر سال مذکور (رمضان ۱۲۹۰ هـ ق) جنرال کافمان حکمران ترکستان ذریعهء مکتوب امیر شیر علیخان را از علل اشغال خیوه مطلع گردانید و اشغال مذکور را از سبب بد امنی علاقه های روسی وانمود کرد و اطمینان داد که هیچیك فکر مخالفت و یا تجاوز را به سرحدات افغانستان ندارد. چنانچه امیر شیرعلیخان در موقعش این مکتوب را نیز به عطا محمد خان سدوزائی که نمایندهء برطانیه در کابل بود نشان داد.

(۱)- دیوك آف ارگایل، قضیهء افغانستان صفحهء ۱۱۹.

(۲)- علل جنگ افغان، اوراق پارلمانی انگلیس بابت سال ۱۸۸۰ صفحهء ۵۲. در این اوراق گفته شده که روابط انگلیس و افغانستان بعد از کنفرانس سمله طوریکه نشان داده میشد خراب نبوده بلکه با در نظر گرفتن اوضاع، صحیح و قابل تحمل بوده است

فصل سی و دوم
ولیعهدی شهـــزاده عـــبدالله خان
وبغاوت ثانی شهزاده محمدیعقوب خان

پس از ختم کنفرانس سلمه چون امیر ملاحظه کرد که دولت برطانیه حاضر نیست ضمانت خاندانی به او بدهد ولی با این کار مخالفتی هم نخواهد کرد، بنابران آرزوی دیرینهء خویش را که عبارت از تعیین شهزاده عبدالله خان پسر خورد سالش که درین وقت ۱۳ ساله بود به ولیعهدی باشد عملی کرد. و برای این کار مراسم بزرگی را قائل شده و جشن با شکوهی برپا ساخت و این جشن که چندین شباروز بر فراز تپهء مرنجان دوام داشت و برای بار اول بعد از عصر با شوکت تیمور شاه شکوه سلطنت را در افغانستان به اثبات رسانده و از هر رهگذر منتهای سعی و توجه و زحمت و مصارف برای آن از طرف شاه و وزراء و منسوبین بعمل آمده بود و به روز(اول شعبان ۱۲۹۰ هـ ق - جولائی ۱۸۷٤ع) که روز رسمی جشن ولیعهدی بود در موقع خطبهء نماز جمعه تالی نام امیر شیر علیخان اسم عبدالله خان ولیعهد برده شده و مراسم مذهبی و ملی با شلیك توپ های شادیانه و تبریك گفتن طبقات ملت صورت گرفت. امیر قبلاً امر داده بود تا در تمام ولایات نیز در همین روز جشن برپا و شهرها را چراغان و آئینه بندان کنند. چنانچه تمام ولایات به استثنای هرات که شهزاده محمد یعقوب خان این امر پدر را به رسم احتجاج نسبت به اتلاف حق خود اجرا نکرد، مراسم مذکور بجا آورده شد و این مسئله بر طبع امیر که از سابق از اوضاع شاهزاده محمد یعقوب خان رضائیت نداشت گران آمد و شاغاسی شیردل خان را مامور ساخت تا او را از هرات به کابل فرستاده و خود حکومت هرات را بدست بگیرد.

در عین زمان بتقریب جشن ولیعهدی، امیر شیر علیخان علاوه از نشان دادن شان و شوکت سلطنت، آخرین ترتیبات روی کار آوردن یك حکومت عصری را که عبارت از تعیین صدراعظم و تشکیل کابینه باشد اتخاذ نموده سید نور محمد شاه فوشنجی وزیر کاردان و صادق خویش

را بپاس خدمات سابقه و لیاقت و کفایتش بحیث صدراعظم انتخاب نمود. اشخاص ذیل هر یک در خور لیاقت خویش عهده های وزارت را حائز شدند.

صدراعظم سید نور محمد شاه خان با لقب (لوی مختار)

وزیرداخله عصمت الله خان غلزائی جبارخیل ملقب به حشمت الملك(لوی مین دغرو ملك)

وزیر خارجه ارسلان خان غلزائی (لوی مین دباندی)

وزیر مالیه حبیب الله خان وردك ملقب به مستوفی الممالك (لوی ملك)

وزیر حربیه حسین علیخان سپه سالار (تولمشر)

خزانه دار کل احمد علی خان تیموری معیر (لوتولونی)

سرمنشی حضور محمد حسن خان دبیر الملك (لوی کسل)

که هر یك در مکاتبات رسمی به لقب پشتوی خود بقرار فوق نامیده میشدند[۱] و نیز امیر از ولیعهدی شهزاده عبدالله خان به حکمران هند و حکمران ترکستان روس اطلاع داد که اول الذکر مکتوب اطمینان از مواصلت اطلاع امیر (عنیاً به همان الفاظی که حاکم اعلای هند در سال ۱۸۵۸ع (۱۲۷٤ هـ ق) حین ولیعهدی خود امیر شیر علیخان بنام امیر دوست محمد خان صادر کرده بود و الفاظ تبریکی و رضامندی را در بر نداشت) ارسال و اخیرالذکر بتاریخ ۲۵ فروری ۱۸۷۵ع (اوائل ۱۲۹۲ هـ ق) تبریکنامه ارسال کرد.[۲]

اما شهزاده محمد یعقوب خان با وجود اینکه اول تمرد کرده بود، اما در عین زمان از عواقب کار خود ترسیده، از مقابله صرف نظر کرد ولی برای رفتن به کابل هم مصمم شده نتوانست و شرط گذاشت که باید فوراً برای اطمینان او دوتن از وزرای متنفذ امیر ارسلا خان و عصمت الله خان به هرات آمده او را اطمینان بدهند.

امیر شیر علیخان این پیشنهاد را پذیرفته آن دونفر را اعزام کرد و شهزاده محمد یعقوب خان بحضور پدر حاضر شد و معذرت خواست. اما امیر که از او خیلی رنجیده بود، اگرچه ظاهراً حکمی دربارهء او صادر نه نمود لیکن مدتی شهزاده محمد یعقوب خان بلا تکلیف و در حال مغضوبی بسر می برد، تا آنکه بالآخره مجبور شد تا برای معلوم کردن وضعیت خویش به پدر

(۱)- تفصیل این جشن در مجلهء آریانا تحت عنوان «یاد داشتهای تاریخی» از قلم شاغلی فاضل حافظ نور محمد کهگدای انتشار یافته است که همه تفصیلات را در بر دارد و نیز قصیده ولی عهدی میرزا محمد جان خان شاعر معاصر، این کابینه را خوب معرفی کرده است.

(۲)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ٦۹ و ۱۲۰

مراجعه کند و این مراجعه امیر را که طبعی عصبانی داشت خیلی مشتعل ساخت و جواب داد که تکلیف او به شهزاده محمد یعقوب خان اینست که یا بطرف هرات رفته و تهیهء دفاع خود نماید تا امیر شیر علیخان لشکر فرستاده او را بقوه مغلوب و از هرات خارج سازد یا اینکه به محبس داخل شود و مجازات خود را ببیند. هرچند درباریان و وزرای امیر کوشش کردند امیر برای تعدیل امر خویش حاضر نشد و شهزاده محمد یعقوب خان که نتیجهء صورت اول و دوم را برای خود یکسان میدید لاجرم حبس را قبول کرد و تا ختم سلطنت امیر در زندان بالاحصار بسر می برد [۱].

شك نیست که رفتار امیر به مقابل پسر ارشدش قابل تأسف بود و لیکن چیزیکه این وضعیت را تشدید و عصبیت امیر را دامنه دار ساخت همانا مداخلهء حاکم اعلای هندوستان بود که در ماه نومبر ۱۸۷٤ع (ذی الحجه ۱۲۹۲ هـ ق) نسبت به حبس شهزاده محمد یعقوب خان اعتراض کرد و این مداخله اگرچه شکل مشوره و لهجهء دوستانه داشت به امیر برخورد و با اینکه بظاهر چیزی نگفت بلکه به حاکم اعلای هند از رسیدن مشوره اش اطمینان داد. لیکن در باطن از این مداخلهء برطانیه در امور داخلی خویش (بر خلاف نص قراردادهای موجود) آزرده شد و شاید همین تأثر در سرنوشت پسر بدبختش شهزاده محمد یعقوب خان هم بی تأثیر نبوده باشد زیرا نامبرده با وجود مشوره های مکرر وزرا و مشاورینش تا آخر سلطنت امیر در حبس بماند، حاکم اعلای هند در مکتوب خویش متذکر شده بود که باید برای حفظ نام خویش و دوستی برطانیه با شهزادهء موصوف رفتار درست بعمل بیاورد. [۲]

این همان چیزی بود که در موقع بغاوت اول شهزاده محمد یعقوب خان جنرال پالك در سیستان به سید نور محمد شاه گفته بود و این دفعه بصورت رسمی تائید شد یعنی برطانیه دوستی خود را با امیر مشروط به رفتار نیك با پسر باغیش نشان داد.

به هر حال ظاهراً معاملهء شهزاده محمد یعقوب خان به همین جا ختم شد و امیر شهزاده محمد ایوب خان برادر عینی شهزاده محمد یعقوب خان را که در غیاب او حکومت هرات را بدست گرفته بود بحکومت هرات مقرر کرد و فرمان مقرری او را بدست مستوفی حبیب الله خان و محمد عمر خان بن سردار محمد عظیم خان و عطاء الله خان برادرزادهء او از راه قندهار بایك دسته عسکر ارسال داشت. ولی برای اینکه از وضع او اطمینان نداشت شاغاسی شیردل

---

(۱)- سراج التواریخ جلد دوم.
(۲)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحه ۱۲۰.

خان و میر آخور احمد خان را هم از راه هزاره جات یکی بعد دیگری برای مراقبت احوال او و اینکه از مخالفت و سرکشی منصرف شود اعزام کرد.

اما محمد ایوب خان که از رفتار پدر نسبت به برادر خویش متأثر شده بود شاغاسی شیردل خان را حین مواصلت حبس نمود و دین محمد خان حاکم غوریان را که از طرف امیر مقرر شده بود بقتل رسانید و امیر آخور که از واقعات شنید در هزاره جات توقف کرد و از واقعه به امیر شیر علیخان خبر فرستاد. امیر شیر علیخان فوری حسین علیخان سپه سالار را با عسکر بزرگ دیگر از راه قندهار حرکت داد. محمد ایوب خان که از لشکر کشی پدر شنید محمد حسن خان نواده، وزیر فتح محمد خان را به قیادت سپاه خویش تعیین نموده بطرف فراه پیش فرستاد و خود با بقیه قوای خویش کنار پل مالان توقف کرد اما محمد حسن خان با قوای اندك خود در حدود فراه با قوای پادشاهی -که قوای معیتی مستوفی حبیب الله خان و قوای سپهسالار حسین علیخان در گرشك یکجا شده بودند- مقابل شده هزیمت یافت و از شکست آنها خود محمد ایوب خان نیز قوای خویش را ناکافی دیده، بطرف ایران فرار و به مشهد رسید. حکومت ایران مثل همیشه او را هم مانند سایر مخالفین سلطنت افغانستان پناه داد و سالانه ۷۰ هزار روپیه و ۷۰۰ خروار غله برایش مقرر کرد. شاغاسی شیردل خان بعد از فرار محمد ایوب خان از حبس رها و اداره، شهر را بدست گرفت و عساکر امیر شیر علیخان به هرات داخل شدند و از طرف امیر سردار محمد عمر خان به حکومت هرات و حسین علیخان به قوماندانی نظامی آنجا مامور گشتند و دیگر مامورین بزرگ بس به مرکز جلب شدند.

در ضمن این رویدادها امیر میمنه را هم مثل بلخ و دیگر مواضع ولایات شمال که در شروع سلطنت دوم خویش بطور قطع تحت فرمان آورده و نفوذ امرای محلی آنها را کاملاً از بین برده بود، توسط نایب محمد علم خان حکمران مزار و قطغن از میر حسین خان تسلیم گرفت (سال ۱۲۹۰ هـ ق ۱۸۷۳ع) و میر موصوف با دیگر میران آن ولا از قبیل میرشبرغان و سر پل و آقچه مامور اقامت کابل گردید و سپس در سال ۱۲۹۰ هـ ق (۱۸۷٤ع) که ترکمن ها به مقابل روس ها در آنطرف سرحد افغانی قیام کردند نایب محمد علم خان به امر امیر مامور گردید تا طبق قراردادیکه ذریعه، انگلیس با (زار) روس بعمل آمده بود تبعه، افغانی را از مداخله درین شورش منع نماید[۱] و هم در سال مذکور نایب محمد علم خان که خدمات فراموش نشدنی نسبت

(۱)- علل جنگ افغان: اوراق پارلمانی انگلیس صفحهد ۸۲ و کتاب دیوك آف ارگایل قضیه، افغانستان صفحه، ۱۲۰.

به تأمین ولایات ماورای هندوکش و الحاق قطعی آنها به افغانستان به امیر شیر علیخان نموده بود وفات یافته و امیر از مرگ او بسیار متألم و متأسف گردید وشاغاسی شیردل خان را با لقب (لوی نایب) و پسرش خوشدل خان را به لقب (کمنایب) بحکومت ولایات شمالی تعیین کرد و خود در کابل دامنهء اصلاحات خویش را ادامه داده کارهای مملکت را رونق بی سابقهء بخشید.

درین وقت بود که اوضاع در خارج افغانستان تغییر بارزی نموده و مشکلات تازهء را برای امیر شیر علیخان از نقطهء نظر سیاست خارجی فراهم کرد که بالآخره همین قضیه به سقوط سلطنت او و تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان منجر گشت و واقعات ناگواری را سبب شد که به شهادت بزرگترین رجال سیاسی و مولفین انگلیس در آن امیر موصوف هیچیك مسؤلیتی نداشته و تا آخر نیز کدام الزام حقیقی جز تندی مزاج و سرعت تأثر -که فطری بود- به امیر راجع نمی شود.

این تغییر اوضاع عبارت از فیصلهء دولت برطانیه برای برداشتن قدم های جدید جهت مسدود ساختن پیشرفت احتمالی روسیه جانب هند بود که ظاهراً آن را تحت عنوان تعیین نمایندهء انگلیس در افغانستان برای مراقبت اوضاع، پوشانده بودند و باطن آن عبارت از پیش آوردن مواقع شان در سرتاسر افغانستان و اشغال مواضع سوق الجیشی سه گانهء شرقی افغانستان بود، و اصل مقصد خود را تا عصر امیر محمد یعقوب خان خیلی به مهارت مخفي داشته و ظاهراً از تصمیم و اصرار امیر شیر علیخان برای عدم قبول نمایندهء انگلیس در افغانستان -که مشکلات و خطرات آن برای شان به تجربه ثابت شده بود- استفاده مینمودند. تا بالآخره همین مسئله را که دران هیچیك حق و دلیلی نداشتند و از سالیان دراز پادشاهان افغانستان این حق را در معاهدات برای خود حفظ و از قبول آن انکارورزیده و مامورین بزرگ انگلیس نیز رسماً عدم مطالبهء آنرا تائید کرده بودند، بهانه قرار داده بر افغانستان تجاوز کردند تا مقصد حقیقی خویش را که بطریق دیگر نمیتوانستند بمقابل یك سلطنت مستقل و دوست خود ارائه و حاصل دارند با انتزاع کوتل ها و معبرهای مهمهء شرقی افغانستان یعنی بولان، کرم و خیبر در عصر امیر محمد یعقوب خان بدست آوردند. اما در عین زمان از ادامه نقشه اشغال نظامی و کنترول مستقیم بر افغانستان که به دل داشتند در اثر عکس العمل ثانوی ملت افغان قهراً با از دست دادن جان و مال فراوان و بربادی اردو های بزرگ خویش منصرف گشتند که واقعاتی که منجر باین فاجعهء ثانی گردید بترتیب و به استناد نوشته های خود مؤلفین انگلیس در فصل آینده از نظر خوانندگان گرامی گذارش می یابد.

فصل سی و سوم

امیرشیرعلیخان دربرابرسیاست پیشقدمی

در فصل گذشته مجملاً اشاره کرده بودیم که در سال ۱۸۶۸ع (۱۲۸۵ هـ ق) مقارن روی کار آمدن امیر شیر علیخان برای دور ثانی، سر هنری راولنسن یکتن از سیاستمداران کهنه کار انگلیس پیشنهاداتی برای اتخاذ تدابیر به مقابل پیشرفت احتمالی روس بطرف هند تقدیم حکومت خود نموده بود که یك نکتهء آن عبارت از اشتغال کویته و تاسیس مرکز عسکری در آنجا بوده است.

طوریکه قبلاً تذکر رفت کویته تا این وقت بدست خان قلات که رسماً بموجب معاهدات از امرای تحت الحمایه، افغانستان و عملاً تحت نفوذ انگلیس بشمار میرفت، باقی مانده بود. لیکن این پیشنهادات -که واضع آن قسمت مربوط به اشغال کویته را مشروط به رضائیت امیر شیر علیخان و امرای محلی بدون تولید عکس العمل از طرف قبایل وانمود کرده بود- در اثر مراجعه به آرای مامورین انگلیس در هند، غیر ضروری تلقی و صرف یك ماده آن که عبارت از مراجعه به روسیه جهت عقد یك قرارداد نسبت به تعیین منطقهء پیشرفت آینده و نهائی آن در آسیای مرکزی باشد قبول شده بود. چنانچه انگلیس ها در ضمن مذاکرات طولانی با روسیه در سال ۱۸۶۹ع (۱۲۸٦ هـ ق) تعیین مناطق نفوذ را فیصله کردند که در آن افغانستان رسماً از «جستجوی نفوذ آیندهء روس» بیرون قرار گرفت و مرحلهء اول اطمینان انگلیس از طرف روسیه ختم و با موافقهء زار روس به واگذاری واخان و بدخشان به افغانستان در سال ۱۸۷۳ع (۱۲۹۰ هـ ق) این قرارداد شکل ثابت و قطعی اختیار کرد.[۱]

لیکن در بین این مراودات، روسیه پیشرفت های خود را در ماورای منطقهء بیطرف -که خان نشین های مجاور افغانستان باشد- ادامه داده در سال ۱۸۷۳ع (۱۲۹۰ هـ ق) خیوه را

(۱)- مقصد قرارداد گرانویل-گورکاچوف است که قبلاً به تفصیل ذکر شد و شرح مکمل آن در کتاب تاریخ سیاسی ایران اثر محمود محمود در صفحات ۷۹٦ تا ۷۹۸ درج است.

متصرف شد.

از آن پس تهدید روس جانب مرو رو به افزونی گذاشت. عساکر روس با ترکمنها داخل پیکار بودند. اما این وضعیت و این پیشرفت مخالف قرارداد منطقهء بیطرف نبوده است. باهم دولت برطانیه از پیشرفت مسلسل روسها دچار اندیشه گردیده و تصور میکرد که بالآخره ممکن است پیشروی روس تا منطقهء بیطرف و یا اینکه از طریق دیگر جانب هرات ادامه پیدا کند واین اندیشهء بود که هیچیك دلیل مثبتی آن را تائید نمیکرد. چنانچه علی الرغم واقعات مابعد بالآخره بی اساس بودن اندیشهء مذبور ثابت گردید و روسیهء تزاری با همه مطامع دور و دراز خود درین دوره و یابعد از آن بر هرات و بطریق اولی بر هند دست درازی نکرد.

اما ازین وقت سیاسیون انگلیس پیش خود فیصله تازهء نمودند و آن این بود که در هر پیش روی جدید روسیه آنها نیز یکقدم بطرف منطقهء بیطرف بردارند. تا به این قسم روسیه عکس العمل انگلیس را عملاً درك و از پیشروی مزید صرف نظر نماید. چنانچه به مقابل اشغال مرو از طرف روسها انگلیس ها کویته را اشغال کردند.

به هر کیف این قضایا باید بترتیب مورد دقت قرار داده شود تا تحلیل و اخذ نتیجه از آن آسان تر گردد.

در ماه جنوری ۱۸۷٤ع (ذی الحجه ۱۲۹۰ هـ ق) دولت برطانیه در اثر دریافت اطلاع قرارداد خیوه که دولت روس به این ذریعه خیوه را تحت الحمایهء خود قرار داده بود به روسیه مراجعه کرده و از بدگمانی امیر شیر علیخان نسبت به آوازهء لشکر کشی روس بمقابل مرو متذکر شد. ضمناً از عدم مداخلهء روس در افغانستان مطابق قرارداد تشکر کرده و بالمقابل عدم مداخلهء امیر را در قضیهء ترکمن ها (بمشورهء برطانیه) متذکر گردیده و ابلاغیهء سابق را نسبت به اینکه انگلیس استقلال افغانستان را برای امنیت هند و آرامی آسیا یك مسئلهء خیلی مهم میداند تکرار کرد و وانمود ساخت که اگر روسیه بمقابل ترکمن ها لشکر کشی کند به این قسم آنها را قهراً به خاك امیر داخل میسازد و در آن صورت وضعیت مشکل خواهد شد. اول از حیث اینکه در خاك امیر اختلال تولید میشود و ثانیاً کنترول قبایل بیقرار مزبور مشکلات زیادی را فراهم میگرداند. بتاریخ ۱۱ جنوری دولت روس جواب داد که کابینهء زار بار دیگر تکرار می نماید که «افغانستان را بازهم از منطقهء عملیات خود خارج میداند» و لشکر کشی مرو بی اساس بوده حتی بر ضد ترکمن ها فکر لشکر کشی را ندارند. اما اینکه در آسیای مرکزی

بطور قطع لشکر کشی بعمل نیاید این بسته به خود ترکمن ها و وضعیت ایشان است تا از غارت گری دست بگیرند و دولت را مجبور به سرکوبی نسازند. برطانیه باید بر امیر اعمال نفوذ نماید تا به ترکمن ها خاطر نشان کند که از طرف او هیچیك امیدی نداشته باشند و در آخر تذکار شده بود که باید هردو حکومت از اتحاد با خان های آسیائی برکنار باشند و اجازه ندهند که اینها روابط طرفین را اخلال کنند و این به مفاد مشترك و مساویانهء طرفین تمام میشود و تا وقتیکه بهم اتحاد و حسن نیت داشته باشند امنیت آسیای مرکزی تأمین خواهد گردید.(۱)

وضعیت در وقت روی کار آمدن کابینه دیزائیلی (حزب محافظه کار) (فروری ۱۸۷٤ ع - محرم ۱۲۹۱ هـ ق) قرار فوق بود و حکومت روس به جز از سرحدات افغانستان نسبت به دیگر نقاط ماورای آن به انگلستان اطمینان نداده بود. باهم در ماه مارچ ۱۸۷٤ع (صفر ۱۲۹۱ هـ ق) دولت روس به انگلستان اطلاع داد که مارش عساکر روسی بمقابل ترکمن ها متوقف ساخته شده است. و این در وقتی بود که زار روس فکر مسافرت بطرف لندن را داشته و حکومت روس میخواست که در آن وقت هیچیك ابر و تیرگی فضای روابط دولتین را مکدر نسازد. اما بالمقابل روسها در ماه جون (جمادی الاول) به حکومت انگلیس مراجعه و سوال نمودند که آیا این مسئله حقیقت دارد که انگلیس به خان یارقند امداد میرساند و حاکم اعلای هند این الزام را رد کرد. در عین زمان چون اطلاع رسیده بود که جنرال لوماکین حکمران ولایت کسپین روس بنام اهالی ترکمن بین رود اترك و گرگان اخطار صادر کرده که از غارت گری صرفنظر کنند، دولت برطانیه ازین اقدام حکمران روسی متأثر شده و آنرا حمل به مداخله در امور ایران تلقی کرده بود، اما ویستمن کفیل وزیر خارجه روس در جواب سفیر انگلیس اظهار داشت که مسئله ایران تماماً تعلق بخود ایران دارد و باید خود حکومت ایران به روسیه مراجعه کند و ما جواب رضایت بخش به او خواهیم داد(۲) ولی حکومت برطانیه اصرار ورزید که چون مسائل ایران به هند تعلق میگیرد، بنابران دولت برطانیه حق دارد درین مورد داخل اقدامات شود و معاهدهء ۱۸۳۵ع (۱۲۵۰ هـ ق) و ۱۸۳۸ع (۱۲۵٤ هـ ق) را درین مورد یاد آوری کرد. اما بالآخره حکومت روس جواب داد که اگر چنین است پس چرا از حکمیت سیستان (بین افغانستان و ایران) به روسیه اطلاع نداده بودند(۳) و این مکاتبات در اخیر سال ۱۸۷٤ع (۱۲۹۱ هـ ق) صورت

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۱۲۰ و مابعد.
(۲)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۱۲٤.
(۳)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۱۲۷-۱۲۹.

گرفته و از اثر این موضوع بود که حکومت هند به فکر افتاد تا سیاست جدیدی درباره، سرحدات دور دست خود اتخاذ نماید.

در همین وقت بود که مبتکرین سیاست جدید که بنام سیاست پیشقدمی «فارورد پالیسی» معروف شده است در انگلستان ظهور کردند. اولین شخصی که پیشنهاد خویش را تقدیم کرد «سربارتر فریر» عضو شورای دولتی هند بود. نامبرده در ضمن یادداشت خویش اشغال کویته را بتاریخ ۱۱ جنوری ۱۸۷۵ع (ذی الحجه ۱۲۹۱ هـ ق) با استحکام بندی آن بمقابل پیشرفت احتمالی روس (از سمت ایران) و همچنین تعیین نمایندگان انگلیس را در هرات و قندهار پیشنهاد نمود و گویا این پیشنهاد از روی ماهیت خود با پیشنهاد سال ۱۸۶۸ع (۱۲۸۰ هـ ق) راولنسن بسیار فرق نداشت[1] اما در آن وقت پیشنهاد راولنسن را چنانچه ذکر شد لارد مایو و لار نارت کوت (وزیر هند) رد کرده و با وجود پیش روی روس جانب سمرقند و بخارا چنین اقدامات را بی لزوم دانسته بودند. لیکن اکنون وزیر هند سالسبوری بود و او این پیشنهاد را فوری طرف توجه قرار داد روح پیشنهاد «فریر» این بود که باید انگلیس پیش از پیش ترتیبات لازمه را اتخاذ کند تا روس را در سرحد غربی هندوستان حین پیشرفت احتمالی او بدرستی ملاقی شده بتواند[2] گویا از این وقت یك فصل تازه در سیاست انگلیس به مقابل افغانستان آغاز می یابد که عواقب آن عبارت از کشیدگی مناسبات بین افغانستان و برطانیه (در اثر مطالبات غیر قابل قبول دولت مزبور) و بالآخره تجاوز انگلیس به افغانستان و اشغال مواقع سوق الجیشی معابر سه گانه، شرقی آن بشمار میرود.

در اثر این پیشنهاد که خیلی توجه سالسبوری وزیر هند و دیزائیلی (لارد پیکانسفیلد) صدراعظم برطانیه را جلب کرد، بتاریخ ۲۲ جنوری ۱۸۷۵ع (ذی الحجه ۱۲۹۱ هـ ق) اول الذکر مکتوبی به حکام اعلای هندوستان نوشته و دران مطالبه کرد که وکیل (نماینده) مسلمان اطمینان دولت برطانیه را فراهم نمیتواند[3] از امیر مطالبه شود که یك یك نفر صاحب منصب انگلیس را در قندهار و هرات قبول نماید. در کابل اگر پذیرفته نتواند فرقی نمیکند اصرار نشود. اما هدایت داد که اول اعزام نماینده، انگلیس را در هرات خواهش کنید تا از سرحد غربی پیشرفت روس معلومات درست اخذ و به حکومت برطانیه و هم به خود امیر اطلاع بدهد. اگر

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۱۲۷-۱۲۸
(۲)- کتاب قبل الذکر: قضیه، افغانستان صفحه، ۱۲۷-۱۲۸
(۳)- علل جنگ افغان: اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شد، صفحه، ۵٤-۵٦ (بابت سال ۱۸۸۰ع).

این خواهش قبول شد آنوقت برای قندهار نیز همان مطالبه بعمل بیاید. اما از کابل به علت تعصب شدید مردم صرفنظر شود، سالسبوری در مکتوب خود این نکته را نیز توضیح کرده بود که اگرچه نظر فوری از طرف سرحد غربی افغانستان محسوس نمیشود مگر چون، اوضاع دنیا و خیم است بنابر آن دقت و احتیاط را ایجاب می نماید[۱] دیوك آف ارگایل وزیر سابق هند زمانیکه این هدایت نامهء سالسبوری را مورد مطالعه قرار داد، چنین اظهار نظر کرد: دو نکته درین امر نامه قابل دقت میباشد: اول اینکه لزوم نماینده درهرات در صورتیکه برطانیه در مشهد نمایندهء انگلیس نژاد داشته و متیواند بهتر و سریعتر معلومات را به مراجع مربوطهء خود در برطانیه برساند. برای چه پیشنهاد شده است؟ حقیقت اینست که چون نمایندهء مشهد مربوط به وزارت خارجهء برطانیه بوده و به وزارت هند و حاکم اعلای هندوستان ارتباطی نداشت، از این رو حس رقابت وزیر هند تحریك و بنابر آن نمایندهء علیحده را که راساً به خودش ارتباط داشته باشد مطالبه کرده بود. نکتهء دوم اینکه عطا محمد خان سدوزائی که در سال ۱۸٦۷ ع (۱۲۸۳ هـ ق) در کابل از طرف لارد لارنس مقرر شده بود، و لارد موصوف در حق او گفته بود که «در راز داری و وفاداری او اطمینان کامل موجود است» درین وقت دفعتاً اطمینانی بودن او مورد اشتباه صریح قرار میگیرد و این نقض اعتماد هیچ یك دلیل خارجی ندارد. زیرا نامبرده تمام وظایف خویش را تا این زمان بدرستی و مطابق آرزوی برطانیه اجرا کرده و حتی در دربارهای امیر هم حق حضور حاصل کرده بود که این یك امتیاز شخصی او بوده نمایندهء انگلیس نژاد هرگز این امتیاز را حایز شده نمیتوانست. اما در صورتیکه مقصد سالسبوری از اجرای نفوذ بوده باشد طبیعی درین قسمت جز صاحب منصبان صلاحیت دار انگلیس دیگران چنین یك مقصدی را اجراکرده نمیتوانستند[۲]. پس موضوع «عدم کفایت و اطمینان» در مورد این شخص که همواره طرف رضائیت حاکم های اعلای هند واقع بود صحت نداشته است.[۳]

به هرحال امرنامهء سالسبوری برای مامورین هند یك چیز غیر منتظر و مخالف آرزوی شان بود. چنانچه بمجرد رسیدن آن تلگرافی استفسار کردند که آیا امرنامه قاطع است یا اینکه حکومت هند نیز در آن باره حق اظهار رأی دارد. جواب رسید که تا سه چهار ماه مهلت دارند که اظهار نظر بنمایند. حاکم اعلای هند مسئله را به سه نفر از اعضای برجستهء حکومت هند

(۱)- دیوك آف ارگایل کتاب فوق الذکر صفحهء ۱۲۸.
(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۱۳۸-، ۱٤٦.
(۳) - دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۱٤٦-۱٥۳.

که دارای معلومات شخصی نسبت به افغانستان و خلق و ذات امیر شیر علیخان و ملت افغان بودند ارجاع نمود و نظریه خواست. آنها عبارت بودند از (ریچرد پالك) کمشنر سیاسی پشاور و نماینده، انگلیس در هیئت حکمیت سیستان، (کردستن) مامور سیاسی انگلیس در نیپال و (تیرنتن) نائب حکمران پنجاب. اول الذکر از اینکه بقرار گفته بعضی ها امیر شیر علیخان در امباله تعیین نماینده، انگلیس را قبول کرده باشد اظهار عدم اطلاع نموده واظهار کرد که به فکر او امیر شیر علیخان نماینده، انگلیس را قبول نخواهند کرد، دومی اظهار داشت که گمان نمیکند مطالبه، مزبور از طرف امیر قبول شود و نیز تائید کرد که او هم اظهارات امیر دایر بر قبول نماینده، انگلیس در کنفرانس امباله اطلاع ندارد. اخیر الذکر نیز مشوره نداد که درین باره بر امیر فشار انداخته شود. بنابران حکومت اعلای هند بعد از جلسه، عمومی اعضای شورای خویش، بتاریخ ۷ جون ۱۸۷۵ع (جمادی الاول ۱۲۹۲ هـ ق) مکتوب مفصل و مشرح با دلایل مثبته بنام وزیر هند صادر کرد که روح آن عبارت از رد نظریه، وزیر هند نسبت به مطالبه، قبول نماینده، انگلیس از امیر شیر علیخان بود، و در آن به قسم نظریه، نهایی خاطر نشان شده بود که تولید فشار بر امیر درین مورد سبب افتادن او در آغوش روسیه خواهد شد. اما اگر واقعاً روس مرو را بگیرد و ترکمن ها را تحت کنترول خود در آورد در آنصورت البته تعیین نماینده در هرات لازم خواهد شد. مگر این هم در ضمن یك قرارداد جدید باید باشد که تعهدات تازه را در بر داشته و امتیازات و اطمینان های نو به شکل یك قرارداد صحیح به امیر پیش گردد و برای این کار اختیارات کافی لازم است[1] حکومت انگلستان (وزارت هند) تا ۱۹ نوامبر ۱۸۷۵ع (ذی قعده ۱۲۹۲ هـ ق) جوابی نفرستاد و در بین این فرصت قضیه، جدیدی که بنام «مسئله، شرق» شهرت دارد در سیاسیات اروپا نمودار شده و بیشتر توجه دولت برطانیه را جلب

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۱٤٦-۱٥۳. درین مکتوب که دارای مواد زیاد بوده نکات ذیل نیز مخصوصاً جالب توجه میباشد:

الف: ریچرد پالك با معرفت شخصی که با سید نور محمد شاه وزیر امیر شیر علیخان داشت میگوید که امیر طرفدار برطانیه و مخالف روس و ایران بوده است (ص ٦٦).

ب: حاکم اعلای هند شخصاً طرفدار تعیین نماینده، انگلیس نژاد در افغانستان نبوده و در مکتوب خود به وزیر هند نوشته بود تعیین نماینده، انگلیس نژاد بی فایده است زیرا یکنفر انگلیس در افغانستان از هر طرف محصور و تحت نگرانی بوده و مورد تحقیر قرار میگیرد و برای اثبات قول خود وضعیت «لمسدن» را در قندهار در ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) و وضعیت «تاد» را در هرات در سال ۱۸۳۹ع (۱۲٥٦ هـ ق) مثال آورده بود و در اخیر گفته بود که نسبت به این چیزها دوستی امیر برای ما مفید تر است و امیر هم ما را ترجیح میدهد (ص ۸٥ کتاب علل جنگ افغان - اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شده است.)

ج: در این زمان یعنی سال ۱۸۷۵ ع (۱۲۹۲ هـ ق) روسیه مرو را نگرفته بود.

نمود. تفصیل این قضیه که ربط غیر مستقیم به سیاست انگلیس و روس به مقابل افغانستان دارد قرار آتی است:

در قرن نزدهم همچنانکه سیاست روس و انگلیس در آسیای جنوبی باهم مقابل شد و روز به روز تماس نزدیکتر بین ایشان بمیان آمد. همان قسم سیاست روس و انگلیس در اروپای جنوبی نیز به هم تماس و اصطکاك پیدا کرد. مخصوصاً مسئله دست گذاری روسیه بر مستملکات امپراطوری عثمانی که اقتدار امپراطوری مذکور درین عصر رو به تنزل گذاشته بود، این تماس و تصادم را شدیدتر ساخت و گویا همان قسمیکه در شرق، انگلیس از نزدیك شدن روس به هندوستان اندیشه داشت در غرب آسیا نیز از قریب شدن روسیه به بحیره‌ء سفید به هراس افتاده بود و بنابرآن وظیفه‌ء خود میدانست تا این پیشرفت را -علی الرغم اینکه تا بسیار وقت دولت عثمانی هم رقیب او بشمار میرفت- هر طور هست مسدود سازد و روس را نگذارد که به بحر سفید یا «در دانل» نزدیك شود (چنانچه این سیاست کم و بیش تا امروز نیز دوام کرده همانطوریکه سیاست دور نگه داشتن روس از نیم قاره‌ء هند نیز روی همرفته با وصف تغییر اوضاع تا کنون ادامه یافته است) به هرحال دولت زار روس برای حصول این مقصد در عین تشبثات حربی که بعضاً در اثر تصادمات سرحدی و غیره رخ میداد، برای رفع مقاومت سیاسی انگلیس به مظاهرات سیاسی نیز می پرداخت.

برای این تظاهرات گاهی از تحریك ائتلاف بادیگر دول بزرگ اروپا (آلمان و استریا) کار میگرفت و گاهی هم قضیه‌ء غرب آسیا (عثمانی) را با قضیه‌ء جنوب آسیا (افغانستان و هند) ارتباط بخشیده یکی را بصورت نعم البدل دیگر استعمال میکرد و روی همرفته همین سیاست ذات البینی روس و انگلیس در مسائل شرق که در آن جمله اقدامات دول کبیر اروپا برای تجزیه‌ء امپراطوری عثمانی نیز شامل است بنام «مسئله‌ء شرق» معروف شده که کتب زیادی در اطراف آن تألیف و درین کتب بعضاً از ارتباط هردو قسمت مسئله‌ء مذکور یعنی حصه‌ء غرب آسیا و جنوب آسیا (یعنی عثمانی از یکطرف و افغانستان از طرف دیگر) تذکار بعمل آمده است از قبیل کتاب قضیه‌ء شرق اثر «دیوك آف ارگایل» و رساله‌ء اوراق پارلمانی دولت برطانیه و امثال آن.

اکنون اگر پس از این مقدمه‌ء عمومی به واقعات رجوع کنیم اولین ریشه‌ء این مسئله را در کنفرانس ویانا که بعد از شکست ناپلیون بوناپارت و برای تجزیه‌ء امپراطوری او تشکیل یافت

میتوان سراغ کرد که در همین مجلس انگلیس نیز برای بار اول جانشینی خطر روس را بجای خطر فرانسه در شرق به مقابل مستملکات خود بالخاصه هند احساس نمود و از آن پس همواره این موضوع در سیاست مملکتین و سایر ممالك بزرگ زیر بحث و در محافل بین المللی بطور مستقیم یا غیر مستقیم طرف توجه قرارداشته تا اینکه در نیمهء دوم قرن نزدهم پیشرفت متوازی روس بطرف آسیای جنوبی از یکطرف و دست گذاری او بر مستملکات امپراطوری عثمانی در اروپای جنوبی از طرف دیگر وضعیت را جدی ساخته و دولت برطانیه را برای اتخاذ تدابیر اساسی تری تحریك نمود. چنانچه قرارداد بحیرهء سیاه در سال ١٨٥٦ع (١٢٧٢ هـ ق) که اقدام منفردانهء دول کبیر را در معاملات حوزهء بحیرهء سیاه ممنوع قرار میداد روی همین منظور ترتیب داده شده بود. اینك واقعات بعد از سال ١٨٧٥ ع (١٢٩٢ هـ ق) را که ازین وقت مسئله شکل جدی بخود میگیرد و به موضوع ما ربط دارد در ذیل تذکار مینمائیم.

در ماه جولای ١٨٧٥ع(جمادی الثانی ١٢٩٢ هـ ق) در ولایات (بوسینا) و (هرزیگوینا) بیقراری پیدا شده در ١٨ اکتوبر کنفرانس امپراطورهای سه گانه (روس، آستریا و آلمان) فیصله کرد که از دولت عثمانی تعیین قونسل های دول ثلاثه را درین ولایات که جزء «مونتینیگرو» (یوکوسلاویای امروزه) بود تقاضا نمایند تا حقوق نصرانی های این ولایات درتحت اداره و قانون اسلامی دولت عثمانی پامال نشده باشد. انگلیس اگرچه از لحاظ سیاست راضی نبود درین اتحاد شرکت کند اما از باعث احساسات مذهبی که در آن وقت هنوز در اروپا قوت داشت و هم برای اینکه از قطار دول کبیر بیرون نماند، مجبور شد در ٢٤ اکتوبر موافقه خویش را اعلان نماید.[(١)]

در ماه اکتوبر وضعیت بد امنی در ولایات مذکور شدت اختیار کرده و دولت عثمانی نسبت به این پیش آمد پریشان گردید و در ماه نوامبر معلوم شد که آستریا به همکاری روس و جرمنی اقدامات میکند. بتاریخ ٢٠ نوامبر وزیر خارجه برطانیه به حکومت آستریا اطلاع داد که وضعیت خراب است و افواهاتی وجود دارد که در خصوص (هرزی گووینا) شما کدام اقدامی را بدون مشورهء دول شاملهء قرارداد ١٨٥٦ع (١٢٧٢ هـ ق) «یعنی قرارداد بحر سیا» در نظر دارید.

در همین وقت بود که هدایات ثانی وزیر هند به حاکم اعلای هندوستان نسبت به تعیین

(١)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء (١٥٤).

نماینده، ثانی در افغانستان اصدار یافت و عجیب این است که در بین هردو حکومت یعنی افغانستان و حکومت عثمانی، بدون داشتن هیچیك ارتباط ظاهری با همدیگر تعیین نمایندگان اجنبی را در خاکهای خود رد کردند[۱] و نیز در همین سال بود که سر هنری راولنسن کتاب جدید خود را مؤسوم به «انگلیس و روس در شرق» نشر کرده و در آن متذکر شده بود که برای پیش بینی پیشرفت احتمالی روس بطرف هند باید دولت برطانیه قندهار و هرات را اشغال کند. نامبرده خوف همکاری مجدد روس و ایران را متذکر و مارش متفقانه، آنها را بطرف هرات و سپس حرکت پنجاه هزار سرباز ایرانی را تحت اثر صاحب منصبان روس از هرات براه قندهار جانب هند پیش گویی کرده بود، و چاره، این پیش آمد را عبارت از اشغال قبلی قندهار و هرات از طرف برطانیه پشنهاد نموده بود[۲] که به قرار بیان سالسبوری این کتاب هم مثل سائر مطبوعات انگلیس به امیر شیر علیخان رسیده و او را نسبت به عزائم دولت برطانیه ظنین ساخته بود.[۳] به هرحال در چنین حالی بود که سالسبوری هدایات نامه، ثاني خویش را به هند ارسال کرد و در آن نوشته بود که «هیئت موقتی بر امیر قبولانده شود و گفته نشود که دائمی است و این هیئت با دادن اطمینان های مزید، موافقه، امیر را نسبت به اعزام یك نفر صاحب منصب انگلیس بحیث نماینده در هرات حاصل کند. در اخیر تهدید شود که اگر بفکر برطانیه کار نکند برای استقلال او خطر تولید خواهد شد.»[٤]

حاکم اعلای هندوستان بعد از گرفتن این هدایت نامه، مبهم بتاریخ ۱۸ جنوری ۱۸۷٦ع (اخیر ذی الحجه ۱۲۹۲ هـ ق) پیش از مشوره با مشاورین خویش جواب فرستاد که این قسم اقدامات زیر پرده کامیاب نمیشود، با امیر صاف و صریح حرف زده شود و بمقابل این خواهش به امیر نسبت به وعده های سابق یك وعده، جدید جالب تری پیش کرده شود تا در برابر آن بتوان چنین یك مطالبه را بعمل آورد.[٥]

چون سالسبوری اصرار لارد نارت بروك را در عدم قبول خواهش خویش مشاهده کرد و دید که تا این شخص در آنجا باشد هرگز به تعمیل هدایات او حاضر نخواهد شد و حتی یك اقدام امتحانی را نیز نخواهد نمود؛ زیرا نارت بروك نتیجه، آنرا قبلاً میدانست، پس بفکر افتاد تا

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، (۱٥٥).
(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۱٥٦-۱٥۷.
(۳)- علل جنگ افغان - اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شده - صفحه، ۱۸٦.
(٤)- دیوك آف ارگایل، کتاب قبل الذکر صفحه، ۱٦۰-۱٦۳
(٥)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱٦۳.

شخص دیگری را در رأس اداره، هند بر قرار سازد. از طرف دیگر لارد نارت بروك نیز پس از احساس اختلاف نظر اساسی بین خود و وزیر هند لازم دانست تا برای رفع مسؤلیت وجدانی خویش عهده، خود را ترك كند. بنابران مطالبه، سبكدوشی نمود و سالسبوری كه این كار را از خدا میخواست استعفای او را پذیرفت و لاردلتن بجای او به حکومت اعلای هند بر قرار گشت (فروری ۱۸۷٦ع محرم ۱۲۹۳ هـ ق). ازین وقت یك ورق تازه در روابط انگلیس و افغان باز شده و دوره، جدیدی كه به سقوط حکومت امیرشیرعلیخان واشغال معابر سه گانه، شرقی افغانستان از طرف انگلیس منجر گشت آغاز گردید.

طوریكه مشاهده كردیم تا اینوقت روابط افغانستان و انگلیس كاملاً شكل عادی داشته و لارد نارك بروك كوچكترین اشاره، نسبت به رویدادهای سیاسی اخیر و مكاتیبی كه بین او و وزارت هند تعاطی شده بود، به امیر نكرده بود، و امیر موصوف با خاطری جمع مشغول پیش بردن پلانهای عرفانی و عمرانی خویش بوده و در همین دوره بود كه مطبعه و جریده را در كابل اساس گذاشته مكاتب ملكی و مسلكی را تأسیس و كارخانه های اسلحه سازی را به كار انداخته و به ترتیب یك عسكر منظم اشتغال داشت. اما با وجود این اطلاعاتی كه برای او از روی مطالعه، مطبوعات انگلیسی میرسید، رنجش او را نسبت به رویه، برطانیه و نگرانی او را نسبت به رویه، برطانیه و نگرانی او را نسبت به عزایم آن مملكت می افزود و نظر به رویدادهای ماقبل: حكمیت سیستان و كنفرانس سمله و مداخله در امور داخلی افغانستان دیگر امید خوبی از طرف برطانیه برایش باقی نمانده بود. لیكن این را هم تصور كرده نمیتوانست كه برطانیه بجای مدافعه از او و منافع وی خودش اقدام به تحمیل فشار سیاسی و تجاوز عسكری خواهد نمود.

در چنین وقتی بود كه لارد لتن بحیث حاكم اعلای هندوستان مقرر شده و خبر مقرری او به امیر رسید. لارد لتن در وقت مقرری خود با سالسبوری ملاقات مفصلی كرده و سیاست مخفی برطانیه كاملاً باو شرح داده شده بود و هم یك هدایت علیحده به او داده شد كه وعده های ذیل را به مقابل خواهش تعیین نماینده، انگلیس در افغانستان در بر داشت:

۱- انگلیس افغانستان را بمقابل تجاوز خارجی مدافعه میكند.

۲- انگلیس در حفظ امنیت سرحد كوشش نموده و برای اینكه امیر یك سلطنت مأمون و مترقی را تشكیل داده بتواند به او امداد مادی و معنوی بعمل می آورد.

۳- چون انگلیس مسؤل مدافعه، افغانستان است بنابران لازم است كه معلومات مكفی

نسبت به جریانات سرحدات افغانستان داشته باشد. از اینرو باید نمایندگان انگلیس که این صلاحیت را داشته باشند، در نقاط مهم سرحدات افغانی تعیین شوند.

٤- در مقابل قبول این خواهش که به نفع طرفین است، دولت برطانیه کوشش میکند تا با شناسایی جانشین امیر شیر علیخان و مفاهمه باسردار عبدالرحمن خان که در تاشکند است موجبات تأمین سلطنت امیر را در حال و بعد از مرگ او فراهم سازد.

٥- در موقع خطر خارجی که نمایندگان برطانیه آنرا بهتر تشخیص کرده میتوانند امداد پول و اسلحه بیشتر و بقدر لزوم داده خواهد شد.[١]

این بود مواد عمده‌ء پیشنهادات برطانیه به افغانستان که به لارد لتین تفویض شده بود ولی در ضمن این مواد هدایات دیگری نیز به نایب السلطنه‌ء جدید داده شده بود که دیوک آف ارگایل از روی مطالعه‌ء آنها در اطراف هدایات مذکور چنین اظهار رأی میکند.[٢]

«در هدایت نامه‌ء خصوصی سالسبوری به لارد لتین ذکر است که تعهدات برطانیه باید غیر مشروط نباشد بلکه همان تعهداتی باشد که پیشتر داده شده بود منتها به الفاظ دیگر. چنانچه در حمله‌ء خارجی و جنگ داخلی و صیانت خاندانی و پول امداد همه همان چیزهائی بود که پیشتر به امیر وعده کرده بودند وحال در هدایت نامه جدید صرف الفاظ آن را تبدیل کرده اند. اما بالمقابل تسلیم حاکمیت و استقلال افغانستان به برطانیه بالای امیر بدبخت قبولانده میشود و این همان چیزیست که امیر همیشه از آن ترس و اندیشه داشته است[٣] در هدایت نامه مطالبه شده بود که نمایندگان برطانیه در سرحدات افغانستان به هر جا که برای اخذ معلومات لازم بدانند اعزام و اجازه داده شوند و هم در امور مربوط به منافع مشترک به مامورین امیر مشوره بدهند و این چیزیست که صریحاً بر خلاف معاهدات عدم مداخله در امور داخلی افغانستان بوده است بالمقابل یگانه وعده‌ء صریحی که در هدایت نامه بمشاهده میرسد همانا اینست که نمایندگان موصوف (در غیر صورت لزوم) به امور داخلی افغانستان مداخله نخواهند کرد.»[٤]

اینست قضاوت و تحلیل هدایت نامه‌ء جدید وزیر هند به حاکم اعلای هندوستان از طرف

(١)- علل جنگ افغان اوراق که به پارلمان برطانیه پیش شده صفحه‌ء ١٨٧.

(٢)- ذیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ١٥٧-١٦٣. در مقدمه‌ء این هدایت نامه تذکار شده بود که ضعف روز افزون و غیر مطمئن بودن نفوذ امیر در افغانستان یك خطر صریح را برای برطانیه تولید کرده است (١).

(٣)- دیوك آف ارگایل: قضیه‌ء افغانستان صفحه‌ء ١٦٥

(٤)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ١٦٦.

یکنفر از سیاسیون مسؤل دولت برطانیه که ما را از تحلیل وتجزیهء مزید آن بکلی بی نیاز میگرداند. همینقدر کافیست گفته شود که حکومت برطانیه در مقابل این مطالبات تازهء خود که حکم سلب استقلال خارجی و حتی نقض استقلال داخلی افغانستان را داشت هیچ یك تعهد جدیدی را به ا امیر قائل نشده و صرف تایید وعده های مبهم سابق را به تغییر الفاظ اجازه داده بود و انتظار داشت که امیر شیر علیخان آن را بدون چون و چرا قبول کند و راضی و ممنون هم باشد. ما درینجا نسبت به این طرز عمل دولت برطانیه چیزی نمیگوئیم و نه دربارهء اندازهء حقانیت مطالبهء انگلیس اظهار نظر مینمائیم، بلکه تنها از جنبهء روابط دو کشور همسایه که باهم قراردادهای دوستی و اتحاد دارند این سیاست مخفی و فریب کاری را قابل تأسف میدانیم و به همان اندازه پیشنهاد اخیر لارد نارت بروك قانع میشویم که گفته بود: «باید سیاست صاف و پاك به مقابل امیر شیر علیخان استعمال شود.» ای کاش چنین میشد!!

به هر حال لارد لتین قبل از حرکت از لندن در تمام مسایل سیاسی افغانستان و شرق معلومات حاصل کرده و اتفاقاً در همین وقت بود که دولتین روس و انگلیس نسبت به تمام مسایل شرق داخل مذاکره بودند. باهم یگانه مسئله که دربارهء آن تصمیم قطعی گرفته شد، موضوع اشغال بلوچستان و تشکیل مرکز عسکری در کویته بود که در اجرای آن امر قطعی به لارد لتین داده شد و این تصمیم در اثر ترس انگلیس از دست گذاری روس بر «مرو» که آن را مقدمهء حمله بر هرات میدانستند و به شکل یك مرض که دیوك آف ارگایل آن را «مروسنس» بروزن «نروسنس» یعنی مرض عصبانیت نام گذاشت، سیاسیون انگلیس را دامنگیر شده بود اتخاذ گردید.(۱)

لارد لتین در اوایل ماه می ۱۸۷٦ع (ربیع الثانی ۱۲۹۳ هـ ق) به هندوستان رسیده و بلافاصله برای عملی کردن نقشهء خویش داخل اقدامات شد. از یکطرف امر داد تا عساکر برطانیه کویته را اشغال کنند و از طرف دیگر تصمیم گرفت که یك نفر نمایندهء انگلیس را نزد امیر ظاهراً برای تبلیغ ورود خود و باطناً جهت مذاکرات اعزام دارد. روی این نظریه مکتوبی بنام امیر شیر علیخان نوشته و در آن متذکر شد که چون نامبرده به صفت نائب السلطنه به حکومت اعلای هند تعیین شده و ملکه ویکتوریا لقب امپراطریس هند را بخود گرفته لازم میشود یکنفر نمایندهء انگلیس قبول این لقب را از طرف ملکه انگلستان و احراز این عهده «نایب

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحه ۱۷۱-۱۷٦.

السلطنه گی» را از طرف لارد لتین به امیر رسماً و با تشریفات معموله تبلیغ نماید ۵ می ۱۸۷۶ع - (ربیع الثانی ۱۲۹۳ هـ ق). این مکتوب با مهارت مخصوص ترتیب یافته و در آن پس از استفسار از احوال صحت مندی امیر و شهزاده عبدالله خان، خبر داده شده بود که دوست او (سر لویس پیلی) نزد امیر خواهد رسید -مثل اینکه اعزام این قسم نماینده گی یك امر عادی و معتاد بوده باشد- و بعد جای مناسب را برای ملاقات امیر و نماینده، موصوف پرسیده و اظهار امید کرده بود که احساسات دوستانه، او از طرف امیر مقابله خواهد شد و اشاره کرده بود که در مذاکرات مسایل مربوط به مفاد مشترك هردو طرف موقع بحث خواهد یافت.[1]

این مکتوب که برای امیر بکلی غیر منتظره بود پس از غور لازم بتاریخ ۲۲ می ۱۸۷۶ع (اخیر ربیع الثانی ۱۲۹۳ هـ ق) ضمن تعارفات معموله بآن چنین جواب داده شد که همه مسایل مربوط به حفظ و دوام روابط دولتی و شخصی درکنفرانس سمله مباحثه شده و همان فیصله کافی و وافی شمرده میشود، و اعزام نماینده، جدید لزومی ندارد و ضمناً از لقب جدید لارد لتین اظهار خوشی بعمل آمده و از اینکه ملکه لقب شاهنشاه هند را قبول کرده ابراز امید شده بود که نسبت به رعایای برطانیه یك دوره، جدیدآرامی ورفاه مزید آغاز یابد.[2]

امیر شیر علیخان و وزرای او که از خلال کلمات نایب السلطنه جدید مقصد اصلی او را با تمام کوششی که برای پوشاندن آن بعمل آورده شده بود درك کرده بودند، دلالیل لارد لتین را با الفاظ نرم و لی متین قرار فوق رد نمودند و ضمناً نشان دادند که با تجارب گذشته کدام امید و انتظار جدیدی از طرف انگلیس ندارند.

این مکتوب که به هند مواصلت کرد، مدت یکماه انعکاسی از آن ظاهر نشد[3] و فقط در ۸ جولای (جمادی الثانی) به امیر چنین جواب رسید که رد کردن نماینده، دولت برطانیه که برای ابلاغ شاهنشاهی ملکه و نایب السلطنه گی لارد لتین می آید، از نزاکت دور است و باید در هر حال این نماینده پذیرفته شود و در آخر آن تهدید شده بود که اگر نماینده را قبول نکند در آن صورت دولت برطانیه حکومت امیر را حکومتی تلقی خواهد کرد که به میل و اراده، خود، خویشتن را از اتحاد و امداد برطانیه جدا ساخته است[4] توأم با این مکتوب، مکتوب دیگری

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۸۱.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۸۲.
۳)- دیوك آف ارگایل عقیده دارد که این تعطیل یکماهه باثر مذاکرات با مشاورین ویسرای که طرفدار این اقدام نبودند، رخ داده است (صفحه، ۱۸۵ و مابعد).
(٤)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۸۹- جنرال رابرتس در کتاب ٤۱ سال در هند مینویسد که رسیدن این مکتوب تهدید آمیز هیجان شدیدی را در کابل ایجاد کرد و امیر جرگه، ملی را برای اعلان جهاد دعوت نمود- کتاب مذکور صفحه، ۲۱.

عنوانی نماینده، انگلیس در کابل نیز ارسال شده بود که در آن به لهجه، شدیدی تهدید کرده بودند که مسؤلیت این انکار تماماً بدوش حکومت افغانستان خواهد بود[۱]

دیوك آف ارگایل بر این مکاتیب چنین تبصره مینماید: چون لارد لتین فهمید که امیر را فریب داده نمیتواند وباید از راهراست پیش بیاید، پس مجبوراً اقدام صریح بعمل آورد.[۲] به تاریخ ۳ سپتمبر (رمضان) امیر باساس تصمیم لویه جرگه جوابی متضمن سه پیشنهاد بنام لارد لتین صادر کرد:

اول اینکه یك نفر نماینده، امیر در هند با نایب السلطنه ملاقات نماید و تمام مسایل را به او تشریح کند و مدلل سازد که علت عدم قبول نماینده، انگلیس چیست.

دوم اینکه یك نفر نماینده، امیر در سرحد رسیده و باوکیل نائب السلطنه ملاقات و مذاکره کند

و سوم اینکه مذاکره در کابل ذریعه، عطاء محمد خان و خود امیر و یا وزیر او صورت بگیرد.

به این قسم امیر شیر علیخان برای اینکه انگلیس ها آزرده نشوند مذاکرات جدید را هم بدون اینکه خودش کدام امیدی از طرف برطانیه داشته باشد قبول نمود. نائب السلطنه در ۱٦ سپتمبر (اواخر رمضان) جواب فرستاد که شق ثالث را ترجیح میدهد و عطامحمد خان را به سمله خواست تا به او هدایت جدید بدهد. نامبرده بتاریخ ۱۷ اکتوبر (شوال) به سمله رسیده و راپور خود را به ویسرای تقدیم نمود، و شرح داد که امیر شیر علیخان تمنیاتی بالاتر از مطالبات کنفرانس امباله و سمله ندارد ولی به فکر شخص او سبب جدائی انگلیس و امیر چند چیز بوده است: اول مسئله، سیستان که کاملاً بر خلاف مفاد امیر تمام شده و روز بروز سبب ناراضی بیشتر امیر را فراهم کرده است. دوم اقدام انگلیس برای اشغال بلوچستان زیرا امیر به موجب معاهدات گذشته که از طرف انگلیس هم تصویب شده بود حاکمیت بلوچستان را حق خود دانسته و اینك که بدون مشوره، او عساکر انگلیس بلوچستان اشغال و کویته مرکز نظامی قرار داده اند امیر نه تنها این اقدام را مخالف حق حاکمیت خود در بلوچستان میداند بلکه بر علاوه آن را تهدید

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۸٦-۱۸۸.
(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۸۵-۱۸۸.

بمقابل خویش احساس میکند[۱] سوم مسئله، طرفداری از شهزاده یعقوب خان. چارم ارسال پیشکش مستقیم به میر واخان در حالیکه میر موصوف از زیر دستان امیر بوده است و باید بدون ذریعه امیر با او روابط قایم نمیشد. پنجم نتایج کنفرانس سمله که نماینده، امیر از طرف مامورین انگلیس در آن تحقیر شده بود. ششم الفاظ مکتوب اخیر کمشنر پشاور که شدید و خلاف نزاکت و رعایت بود. هفتم رد شدن قرارداد تعرضی و دفاعی که از طرف امیر پیشنهاد و لارد مایو در امباله آنرا رد کرده و متعاقباً هم تا آنروز همیشه از طرف برطانیه بدون هیچیك دلیل و توضیح رد شده بود. هشتم اینکه دولت برطانیه امیر را همیشه نسبت به حمایت آن بمقابل تعرض خارجی منت دار میسازد در حالیکه این حمایت از نقطه نظر دلچسپی و مفاد خود برطانیه میباشد نه به اثر علاقه مندی به افغانستان.[۲]

بالمقابل عطامحمد خان تمنیات امیر را در ۷ ماده خلاصه کرد: اول عدم اعزام نماینده، اروپایی در افغانستان بطور عموم و بالخاصه در کابل. دوم خود داری از ابراز دلچسپی به شهزاده محمد یعقوب خان و بالمقابل تضمینات فامیلی و شناختن ولیعهدی عبدالله خان.. سوم تعهد قطعی برای دادن امداد اسلحه و پول نقد در موقعی که خطر امداد خارجی و یا اغتشاش داخلی رخ میدهد. چارم امداد پولی مستمر. پنجم تعهد عدم مداخله در امور داخلی افغانستان. ششم تعدیل قراردادهای سابقه بطوریکه الفاظ اتحاد دفاعی و تعرضی در آن داخل و تعهدات دوجانبه باشد. هفتم القاب و عنوان امیرمساوی شاه ایران قبول شود.[۳]

اما نایب السلطنه، هند که مطالبات امیر را از ماده، اول تا اخیر قابل قبول نمیدانست و در برابر این مطالبات یگانه مقصد او تحمیل نماینده و در صورت رد شدن آن پیدا کردن دلیل

(۱)- راجع به مسئله، بلوچستان قبلاً نیز چند جا اشاره کرده ایم که بموجب معاهده ۱٦ اکتوبر ۱۸٤۱ع (۱۲۸۵ هـ ق) میر نصیر خان متعهد شده بود که «شهر کویته و ولایت شال را به حکومت افغانستان واگذار شده و جانشینان او نیز خود را تابع کابل بشناسند. چنانچه اجداد او تابعین اجداد اعلیحضرت (پادشاه افغانستان) بودند.» ملاحظه شود رساله، معاهدات با دول بومی هند بعد از ۱۸۳٤ع صفحه، ۳٤-۳٦ اما بعد از رجعت عسکر برطانیه از افغانستان بدون آنکه معاهده، فوق لغو شده باشد در سال ۱۸۵٤ع (۱۲۷۱ هـ ق) دولت برطانیه راساً وارد آوردن فشار، از خان قلات معاهده، را امضاء گرفت که به موجب آن خان موصوف تحت الحمایه، انگلیس قرار گرفته و به عسکر برطانیه اجازه میداد تا هر نقطه، خاك او را که لازم دانند اشغال کنند. چنانچه بموجب همین قرارداد در سال ۱۸۷٦ع (۱۲۹۳ هـ ق) عساکر انگلیس کویته را اشغال نمودند. روزنامه، لندن تایمز راجع به اشغال کویته در شماره، ۵ نومبر ۱۸۷۷ خود تبصره نموده قانونی بودن اقدام را «در حالیکه افغانستان به اساس ادعای تاریخی به آن دارای انترست میباشد» مورد سوال قرار داده و نوشته است که این کار، مارا از امیر افغانستان جدا ساخته موجب وقایعی خواهد شد که اقدامات احتیاطی جدی تری را ایجاب خواهد کرد.

(۲)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۱۹۳.

(۳)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۹۲.

تجاوز به افغانستان بود، به عطاء محمد خان هدایت داد تا به امیر خاطر نشان سازد که اگر امیر از راه دوستی پیش نیاید و نماینده‌ء انگلیس را قبول نکند «همان امدادی که او از گرفتن آن استغنی نشان میدهد به یکی یا دیگری از رقبایش که هر وقت برای قبول آن حاضر اند داده خواهد شد، هر وقتیکه ما افغانستان را در دست یك دوست خود مشاهده نکنیم، هیچ چیزی ما را مانع از این نخواهد شد که با روسیه موافقه کرده و در نتیجه‌ء آن افغانستان کاملاً از نقشه محو ساخته شود. قوای برطانیه طوری دور خاك امیر پراگنده است که حلقه‌ء آهنینی را گرداگرد او تشکیل داده و به وقت ضرورت میتواند آن را مثل ذره‌ء درهم خورد کند. افغانستان مانند ظرف سفالینی است که میان دو ظرف آهنین قرار گرفته باشد. اگر امیر نخواهد با ما موافقه‌ء فوری بکند روسیه خواهان چنین موافقه میباشد که علیه امیر با ما عقد نماید[۱] ما میتوانیم چنان قوه به افغانستان بریزیم که در صورت موافقت امیر با ما پیش از آنکه یك نفر عسکر روس بکابل مواصلت نماید به امداد امیر برسد و در صورت عکس آن منافع خود ما را حفظ کند. امتیازاتی که ما به امیر در برابر قبول مطالبات خود قایل میشویم عبارت است از:

۱- عقد یك قرارداد به عوض مکتوب های اطمینانیه‌ء سابق [۲] که درین قرارداد هم اساس متقابله مراعات خواهد شد یعنی دوست یکطرف دوست طرف دیگر و دشمن او دشمن طرف دیگر شناخته خواهد شد.

۲- رساندن امداد کافی اسلحه و پول در صورت تجاوز بلا موجب.

۳- جا نشینی عبدالله جان را قبول میکنیم. اما اگر بعد از شناسایی از طرف ما خود بخود سلطنت او سقوط کند ما برای بر قراری او یا افغان ها جنگ نخواهیم کرد.

ولی در صورتیکه هنوز بر تخت خود جالس بوده و مشکلاتی حس نماید، در آنصورت در حدود امکانات همان وقت با او امداد خواهیم نمود و نیز اگر امیر خواسته باشد ما حاضریم که یعقوب خان را در هند نظر بند نگه داریم.[۳]

---

(۱)- دیوك آف ارگایل میگوید که این افتراء است زیرا در پارلمان اظهار نشده که روس برای از بین بردن افغانستان کلاً و یا قسماً حاضر است و بنابران این گفته‌ء لارد لتین را باید بی حقیقت حساب کرد (کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ۱۹٤).

(۲)- دیوك آف ارگایل برین ماده چنین تبصره میکند که بین مکتوب های حکام اعلای گذشته و قرارداد پیشنهادی لارد لتین اصلاً فرقی وجود نداشت زیرا ملکه تمام قراردادهای کمپنی هند شرقی را تصدیق کرده بود (کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ۱۹٤).

(۳)- بقرار نظریه‌ء دیوك آف ارگایل این نکته در حالیکه برطانیه حق جانشینی شهزاده محمد یعقوب خان را هیچگاه تصدیق نکرده بود، بجای اطمینان سبب تشویش و بدگمانی امیر را فراهم میکرد. عجب تر اینکه این الفاظ تهدید در کتاب آبی که مشمول همین جریانات و به پارلمان برطانیه پیش شده بود داخل نبوده بکله اصلاً از فروری ۱۸۷٦ تا می ۱۸۷۷ (صفر ۱۲۹۳ تا جمادی الاول ۱۲۹٤ هـ ق) مکاتبات ویسرای و وزیر هند در اوراقیکه به پارلمان پیش شده درك ندارد (علل جنگ افغان صفحه‌ء ۹٦-۱۰۵).

٤- سالانه یکمقدار امداد مستمر تادیه خواهد شد. لیکن اندازه و شکل آن محتاج بحث جداگانه خواهد بود.

این بود تعهدات و پیشنهادات یا بعبارت دیگر وعده و وعید لارد لتین به امیر شیر علیخان که توسط نماینده، خود عطاء محمد خان سدوزایی به امیر موصوف پیش کرد به الفاظ دیوك آف ارگایل، ویسرای جدید هند میخواست در برابر عرضه های فوق، امیر شیر علیخان -در حالیکه وعده های حکام اعلای گذشته موجود و هنوز رسماً مرعی الاجراء بود- بدون آنکه آرزوهای قلبی او از هیچ جنبه تأمین شده باشد، کنترول تمام سیاست خارجی خود را که امیر بزرگترین قیمت را برای آن قایل بود، به انگلیس بسپارد و بلکه علاوه از قبول یك عده صاحب منصبان انگلیس بحیث نماینده در هرات و دیگر نقاط افغانستان تمام مملکت خود را صحنه، فعالیت گماشتگان رسمی و غیر رسمی انگلیس بگرداند.(۱)

این هدایت ویسرای بیش از آنچه دیوك آف ارگایل بر آن تبصره نموده و در فوق تذکار شد از طرف ما محتاج تحلیل و تبصره نخواهد بود تنها این قدر علاوه میکنیم که بعد از چنین تهدیدات و توهین ها در برابر این قسم وعده های مبهم و مطالبات کمرشکن چگونه تصور میتوان کرد که امیر شیرعلیخان ولو یك پادشاه مستقل و آزاد خیال هم نمیبود، بازهم انگلیس ها را دوست خود تصور کرده و از طریق دوستانه با ایشان پیش می آمد؟!

خصوصاً در حالیکه ویسرای با این توهین ها و تهدیدها اکتفا نکرده و در یادداشت خصوصی که به عطا محمد خان داده بوده علاوه کرده بود که این تعهدات جدید صرف در صورتی قابل اجرا خواهد بود که امیر شرایط جدید را بپذیرد و در صورت عدم قبول آن نه تنها تعهدات پیشنهاد شده صورت عمل نخواهد گرفت بلکه تعهدات سابق نیز ملغی شمرده خواهد شد و در آخر گفته بود که اگر پیشنهادات او کاملاً قبول نشود دیگر برطانیه در هیچ صورت ولو که هر نوع خطرات و مشکلات برای امیر رخ بدهد با او هیچگونه امداد نخواهد کرد.(۲)

اما در عین زمان لارد لتین یك مکتوب بنام امیر نیز نوشته و در آن اظهار کرده بود که خواهشهایی که نماینده، شما در سمله نموده بود طرف موافقه قرار گرفته است و اکنون باید نماینده، امیر برای امضای قرارداد به پشاور اعزام و با (لوئیس پیلی) که بحیث نماینده، ویسرای تعین شده است ملاقات کند.

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان صفحه، ۱۹۸.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱۹۸.

ازطرف دیگر نقل قراردادی که ترتیب شده بود، به «لوئیس پیلی» داده شده و نامبرده برای انعقاد کنفرانس در پشاور به ترتیبات آغاز کرده بود.

امیر شیرعلیخان که این تهدیدات و تحقیرها را به کمال بردباری گوش میداد باهم برای اثبات حسن نیت خود، سید نور محمد شاه صدر اعظم خویش را مامور ساخت تا برای مذاکره به پشاور عزیمت کند. ولی نسبت به تعیین نمایندهء دایمی انگلیس در افغانستان به او هدایت کافي داده و وانمود کرد که باید به نمایندهء ویسرای صریحاً بفهماند که قبول نمایندهء انگلیس نه تنها برای خود نماینده خطرناك است -و قضیه قتل مکدانلد را از طرف خسر برهء خود یاد آوری نمود- بلکه اگر امیر از او حمایت کند امکان شورش نیز می رود[1] و در باقی مسایل به سید نور محمد شاه صلاحیت داد.

مسئله نماینده را چون امیر شیر علیخان بترتیبی که انگلیس ها پیشنهاد کرده بودند صریحاً نقیض استقلال خود میدانست میخواست حتی المقدور بمقابل آن مقاومت کند و بقرار تصدیق خود سیاسیون انگلیس و وقایع مابعد درین اندیشه خویش حق بجانب هم بود.

به هرحال قبل از انعقاد کنفرانس داکتر گری که در کنفرانس های امباله و سمله حیثیت ترجمان را داشت یك مکتوب شخصی بنام سید نور محمد شاه نوشته و در آن نسبت به کنفرانس سمله اظهار تأسف کرده و گفته بود که اکنون ویسرای همه مطالبات امیرشیر علی خان را قبول میکند. گذشته را گذشته قیاس باید کرد. در سابق قرارداد وجود نداشت(!) و هر قسم تعبیرات از تعهدات مذکور امکان پذیر بود. اما حالا قرارداد قطعی عقد میشود.[2]

این بود اوضاع سیاسی و روابط بین افغانستان و انگلیس در موقع کنفرانس پشاور. یعنی لارد لتین اراده داشت حتماً امیر را در مورد یگانه مطالبه، که برای او غیر قابل قبول میباشد تحت فشار قرار بدهد تا اگر کار به قطع روابط بکشد ویسرای دست آویز حاصل نماید. بالمقابل امیر شیرعلیخان هم در مقاومت به مقابل این پیشنهاد اصرار داشت. لیکن از روی تجارب گذشته و وضع و لهجهء انگلیس ها از طرف انگلیس هیچ یك امید خوبی را به دل نمی پرورانید و صرف میخواست خود را از شر او نجات بخشد و لا اقل شرف و استقلال خویش را حفظ کند. غیر از این، طوریکه دیده شد هیچ نظر سوئی نسبت به ناکام ساختن کنفرانس نداشت. بلکه برای بار

---

(۱)- علل جنگ افغان - اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شده صفحهء ۹۷ و مابعد.
(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۰۵.

آخر حاضر شده بود تا با انگلیس ها نسبت به خود و مملکت خویش مذاکره و مفاهمه نماید.

روابط با روسیه:

درینجا قبل از آغاز فصل جدید که کنفرانس پشاور باشد، لازم است مختصری از روابط افغانستان و روسیه را نیز ذکر کنیم. زیرا از این پس این روابط نیز کسب اهمیت مینماید. یا بهتر بگوئیم از این به بعد روابط عادی امیر شیر علیخان و جنرال کوفمان حکمران تاشکند هم برای انگلیس ها بهانهء جدیدی را تشکیل میدهد تا بر امیر خورده گیری کنند و فشار بیندازند و امیر نیز در اثر این وضعیت و سردمهری های انگلیس مثل پدر خویش مجبور میشود این روابط عادی را بصورت مبالغه کارانه جهت یك مظاهرهء سیاسی برای جلب توجه انگلیس مورد استعمال قرار دهد.

قبلاً اشاره کردیم که از آغاز سلطنت دوم امیر شیرعلیخان و مخصوصاً بعد از عقد معاهدهء تعیین منطقهء بیطرف بین روس و انگلیس، میان امیر شیرعلیخان و جنرال کوفمان حکمران ترکستان روس روابط همجواری بر قرار شده بود و امیر شیرعلخان طبق تعهدی که با انگلیس ها نموده بود، این روابط خویش را از آنها مخفی نداشته بلکه همواره راپور آنرا به نمایندهء انگلیس میداد. حتی نقل مکاتیب واصله را به نمایندهء موصوف تسلیم میکرد و نسبت به طرز جواب آن از او مشوره میخواست. چنانچه مکتوب اول کوفمان نسبت به اصلاح قرارداد روس و انگلیس عنوانی امیر و مکتوب ثانی او نسبت به تبریك ولیعهدی شهزاده عبدالله جان بهمین طریق به نمایندهء انگلیس نشان داده شده و طوریکه دیوك آف ارگایل از روی اوراق رسمی دولت برطانیه مینویسد این مکتوب نویسی مورد اعتراض هیچکس -یعنی وزیر هند و یا وزیر خارجهء انگلیس- واقع نشده [۱] بلکه آن را یك امر عادی و طبیعی بین دو همسایه تلقی کرده بودند. بعد از آن در خزان ۱۸۷۵ع (۱۲۹۲ هـ ق) مکتوب دیگری از جنرال کوفمان بنام امیر واصل شد که در آن از مراجعت خود از سن پطرز بورگ -پس از ٦ ماه مسافرت- به تاشکند اطلاع داده و ضمناً اشاره کرده بود که دوستی روس و انگلیس برای ممالك تحت اثر شان یك فال نیك میباشد. تا زندگی آرام داشته باشند. این مکتوب نیز به اطلاع نمایندهء انگلیس رسانده شده مضمون آن به کلکته و لندن ارسال گشت (٦ جنوری ۱۲۷٦ع - ذی الحجه ۱۲۹۷ هـ ق)

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۷۰ و مابعد.

و مورد هیچ قسم اعتراض از طرف وزیر هند یا وزیر خارجهء انگلیس واقع نشد و تا اینوقت هیچ قسم اضطراب نسبت به مکاتبات کوفمان با امیر شیرعلیخان در دوایر انگلیسی احساس نمیگشت. در ۲۵ ماه اگست ۱۸۷٦ع (اخیر شعبان ۱۹۲۳ هـ ق) مکتوب مفصل دیگری از جنرال کوفمان به امیر شیر علیخان رسید که در آن دلایل اشغال خوقند (فرغانه) را شرح داده بود و این مکتوب نیز به سلسله لارد لتین رسیده و توسط او به وزیر هند و وزیر خارجهء انگلستان رسانده شد لیکن هیچیك تبصره بران بعمل نیامد[۱] و یك امر عادی و طبیعی تلقی گردید. خلاصه درین فرصت طولانی که حکام اعلی و وزرای مختلف پی هم روی کار آمدند و حتی کابینه ها تبدیل شد، مفهوم عدم مطلوب بودن روابط عادی بین افغانستان و روسیه در دوایر انگلیسی احساس نشده بود.[۲]

بالآخره در ۱٦ ماه ستمبر ۱۸۷٦ (رمضان ۱۲۹۳ هـ ق) برای بار اول ویسرای به وزیر هند تلگرام کشید که باید به حکومت روسیه نسبت به مکاتبات مکرر او با امیر شیر علیخان -که خلاف قرارداد میباشد- اعتراض کند وضمناً اطلاع داد که دو نفر نمایندهء روس درکابل اقامت دارند. وزیر خارجهء انگلیس در اثر گرفتن این تلگرام که وزیر هند بتاریخ ۲۲ ماه مذکور به او نشان داد، در جواب گفت که نسبت به مکاتبهء عادی بین کوفمان و امیر بر دولت روس حق اعتراض را ندارند. زیرا مبادلهء همچو مکاتیب نقیض قراردادها نمیباشد. اما اگر وجود نماینده گان بومی روس در کابل حقیقت داشته باشد و به اثبات برسد و معلوم شود که برای عقد معاهدهء تجاوزی و دفاعی و یا امضای قرارداد تجارتی آمده اند (طوریکه راپور رسیده است) در آنصورت البته دولت برطانیه حق اعتراض را بر دولت روس خواهد داشت. چنانچه وزیر خارجهء برطانیه نسبت به مکتوب نویسی کوفمان به امیر شیرعلیخان به دولت روس قطعاً مراجعه نکرده صرف از حکومت موصوف سند تحریری خواست تا بدون مشورهء دولت برطانیه با امیر هیچگونه قراردادی عقد نکند.[۳]

علت این تغییر فوری و پریشانی حکومت انگلیس نسبت به مسئلهء روابط روسیه و

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۷۱-۷۲- بعقیدهء اکثر مؤرخان منجمله آرنلد فلیچر امریکایی دلیل عمده، مکتوب نویسی و دوام رابطه امیر شیر علیخان را با جنرال کوفمان، ترس امیر از دولت روس و احتمال تحریك سردار عبدالرحمن خان علیه او بوده است- کتاب افغانستان چار راه فتوحات صفحهء ۱۲۹.

(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۷۲-۷۳.

(۳)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۷۰-۷۵.

افغانستان چه بود؟

طوریکه دیوك آف ارگایل میگوید برای درك این حقیقت چند تاریخ باید بخاطر سپرده شود: در ماه دسمبر ۱۸۷۵ع (ذی قعده ۱۲۹۲ هـ ق) به دولت برطانیه اطلاع رسید که روس به موافقهء آستریا و جرمنی فکر مداخله را به طرفداری تبعهء نصارای عثمانی در متصرفات آن دولت دارد. بتاریخ ۳۰ دسمبر سال مذکور پروتوکول مشهور به «یادداشت اندرانی» در بوداپست در همین موضوع امضاء شد و ملاقات سه امپراطور (روس، آستریا و جرمنی) طرف رشك طرفداران عثمانی در لندن واقع گردید. بتاریخ ۱۵ جنوری ۱۸۷۶ع (اخیر ذی الحجه ۱۲۹۳ هـ ق) حکومت برطانیه مجبور شد که به این فیصله الحاق خود را اظهار کند. در ماه فروری تا ده اپریل ۱۸۷۶ع (محرم - صفر و نصف ربیع الاول ۱۲۹۳ هـ ق) مذاکرات دول ادامه داشته و قوهء سیاسی روس رویه ازدیاد می رفت و تمام دول بزرگ اروپا را در حلقهء سیاست خود در آورده بود و به این قسم بر دولت عثمانی فشار می آورد تا طرز ادارهء خود را اصلاح کند. در ماه می (ربیع الثانی) یادداشت برلین روی کار آمد و دولت برطانیه بالآخره از سیاست تسلیم مجبور به انصراف شده آن را رد کرد و یادداشت مذکور از اعتبار ساقط شد. مقصد یادداشت مذکور این بود تا در صورت وقوع جنگ بین روس و عثمانی دول اروپا روسیه را تقویت کنند. در همین بین بود که ویسرای جدید (لارد لتین) به هند مقرر شد و هدایت نامهء فوق الذکر به او تفویض گردید و او بعد از احساس مشکلات در اجرای مقاصد خود ولولهء خطر روس را در ماه دسمبر (رمضان) بلند کرد.

درینوقت اوضاع در اروپا بحرانی بوده روسیه با تحت تاثیر قرار دادن عقاید عامهء انگلیس ها، حکومت برطانیه را مجبور ساخت تا علناً برخلاف سیاست عمومی اروپا قیام نکند. باهم در ۲۰ سپتمبر دیزائیلی نطق معروف ضد روس خود را ایراد کرد و در روز بعد از آن سالسبوری اعلام نمود که مکاتبات کوفمان با امیر مخالف معاهدات میباشد.(۱)

به این قسم فهمیده شده میتواند که این اعلام ولوله اندازی حکومت برطانیه هیچ یك حقیقت جدی را حایز نبوده و صرف در اثر اوضاع سیاسی اروپا که بیشتر به مسئلهء عثمانی و موازنهء قوای دول بزرگ ارتباط داشت، تولید شده بود.

به هرحال این هم ناگفته نماند که درین بازی تنها انگلیس داخل نبود بلکه روس نیز عین

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۷۶-۸۳.

همین سیاست را برای اجرای مقاصد خویش در شرق و غرب بازی میکرد. دولت زار هم میخواست با مظاهرات نزدیکی به افغانستان موجبات تهدید انگلیس را در شرق و غرب فراهم سازد و این تقریباً نظیر همان بازیبی بود که روس در وقت سلطنت اول امیر دوست محمد خان به مقابل انگلیس میخواست بازی کند و متأسفانه که درین دفعه نیز این بازی به نقص افغانستان تمام شد.

فصل سی و چهارم
کنفرانس پشاور و نتایج آن

عطامحمد خان سدوزایی وکیل دولت برطانیه مقیم کابل در اخیر اکتوبر ۱۸۷۶ع (شوال ۱۲۹۳ هـ ق) با هدایات فوق الذکر به دربار امیر رسیده و امیر پس از شنیدن تمام تهدیدات و پیشنهادات او برای غور و مداقه مدت دوماه مهلت خواست و بزرگان ملت را جمع نمود تا با ایشان مشوره کند.

درین مدت لارد لتین اقدامات دیگری را در هند شروع کرد که بیشتر سبب بدگمانی امیر را فراهم نمود، از جمله یکی آن اشغال نظامی قلات بلوچستان و تعمیر قشلهء بزرگ عسکری در آنجا بود که با اشغال کویته و تعمیر قشلهء بزرگ در آن شهر حلقه غربی دور افغانستان را که ویسرای در هدایت نامهء خود هم به آن اشاره کرده بود تکمیل میکرد. در عین زمان خود لاردلتین برای دورهء سرحد غربی هند حرکت کرده به پشاور آمد (۲۲ اکتوبر) و به ساختمان یك پل از قسم پل کشتی(جسر) در موضع (خوشحال گر) بر رود سند امر داد[۱] و سپس صاحب منصبان را به تل (واقع وزیرستان) اعزام کرد تا برای تعمیر جای رهایش یك قطعه عسکر ترتیبات بگیرند. علاوه بر این عسکر کافی را در راولپندی تمرکز داده به مهاراجهء کشمیر امر کرد که یك قطعه عسکر را از طرف گلگت جانب ستوال و چترال اعزام دارد تا بر قبائلی که مهاراجه آنها را تحت ادارهء خویش میدانست کنترول خود را قایم سازند. و البته تاثیر فوری این اقدامات آن بود که امیر خود را از سه طرف مورد تهدید میدید: از سمت شرق از جانب کشمیر، از جنوب از طرف راولپندی، از غرب از طرف قلات بلوچستان.

این بود ترتیباتی که قبل از کنفرانس پشاور برای استقبال نمایندهء امیر شیر علیخان از طرف حکومت برطانیه روی کار آمده بود. باهم امیر شیر علیخان در ضمن مجالس متعدد که

---

(۱) - دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۱۲-۲۱۳- مؤلف مذکور میگوید لیکن وقتیکه در ماه جون ۱۸۷۷ع (جمادی الاول ۱۲۹٤ هـ ق) در پارلمان از وزیر هند نسبت به ساختمان این پل و تجمع عسکر در سرحد افغانستان استفسار بعمل آمد، نامبرده آنرا تردید کرد. در حالیکه پل مذکور در آن وقت تکمیل شده بود.

در آن اکثریت بزرگان مملکت اشتراك نموده بودند، فیصله کرد که یا دولت بزرگ همسایهء خود از راه شدت و عناد پیش نیامده و حتی المقدور به مطالبات آن تا جائیکه به استقلال مملکت صدمه وارد نکند موافقه کند. چنانچه عین این احساسات امیر و مشاورین او را عطامحمد خان نمایندهء انگلیس مرتباً درین عرصه به اطلاع حکومت خود میرسانید. لیکن لارد لتین که یك فیصلهء فوری را به انتظار داشت، از طول کشیدن جواب قطعی امیر ناراضی بوده، بر نمایندهء خود فشار می انداخت که زودتر جواب آخرین را حاصل کند و چون نمایندهء موصوف دلایل این معطلی را به او شرح میداد عصبانی میشد. چنانچه در راپورهای خود به وزیر هند صریحاً از او شکایت کرده و این تعطیل را دلیل نالایقی و حتی خیانت نمایندهء موصوف دانسته بود[1] و تعلل امیر را هم عبارت از فکر کمانی کردن وقت از طرف امیر قیاس نموده و گفته بود که چون امیر از اوضاع سیاسی اروپا و اختلافات روز افزون انگلیس و روس در مسایل عثمانی مطلع بوده و امکان جنگ را بین دو دولت مشاهده میکند بنابران میخواهد وقت را بگذراند تا وضعیت معلوم شود و آن وقت با طرف قوی اتحاد نماید.[2]

جواب این الزامات را دیوك آف ارگایل در کتاب خود موسوم به قضیهء افغانستان خود داده و نسبت به برائت نماینده میگوید که شکایات لارد لتین از او، نه تنها بی حقیقت است بلکه دور از انصاف نیز میباشد و در حالیکه لارد لتین در راپور خود به وزیر هند میگوید که اطلاعات نماینده (روز بروز فاصله دار تر و مبهم و غیر قابل فهم تر میشود) دیوك آف ارگایل مینویسد که در ظرف یك ماه (بین ۲۳ نوامبر و ۲۵ دسمبر ۱۸۷٦ع - ذی قعده و ذی الحجه ۱۲۹۳ هـ ق) نمایندهء موصوف ۸ مکتوب مفصل واضح و روشن فرستاده که در دوسیه های حکومت هند وجود دارد و درین مکاتیب تصویر وقایع و احساسات امیر را کماهو حقه شرح داده و گفته است که امیر قلباً آرزو ندارد با حکومت قوی برطانیه -که همین الان وعده های خود را شکسته و یك دولت ضعیف را با بی عدالتی های مزید، تهدید میکند- قطع روابط نماید. دیوك آف ارگایل میگوید که فقط همین حق گویی نماینده که مخالف نظریات لاردلتین بوده سبب این عصبانیت وقضاوت نامنصفانه دربارهء او شده است.

عطامحمد خان اظهار کرده بود که امیر ازین طرفدار قبول نمایندهء انگلیس نیست که تحدید

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۲۱٦- مولف نامبرده اظهار تعجب میکند که درین صورت چگونه ویسرای بتاریخ ۱۳ اکتوبر همین سال موقعیکه نمایندهء موصوف برای اخذ هدایات به سمله رفته بود، یك ساعت قاب طلا با ده هزار کلدار بنام «تقدیر از خدمات صادقانه اش» باو داده بود؟

(۲)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۲۱٤-۲۱۵.



امیر شیرعلی‌خان وهیئت معیتی او درسفر امباله ـ درکنار امیرشهزاده عبدالله‌خان ولیعهد ـ بطرف راست او: سرعسکر وصفدرعلی‌خان لالهٔ ولیعهد ـ بطرف چپ منشی بختیار هندی نمایندهٔ انگلیس ـ ایستادگان ازراست بچپ سیدنورمحمدشاه صدراعظم شاغاسی شیردل خان ـ سپه سالار حسین‌علی‌خان ـ عطاء محمدخان سدوزایی سفیر انگلیس ـ شخص اخیرشاه مردخان ـ دونفر دیگر شناخته نشد. اطفال‌خوردسال پسران صفد ر علی خان همبازیهای ولیعهد .



امیر محمد یعقوب خان ووزراء ودرباریان او
نشستگان : بطرف راست امیر محمد یعقوب خان : مستو فی حبیب الله خان وردك و سردار محمد یو سف خان عم امیر بطرف چپ او: داؤ د شاه خان سپه سالار وسردار محمدآصف‌خان

بعضی ازنمایندگان وصاحب منصبان اعزامی انگلیس در افغانستان



جنرال پالك



سرلوئی کیوینیاری مشهوربه‌کنماری
باعده از طرفداران انگلیس



جنرال رابرتس مشهور به‌راپت

صلاحیت او که به امور سلطنت مداخله نکند مشکل خواهد بود. آیا از این گفتار صریح تر و واضح تر چیزی میتوان پیدا کرد؟ حقیقت اینست که لارد لتین از مخالفت و اظهار وجود این شخص به مقابل «سیاست جدید امپریالستی» خود عصبی شده بود.[۱]

بعضی ها میگویند که شاید علت آمادگی های عسکری انگلیس در سرحدات افغانستان از اثر کدام هدایت خصوصی حکومت برطانیه که در اروپا به مقابل روسیه بازی او ضعیف بوده و میخواست از این طرف آن را تقویه و روس را تهدید کند بعمل آمده باشد. لیکن در هر صورت این تدابیر طبعاً موجب بدگمانی و حتی ناراضی امیر را فراهم میکرد. و اگر چنانچه میگویند امیر ترتیبات جهاد را در سرحد گرفته و بزرگان مهمند و سوات و باجور را برای آماده بودن دعوت کرده باشد، هم جز فکر دفاع و اخذ تدابیر حفظ ما تقدم دیگر دلیلی نداشته است که این در برابر اقدامات انگلیس و تهدیدات علنی او نه تنها یك امر طبیعی بلکه لازمی بوده است. اما راجع به نمایندگان روس که انگلیسها میگفتند درین وقت در کابل رفت و آمد داشتند همینقدر کافیست گفته شود که به جز حاملین همان مکاتیبی که در فوق ذکر شد و آخرین آن نسبت به اطلاع سقوط خوقند بود، دیگر کدام ایلچی روس به کابل نرسیده بود و خصوصاً درین دوره دوماه مذاکرات داخلی امیر، هیچ یك نماینده روس به دربار او وجود نداشت. چنانچه نماینده انگلیس بتاریخ ۷ اکتوبر (شوال) به ویسرای اطلاع داده بود که امیر به آمد و رفت ایلچی های روس خوش نیست و آنها را موجب تولید جنجال برای خود میداند[۱]

به هرحال طوریکه در فوق اشاره شد در آخر دسمبر ۱۸۷۶ع (اوائل محرم ۱۲۹٤ هـ ق) امیر به اساس تصمیم لویه جرگه فیصله کرد که با وجود توهین ها و تهدیدات لارد لتین و با اینکه هیچ یك پیشنهاد جدیدی که یکی از آرزوهای امیر را بطور قناعت بخش بر آورده بتواند بمیان نیامده است، باز هم صدر اعظم خود را با یك هیئت مرکب از میرآخور احمد خان و میرزا باقر خان به پشاور اعزام دارد تا دلائل امیر را نسبت به عدم قبول بعضی مطالبات انگلیس ها و همچنین برخی تمنیات خودش را به نماینده ویسرای ارائه کند و در اطراف قرارداد جدید مذاکره بعمل بیاورد.

کنفرانس پشاور بتاریخ ۳۰ جنوری ۱۸۷۷ع (اوائل صفر ۱۲۹٤ هـ ق) شروع شد. در

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحه ۲۱٦-۲۱۷.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحه ۲۰۹.

کنفرانس لوئیس پیلی سعی کرد به نمایندهء امیر شیر علیخان وانمود کند که درخواست و مطالبهء قرارداد جدید از طرف امیر میباشد. سیدنور محمد شاه که از وضعیت پوره واقف بود، اول به اول این مسئله را تردید کرد و گفت که نه این کنفرانس و نه کنفرانس سمله، هیچ کدام به خواهش امیر انعقاد نیافته و امیر هیچ یك پیشنهاد تازهء نکرده بلکه همیشه پیشنهاد کنفرانس و خواهش مذاکرات از طرف برطانیه بوده است. اکنون هم امیر با قراردادها و مذاکرت سابق قانع بوده و هیچ یك مطالبهء تازه ندارد و همان قرادادها و تعهدات برطانیه را کافی می شمارد.[۱] زیرا امیر و صدر اعظم او میدانستند که برطانیه در برابر مطالبات جدید چه خواهش های سنگین از ایشان بعمل می آورد بنابران جرئت مطالبهء جدید را نداشته و به شرائط حاضر اکتفاء میکردند.

وقتیکه لوئیس پیلی اصرار نمایندهء امیر را نسبت به این موضوع مقدماتی که روح دیپلوماسی طرفین را تشکیل میداد مشاهده کرد، مجبور شد سخن را طور دیگر گشتانده و قبول کند که مطالبه از طرف برطانیه است. اما این مطالبه به مقابل امضای قرارداد جدیدی است که تعهدات سابقه را که فاقد شکل عهدنامهء رسمی و دولتی بود جنبهء رسمیت می بخشد. درینجا باز سیدنورمحمد شاه باریکی مطلب راملتفت شده اظهارکرد که آیا بین تعهدات حکام اعلای گذشته وقراردادی پیشنهادی ویسرای موجوده از حیث اعتبار کدام تفاوت موجود است و آیا اگر چنین باشد قراردادی که شما امروز میکنید خلف شما خواهد توانست آنرا بی اعتبار تلقی کند؟ وآیا درین کنفرانس ما میتوانیم قراردادهای سابقه را ملغی قراردهیم؟ چنانچه نمایندهء انگلیس مجبور شد حقیقت را اعتراف کرده وب گوید«نه»[۲] آنوقت بطرف دیگر گریز کرده گفت که امیر از کنفرانس امباله و کنفرانس سمله راضی نبود. سید نور محمد شاه اظهار کرد که برخلاف امیر از هردو کنفرانس رضائیت داشت و اگر هم نارضایتی درین بوده نسبت به تعهدات و اطمینانهای لارد مایو و لارد نارت بروك نبود بلکه یك موضوع عدم رضائیت امیر، مداخلهء انگلیس در مسئلهء شهزاده محمد یعقوب خان بود. حالانکه ما در قسمت تعهدات، بیشتر از آنچه لارد مایو و لارد نارت بروك به ما وعده کرده و اطمینان داده بودند از شما چیزی نمی خواهیم.

در مجلس سوم بالآخره لوئیس پیلی به موضوع اصلی کنفرانس که دو مجلس اول برای

(۱)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکرصفحهء ۱۲۱.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۲۴-۲۲۵.

آماده ساختن زمینه جهت پیش کردن آن بود (و طوریکه دیدیم در آماده ساختن زمینه هم کامیاب نشد) تماس گرفت و دلائل لزوم نماینده‌ء دایمی انگلیس نژاد را برای «باخبری اوضاع دشمنان» وانمود کرد. سید نور محمد شاه که خوب حاضر بود گفت این موضوعی است که از وقت امیر دوست محمد خان تا اکنون مکرر به دولت برطانیه توضیح و اظهار شده که مردم افغانستان از وجود نماینده‌ء انگلیس خوف دارند و در نزد شان سوء ظن تولید میکند و این هم برای شخص پادشاه وقت و هم برای دولت برطانیه مضر تمام میشود و بجای نفع ضرر بار می آورد. اگر مقصد از اخذ اطلاعات باشد نماینده‌ء مسلمان شما خوبتر میتواند این کار را انجام بدهد و حتی خود مامورین افغانستان هم این کار را که برای نفع طرفین است انجام خواهند داد و ضمناً خواهش کرد که چنان مسئله را که تمام تعهدات و قراردادهای سابق از اثر آن بهم میخورد بالا نکند زیرا در قراردادهای ۱۸۵۵ع (۱۲۷۱ هـ ق) و ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) منعقده بین انگلیس و امیر دوست محمد خان و همچنین در تعهدات کنفرانس امباله و کنفرانس سمله در وقت خود امیر شیر علیخان صریحاً «عدم تحمیل نماینده‌ء انگلیس بر افغانستان» تذکار شده است و نقض آن تمام تعهدات گذشته را از بین می برد.

لوئیس پیلی درین قسمت به بعضی ماده های قرارداد ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) اشاره کرده و اصرار نمود که از سابق امکان تعیین نماینده‌ء انگلیس در کابل پیش بینی شده بود. سید نور محمد شاه جواب داد که قرارداد مزبور جنبه‌ء موقتی برای جنگ ایران داشته و خاتمه‌ء اعتبار آن صریحاً در ختم آن محاربه در قرارداد تذکار شده بود. بالعکس در ماده‌ء ۷ آن ذکر است که «نماینده‌ء دایمی شخص مسلمان بوده در کابل اقامت میکند.» حالا در ماده‌ء دیگر که تعیین صاحب منصب ذکر شده «در نقاطی که عسکر افغان به مقابل ایران جمع میشود» قید بوده و هم نسبت به اینکه اینها حق مشوره دادن و تماس به امور داخلی را نمیداشته باشند صراحتاً تذکار بعمل آمده است.[۱]

سید نور محمد شاه جواب داد که این گفته‌ء ویسرای کاملاً مخالف نص قراردادهای گذشته است که حکام اعلای سابقه با امیر افغانستان عقد کرده و تا اکنون مرعی الاجرا میباشند و به استناد تعهدات و قراردادهای گذشته ویسرای حق ندارد امداد خود را از افغانستان در موقع تجاوز خارجی یا اختلال داخلی دریغ نماید. مگر اینکه قراردادهای سابق یك جا رسماً کاملاً ملغی قرار داده شود و این مسئله با مطالبه‌ء فعلی برطانیه که قبول نماینده‌ء انگلیس را از امیر

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه‌ء افغانستان صفحهد ۱۲-۱٤-۱۶.

خواسته است هیچ ربطی ندارد. چه به موجب قراردادها و تعهدات سابقه، دولت برطانیه نه تنها حق این مداخله را از افغانستان ندارد بلکه خودش بار بار در متن تعهدات و قراردادها عدم مطالبهء تعیین نمایندهء انگلیس را در افغانستان تعهد نموده است.

لوئیس پیلی که تمام مساعی خویش را برای اقناع نمایندهء امیر شیر علیخان ناکام دید و منطق قوی و قوت استدلال او را مشاهده کرد اظهار داشت که اگر این مطالبه قبول نشود در انصورت هیچ یك اساس برای مذاکرات باقی نخواهد ماند و بنابران طرح و توضیح باقی مواد قرارداد پیشنهادی ویسرای بی لزوم میباشد. این را گفته حتی از دادن مسودهء قرارداد پیشنهادی ویسرای به سیدنور محمد شاه انکار ورزید.[۱]

سید نور محمد شاه به کمال ادب ولی با منطق و متانت کامل اظهار داشت «درین موقع توجه شما را بصورت دوستانه و صادقانه بسوی این نکته جلب میکنم که از روی اساساتیکه برای شما به واسطهء فیصله های عاقلانهء مشاورین و وزرای ملکهء انگلستان در لندن و حکام اعلای او در هند بعد از مذاکرات و غور عمیق در طول مدت این سال های دراز گذشته، شده و از طرف ملکه تصویب گردیده، حکومت افغانستان یقین دارد که حکومت برطانیه به شرافتمندی کامل به این اساسات دایمی و محکم پابند خواهد بود و به آن دوام خواهد داد.»[۲]

بعد از این مذاکرات که روی هم رفته مدت ۲۰ روز را با وقفه های کوتاه در بر گرفته و طی آن گاهی یکی و گاهی دیگری فرصت ارائه دلایل خود را حاصل میکردند. بالآخره مذاکره به جایی رسید که بایست طرفین از آمرین خویش هدایت تازه بگیرند و مجلس تا ۱۵ مارچ برای این مقصد معطل شد. جواب ویسرای بتاریخ ۱۵ مارچ ۱۸۷۷ع (اوایل ربیع الاول ۱۲۹٤ هـ ق) واصل گردید و این جواب به قول دیوك آف ارگایل پر از الزام، تحقیر و خشونت بود. ویسرای در اول اظهار تأسف کرده بود که امیر خود را از شرف حضور نمایندهء برطانیه در دربار خود محروم ساخته است و سپس گفته بود که مملکت و ملت در عصر سلطنت این پادشاه به حال توقف و رکود مانده بلکه وضع مشکوك و پرشور اهالی افغانستان و قوهء ضعیف حکومت نسبت به ادوار گذشته بیشتر محسوس شده است - **که این نظریه به شهادت تاریخ که عصر امیر شیر علیخان را بعد از عصر احمد شاه درانی درخشان ترین ادوار تاریخ افغانستان نشان میدهد نه**

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۳۵.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۳۰.

تنها بی اساس بلکه دور از انصاف است.-

و متعاقباً ویسرای پس از تذکار وضعیت غیر دوستانهء امیر و تماس های مبهم به قراردادها و رویدادهای گذشته، نسبت به امکان اعزام نمایندگان اروپایی در افغانستان به نتیجه رسیده و گفته بود که حکومت برطانیه کوچکترین آرزویی هم ندارد که بر یك همسایه، دل ناخواه یك قراردادی را که برای خودش آنقدر پر خرج تمام میشود تحمیل کند زیرا پیشنهاد این قرارداد از طرف برطانیه برای امیر یك امتیاز بزرگ تلقی می شده است.[۱]

و سپس از اینکه تمام پیشنهادات از طرف نمایندهء امیر رد شده است تذکار[۲] و نسبت به کافی بودن قراردادها اظهار نظر کرده بود که قراردادها با مرور زمان کهنه شده و اعتبار خود را باخته اند.[۳]

بالآخره ویسرای نظریهء خود را نسبت به ناکامی کنفرانس چنین اظهار کرده بود «اگر قرارداد جدید عقد نشود در آنصورت هردو حکومت باید به موقعیت های مربوطهء سابق خویش عقب بروند» و ضمناً اشاره کرده بود که باید امیر بداند که عدم قبول نماینده دلیل عدم دوستی او به مقابل برطانیه تلقی میشود و بر علاوه بسا دلایل دیگر نیز فقدان نظریات دوستانه را از طرف امیر اثبات مینماید از قبیل عدم قدردانی از امداد پول و اسلحه که برطانیه به او داده و منع عبور صاحب منصبان انگلیس از افغانستان و فکر تجاوز به ذریعهء تحریك جهاد و غیره و غیره... سپس قراردادهای گذشته را تحلیل و قرارداد سال ۱۸۵۷ع (۱۲۷۳ هـ ق) را خصوصاً در مادهء ۷ آن مد مطالبهء خویش که بزعم او «راه را برای مطالبه تعیین صاحب منصبان اروپایی در افغانستان از طریق دوستانه باز گذاشته است» تلقی کرده بود[٤] و در آخر ادعا کرده بود که این قراردادها برطانیه را به هیچ قسم تعهدی برای حمایت و مدافعه و یا امداد امیر و یا فامیل او به مقابل کدام دشمن و یا خطر خارجی و داخلی پابند نمی سازد در خاتمه گفته بود که «برطانیه اتحاد و یا حمایت خود را بر کسی که طالب آن نیست تحمیل نمیکند و به مقابل افغانستان کدام قصد دشمنانه ندارد و قطعاً آرزوی مداخله در امور داخلی مملکت مزبور را نیز به دل نمی پروراند. بلکه باز هم استقلال و حکمرانی امیر را با مراعات نزاکت احترام و این رویهء

---

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیهء افغانستان صفحهء ۲۳٤.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۳۵.
(۳)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۳۵.
(٤)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۳۹.

خود را دوام خواهد داد و تا وقتیکه امیر به قراردادها پابند باشد[۱] برطانیه آنها را کاملاً پابرجا میداند و بنابران بالای هردو طرف پابندی هایی را تحمیل میکند و امیر باید از هیچ قسم عمل دشمنانه از طرف برطانیه هراس نداشته باشد[۲]

با گرفتن این مکتوب باز سید نور محمد شاه کوشش کرد که مذاکرات را دوام بدهد و پیشنهادات انگلیس را کاملاً بداند و از قطع و ناکامی مذاکرات جلوگیری کند. اما لوئیس پیلی گفت که اوامر ویسرای قاطع است. [۳]

و درین بین سید نور محمد شاه مریض شده و خبر مریضی شدید او که بکه ابل رسید امیر برای آنکه مذاکرت به کلی قطع نشود فیصله کرد که مستوفی حبیب الله خان وردك برای ادامهء مذاکرات به پشاور اعزام شود و به معیت ملا شاد محمد کتب خیل لوگری و محمد ظاهر خان همراه نمایندهء برطانیه در باب عقد قرارداد جدید گفتگو کند.

طوریکه از اوراق رسمی حکومت هند استنباط میشود، در همین وقت به نمایندهء انگلیس و هم ویسرای اطلاع رسیده بود که این نماینده از طرف امیر اختیار قبول تمام مطالبات انگلیس را حاصل کرده است. [٤]

بتاریخ ۲۷ مارچ (اواسط ربیع الاول) سید نور محمد شاه در اثر مرض محرقه و سرسام -که طبعاً در نتیجه فشار روحی برای او دست داده بود- در همانجا وفات و جنازهء او به امر امیر بطرف کابل نقل داده شد و با تشریفات مجلل که در خور شان همچو یك وزیر کار دان و خدمتگار صادق مملکت است به مشایعت ولیعهد سلطنت شهزاده عبدالله خان از کوتل یك لنگه به قبرستان شهدای صالحین نقل و در آنجا دفن گردید. [٥] نمایندهء جدید امیر در سرحد رسیده و آمادگی خود را برای از سر گرفتن مذاکرات اظهار داشت. لیکن بتاریخ ۳۰ مارچ تلگرام

(۱)- تناقص را ملاحظه فرمائید که از یکطرف ویسرای خود را از تمام تعهدات بمقابل امیر در آینده مبرا اعلام میدارد و از طرف دیگر چند سطر پایین تر برجا بودن قراردادها و وجود تعهدات دوجانبه را تائید میکند (دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤۲).

(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤۲-۲٤۳ (در همین وقت ویسرای به وزیر هند نوشته است که ما چیزی نوی به امیر و تعهد جدیدی را به برطانیه تحمیل نکرده ایم صفحهء ۲٤۲).

(۳)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤٤-۲٤۷.

(٤)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤٥.

(٥)- اگرچه مزار این مرد بزرگ و خدمتگار صادق و صمیم وطن بواسطه برهم خوردن بساط سلطنت امیر شیر علیخان بی نام و نشان مانده و پیدا شده نتوانست اما حکومت انتقالی در سال ۱۳٤٤ ش (۱۹٦٥ع) محلهء جدید الاحداث سیاه سنگ را تا کوتل یك لنگه بنام او موسوم گردانید.

مختصر و قاطع ویسرای به لوئیس پیلی رسید که ختم کنفرانس را اعلام میداشت و لوئیس پیلی بدون آنکه احترام نماینده، امیر را بنماید و یا از او پذیرایی کند، پیغام فرستاد که کنفرانس ختم شده است، و آمدن او ضرورت ندارد، بهتر است برگردد. زیرا بقول دیوك آف ارگایل لارد لتین اندیشه داشت که مبادا به خواهشهای اول خود گیر بیاید. بنابران تاکید کرده بود که اگر نماینده، جدید بیاید هم از مذاکرات مزید با وی جداً خودداری شود[۱] اما ویسرای در راپور خود به وزارت هند، از تلگرام خود برای ختم کنفرانس ذکری ننموده و صرف اینقدر گفته بود که نظر به تحقیقات لوئیس پیلی ادامه مذاکرات برای عزت و آبروی برطانیه با امیر فعلی کابل در حالیکه از مقابله احساسات دوستانه، برطانیه انکار و آنرا به تلخی رد کرده است(؟) مناسب نمی باشد[۲] حالانکه همین شخص بتاریخ ۲۸ مارچ یعنی دو روز قبل از اصدار تعطیل کنفرانس و فردای روز مرگ سید نور محمد شاه در کلکته به نمایندگان مطبوعات اظهار نموده بود که «نماینده، امیر برای تبادل افکار دوستانه به پشاور دعوت شده بود ولی کنفرانس در اثر واقعه، ناگوار فوت نماینده، موصوف معطل شده است»[۳]

این بود خلاصه، رویدادهای کنفرانس پشاور و طرز عمل حکومت برطانیه و سیاست مخفی آن درین کنفرانس که موازی با ترتیبات عسکری برای تجاوز به افغانستان و تقریباً برای پوشاندن آن و پیدا کردن بهانه جهت شروع عملیات در حالیکه به هیچ صورت این سیاست خود را مخفی کرده نمیتوانست صورت گرفته و بالآخره به شهادت بزرگترین سیاسیون انگلیس مانند دیوك آف ارگایل وزیر سابق هند و اوراق رسمی پارلمان برطانیه کنفرانس مزبور از طرف برطانیه ناکام و قطع گردید و مراجعه دادن به نماینده، ثانی امیر توهین بزرگتری را هم به امیر شیر علیخان وارد ساخت[٤]

طرز عمل و رویدادهای این کنفرانس را دیوك آف ارگایل در کتاب خویش موسوم به قضیه،

(۱)- دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان ٢٤٥
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحه، ٢٤٥
(۳)- کتاب قبل الذکر صفحه، ٢٥٠-٢٥١.
(٤)- دلیپ کمار گوش مؤلف معاصر هندی در صفحه، ۳۵ کتاب خود موسوم به انگلیس و افغانستان مینویسد: لارد لتین میخواست امیر شیر علیخان یك زمامدار تابع برطانیه باشد نه یك پادشاه مستقل و مقتدر بنابران وقتیکه حس کرد که امیر این رول را قبول نمی کند با اینکه معلومات داشت که نماینده، جدید با هدایات و صلاحیت بیشتر در راه میباشد مذاکرات پشاور را قطع کرد. همچنین ریچرد میسن مؤلف انگلیس در کتاب کابینه لارد بیکانسفیلد و روابط آن بافغانستان مینویسد که قطع مذاکرات پشاور روی نقشه معین بیش از پیش تجویز شده بود. (کتاب مذکور صفحه، ۱۳).

افغانستان که در آن سیاست حزب محافظه کار را عموماً و سالسبوری و لارد لتین را خصوصاً مورد انتقاد قرار داده، خیلی خوب و از روی دلیل و منطق و بیطرفی و بیغرضی تحلیل و ملامتی های قطعی و تردید ناپذیر را به دوش مامورین انگلیسی تحمیل کرده است که به همین نکات مختصر فوق درینجا اکتفا کرده و مفصل آن را به اصل مأخذ مذکور حواله میدهیم [۱] ولی یك نکته را ناگفته نباید گذاشت و آن اینست که لارد لتین خودش عواقب سیاست خویش را خوب درك نموده و میدانست که نتیجهء آن عبارت از انداختن امیر شیر علیخان در آغوش روسیه خواهد بود. چنانچه در راپور خود به وزارت هند که بعدها به پارلمان لندن پیش شد، صریحاً تذکار مینماید که «چون افق امداد مزید از طرف برطانیه مسدود شده امیر از ترس نتایج وخیم طبعاً در میلان خود بطرف روسیه سریعتر خواهد شد.» [۲] ولی باز هم نه تنها برای چاره جویی اقدامی نکرد و دست دراز شدهء امیر را نگرفته با رجعت دادن نمایندهء او رد نمود بلکه برعلاوه به قطع روابط نیز اقدام ورزید. در حالیکه به قرار مکتوب اخیری که به نمایندهء امیر داده بود، حق نداشت در روابط خویش با افغانستان کمترین تغییری وارد سازد. این قطع روابط به ذریعهء جلب نمایندهء دایمی که عبارت از عطامحمد خان سدوزایی باشد و نامبرده و سلف او ۱۲ سال تمام در کابل نمایندگی انگلیس را اجرا میکردند صورت گرفت [۳] و امیر شیرعلیخان نه تنها درك کرد که دیگر از طرف انگلیس انتظار خوبی را باید نداشته باشد بلکه ازین قطع روابط خوف و بدگمانی او بیشتر گردید، خصوصاً که آوازهء حرکات عساکر انگلیس نیز در سرحدات بطور روز افزون به گوش او میرسید. با وجود این لارد لتین در راپورهای خود به وزارت هند از این قطع روابط ابداً تذکاری ننموده و سیاست خویش را بعد از کنفرانس پشاور عبارت از «حفظ وضعیت موجوده و احتیاط مراقبت کارانه» وانمود کرده بود و در عین زمان از کمی و مبهم بودن معلومات خویش از احوال افغانستان تذکار می نمود در حالیکه موجب این کم شدن اطلاعات خود او شده بود.

(۱)- باهم چند نکتهء دلچسپ انتقادات او را ذیلاً شرح میدهیم، نامبرده میگوید:
در کنفرانس پشاور یگانه اسلحهء نمایندهء امیر (حق) بود که بطرف او بود صفحه‌ء۲۲۳. در جای دیگر میگوید: سبب عصبیت وسرای این بود که از طرف شخصی که وی او را از وحشی میدانست (مقصد نمایندهء امیر) در منطق شکست خورده بود و این وحشی از خلال کلمات سربستهء او اصل مقصدش را درك کرده بود. صفحهء (۲۳۲)
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤٦ - عجب اینست که در همین آوان لارد لتین در یك محضر عام اعلان کرده بود که «ما به یك وجب خاك و با یك ذره از استقلال امیر چشم حرص ندوخته ایم ولی اینرا هم نمیخواهیم که زیر نفوذ قوای مخالف حکومت برطانیه قرار گیرد» اثر لیدی بیتی بالفور موسوم به (حیات لارد لتین) صفحهء ۸ و ۹
(۳)- دیوك آف ارگایل قبل الذکر صفحهء ۲٤٦.

لارد لتین به این هم اکتفا نکرده و اصدار و عبور اسلحه را نیز از راه هند به افغانستان ممنوع قرار داد.

از این وقت امیر شیرعلیخان بنا به تعبیر دیوک آف ارگایل درك کرد که از طرف برطانیه جز به قیمت استقلال خویش چیزی را امیدوار شده نمیتواند[۱] از طرف دیگر ویسرای بعد از ختم کنفرانس به حکومت برطانیه اطلاع داد که «انکشاف طبیعی را به اطمینان کامل نسبت به قوهء خویش انتظار میکشیم».[۲]

اما با وجود این اطمینان دادن ها، باز هم از این وقت پارلمان برطانیه بر بازی پوشیدهء سیاسیون وقت ملتفت شده و سوالاتی در مجلس شروع گردید. بتاریخ ۱۵ جون ۱۸۷۷ع (اوائل جمادی الثانی ۱۲۹٤ هـ ق) دیوك آف ارگایل از وزیر هند نسبت به روابط افغانستان و انگلیس سوال کرد. نامبرده جواب داد که «روابط ما با امیر نسبت به پیش فرقی نکرده است. کنفرانس پشاور به خواهش خود امیر بوده (!) ما بر امیر نماینده، خود را در کابل تحمیل نمی کنیم»[۳]

یعنی به عبارت دیگر دونیم ماه بعد از کنفرانس پشاور هنوز هم دولت برطانیه نسبت به اوضاع افغانستان و از رفتار امیر شیرعلیخان اندیشهء نداشته است.

سپس در ١٤ اکتوبر ۱۸۷۷ع (اواخر شوال ١٢٩٤ هـ ق) سالسبوری وزیر هند در موقع تشریح رویهء لارد لتین در مورد افغانستان بالخاصه مدافعه از سیاست او در کنفرانس پشاور، در پارلمان اظهار کرد که «اکنون علایم یك تغییر مساعد در امیر به مشاهده میرسد و امیدواریم که این بهتری اوضاع دوام کند زیرا از یك طرف از جانب ما فشار مخاصمانه ندیده و از طرف دیگر هیچ یك امداد تازه به امیر، که عرضهء ما را رد کرده بود درین مدت نرسیده است»[٤] این بیان وزیر هند در چنان موقعیکه روابط انگلیس و روس در اروپا به سبب حمایت انگلیس از ترکیه باهم در تصادم آمده بود، جدا بودن مسئلهء افغانستان را تا جایی که به سیاست هند ربط داشت از آن قسمت مسئلهء افغانستان که مستقیماً به سیاست کابینهء برطانیه متعلق بود واضح ساخت.[۵]

---

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤٧.
(۲)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤٧.
(۳)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۵۱.
(٤)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲۵۳.
۵)- کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٤۹.

به هرحال در خلال این وقایع، در اروپای جنوبی قضایای مهمی اتفاق افتاد که باید بطور اختصار به آن اشاره شود تا ربط سیاست شرق و غرب در قضیهء افغانستان خوبتر فهمیده شده بتواند. مقارن ختم کنفرانس پشاور بین روسیه و ترکیه در سر ولایات بالقان اعلان جنگ بعمل آمد، و به زودی عسکر روس به دشت های رومانیه سرازیر شد و هدف نهایی شان رسیدن به تنگه استامبول بود. این رویدادها طبعاً انگلیس را به حمایت از «باب عالی» به مقابل روس و امپراطوری های مرکزی اروپا مجبور بود و هم از دست یافتن روس بر تنگه «در دانل» اندیشه داشت وادار ساخت تا برای تهدید روسیه مظاهرات خود را از طرف دیگر تقویه نماید و همان بود که سیاست تجهیزات عسکری در هند و پل بستن بر رود سند -ولو که در عین زمان فکر لشکرکشی به افغانستان و یا لا اقل تهدید امیر شیر علیخان برای قبول مطالبات شان در آن مرکوز بوده باشد- و توصیه امرای محلی به تحکیم حدود شان سر دست گرفته شد، و این همان سیاستی بود که «لوئیس پیلی» در کنفرانس پشاور به سید نور محمد شاه از آن اشاره کرده و گفته بود که درصورت عدم موافقه امیر، دولت برطانیه به اتخاذ تدابیر مستقل در سرحدات هند خواهد پرداخت. گویا ازین وقت لارد لتین «سیاست جدید امپراطوری» را تعقیب نموده و سیاست انفرادی هند را تابع آن قرار داد. بتاریخ ۷ جون ۱۸۷۷ (اواخر جمادی الاول ۱۲۹٤ هـ ق) برای بار اول به حکومت هند خبر رسید که روسیه با امیر شیر علیخان مکاتبهء مستقیم را شروع کرده است. در ماه جولای نسبت به موجودیت نمایندگان روس در کابل به ویسرای اطلاع رسید و بالآخره بتاریخ ۲ اگست این خبر رسماً تائید شد.(۱)

(۱)- در خبر رسمی که درین وقت به ویسرای رسید هیئت روس تحت اثر جنرال ابراموف حاکم سمرقند ذکر شده بود. حالانکه در حقیقت رئیس هیئت جنرال ستولیتوف بود که از مرکز برای اجرای این ماموریت تعین و اعزام شده بود. (دلیپ کمار گوش: انگلیس و افغانستان صفحه، ۳۸)

فصـــل سی و پنـجم

آمدن سفیر روس به کابل

درین وقت تصادم سیاست روس و انگلیس در اروپا طرفین را مجبور به مظاهرات قوه در شرق ساخته بود. تا همدیگر را از عزائم و اقدامات مخالفانه مانع گردند. چنانچه روی همین مفکوره بود که انگلیس به تمرکز عسکر در شمال غرب هند پرداخته و اگرچه غرض از آن تحمیل فشار بر امیر شیر علیخان جهت قبول مطالباتش و در صورت عدم آن بدست آوردن این مقاصد از راه قوه بود و برای آماده ساختن زمینه قبلاً در ماه جون ۱۸۷۶ع دولت روس را هم بطور مجمل مسبوق ساخته بود که اثر بعضی حرکات قوای روس ،او هم مجبور است اندکی مواقع خود را پیشتر بیاورد[۱] و برای تولید خوف در محافل روس جریدهء «پایونیر» که از جراید مهم هند و مربوط به حکومت بود در شمارهء تاریخی ٤ ستمبر ۱۸۷۷ع (رمضان ۱۲۹٤ هـ ق) خود خبر داد که به قرار مکتوب واصله از سمله ۳۰ هزار عسکر در هند برای عبور از افغانستان و حمله بر مستعمرات روس در آسیای مرکزی آماده میباشند[۲] طبیعی است که نشر این خبر سبب اضطراب روس و افغانستان هردو میگردید.

بالمقابل دولت روس نیز عین همین بازی را شروع و برای تولید ترس در انگلستان از یك طرف یك قوهء ۱۲ هزار نفری را در تاشکند ترتیب داده و آوازه کرد که این قوه به سرکردگی سردار عبدالرحمن خان از راه افغانستان به هند حمله خواهد کرد[۳] از طرفی هم به اعزام یك هیئت به دربار امیر شیر علیخان که از قطع روابط او با انگلستان اطلاع یافته بود مبادرت ورزید. اما طوریکه «راولنسن» مشهور در دسمبر ۱۸۷۷ع (ذی الحجه ۱۲۹٤ هـ ق) در مجلهء موسوم به «قرن ۱۹» نوشته است: «این ترتیبات روس تماماً تدافعی بوده و برای پیشبینی جنگ با انگلیس به مقابل سرحد افغانستان حکم یك مظاهره را داشت و این قوه برای مقصد تعرض

---

(۱)- علل جنگ افغان: اراقی که به پارلمان برطانیه پیش شده صفحهء ۱۲۱.

(۲)- دیوك آف ارگایل کتاب قبل الذکر صفحهء ۲٥٦

(۳)- محمود محمود مؤلف ایرانیدر کتاب تاریخ سیاسی ایران بحواله دیگر مورخان مینویسد که دوازده هزار عسکر از تاشکند باستقامت سرحد افغانستان اعزام گردید که تا موضع جاك که در آن وقت نقطه سرحدی متصرفات روس بود رسیده اما پس از ختم کنگرهء برلین پس خواسته شد - کتاب مذکور صفحهء ۸۲۳.

جدی ناکانی بود ».[۱]

از اینطرف امیر شیرعلیخان نیز که دفعتاً خود را از حمایت و امداد انگلیس محروم یافت و بالمقابل در برابر سرحدات خود آماده گی نظامی را مشاهده کرد، با در نظر گرفتن لهجهء تند و تهدید آمیز ویسرای به فکر ترتیبات افتاده بزرگان قبایل سرحد آزاد چون مهمند و باجور را به کابل دعوت کرده برای هر کدام مناصب و القاب از قبیل سردار و نواب با معاشات ۲۰ و ۳۰ هزار روپیه در سال تعین کرد و با آنها قرار داد که اگر از دول خارجه یکی به افغانستان حمله کند قبایل موصوف به امداد سلطنت افغانی حاضر باشند و سپس ایشان را مرخص نمود[۲] که این ترتیبات نیز در ردیف ترتیبات دو دولت فوق الذکر کاملاً دفاعی و نمایشی بوده و هیچ کس تصور کرده نمی تواند که امیر شیر علیخان فکر حمله را به هند داشته است.

طوریکه دیوك آف ارگایل میگوید: «واضح است که اعزام سفیر روس به دربار امیر شیرعلیخان همانا یك سیاست دفاعی از طرف روسیه و نتیجهء مستقیم و فوری سیاست تهدید آمیز کابینهء برطانیه در اروپا بوده است و دولت روس اراده داشته که او نیز در تعقیب همین سیاست، افغانستان را مرکز عملیات علیه برطانیه بسازد نه اینکه کدام مقصد قبلی برای هجوم به هند و یا نقض معاهدهء عدم مداخله در افغانستان داشته است».

دیوك موصوف میگوید: «وضعیت امیر نیز واضح است زیرا ما (برطانیه) او را تنها گذاشتیم و نه تنها با او خشونت کردیم، بلکه بدقولی هم نمودیم و صریحاً به او گفتیم که از طرف ما حمایت را به مقابل هیچ یك دشمن داخلی یا خارجی انتظار نداشته باشید. ما به او گفتیم که بین قرارداد و وعده ویسرای فرق موجود است و نمایندهء خود را از نزدش پس خواستیم و تخویف کردیم که سرحدات خویش را بدون رعایت مفاد و تمنیات او اداره خواهیم کرد.[۳] با وصف این هیچ چیز که دلالت کند که امیر کوچکترین آمادگی برای دعوت و حتی خوش آمدید گفتن هیئت روسی نشان داده باشد به نظر نمی رسد بلکه بر خلاف امیر نسبت به حضور صاحب منصبان روس هم مانند صاحب منصبان انگلیس در مملکت خود حسود و بدبین بوده است. بالمقابل بهترین دلایل موجود است که نشان میدهد امیر خبر نزدیك شدن هیئت روس را به پایتخت خود با ناراحتی حقیقی تلقی کرد بلکه یك واقعه نگار میگوید که امیریه وزرای

(۱) دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ۲۵۸
(۲) سراج التواریخ جلد۲
(۳) دیوك آف ارگایل قضیهء افغانستان صفحه۲۵۹.

خود گفت که نماینده، موصوف را در آب آمو متوقف سازند چنانچه از این امر امیر به نماینده، موصوف اطلاع هم دادند. ولی او قبول نکرد و گفت که جنرال کوفمان این وضعیت را یك توهین به امپراطور «زار» تلقی خواهدکرد[۱] طوریکه در رساله، علل جنگ افغان (اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شده) ذکر است. یکی از نمایندگان روس که نامه نگار یکی از جراید پترز بورگ بود در راپور خود نوشته بود که امیر امر معطلی نماینده را داده بود اما نماینده قبول نکرد و جواب فرستاد که تا ماموریت خود را انجام ندهد و مکتوب دوستانه، زار را به امیر تقدیم نکند، توقف نخواهد ورزید».[۲]

دیوك آف ارگایل در باره، قبول این هیئت از طرف امیر شیرعلیخان مینویسد: «شك نیست که قبول هیئت مزبور مخالف قراردادهای امیرشیرعلیخان با برطانیه بوده و برطانیه حق آزردگی را داشت اما این هم واضح است که هیئت مزبور یك وفد دیپلوماتیك نبوده بلکه آمدن آن به کابل صرف یك تدبیر حربی و یك مظاهره سیاسی در برابر اوضاع چندی قبل به شمار میرفته است و علاوه برآن نسبت به قبول هیئت مزبور خود ما (برطانیه) امیر را در یك وضعیت مشکل دچار نمودیم و باید اعتراف کرد که این نتیجه، سیاست خود ما بود.»[۳]

به هر کیف ، اولین اطلاع اعزام سفیر روس به افغانستان در ۱۹ جون ۱۸۸۷م (ربیع الثانی ۱۲۵۹ هـ ق) به ویسرای رسیده و او به لندن تلگراف کشید. در ماه جولایی (جمادی الاول) .نسبت به صحت داشتن این خبر و ماموریت سفیر موصوف به دربار امیر اطمینان حاصل شد. اما در عین این موقع مسایل بین روس و انگلیس در اروپا از طریق مفاهمه حل گردیده در ۳۰ می (اخیر صفر) بین «لارد سالسبری» و «کونت چوالوف» روی مسایل مورد اختلاف موافقه حاصل شده بود. لیکن تا ماه جون در هندوستان کسی ازین موافقه اطلاع نداشت. در

---

(۱) کتاب قبل الذکر صفحه ۲۱۶.

(۲) علل جنگ افغان صفحه، ۲۰۶ ترتیبات پذیرایی مفصل هیئت روس نیز در رساله مذکور ملاحظه شده میتواند که نگارنده در شماره،(۸٦) مجله، آریانا آنرا اقتباس کرده است. سفیر موصوف در پنج ملی شهر کابل از طرف ملاشاد محمد کتب خیل وزیر خارجه، امیر شیرعلیخان استقبال گردید. به معیت او بسواری فیل به کابل داخل و در بالاحصار جای داده شد. رساله مذکور اینرا هم در صفحه،۲۹٦ خود ذکر کرده است که حکومت روسیه به جنرال کوفمان هدایت داده بود که اگر امیر از قبول نماینده انکار نماید او را باعزام سردار عبدالرحمن خان تهدید نمایند. و محمود محمود مؤلف معاصر ایرانی در کتاب تاریخ سیاسی ایران مي نویسد که هیئت روس که از راه هرات و بلخ به طرف کابل در حرکت بود، درمزار شریف ده روز از طرف خوشدل خان نایب الحکومه معطل ساخته شد تا اینکه جواب از کابل رسید. (صفحه ۹۱۹)

(۳) دیوك آف ارگایل کتاب قبل الذکر صفحه ، ۲٦۲

اواخر جولای (جمادی الاول) قراداد برلین که به موجب آن نسبت به تمام مسایل اروپا بالخاصه بالقان عثمانی یعنی جنگ روس و ترکیه فیصله یعمل می آمد به امضاء رسید و به این قسم ماده، اصلی تصادم روس و انگلیس از بین رفت. ویسرای که از جریانات اروپا کما هو حقه اطلاع نداشت، در خلال این موقع به لندن تلگراف کشید که آیا مذاکرات مستقیم کابینه، لندن و کابینه، روس نسبت به اوضاع افغانستان و مسئله، اعزام سفیر روس به دربار کابل که مخالف قرارداد عدم مداخله در افغانستان میباشد جاری خواهد شد یا اینکه به او اختیار داده میشود که مذاکرات را از هند با امیر کابل شروع کند. از لندن جواب رسید که اولتر باید از کوایف حقیقی اطلاع حاصل و اطمینان بدست آورده و بعد از هند اقدامات بعمل بیاید. ویسرای بتاریخ ١٢ اگست (١٦ جمادی الثانی) تلگراف کشید که آمدن سفیر روس حقیقت دارد و بنابران او از امیر افغانستان قبول نماینده، انگلیس را مطالبه خواهد نمود. لندن فردای این روز نظریه، ویسرای را تصویب کرد[١] ویسرای به تاریخ ١٤ اگست (١٨ جمادی الثانی) به امیر مکتوبی فرستاد و اظهار داشت که نماینده، برطانیه (سرنیول چمبر لین) فوری به دربار کابل خواهد رسید و نسبت به مسایل فوری و واقعات اخیر کابل و ممالك همسایه، افغانستان با امیر مذاکره خواهد نمود.[٢]

اما سه روز بعد از رسیدن مکتوب به امیر شیر علیخان -که توسط نواب غلام حسین خان نماینده، سابق برطانیه مقیم کابل ارسال شده بود- شهزاده عبدالله خان ولیعهد وفات یافت (١٧ اگست - ٢١ جمادی الثانی). و از واقعه بتاریخ ٢٢ ماه مذکور به لارد لتین خبر رسید. لارد لتین که برای گرفتن نتیجه، فوری خیلی مراق[١] داشت و از فیصله شدن بحران اروپا که نقشه های او را کاملاً بهم میزد در اندیشه بود که مبادا سیاست پیش قدمی از طرف کابینه ترك شده و ترتیبات او از بین برود بدون رعایت مراتب نزاکت و عواطف انسانی به روز ١٠ سپتمبر (رمضان) که هنوز امیر از این صدمه، طاقت فرسا -که تمام آرزوها و نتیجه، همه زحمات ده ساله، او را بهم میزد- تسکین نیافته و حتی عزاداری رسمی هم ختم نشده بود به نواب غلام حسین خان امر کرد که بلافاصله از امیر ملاقات خواسته مطالبه، جواب نماید. امیر در جواب گفت که من هنوز از فوت پسرم تألم دارم شما باید مراعات مصیبت مرا نمائید. من مثل پیش

(١)- دلیپ کمار گوش مؤلف معاصر هندی در کتاب خود موسوم به انگلیس و افغانستان درین مورد چنین مینویسد: دیزائیلی و لارد سالسبری آمدن هیئت روس را بکابل جدی تلقی نکرده بلکه یك حرکت مربوط به بحران اروپا (که اکنون خاتمه یافته بود) میدانستند. بنابران به ویسرای هدایت دادند که قضیه را بسیار جدی نگرفته نماینده، انگلیس را بعوض راه خیبر از راه قندهار اعزام دارد. کتاب مذکور صفحه، ٣٩ و مابعد.)

(٢)- دیوك آف ارگایل: کتاب قبل الذکر صفحه، ٢٦٣-٢٦٤.

دوست شما می باشم و فکر بدخواهی را ندارم. نمایندهء روس به اجازهء من آمده بود اکنون خود سفیر که جنرال ستولیتوف نام داشت پس به مملکت خود رفته و باقی هیئت او همینکه زمستان بگذرد مرخص خواهند شد. شما پریشان نباشید. آمدن هیئت روس یك امر عادی و برای ابلاغ دوستی بوده است و بس. اما به این قسم که شما سفیر خود را به زور بر من تحمیل میکنید من او را پذیرفته نمیتوانم. بگذارید چندی بگذرد و این وضع از بین برود من خود به او اجازهء آمدن خواهم داد.

این جواب بتاریخ ۱۷ سپتمبر (شعبان) به جنرال چمبرلین که در پشاور منتظر رسیدن جواب برای حرکت بود واصل شد. ضمناً کمشنر پشاور بدون مراعات دوستی و نزاکت، مکاتیب شدید الهجه بنام مستوفی حبیب الله خان صدر اعظم جدید امیر شیرعلیخان و هم بنام حکام و قلعه داران عرض راه خیبر و کابل نوشته و از آمدن هیئت انگلیس اطلاع و اشاره کرده بود که هر قسم اقدام مقاومت بمقابل وفد مذکور عمل دشمنانه تلقی خواهد شد[۱] این مکاتیب امیر شیر علیخان را واقعاً مشتعل ساخت و امر کرد تا وفد انگلیس را از سرحد اجازهء عبور ندهند. در حالیکه بتاریخ ۱۸ سپتمبر مستوفی حبیب الله خان در ضمن مذاکره به نواب غلام حسین خان گفته بود که امیر نمایندهء انگلیس را قبول میکند تا سوء تفاهم از بین برود به شرطیکه اقدام به تحمیل آن از طرف شما بعمل نیاید و تا زمانیکه موافقهء او بطوریکه معمول است حاصل نگردد سفیر موصوف حرکت ننماید و الا ممانعت خواهد شد و نیز صدر اعظم موصوف به نمایندهء انگلیس از نشریات جراید هند که نوشته بودند امیر سفیر روس را دعوت کرده است شکایت نموده و در اخیر اظهار کرده بود که یقین دارد یك ملاقات مستقیم بین امیر و نمایندهء انگلیس که وارد شود سوء تفاهمات را رفع خواهد نمود. بعضی از اعضای هیئت روس که به سبب مریضی در کابل مانده اند[۲] آنها نیز به زودی مرخص خواهند گردید و آنوقت برای آمدن هیئت انگلیس پیغام فرستاده خواهد شد.[۳]

درین بین بود که تلگرام ویسرای به جنرال چمبرلین در پشاور رسید که باید فوری به طرف کابل حرکت کند.

دیوك آف ارگایل عقیده دارد که ویسرای این بار نیز مثل موقع کنفرانس پشاور فکر جنگ

---

(۱)- دیوك آف ارگایل قضیهء افغانستان صفحهء ۱۶۵

(۲)- واقعاً بعد از رسیدن اطلاع قراداد برلین جنرال ستولیتوف که وظیفهء او انجام یافته بود با عده از همراهان خویش بنام اینکه در قرارداد پیشنهادی امضاء زار روس را گرفته پس می آورد از کابل حرکت کرده بود و تنها کرلونل روز بونرف معاون او با داکتر والورسکی طبیب هیئت که مشغول معالجهء ولیعهد بود با چند نفر از مستخدمین بکابل مانده بودند.

(۳) کتاب قبل الذکر صفحه ,۲٦٦

را داشت نه فکر حصول مقصد را از طریق دیپلوماسی، پس از اینرو تاخیر را جایز نمی شمرد و میترسید که اگر دو هفته، دیگر صبر کند همه بهانه ها از دست خواهد رفت و الا اگر فکرصلح را میداشت، پس این پیش آمد او با این عجله و این شدت برای چه بود ؟ و اینکه ویسرای بهانه تراشیده که «امیر میخواست که هیئت را بطور نا محدود به تعویق بیندازد» دلیل شده نمیتواند. زیرا این فکر امیر که روسها مرخص و سپس هیئت برطانوی خواسته شود یك امر معقول بوده است و نماینده، خود برطانیه همین عقیده را داشت و آن را به ویسرای اطلاع داده و گفته بود که تصور میکند بعد از مرخصی هیئت روس هیئت برطانوی را طلب خواهد کرد. (۱)

درینجا باید شمه، از اقدامات ستولیتوف را نیز شرح بدهیم. نماینده، موصوف که بدون اطلاع امیر حرکت و با وجود مساعی امیر در سرحد توقف نکرده (۲) و سپس امیر مجبور شد او را به احترام لازمه پذیرایی کند (زیرا میدانست که چون با انگلیس هم قطع روابط شده بهم زدن روابط با روس دور از صلاح و صواب میباشد). در کابل اعتماد نامه، خود را بتاریخ ۲٦ جولایی (اول جمادی الثانی) یعنی مقارن امضای قرارداد برلین و رفع شدن خطر تصادم روس و انگلیس، به امیر تقدم کرد و ضمناً مسوده، قراردادی را نیز به امیر تسلیم نمود (۳)

محمد نبی خان دبیر مواد قرارداد را از حافظه، خود چنین شرح میدهد:

۱- افغانستان اردوی روس را اجازه بدهد که از بین مملکتش برای حمله به هند عبور کند (دوستی دایمی مملکتین).

۲- افغانستان دولت روس را اجازه بدهد که به مصارف خود تلگراف را در افغانستان تمدید بدهد و حفاظت آنرا به ذمه، خود بگیرد.

(شناختن جانشین امیر و جانشین های مابعد آن که امیر و جانشین او تعیین کنند.)

۳- افغانستان دولت روس را اجازه بدهد که سه رشته خط آهن از طرف دولت روس در خاك او تمدید یابد و حفاظت آنرا به ذمه بگیرد. (در صورت حمله، خارجی که امیر رد نتواند

---

(۱)- کتاب قبل الذکر صفحه، ۱٦۷.

(۲)- جی - دبلیو - فورست در کتاب خود موسوم به حیات فیلد مارشال سرنیول چمبرلین می نگارد که جنرال ستولیتوف بتاریخ ۱٤ جولایی ۱۸۷۸ع یعنی یك روز قبل از افتتاح کنگره برلین حرکت او را بی لزوم و خطرناك میساخت از سمر قند بطرف افغانستان حرکت کرده و پیامیکه برای مراجعت او ارسال شد برایش نرسید و همینکه اطلاع فیصله، کنگره، برلین را در کابل حصول نمود کابل را ترك گفت. فیلد مارشال لارد رابرتس در کتاب خود موسوم به ٤۱ سال در هند تائید میکند که بمجرد رسیدن عقد قرارداد برلین، جنرال کوفمان از ختم ماموریت ستولیتوف در کابل باو اطلاع داده و با اظهار تأسف از اینکه نقشه های مشترك آنها باثر این قرارداد از بین میرود تأکید بود که از عقد هرنوع قرارداد با امیر خود داری نماید. کتاب مذکور صفحه، ۱۱۰.

(۳)- وجود این مسوده قرارداد را اکثر مولفین اصلاً تصدیق نمیکنند و فقط برخی موجودیت آن ذکر کرده اند.

و امداد بخواهد از راه مشوره و یا طرق دیگر با امیر در دفع آن امداد کند.)

٤- افغانستان در جنگ با انگلیس و هجوم بر هند با روسیه حصه بگیرد.
(امیر بدون مشوره و اجازهء روس با دولت خارجی اعلان جنگ نکند.)

۵- روسیه اسلحه و مصارف نقدی سپاه افغانستان را از آغاز آمادگی تا آخر جنگ به ذمه میگیرد. (امیر وعده بدهد که از جریانات مملکت خود به طریق دوستانه به دولت روس اطلاع بدهد.)

٦- روسیه برای اردوی خود ارزاق و آذوقه از مملکت خود تهیه و خود حمله میکند. (امیر خواهشهای خود را به کوفمان اطلاع کند و کوفمان در اجرای آن اقدام کند.)

۷- در صورت ضرورت اگر افغانستان ارزاق و آذوقه به عساکر روس بدهد در بدل قیمت نقد خوش به رضا خواهد بود. (در تجارت بین مملکتین تسهیلات فراهم و روس به تجار افغانی اجازه بدهد تا مفاد خود را در مملکت او جستجو و حفاظه کنند.)

۸- بعد از فتح هند اراضی وقت احمدشاه و تیمور شاه یعنی پنجاب، کشمیر، سند پشاور، بلوچستان و دیره جات به افغانستان و سرحد بین مملکتین رود آمو خواهد بود و روس به این سرحد غرضدار نخواهد شد. (امیر ملازمین خود را برای فرا گرفتن فنون به روسیه اعزام میتواند و روس با آنها رفتار احترام کارانه خواهد کرد.)

۹- بیاد نیامد.

۱۰- قرداد از طرف امیر و ستولیتوف (بنام حکومت روس) امضاء شود[۱]

این بوده مسودهء قراردادی که نمایندهء روس به امیر شیرعلیخان پیش کرده بود و یك شخص با اطلاع به یك نظر فهمیده میتواند که هیچ یك از مواد این قراداد جنبهء عملی نداشته و روسیه به هیچ صورت نمیتوانست و قادر نبود که به هند حمله کند. زیرا از یك طرف روسیه طوریکه دیدیم درین وقت در ترکستان فقط ۱۲ هزار عسکر برای مظاهره تهیه کرده و این عسکر نمیتوانست از ورای هزارها میل راه و یا عبور دریاها و کوه ها به مقابل لك ها عسکر برطانوی بر هند تعرض نماید و انگــهی پیشرفت روس در دشت های ترکستان آنقدر بطی و مشکل و عقب عسکر او در ممالك نو فتح شده دچار خطر بوده که چنین یك لشکرکشی بزرگ دیگر را ناممکن میساخت. و گذشته از آن کشیدن خط تلگراف و خط آهن در حالیکه روسیه در خاك

(۱)- این متن از حافظهء محمد نبی خان دبیر در یك کتاب انگلیسی نقل شده با متن دیگریکه در ذیل هر ماده بین قوسین طبع شده و در اکثر کتب تاریخ مندرج است کاملاً مغایرت دارد. ولی بهرحال نشان میدهد که کدام قرارداد اساسی در بین نبوده و صرف یك مسودهء ابتدایی برای جلب توجه امیر ترتیب گردیده بود.

های اصلی خود در مجاورت افغانستان هنوز قادر به تأسیس و تمدید آن نشده بود یك امر خیالی بنظر میرسد. و باز فرض محال اگر عسکر کوچك روس این کار معجزه نما را که تا این دم قوای روس و حکومت های مختلف آن هیچگاه به آن مبادرت نکرده اند انجام میداد، ایا در صورتیکه افغانستان در بین حایل شده، رود آمور سرحد قرار میگرفت و پشاور، سند و بلوچستان در بین یك سد واقع میشدند روسیه از کدام راه برین کشور بزرگ حکمرانی مینمود، در حالیکه قوهء بحری هم مثل انگلیس نداشت که از راه بحر بر هند کنترول خود را قایم کند؟ بنابران قرارداد مزبور بیش ازین احتیاج به تبصرهء مفصل نداشته و نظر به تشریحاتی که در فصول بالا نسبت به وضع سیاسی اروپا و مسئلهء عثمانی و کشیدگی روس و انگلیس داده شد، باید آمدن وفد و پیشنهاد او و مظاهرات عسکری تاشکند را تماماً از قسم مانوره های سیاسی برای حل مسایل اروپا دانست و بیش از آن برای آن کدام ارزش حقیقی طوریکه رجال سیاسی انگلیس چون راولنسن و دیوك آف ارگایل هم اظهار نظر کرده اند قایل نشد. و چون این اقدام مظاهرهٔ یی هم در موقع رسیدن هیئت مزبور به کابل به واسطهء عقد قرارداد برلین و رفع شدن مناقشه ارزش خود را از دست داده بود، بنابران قایل شدن هیچ یك اهمیتی به آن ولو مانوره یی و نمایشی باشد، از قیاس بیرون میشود.

اما آمدیم به اقدامات وعزایم لاردلیتن! البته آمادگی های عسکری در سرحد شمال غربی هند و پل بستن به رود سند تا اندازه زیاد بسته به همین مظاهرهء متقابلهء روس یعنی به اثر ایجاب سیاست عمومی امپراطوری انگلستان بوده است مگر در عین زمان فکر پیش قدمی تازه را در سرحدات غربی هند و پیش آوردن سرحد را تا کوتل های سوق الجیشی سه گانه شرق افغانستان نیز احتوا میکند یعنی روی هم رفته تطبیق یك سیاست جدید در غرب هند نیز بیشتر ملحوظ نظر لاردلیتن بوده و در زمانیکه عوامل موجبهء این اقدام او از طرف اروپا یعنی در سیاست عمومی امپراطوری از بین رفت نامبرده به فکر آن افتاد تا ترتیبات خویش را بی نتیجه نگذاشته و اقدام تازهء را از نظر سیاست هند و شهرت و جاه طلبی شخصی خویش انجام بدهد و از همین رهگذر بود که به شهادت سیاسیون بزرگ انگلیس قصداً کنفرانس پشاور و سپس سیاست صلح جویی را در موقع اعزام نماینده به کابل ناکام ساخته واقعات را طوری ترتیب کرد که به تجاوز به افغانستان و اخراج امیر شیرعلیخان که مانع بزرگ این اقدام یعنی فروش استقلال و تمامیت افغانستان بود، منجر گردد و بعضاً اجراآت خویش را طوریکه دیدیم از مامورین هند و حکومت انگلستان نیز مخفی نگه میداشت و حتی در موقع که سیاست مورد نظر خودش ایجاب مینمود هدایات لندن را نادیده میگرفت و مطابق صوابدید خود رفتار میکرد.(۱)

(۱) مؤلف رسالهء علل جنگ افغان(اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شد) و دیوك آف ارگایل مؤلف کتاب قضیهء افغانستان در چندین جا از این موضع تذکر داده اند. همچنان بکل در کتاب موسوم به حیات دیزائیلی مینویسد: که لاردلیتن هدایات برطانیه را در مورد جدی نگرفتن ورود سفیر روس به دربار کابل و اعزام نمایندهء انگلیس را از راه قندهار به عوض راه خیبر نادیده گرفته و دیزائیلی در راپورخود به ملکه ویکتوریا این حرکت وی‌را «راه بغاوت و عصیان» خوانده بود، کتاب مذکور جلد ٦ صفحهء ۳۸۷.

به هرحال، قرار امر ویسرای جنرال چمبرلین با سرلیوی کاوینیادی«کمناری مشهور» بتاریخ ۲۱ سپتمبر(اخیر رمضان) به علی مسجد مواصلت کرد اما مامورین سرحدی امیر با حفظ مراتب احترام[۱] از داخل شدن آنها به سرحد ممانعت به عمل آوردند و این تاریخ هنوز ۵-٦ روز قبل از ختم مدت عزا داری رسمی شهزاده عبدالله جان ولیعهد(که ٤۰ روز میباشد) بوده است.

به تاریخ ١٦ اکتوبر(شوال) مکتوب امیر به ویسرای مواصلت کرد که در آن از کلمات سخت و خلاف آداب و نزاکت که از طرف کمشنر پشاور بنام وزراء و مامورین سرحدی او اصدار یافته بود شکایت کرده و نسبت به عزاداری خود تعویق کنفرانس مجوز را مطالبه نموده بود ویسرای پس از گرفتن این مکتوب و شنیدن خبر رجعت نماینده‌ء خود به لندن تیلگراف کشید که «اکنون به فکر من هر قسم تقاضای معذرت خواهی بی فایده بوده و ما را با توهین جدید و از دست رفتن فرصت مواجه خواهدساخت. من پیشنهاد میکنیم که به صورت فوری اعلان جنگ داده عسکر خویش را بلافاصله به داخل افغانستان سوق بدهیم»[۲]

به تاریخ ۲۵ اکتوبر(اخیر شوال) از لندن جواب رسید که«گمان نمیکنند این قضیه برداشتن چنین قدمی را ایجاد نماید بلکه باید با الفاظ نرم تقاضا شود که نسبت به بی احترامی به سفیر برطانیه عذر خواهی کرده و نماینده‌ء دایمی را درخاک افغانستان قبول کنند و جواب این مکتوب در فرصت کافی مطالبه شود».[۳]

به تاریخ ۳۱ اکتوبر(اوایل ذی قعده) مضمون اولتیماتوم بنام امیر شیرعلی خان مبنی بر تقاضای طلب معذرت از بی حرمتی به نماینده‌ء انگلیس و قبول فوری نماینده‌ء دایمی انگلیس در افغانستان و مصؤنیت قبایلی که نماینده انگلیس را در سرحد مشایعت کرده بودند و تلافی خسارات وارده به ایشان از طرف امیر، از طرف کابینه‌ء لندن تصویب شد.[٤]

این مکتوب به تاریخ نومبر(اواخر ذی قعده) به کابل رسید و مدت قبول آن فقط ده

---

(۱) علل جنگ افغان صفحه.۳۲۳(اوراقی به پارلمان برطانیه پیش شده است.) جی، دبلیو، فورست هم در کتاب خود موسوم به حیات فیلد مارشال سرنیویل چمبرلین می نگارد که فیض محمد خان سرحد دار با رعایت ادب لیکن با متانت هیئت را مراجعت داد. (کتاب مذکور صفحه ٤٧٦)

(۲)دیوك آف آرگایل کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ۲٦۸.

(۳) کتاب قبل الذکر صفحه‌ء ۲٦۸-۲٦۹

(٤) کتاب قبل الذکر صفحه ۲۷۰-۲۷۲

روز تعیین شده بود که به این صورت مهلت مذکور نه تنها برای تفکر درباره، همچو یك مسأله، اساسی ناکافی بود، بلکه برای ارسال جواب نیز این مهلت با در نظرداشت بُعد مسافه و وسایل نقلیه، آن وقت کفایت نمیکرد[۱] چنانچه بعد ها وقتی جواب امیر بدست محمد عثمان خان قابچی باشی به طرف پشاور ارسال شد، زمانیکه موصوف به دکه رسید عسکر برطانیه با پوره شدن مهلت به حمله شروع کرده بود.[۲]

در پایان این همه تفصیلاتیکه به استناد نوشته های سیاسیون انگلیس نسبت به علل جنگ دوم افغان و انگلیس یا بهتر بگوئیم تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان ارائه کردیم، جهت اثبات دلایل بالا، دو واقعه، دیگر را نیز ذکر و در ختم آن خلاصه نظریه و استنتاج مورخین انگلیس را درج میکنیم و باز به واقعات داخلی افغانستان رجعت مینمائیم.

به تاریخ ١٤ اگست ۱۸۷۸م(جمادی الثانی ۱۲۹٥٦هـ ق) یعنی مقارن ارسال نامه، اول ویسرای نسبت به اعزام سرنیول چمبرلین، یا به عبارت دیگر چند روز بعد از امضای قرار داد برلین، (دوگیرس) کفیل وزارت خارجه، روس به (بلنکیت) سفیر انگلیس در روسیه اطلاع داد که احتیاط های سیاسی و حربی نسبت به اعزام عسکر برطانیه به مالتا خاتمه یافته است. و بعد در ۸ سپتمبر(شعبان) یعنی مقارن اعزام خودسرانه سفیر برطانیه به طرف افغانستان، کفیل وزیر خارجه، روسیه به سفیر انگلیس گفت وفدی که به کابل به ملاحظه احتمال جنگ با انگلیس اعزام شده بود در اثر فیصله، مسالمیت کارانه، قضایا در کنگره، برلین اکنون شکل یك وفد مؤقتی و دوستانه را دارا میباشد و علاوه کرد که ارسال هیئت سیاسی به افغانستان درحالیکه روابط روس وانگلیس خوب هم نباشد حق مشروع دولت روس به شمار میرود.[۳] و به تاریخ ۱۰ دسمبر(ذی الحجة) دیزرائیلی صدراعظم برطانیه در مجلس عوام اظهار کرد که روسیه در رفتار خود حق بجانب میباشد.[٤]

---

(۱) علل جنگ افغان صفحه ۳۱۲.

(۲) فیلد مارشال لارد برتس در صفحه، ۳٥۳ کتاب خود موسوم به(٤١ سال در هند) اعتراف کرده است که تاریخ مکتوب امیر که در آن ورود هیئت انگیس را قبول کرده بود، ۱۸ نوامبر یعنی دو روز قبل ازپوره شدن میعاد اولتیماتوم انگلیس بوده است.

(۳) اگر چه تا مدتی حکومت روس از اعزام نماینده، به دربار امیر شیرعلی خان انکار داشت لیکن پس از ختم کنگره، برلین قرار فوق به حقیقت این اقدام خود اعتراف نمود و حقیقت اینست که اعزام نماینده را به دربار امیرشیرعلیخان در ماه اپریل کابینه، روس به مقصد تولید فشار بر کنگره جهت قبول مطالبات خود، تصویب و به اساس آن هدایت تلگرافی به جنرال کوفمن برای اتخاذ ترتیبات اعزام هیئت به کابل و هم سوق دادن عسکر به طرف سرحد افغانستان صادر کرده بود، تاریخ روابط سیاسی ایران اثر محمود محمود صفحه، ۸۳۳.

(٤) علل جنگ افغان صفحه، ۳۱۱

پس درین صورت آیا علت دادن اولتیماتوم و سپس اعلان جنگ با امیر شیرعلیخان چه بوده است؟ این نظریه را بیانیه دیزرائیلی صدراعظم برطانیه در پارلمان آن مملکت به تاریخ ده دسمبر(ذی الحجه) همین سال یعنی ۲۰ روز بعد از تجاوز به افغانستان خوبتر آشکارا میسازد. نامبرده چنین اظهار کرده بود:«مقصد ما از جنگ با افغانستان تصحیح سرحدات بود که میخواستم بجای سرحد(عارضی) سرحد(علمی) داشته باشیم»

وسپس در ۱۳ فروری ۱۸۷۹م(اخر ذی حجة) در موقع افتتاح پارلمان تفصیلات بیشتری داده و اعلان کرد که«حکومت علیاحضرت مسرور است که موضوع مداخله در افغانستان تکمیل شده و اکنون مالك(سه شاه راه) که افغانستان را به هند ربط میدهد میباشیم و امیدواریم که مملکت ما برای همیشه مالك این راه ها باقی بماند. ما مقصدی را که این لشکر کشی برای آن به عمل آمد تأمین کرده ایم و چنان سرحدی را بدست آورده ایم که امیدواریم امپراطوری هند ما را غیر قابل تجاوز خواهد ساخت.»[1] مؤلف رساله علل جنگ افغانستان(اوراقیکه به پارلمان برطانیه پیش شده) میگوید: «اکنون بالاخره پرده بر افتاد. زیرا معلوم شد که نه آمدن سفیر روس به کابل و نه عدم پذیرایی سفیر برطانیه یکی هم علت جنگ نبود بلکه آمدن سفیر روس خیلی اسباب مسرت حکومت انگلیس را فراهم کرد زیرا بهانهء اقدام را که جستجو مینمود و نمی یافت بدست او داد و مملکتی را که هیچ حق تصرف آنرا نداشت(همانطوریکه فرانسه بربلژیك حق تصرف ندارد و پروس برهالند) با تردستی، خیانت و بازی دو جانبه مورد تجاوز قرار داد.[2]

دیوك آف ارگایل ویسرای و وزیر سابق هند در تتمهء کتاب خود موسوم به قضیهء افغانستان مینویسد: «من اعتراف میکنم که این سطور را بدون تأثر و رقت تحریر کرده نمی توانم. اینها در نظر من به حیث ثبت گفتار واعمالی است که بر مملکت ما نفرت غیرقابل توصیفی را وارد کرده است. تاریخ دنیا از اعلامیه ها و اظهاریه های حکومت و پادشاهان مقتدر که خواسته اند اعمال قوهء خود را زیر پرده نگه دارند و به بهانهء قابل قبولی به مقابل حکومات ضعیف تر به قوه متوسل شوند مملو می باشد. اما شك دارم که در فهرست همچو اعلامیه های دول یك نسخه هم نسبت به اولتیماتومی که از طرف کابینهء ملکه بنام امیرشیرعلی خان صادر شد، دارای اتهامات ناجایزتر و الزامات بی اساس تر وجود داشته

(۱) دیوك آف ارگایل کتاب قبل الذکر صفحه ۳۱۳- ۳۱۸.
(۲) کتاب قبل الذکر صفحه ۳۱۸.

باشد. این اوراق را هر انگلیس که به شرف مملکت خود ارزش قایل میباشد جز با حس خجالت خوانده نمی تواند.»[١]

اینست قضاوت خود رجال انگلیس که نسبت به این تجاوز ثانی خود به افغانستان وسیاست دوجانبه و بهانه جویی حکومت خویش ابراز داشته اند.[٢]

خوشبختانه این قضاوت آنها ما را از تبصره و استدلال مزید کاملاً مستغنی میگرداند، و چیزیکه ما میخواهیم بر آن علاوه کنیم این است که غلط بودن این سیاست که (دیزرائیلی به افتخار تمام آن را اظهار کرد به زودی عملاً در اثر کشته شدن نماینده، دایمی و تحمیلی انگلیس و تلف شدن اردوی معظم آن و مجبور گردیدن او به دعوت امیر عبدالرحمن خان برای اداره، مملکت و انصراف از اشغال افغانستان، به ثبوت رسیده و به زودی ملت افغان با غیرت و عکس العمل افغانی خویش این درس عبرت ثانی را هم به انگلیس ها بداد تا باردیگر از خاطر شان نرود.

(١) دیوك آف ارگایل : قضیه، افغانستان صفحه، ٢٧٤-٢٧٩.

(٢) در همین آوان قبل از اعزام نماینده، انگلیس، دولت عثمانی هم به تحریك انگلیس یك هیئت به افغانستان اعزام کرده بود که امیر را از روس تخویف و به الحاق به انگلیس تشویق نماید و امیر از اتحاد با عثمانی به لحاظ دوری وضعف خود عذر خواست «علل جنگ افغان صفحه ٢٩١»

فصل سی وششم

تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان

امیر شیرعلیخان از شنیدن خبر حمله، انگلیس به اثر همان بیقراری مزاجی که داشت و از سبب واقعه مرگ فرزندش عبدالله جان و بحران سیاسی ما بعد آن خیلی ها تشدید یافته بود، بی آنکه به مشوره، مشاورین خویش عمل کند و بدون اینکه از ۵۰ هزار عسکر مجهز و مکمل خود که برای همچو یك روز تربیه شده بود در دفاع خاك وطن کار بگیرد، به امید موهوم امداد روس پایتخت و ملت مجاهد را گذاشته جانب مزار شریف حرکت کرد. و این یك الزامی است که تا امروز بر امیر موصوف با وصف صفات بارز و خدمات بزرگ او وارد میشود زیرا امیر شیرعلیخان مثل پدر خویش(در وقت حمله، اول انگلیس) بی وسیله وبی قوه نبود، بلکه در مدت ده سال سلطنت دوم خویش قوای کافی فراهم نموده و توان آن را داشت که برای حفظ آبرو و شرف یك ملت غیور، مقاومتی در خور اقتدار خویش بنماید، عجب تر و تأسف انگیز تر اینست که امیرشیرعلیخان نه تنها خودش کابل را ترك گفت بلکه به حکام و مامورین سرحدی جلال آباد و قندهار و کرم نیز امر فرستاد تا به مقابل قشون انگلیس مقاومت نکنند و خود را عقب بکشند. شاید قصد امیرشیرعلیخان این بود تا در نتیجه پیشرفت عسکر، رقابت فوری روس و اقدام قطعی و عاجلانه، آن را تحریك نماید و به این قسم از تصادم این دو قوه، بزرگ سرنوشت خود و مملکت خویش را که سالهای دراز در بین این دو همسایه به حال خوف و رجا نافیصله مانده بود برای همیشه تصیفه و یکطرفه کند. و هم شاید قوای خود را به صورت دست نخورده برای عملیات آینده حفظ نماید.

امیر قبل از عزیمت از کابل بزرگان شهر را در یك مجلس بزرگ دعوت نموده از عزم خود برای ترك پایتخت وعقب کشیدن قوا تا بامیان به آنها سخن گفت، مردم علیه این اراده، شاه صدای مخالفت بلند کردند و از پشتیبانی خود به او اطمینان دادند اما امیر نپذیرفت.(۱)

به هرحال، متأسفانه امیرشیرعلی خان نیز در انتظار خود به امداد روس مانند پدر

---

(۱)یادداشت های شاغلی میر غلام محمد غبار.

خویش اشتباه کرده بود. چنانچه بعد از آنکه به مزار واصل شد(اوایل محرم ۱۲۹٦ هـ ق- دسمبر ۱۸۷۸م) اولاً می خواست شخصاً به سرقمند یا تاشکند و حتی به پترزبورگ برود اما مردم که فکر جهاد را داشتند او را مانع شدند و امیر فیصله کرد که ملاشاد محمد خان کتب خیل لوگری وزیر خارجهء خویش را نزد حکومت روس اعزام و نسبت به عملی شدن وعده هایشان یاد آوری کند. لیکن چون قراریکه قبلاً اشاره کردیم دولت روس هیچیك فیصله پیش خود برای امداد به افغانستان ویا جنگ با انگلیس نداشت و مظاهرات سابق او صرف برای ترساندن انگلیس جهت ترك پشتیبانی دولت عثمانی و انصراف از مخالفت از سیاست او در اروپا بود، ندای امیر شیرعلیخان را به کلی بی جواب گذاشت. ولی ظاهراً معلوم شدن وضعیت انگلیس و اینکه در افغانستان چه خواهد کرد، وقت را به مذاکرات و طرح قراردادهای تازه و سنجش راه های عملی امداد به افغانستان گذرانید، تا اینکه در همین ضمن امیرشیرعلیخان که بعد از رسیدن به مزار شریف در نتیجه صدمات روحی پی در پی در بستر بیماری افتاده بود، به اثر حملهء مرض نقرس که از سابق داشت، به تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۹٦هـ ق- فبروری ۱۸۷۹م به عمر ۵۸ سالگی در گذشت و در روضهء شریف در جوار برادرش وزیراکبر خان غازی مدفون گشت وهیئت روس که تحت اثر کولونل روزیونوف بااو تا اینوقت همراه بوده اوضاع را مراقبت و امیر را هنوز به کمك روس اطمینان میداد به طرف مملکت خود حرکت کرد.[1]

در کابل بعد از حرکت امیر، به موجب فرمان او، شهزاده محمد یعقوب خان پس از ۸ سال حبس رها و حکومت کابل را به کف گرفته بود، عساکر انگلیس که به تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۷۸م(ذی الحجة ۱۲۹۵هـ ق) به خاك افغانستان از طرف دره خیبر تحت قیادت جنرال نیول چمبرلین[2] تجاوز کرده و بدون مواجه شدن به کدام مقاومت جدی (به امر امیر) تا جلال آباد پیش آمده بودند، نظر به تجارب گذشته در جلال آباد توقف کرده و معلوم شدن اوضاع کابل و پیش قدمی سایر دسته های عساکر انگلیس را که مدتی قبل برای حمله به افغانستان در

(۱) لارد رابرتس در کتاب خود موسوم به (٤١ سال در هند) مینویسد که امیر شیرعلیخان به این فکر به طرف روسیه حرکت کرده بود که میخواست به کمك دولت روس یك کنفرانس بین المللی مرکب از ممالك اروپایی را برای غور تجاوز انگلیس به افغانستان منعقد سازد(کتاب مذکور صفحه ٥٦٩) اما در حال معطلی سفر امیر به روسیه در اثر مشوره خود روسها که برای پذیرائی او حاضر نبودند، صورت گرفته بود، همچنین داکتر وافورسکی طبیب هیئت تا وقت مرگ امیرشیرعلی خان به بالین او حاضر بوده است.

(۲) این هم قابل ملاحظه است که اردوی انگلیس تحت قوماندهء همان شخصی بافغانستان تعرض کرد که چند روز قبل از طرف حکومت برطانیه به حیث سفیر به دربار امیرشیرعلی خان معرفی شده بود.

دره ء کرم (پکتیا) و دره ء بولان (مقابل قندهار) آماده و تمرکز داده شده بود، انتظار میکشیدند. چنانچه اردوی نمبردوم نیز از طرف قندهار تحت قیادت جنرال دانلد ستوارت و اردوی نمره سوم از طرف کرم تحت قرماندهی جنرال رابرتس(رایت مشهور) به خاك افغانستان تجاوز نموده علی الترتیب مواقع سوق الجیشی را در اثر پیغام امیر تقریباً بدون جنگ اشغال کردند لیکن آنها نیز جرئت پیشقدمی فوری را نکرده، منتظر معلوم شدن نتایج اقدامات سیاسی خویش بودند. درهمین بین بود که واقعه ء مرگ امیر شیرعلیخان به میان آمد و شهزاده محمد یعقوب خان با شنیدن آن در کابل اعلان پادشاهی کرد(ربیع الثانی ۱۲۹۶هـ ق- اپریل ۱۸۹۷م) اما در مزار شریف بنا به تحریك ملکه(مادر ولیعهد)، وزرا و سرداران به فکر افتادند تا دختر امیرشیرعلیخان خواهر ولیعهد که بنام صاحبوجان ملقب به آغاجان، و ۱۰ ساله بود جانشین پدر اعلان کنند.

و چون قبل از مرگ امیر، شهزاده محمدابراهیم خان به معیت سردار احمد علیخان بن شهزاده محمد علی خان نواسه ء امیر شیرعلیخان در موقع مریضی امیر از مزار فرار و برای اشغال سلطنت به تخته پل جهت متفق ساختن عسکر به خود عزیمت کرده بودند ولی عسکر ایشان را در قلعه ء جنگی راه نداده وضعیت بغاوت بخود گرفته بود. مستوفی حبیب الله خان که صدراعظم بود، به مشوره سردار نیك محمد خان و سردار محمد هاشم خان برادران امیر، صاحبوجان دختر امیررا با خود برداشته به عسکرگاه رفت ولی عسکر از شناختن خواهر ولی عهد ابا ورزیده دروازه ها را نکشودند و چون همه ملت از حق تلفی که در باره ء شهزاده محمد یعقوب خان به عمل آمده بود، آگاه و متأثر بودند، اصرار کردند که سلطنت حق شهزاده محمد یعقوب خان است و همان بود که وزرا و سرداران مجبور شدند محمد موسی خان پسر خورد سال امیر محمد یعقوب خان را بنام ولی عهد بشناسند و باین قسم عسکر رام شده دروازه ها را کشودند و بحران رفع شد. اما شهزاده ابراهیم خان (که بازهم احمد علی خان با او همراه بود) وقتیکه از عساکر مزارمایوس شد بعد از شنیدن خبر مرگ امیرشیرعلیخان عوض بازگشت به مزار بلافاصله جانب کابل حرکت کرد تا سلطنت را از امیرمحمد یعقوب خان بازستادند ولی امیر محمد یعقوب خا که قبلاً از مرگ پدر شنیده و اعلان سلطنت کرده بود، به رسیدن ایشان در هزاره جات امر توقیف آنها را صادر کرد و محبوساً به غزنی برده شدند و تا چندی محبوس بوده بعد رها گردیدند. و به این قسم مساعی شهزاده محمد ابراهیم خان چه در مزار وچه در کابل برای اشغال سلطنت ناکام ماند و

سلطنت امیر محمد یعقوب خان مسلم گشت حتی، هرات نیز به طورغیر مستقیم ملحق گردید. باین تفصیل که بعد از فرار امیرشیرعلیخان به طرف مزار شریف و تجاوز انگلیس به افغانستان، وقتیکه این خبرها به گوش شهزاده محمد ایوب خان که جوانی غیور بود رسید، تحمل نتوانسته از حکومت ایران اجازهء مراجعت به افغانستان خواست و حکومت ایران که شاید باز بی میل نبود یك سردار افغان طرفدار خودش (به زعم خود آنها) هرات را در دست داشته باشد به او اجازهء حرکت داد و شهزادهء موصوف به هرات آمده و بمیانجی گری سردار محمد یوسف خان حاکم سابق پشت رود بدون جنگ هرات را از محمد عمرخان نائب الحکومه و حسین علیخان سپه سالار امیرشیرعلیخان تسلیم گرفت و عریضه به پدر نوشته از گذشته عفو خواست و خدمات خویش را به پدر عرضه کرد و عریضه را از طریق میمنه به مزار فرستاد. اما پیش از رسیدن عریضهء موصوف، امیر شیرعلیخان درگذشته و قاصد او خبر مرگ امیر را باز آورد و محمد ایوب خان که آرزوی قلبی اش به حق رسیدن برادر بزرگش بود در هرات پادشاهی امیر محمد یعقوب خان را اعلان کرد -که تا حال اعلان موصوف در مسجد جامع هرات به سنگ منقور است- و به این قسم وفاداری خود را به برادر و بی ادعائی خویشتن را (با آنکه برای سلطنت لائق تر وشایسته تر بود) ابراز نمود.

چنانچه دیده میشود این دفعه لشکر کشی انگلیس ها نسبت به دفعهء اول بزرگتر و از سه معبر مهم شرقی افغانستان که خود این معابر مطمح نظر شان بود، به صورت موازی صورت گرفته وبا تأنی پیش می آمدند و چون نقشهء معینی برای انتزاع قندهار و معابر سه گانه فوق الذکر، بولان، کرم و خیبر داشتند، در سرحدات قندهار و سمت پکتیا وجلال آباد توقف ورزیدند. به قرار راپور های رسمی حکومت انگلستان تعداد عساکریکه درین عملیات اشتراك نموده ۲۵ هزار نفر بوده که قرار فوق به سه دسته تقسیم شده بودند، لاردلیتن فرمان فرمای هندوستان که این لشکر کشی به تجویز او به عمل آمده بود، افتخار داشت که از سرنوشت ناگوار قشون اعزامی لاردآکلیند تجربه آموخته واینك آبروی از دسته رفتهء اردوی مکناتن و الفنستن و سیل را به ذریعهء چمبرلین و ستیوارت رابرتس اعاده خواهد نمود. غافل از اینکه گفته اند: در برگ گل دو باره کی آرد گلاب را...

فصل سی وهفتم
پادشاهی امیر یعقوب خان

امیر محمد یعقوب خان که بعداز شنیدن فوت پدر، در ماه (ربیع الاول ۱۲۹۶هـ ق ، مارچ ۱۸۷۹م) در کابل اعلان سلطنت کرد، حبس و مشقت طولانی معنویات و نیروی روحی او را کاملاً درهم شکسته وجرئتش را سلب و او را شخص جبون و بی روحی بار آورده بود.

بنابرآن جلوسش برای مملکت واقعهء نامیمونی بود که با عقد معاهدهء ننگین گندمك و از دست رفتن دره، نوشنگ و کوژك وسیالکوت و کرم و حوالی خیبر آغاز و با شورش ملی دوم و مارش ثانی انگلیس به کابل خاتمه یافت و نام او را برای همیشه در مقابل تاریخ افغانستان، سیاه و پیش بینی های پدرش امیرشیرعلی خان را در حق او صحیح ثابت کرد.

امیر جدید کمی بعد از جلوس در ماه فروری ۱۸۷۹م از پادشاهی خود به دولت انگلیس و هم به دولت روس ابلاغ نمود.[1] و پابندی خود را به قرارداد هائیکه در وقت پدرش انعقاد یافته بود، اظهار و از دوستی خویش به مملکتین اطمینان داد.[2] انگلیس ها در اثر گرفتن این مکتوب وفدی را تحت ریاست منشی بخیار هندی روانهء کابل نمودند تا شرایط را جهت عقب کشیدن عساکرش به امیر حالی سازد. امیر پس از مطالبهء شرایط انگلیس ها و مشوره با مشاورین خویش جهت عقد قرار داد اظهار آمادگی نموده و بنا به خواهش انگلیس که میخواست درین موقع بدون هیچیك جنگ و یا غلبه محض از طریق ترساندن و اغوای یك

---

(۱) جنرال کرفمان به مقابل این مراجعهء امیرمحمد یعقوب خان مکتوب تبریکیهء مبنی برشناسایی امیر جدید ویاد آوری از دوستی که با پدر او داشت ارسال نموده و به جواب یك مکتوب دیگر امیر محمد یعقوب خان که در آن نسبت به علل نگه داری سردار عبدالرحمن خان پرسیده بود تصریح کرده بود که بود و باش سردار موصوف صرف به حیث یك پناه گزین میباشد که دولت روس نظر به حس مهمان نوازی فطری او را احترام میکند و دیگر حیثیتی در نزد حکومت روس ندارد.

(۲) دلیپ کمار گرش در کتاب انگلیس و افغانستان به حوالهء اسناد رسمی حکومت هند این جریانات را چنین قید کرده است: که بعداز گرفتن مکتوب امیر محمد یعقوب خان لاردلیتن سرلوئیس کیوبنیاری را مامور نمود تا مطالبات انگلستان را برای اعاده صلح بین مملکتین مکتوباً به امیرجدید ابلاغ نماید. این پیشنهادات متضمن واگذاری دره های خیبر، مچنی و کرم و علاقه های پشین و قراردادن روابط خارجی افغانستان تحت کنترول برطانیه و قبول نمایندگان انگیس در نقاط لازمه افغانستان بود و بعد از گرفتن این مطالبات، امیر دیگر شرایط را قبول و صرف از واگذاری خاك های افغانی معذر خواست و پس از وصول این جواب بود که وفد انگلیس تحت اثر منشی بخیار به کابل اعزام گردید و همان مطالبات را تکرار و پذیرفته شدن نماینده، با صلاحیت انگلیس را جهت فیصله موضوع پیش نهاد نمود و امیر با قبول نماینده ضمناً برای ترساندن او قوای خود را تحت اثر جنرال سام براون از جلال آباد به طرف کابل حرکت دادند که بعد از تصادمات خونین با قبایل شنواری و خوگیانی تا گندملك پیش آمدند، درین وقت بود که امیر محمد یعقوب خان برای جلوگیری از پیش آمدن عسکر انگلیس، شخصاً به طرف گندملك حرکت کرد. (کتاب مذکور، صفحه ۵۳-۵٤)

پادشاه بی کفایت و بی سیاست، لکه های شکست های متواتر خویش را (بزعم خود) از دامن شهرت خویش بزداید حاضر شد که شخصاً برای امضای عهد نامه به گندمک یعنی همان جائیکه ۳۶ سال قبل اردوی انگلیس در آن دچار تباهی شده و بیرق آنها بدست غازی های افغان افتاده بود، برود چنانچه در اوایل جمادی الثانی ۱۲۹۶هـ ق- اواخر می ۱۸۷۹م به معیت داود شاه خان سپه سالار و محمد نبی خان دبیر و سردار نیك محمد خان و سردار محمد هاشم خان وسردار محمد طاهر خان عموهایش به طرف گندمك حرکت و پس از ملاقات با جنرال چمبرلین وجنرال سام برون با سرلوئیس کیوینیاری نماینده، سیاسی انگلیس معاهده، ذیل را که بنام معاهده، گندمك معروف و از بد ترین معاهداتیست که شاهان افغان با دول خارجی بسته اند، امضاء کرد. (٤ جنادی الثانی ۱۲۹٦هـ ق- ۲٦ می ۱۸۷۹م)

۱- از روز تصدیق قرارداد بین مملکتین صلح و دوستی برقرار میشود.

۲- ولایت شالکوت وعلاقه، فوشنج (پیشین قندهار) تا جبل کوژك وعلاقه، کرم تا ابتداء جاجی و دره، خیبر تا به کنار مشرقی هفت چاه و لندی کوتل (که انگلیس ها به تازگی در آن داخل شده بودند) به انگلیس واگذار میشود. اما واگذاری این سه علاقه (کرم، پشین و سیبی) دایمی و قطعی نبوده از مایملك محروسه، امیر بطور قطع جدا شناخته نمیشود بلکه مالیات شان هم بعد از وضع مصارف به امیر داده خواهد شد. محض اداره و حمایت شان به انگلیس تعلق خواهد داشت.(۱) و اداره و باز نگه داشتن «خیبر» و «مچینی» وظیفه، افغانهاست.

۳- برای تقویت امیر و اجرای این قرارداد سالانه ٦ لك کلدار به افغانستان پرداخته میشود.

٤- امیر برای حسن مواصلات و بهبود تجارت راه های تجارتی را اصلاح میکند و مأمون نگه میدارد و این کار به مشوره و کمك برطانیه صورت میگیرد.

٥- سیم تلگراف را از کرم تا کابل انگیس ها امتداد میدهند اما حفاظت آن بذمه، حکومت افغانستان خواهد بود.

٦- تجارت بین مملکتین آزاد میباشد.

۷- نماینده، سیاسی انگلیس در کابل اقامت داشته و یك نفر انگلیس خواهد بود که فعلاً

---

(۱) این واگذاری موقتی در متن معاده بنام «اراضی تخصیص داده شده» Assigned territories. ذکر است اما بعد از آن انگلیس ها مثل گویته آن را هم بر خلاف قرار داد دایمی، قیاس کردند. (مولف)

«سرلوئیس کیوینیاری» این عهده را اشغال میکند. در دیگر نقاط سرحدی که لازم دیده شود نماینده گان مسلمان تعیین خواهد.شد.

۸- امیر حفاظت جان مال و عزت نمایندگان انگلیس را به عهده گرفته و برطانیه وعده میکند که نمایندگان او به امور داخلی افغانستان مداخله نکنند.

۹- بعضی اشخاص مخالف امیر از قبیل سردار ولی محمد خان بن امیردوست محمد خان که به انگلیس پناهنده شده اند و با عساکر انگلیس میباشند امیر آنها را عفو و تنخواه شان را برقرار سازد. جایداد این اشخاص ضبط نمیشود و اگر به افغانستان باشند یا به هند بروند آزاد خواهند بود وامیر عفو عمومی را اعلان خواهد کرد.

۱۰- انگلیس ها افغانستان را تخلیه نموده و در آینده جز به خواهش افغان ها برای دفع خصم خارجی به افغانستان داخل نخواهند گرید و همینکه کار تمام شد عقب کشیده خواهند شد.

۱۱- حکومت افغانستان در امور خارجی خود بدون مشوره، انگلیس با دول دیگر داخل مراودات نخواهد شد و بدون تصویب انگلیس با دول خارج جنگ نخواهد کرد.[۱]

این بود معاهده، که امیر محمد یعقوب خان در بدو جلوس خویش با انگلیس عقد نمود و با این قسم تمام مطالبات انگلیس را با وضع شرف شکنی قبول و از طرف خود کوچکترین ضمانتی را برای آینده پیشنهاد نکرد حتی برای تقویت حکومت خویش و دوام سلطنت در خاندان خود نیز کوشش به عمل نیاورد. در حالیکه درین وقت با اینکه عساکر انگلیس سرحدات شرقی مملکت را عبور و مراکزی را اشغال کرده بودند بازهم وضعیت ایشان اطمینان بخش نبوده و از عکس العمل ملت افغان که تجربه، آنرا دیده بودند خوف داشتند و اگر امیر محمد یعقوب خان این معاهده، شرف شکن را نمی پذیرف بازهم وضعیت ازاین بدتر نمیشد. انگلیس ها افغانستان را نه از نظر قوه، مادی و نه ازلحاظ سیاست بطور دائم اشغال و ضمیمه، خود ساخته نمی توانستند به هرحال، ملامتی عقد این معاهده تازمان مرگ دامنگیر امیرمحمد یعقوب خان بوده و خاك و تاریخ افغانستان را امروز جریحه دار ساخته است.

انگلیس ها بعد از گرفتن این عهد نامه ، جلال آباد را ترك و به هند رفتند و عساکر

(۱) دلیپ کمارگوش در کتاب قبل الذکر مینویسد که امیرمحمد یعقوب خان در گندمك باردیگر سعی کرد از انتزاع خاك های افغانی جلوگیری کند لیکن انگلیس ها حاضر نشدند، صرف اینقدر موافقه کردند که اشغال علاقه های کرم و سیبی و پشین بصور موقتی در قرار داد ذکر شود. (صفحه ٥٤)

دیگر شان نیز از خوست و قندهار تا سرحدات جدید عقب نشینی کردند. امیر به کابل مراجعت کرد و به امور سلطنت پرداخت. چنانچه سردار شیرعلیخان قندهاری بن مهردل خان را به حکومت قندهار و سردار محمد طاهرخان عم خود را به حکومت قلات و سردار محمد یوسف خان عم دیگر خویش را به حکومت پشت رود و سردار محمد آصف خان بن سردار یحیی(بن سردار سلطان محمد خان) را به حکومت لغمان و سردار محمدحسن خان عم خویش را به حکومت جلال آباد مقرر نمود.

فصل سی و هشتم

شورش ملی وقتل نماینده ء انگلیس درکابل

در ماه رجب ۱۲۹۶هـ ق(جون ۱۸۷۹م) کیوینیاری به حیث سفیر انگلیس وارد کابل شده در بالاحصار جای گرفت[۱] اما به جای آنکه مطابق روح قرار داد وظیفه ء دیده بانی اوضاع را اجراء و صرف روابط خارجی امیر را مراقبت کند به امور داخلی هم دست دراز کرده و روز به روز ساحه ء مداخله او بیشتر میشد. چنانچه اکثر روزها در میدان چارباغ دربار کرده بزرگان مملکت را از دور و نزدیك به ملاقات خود میخواست و با ایشان در اطراف مسائل مختلفه مذاکره میکرد و هدایات و هدایا میداد و معاشات مقرر میکرد و به امور عسکری نیز علاقه گرفته در تادیه و معطلی، کمی و زیادی تنخواه ها تصرف مینمود.[۲] وگذشته از همه انگلیس های دیگر که با کیوینیاری به حیث منسوبین سفارت از قبیل افراد ملکی و عسکری به تعداد کثیر به کابل آمده بودند، به هر طرف بنای تجاوز را گذاشته و تمام این خودسریها به غیرت افغان های غیور تصادم میکرد و آتش کینه ء ایشان را دامن می زد و بر خود گوارا کرده نمیتوانستند که اجنبی در مملکت شان حکمروائی و کامرانی کند.

بنا برآن چشم ملت از هر طرف سر و سرداری را میجست که به رهنمائی او دست خارجی ها را بار دیگر از ناموس و شرف ملی کوتاه سازند. اما متاسفانه که درین دفعه چنان سران و سردارانی که مثل دوره ء اول تجاوز انگلیس قیادت ملت بهیجان آمده را بنمایند از حوادث روزگار و فتوریکه مملکت معناً و مادتاً به آن دچار شده بود، به نظر نمی رسید. پس ملت مجبور شد که بدون سر و سردار برای بجا کردن شرف ملی اقدام ورزد و شورش روز ۱۶ رمضان ۱۲۹۶هـ ق- ۳ سپتمبر۱۸۷۹م که ظاهراً از طرف عساکر ساخلوی کابل به مقابل داود شاه خان سپه سالار نسبت به تادیه ء مناصفه معاش و مطالبه ادای تمام معاش استحقاقی شان اتفاق افتاد، در حقیقت عبارت از عکس العمل شدید و سرکشاده ء ملی به مقابل تسلط

---

(۱) اعضای سفارت انگلیس اشخاص ذیل بودند: جنکنز به حیث منشی، لفتننت هملتن به حیث اتاشه نظامی و داکتر کیلی به حیث طبیب.

(۲) امیرعبدالرحمن خان با اینکه به امیر محمد یعقوب خان نظری خوبی ندارد باهم در تاج التواریخ مینویسند که نماینده انگلیس خود را حاکم افغانستان دانسته بر امیر تحکم نشان میداد چنانچه این خود خواهی اورا مردم افغانستان تحمل نتوانسته به حمله مبادرت ورزیدند. (تاج التواریخ صفحه۱۵۲)

اجنبی بوده و چون قوهء حکومت مرکزی را ضعیف و مامورین آنرا بی اقتدار و بی پروا و تمام اختیارات را در دست نمایندهء انگلیس میدانستند بنا برآن به صورت عکس العمل به مقابل این اوضاع غیر قابل تحمل و منافی شئون وشرف ملی باین شورش پرداختند، سپه سالارکه مظاهرهء عساکر وهیجان آن را دید، چنانچه شایان یك سپاهی درشت و درست است، به تندی اما صادقانه جواب داد، «مطالبهء شماحق بجانب است اما این مطالبه را از کمناری(کیوینیاری) بنمائید که ضبط و ربط امور و کم و زیادی امر معاش و اختیار خزانه در دست او میباشد. عساکر که درین وقت طبقات ملت هم با آنها یکجا شده بود و پیش از پیش مسئول اوضاع را میشناختند که کیست سر راست به طرف مرکز اداره کیوینیاری که درجوار بالاحصار بود، رو آورد، در راه تمام اهالی شهر که همه دل پخته بودند، با آنها یکجا شده به منزل کیوینیاری یورش بودند. کیوینیاری که هیجان ملت را مشاهده کرد عقل خویش را باخته بجای شنیدن خواهش وقبول مطالبات حقهء ایشان و یا اقناع آنها به محافظین خود امر کرد تا بر مهاجمین گلوله باری کنند.(۱)

(۱) خاطرات این روز تاریخی و رفتار درشت و مغرورانهء انگلیس ها تا امروز زبان به زبان در حافظهء ملت افغان باقی مانده و بعضی اشخاص که چشم دید خود را حکایت میکنند نیز موجود اند. از این رو به آوردن شواهد علیحده ضرورت دیده نمیشود باهم بطور نمونه صورت واقعه را از یك مأخذ بیطرف خارجی ذیلاً شرح میدهم: ابتداء غند اردل که هشت ماهه معاش شان پرداخته نشده بود از گرفتن معاش یکماهه که از طرف امین نظام وقت تادیده میشد انکار و همانطور بدون اسلحه برای عرض به طرف بالاحصار رفتند. امیر محمد یعقوب خان شهزاده محمد موسی خان ولیعهد و داود شاه خان سپه سالار را فرستاد تا آنها را متسلی و متفرق گرداند. لیکن عساکر مذکور که سه غند هراتی هم با آنها یکجا شده بود قبول نکردند و به طرف خانهء کیوینیاری متوجه گردیدند و تا آنوقت هنوز مسلح نبودند. لیکن وقتیکه کیوینیاری بر آنها فیر کرد به عجله بطرف قشلهء خود حرکت و اسلحه برداشته به مقابله پرداختند. (کتاب داکتر فلیچر امریکایی موسوم به افغانستان چار راه فتوحات صفحه ۱۶۷) و این تشریحات بذات خود ادعای مغرضانه انگلیسها را که میگویند شورش عساکر یك امر تمهیدی بوده است به کلی رد میکند با هم رویداد قضیه را از زبان یك مؤلف بیطرف هندی که از روی اسناد رسمی حکومت هند برتانوی در کتاب خود قید کرده است نیز شرح میدهیم تا هیچ قسم شك و شبهه در ذهن خواننده باقی نماند: دلیپ کمارگوش در کتاب انگلیس و افغانستان این واقعه چنین بیان میکند: ساعت ۷ صبح روز ۳ سپتمبر ۱۸۷۹م سپاهیان هراتی برای اخذ معاش در بالاحصار جمع شده بودند، چون به عوض معاش دو ماهه که مطالبه داشتند معاش یکماهه برای شان داده شد سر به شورش برداشتند و صاحب منصبان خود را به سنگ زدند و طرف خانه نمایندهء انگلیس رو آوردند و چون به گلوله باری مواجه شدند به مخزن اسلحه هجوم نمودند در حالیکه دیگر سپاهیان هم با عدهء اهالی شهر به آنها یکجا شده بودند، اسلحه و جبه خانه را برداشتند به اقامتگاه نماینده انگلیس حمله کردند.
امیر اول داود شاه خان سپه سالار را برای آرام ساختن آن ها اعزام کرد لیك او را هم مجروح ساختند و سپس ولیعهد محمد موسی خان وسرادر یحیی خان خسر امیر که والی کابل بود برای مفاهمه با آنها اعزام شدند اما فایده نبخشید. مولف مذکور علاوه میکند که امیر میخواست شخصاً خودش به بالاحصار برای آرام ساختن شورشیان برود لیکن مشاورین او مصلحت ندادند. مؤلف مذکور اشاره میکند که مطالب بالا عین مضمون مکتوب امیرمحمد یعقوب خان است که بعد از کشته شدن نماینده گان انگلیس به نایب السلطنه هند نوشته بود و در آن بعد از اظهار تأسف از حادثهء مزبور مشورهء حکومت برطانیه را نسبت به طرز العمل خود در برابر این قضیه استفسار کرده بود. (کتاب فوق الذکر صفحه ۶۰-۶۱)

این استقبال گرم انگلیس ها که با گلوله های آتشین ازجوش و هیجان مشروع ملت که خود اسباب برافروختگی آنها را فراهم نموده بودند، پذیرائی به عمل آوردند، عنان ضبطِ و خود داری را از کف افغان های غیور ربود و بدون آنکه با گلوله باری بیدریغ انگلیسها محصور اعتنایی بکنند، مردانه وار بر قصر او برآمدند کیوینیاری که دید دیگر کار از کار گذشته و هیجان یك ملت را که در عمیق ترین و عزیز ترین احساسات خود جریحه برداشته باشد، با آتش و آهن نمیتوان مغلوب ساخت، از ترس عقوبتی که غضب ملی برای او پیش بینی میکرد بدست خود قصر خویش را آتش زد و باچشم تنگی و تعصبی که داشت نخواست که بعد از او هم خزاین و تجهیزات انباشته اش که برای تفرقه اندازی و ضعیف ساختن افغانها ذخیره شده بود، جهت اتحاد و قوت ملت به مصرف برسد. اما بازهم جلو جوش و هیجان ملی را آتش و گلوله یکی هم گرفته نتوانست وبی پروا به قصر مشتعل بالا شدند و از محافظین کوینیاری کسانی را که زنده بدست آورده بودند، از تیغ کشیدند و خود کیوینیاری در عمارت فوقانی قصر خود با اسناد و خزاین و بیرق انگلیس یکجا بسوخت و خاکستر شد.

میگویند بوتل های شرابی که زیب و زینت مجالس شور و سرور انگلیسها و دام فریب انگلیس پرستان بود بیشتر اسباب شعله فشانی این حریق تاریخی گردیده بود...

ملت تا عصر روز این آتش بازی را تماشا میکرد. از هر زبان نام کمناری -که تلفظ عامیانهء کیوینیاری و تا امروز زبانزد عام است- با نعره های فتح و پیروزی و رجز خوانی بر متجاوزین و اجنبی پرستان شنیده میشد. درین گیر و دار خانه های کسانی که به طرفداری انگلیسها شهرت یافته بودند چون سردار ولی محمد خان بن امیردوست محمد خان مشهور به لاتی(طرفدار لارد، یعنی انگلیس) مورد حملهء ملت قرار گرفت و آتش زده شد. افسوس که ملت هنوز سری نیافته بود که تحت فرمان و هدایات او عاقلانه حرکت مینمود. ظاهراً در کابل انگلیس ویا انگلیس پرستی باقی نمانده بود که ملت دل خود را بر سر او یخ میکرد. پس از همین سبب بود که هنگام عصر هیجان ملی که دیگر روزنهء برای بروز و هیزمی برای اشتعال خود نمی یافت رو به خاموشی گذاشت. از قلوب و ارواح غازیان این صدا بلند بود: کجاست اکبر خان غازي، کجاست احمد خان شجاع، کجاست نایب امین الله خان لوگری و دیگر سران نامدار ملی(۱) که امروز ملت به وجود شان باز احتیاج دارد!...

(۱) اشاره به مجاهدین بزرگ شورش ملی اول عصر شاه شجاع یعنی وزیر اکبرخان، سردار سلطان احمد خان، نایب امین الله خان لوگری و امثال شان

اما دریغ که صدای ملت هیچ جوابی نیافت... زیر انگلیس ها سران ملی و اشخاص با حس و با جرئت را از بین برداشته بودند امیر محمد یعقوب خان از ترس خود را در قصر شاهی بالاحصار متحصن ساخته و ملت را بی سر گذاشته بود متأسفانه نه امیر ونه کدام سردار دیگر در خاندان شاهی وجود داشت که با احراز قیادت ملی کسب افتخار مینمود! ایوب خان غیورهم در هرات بود.

« بهرحال، بزودی جنرال سر فریدریك رابرتس[1] که در کرم مشغول تأمین این علاقه، جدید الاشغال انگلیس بود به امرنائب السلطنة هند با قوای خویش روانه، کابل شد(شوال ١٢٩٦ هـ ق- سپتمبر ١٨٧٩م) و سردارولی محمدخان لاتی که از کابل فرار کرده بود و هوای پادشاهی در سرداشت در خوشی لوگر از او استقبال نمود و از واقعات کابل و بی کفایتی امیرمحمد یعقوب خان به او اطلاع داد.

امیرمحمد یعقوب خان که از رفتن ولی محمد خان و نزدیك شدن قوای انگلیس شنید، بخوف افتاد که مبادا به غلط به هنوایی بامجاهدین ملی در نزد انگلیس ها متهم شود! پس بصورت فوری هیئت معتمدی را تحت اثر مستوفی حبیب الله خان وردك برای معذرت خواهی نزد انگلیس ها فرستاد و استدعا نمود که همانجا توقف کنند تا قضیه، قتل کیوینیاری تحقیق و عاملین آن مجازات شوند. بعد از رفتن این هیئت چون جواب فوری و اطمینان بخش از طرف انگلیس ها ظاهر نشد. طبع و سواسی امیر دیگر تحمل نتوانسته خود نیز برای طلب عفو از گناهی که خوشبختانه یا بدبختانه قطعاً در آن دخلی نداشت بتاریخ ٢٧ سپتمبر مطابق ٥ شوال به اردوگاه انگلیس رفت وملت مجاهد را به مرحمت انگلیس های انتقام جو گذاشت. اما انگلیس ها که بالاخره به عدم محبوبیت و بی کفایتی او پی برده بودند و یقین داشتند که دیگر برقرار داشتن او بر تخت افغانستان مشکل و از وجودش فایده، هم متصور نیست او را نظر بند ساختند وخود عازم کابل شدند.[2]

ملت از پیشقدمی قشون انگلیش شنیده در عالم بی سری و بی وسیله گی محض بنام

(١) که در نزد مردم کابل بنام(راپت گل) مشهور است.
(٢) دلیپ کمارگرش مؤلف معاصر هندی در کتاب موسوم به «انگلیس و افغانستان» که مخصوص رویداد های تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان میباشد باستناد اوراق رسمی حکومت هند برطانوی این وقایع را حسب ذیل قید کرده است. وقتیکه خبر قتل کیوینیاری به هند رسید نایب السلطنه هند جنرال رابرتس را مامور ساخت تا از راه کرم به طرف کابل پیشقدمی نماید وآمادگی اشغال کابل را بگیرد در هدایت نامه، ویسرای این هم تذکره داده شده بود که اگر امیر محمد یعقوب خان زنده باشد، عجالتاً گذاشته شود که تحت اثر قوماندان قوای اشغال ------>>

جهاد و دفاع از خاك مقدس و شرف ملی بیرق های سفید و سرخ ترتیب داده با سلاحی که از خود داشتند و بسیاری با بیل و تبر و شمشیر و خنجر به طرف چهارآسیاب به استقبال اجنبی شتافتند.

زنها در دهات چهارآسیاب و چهلستون از سر بام ها با کوزه و تغاره بر سپاه انگلیس که از کوچه ها و باغ ها میگذشتند حمله میکردند و در جهاد دینی و ملی سهم میگرفتند.[1] اما چون سپاه ملی بی سر و بی ترتیب و فاقد اسلحه و سامان جنگ بود و در مقابل آنها یك لشکر منظم و بزرگ با سلاح جدید وبدون رعایت با توپ و تفنگ برآن ها گلوله باری میئمود. پس از آنکه بسیار تن از گلوله تفنگ و توپ و کریچ و شمشیر بخاك هلاکت افتاده، بدرجهٔ شهادت رسیدند، انتظام شان از بین رفت و قوای انگلیس درضمن کشت و خون ده به ده و قریه به قریه به تاریخ ٦ اکتوبر(١٥ شوال) به کابل رسیدند. اما در اینجا مجاهدین کوهستان به سرکردگی جنرال محمد جان وردك که بعد ها ملقب به محمد جان خان غازی شد و قبلاً بامر امیر محمد یعقوب خان مشغول سرکوبی اشرار کوهستان بود از ماجرا شنیده و خود را به کابل رسانیدند و کوه آسمایی واقع غرب کابل را مرکز خود قرار دادند و انگلیس ها به کوه شیردروازه که در سمت جنوب کابل واقع است سنگر گرفتند و جنگ های سخت بین شان رخ داد تا اینکه فورخانه مختصر قشون ملی تمام شد و بسیاری از مجاهدین شهید گردیدند[1] و محمد جان خان برای جمع آوری قوای تازه به طرف وردك حرکت کرد. انگلیس ها که از رفتن او شنیدند سعی کردند او را دستگیر نمایند و یا مانع

----->> بسلطنت خود ادامه دهد و اگر نباشد خود او مستقیماً اداره را بدست بگیرد. جنرال رابرتس از علی خیل جاجی به امیر محمد یعقوب خان پیام فرستاد تا نمایندهٔ اعتباری خود را برای مذاکره و اظهار نظریات خود اعزام نماید. امیر محمد یعقوب خان مستوفی حبیب الله خان وردك و ملا شاد محمد خان کتب خیل وزیر خارجه را به حیث نماینده اعزام نمود و آنها به تاریخ ۲۳ سپتمبر به علی خیل مواصلت کردند و به جنرال رابرتس از طرف امیر پیشنهاد نمودند که عسکر انگلیس داخل کابل نشود، و با امیر(اقلاً پنج روز) وقت داده شود تا عساکر فعلی را خلع سلاح و عسکر جدید تشکیل نماید و بعد مسؤلین قتل هیئت انگلیس را مجازات کند و اطمینان دادند که مقصد از تشکیل سپاه جدید مقابله با انگلیس نمی باشد اما جنرال رابرتس نپذیرفته هیئت را با جواب رد مراجعت داد. امیر به مجرد کسب اطلاع از ناکامی هیئت اعزامی خود شخصاً به معیت شهزاده محمد موسی خان ولیعهد و داود شاه خان سپه سالار وسردار یحیی خان و ٤٥ نفر دیگر به کمپ جنرال بیکر درخوشی لوگر وارد گردیدند تا مگر انگلیس ها را از پیشقدمی به طرف کابل مانع شده بتواند ولی بازهم نتیجه بدست آورده نتوانست، تصمیم گرفت که با عساکر انگلیس تا کابل همراهی کند و فرامین صادر نمود تا مردم از مقابله خود داری کنند. کتاب فوق الذکر صفحه ٦٨ و٦٩.

(١) این قضیه را علاوه از اینکه بسا اشخاص ازچشم دید خود حکایت میکنند اینجانب از زبان مادرکلان پدری خودم که از جملهٔ این (اده غازی ها) بوده و در قریهٔ چهلستون اقامت داشت شنیده ام.(مؤلف)

شوند. در کوه قوروغ واقع دامنه غربی دند چاردهی نزدیك قلعهء قاضی جنگ شدیدی بین قشون تعقیبی انگلیس و همراهان محمد جان خان رخ داد در نتیجه انگلیسها شکست خوردند و محمد جان خان موفق شد که به وردك داخل شده و اهالی را برای جهاد دعوت نماید.

از طرف دیگر سپاه انگلیس تحت سرکردگی جنرال ستویارت مشتمل برنه هزار نفر که به تازگی قندهار را تخلیه کرده بودند به رسیدن هدایت دوباره به قندهار وارد شده و شیرعلیخان حاکم قندهار از ایشان استقبال نمود و او را نایب الحکومه قندهار شناختند بلکه چون درین وقت فکر انتزاع قندهار را داشتند و میخواستند تمام ولایت قندهار برای همیشه از افغانستان جدا و به صورت یك ریاست علیحده مربوط هند تحت اثر انگلیس تشکیل شود و عسکر انگلیس بطور دایم در آن اقامت اختیار نماید. شیرعلیخان را والی قندهار لقب دادند و با او معاهده بستند(۲)

در همین وقت یك دسته عسکر دیگر انگلیس مشتمل بر شش و نیم هزار نفر از دره خیبر تحت اثر جنرال« برایت » جانب جلال آباد پیشقدمی کرد.

قوای انگلیس که به قرار شرح فوق به قندهار بازگشت پس از شنیدن واقعات اخیر، جانب کابل حرکت کرد اما در شاه جوی با دسته های قشون ملی که از هرگوشه و کنار برای جهاد کمر بسته بودند مواجه گردیدند، و مخصوصاً صاحب جان خان بن میراحمد خان تره کی با یکصد و نود و دو تن دلیران بچنان شجاعت به قشون منظم انگلیس حمله کردند که همه شهید گشتند.

(۱) بسیاری از مؤلفین بیگانه شجاعت و از خود گذری مردم کابل و اطراف آن را درین جنگ ستوده اند منجمله مؤلف عین الوقایع ضمن ستایش از غیرت ملی و دینی افغانها با تعجب بیان نموده است که چگونه یك گروه بی سر و بدون اسلحه حسابی با توپ و تفنگ انگلیس ها مقابله میکردند و چگونه تعداد زیاد زنها آب را در مشك ها برای غازی ها درکوه میرسانیدند عین الوقایع میگوید در بین غازی هایی که انگلیس ها را بعد از شش ساعت جنگ از کوه آسمایی راندند چهارصد نفر زن وجود داشت و ۸۳ نفر آنها شهید شدند(صفحه ۹۰ تا۹۲)

(۲) سرحدات هند اثر کلنکل هالدك ص ٤٠و٤١- لیدی بیتی بالفور در کتاب خود موسوم به حیات لارد لتین مینویسد که در ماه اپریل ۱۸۷۹ کلونل سنت جان نماینده سیاسی انگلیس در قندهار در مجلس عام از طرف دولت برطانیه سردار شیرعلیخان را به حیث والی خود مختار اعلان کرد.

فصل سی و نهم

خلع امیرمحمدیعقوب خان وجنگهای کابل

قوای جنرال راتریس که در ضمن جنگ های خونین قریه به قریه و ده به ده در ظرف پنج روز از لوگر به کابل رسیده بود از ترس هیجان ملی به شهر داخل نشده درجوار تپهء مرنجان توقف کرد و رابرتس به امیر محمد یعقوب خان پیغام فرستاد که فردا(۱۲ اکتوبر۱۸۷۹م) در بالاحصار یك مجلس میشود، باید به معیت ولیعهد خود درآن جا حاضر باشد. امیر محمد یعقوب خان که از کوایف اطلاع نداشت ومی ترسید مبادا او را به ملت تسلیم کنند و یا در مقابل گناهی که نکرده مجازات نمایند، درجواب این پیغام خط استعفای خویش و ولیعهد خود را از سلطنت افغانستان ارسال و متعاقباً خود با پسر خویش به عسکرگاه انگلیس پناهنده گردید[۱] وانگلیس ها او را تحت حفاظت گرفته و بعد به چهاونی شیرپور نقل دادند که از آنجا به هند اعزام شد.[۲] حالانکه انگلیس ها چنان قصدی در بارهء امیر محمد یعقوب خان نداشتند بلکه میخواستند به حضور او جهت انتقام قتل کیوینیاری بالاحصار را خراب کنند چنانچه برای این مقصد اعلانی در شهر نشر و مردم را برای تخلیه بالاحصار فقط دو روز مهلت داده بودند. چون درین وقت قسمت مهم خانه های شهر متصل بالاحصار که محلهء شاهی بود، وقوع داشت درین فرصت کوتاه اهالی اسباب و سامان خود

---

(۱) دلیپ کمارگوش در کتاب انگلیس و افغانستان باستناد اوراق رسمی حکومت هند برطانوی خلع امیرمحمد یعقوب خان را اینطور بیان میکند که فردای ورود عسکری انگلیس به کابل، امیر محمد یعقوب خان که با عسکر انگلیس یکجا و در تپه مرنجان نزدیك کمپ جنرال رابرتس اقامت داشت به کمپ رابرتس داخل شده و اراده خود را برای خلع به او ابلاغ نمود و از شرکت در مجلسی که فردای روز مذکور در بالاحصار منعقد میشد معذرت خواست ولی بعد ها امیرمحمد یعقوب خان در مکتوبی که از هند به ویسرای جدید لاردیپن نوشته(جون ۱۸۸۰م) خلع خود را اجباری وتحت فشار ناجوانمردانه و بیرحمانه » وانمود و خواهش استرداد تاج و تخت آبایی خود را نموده بود ، کتاب مذکور صفحهء ۷۰.

این موضوع را دیگر مؤلفین انگلیس از قبیل لیدی بیتی بالفور (حیات لاردلیتن صفحه ۳۹۸) و کلنل هانا(جنگ دوم افغان جلد ۳ صفحه ۹۳) وجریدهء انگلیسی چاپ هند موسوم به دوست هندوستان(شماره ۲ جولای۱۸۸۰) نیز تذکرداده اند.

(۲) با وصف اینهمه مساعی که امیر محمد یعقوب خان برای تبرئهء خود از اشتراك در قیام ملی و قتل نمایندگان انگلیس به عمل آورد انگلیس ها او را در قضیهء مذکور (ضیا) و مسؤل میشناختند و هردو هیئتی که برای رسیدگی باین قضیه از طرف حکومت هند تعیین شد، مسؤلیت اورا تائید نموده بود.

را خارج نتوانستند و به مجرد پوره شدن مهلت قوای انگلیس بدون مراعات جان ومال ملت بنای خراب کردن این آبده، تاریخی و قدیم و قیمتدار افغانستان را گذاشتند واین مولد و پرورشگاه شاهان و مرکز اداره وافتخارات ملی را محض بنام اینکه قوای استیلا کننده، انگلیس در آنجا دچار تباهی شده بود بخاك یکسان نمودند تا سال ۱۳۱۱هـ ش(۱۳٤۹ هـ ق ۱۹۳۰ م) یعنی درست مدت ۵۳ سال به حالت خاك توده باقیمانده لانه، حشرات و حیوانات وآشیانه، امراض و فلاکت میبود تا اینکه محمد نادرشاه در زمان سلطنت خود برای رفع این لکه، بدنامی و ترمیم این جراحت ملی تصمیم گرفته آن را سر از نو آباد و بر فراز تپه بزرگ آن بنای اکادمی حربی را که کانون شرف و عسکریت امروز و فردای افغانستان به شمار میرود گذاشتند.

در ماه ذی الحجه ۱۲۹۶ هـ ق(اول دسمبر ۱۸۷۹م) امیر محمد یعقوب خان به هند اعزام و چندی در کمپ عسکری میرت تحت الحفظ بود و بعد در دیره دون جای داده شد که تا وقت مرگ خود در سال ۱۹۲۵(۱۳٤٤هـ ق) در آنجا به سر میبرد و سالانه ۵۰ هزار کلدار معاش دریافت میکرد.[۱]

درین موقع انگلیس ها که نفوذ خود را در کابل قایم کرده بودند، دست به قتل مجاهدین دراز نموده و بنام خون خواهی کیوینیاری اکثریت (فوج اردل) را از تیغ کشیدند و یکدسته خائنین که موقع را برای پیشرفت خود مساعد دیدند افغانهای وطنخواه را بنام(مجاهدین) به انگلیس ها معرفی میکردند و چند پولی(فقط پنجاه روپیه برای فی نفر) دریافت مینمودند.[۲] به اینقسم عده کثیری از وطنخواهان شربت شهادت نوشیدند که جنرال خسرو خان کافری و محمد اسلم خان کوتوال و سلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان

(۱) یك هفته بعداز اعزام امیر محمد یعقوب خان سردار یحیی خان وسردار زکریان خان و شاد محمد خان کتب خیل وزیر خارجه و داؤد شاه خان سپه سالار نیز به هند اعزام گردیدند اما ولیعهد محمد موسی خان و باقی سرداران که تعداد شان به (۱۸۹) نفر میرسید به معیت مستوفی حبیب الله خان وردك در غزنی تحت نظارت گرفته شدند (دلیپ کمار گوش: انگلیس و افغانستان صفحه۸۲)

(۲) هوارد هنسمن در کتاب موسوم به جنگ افغانها می نویسد که هرکس با داخل شدن انگلیس ها به کابل مخالفت میکرد، از طرف جنرال رابرتس مورد مجازات قرار میگرفت یا به عبارت دیگر وطنخواهی جرم تلقی میگردید. برعلاوه جنرال موظف مشوره، مامورین ملکی را که نسبت به اتخاذ رویه، ملایمت آمیز تری به مقابل افغانها به او پیش مینمودند نمی پذیرفت و حتی مجروحین و اطفال را حریق میکرد و قریه ها را در قعر زمستان سوختانده مردم را در بدر میساخت. چنانچه صدای این حرکات وحشیانه، او به پارلمان انگلستان رسیده وجراید انگلیسی آنرا نشر میکردند(صفحه ۷۳ و۷٤) و در اثر همین انتشارات بود که جنرال رابرتس از زمامداری کابل برطرف شد وجنرال ستیوارت بجای او تعیین گردید.

غازی در آن جمله میباشند.[۱] اما این قتل و قتال بجای آنکه معنویات مردم را ضعیف سازد بالعکس حس مقاومت را در آنها تقویه و تشدید نمود چنانچه مردم بیش از پیش در هرگوشه و کنار مملکت به تهیه وجمع آوری پرداختند، جنرال محمد جان خان وردك در علاقه بین کابل و غزنی و ملا دین محمد معروف به «ملا مشك عالم» اندری و ملا عبدالغفور لنگری در علاقهٔ بین غزنی و قندهار، وطنخواهان قندهاری در زمینداور و ملیون کوهستانی در کوهستان به تدارك مشغول بودند. ملا مشك عالم به تاریخ ۲ دسمبر۱۸۷۹م(ذی الحجة هـ ق) فتوای جهاد را صادر و به طرف غزنی حرکت کرد[۲] و محمد جان خان وردك نیز در غزنی با او یکجا شده مردمان وردك، ترك، سلیمان خیل، وزیر، جدران، خواجك، تاجیك مثل سیل در رکاب ایشان برای نجات خاك مقدس وطن وجهاد با کفار متجاوز پیوستند و در ماه محرم ۱۲۹۷هـ ق(دسمبر ۱۸۷۹م) این قوهٔ انبوه ملی وارد شیخ آباد گردید.

جنرال رابرتس که امور کابل را به کف گرفته بود به شنیدن خبر جمع آوری قوای ملی و پیشقدمی آنها به طرف کابل نصف قوای خویش را بسرکردگی(مکفرسن) و سردار محمد حسن خان بن امیر کبیر که او هم چون سردار ولی محمد خان از هواخواهان انگلیسها (وقاتل برادران عینی خود در وقت امیر شیرعلیخان بود) در کاریزمیر به مقابل مجاهدین کوهستانی تمرکز داد تا از آن طرف سد راه غازیان گردیدند و حصهٔ دیگر را به ریاست جنرال(بیکر) جانب چارآسیاب برای مقابلهٔ مجاهدین سمت غزنی فرستاد تا از نزدیك شدن آنها به کابل جلوگیری نمایند و خود با قوای باقیمانده و جنرال(هلش) در مرکز قرار گرفته پس از استحکام دادن کوه های شیردروازه وآسمایی -که بر شهر کابل حاکمیت دارند- برای کشفیات جانب قلعهٔ قاضی حرکت کرد.

اما در همین وقت محمدجان خان با عساکر خود بسر وقت او رسیده سپاه اورا طوری شکست داد که خود جنرال رابرتس با چهل سوار از راه فرار داخل دهمزنگ شده و در اینجا هر قدر انتظار کشد از دو دسته دیگر برایش امداد نرسید زیرا قوای اعزامی کاریزمیر نیز با مجاهدین پغمان و قرغه مقابل شده شکست خورده بودند و به فاصلهٔ کمی بحالت فرار در

(۱)بیاد بود این شهدا امیرعبدالرحمن خان در جوار چمن شیرپور آبدهٔ کوچکی ساخته است که تا حال موجود میباشد
(۲) سرحدات هند: اثر کلونل هالدك صفحه ٤١-٤٠ دلیپ کمارگوش مولف هندی در کتاب انگلیس و افغانستان مینویسد: انگلیس ها با افغانها رفتار وحشیانه نمودند، حتی حقوق محارب را مطابق حقوق بین الدول مراعات نکردند زیرا قبل از اشغال کامل و روی کار آمدن یك نظام موقتی جدید، مردم افغانستان حق محارب را حایز بودند. صفحه ۸۳.

دهمزنگ داخل گشتند. قبل از رسیدن این عسکر شکستی وضعیت جنرال رابرتس بحرانی بود و مجاهدین از هر طرف آن را محصور ساخته و میخواستند همه را از تیغ بکشند. اما بدبختانه درین وقت سردار ولی محمد خان لاتی که از طرف انگلیس ها به حکومت مزار شریف تعین و در همین موقع همراه یار خانهء خود و ۲۰۰ سوار همرکاب خویش در دهمزنگ آمادگی حرکت را داشت به امداد رابرتس رسیده او راحمایت کرد و الا درین دفعه نیز مثل واقعهء سال ۱۲۵۸هـ ق(۱۸٤۱م) اردوی انگلیس با فرمانده خود بکلی محو میشد و دوباره خود را جمع کرده نمیتوانست اما این پیش آمد و متعاقباً رسیدن دیگر قوای شکستی به رابرتس موقع داد تا خود را زنده به چهاونی شیرپور بکشد لیکن مردم که طرفداری سردار ولی محمد خان را ازانگلیس ها مشاهده کردند بر او شوریدند و سامان سفر او را تاراج کردند حتی نفری معیتی او هم با ملیون یکجا شده سردار موصوف را تنها گذاشتند که به معیت رابرتس به چهاونی انگلیس پناه برد. دستهء سوم عساکر انگلیس در آب بازك چهارآسیاب با سپاه ملی تصادف کرده آنها نیز هزیمت خوردند و بصورت شکست پس نشسته و در شیرپور داخل شدند و به این صورت تمام عساکر انگلیس به حال فرار در چهاونی پناهنده گردیدند و بالمقابل قشون مجاهدین از هر طرف به شهر رسیده و مردم اطراف شهر هم از هر سو به آنها ملحق شده و مردمان قراء شرقی کابل از قبیل تره خیل و هود خیل در تپهء مرنجان مرکز گرفتند و عسکر انگلیس را حین عقب نشینی از عقب مورد حمله قرار دادند در حالیکه مجاهدین لوگر حصص جنوبی شهر را مملو ساختند و قلعهء موسوم به تخت شاه را که در دامنه کوه شیردروازه واقع و به شهر حاکم است تصرف کردند قوای باقیمانده لشکر ملی تحت اثر ملا مشك عالم که عقب مانده بودند از راه تیبه(دارلامان) به واصل آباد و جنگلك رسیده به قوای محمد جان خان که قبلاً به تعقیب انگلیس ها به حوالی شهر رسیده بود، پیوستند. به این ترتیب شهر کابل به کلی از طرف مجاهدین محاصره شد. انگلیس ها که برای مقابله با مجاهدین از چهاونی خارج شده بودند، پس از مقابلهء مختصر مقاومت نتوانسته دو باره به قشله داخل شدند.

در ظرف یك روز وضعیت انگلیس ها در برابر هیجان ملت زار و زبون گردید فردای این روز محمد عثمان خان صافی با مردم تگاب و نجراب رسیده ، دلیرانه به کوه آسمائی که هنوز در تصرف انگلیس ها بود، برآمدند و آنرا قهراً متصرف شدند و انگلیس هائی راکه در قلهء کوه مدافعه میکردند از تیغ کشیدند ولی روز بعد باز انگلیس ها از قشله خارج و به

طرف شهر حمله نموده، محمد عثمان خان با بسیاری از غازی ها شهید شدند و کوه باز به تصرف انگلیس ها در آمد. مردم شهر کابل که بار دیگر شهر را تحت تهدید قوای اجنبی دیدند، آنها نیز از داخل شروع به فعالیت کرده ، در کوچه ها دسته ها ترتیب دادند و برای سهم گرفتن درجهاد ملی حاضر شدند، حتی زنان سالخورده، کابل نیز درین روز در جنگ شرکت ورزیدند چنانچه بعضی مجروح و برخی شهید شدند.[۱] روی همرفته چنان یك جنگ ملی در کابل آغاز یافت که در آن هر فرد خود را مسؤل مبارزه با قوای اجنبی و اجنبی پرستان میدانست و با وسایلی که از خود داشت و از طریقی که برایش ممکن بود اقدام میکرد. جوانان عملاً در جنگ شرکت و از هر طرف به مجاهدین می پیوستند، پیرمردان برای مجاهدین آذوقه را در کوه ها و پشت سنگرها حمل مینمودند و زنان درخانه ها به تهیه، خوراکه غازیان می پرداختند.

درین وقت آوازه، حرکت غلام حیدرخان چرخی با مجاهدین چرخ و خروار به کابل رسیده و محمد جان خان وردك که در قلاع چهاردهی مرکز گرفته بود، با قوای خویش به شهر هجوم آورد و متفقاً انگلیس ها را از کوه پائین کرده دوباره در شیرپور محصورساختند. و جنرال غلام حیدر خان باقوای خود در بالاحصار مرکز گرفت انگلیس ها به دور خود در شیرپور سیم خاردار کشیده منتظر مرگ نشستند. غازی ها خانه های خائنین ملت چون سردارولی محمد خان لاتی و سردار محمد حسن خان را تاراج کردند.

خلاصه از اول محرم تا نهم این ماه(١٤ تا۲۳ دسمبر ۱۸۷۹م) صد ها نفر انگلیس کشته یا اسیر شده بودند.[۲]

مجاهدین قرار داده بودند که بتاریخ دهم محرم(٢٤ دسمبر) مانند واقعه، سال ۱۲۵۸هـ ق(١٨٤١م) بر انگلیس ها هجوم عمومی بکنند، اما انگلیس ها که در عین گرفتاری و دستپاچگی باز هم از سیاست تفرقه اندازی غافل نبودند، بین سران ملی نفاق افگنده زر پاچا

(۱) سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۳۵۸.
(۲) هواردهنسمن در کتاب خود موسوم به جنگ افغانها مینویسد که ملیون مردمان بجیبی بودند و از قتل احترازمیکردند(کتاب فوق الذکر صفحه،۲۵۵)
اجساد عده، از این مقتولین که صاحب منصبان انگلیس بودند در جوار قشله شیرپور از طرف مقامات انگلیس دفن گردیده و نامهای بعضی از آنها روی سنگ کنده شده که تا امروز در محوطه، مذکور که فعلاً قبرستان خارجی ها و مطابق زبانزد همانوقت بنام قبر گوره ها معروف است موجود میباشد.

خان و محمد شاه خان سرخابی را طرفدار خود ساختند و طوریکه مشهور است به لطائف الحیل این اشخاص را فریب داده ٦٠ هزار کلدار به ایشان وعده کردند . اما در آخر کار که ایشان بمرام آنها رفتار نمودند و در موقع حمله عمومی قوای تحت اثر خویش را عمداً شکست داده در لشکر ملی شکست انداختند. طوریکه مشهور است صندوقی که روی آن طلا و باقی سنگچل و تیکر بود به آنها تسلیم داده شد و به این قسم یکبار دیگر نیز در عین فریب کاری خیانت هم ورزیدند. و اگر این بدبختی رخ نمیداد شك نیست که اردوی انگلیس مثل سال ۱۲۵۸هـ ق(۱۸٤۱م) بکلی درین روز تاریخی تباه میشد.

این دو نفر که تا اینوقت در زمرهٔ غازی ها و مجاهدین محسوب میشدند از این پس ملت آنها را بنام خائن وطن یاد کرده[۱] و تا امروز در خاطرهٔ عوام نام و کار ننگین آنها که جزئیات آن پوره معلوم نیست و شکی نمیتوان کرد که سائق آن بیشتر حس انانیت شخصی به مقابل دیگر سران ملی بوده، باقی و محفوظ است.

خلاصه طوریکه اشاره شد این دو نفر در روز موعود که بایست هجوم عمومی بر چهاونی انگیس به عمل می آمد، لشکر قومی خود را عمداً شکست داده به این صورت پلان مجاهدین را برهم زدند و انگلیس ها درحال ضعف و بیچارگی از این شکست قصدی و غیر منتظر که تمام انتظامات قشون ملی را بهم زد استفاده کرده کوه های حاکمه را دوباره اشغال نمودند و موقعیت خود را تحکیم بخشیده بر غازیان و تمام اهالی شهر بیدریغ به گلوله باری شروع کردند تا دیگر کسی را مجال برآمدن از خانه و اجتماع در کوچه های شهر نباشد.(۲)

انگلیس ها که به این قسم با خدعه و فریب مجاهدین را پراگنده و پاشان ساختند و از شهر خارج نمودند، فوری بنای سرکسازی را در شهر گذاشته و به این بهانه بسا خانه ها و کوچه ها را که مرکز اجتماع و خفاگاه مجاهدین شده میتوانست امر تخریب داده و عدهٔ

(۱) اینکه بعضی ها این کار را به محمد جان خان غازی نسبت میدهند شاید از روی تجانس لفظ با نام محمد شاه خان سرخابی و بیشتر از اثر پروپاگند خود انگلیسها باشد که میخواستند این مجاهدین حقیقی را بدنام سازند و چون آن غازی نامدار به زودی بعد از این واقعه مانند سایر مجاهدین ملی از صحنه خارج شد بنا بر آن این اتهام ناحق و ظالمانه به درستی موقع تردید نیافت و الا محمد جان خان را باید در قطار محمد شاه خان بابکرخیل و امین الله خان لوگری و عبدالله خان اچکزایی از مجاهدین صحیح ملی دانست. چنانچه در سال های اخیر برای تردید این اتهام بی اساس و مغرضانه حکومت و بلدیه کابل یك پل و یك جاده را بنام نامی او مسمی نموده اند. (مولف)

(۲) مؤلفین انگلیس برای پوشانیدن این سیاه دستی خود ادعا میکنند که درین وقت جنرال «چارلسی کف» از هند با قوای تازه دم براه جلال آباد به کابل رسیده جنرال رابرتس را نجات داد. حالانکه رسیدن قوای مذکور چند روز بعد از این واقعات صورت گرفته است.

زیادی را بی خانمان ساختند و سردار ولی محمد خان لاتی را که خانه اش از طرف مردم تاراج شده بود والی شهر قرار دادند و از طرف دیگر کرنیل والی الله که قبلاً از طرف انگلیسها برای تولید نفاق بین هزاره و تاجك به غزنی اعزام گردیده و مامور شده بود تا بین پیروان مجاهدین ملی یعنی ملا مشك عالم و محمد جان خان وردك نفاق تولید کند، تا اندازهء به این مقصد ناپاك کامیاب شده و اوضاع متشنجی در آن منطقه که مرکز قوهء مجاهدین بود احساس میگردید و بیقراری در آن قسمت سبب میشد تا مردمانی که نظر به دعوت سران ملی به کابل آمده واکنون در خارج شهر مشغول آمادگی بودند، دو باره به خانه های خویش مراجعت کنند و سران تنها بمانند و هدف انگلیسها هم همین بود.

فصل چهلم

ظهور سردار عبدالرحمن خان

در چنین حالی بود که بالاخره مملکت سرو وسرداری پیدا کرد . این سر عبارت از سردار عبدالرحمن خان بن امیر افضل خان بود که از ۱۲سال به این طرف در سمرقند و تاشکند بسر می برد و ما شرح زندگی او را بطور مختصر قبلاً درج کرده ایم.، سردار عبدالرحمن خان که شخص هوشیار و دلیری بود، و پیش از این هم در زمان سلطنت امیر شیرعلیخان نظر به شجاعت و تدبیر او پدر و عمویش سلطنت را اشغال کرده و در سلطنت دوم امیرشیرعلیخان نظر به موافقه روس و انگلیس به او مجال کارروائی داده نشده بود، وقتیکه از اوضاع پر آشوب افغانستان شنید به حکومت روس نسبت به مرخصی خود برای رفتن به افغانستان مراجعه کرد.

حکومت روس طوریکه قبلاً ذکر شد در زمانیکه مسائل سیاسی در اروپا بین او و انگلیس بر سر مسئله بلغاریا و عثمانی بحرانی شده بود، یکبار دیگر مظاهره، قوت به مقابل مظاهرهء انگلیسها در کنار رود سند، سردار عبدالرحمن خان را در نظر گرفته و ۱۲هزار (بقولی ١٤ هزار) عسکر در تاشکند تهیه کرده بود و طوریکه دیدیم غرض شان بیش از یك مانوره، سیاسی چیزی نبود چنانچه همینکه اوضاع در اروپا اصلاح شد ، امر تجزیه و مرخصی عسکر را داده و به سردار عبدالرحمن خان اطلاع دادند که دولت روس نظر به اوضاع وقت از عزم خود (عزمیکه نکرده بود) صرف نظر کرده است(۱) اما درین موقع که سردار عبدالرحمن خان برای آغاز اقدامات در افغانستان اجازه خواست ، وضعیت شکل دیگری داشته و حکومت روس که در مقابل امیر شیرعلیخان به دولت انگلیس تعهد جلوگیری از مداخله، مخالفین پادشاه مذکور را کرده بود، با از بین رفتن سلطنت امیر موصوف به سبب تجاوز خود انگلیس ها، خود را از این تعهد سبکدوش میافت و برعلاوه

---

(۱) سرحدات هند- اثر هالدك دبوك- آف ارگایل: قضیه افغانستان.



امیر عبدالرحمن خان



سردار محمد ایوب خان فاتح میوند

از رجال مشهورقرن ۱۹ـ افغانستان



سید نـور محمد شاه قند هـار ی
صدر اعظم امیر شیر علی خان



سپه سالار غلام حیدر خان چرخی



شاغاسی خوشدل خان لویناب

دست گذاری انگلیس بر افغانستان و به هم زدن منطقه، بیطرف از جانب انگلیس دولت زار را اجازه میداد تا او هم در قسمت هائی که نزدیك خاك خودش باید به مصلحت خود داخل اقدامات شده لا اقل حکمران طرفدار خویش را در آن حدود نصب نماید.[۱] همان بود که این پیشنهاد سردار عبدالرحمن خان طرف دلچسپی دولت روس قرار گرفته به او موقع دادند تا دوباره به افغانستان داخل و در صفحات شمالی افغانستان حکومتی برای خود تشکیل نماید تا به اینصورت انگلیس ها ملتفت شوند که روس اجازه نخواهد داد که در شمال هندوکش نفوذ انگلیس قائم باشد گویا در این وقت روسها برای سردار عبدالرحمن خان یك رول بسیار محدود را صرف در صفحات شمال افغانستان پیش بینی میکردند و سرنوشت باقی مملکت را مربوط به انگلیس ها میدانستند.

به هرحال، سردار عبدالرحمن خان که با اجازه، حکومت روس از تاشکند حرکت کرد از راه شهر سبز بخارا در حالیکه پادشاه بخارا برای گرفتار ساختن او اوامری هم صادر کرده بود، در علاقه، بدخشان داخل افغانستان گردید. اما قبل از عزیمت خود، محمد سرور خان و محمد اسحاق خان پسران امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان محمد خان را که اخیرالذکر از کابل بعد از استیلای انگلیس فرار و به آنها پیوسته بود، از راه دیگر طور خفیه به بلخ اعزام کرده بود تا مزار شریف و مربوطات آن را طرفدار او ساخته و بر خلاف حکام کابل بر انگیزند.

وقتیکه سردار عبدالرحمن خان به خاك افغانستان داخل گشت، حکمرانی بدخشان به دست شهزاده حسن بن میرشاه (برادر میر جهاندار شاه) بود که در فیض آباد اقامت داشت و میر محمد عمر در رستاق، و میر بابه بیگ در کشم و میر سلطان مراد در قطغن حکومت داشته و سه نفر اول الذکر بدخشان را علی السویه بین خود تقسیم کرده بودند.

سردار عبدالرحمن خان که با وجود ممانعت امیر بخارا از طریق بیراهه از رود آمو گذشته مستقیماً وارد رستاق شد، و مردم را به جهاد به مقابل اجنبی تشویق داد. شهزاده حسن حکمران فیض آباد این اقدامات او را در علاقه، خود نپذیرفته و چون در برابر نفوذ سردار موصوف که از سابق در آن علاقه داشت، مقاومت هم نمیتوانست مجبوراً بدخشان را ترك و

(۱) سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۳۶۰ و ما بعد، تفصیلات بود و باش و سپس حرکت سردار عبدالرحمن خان از تاشکند و آمدنش به بدخشان در سراج التواریخ و تاج التواریخ مفصل درج است.

جانب چترال که حکمران آنجا از منسوبین او بود، حرکت کرد و سردار عبدالرحمن خان اقتدار آن ولایت را به کف گرفته به زودی علاقهء بدخشان را مطیع خود ساخت. لیکن میر سلطان مراد والی قطغن هم با او موافقه ننموده گفت که توان مقابله با دولت انگلیس را در خود نمی بیند. لاجرم سردار عبدالرحمن خان مکاتیبی بنام مردم بلخ و مزار نوشته از مقصد خود برای نجات وطن از دست اجنبی به آنها اطلاع و از ممانعت میرسلطان مراد برای پیوستن به ایشان وانمود کرد و هم به سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحاق خان و سردار عبدالقدوس خان که قبلاً به بلخ رسیده بودند پیغام فرستاد تا فوری داخل اقدامات شوند. اما تمام مساعی و اقدامات این اشخاص بی نتیجه مانده سردار محمد سرور خان در شبرغان از طرف گماشتگان جنرال غلام حیدر خان وردك که ادعای مخصوص برای خود داشت، بقتل رسیده و دو نفر دیگر جانب میمنه رفته و چون در آنجا هم کامیاب نشدند میخواستند به هرات بروند که سردار عبدالرحمن خان به ایشان امر مراجعت داد.

درین ضمن بود که مکتوب لیپل گریفن مامور سیاسی انگلیس مقیم کابل به دست بابوجان ملازم شاه ببو همشیره سردار عبدالرحمن خان که خانم سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد اعظم خان و در کابل اقامت داشتند، به سردار موصوف رسید که در مکتوب مذکوراز مقصد آمدن او به بدخشان استفسار کرده بود.

حقیقت اینست که انگلیس ها با آنکه مجاهدین را به حیله و فریب طوریکه دیدیم از کابل خارج ساختند اما بازهم موفق به خاموش ساختن هیجان ملت نشده و همیشه در اضطراب وگوش به آواز بودند، بنا برآن از خدا میخواستند تا شخصی را که ملت افغان به پادشاهی او قانع شود پیدا کنند و سلطنت را به او تسلیم و خود مملکت را تخلیه نمایند، برای این کار ظاهراً دو نفر موجود بود، یکی سردار محمد ایوب خان بن امیر شیرعلی خان که بر او نسبت به مخالفتش باخود و روابطش با ایران اعتماد نداشتند و دیگر سردار عبدالرحمن خان که بر او هم نسبت به اقامت طولانی اش در تاشکند بدگمان بودند.

ولی در عین زمان چون اطلاع گرفته بودند که سردار عبدالرحمن خان با اجازه و اشارهء روس داخل افغانستان شمالی شده است، فکر خود را یکطرفه نموده فیصله کردند تا در عین زمان فرستادهء روس را طرفدار خود ساخته و چون لائق ترین و مستحق ترین شخصی برای سلطنت بود، بجای اینکه چنین شخصی به هواخواهی روس حکمران شمال افغانستان شده و

یا بمخالفت انگلیس برای گرفتن تخت کابل داخل اقدامات گردد، خود شان او را دعوت به اشغال سلطنت افغانستان بدهند، و با این ترتیب یك رول سیاسی خیلی مفید و ماهرانه را صورت انجام بخشیده نقشهء روس را باطل و مزام خویش را حاصل دارند.

تفصیل این مختصر اینکه اشغال طولانی افغانستان و تلفات روز افزون قوای انگلیس و انتقادات احزاب مخالف و انعکاس وقایع افغانستان در جراید حکومت انگلستان را سخت سراسیمه ساخته بود، به حدّی که تصمیم داشتند که اگر شخص مناسبی برای اشغال تخت کابل -که در عین حال مورد قبول افغانها باشد- پیدا هم نشود کابل را تخلیه کنند و قندهار و هرات را از افغانستان مجزا و تحت شرایط علیحده اول الذکر را تحت اثر یك سردار محلی مربوط هند واخیر الذکر را در بدل امتیازاتی به ایران تسلیم نمایند و برای انجام این مقاصد لیپل گریفن سکرتر حکومت پنجاب جهت مفاهمه با سران ملی به کابل و کلنل سنت جان به قندهار اعزام گردیده و در باب هرات مذاکره توسط سفیر انگلیس در تهران با دولت ایران آغاز یافته بود.(۱)

سردار عبدالرحمن خان با این جواب خویش خوف و رجای انگلیس ها را به صورت بسیار ماهرانه تحریك و علاقه مندی شان را نسبت به خود بیشتر ساخت ولی در عین زمان اقدامات خویش را به هیچ صورت معطل و سست نساخته و برای اشغال مزار شریف و قطغن و فراهم کردن قوه و عزیمت جانب کابل با شدت و سرعت بیشتری به صرف مساعی پرداخت.

در خلال این رویداد ها جنرال ستیوارت که در موقع شورش ملی کابل از قندهار به عزم کابل حرکت کرده بود، پس از آنکه در عرض راه در هر حصه مورد حملهء مجاهدین ملی قرار میگرفت و تلفات سنگینی را متحمل میشد خصوصاً در علاقه نانی و ازرو شالیز غازیان علی خیل و ترك و اندر و سلیمانخیل و وزیری بر قوای او هجوم های خونین نمودند بالاخره به

---

(۱) دلیپ کمار گوش: انگلیس و افغانستان از صفحه ۸۸ الی ۱۰۱. محمود محمود: تاریخ سیاسی ایران از صفحه ۱۸۸ الی۸۸۷ تفصیل کامل این جریانات درین دو کتاب درج است.
عجب اینست که دولت برطانی که در مدت ٤۰ سال گذشته دو مرتبه برای جلوگیری از اشغال هرات و از طرف ایران با دولت مذکور اعلان جنگ داده بود چگونه اکنون خودش بدست خود هرات را به ایران تقدیم میمنمود؟... ولی خوشبختانه که بازهم پایداری و اصرار سردار عبدالرحمن خان و ضرب شستی که سردار محمد ایوب خان در میوند به انگلیس ها نشان داد، آنها را از نقشه های شوم شان قهراً منصرف گردانید.

حالت فلاکت باری به کابل واصل شد و به امر حکومت هند زمام امور کابل را از جنرال رابرتس تسلیم گرفت (می ۱۸۸۰م).[۱]

وصول این قوه از این سمت نیز کار مجاهدین را مشکلتر ساخت. بازهم جنرال غلام حیدر خان چرخی که دو باره به چرخ رفته بود، و محمد جان خان غازی و ملا مشك عالم که جهت جمع آوری تازه به علاقه های خود عزیمت کرده بودند، در هر موقع فرصت قوایی برای حمله بر قشون انگلیس که در اطراف کابل گشت و گذار داشتند، میفرستادند چنانچه جنگ چهارآسیاب از محاربات مشهور این دوره به شمار میرود و در آن قوای ملی داد مردانگی را داده بودند از طرف دیگر در داخل کابل چون مردم از رسیدن عبدالرحمن خان به بدخشان و مکاتبهء انگلیس ها را به اوشنیدند، باز بنای اجتماعات را گذاشته بار دیگر ترتیبات حمله بر قوای انگلیس میگرفتند، انگلیسها به تشدد پرداخته مستوفی حبیب الله خان وردك را که سردستهء محرکین ضد انگلیس بود و محمد جان خان وردك و عبدالقادر خان تاجیك را برای حمله بر قشون انگلیس که از قندهار به کابل می آمد، مکتوباً تحریك کرده بود، به هند تبعید کردند[۲] و دیگر سران ملی را هم چون سردار محمد هاشم خان بن امیر کبیر و عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان -که خوشبختانه دوباره به جبهء ملی پیوسته بود- میخواستند دستگیر نمایند اما آنها به غزنی که تا این وقت در تصرف انگلیس ها نیافتاده بود، فرار اختیار نمودند.

سردار عبدالرحمن خان که چندی در بدخشان ماند و میر قطغن برای او راه رفتن به بلخ

---

(۱) اگر چه انگلیس ها مقرری جنرال ستیوارت را به حیث قوماندان عمومی قوای اشغالی شان در افغانستان به جای جنرال رابرتس از لحاظ بلند بودن رتبه نظامی او و بنا بر آن یك امر عادی وانمود کردند لیکن در حقیقت نظر به انعکاس شدیدی که حرکات وحشیانه جنرال رابرتس در کابل در مطبوعات و محافل انگلیسی نموده بود مجبور شدند که جنرال ستیورات را از قندهار جلب و او را بجای رابرتس منصوب نمایند که این اقدام انگلیس ها به قول اکثر مورخین به خالی ماندن قندهار و شکست میوند منجر شد. هووارد هنسمن: جنگ افغانها، دلیپ کمارگوش: انگلیس و افغانستان صفحه ۱۰۵.

(۲) حقیقت اینست که مستوفی حبیب الله خان وردك با عدهء زیاد سرداران طرفدار امیر محمد یعقوب خان به شمول شهزاده محمد موسی خان ولیعهد در غزنی بوده بین انگلیس ها و سرداران در موضوع جانشینی وسیله ارتباط میبود وچون او و سرداران به نظریه های انگلیس ها برای قبول پادشاهی سردار ولی محمد خان لاتی که کاندید شان بود، موافقه نکرده به اعادهء امیر محمد یعقوب خان و یا جانشینی سردار محمد ایوب خان و حتی ولیعهد خورد سال اصرار داشتند و از طرفی مستوفی با سران ملی در تماس بود انگلیس ها او را به هند تعبید کردند. لارد رابرتس : ٤١ سال در هند جلد دوم صفحه ٤٨٦)

نمیداد ، بلاخره تصمیم گرفت که بقوه این مانع را از بین بردارد ، در زمانیکه با میران بدخشان که آنها هم به او صادق نبودند مشغول جمع آوری لشکر بود و میخواست به طرف قطغن حرکت کند دفعتاً از حرکت جنرال غلام حیدرخان والی مزار شریف که به طرف قطغن لشکر کشیده بود شنیده، زمینه را برای اقدامات خویش مساعد یافت. قضیه جنرال غلام حیدر خان وردك از این قرار بود که بعد از آنکه امیر محمد یعقوب خان خلع و مملکت بی سر ماند و انگلیس ها کابل را بدست گرفتند جنرال موصوف به فکر جاه طلبی افتاده و برای کسب اقتدار با امیر بخارا نیز داخل روابط شده بود تا حکومت جداگانه برای خود در مزار شریف تشکیل کند بنا بر آن سردار محمد سرور خان را به قتل رسانید و مزار شریف و بلخ و غیره مربوطات آن را در تحت اقتدار خویش نگه داشته پیغام سردار موصوف را بی جواب گذاشت ولی چون دید سردار عبدالرحمن خان بدخشان را بدست آورده و قطغن را نیز تهدید میکند به فکر افتاد تا بنام تابع ساختن قطغن سردار عبدالرحمن خان را از افغانستان خارج سازد تا از یك طرف علاقهء شمال افغانستان برای خود اوبی رقیب باقی بماند و از طرفی هم انگلیس ها را از این اقدام خود ممنون گرداند. اما چون نفوذ سردار عبدالرحمن خان در تمام این مناطق زیاد بود ، و در عین اینکه جانب قطغن حرکت کرد و میر سلطان مراد والی قطغن از ترس او از سردار عبدالرحمن خان -که در بدخشان بود- امداد خواست، عساکر خودش بر او شوریده مجبورش ساختند که به بخارا فرار اختیار کند، چنانچه بعد ها در آنجا کشته شد، گویا به این صورت یکی از بزرگترین رقیبان سردارعبدالرحمن خان که نظر به استمداد میرسلطان مراد از بدخشان حرکت کرده بود وقتیکه به قطغن رسید عساکرجنرال غلام حیدرخان نیز که درراه بودند به دعوت وی به او پیوستند ودفعتاً سردار موصوف دارای اقتدار زیادی شد که به مشاهده آن همه میران بدخشان و قطغن که با او مخالف بودند مجبور به اطاعتش گردیدند. سردار عبدالرحمن خان وارد قندوز شده پس از آنکه طرفداران خویش را نوازش ومخالفین خود را محبوس نمود ، بتاریخ ٤ جمادی الثانی ۱۲۹۷هـ ق(۱۸۸۰م) مکاتیب زیاد به کابل و غزنی ارسال و مقصد خود را که عبارت از استخلاص مملکت از سلطهء اجانب باشد به مردم توضیح نمود.

در این وقت بود که مکتوب ثانی گریفن نمایندهء سیاسی انگلیس از کابل همدست

محمد سرور خان که از ملازمین سابق سردار عبدالرحمن خان بود و در سمرقند از او جدا شده و به کابل مراجعت کرده بود، به سردار عبدالرحمن خان مواصلت کرد. درین مکتوب نماینده، انگلیس الفاظ احترام کارانه استعمال و تمایل خود برای همنوائی با اقدامات سردار اظهار کرده بود که خلص مفاد آن باینقرار است.

«دوست محترم، دولت برطانیه از آمدن شما به قطغن خیلی راضی بوده و میخواهد بداند شما از روسیه چگونه حرکت و اکنون چه اراده دارید؟»

سردار عبدالرحمن خان بعد از گرفتن این مکتوب تمام بزرگان و منصبداران عسکری را جمع کرده از ایشان مشوره خواست و هریك را تکلیف به نوشتن جوابی به فکر خودش نمود چنانچه آنها با الفاظ مختلف ولی به مضمون واحد که عبارت از خارج ساختن عسکر انگلیس از افغانستان و مطالبه تلافی خسارات وارده از ایشان باشد مکاتیبی تسوید نمودند و سردار از روی آن مکتوبی به مفاد ذیل ترتیب و به دست قاصد مزبور به کابل فرستاد.

دوست محترم من «مستر گریفن» نماینده، دولت بریطانیای عظمی را پس از اظهار مراسم دوستانه آشکار میدارد که مراسله، شما رسیده از مطالعه ما گذارش یافت. در نوشته، خود از ورود من به قطغن اظهار خورسندی کرده مسؤلم داشته اید از مملکت روس به چه قسم حرکت و چه عزم دارم. دوست محترم! از مملکت روسیه برخصت و اجازه جنرال کوفمان حکمران تاشکند عازم و رهسپار این دیار گشته قصد آن دارم که در امور اضطراریه و ضروریه کمر معاونت ملت خود را بسته با خصم مصاف داده ره نورد مدافعت شوم.(۱)

سردار عبدالرحمن خان ظاهراً برای جمع آوری قوه و باطناً برای معلوم شدن موقف انگلیس ها و رسیدن جواب مکتوب هایی که بنام بزرگان ملی به کابل و دیگر نقاط مملکت ارسال کرده بود در قندوز توقف کرد. از طرف دیگر این جواب مجمل سردار عبدالرحمن خان بجای آنکه موجب اطمینان انگلیس ها شود، بالعکس برتشویش آنها افزود و مخصوصاً چون

(۱) عین مضمون سراج التواریخ همین است اما «کلونل هانا» یك نفر از صاحب منصبان انگلیس که درین وقت در کابل و در مذاکرات شامل بود، اظهار عقیده میکند که امیر عبدالرحمن خان تضمین استقلال افغانستان را از دولتین روس و انگلیس مطالبه کرده بود ، لیکن از طرف روسها رد شده و انگلیسها از طرف خود آنرا قبول کردند(کتاب مذکور ص۳۵ج۳)- دلیپ کمارگوش در کتاب انگلیس و افغانستان به حواله، اسناد رسمی حکومت هند این نکته را که امیر عبدالرحمن خان تضمین استقلال افغانستان را ازطرف دولتین روس و انگلیس مطالبه کرده بود، تائید میکند، لیکن تردید آنرا از طرف خود انگلیس ها میداند نه روسها(و دلیل آنهم واضح است) کتاب مذکور صفحه، ۱۰٤.

عبدالرحمن خان در یك مجلس عام در خان آباد اظهار کرده بود «اگر انگلیس ها او را برای اشغال تخت افغانستان به کابل دعوت مینمایند اولتر باید حدود مملکت و قضیهء قندهار و چگونگی نمایندهء را که در افغانستان تعیین خواهند کرد واضح سازند.»

این گفتار مکاتیبی که سردار عبدالرحمن خان بنام خوانین کوهستان نوشته، آنها را به جهاد به مقابل کفار متجاوز دعوت نموده بود و بعضی از آنها بدست انگلیس ها افتاد، مامورین انگلیس را بر او بیشتر مشتبه ساخته به فکر افتادند تا هرطور باشد وی را وادار سازند که موقف خود را در قبال پیشنهادات انگلیس بلافاصله روشن سازد. چنانچه گریفن و جنرال ستیورات در کابل به این فیصله رسیده بودند که برای سردارعبدالرحمن خان یك اولتیماتوم پنج روزه ارسال نمایند و عقیده داشتند که سردار عبدالرحمن به نقشهء روسها کار میکند و بنابرآن قابل اعتماد نمی باشد. اما حکومت انگلستان ارسال اولتیماتوم را تصویب نکرده هدایت داد که جواب نرم فرستاده و در باب موقف امیر توضیحات خواسته شود.[۱]
همان بود که «گریفن» هیئتی را مرکب از رساله دار محمد افضل خان سدوزایی(که بعد ها به حیث سفیر انگلیس به دربار امیر عبدالرحمن خان مقرر شد) خان بهادر محمد ابراهیم خان و سردار شیر محمد خان با مکتوبی حاوی شرایط انگلیس برای پذیرفتن امیر عبدالرحمن خان به حیث امیرکابل به کندوز اعزام کرد(۳ می ۱۸۸۰م) هیئت بتاریخ ۱۶ می به خان آباد رسیده از آنها استقبال نیك به عمل آمد و طوریکه دلیپ کمارگوش به حوالهء اسناد رسمی حکومت هند مینویسد: «نایب السلطنهء هند در مکتوب خود از موافقه دولت برطانیه به انتخاب سردار عبدالرحمن خان به حیث امیر کابل و تخلیهء افغانستان به اسرع اوقات اطمینان داده، در مورد تضمین استقلال افغانستان از طرف دولتین روس و انگلیس که امیر در مکتوب اول خود به آن اشاره کرده بود، توضیح نموده بود که به موجب معاهدهء سال ۱۸۶۹ع دولت روس از داشتن هر قسم نفوذ در افغانستان صرفنظر کرده است و دولت انگلستان فیصله نموده که با هیچ یك کشور خارجی در شرق میانه اشتراك عمل ننماید. با وصف این در صورتیکه عبدالرحمن خان حاضر باشد که مشورهء برطانیه را در روابط خارجی خود مراعات نماید دولت مزبور از رعایت حقوق و انترست دولت همسایهء روس در افغانستان

(۱) دلیپ کمار گوش: انگلیس و افغانستان صفحه ۱۱۲.
درین قسمت باید توضیح کرد که ارسال اولتیماتوم از طرف لاردلیتن نایب السلطنه هند تجویز شده بود لیکن در همین وقت کابینه محافظه کار سقوط و کابینهء لبرال در لندن جانشین آن شد و لاردلیتن بمشاهدهء ناکامی سیاست خود استعفی داد و کابینهء جدید فکر ارسال اولتیماتوم را رد و ترتیب جواب را به نایب السلطنه جدید محول کرد.

خود داری نخواهد کرد. راجع به قندهار به سردار شیرعلی خان تفویض گردیده است و دولت برطانیه اراده ندارد به ولایت مذکور مداخله کند. نایب السلطنه هند در اخیر مکتوب خود اشاره کرده بود که آن دولت اراده ندارد زمامداری را بر ملت افغانستان تحمیل نماید لیکن چون سردار عبدالرحمن خان را بهترین کاندید برای این مقام می شناسند اگر مساعدتی لازم باشد مضایقه نخواهند کرد.»[۱]

امیر از گرفتن این مکتوب و مذاکراتی که با نمایندگان انگلیس نمود، خوبتر نیات سوء دولت برطانیه را نسبت به تجزیهء افغانستان ملتفت شده و بنا بر آن از فرستادن جواب مفصل خود داری و صرف همینقدر وانمود کرد که بدون مشورهء قوم در چنین مسایل خطیر تصمیم گرفته نمیتواند. خودش عنقریب به کابل رفته آنرا معلوم خواهد کرد.[۲]

این جواب و راپور های خصوصی نمایندگان انگلیس ازخان آباد «گریفن» و «ستیورات» را در کابل و نایب السلطنهء هند را در کلکته متوحش گردانیده آنرا به حیث خدعه تلقی کردند و بار دیگر به فکر افتادند تا کاندید های جدیدی را در نظر بگیرند حتی به پس فرستادن امیر محمد یعقوب خان و یا پادشاه شناختن شهزاده محمد موسی خان ولیعهد و تعیین نائب السلطنه تا زمان بلوغ او راضی شده بودند.[۳]

اما مشاورین نایب السلطنه هند که این موضوع به آنها محول گردید مطالبات سردار عبدالرحمن خان را مخصوصاً در حصهء سرحدات افغانستان که سردار موصوف حدود قلمرو جد خود امیر دوست محمد خان را مطالبه کرده بود، بی اهمیت دانسته مشوره دادند که چون در ابتدا، سلطنت امیردوست محمد خان تنها به ولایت کابل و جلال آباد و صفحات شمال افغانستان محدود بود و قندهار بدست برادرانش و هرات زیر ادارهء شهزادگان سدوزائی قرار داشت اگر فعلاً ادعای امیر در بارهء حدود قلمرو جدش قبول شود در آینده کدام مشکلات حقوقی پیش نخواهد کرد[٤] بنا برآن لاردلیتن به گریفن در کابل هدایت داد تا در قسمت حدود افغانستان به امیر جواب مساعد بدهد و در قسمت نماینده نیز اطمینان داده شود که

(۱) دلیپ کمارگوش: انگلیس وافغانستان صفحه ۱۰۷ الی ۱۰۹.
(۲) کتاب فوق الذکر ص ۱۰۹.
(۳) کتاب قبل الذکر ص ۱۱۶.
(٤) دلیپ کمارگوش: انگلیس و افغانستان صفحه ۱۱۸- قابل توجه است که چگونه مشاورین نایب السلطنه هند در حالیکه مقصد اصلی سردار عبدالرحمن خان را در بارهء وحدت افغانستان به شمول هرات و قندهار به خوبی میدانستند میخواستند با یك تعبیر غلط دروازهء فریبکاری آینده را باز بگذارند.

نماینده، مسلمان خواهد بود ضمناً از او دعوت به عمل بیاید تا فوری به کابل آمده حکومت را تسلیم شود و هرگاه بر خلاف انتظار امیر با آمدن به کابل تعلل بخرج بدهد در آنصورت مذاکرات قطع واعلان شود که حکومت انگلیس موضوع تشکیل حکومت را به خود مردم افغانستان میگذارد و اما اگر مردم بازگشت امیر محمد یعقوب خان را مطالبه کنند برای شان گفته شود که او فعلاً در افغانستان نیست باید عجالتاً یك حکومت موقتی تشکیل گردد.(۱)

وقتیکه گریفن این مکتوب را جانب قندوز فرستاد (۲جون) سردار عبدالرحمن خان به طرف کابل حرکت کرده بود. انگلیسها ملتفت شدند که وقت میگذرد واگر یك تصمیم فوری و قطعی اتخاذ نکنند با رسیدن سردار عبدالرحمن خان به کوهستان و اعلان پادشاهی او و قبول آن از طرف مردم بدون وسیله و اطلاع دولت برطانیه، دچار وضع نا مطلوبی خواهند شد و تمام مساعی شان به هدر خواهد رفت. بنا بر آن بدون فوت وقت نه تنها تصمیم به شناسایی سردار عبدالرحمن خان به حیث پادشاه افغانستان گرفته شد بلکه به قبول ادعای او در مورد قندهار و هرات نیز موافقه به عمل آمد و در مورد سائر مطالبات امیر به نمایندگان انگلیس صلاحیت داده شد.

خلاصه سردار عبدالرحمن خان درجریان مذاکرات و مکاتبات سه ماهه با انگلیس موفق شد که یك قسمت کلی مطالبات خود را که مهمترین آن صرفنظر کردن از تجزیه، هرات و قندهار بود بر انگلیس ها قبولانده و هم به اثر یك بازی بسیار ماهرانه طوری کرد که انتخاب و تخت نشینی او به قدام و به واسطه، انگلیس ها صورت نگیرد بلکه به تشبث خودش و خواهش مردم افغانستان صورت پذیر گردد. این پافشاری او طوریکه در فوق تفصیل داده شد حکومت انگلستان را مجبور ساخت تا از تعهدات دولتی (در مورد مربوط ساختن قندهار به هند و شناسایی سردار شیرعلیخان به حیث صوبه دار آن) و مذاکرات رسمی که در مورد واگذاری هرات به ایران با حکومت ایران در تهران در طول یك سال گذشته به عمل آورده بود، صرفنظر کند.(۲) و این کار برای دولت مقتدر و مغروری مانند انگلستان که

(۱) کتاب فوق الذکر صفحه ۱۱۸.

(۲) محمود محمود در تاریخ سیاسی ایران میگوید هرچند گفته میشود که با سقوط کابینه، محافظه کار لارد بیکانسفیلد فکر واگذاری هرات به ایران از طرف حکومت برطانیه ترك شد اما حقیقت اینست که با ظهور امیر عبدالرحمن خان این فکر تبدیل گردید.(صفحه ۸۷۷)

اهمیت زیادی به شئون و پرستیژ خود (مخصوصاً در شرق) قایل میباشد، چیزی آسانی نبود.

اما افسوس که سردارعبدالرحمن خان آن اهمیت را که برای سلامت و تمامیت خاك وطن قایل بود، به استقلال سیاسی کشور قایل نبوده و تا جائیکه از جریانات بر می آید درین مورد چنان اصرار و پا فشاری که لازم بود، به عمل نیاورد و علت هم شاید این بوده باشد که درآن آوان دولت برطانیه یگانه دولت مسؤل امور سیاسی این منطقه شناخته میشد چنانچه امیرشیرعلیخان هم با طبع استقلال پسندی که داشت حکمیت انگلیسها را در تعیین سرحدات خود با ایران و روس قبول کرده بود و از طرف دیگر زمامداران افغانستان به اساس تجارب طولانی با داشتن روابط نزدیك با دو همسایه، دیگر خود یعنی روس و ایران چندان علاقمندی نداشتند و از طرفی هم در مکاتبات نایب السلطنه هند با سردار عبدالرحمن خان به موضوع روابط خارجی افغانستان طوریکه در بالا دیده شد به صورت پوشیده و ضمنی اشاره شده بود که ظاهراً امیر را به مشوره انگلیس صرف در صورتی مکلف میساخت که امیر انتظار معاونت و پشتیبانی انگلیس را داشته باشد حتی دولت برطانیه بموجودیت روابط با دولت روس و رعایت منافع و انترست آن در افغانستان مخالفت نشان نمیداد (رجوع به مکتوب نایب السلطنه هند مندرج صفحه ۲٦۹ همین کتاب)

دلایل آن هرچه باشد حقیقت اینست که اگر سردار عبدالرحمن خان آن اصرار و پافشاری را که در حصه جلوگیری از تجزیه قندهار و هرات به خرج داد و موفق هم شد در قسمت استقلال سیاسی مملکت نیز بعمل می آورد بسیار امکان داشت که حکومت برطانیه بعد از تجارب تلخ و منفی سالهای اخیر به قبول آن آمادگی نشان میداد و در نتیجه آزادی عام و تام افغانستان چهل سال دیگر بتأخیر نمی افتاد.

اما متأسفانه چنین نشد و مخصوصاً بعد از شنیدن خبر جنگ میوند ومحاصره شدن قندهار از طرف سردار محمد ایوب خان، سردار عبدالرحمن خان اگر هم اراده، تماس باین موضوع را در ضمن مذاکرات آینده، خود با انگلیس ها داشت بملاحظه پیدا شدن رقیب سرسخت و روشناسی بمقابل خود، همه مسایل دیگر را یك قلم از یاد برده و طوریکه پایان تر دیده خواهد شد از این پس دفع ایوب خان اندیشه، اساسی او قرار گرفت.[1]

به هرحال، سردار عبدالرحمن خان که به تاریخ ۹ جولای با ده هزار نفر از راه سالنگ به طرف کابل حرکت نموده و بدون کدام مانع حقیقی به تاریخ ۲۰ جولای وارد چهاریکار گردید

و در عرض راه مجاهدین ملی که خود را بی سر و سردار عبدالرحمن خان را با شهرتی که از شجاعت و تدبیر خود داشت به منزلهء قائد خویش تلقی میکردند به رکاب او پیوستند. سردار محمد یوسف خان و قاضی عبداالرحمن خان و سعدالدین خان پسر او و عنایت الله خان بن وزیر محمد عثمان خان(وزیر شاه شجاع) و میراحمد خان و جمع دیگر از بزرگان کابل از راه های مختلف در اینجا به سردار عبدالرحمن خان پیوسته قبول اطاعت نمودند.

(۱) محمود در کتاب تاریخ سیاسی ایران می نویسد که محمد ایوب خان قبل از حرکت از هرات جانب قندهار به سردار عبدالرحمن خان مکتوبی فرستاده و او را دعوت کرده تا عملیات متفقانه را از دو طرف بمقابل انگلیس ها شروع نمایند و موضوع سلطنت را در آینده بین خود و به صوابدید مردم افغانستان فیصله کنند لیکن سردار عبدالرحمن خان این پیشنهاد را رد کرده بود. (کتاب مذکور ص۹۷۹)

فصل چهل ویکم

پادشـــاهی امیرعبـــدالرحمن خان وخروج انگلیسها از افغانستان

انگلیسها که منتظر ظهور فوری سردار عبدالرحمن خان به دروازهء کابل نبوده بلکه بیشتر انتظار داشتندکه سردار موصوف از طریق بیراهه خود را به جلال آباد رسانده و از آن جا با انگلیس ها داخل تماس خواهد شد و بنا بر آن ٤ دسته فوج را برای پیش بینی تحت ریاست جنرال راس به طرف لغمان حرکت داده بودند، از ظهور دفعی سردار و رسیدن او به چهاریکار وضعیت را دگرگون دیده و دانستند که اگر بیشتر از این در شناسایی او معطلی به خرج دهند، نامبرده طوریکه در مکتوب خود اشاره کرده است بدون هیچیك انتظاری به مأمول خویش چنگ خواهد زد و رسماً قیادت ملت را به کف گرفته و با انگلیسها خواهد آویخت، پس به صورت فوری مکتوبی به امضای(گریفن) و جنرال(دانلد ستیورات) درچهاریکار برای او فرستادند که مضمون آن این بود:

«ما را هوای آن در سر است که نامهء اعلان امارت شما را اشتهار بکنیم شخصی را بفرستید که در کابل موقع اعلان سلطنت شما حاضر باشد»

سردار عبدالرحمن خان که زبونی انگلیسها را در مقابل تهدید و هیجان ملت مشاهده کرد و دانست که انگلیس مغرور بار دیگر خود را به انتهای مجبوریت دیده و باز مثل سال ۱۲۸۵هـ ق (۱۸٤۱م) برای تسلیم حاضر است عم خود سردار محمد یوسف خان حکمران سابق فراه را با قاضی عبدالرحمن خان و جنرال کتال خان و بعضی دیگر از اشخاص معتمد برای حضور در مراسم مذکور به کابل فرستاد. انگلیسها از نمایندگان موصوف با احترام زیاد در «کارنده» که مرکز موقتی قوای شان بود پذیرایی و آنها را محترمانه به شهر رسانیدند. سران ملت و نمایندگان سردار عبدالرحمن خان درمجلسی که به روز ۱۸ شعبان، ۲۲ جولای از

طرف انگلیسها در چهاونی شیرپور انعقاد یافت حضور بهم رسانیدند.

سردار محمد یوسف خان بین جنرال رابرتس و جنرال ستیورات قرار گرفت. هردو جنرال انگلیس نطق هایی به زبان انگلیسی مبنی بر فواید اتحاد قوم و سلطنت سردار عبدالرحمن خان ایراد نمودند که گریفن آنرا به فارسی ترجمه کرد و بعد ترجمهء پشتو هم به حضار شنوانده شد سپس سردار محمد یوسف خان بنا به هدایت سردار عبدالرحمن خان بر پا خاسته نطقی ایراد کرد که مفاد آن قرار ذیل بود:

«اگر چه تمام ملت رشتهء اطاعت سردار عبدالرحمن خان را بگردن افگنده و دیگری را درین امر بر او منتی نیست اما بازهم از دولت برطانیه که سلطنت او را به رسمیت شناخته است تشکر مینماید».

نطق موصوف را نیزگریفن به انگلیسی برای انگلیسهای حاضر مجلس ترجمه کرد که در ختم آن صدای مبارکباد بلند شد. اما یك روز قبل از انعقاد این مجلس سردار عبدالرحمن خان که شخص هوشیار و موقع شناسی بود در چهاریکار اعلان سلطنت کرده بود. (۱۷ شعبان ۱۲۹۷ هـ ق ۲۱ جولایی ۱۸۸۰م).

انگلیسها به ذریعهء سردار محمد یوسف خان آرزوی ملاقات امیر جدید را نمودند و امیر با صد هزار لشکر ملی که در رکاب او از همه اطراف واکناف جمع شده و با شلیك تفنگ، اجرای اتن ملی و نواختن دهل و سرنا مراتب خوشی و اطاعت خود را به قاید جدید خویش اظهار میکردند به «آغا سرای» رسیده محل ملاقات را در «زمه» تعیین کرد و سردار محمد یوسف خان را مامور نمود تا ترتیبات مجلس را بگیرد. سران انگلیس با یك عده عسکر از شیرپور به طرف آغا سرای حرکت کردند و در قلعهء حاجی واقع ۳ کروهی کابل موقع گرفتند.

موکب امیر نیز به «زمه» رسیده و لشکر ملی را به یك کروهی امر توقف داد و جنرال غلام حیدر خان چرخی را که برکاب امیر پیوسته بود، باداره‌ء عسکر گماشت و خود با معدودی از خاصان به خیمه گاه داخل شد و انگلیسها نیز به همین قرار عسکر خود را دور تر گذاشته سران شان به خیمه گاه سلطنتی وارد شدند و رسم تعظیم بجا آوردند. گریفن که وظیفهء ترجمانی را نیز اجرا میکرد شروع به سخن کرده گفت: «وضع زمانه حالت اعلیحضرت را بجایی رسانده است که مطابق میل و خواهش حکومت انگلیس میباشد. لهذا

حکومت انگلیس مشعوف است که چنین شخصی را از نبیره گان امیر دوست محمد خان مرحوم به سلطنت افغانستان بشناسد که به شجاعت، تجربت و کیاست معروف است. امیدوارم که خیالات اعلیحضرت نسبت به دولت انگلیس در نهایت دوستی خواهد بود و دولت انگلیس نیز با ایشان امداد خواهد کرد.» (۱)

در ضمن مجلس انگلیس ها خواهش کردند که برای جنرال محمد جانخان وردك سپه سالاری اردوی خود را اعطا نماید، اما امیر برای اثبات اینکه میخواهد یك حکومت مستقل داشته باشد و امر و سفارش دیگران را نپذیرد، این خواهش را که در حقیقت صرف برای برهم زدن مناسبات امیر جدید و آن مجاهد بزرگ و مشتبه ساختن حکومت بر او و قوت دادن افواهات منتشره از طرف خود انگلیس ها، به عمل آمده بود رد کرد. در پایان مجلس سران انگلیس خواهش کردند که بار دیگر قبل از دخول امیر به کابل با او ملاقات نمایند و غرض شان پیش کردن یك موافقت نامهء جدید بود که در آن مطالبات خود را درج نمایند. امیر انعقاد مجلس ثانی را به آینده موکول گذاشته آنها را مرخص نمود.

درین وقت دو واقعه درخارج کابل رخ داد که خوشبختانه این دو واقعه به مفاد افغانستان تمام شده و انگلیسها را مجبور به صرف نظر کردن از باقی خواهشها و نقشه های شان بالخاصه انصراف از تجزیهء هرات و قندهار گردانید. واقعهء اول عبارت از نهضت سردار محمد ایوب خان بود که بعد از شنیدن واقعات کابل و خلع امیر یعقوب خان برای حصه گرفتن در جنگ ملی و اشغال حقوق موروثی خویش از هرات به جانب قندهار عزم حرکت نمود و چیزیکه بیشتر اسباب اقدام فوری سردار موصوف را فراهم ساخت این بود که انگلیسها خان آغای جمشیدی و جهانداد خان قبچاق وقاضی عبدالحق را که به دربار امیر شیرعلیخان ملازمت داشتند از کابل برای تولید فتنه و فساد به مقابل سردار محمد ایوب خان به هرات اعزام کردند. (۲)

پس سردار محمد ایوب خان با قوائیکه داشت از هرات به طرف قندهار حرکت کرد و از فراه گذشته و به دشت میوند نزدیك کشك نخود واصل شد. سردار شیرعلیخان قندهاری صوبه دار قندهار نیز با عساکر انگلیس از قندهار برای مقابله حرکت نموده تلاقی فریقین در

(۱) تمام جملات که در بن صفحه و صفحهء قبل دربین ناخنك گرفته شده عین عبارت سراج التواریخ میباشد.
(۲) محمود محمود: تاریخ سیاسی ایران، صفحه ۹۸۵.

حوالی دشت میوند، به عمل آمد و بتاریخ ۱۷ شعبان ۱۲۹۷ هـ ق(۲۱ جولایی ۱۸۸۰م) که روز اعلان پادشاهی امیرعبدالرحمن خان در چهاریکار بود، جنگ شدیدی واقع گردید که در نتیجه قوای انگلیس سخت شکست خورده و یك فرقه عسکر شان بکلی تلف شد. و این غلبه محض در اثر غیرت و شجاعت سردار محمد ایوب خان و همت و دلیری و ثبات عساکر تحت فرمان او و پشتیبانی مردم بود و الا سپاه انگلیس با تفوق اسلحه مخصوصاً توپخانهٔ که داشتند جمعیت مختصر لشکر ملی را در برابر آن مجال پایداری درآ ن دشت گرم و سوزان نبود. درین محاربه که از محاربات تاریخی افغانستان است، از طرف انگلیس جنرال(بروز) قوماندان قوای انگلیس مقتول و از بزرگان افغانی عبدالغفور خان برگد هراتی و محمد انور خان کمیدان قندهاری و محمد زمان خان بارکزائی با ۵۰۰ تن شهید شدند. از تمام قوای انگلیس جز چند تن که بحال فلاکت بار درحال گریز به قندهار داخل شدند چیزی باقی نماند و تمام اسلحه و جبه خانه شان بدست سردار محمد ایوب خان افتاد..(۱)

به این قسم یکبار دیگر ملت افغان انتقام تجاوز انگلیس را دریك گوشهٔ دور افتادهٔ دیگر وطن خویش به نوك شمشیر تیز گرفته، ننگ افغانی را بجا کرد که برای همیشه این جنگ با نام شهکار شجاعت و سربازی و غیرت ملت افغان درتاریخ ملی یادگارخواهد ماند.

سردار محمد ایوب خان در تعاقب قوای فراری انگلیس به قندهار رسیده شهر را به محاصره گرفت.(۲)

عامل دومی که انگلیس ها را از تعقیب نقشهٔ شان نسبت به انتزاع قندهار مانع شده بحرانی بود که درست در همین موقع در کابینهٔ دیزائیلی «لارد بیانسفلید» صدراعظم انگلستان و رئیس حزب محافظه کار که پلان تجاوز ثانی به افغانستان از نکات اساسی سیاست او بود، رخ داد و شك نیست که انعکاس ناکامی این اقدام که دیزائیلی با آنقدر طمطراق و اطمینان یك سال قبل خاتمهٔ کامیابانهٔ آنرا در پارلمان اعلام نموده واطمینان داده

(۱) میجرد متفورد در اثر خود موسوم به «جانب کابل با چند سوار،» جنگ میوند را «کاملترین شکست برطانیه در قرن ۱۹ در آسیا» خوانده است. (صفحه۱۹۵). تلفات انگلیس ها درین محاربه مولفین انگلیسی ۱۱۳۰ نفر و هزار تفنگ و تلفات افغانها را ۱۶۰۰ نفرمیدانند که جنبهٔ مبالغهٔ آن در هردو قسمت واضح است.

(۲) قبل از ورود سردار موصوف جنرال پریروز قوماندان قوای انگلیس در قندهار بشنیدن خبر شکست میوند اهالی قندهار را از شهر خارج و ترتیبات جنگ و محاصره را گرفته بود.

محمد نادرشاه نظر به پیشنهاد شاغلی محمد گل مهمند رئیس تنظیمه قندهار در سال ۱۳۱۱ ش(۱۲٤٥ هـ ق)(۱۹۳۰م) بنای منار یادگاری را بپاد بود شهدای میوند در آن منطقه گذاشته اند که زیارت گاه خاص و عام است. همچنین یك جادهٔ بزرگ شهرکابل در سال ۱۳۵۲ ش بنام جادهٔ میوند موسوم گردید.

بود که «آینده واقعه، که مخل امنیت امپراطوری شود، واقع نخواهد شد.»(۱) نیز در تولید این بحران بی دخل نبوده است، چون در اثر همین بحران و انتقادات پارلمان کابینه، «دیزائیلی» استعفی و کابینه، «گلیدستن» از حزب «لبرال» آزادی خواه، دوباره جای آن را گرفت(۲) کابینه، جدید به ملاحظه، اوضاع بحرانی افغانستان تغییرکامل سیاست را درمورد افغانستان تصویب وبه حکومت هند هدایت داد تا با امیر عبدالرحمن خان از طریق آشتی پیش بیاید.(۳)

متأسفانه که امیر عبدالرحمن خان از این جریانات و تغییر سیاست طرف مقابل به موقع اطلاع حاصل کرده نتوانست تا به اساس آن در مذاکرات مابعد در مورد آزادی روابط خارجی و استرداد اراضی از دست رفته، معاهده، گندمك بلکه لغو معاهده، منحوس مذکور که به سبب تغییر شرایط و اوضاع اعتبار خود را از دست داده بود،(٤) پافشاری بیشتر به خرج میداد چنانچه باثر همین بی خبری در ملاقات های دوم و سوم که به تاریخ(۳۱) جولای و اول اگست(۱۸۸۰م) در «زمه» بین سران انگلیس و امیر صورت گرفت انگلیس ها از عدم مخالفت حکومت خود به اشغال قندهار و هرات از طرف امیر (یعنی واگذاری آنها) به امیر اطمینان دادند و بالمقابل امیر که از محاصره، قندهار از طرف سردار محمد ایوب خان شنیده بود امداد انگلیس ها را در دفع پسر عم خود مطالبه نمود واین کار را -که انگلیس ها بدون خواهش او هم کردنی بودند- شرط اساسی قرارداد و بعد از آن موضوع تاوان جنگ و استرداد اسلحه متلوفه افغانستان را پیش کرد وموضوع اصلی و اساسی را که عبارت از

---

(۱) دیوك آف ارگایل: قضیه، افغانستان.

(۲) لارد لیتن هم به زودی معزول و لارد ریپن به عوض او به هند اعزام گردید.

(۳) سرویلیم بارتن سرحد شمال غربی هند- دلیپ کمارگوش: انگلیس و افغانستان- این مؤلف به حواله، اسناد رسمی حکومت هند مینویسد که لارد هارتنگتن وزیر جدید هندوستان در کابینه، لندن در هدایت نامه، که به نائب السلطنه هند ارسال کرد تصریح نموده بود که «به عوض تجزیه، افغانستان بهتر است سیاست حکومت برطانیه متوجه باشد تا یك افغانستان قوی که بدون کمك به پای خود ایستاده بتواند به وجود بیاید در موضوع جدائی قندهار باید تجدید نظر به عمل آید و هرات هم جزء افغانستان متحد شناخته شود. (کتاب قبل الذکر صفحه۱۱۳)

(٤) دلیپ کمار گوش در کتاب انگلیس و افغانستان به حواله، اسناد رسمی حکومت هند مینویسد که کابینه، لبرال علاوه بر اعاده، قندهار، پس دادن پشین و سیبی را (که در جمله دیگر قسمت های سوق الجیشی شرق افغانستان به اثر معاهده گندمك از افغانستان جدا شده بود) نیز تصویب و به نائب السلطنه هند اجازه، آن را داده بود اما لارد ریپن درین حصه تردد داشت و آنرا به آینده محول ساخت تا اینکه رابرت سندیمن در سال ۱۸۸۱ م حکومت لندن را در مورد حفظ آنها قانع ساخته و موضوع خاتمه یافت. (صفحه ۱۳۱-۱۳۵)

مطالبه استقلال سیاسی افغانستان باید به آینده گذاشت.[۱]

انگلیس ها که چنین چیزی را از خدا میخواستند و خود شان برای ابلاغ همین مطلب ملاقات امیر را مطالبه کرده بودند فردای روز مذکور از قبول این خواهش امیر و اعزام جنرال رابرتس با دو فرقه عسکر انگلیس به طرف قندهار برای دفع سردار محمد ایوب خان و تسلیم قندهار به مامورین امیر به او اطمینان دادند . و هم موضوع تاوان جنگ را برای حفظ پرستیژ خود بنام مالیات دوره اشغال ۱۹ و نیم لك روپیه به عهده گرفتند که ده لك روپیهء آنرا پرداخته بودند و بقیه را از هند وعدهء ارسال دادند. همین قسم استرداد توپها و دیگر اسلحهء را که در وقت جنگ از افغانها گرفته بودند، پذیرفتند.

اما با وصف این، امیر عبدالرحمن خان از امضاء هر نوع قرارداد و تعهدنامه قبل از موافقهء مردم افغانستان انکار کرد و انگلیس ها مجبور شدند به روز دوم تمام مطالبات خود را به صورت یك جانبه در یك مکتوب بنام «یادداشت تعهدات» به امیر بسپارند.[۲]

درین یادداشت تصریح شده بود که دولت برطانیه پادشاهی امیرعبدالرحمن خان را در افغانستان به رسمیت می شناسد و افغانستان را به زود ترین فرصت تخلیه میکند. امیر در امور داخلی خود کاملاً آزاد بوده تنها در روابط خارجی خود با حکومت برطانیه مشوره خواهد کرد و یك نفر سفیر مسلمان به حیث نمایندهء دولت برطانیه در کابل اقامت خواهد داشت.[۳]

امیر بعد از گرفتن مکتوب، نمایندگان انگلیس را مرخص نموده خود بتاریخ ٦ رمضان ۱۲۹۷ هـ ق مطابق ۷ اگست ۱۸۸۰ م به کابل داخل شده به عمر ۳٦ سالگی بر تخت نشست.

عساکر انگلیس در همین روز ورود امیر عبدالرحمن خان به کابل به دو دسته از دو

(۱) طوریکه در جلد دوم این اثر خواهد آمد امیر عبدالرحمن خان به اهمیت موضوع پی برده و در تمام مدت سلطنت خود پیوسته سعی داشت تا با تاسیس روابط مستقیم با لندن استقلال سیاسی افغانستان را اعاده نماید چنانچه یگانه خواهشی که در موقع اعزام پسر خود سردار نصرالله خان به لندن(۱۸۹۹م) از ملکه ویکتوریا نموده بود همین موضع بود و قبول نشد.

(۲) Memorandum of obligati ons انگلیس ها در آثار منتشرهء خویش خودداری از داخل شدن در کدام عهد نامه دولتی با امیرعبدالرحمن خان را به ارادهء و سیاست خود -که هنوز از استقرار سلطنت و خط مشی او اطمینان نداشتند- مربوط میدانند، دلیپ کماگرش: انگلیس و افغانستان(صفحه ۱۲٤)

(۳) دلیپ کمارگوش: کتاب قبل الذکر صفحه ۱۲٤.

سمت به قصد تخلیه افغانستان جانب هندوستان حرکت کردند. جنرال ستیورات از راه جلال آباد در حالیکه سردار محمد یوسف خان تا ده خداد داد او را مشایعت نمود[۱] و جنرال رابرتس با ۱۰ هزار بهترین عسکر انگلیسی از طریق غزنی روانه قندهار شده و سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد عظم خان او را تا غزنی بدرقه کرد.

جنگهای قندهار و شکست سردار محمد ایوب خان:

و جنرال رابرتس که دفع سردار محمد ایوب خان را به ذمه گرفته بود، بتاریخ ۲۱ رمضان ۱۲۹۷ هـ ق(۲۲ اگست ۱۸۸۰م) به قندهار واصل و قوای سردار محمد ایوب خان را که درین مدت شهر را به محاصره گرفته بودند از دو طرف مورد حمله قرار داد. با هم سردار غیور با همراهان معدود و بی سامان خود بعد از آنکه در محاربات «پیرپایمال» و «باباولی» و «چهل دختران» داد مردانگی داده بسیار تن از ایشان منجمله سردار عبدالله خان بن سردار سلطان احمد خان «سرکار» شربت شهادت نوشیدند، به طرف هرات عقب نشینی نمود و جنرال رابرتس قندهار را دوباره به سردار شیرعلی خان قندهاری صوبه دار قندهار تسلیم نموده و خودش با قوای معیتی خود جانب هند حرکت کرد و سردار محمد ایوب خان که مادر ولیعهد (مادر اندرش) با دختر و داماد خود سردار محمد هاشم خان و بعضی دیگر از افراد خاندان امیر شیرعلی خان قبلاً در قندهار با او یکجا شده بودند، به هرات برگشت و پس از یکسال جمع آوری تازهء قوا بار دیگر به صوب قندهار حرکت نمود و سردار شیرعلی خان　توان مقابله را در خود نمی دید در ماه اپریل ۱۸۸۱ قبل از رسیدن قوای سردار محمد ایوب خان، انگلیسها سردار شیرعلی خان قندهاری و قوای هندی محافظ او را در ماه اپریل ۱۸۸۱ ع به هند انتقال دادند که سردار شیرعلی خان تا آخر عمر در کراچی تنخواه خور انگلیس بود.

اما با شنیدن حملهء سردار محمد ایوب خان بر قندهار امیر عبدالرحمن خان به آنطرف

---

(۱) جنرال ستیورات قبل از عزیمت ازکابل بار دیگر برسم خدا حافظی با امیر عبدالرحمن خان در شهر آرا ملاقات نموده از نیات نیک دولت برطانیه و امکان مساعدت های مالی بیشتر باو اطمینان داد.

سردار ولی محمد خان(لاتی) و دیگر طرفداران انگلیس نیز با قوای برطانیه از افغانستان خارج و به هند اقامت اختیار کردند و تا اخیر عمر معاش خور انگلیسها بودند.

لشکر کشی نموده، در جنگ ارغنداب در منطقهء باباولی سردار محمد ایوب خان را شکست داده، قندهار را تصرف و به سلطنت خود الحاق نمود.

اما سردار محمد ایوب خان به نسبت اینکه در مدت غیابت او هرات به تصرف سردار عبدالقدوس خان فرستادهء امیر عبدالرحمن خان در آمده بود، مجبور به ترک وطن گردیده، مدتی به موافقهء انگلیسها در ایران بسر میبرد، اما زمانیکه در سال ۱۸۸۵ مخفیانه جانب سرحد افغانستان حرکت کرد، جنرال قونسل انگلیس در مشهد به خدعه او را دستگیر و به مشهد آورد و از آنجا نامبرده را با افراد معیتی اش به هند اعزام کرد که تا سال ۱۹۱٤ در راولپندی بسر می برد.[۱] و انگلیسها از وجود او برای تهدید امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان استفاده میکردند. تا آنکه در سال ۱۹۱٤ع (۱۳۳۱هـ ق) بطور مرموزی درگذشت و جنازهء سردار محمد ایوب خان بنا به وصیت خود او به پشاور انتقال داده شده، در مزار شیخ حبیب که مقبرهء دیگر سرداران افغان است دفن گردید.

و به این قسم امیر عبدالرحمن خان در ماه سپتمبر ۱۸۸۰م- شوال ۱۲۹۷ هـ ق پادشاه تمام افغانستان شناخته شده بامور سلطنت قیام کرد.

مدت استیلای دوم انگلیس بر افغانستان، متجاوز از یك سال یعنی از رمضان ۱۲۹٦ هـ ق(سپتمبر ۱۸۷۹م) تا رمضان ۱۲۹۷ هـ ق(سپتمبر ۱۸۸۰م) بوده است و طوریکه دیدیم درین دفعه نیز مانند استیلای اول خود یك روز هم به فراغت و اطمینان درخاك افغانستان بسر برده نتوانستند.[۲]

و در پایان، بعد از به کار بردن تمام وسایلی که در دست داشتند چارهء را جز تخلیهء مملکت و تفویض آن به دست چنان زمامداری که خود افغانها برای خود انتخاب کرده باشند، ندیدند و مثل اشغال اول هر قدر سعی کردند تخلیهء شان را اختیاری نشان بدهند، دنیا حس کرد که این تخلیه هم اضطراری بوده و برای سلامتی جان و مال و شرف وعزت خود جز اینکه خود را به مرحمت افغانها بسپارند وسیلهء دیگری نداشته اند.

---

(۱) تفصیل فعالیت های ما بعد سردار محمد ایوب خان در داخل افغانستان و بعد ها در ایران و چگونگی تسلیم بیشرمانهء او از طرف والی مشهد به جنرال مکلین جنرل قونسل انگلیس د کتاب تاریخ سیاسی ایران تالیف محمود محمود درج است. (کتاب قبل الذکر صفحه ۸۹۱).

(۲) به قرار تخمین خود انگلیسها این جنگ برای آنها از نظر مصارف بحدود ٤٠ ملیون پوند تمام شده و تلفات شان در حدود ۳۰۰۰ نفر بوده است.

خاتمه و نتیجه

این بود شرح مختصر تاریخ قرن ۱۹- افغانستان از اولین آوان نهضت سلالهء محمدزائی در صحنهء سیاسی مملکت تا ابتدای سلطنت امیرعبدالرحمن خان که با مراعات اختصار صرف از جنبه وقایع سیاسی وحربی نگاشته شد، البته قسمت مهمتر ادبیات، صنایع، رجال و امثال آن باشد، فرصت بیشتر و تحقیقات و تدقیقات زیادتری به کار دارد که عجالتاً میسر نیست.

قبل از ختم این موضع لازم است یك نظر ثانی به نوشته های ما قبل بنام تتمه یا نظریهء نگارنده به عمل بیاید تا وقایعی که اکثراً بدون نقد و تبصره و قضاوت و اظهار رأی، محض به صورت ثبت وقایع قید شده از نظر محك تاریخی زیر تدقیق قرار گرفته و تاجائیکه به یك مؤرخ حق حکمیت داده میشود ابراز نظر شود.

دورهء که این اثر از آن بحث میکند، دوره ایست بین امپراطوری بزرگ و با شوکت ابدالی و دورهء سلطنت کوچك ولی منظم و با مرکزیت امیر عبدالرحمن خان و این دوره برزخ مملو از حوادث سیاسی زیادی بوده و در حقیقت به منزلهء دور تجزیهء امپراطوری سدوزائی به شمار میرود که از تجزیهء مذکور افغانستان کوچك ولی متحد و با حدود معین امروزه به وجود آمد و باز این دوره که روی همرفته قریب یك قرن را در برگرفته (از سرداری پاینده محمد خان در سال ۱۷۷۰م(مطابق ۱۱۹٤ هـ ق) تا پادشاهی امیرعبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۰م(مطابق ۱۲۹۷ هـ ق) به سه دوره تقسیم میشود.

۱- دورهء وزارت پاینده محمد خان و پسرانش و فعالیت های آنها در صحنهء سیاسی افغانستان (۱۷۷۰م تا ۱۸۲۷م مطابق ۱۱۹٤هـ ق تا ۱۲٤۲ هـ ق).

۲- دورهء سرداری پسران پاینده خان یا پادشاهی بی تاج آنها و بعد از قتل وزیرفتح خان مساعی شان برای سقوط خاندان سدوزائی(۱۸۲۷م تا ۱۸۳۸ مطابق ۱۲٤۲ تا۱۲٥٤ هـ ق)

۳- دوره، سلطنت امیر دوست محمد خان و اولاد او تا پادشاهی امیر عبدالرحمن خان (۱۸۳۸م تا ۱۸۸۰م مطابق ۱۲٥٤ تا ۱۲۹۷ هـ ق)

٤- در دوره، اول پاینده خان و فتح خان پسر ارشد او شخصیت های برجسته، عصر خود به شمار میروند و قطع نظر از اینکه زمان شاه به غرض رفع ملوك الطوایفی و تأمین سلطنت، پاینده خان را مقتول ساخت، پاینده خان شخصی با کفایتی بوده همچنین وزیر فتح خان، شخص دلیر و مجاهدی به شمار میرفت اما عدم استقرار فکری او و فعالیت های ضد نقیضش در دربار برادران رقیب (شاه شجاع و اولاد زمان شاه - شاه محمود و اولاد او) و نداشتن یك نصب العین معین و از همه گذشته صرف نظر کردن از اقتدار سلطنت که به دست او در آمده و او آنرا به اشخاص بی صلاحیت تری چون محمود و کامران و قیصر می بخشید. و به این سبب لقب(تاج بخش) را حایز شده بود، روی همرفته برای افغانستان مضر تمام شد و سلطنت مرکزی را ضعیف و مملکت را به هرج و مرج دچار ساخت و اجانب را موقع داد تا به افغانستان بتازند و اراضی آنرا تصرف کنند. اما قتل وزیر فتح خان بدست محمود و کامران واقعه، ناگواری بود که آغاز بدبختی افغانستان شناخته شده میتواند زیرا تا این وقت افغانستان در انظار ممالك همسایه یك دولت قوی و جانشین سلطنت بزرگ احمد شاهی بوده و از این پس به کلی اعتبار خود را باخته محکوم به تجزیه گردید.

در دوره، دوم قیافه، که از همه بیشتر جلب توجه میکند امیردوست محمد خان است که مدت ها بنام وزیر و سپه سالار و بالاخره مدت سه سال دیگر به حیث سردار و صاحب اختیار کل امور بیشتر از نصف افغانستان کار میکرد. اگر چه امیر دوست محمد خان در طول یك مدت دراز یعنی تا اخیر عمر خویش نقشه، اتحاد افغانستان را عملی ساخته روزیکه می مرد تقریباً تمام افغانستان امروزه به دور مرکز واحد سلطنت جمع شده بود، بازهم در سیاست خارجی مواقع درخشانی را از کف داد و در عهد زمامداری خود رقابت با برادران خود را اساس سیاست خویش شناخته و از این رهگذر صدمات سختی بر پیکر افغانستان حواله شد. با تمام اینها خدمتی که در راه وحدت مملکت نموده و مرکزیت حکومت را بعد از دوره های امپراطوری احمد شاهی و تیمورشاهی به شکل محدود تر ولی متین تری قایم ساخته، قابل ستایش است. دوره، سوم را مهاجمات انگلیس تشکیل میدهد. درین دوره سه قیافه، برجسته به نظر میرسد: امیر دوست محمد خان(در حال سلطنت) امیر شیرعلی خان و امیر

عبدالرحمن خان که با وجود بعضی پهلوهای ضعیف هر سه را باید به حیث شخصیت های ممتاز تاریخی قبول کرد.

تجاوز اول و دوم انگلیس(۱۸۳۹ م ۱۲۵۵ هـ ق -۱۸۷۸م ۱۲۹۶هـ ق) بطوریکه خود مؤرخین و مؤلفین و صاحب منصبان و رجال سیاسی و حتی پارلمان انگلستان قضاوت کرده اند هر دو بدون علت واضح و جدی از روی عدم دقت، سبك مغزی و خود خواهی و شهرت طلبی فرمان فرمایان انگلیسی و هند به عمل آمده است. در دفعهء اول امیر دوست محمد خان که نظر به مقتضیات سیاسی تمایلات ظاهری به طرف ایران و روس ابراز میداشت و ضمناً میخواست از انگلیس به مقابل رنجیت سنگ که علاوه از غصب ولایات شرقی افغانستان بنای تجاوز را تا درهء خیبر نیز گذاشته بود ضمانتی حاصل دارد و انگلیس به عوض قبول این مسؤل -که به طور طبیعی شرط دوستی و روابط نیکی بود که کپتان برنس برای انجام آن به دربار امیر آمده بود- به خشونت نمایندهء خود را جلب کرده و ثانی که نماینده روس به کابل رسید این نماینده جز معرفی نامهء عادی کدام سند دیگر با خود نداشت و نه امیر دوست محمد خان با او کدام معاهده عقد کرده بود. از این لحاظ واضح است که اقدام انگلیس برای لشکر کشی جز عصبیت ولج بازی صاحب منصبان انگلیس و شخص «لارد اکلیند» کدام مفهوم دیگری نداشته است. اگر هم حکومت انگلیس در آن وقت چنین تصمیم داشته که در موقع پیشروی روس به طرف ترکستان خود را به هندوکش یا آمو رسانده و مستقیماً اسباب تهدید و یا جلوگیری از پیشروی مزید روس را فراهم نماید نیز واقعات ناگواریکه به اردوی انگلیس در دفعهء اول و باز دفعهء ثانی در کهسار افغانستان وارد آمد عدم صحت این فکر را ثابت کرد و جای تعجب است که با وجود چنین نتیجهء واضح و صریح در حالیکه هنوز روسها به صورت حقیقی در ماوراء النهر موقعیت خود را تحکیم ننموده بودند، بازهم انگلیس ها به لشکر کشی فوری اقدام نمودند در صوریتکه دلایل لشکر کشی دوم نیز نسبت به تجاوز اول قوی تر و مقتضی این قسم یك اقدام نبوده است زیرا در دفعهء دوم صریحاً انگلیس ها بهانه جویی میکردند و برای برقرار کردن سه نفر نماینده در قندهار ، هرات، و بلخ که با در نظر گرفتن وجود نمایندهء انگلیس در دربار کابل چندان لزوم و اهمیت نداشت، با آنکه امیر شیرعلی خان در آخر کار حاضر شد و صدراعظم جدید خود را برای قبول آن فرستاد و هم در موقع فاتحه گیری فرزند و ولیعهد خود ضمناً از قبول آن به انگلیس نوشت، انگلیس ها بدون انتظار جواب که قصداً مهلت آنرا کم قرار داده بودند و

بدون مراعات احترام پادشاه یك مملکت دوست و همسایهء خود که در حال تعزیه داری بود، با اینکه کدام فوریت برای انجام خواهش های شان در بین نبود به لشکر کشی اقدام نموده و افغانستان را استیلا کردند. در صورتیکه صریحاً محرك متوسل شدن امیر شیرعلی خان به روسیه خود شان بوده اند و امیر را خود آنها از طرف خویش در سر یك مسئله جزئی که امیر بنا بر مصلحت حفظ جان ومال انگلیس ها و دوستی آتیهء مملکتین (نظر به احساسات دشمنی ملت افغان با انگلیس ها) مناسب نمیدانست، مایوس ساختند، و چاره را بر او حصر نمودند و سپس با وصف اینکه میدانستند که مظاهرهء روسها برای گران ساختن پله خود در اروپا میباشد و اقدام فوری و قطعی برای هجوم بر هند نمیتوانند -چنانچه تا امروز(۱۳۲۳هـ. ش) چنین اقدامی ننموده اند- بدون انتظار جواب امیر، امر مارش دادند که این خود ثابت می سازد که فکر «لارد لیتن» فرمان فرمای هندوستان و عساکر مستعمراتی او فقط و فقط اخذ انتقام تباهی اردوی «الفنستن» و هم تصرف معابر سه گانه شرقی افغانستان و حتی انتزاع قندهار و هرات که خاکهای اصلی و باستانی افغانستان میباشد بوده است.[۱] نه کدام ایجاب حقیقی که مبادرت به چنین امری را که صدمات و جراحات مادی و معنوی آن برای طرفین تا قرنها باقی میماند، الزام میکرد و آن منظور هم طور دلخواه بدست نیامد بلکه از بد، بدتر شد، چنانچه ، این هردو فرمانفرمای هندنه تنها از طرف مؤرخین خود و بیگانه بلکه از طرف پارلمان و احزاب سیاسی انگلستان نیز بار بار به شدت طرف ملامتی قرار گرفته اند.[۲]

(۱) سرویلیم بار تن سرحدات شمال غرب هند
(۲) حیات بنیامین دیزائیلی اثر بین و نکل صفحهء (۳۸۲)

یك نکتهء دیگر که درین مورد قابل ملاحظه است سعی حکومت آن وقته انگلیس آنست برای تولید نفاق و بدبینی بین ملت افغان و مردم هند خصوصاً هند و های هندوستان که در جنگ اول با قصهء جعلی و مضحك استرداد دروازهء سومنات به آن صورت عملی بخشیدند و عجب تر اینکه لارداکلیند فرمان فرمای هندوستان برای انجام این مقصد یکی از بزرگترین مؤرخین و مدققین انکلیس، یعنی «هنری راولنسن» را که بعد ها با خواندن خط میخی بیستون شهرت زیاد پیدا کرد (درین وقت در اردوی انگلیس سمت ماموریت داشت) را انتخاب کرده و او در غزنی دروازه روضه سلطان محمود غزنوی را که یك دروازهء معمولی و طبعاً بعد از سوختن و خرابی غزنی (از طرف علاءالدین جهان سوز غوری) از طرف صنعتگران داخلی متأخیر ساخته شده و واضحاً یك دروازهء چوبی یکی دو صد ساله بود بنام دروازهء سومنات کنده و با خود به هند نقل داد وحکومت انگلیس آنرا با تشریفات بزرگ به(اگره) گذاشته و به هندو ها اعلان کرد که حکومت انگلیس پس از (۹) صد سال این تحقیر را که از طرف افغانها به ملیت و مذهب هندوها به عمل آمده بود رفع نموده است چنانچه این نظر سطحی و کار مضحك بزرگترین مورخ انکلیس در خود انگلستان هم با تعجب و تمسخر تلقی شده و در پارلمان آن مملکت نسبت به آن اظهار حیرت به عمل آمده بود، کیمبرج هستری آف اندیا اثر و نستت سمث، چیزیکه بیشتر این جعل کاری را آشکار میسازد اینست که انگلیس ها پس ازچندی دروازهء مذکور را به طور اسرار آمیزی از بین برداشتند و اعلان کردند که مفقود شده است. (۱۲)

ضمناً این نکته را نباید فراموش کرد که در دوره، محمد زائی شرایط و اوضاع بین المللی نسبت به دوره، سدوزائی بسیار فرق کرده بود، که در موقع مقایسه باید این تغییر اوضاع از نظر مؤرخ پوشیده نماند زیرا در دوره، سدوزائی در اطراف افغانستان روی همرفته حکومت های پوسیده و ضعیف وجود داشت که اکثر آنها خود بخود محکوم به فنا بودند بنا بر آن حفظ متصرفات افغانستان به مقابل آنها حتی توسعه، آن کار مشکلی نبود، حالانکه در دوره، محمد زائی با بیشرفت سریع انگلیس در هند شمالی و بالمقابل پیشروی روس در آسیای مرکزی و پیدا شدن دولت جوان وجنگجوی سکها در پنجاب، افغانستان در حالت مشکلی قرار گرفته متصرفات شرقی آن یکی بعد دیگری تحت تهدید قوای متحده، انگلیس و سك و ولایت غربی آن چون هرات و سیستان دستخوش دسائس متفقانه، روس و ایران واقع گردیده بو:

تا جائیکه بعضاً موجودیت افغانستان نیز در برابر این دو قوه، متخاصم و حلیفان بومی آنها مورد خطر نیستی دیده میشد، به عبارت دیگر شاهان محمد زائی به صورت بلا وقفه با یك جنگ حیات و ممات در مقابل دو حریف پر زور و دو امپراطوری عظیمی که مقتدرات شرق و غرب را در دست داشتند مواجه بوده اند.

ولی با وصف این (صرفنظر از بعضی استثناآت) به اتکای ایمان قوی اسلامی و افغانی و به همت مردم دلیر و آزادی پرست افغانستان موفق گردیدند که نه تنها موجودیت مملکت و شرف و حیثیت ملی را حفظ نمایند بلکه بر علاوه به باطل کردن بسا دسائس و نقشه های دشمنان بزرگ و قوی خود نیز توفیق یافتند و اگر چیزی را در تحت زور و فشار به دشمن واگذار کرده اند برای حفظ چیزی مهم تر و قیمتدار تر یعنی موجودیت مملکت بوده و آنهم جنبه، موقتی داشته و همینکه فرصت نفس کشیدن به دست آمده برای اعاده و یا بدست آوردن معاوضه، آن در دیگر قسمت ها اقدام نموده اند که این مبارزه، پیگیر و سست ناشدنی زمامداران و مردم افغانستان را برای موجودیت و شرافت ملی در برابر بزرگترین دول استعماری جهان درین دوره، مورخان بیگانه اعم از دوست و دشمن به حیث یك کارنامه، کم نظیر یاد کرده اند.

خلاصه هرطور بود انگلیسها درین هردو اقدام خود برای بدست آوردن افغانستان که دفعه، اول برای تصرف قطعی و بار دوم برای تجزیه، مملکت و انتزاع قندهار و هرات و الحاق

آنها بالترتیب به هند و ایران اراده کرده بودند، ناکام مانده و بالاخره رجال و احزاب سیاسی آن مملکت درک کردند که نه افغانستان جزء هند است که استیلا شود و زیر استعمار درآید، بلکه برخلاف یك ملت قدیم و زنده و مستقل است که به زور و فشار از بین برده نمیشود و نه یك دولت پوشالی است که رقابت انگلیس و روس آنرا به وجود آورده باشد و بنا بر آن موجودیت آن بسته به حسن روابط و یا مرحمت این دو کشور اروپائی باشد، بلکه افغانستان به شهامت تاریخ باستانی و درخشان خود مدت ها پیش از پیدا شدن رقابت این دو کشور در شرق حتی قرنها قبل از تشکیل امپراطوری روس وامپراطوری برطانیه در قلب آسیا اثبات وجود داشته است، و از طرف دیگر این تجاوزات و استیلاهای اجانب به افغانستان اعم از انگلیس، ایران و روس برای بیداری ملت افغان و تحریك حس آزادی خواهی جبلی آن و شناختن قدر و استقلال و حریت و درك مقاصد سوء اجانب نسبت به خاك مقدس وطن خدمت گرانبهایی نموده است که از برکت آن، از آن وقت تا امروز ملت افغان به یاری خداوند توانسته است آزادی وحقوق و حاکمیت ملیهء خود را تأمین و آنرا به وجه احسن حفظ و اجانب نیز با درك حس بیداری و عزم بالجزم ملت افغان برای دفاع از خاك و آزادی اش، از هرگونه تجاوز جدید دست گرفته و استقلال و حقوق ملی افغانستان را احترام کرده و میکنند.

سید قاسم «رشتیا»

کابل چاریاغ ۳۰-۸-۱۳۲۳

نوت: سلطنت امیر عبدالرحمن خان که بیست سال اخیر قرن ۱۹ را در بر گرفته است چون آغاز دورهء جدید و متفاوتی را نسبت به فصول گذشته، این اثر تشکیل میدهد و با اوضاع امروزهء مملکت ربط زیادی دارد، باید در بارهء آن مطالعات و تتبعات مفصل تری صورت بگیرد و خوشبختانه در چند سال اخیر با رفع محرمیت اسناد رسمی حکومت انگلیسی هند و حکومت تزاری روسیه و دولت قاجاریهء ایران و تألیفات متعدد و مستندی که به اساس اسناد مذکور از طرف متتبعین صورت گرفته مدارك تازه و قابل اعتمادی برای این دوره به میان آمده است. بنا بر آن دورهء مذکور به صورت جلد دوم این اثر درنظر گرفته شده و نگارنده از مدتی مشغول مطالعات میباشد و امیدوار است که در آینده، نزدیك موفق به تکمیل و طبع آن گردد.



معرفی مؤلف کتاب

اسم: سید قاسم رشتیا - تولد اول حمل ۱۲۹۲ هـ ش، ۲۱ مارچ ۱۹۱٤ میلادی.

تحصیلات: ابتدائی و ثانوی لیسهء حبیبیه و استقلال ۱۹۱۹- ۱۹۳۱
فاکولتهء حقوق و علوم سیاسی (بحیث سامع) ۱۹۳٤-۱۹۳٦
انستیتوت مالی و بانکی ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸
کورس ژورنالیزم ۱۹٤۵- ۱۹٤۷.

مشاغل: کاتب در شعبهء مطبوعات وزارت خارجه ۱۹۳۱
سرکاتب روابط بین المللی در ریاست مستقل پست و تلگراف و تیلفون ۱۹۳۲، مترجم انجمن ادبی کابل ۱۹۳۳، عضو انجمن ادبی کابل ۱۹۳٤، مدیر شعبهء نشرات انجمن ادبی ۱۹۳٦، معاون انجمن ادبی ۱۹۳۸، مدیر عمومی نشرات در ریاست جدید التشکیل مطبوعات ۱۹٤۹، معاون ریاست مستقل مطبوعات ۱۹٤٤، کفیل ریاست مستقل مطبوعات ۱۹٤۸ (در کابینهء شاه محمود خان)، رئیس اجرائیه پلان اقتصادی ۱۹٤۹، آمر ادارهء همکاری با ملل متحد ۱۹۵۰، رئیس کوپراتیف مامورین ۱۹۵۱، رئیس آژانس باختر ۱۹۵٤، رئیس مستقل مطبوعات ۱۹۵٦ (در کابینهء سردار محمد داوود)، سفیر کبیر در چکوسلواکیا ۱۹۵۹، سفیر کبیر در مصر ۱۹٦۲، وزیر مطبوعات ۱۹٦۳ (در کابینهء دوکتور محمدیوسف)، عضو کمیتهء تجدید نظر بر قانون اساسی ۱۹٦۳، عضو لویه جرگه ۱۹٦٤، وزیر مالیه ۱۹٦٤، سفیر کبیر در جاپان ۱۹۷۰.

آثار:

افغانستان در قرن نزده (۱۹٤٦) که سه مرتبه در چاپ آن تجدید بعمل آمده.
سید جمال الدین افغانی و افغانستان (۱۹۷۷)
جنگ دوم افغان و انگلیس ۱۹۷۸
بهای آزادی - فاجعهء افغانستان (به زبان انگلیسی) ۱۹۸٤
میان دو اهریمن (به زبان انگلیسی) ۱۹۹۰
خاطرات سیاسی ایشان که مدت شصت سال را از ۱۹۳۲ - ۱۹۹۲ در بر میگیرد و شامل بسا معلومات دست اول در رابطه به جریانات نیم قرن اخیر کشور است.

ناگفته نماند که برعلاوه ده ها رسالهء مستقل و صدها مقالهء ایشان در جراید داخلی و خارجی به چاپ رسیده و در بسا کنفرانس های بین المللی در مورد قضیهء افغانستان سخن رانی کرده اند که در اثر ارزیابی خدمت طولانی فرهنگی و سیاسی ایشان در سال ۱۹۸٦ یونیورستی جهانی میز مدور World university rownd table درجهء دوکتورای افتخاری را در شق دیپلوماسی به ایشان اعطاء نموده و نام شان در قاموس های بین المللی Whos who درج است.